۱۶۳
ع
شرح کافی

شرح كتاب الطهارة

شرح كافي شريف ملا خليل قزويني

٣٢١

No. 163

شرح ملا خليل قز...
كافي كلين...
كتاب اول ا...
فروع ا...
كتاب الطها...

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين حمداً كثيراً والصلوة على سيد الاولين والآخرين محمد وآله الذين اذهب الله عنهم الرجس وطهرهم
تطهيراً اما بعد چون فقير خليل بن الغازي القزويني عفا الله تعالى عنهما بياري توفيق الهي و فرمان واجب الانقياد اعلى
حضرت ظل الهي يعني نواب اشرف اقدس اعلى مروج مذهب حق ائمه هدى مظهر الطاف سبحاني مهبط توفيقات يزداني هادم
جنود ظلم و عدوان هادم بنيان كفر و طغيان فارس مضمار دين پروري حارس حصن ملت حيدري رافع لواي عدل باسط بساط
آسايش عباد زيبنده سرير جهانباني ابو المظفر شاه عباس حسيني صفوي ثاني متع الله عباده في ظل دولته و سلطانه و حفظ
بيضة الاسلام تحت جناح عدله و احسانه در شوال سنه هزار و شصت و چهار هجري شروع در شرح كتاب كافي ابو جعفر محمد
بن يعقوب بن اسحق رازي كليني رضي الله عنه كه برج متين حصن دين و درج فرايد احاديث ائمه معصومين صلوات الله
عليهم اجمعين است نمود شرح اصول آن كه مشتمل است بر كتاب العقل و كتاب التوحيد و كتاب الحجة و كتاب الايمان والكفر
و كتاب الدعاء و كتاب فضل القرآن و كتاب العشرة در عرض هفت سال بپيرايه انجام پوشيد و رشاهای آل عصمت كدام نظام
پذيرفت هر بي نظام چون دولت عباس ثاني رسيد دمي عيسوي بر كليني دميد از او زنده شد دين خير البشر طريق امامان
اثني عشر الهي ظفر همعنان باشدش بدهر آنچه خواهد چنان باشدش باركان دولت قوي باد دين بحق محمد رسول گزين
و چون اصول كتاب مذكور تخميناً ربع آنست اتمام شرح آن در مدت مذكوره بانچه منقول است كه مصنف رحمه الله تعالى
كافي را در عرض بيست سال باتمام رسانيده مطابق افتاد اكنون كه شوال سال هزار و شصت و نه هجري است شروع در شرح
باقي آن نموده توفيق انجام آن را بر وجهي كه شايد از قبله حاجات مسئلت مي نمايد والله الموفق والمستعان اصل كتاب الطهارة
شرح الطهارة بفتح طا مصدر باب حسن و نصر پاكي وزن فعالة بفتح فاء مصدر باب حسن مطرد است و مراد اينجا پاكي
است كه الله تعالى آن را اعتبار كرده براي ظاهر در نماز مثل پاكي از خبث و از حدث چنانچه توبه مانند آن را اعتبار كرده براي
پاكي باطن يعني اين كتابيست كه در آن احاديث متعلقه بطهارت مذكور ميشود در اين كتاب چهل و شش باب است
اول باب طهور الماء دوم باب الماء الذي لا ينجسه شيء سيوم باب الماء الذي فيه قلة والماء الذي فيه الجيف والرجل
يأتي الماء ويده قذرة چهارم باب البئر وما يقع فيها پنجم باب البئر تكون الى جنب البالوعة ششم باب الوضوء من سؤر الدواب
والسباع والطير هفتم باب الوضوء من سؤر الحائض والجنب واليهودي والنصراني والناصب هشتم باب الرجل يدخل يده
في الماء قبل ان يغسلها والحد في غسل اليدين من الجنابة والبول والغائط والنوم نهم باب اختلاط ماء المطر بالبول
وما يرجع في الاناء من غسالة الجنب والرجل يقع ثوبه على الماء الذي يستنجي به دهم باب ماء الحمام والماء الذي
تسخنه الشمس يازدهم باب الموضع الذي يكره ان يتغوط فيه او يبال دوازدهم باب عند دخول الخلاء وعند الخروج والاستنجاء

من نسيه والتسمية عند الوضوء سيزدهم باب الاستبراء من البول وغسله ومن لم يجد الماء چهاردهم باب مقدار الماء
الذي يجزي للوضوء والغسل ومن تعدى في الوضوء پانزدهم باب السواك شانزدهم باب المضمضة والاستنشاق هفدهم
باب صفة الوضوء هژدهم باب حد الوجه الذي يغسل والذراعين وكيف تغسل نوزدهم باب مسح الرأس والقدمين بيستم
باب مسح الخف بيست ويكم باب الجبائر والقروح والجراحات بيست ودوم باب الشك في الوضوء ومن نسيه او قدم
او اخر بيست وسيوم ما ينقض الوضوء وما لا ينقض بيست وچهارم باب الرجل يطأ على العذرة او غيرها من القذر
بيست وپنجم باب المذي والودي بيست وششم باب انواع الغسل بيست وهفتم ما يجزي الغسل منه اذا اجتمع بيست و
هشتم باب وجوب الغسل يوم الجمعة بيست ونهم باب صفة الغسل والوضوء قبله وبعده والرجل يغتسل في مكان غير طيب
وما يقال عند الغسل وتحويل الخاتم عند الغسل سيام باب ما يوجب الغسل على الرجل والمرأة سي ويكم باب احتلام الرجل
والمرأة سي ودوم باب الرجل والمرأة يغتسلان من الجنابة ثم يخرج منهما الشيء بعد الغسل سي وسيوم باب الجنب يأكل ويشرب
ويقرأ ويدخل المسجد ويختضب ويدهن ويطلي ويحتجم سي وچهارم باب الجنب يعرق في الثوب او يصيب جسده ثوبه وهو رطب
سي وپنجم باب المني والمذي يصيبان الثوب والجسد سي وششم باب البول يصيب الثوب والجسد سي وهفتم باب ابوال
الدواب وارواثها سي وهشتم باب الثوب يصيبه الدم والمدة سي ونهم باب الكلب يصيب الثوب او الجسد وغيره مما
يكره ان يمس شيء منه چهلم باب صفة التيمم چهل ويكم باب الوقت الذي يوجب التيمم ومن تيمم ثم وجد الماء چهل ودوم
باب الرجل يكون معه الماء القليل في السفر چهل وسيوم باب الرجل يصيبه الجنابة ولا يجد الا الثلج او الماء الجامد چهل
وچهارم باب التيمم بالطين چهل وپنجم باب الكسير والمجدور ومن به الجراحات وتصيبهم الجنابة چهل وششم باب النوادر
بدانكه در اينجا هشت مقدمه است اول اينكه آنچه ميگوئيم در توضيح آيات متشابهات واحاديث متشابهات يا محض اظهار
احتمال است يا نقل از ديگري است اگرچه تصريح بآن نشود دوم اينكه در شرح احاديث عبادات وما نند آنها احتياج
بذكر سند نيست مگر بقدري كه توضيح معني حديثي موقوف بر ذكر آن باشد بنابر كلام مصنف رحمه الله تعالى در خطبه كه اين كتاب
مشتملست بر آثار صحيحه وسنن قائمه كه بر آنست مدار عمل شيعه امامية وكلام مصنف اينست كه وقلت انك تحب ان
يكون عندك كتاب كاف يجمع من جميع فنون علم الدين ما يكتفي به المتعلم ويرجع اليه المسترشد ويأخذ منه من يريد
علم الدين والعمل به بالآثار الصحيحة عن الصادقين عليهم السلام والسنن القائمة التي عليها العمل وبها يؤدى فرض
الله عز وجل وسنة نبيه صلى الله عليه وآله وبعد از اين ميآيد كه فاصله كفته وقد يسر الله وله الحمد تاليف ما سألت وارجو
ان يكون بحيث توخيت وبيان شده در شرح حديث خطبه سيوم اينكه بنابر آنچه منقول شد از مصنف كه در خطبه ذكر كرده تقسيم
جميع احاديث كافي بر صحيح وموثق وحسن وضعيف خوب نمينمايد واعتماد بر ثقة الاسلام شيخ كليني كه
همه صحيح معتمد عليه است لازم نيست نه اينكه اين كلام را در زمان غيبت صغرى نوشته ودر بغداد مجاور سفرا بوده ونشايد
كه اين كلام كتاب كافي بعرض صاحب الزمان عليه السلام رسيده باشد چون در زمان سفرا بوده سواي كتاب الروضة كه
آنچه كافي مي نمايد شايد كه از قبيل امالي يا تصنيفي عليحده از مصنف باشد پيش از حصول او بصحبت سفرا و نا چيده مقدمه
و شاگردان الحاق آن بكافي كرده باشند والله اعلم ومصنف رحمه الله تعالى در بعض مواضع كافي مي في رواية اخرى و
مانند آن كفته وآن نقلست از صاحب الزمان مگر آنكه قرينه صارفه باشد واين قسم تصنيفي نسبت بتصانيف
قبل وبعد ندارد زيرا كه آخر وصاياى اوصياء است نظر آنچه مي آيد در كتاب الصلوة در حديث دوم باب ... آخر

انبیا است واشتمال سند بعض احادیث این کتاب بر فاسق معارضه با این نمیکند زیرا که بسا حدیثی که از فاسق شده
باشد معمول به و معتمد علیه میان شیعه امامیه باشد برای خصوصیتی که معلوم ایشان بوده [illegible] اینکه بنا بر آنچه منقول شد
در کتاب کافی دو حدیث معارض یکدیگر نیست و اگر در جائی کسی خیال معارضه کند از کجی فکر یا کوتاهی بصیرت اوست و
مصنف رحمه الله تعالی کاهی اشعار بموضع توهم منافات میکند بقول او که در روی ایضا و مانند آن مثل آنچه می آید در حدیث
دهم باب سی و سیوم و هر حدیثی که در کتب دیگر باشد و معارض حدیثی باشد که در کافی است بی اعتبار است بنا بر حصری که
مفهوم میشود از تقدیم ظرف در قول ثقة الاسلام شیخ کلینی رحمه الله در خطبه علیها العمل و بها یؤدی فرض الله و سنة نبیه
صلی الله علیه و آله و مع هذا مصنف رحمه الله تعالی بر دو خطبه برای خلاص از حیرت ناشی از احادیث صحیحه متعارضه گفته از روی
احتیاط که در عبادات و مانند آنها که میان دو کس نزاع برای منافع دنیا در آنها نمی باشد ترجیح سند احادیث صحیحه بعضی
دیگر نیست و خلاف احتیاط است و عبارت مصنف در خطبه اینست که فاعلم یا اخی ارشدک الله انه لا یسع احدا تمییز شیء
مما اختلف الروایة فیه عن العلماء علیهم السلام الا علی ما اطلقه العالم بقوله علیه السلام اعرضوها علی کتاب الله فما وافق کتاب
الله جل و عز فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه و قوله دعوا ما وافق القوم فان الرشد فی خلافهم و قوله علیه السلام خذوا بالمجمع
علیه فان المجمع علیه لا ریب فیه و نحن لا نعرف من جمیع ذلک الا اقله و لا نجد شیئا احوط و لا اوسع من رد علم ذلک کله الی العالم علیه
السلام و قبول ما وسع من الامر فیه بقوله بایهما اخذتم من باب التسلیم وسعکم و بیان این مفصلا شد در شرح خطبه پنجم اینکه بنا بر آنچه
منقول شد در کافی حدیثی که مضمون آن از روی تقیه باشد نیست اگر چه احادیث امر بتقیه و احادیثی که ادای مضمون بر وجه [illegible] باشد
برای تقیه بسیار است ششم اینکه جمعی کتابها در فروع فقه نوشته اند و انظار فیه است و دلالات طویله دیگر که عجیبه کرده اند
آن کتابها را کتب فقه نامیده اند و تسمیه آنها بکتب جدل اولی است و ما احتراز از آن طریقه میکنیم مگر اندکی از گفتگو در جائی
که ظاهر حدیث اشکالی داشته باشد و توضیح ظاهر آن موقوف علیه باشد که گفتگوی انظار فیه باشد هفتم اینکه کاهی گفته
میشود که ظاهر این حدیث اینست و آن از قبیل فتوی در مسئله نیست زیرا که جواز فتوی موقوفست بر علم بحکم واقعی و علم بظاهر
حدیثی ظاهر باعث آن نمیشود و ایضا مستلزم جواز عمل بآن حدیث نیست زیرا که میتواند بود که ظاهر حدیثی چیزی باشد
و چون ملاحظه آن با حدیثی دیگر شود که مخصص آن باشد مثلا ظاهر مجموع آن دو حدیث چیزی دیگر باشد هشتم اینکه
اگر در جائی چند احتمال ذکر کنیم آنچه ما را ظاهرتر است مقدم میداریم بترتیب باب اول اصل باب طهور الماء شرح
الطهور بضم طاء بی نقطه مصدر باب نصر یا کرم و مصدر بر وزن فعول بضم فاء و ضم عین مطرد است در امثال این معنی
اگر فعلش از باب نصر یا ضرب یا باب منع باشد مثل قعود و جلوس و قنوع یعنی این باب بیان پاک بودن آبست در این
باب پنج حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله الماء یطهر و لا یطهر شرح یطهر در اول بصیغه معلوم
باب تفعیل است و در دوم بصیغه مجهول باب تفعیل است و واو عاطفه است و میتواند بود که حالیه باشد و مراد این باشد
که آب طاهر و مطهر بالاصالة است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که آب پاک میکند چیزی را که غیر آبست و پاک
کرده نمیشود بچیزی که غیر آبست مراد اینست که غیر آب پاک نمیکند آب نجس را مثل زوال تغیر آن بوزیدن بادها بر آن یا بوقوع
مشک یا کافور یا مانند آنها در آن بدانکه میتواند بود که این نیز داخل مراد باشد که آب هر چند که پاک و کر یا جاری باشد
پاک نمیکند آب نجس را بنا بر اینکه حقیقت پاک کردن در صورتیست که آنچه پاک کرده شود باقی ماند فی الجمله بعد از پاک
شدن و حال آنکه چون آب مخلوط شود یا متصل شود بمثل خود هر کدام آنها معدوم میشود و موجودی دیگر حادث

میشود بمساحت مجموع آنها و نظیر آنها این گذشت در کتاب الحجة در شرح حدیث سیوم مولد النبي صلی الله علیه و آله
و [illegible]ات ندارد آنچه می آید در حدیث اول از باب دهم کان ماء الحمام کماء النهر یطهر بعضه بعضا زیرا که آن مجاز است بنا بر این
احتمال این حدیث ابطال دو مذهب بعض اهل فن کلام میکند اول اینکه آب مرکب باشد از اجزای لا یتجزی دوم اینکه آب
بزرگ مرکب باشد از آبهای کوچک که هر کدام آنها قابل قسمت ذهنیه باشد و قابل قسمت خارجیه نباشد موافق آنچه
مذهب ذیمقراطیس است دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر شرح یعلم بصیغه مجهول
باب افعال الاعلام نشان بر چیزی گذاشتن مثل تغییر آب در رنگ یا در بو یا در طعم و میتواند بود که یعلم از ثلاثی
مجرد باشد و بنا بر طاهر بمعنی چیزیست که در حکم پاک باشد خواه پاک واقعی باشد و خواه نه القذر بفتح قاف و کسر و ضم و فتح
و سکون ذال با نقطه و دال بی نقطه ناپاک یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام جمیع افراد آب پاک است مگر وقتی که
متغیر شود بنجاست یا مراد اینست که در حکم پاک است مگر وقتی که دانسته شود که آن نجس است سیوم اصل عن ابي عبد
الله علیه السلام قال الماء کله طاهر حتی یعلم انه قذر شرح این موافق سابق است چهارم اصل عن عبد الله بن سنان
عن ابي عبد الله علیه السلام قال سألته عن ماء البحر اطهور هو قال نعم شرح ذکر این حدیث در تحت عنوان این باب
برای دلالت بر اینست که تغییر آب بغیر نجاست باعث خروج آن از اصل طهارت نمیشود چه جای خروج آن از اصل طهارت
الطهور بفتح طاء آنچه بآن پاک کرده شود چیزی مثل سحور بفتح سین که بمعنی چیزیست که در سحر خورده شود یعنی
روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین بی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آب دریا
که شور و تلخ شده آیا پاک کننده است آن امام گفت که آری پنجم اصل قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن ماء البحر اطهور
هو قال نعم شرح این موافق حدیث سابق است باب دوم اصل باب الماء الذي لا ینجسه شيء شرح این ظاهر میشود
از شرح حدیث اول این باب در این باب هشت حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا کان الماء قدر کر
لم ینجسه شيء شرح کر بضم کاف و تشدید راء بی نقطه پیمانه ایست معین که بزرگ است و اندازه آن میتواند بود که یک بار
پیمانه شود بلکه از تکرار پیمانه کوچکتر از آن جمع میشود مثل هزار و دویست رطل و مثل شصت قفیز و چون پیمانه مختلف میشود در
شهرها در بعض احادیث سؤال از مقدار کر واقع شده مثل حدیث چهارم این باب و میتواند بود که کر وزنی معین باشد
یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت اگر باشد آب بقدر کر نجس نمیکند آن را چیزی بدانکه جمعی از مجتهدان
استدلال کرده اند بمفهوم شرط در امثال این حدیث بر اینکه کمتر از کر بملاقات نجس نجس میشود خواه معلوم باشد که متغیر شده
خواه معلوم باشد که متغیر نشده و خواه محل اشتباه باشد و ابن ابي عقیل و موافقانش منع این کرده اند و در سند میگویند که لم
ینجسه شيء سالبه کلیه است و صورت علم بتغییر بیرون رفته بدلیل اجماع پس باقیمانده دو صورت یکی صورت علم بعدم تغییر دیگری
صورت اشتباه در تغییر و عدم تغییر و چون نقیض سالبه کلیه موجبه جزئیه است اعتبار مفهوم شرط میشود باینکه در صورت اشتباه نجس
شود اگرچه در صورت علم بعدم تغییر نجس نشود و میگویند این ظاهر میشود از ملاحظه امثال این حدیث با احادیثی که دلالت
میکند بر اینکه کمتر از کر بمحض ملاقات نجاست نجس نمیشود مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده و مثل آنچه می آید در
حدیث شانزدهم باب چهلم و ششم و بلی مثل حدیثی که ظاهر است در اینکه اگر کر نجس باشد و در آب قلیل ترکرده شود
برای اینکه جایز است که مالی کنند پاک میشود چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب ما یسجد علیه و ما یکره
باب بیست و هفتم است و احادیث امر باجتناب و نهی از استعمال اگر با احادیث تجویز استعمال جمع میشود لا علاج

امر را بر ندب و نهی را بر تنزیه حمل باید کرد نه بر فرض و نه بر تحریم زیرا که حمل تجویز بر تحریم ممکن نیست دوم حل سالت ابا عبد
الله علیه السلام عن الماء تبول فیه الدواب و تلغ فیه الکلاب و یغتسل فیه الجنب قال اذا کان الماء قدر کر لم ینجسه شیء شرح
و فتح لام و غین با نقطه بصیغه مضارع غایب معتل الفاء واوی باب حسب و منع الولوغ زبان زدن سگ و مانند آن در
چیزی یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که در سر راه است بول میکنند در آن چارپایان و زبان می زنند
در آن سگان و غسل میکنند در آن جنب امام گفت اگر باشد آب بقدر مقدار کر نجس نمیکند آنرا چیزی توضیح مفهوم شرط شد
در شرح حدیث سابق سیوم حل عن زرارة قال اذا کان الماء اکثر من راویة لم ینجسه شیء تفسخ فیه او لم یتفسخ فیه
الا ان یجیء الریح یغلب علی ریح الماء شرح زراره از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است الراویة شتر یا
اشتر یا دراز گوش که آب بر آن بار کرده بجاها میبرند و مشک آب مطلقا و مشک بزرگ که از دو پوست یا سه پوست باشد اکثر
من راویه میتواند بود که بمعنی دو راویه باشد و میتواند که شامل یک راویه و کسری باشد التفسخ بفاء و سین بی نقطه و خاء
با نقطه مصدر باب تفعل پراکنده شدن موی میته و نسبت آن بمیته مجاز است یعنی روایت است از زراره که امام گفت
اگر باشد آب بیشتر از راویه نجس نمیکند آنرا چیزی از میته خواه متفرق شده باشد موی آنچیز در آن و خواه متفرق
نشده باشد در آن مگر آنکه آید آنچیز در آب بوئی که غالب شود بر بوی آب مثل بوی زاج و بوی کبریت که در بعض چشمهای آب در
اصل میباشد و مثل بوئی که از آفتاب و مانند آن کسب کرده بدانکه مرکر صورت عدم غلبه اعم از آنست که معلوم باشد که اگر آب
بوی میداشت متغیر بالفعل میشد و توضیح مفهوم شرط شد در شرح حدیث اول این باب بدانکه جمعی از مجتهدان حکم کرده
اند باینکه احادیثی که در باب کر واقع شده تحقیقی است پس اگر یک نظر کم شود کر نخواهد بود و جمعی این را تسلیم نکرده اند و نمیکنند
ظاهر این حدیث و حدیث هشتم این باب را سند خود ساخته اند و میگویند ظاهر اختلاف این دو حدیث با احادیث دیگر در
مقدار کر اینست که کر را مقادیر مختلفه باشد و اقل کر اقل مقادیر باشد و اوسط افضل از آن باشد و اکثر افضل از اوسط
باشد در موضعی که تعدد باشد و اما در موضعی که انحصار باشد هر کدام که بهم رسد کافی است و عدول از آن بتیمم جایز نیست
والله اعلم چهارم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کان الماء فی الرکی کرا لم ینجسه شیء قلت و کم الکر قال
ثلثة اشبار و نصف عمقها فی ثلثة اشبار و نصف عرضها شرح الرکی بفتح راء بی نقطه و کسر کاف و تشدید یاء جمع رکیه
بفتح راء و کسر کاف و تشدید یاء چاهها و نصف در اول مرفوع بعطف بر ثلثة است و عمقها مرفوع و عطف بیان ثلثة است
ضمیر عمقها راجع برکی است و نصف در دوم مجرور است عرضها نیز مجرور است ضمیر عرضها راجع برکی است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد آب در چاهها کر نجس نمیکند آنرا چیزی گفتم و چه مقدار است کر گفت
سه شبر و نیم که عمق مواضع آب از آن چاهها باشد در سه شبر و نیم که فراخی قطر آنها باشد مخفی نماند که چون چاه دوری م
میباشد سه شبر و نیم عمق آن در سه شبر و نیم قطر آن نزدیک بسه شبر در سه شبر حوض مربع میشود پس منافات نیست میان
این حدیث و حدیث هفتم این باب بنا بر اینکه مقادیر کر در احادیث تقریبی باشد و مختلف در فضیلت باشد چنانچه
مذکور شد در شرح حدیث سابق پنجم حل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الکر من الماء کم یکون قدره قال
اذا کان الماء ثلثة اشبار و نصف فی مثله ثلثة اشبار و نصف فی عمقه فی الارض فذلک الکر من الماء شرح ثلثة در اول
منصوب و خبر اول کان است و در دوم منصوب و خبر دوم کان است و نصف هر دو مجرور است بجر جوار مثل جحر ضب
خرب و معطوف است بر ثلثة که منصوب است و این موافق جمعی است که میگویند شرط نیست در جوار اینکه حرف عطف

متوسط میان متجاورین نباشد مگر در جائی که محل اشتباه باشد چنانچه مذهب مخالفانست در آیت وضو و فی در عمقه برای ظرفیت است و ظرف صفت ثلثه است یا لغو است و متعلق بکان است باعتبار خبر اول و ضمیر راجع بالماء است و المیل بفتح میم و فتح یاء دو نقطه در پائین و سکون نیز جایز است لغتا در بنا و مانند آن و مراد اینجا استداره است چنانچه در آب چاه میباشد فی در فی عمقه برای ظرفیت است و ظرف صفة ثلثة است که خبر دوم است کان است یا لغو و متعلق بکان است باعتبار خبر دوم فی الارض نیز بدل فی عمقه است و در بعض نسخ من الارض است مضمون این حدیث موافق حدیث سابق است و منافات با حدیث هفتم این باب ندارد یعنی پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام از کر از جمله آب که چند میباشد قدر آن گفت چون باشد آب سه شبر و نیم در جانب استداره آن آب سه شبر و نیم در جانب عمق آن آب در جانب زمین پس آن کر است از آب بدانکه در نسخ فی مثله بکسر میم و ثاء سه نقطه ساکنه است و آن تصحیف است یعنی نادر است زیرا که بر این تقدیر ظاهر این بود که مثلها الضمیر مونث راجع بثلثة اشبار و نصف باشد و ایضا بر این تقدیر اگر ثلثة در دوم منصوب و خبر دوم کان است اختلاف سیاق میان فی مثله و میان فی عمقه خواهد بود زیرا که اول برای ضرب در چیزی است و دوم برای محض ظرفیت است و اگر ثلثة در دوم مجرور و بدل مثله است اختلال در نظم این روایت بهم میرسد چنانچه استادی شیخ بهائی رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین بعد از طعن در سند گفته که ربما یطعن فی متنها ایضا لخلوه عن بیان قدر الحد العمق کما قال شیخنا الشهید الثانی طاب ثراه فی شرح صحة الارشاد و لعل تخییرا من الاکتفاء المحاورات بالمقام و دلالة سوق الکلام علی انه یمکن توجیهها علی وجه یسلم من هذا باعادة الضمیر فی قوله علیه السلام فی مثله الی ما دل علیه قوله علیه السلام ثلثة اشبار و نصفا ای فی مثل ذلک المقدار لا فی مثل الماء اذ لا محصل له و کذا الضمیر فی قوله علیه السلام فی عمقه ای فی عمق ذلک المقدار من الارض و هو اما حال عن مثله او نعت لثلثة اشبار الذی هو بدل من مثله و لولا الحمل علی هذا لصار قوله فی عمقه من الارض کلاما منقطعا متهافتا و حاشاهم عن التلفظ بمثله مخفی نماند که در آخر این کلام دقیقه هست ششم

حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکر من الماء الف و مائتا رطل شرح رطل بفتح و کسر راء بی نقطه و سکون طاء بی نقطه پیمانه ایست معین چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که باب هشتادم است که ارطال کیل العراق است و قدر عرفی عرب نه یک صاع است و در مدینه شش یک صاع است چنانچه می آید در کتاب الصیام در حدیث نهم باب هفتاد و پنجم که باب الفطرة است و معلوم شد که مخصوص لغت اهل عراق است چنانچه صاحب قاموس گفته و الکر بالضم مکیال للعراق پس ظاهر اینست که مراد برطل در این حدیث رطل عراقی باشد که صد سی و سه صاع و سه نسع صاع باشد و اگر مراد رطل مدنی باشد کر دویست صاع خواهد بود و صاع پیمانه ایست که چهار مد جو و مانند آن در آن گنجد و زیاد بر آن نگنجد و مد بضم میم و تشدید دال بی نقطه قدریست از جو و مانند آن که در دو دست کشیده متصل بیکدیگر گنجد و بیشتر از آن نگنجد و گاهی هموزن رطل را نیز رطل مینامند خواه در عراق عرب و خواه در مدینه و بنا بر این صاحب مدارک شرح شرائع در بیان این حدیث گفته که اختلف الاصحاب فی تعیین الاکثر الارطال فقال الاکثر و منهم الشیخ فی النهایة و المبسوط و المفید فی المقنعة انه عراقی و قدره مائة و ثلثون درهما علی الاشهر و قال المرتضی فی المصباح و ابن بابویه فی من لا یحضره الفقیه انه مدنی و قدره مائة و خمسة و تسعون درهما ذکر علی الاشهر اشارت است بقول بعضی که گفته اند که وزن رطل صد و بیست و هشت درهم است چنانچه مطرزی در مغرب از ابو عبیده نقل کرده و مراد بدرهم هر جا

چهل و هشت دانه جو میانه است بدانکه چون وزن آبها تفاوت میدارد پس اگر رطل در این حدیث از قبیل پیمانه باشد
وزن کر تفاوت خواهد کرد و اگر از قبیل وزن باشد مساحت کر تفاوت خواهد کرد و موافق باشد با احادیث این باب
که رطل اینجا از قبیل پیمانه باشد و مؤید اینست که ظاهر حدیثی که گفتیم که می آید در کتاب الصیام در باب الفطره آنکه
صاع البته پیمانه است و اوزان اجناس مختلف میشود چنانچه بیان میشود در شرح آن لیکن جماعت مصنفان میگویند
که در این حدیث تحدید کر بحسب وزن شده والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کر از آب هزار
و دویست رطل است بدانکه مکرر جو میانه را کشیدیم در اصفهان و قزوین و وزن چهل و هشت جو موافق نیم مثقال صیرفی
شد و چون من تبریز ششصد مثقال صیرفی است پس وزن کر بحساب رطل عراقی است بنا بر اینکه مراد به رطل وزن باشد صد و سی
من بوزن تبریز است که در این زمان متعارف است در بلاد عجم لیکن چون جو متوسط عراق عرب و مدینه سنگین تر است بیشتر می شود
پس بهتر اینست که اشرفی طلاء رومی را معیار سازیم زیرا که آن موافق مثقال شرعی است و موافق چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی
است پس چهار سیر مثقال صیرفی است و چون هفت مثقال شرعی بوزن ده درهم است پس میگوییم که وزن رطل عراقی موافق
نود و یک اشرفی است و وزن نود و یک اشرفی موافق شصت و هشت مثقال صیرفی و یک سدس و نیم مثقال صیرفی است پس
کر بحساب رطل عراقی صد و سی و شش من و نیم بوزن تبریز است هفتم اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن الماء الذی لا ینجسه
شیء قال کر قلت وما الکر قال ثلثة اشبار فی ثلثة اشبار شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آبی که نجس
نمیکند آنرا چیزی گفت کر است گفتم و چیست کر گفت سه شبر در سه شبر یعنی که هر یک از عرض و طول و عمق آن سه شبر است
در حوض مربع و بر این قیاس است مساحت کر اگر حوض مربع نباشد هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الکر من الماء
نحو حبی هذا و اشار الی حب من تلک الحباب التی تکون فی المدینة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
که کر آب مانند این خم منست و اشارت کرد بخمی از آن خمهای که میباشد در مدینه میتواند بود که مراد مساحت آب آن
خم باشد در وقتی که پر باشد یا مراد مساحت مجموع خم و آب آن باشد باب سیوم اصل باب الماء الذی فیه قلة والماء الذی
فیه الجیف والرجل یاتی الماء و یده قذرة شرح القلة بضم قاف کوزه و بکسر قاف کمی و هر دو اینجا مناسب است الجیف بکسر جیم و فتح
یاء دو نقطه در پایین جمع جیفه یعنی حیوانی که مرده باشد و بو گرفته باشد یعنی این باب بیان آبیست که در آن کوزه باشد مثل
تغار و خم و غیر آن که بر سر عام گذاشته میشود و آبی که در آن مردارها باشد و مردی که می آید نزد آب کم از کر و دست او نجس است
در این باب هفت حدیث است اول اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول اذا اتیت ماء و فیه قلة فانضح عن یمینک وعن
یسارک و بین یدیک و توضأ شرح قله بضم و کسر قاف میتواند بود و حاصل هر دو یکیست یعنی شنیدم از امام جعفر صادق
میگفت چون رسیدی در راه به آبی و در آن آب کوزه هست پس پاش بجانب دست راست و بجانب دست چپ و در پیش
خود و وضو بساز شاید که مراد این باشد که مقید باین نباید بود که این آب برای آشامیدن نیست و بس بلکه انتفاع از آن هم
جائز است در پر کردن ابریق خود برای آب پاشیدن و جاروب کشیدن دور خود و وضو ساختن یا مراد این باشد که مقید
باین نباید بود که اینقسم آبها البته ملاقات با نجاست میکند چنانچه طریقه وسواسیان است که از اینقسم آبها اجتناب
میکنند یا مراد این باشد که مقید باین نباید بود که شاید که مسافری دیگر بعد از من وارد اینجا شود و تشنه باشد و آب
آخر شده باشد پس در غیر تشنگی صرف نباید کرد و تیمم باید کرد مخفی نماند که تقریر اول و سیوم مبنی بر اینست که امر برای اباحت
باشد مثل اذا حللتم فاصطادوا و در تقریر دوم میتواند بود که امر برای استحباب باشد نظر اینکه مدح شرع از

شرب عام واقع شده وجمعی معنیهای دیگر برای این حدیث گفته اند دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
الرجل الجنب ینتهی الی الماء القلیل فی الطریق ویرید ان یغتسل منه ولیس معه اناء یغرف به ویداه قذرة قال یضع یده ثم یتوضأ
ثم یغتسل هذا مما قال الله عز وجل ما جعل علیکم فی الدین من حرج شرح یده بلفظ مفرد اشارتست باینکه هر دو دست را
نگذارد بلکه یک دست دست دیگر را در بیرون نهر پاک کند بعد از ان بدست دیگر دست اول را در بیرون کند پس وضو در
ثم یتوضأ محمول بر معنی لغویست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد جنبی که میرسد بآبی کمتر از کر در
راه و میخواهد که غسل کند از ان آب قلیل و نیست با آن مرد ظرفی که بردارد از آن آب با آن ظرف و دو دست آن مرد
نجس است امام گفت میگذارد آن مرد یک دست خود را در آن آب بعد از ان میشوید دو دست خود را بترتیب در بیرون آن
آب بعد از ان غسل میکند این از آنست که گفته الله عز وجل در سوره حج که نکردانیده الله تعالی در طاعت الهی هیچ تنگی
مخفی نماند که مانند این گفتگو می آید در حدیث هفتم باب نهم و در حدیث چهارم باب بیست و یکم و بنا بر آنچه گذشت در
کتاب الحجة در حدیث چهارم باب نهم که باب ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز وجل علی خلقه است که مخاطبان
در این آیت اهل بیت رسول علیهم السلام اند حرج یعنی جهل بمسئله از مسائل دین خواهد بود و مراد امام این خواهد که امام
ما ایم میدانیم و مخالفان ما نمیدانند و اگر بعض ایشان موافقتی در این مسئله با ما کرده باشند از روی جهل و ظن خواهد
بوده نه از روی علم و بنا بر تفسیری که مفسران دیگر این آیت را میکنند که مخاطبان امت رسولند مثل آیت سوره مائده خواهد
بود که ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج و بیان میشود در حدیث چهارم باب نوزدهم و موافق مضمون آیت سوره
بقره خواهد بود که لا یکلف الله نفسا الا وسعها و مراد این خواهد بود که اگر این حکم در اینجا باشد حرج لازم می آید تیمم
رفع حرج نمیکند زیرا که در حکم نجاست آب کم از کر بملاقات نجاست مطلقا حرج بهم میرسد برای خلایق و این معلوم
هر کسیست که اختلاط با مردم کرده و احوال خلایق را رسیده و این منافات ندارد با استحباب اجتناب از ان در خصوص وضو و
نماز و آشامیدن یا مطلقا در غیر موضع انحصار آب در آن سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال کلما غلب الماء
ریح الجیفة فتوضأ من الماء واشرب واذا تغیر الماء وتغیر الطعم فلا توضأ ولا تشرب شرح اذا تغیر الماء یعنی اذا تغیر
ریح الماء است ظاهر ذکر تغیر طعم در شق دوم و عدم ذکر در شق اول اینست که تغیر ریح و تغیر طعم متلازمانند در وقت
ملاقات جیفه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت هر وقت که مغلوب کند آب بوی مردار را پس
وضو بساز از ان آب و بیاشام و چون متغیر شود آب در بو و متغیر شود مزه آب پس وضو مساز و میاشام بدانکه نزد ابن
ابی عقیل و موافقانش لفظ کلما دلالت بر حکم آب کمتر از کر نیز دارد و جمعی میگویند که الماء اینجا مطلق است و دلالت آن
بامفهوم شرط که در حدیث اول و دوم باب سابق است باعث تقیید آنست و این محل اشکال است نزد ابن ابی عقیل
و موافقانش زیرا که مطلق با انضمام کلما عام میشود و تخصیص عام بمفهوم محل اشکال است و ایضا مفهوم شرط دلالت
بر مدعای ایشان ندارد چنانچه توضیح یافت در شرح اول باب سابق والله اعلم چهارم اصل سأل رجل ابا عبد الله ع
وانا جالس عن غدیر اتوه وفیه جیفة فقال اذا کان الماء قاهرا ولا یوجد فیه الریح فتوضأ شرح پرسید مردی امام
جعفر صادق علیه السلام را در حالی که من نشسته بودم از گودالی که قافله آمد نزد آن در حالیکه در آن مرداری هست پس امام
گفت اگر باشد آب غالب بر آن جیفه و معلوم نشود رائحه آب بوی مردار پس وضو بساز مخفی نماند که گفتگو در این
حدیث چنانست که گذشت در شرح حدیث سابق پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الماء الساکن و

والاستنجاء منه والجيفة فيه فقال توضأ من الجانب الآخر ولا توضأ من جانب الجيفة شرح توضأ از مهموز اللام است
همزه آن منقلب بالف شده و بجزم افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی لغویست و اگر محمول بر معنی شرعی باشد مراد این است
که وضو جایز است چه جای استنجا لیکن این دو شق نهی ناخوشتر است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از
آب ایستاده و استنجا از آن آب بر حالی که مردار در آن آب است پس گفت خود را بشوی بانجانب دیگر و خود را مشوی از جانب
مردار مخفی نماند که نهی از وضو از جانب جیفه اگر نهی تنزیه است پس در صورتیست که آب کر است و تغیر او معلوم
نشده یا کم از کر است و عدم تغییر معلوم شده و اگر نهی تحریم است در صورتیست که تغیر معلوم شده یا مشکوک فیه شده
و گفتگو در این مانند گفتگو در حدیث سابق است ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الماء الآجن تتوضأ منه الا ان تجد
ماء غیره فتنزه منه شرح الآجن بهمزه و الف و کسر جیم آبی که متغیر شده باشد رنگ آن و طعم آن و صاحب مغرب بعد از ذکر این معنی گفته
و قیل اذا تغیرت رائحته من القدم یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام در آب متغیر بغیر نجاست که وضو میسازی
از آن مگر آنکه یابی آبی دیگر که غیر متغیر باشد پس بعنوان نزاهت دوری میکنی از آن نه بعنوان حرمت مخفی نماند که نهی از وضو لازم
ندارد نهی از غسل و مانند آن را چه میتواند بود که در آب وضو بیشتر باید کرد چنانچه ظاهر کلام سایل در حدیث اول باب
اینه است هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الحیاض التی بین مکة والمدینة تردها السباع وتلغ فیها الکلاب
ویغتسل فیها الجنب أیتوضأ منه قال وکم قدر الماء قلت الی نصف الساق والی الرکبة واقل قال توضأ شرح پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از حوضهای وسیع که میان مکه و مدینه است وارد میشوند بر آنها درندگان و زبان میزنند
در آنها سگان و غسل میکنند در آنها جنب آیا وضو ساخته میشود از آنها گفت و چند است مقدار آب گفتم تا نصف ساق
و تا زانو و کمتر از زانو یعنی که بالاتر از نصف ساق است و کمتر از زانو است گفت وضو بساز مخفی نماند که نزد جمعی مفهوم این
حدیث اینست که اگر کمتر از کر باشد وضو نباید ساخت و نزد جمعی از ایشان این محمول بر نهی تنزیه است و نزد جمعی دیگر از
ایشان محمول بر تحریم است و ابن ابی عقیل و موافقانش میگویند که بر هر تقدیر دلالت بر نجاست آب کم از کر بملاقات
نجاست بی تغیر نمیکند زیرا که نهی از وضو لازم ندارد نهی را از استعمال آن مطلقا نظیر آنچه گذشت در حدیث سابق والله
اعلم باب چهارم اصل باب البئر وما یقع فیها شرح این باب بیان چاه آب و آنچه واقع شود در آنست در این باب
دوازده حدیثست اول اصل کتبت الی رجل اسأله ان یسأل ابا الحسن الرضا علیه السلام عن البئر تکون فی المنزل للوضوء
فتقطر فیها قطرات من بول او دم او یسقط فیها شیء من عذرة کالبعرة ونحوها ما الذی یطهرها حتی یحل الوضوء منها للصلوة
فوقع علیه السلام بخطه لا ینزح فی کتابی ینزح دلاء منها شرح ظاهر کلام سایل اینجا اینست که سفارش در آب وضو بیشتر
واقع شده از سفارش در آب غسل و مانند آن یحل بحاء بی نقطه و تشدید لام بصیغه مضارع باب ضرب است الحلال آنچه
بی دغدغه باشد چنانچه گذشت در کتاب الدعاء در حدیث هشتم باب پنجاه و سیوم که باب الدعاء للرزق است که
نظر ابو جعفر علیه السلام الی رجل وهو یقول اللهم انی اسألک من رزقک الحلال فقال ابو جعفر علیه السلام سألت
قوت النبیین ذکر للصلوة برای احتراز از وضو بمعنی لغوی است که شستن دست و مانند آنست یعنی نوشتم سوی
مردی طلب میکردم از او که سؤال کند امام رضا علیه السلام را از چاه که می باشد در سرا برای وضو یا معنی که
آنرا از آلایش محافظت میکنند پس میچکد در آن چاه چند قطره از بول یا خون یا می افتد در آن چاه چیزی از نجاست
آدمی و مانند پشکل و نزدیک بآن چیست آنچه پاک میکند آن چاه را تا بحدی که بی دغدغه میشود وضو از آب آن چاه

برای نماز پس نوشت امام علیه السلام بخط خود در مکتوب من که کشیده میشود چند دلو از آن چاه تا رفع دغدغه
شود دهم اصل وبهذا الاسناد قال ماء البئر واسع لا یفسده شیء الا ان یتغیر به شرح وباین سند که مذکور شد در
حدیث سابق امام رضا علیه السلام گفت آب چاه وسیع است یعنی که مانند کر است ومانند او باعتبار ماده که دارد
بی نفع نمیکند آنرا چیزی مگر آنکه متغیر شود آن آب بآنچیز مخفی نماند که این استثناء مانند مفهوم شرط در حدیث دوم
باب دوم است وتوضیح آن شد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الفارة والسنور والدجاجة والطیر
والکلب قال ما لم یتفسخ او یتغیر طعم الماء فیکفیك خمس دلاء فان تغیر الماء فخذ منه حتی یذهب الریح شرح فاره بفتح فاء
وسکون همزه است وبدل همزه بالف جایز است سنور بکسر سین بی نقطه وفتح نون مشدده وسکون واو است دجاجه
بفتح وضم وکسر دال بی نقطه است طیر بفتح طاء وسکون یاء جمع طائر ویکی از آنها نیز گاهی طیر میگویند چنانچه اینجا است
ما شرطیه زمانیه است منصوب است محلا تا ظرف فیکفیك باشد وضمیر مستتر در یتفسخ راجع بمذکور است که فاره ولنات
آن باشد ومیتواند بود که ما موصوله ومبتدا باشد وضمیر یتفسخ راجع بما باشد وفیکفیك خمس دلاء خبر مبتدا باشد
وعاید مبتدا محذوف باشد بتقدیر فیکفیك له شعله التفسخ بفاء وسین بی نقطه وخاء با نقطه مصدر باب تفعل از کنده
شدن موی میته ونسبت آن بمیته مجاز است یتغیر مجزوم ومعطوف بر مدخول لم است وذکر آن با وجود آنکه معطوف
ومعطوف علیه تلازمانند در صورت ملاقات چاه وجیفه باعتبار اینست که غالبا حدوث علم بنجاست آب بسبب
ملاقات جیفه بیکی از دو حس است حس باصره که ادراك تفسخ میکند وحس ذائقه که ادراك طعم میکند زیرا که پیش از
حدوث این علم آدمی استعمال آن آب میکند تا ادراك باصره وذائقه سابقست غالبا بر ادراك شامه زیرا که زکام وبرودت
هوا ومانند آنها مانع ادراك شامه است ومانع ادراك باصره وذائقه نیست تغیر الماء بتقدیر تغیر طعم الماء است یذهب
الریح گفت بجای یذهب الطعم برای اشعار باینکه ذهاب طعم جیفه وذهاب ریح جیفه از آب مثلا زمانند وباینکه حدوث
علم بطهارت آب بعد از نجاست آن بسبب ملاقات جیفه بحس شامه است غالبا زیرا که طبع نفرت دارد از چشیدن
آب نجس بتغیر ریح وطعم از جیفه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در موش وگربه ومرغ خانگی ومرغ
هوا وسگ که در چاه آب افتد وبمیرد گفت مادام که نشده باشد اینکه میته پراکنده مو شود یا اگر نشد که متغیر شود مزه
آب پس کافی است ترا کشیدن پنج دلو پس اگر متغیر شد طعم آب پس بگیر از آن آب چندانکه برطرف شود بوی آن آب
چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یفسد الماء الا ما کان له نفس سائلة شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت نجس نمیکند آب را از میته حیوانات مگر آنچه باشد برای آن خون روان از رگ مراد اینست که میته ماهی
ومانند آن هر چند که بو وطعم آب را متغیر کند باعث نجاست آب نمیشود پنجم اصل عن ابی جعفر علیه السلام فی السام ابرص
یقع فی البئر قال لیس بشیء حرك الماء بالدلو شرح السام بسین بی نقطه والف وتشدید میم مجرور ومضاف است یا مبنی
بر فتح است وبنا بر الف ولام داخل مضاف نشده بلکه مدخول آن مجموع من حیث المجموع مضاف ومضاف الیه است ابرص بفتح
همزه ویاء بکنقطه ساکنه وفتح راء بی نقطه وصاد بی نقطه مفتوحه است وعدم کسر با وجود الف ولام برای عدم اتصال
الف ولام است بآن در ظاهر مراد بسام ابرص کرباسه است وآن جانوریست مانند سوسمار فرق اینست که سوسمار بزرگ
اندام است وآن کوچک جوهری گفته وسام ابرص من کبار الوزغ وهو معرفة الا انه تعریف جنس وهما اسمان جعلا واحدا
ان شئت اعربت الاول واضفته الی الثانی وان شئت بنیت الاول علی الفتح واعربت الثانی باعراب ما لا ینصرف یعنی

روایتست از امام محمد باقر علیه السلام در کر یا سه که میافتد در چاه آب گفت نیست چیزی که ضرر کند بجنبان آب را بدلو
یا بمعنی که وقتی که پر میشود از آب آن را بر دور تمام بکش تا آب چاه حرکت کند ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عما
یقع فی الآبار فقال اما الفأرة واشباهها فینزح منها سبع دلاء الا ان یتغیر الماء فینزح حتی یطیب فان سقط
فیها کلب فقدرت ان تنزح ماءها فافعل وکل شیء وقع فی البئر لیس له دم مثل العقرب والخنافس واشباه ذلک
فلا بأس شرح دسقا بلا ان یتغیر الماء گفت حتی یطیب برای اشعار باینکه تغیر ریح و تغیر طعم مثلا از مانند در وقت ملاقات
جیفه و برای اشعار باینکه غالبا علم بنجاست هم میرسد بحس بامره یا بحس ذائقه و غالبا علم بزوال نجاست هم میرسد
بحس شامه چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم این باب یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه می‌افتد
در چاههای آب پس گفت اما موش و مانند آن از حیوانات کوچک پس کشیده میشود بسبب آن هفت دلو مگر آنکه متغیر
شود طعم آب پس کشیده میشود تا وقتی که خوشبو شود چنانچه گذشت در حدیث سیوم پس اگر در چاه سگی پس قدرت
بهم رسانیدی که بکشی آب آن چاه را پس چنان کن مراد بکشیدن آب چاه کشیدن مقدار آنست پس اگر دمبدم بجای
آنچه کشیده میشود آبی دیگر آید ضرر نمیرساند و هر چیزی که افتاد در چاه برحالی که نیست او را خونی مثل عقرب و این جانوران
سیاه و مانند آن پس پروائی نیست هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا سقط فی البئر شیء صغیر فمات
فیها فانزح منها دلاء وان وقع فیها جنب فانزح منها سبع دلاء فان مات فیها بعیر او صب فیها خمر فلتنزح شرح
الجنب بضم جیم وضم نون و با یکنقطه بیگانه چنانچه در سوره نسا گفته والجار ذی القربی والجار الجنب و مراد اینجا کسی
است که فرمان دین نمیبرد مثل ناصبی بعضی و بعضی گفته اند مراد کسی است که بخروج منی و مانند آن غسل بر او واجب شده
باشد و بنا بر این گفتگوهای دور و دراز بر سر توجیه این حدیث کرده اند نظر آنچه می‌آید در شرح حدیث نهم این باب
چهل و یکم یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چاه چون افتاد در چاه چیزی که کوچکست پس مرد در آن چاه
پس مرد در آن چاه پس بکش از آن چاه چند دلو و اگر فرود آمد در آن چاه اجنبی دینی پس بکش از آن هفت دلو پس اگر مرد
در آن شتری یا ریخته شد در آن شرابی که مسکر است و اصل آن از انگور است پس باید که کشیده شود آب آن چاه تمام
بیان شد در شرح حدیث سابق هشتم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام قال سألته عن رجل ذبح
شاة فاضطربت فوقعت فی بئر ماء واوداجها تشخب دما هل یتوضأ من تلک البئر قال ینزح منها ما بین الثلاثین
الی الاربعین دلوا ثم یتوضأ منها ولا بأس به شرح روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام
گفت پرسیدم او را از مردی که ذبح کرد گوسفندی را پس اضطراب کرد آن گوسفند پس افتاد در چاه آبی و رگهای گردن
آن گوسفند خون میپاشید آیا وضو ساخته میشود از آن چاه امام گفت کشیده میشود از آن چاه میان سی دلو
تا چهل دلو یا بمعنی که سی کافی است و بیشتر افضل است تا چهل بعد از آن وضو ساخته میشود از آن چاه و نیست
پروائی بآن اصل قال وسألته عن رجل ذبح دجاجة او حمامة فوقعت فی بئر هل یصلح ان یتوضأ منها قال تنزح منها
دلاء یسیرة ثم یتوضأ منها وسألته عن رجل یستقی من بئر فرعف فیها هل یتوضأ منها قال تنزح منها دلاء یسیرة
شرح علی بن جعفر گفت و پرسیدم امام علیه السلام را از مردی که ذبح کرد مرغی خانگی را یا کبوتری را پس افتاد در چاه
آب آیا خوب است اینکه وضو ساخته شود از آب آن چاه امام گفت کشیده میشود از آن چند دلو یعنی زیاده از دو و کمتر
از ده بعد از آن وضو ساخته میشود از آن و پرسیدم امام را از مردی که آب میکشد از چاهی پس خون از بینی او برود در آن

چاه آیا وضو ساخته از آن چاه امام گفت کشیده میشود از آن چاه چند دلو گفتم نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت بئر تخرج فی ماءها قطع جلود فقال لیس بشیء ان الوزغ ربما طرح جلده فقال یکفیک دلو من ماء شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را چاهی بیرون می آید از آب آن که در دلو است پاره چهای
پوست امام گفت نیست چیزی یعنی که پروای آن نیست بدرستیکه کرپاسه بسا که انداخته باشد پوست خود را
و امام گفت کافیست ترا یک دلو از آب که از آن چاه کشیده شود دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن
الحبل یکون من شعر الخنزیر یستقی به الماء من البئر هل یتوضأ من ذلک الماء قال لا بأس شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از ریسمان که میباشد از موی خوک کشیده میشود بآن آب از
چاه آیا وضو ساخته میشود از آن آب گفت پروائی نیست بدانکه درینجا چند احتمال است اول اینکه آب قلیل آب
بملاقات نجاست نجس نشود چنانچه ابن ابی عقیل و موافقانش میگویند دوم اینکه هر چه حیوة حلول در آن نکند
از نجس العین پاک باشد چنانچه سید مرتضی رحمه الله تعالی میگوید سیوم اینکه آن ریسمان متصل بریسمان دیگر باشد و
تر نشود والله اعلم یازدهم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن العذرة تقع فی البئر قال ینزح منها عشرة دلاء
فاذا ذابت فاربعون او خمسون دلوا شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از نجاست آدمی که می افتد در چاه
آب گفت کشیده میشود از آن چاه ده دلو پس اگر مضمحل شد در آن آب پس کشیده میشود چهل یا پنجاه دلو دوازدهم اصل
عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام بئر یستقی منه و یتوضأ به و غسل منه الثیاب و عجن به ثم علم
انه کان فیها میت قال فقال لا بأس و لا یغسل منه الثوب و لا تعاد منه الصلوة شرح روایتست از ابو بصیر گفت گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام که چاهی آب میشود از آن وضو ساخته میشود بآن آب و شسته میشود از آن آب جامها
و خمیر کرده میشود بآن آب بعد از آن دانسته میشود که بوده در آن چاه مرده راوی گفت که پس امام گفت که پروائی نیست
و شسته نمیشود بسبب آنچه یعنی آن جامه که پیشتر آلوده آن شده و اعاده کرده نمیشود بسبب آن نمازی که با آب آن چاه وضو
از آن ساخته شده باب پنجم اصل باب البئر تکون فی جنب البالوعة شرح این باب بیان چاهیست که میباشد در پهلوی
آب بیز درین معنی حدیث اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن البالوعة تکون فوق البئر قال اذا کانت
فوق البئر فسبع اذرع و اذا کانت اسفل من البئر فخمس اذرع من کل ناحیة و ذلک کثیر شرح البالوعة بای یک
نقطه و الف و ضم لام و سکون واو و عین بی نقطه چاه آب بیز یعنی چاهی که برای بول کردن و مانند آن کنده میشود تا
فرو برد آنچه را که در آن می ریزند اذرع بفتح همزه و سکون ذال با نقطه و ضم راء بی نقطه و عین بی نقطه جمع ذراع بکسر
ذال است و آن از آرنج است تا سر انگشت میانین یا آرنج است تا بند دست و آن مؤنث مستعمل میشود و تذکیر آن نیز
جائز است مشار الیه ذلک مضمون و اذا کانت اسفل من البئر است و آن برای رفع تعجب از اینست که چاهی که بآب
نرسیده باشد عمیق تر باشد از چاهی که در پهلوی آنست و بآب رسیده زیرا که بعض زمین بارانک آب میباشد که
در پهلوی آن نیست خواه زمین هموار باشد مثل چاه زمزم که بیان شد در کتاب الحجة در شرح حدیث دوم مولد ابی
عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلام و خواه ناهموار چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده یا مشار الیه ذلک خمس
اذرع است و اشارتست باینکه چهار ذراع و سه ذراع نیز کافی است چنانچه می آید در حدیث آینده و این افضل است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از چاه آب بیز که میباشد بالای چاه آب کش

امام گفت اگر باشد بالای چاه انگشت پس هفت ذراع دوری لازمست واگر باشد پایین تر از چاه انگشت پس پنج ذراع
لازمست از هر طرف که باشد خواه جانب شمال وخواه جانب جنوب وخواه غیر اینها و پایین تر بودن آبریز از انگشت بسیار
است دوم اصل عن زرارة ومحمد بن مسلم وابي بصير قالوا قلنا له بئر يتوضأ منها يجري البول قريبا منها أينجسها قال
فقال ان كانت البئر في اعلى الوادي والوادي يجري فيه البول من تحتها وكان بينهما قدر ثلاثة اذرع او اربعة اذرع
لم ينجس ذلك شيء وان كان اقل من ذلك نجسها وان كانت البئر في اسفل الوادي ويمر الماء عليها وكان بين البئر
وبينه تسعة اذرع لم ينجسها وما كان اقل من ذلك فلا تتوضأ منها شرح چون در آب وضو آشامیدن سفارش
بیشتر از آب غسل ومانند آنست شاید که نجس در این حدیث بمعنی کم فضیلت باشد وتفاوت میان سه ذراع وچهار
ذراع باعتبار تفاوت در فضیلت باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث آخر این باب فلا تتوضأ بصیغه معلوم متکلم مع
الغیر وبصیغه مجهول غایب وبصیغه نهی حاضر میتواند بود یعنی روایتست از زراره ومحمد بن مسلم وابو بصیر گفتند که گفتیم
امام جعفر صادق علیه السلام را که چاهی که وضو ساخته میشود از آن جاری میشود بول در نزدیکی آن آیا نجس میکند آن
چاه را هر کلام زراره وایشان گفت که پس امام گفت اگر باشد چاه در بالای دره ودر دره جاری شود بول در پایین آن چاه وباشد
میان بول وآن چاه مقدار سه ذراع یا چهار ذراع نجس نمیکند آن چاه را مجری از بول واگر کمتر از سه ذراع یا چهار ذراع
باشد نجس میکند آن بول را زیرا که ترشح بول ببالا وپهلو میرود وبآب آمیخته میشود واگر باشد چاه در پایین دره بر جایی که
گذر کند بول بر بالای آن وباشد میان چاه ومیان بول نه ذراع نجس نمیکند آنرا وآنچه باشد کمتر از نه ذرع پس وضو مساز
از آن آب یا وضو ساخته نمیشود از آن آب یا وضو مساز از آن آب اصل قال زرارة فقلت له فان كان مجرى البول يلزقها
وكان لا يثبت على الارض فقال ما لم يكن له قرار فليس به باس وان استقر منه قليل فانه لا يثقب الارض ولا قعر له حتى يبلغ
البئر وليس على البئر منه باس فيتوضأ منه انما ذلك اذا استنقع كله شرح فان كان جمله شرطیه است وجزای آن محذوفست
بتقدیر اینجسها اللزق بکسر لام وسکون زاء با نقطه وقاف پهلو ما در ما لم یکن شرطیه زمانیه میتواند بود وموصوله میتواند
بود استنقع بنون وقاف وعین بی نقطه بصیغه معلوم باب استفعال است الاستنقاع جمع شدن آب در جایی کله مرفوع
ومیتواند بود فاعل است وضمیر راجع ببول است وکل بمعنی اکثر است بقرینه مقابله آن با قلیل ومیتواند بود که کله منصوب نایب از
مفعول مطلق باشد وضمیر راجع بمصدر استنقع باشد ودر استنقع ضمیر مستتر راجع ببول باشد یعنی که زراره
گفت پس گفتم امام علیه السلام را که پس اگر باشد جایی که جاری میشود در آن بول در پهلوی چاه نمانده باشد آن بول
بر آن زمین که پهلوی چاه است با بمعنی که زمین سر نشیب باشد وبول فرو روان شود بجای دیگر آیا نجس میکند آن چاه را
پس امام گفت مادام که نباشد بول را قراری در پهلوی چاه پس نیست با آن بول پروایی واگر قرار گرفت از آن بول در پهلوی
چاه اندکی پس بدرستی که آن بول سوراخ نمیکند آن زمین را تا جایی که آب دارد وفرو رفتن نیست آنرا که بول را تا آنکه
قعر که رسد بآب چاه ونیست بر آن چاه از آن بول پروایی پس وضو ساخته میشود از آن آب چاه وجز این نیست که آن
پروا دفعی است که جمع شده باشد در پهلوی چاه بسیار بول سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام كم ادنى ما يكون
بين البئر بئر الماء والبالوعة فقال ان كان سهلا فسبع اذرع وان كان جبلا فخمس اذرع شرح کان ضمیر کان هر دو
راجع بما یکون است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را که چند است
کمتر آنچه میباشد میان چاه که چاه آب باشد وچاه آبریز که برای بول ومانند آنست پس گفت اگر

باشد آنچه میان آنها است نرم پس هفت ذراع و اگر باشد آنچه میان آنها است سخت پس پنج ذراع اصل ثم قال
الماء یجری الی القبلة الی یمین و یجری عن یمین القبلة الی یسار القبلة و یجری عن یسار القبلة الی یمین القبلة
و لا یجری من القبلة الی دبر القبلة شرح الماء عبارت از آب بالوعه و مانند آنست مراد بالقبلة بملاحظه قطب جنوبی
است زیرا که این سؤال و جواب در مدینه واقع شده و قبله مدینه موافق قطب جنوبی است تقریباً چنانچه بیان
میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث ششم باب النوادر الی یمین بدل الی القبلة است و مراد بیمین اینجا یمن
است بمعنی صاحب برکت و عبارت از کعبه است و اگر بجای یاء و میم عین بی‌نقطه مفتوحه میبود ظاهرتر میبود لیکن
در نسخ بنظر نرسیده والله اعلم و مراد بیمین در دو جای دیگر جانب دست راست کسی است که متوجه قبله باشد
جریان از جانب یمین قبله بسوی یسار قبله اعم است از جریان از جانب مغرب اعتدال بسوی مشرق اعتدال و از
جریان از جانب میان قطب شمالی و مغرب بجانب مقابل آن و این مشتملست بر جوانب غیر متناهیه و برای قیاس است
جریان از جانب یسار قبله بسوی یمین قبله یعنی بعد از آن امام علیه السلام گفت آبی که در کوی باشد و در آن فرو رود
فرو رفتن آن بایین و پیش است که فرو میرود بجانب قطب جنوبی یعنی بجانب عین قطب جنوبی و فرو میرود از جانب دست راست
متوجه قطب جنوبی بجانب دست چپ متوجه قطب جنوبی و فرو میرود از جانب دست چپ متوجه قطب جنوبی بجانب
دست راست متوجه قطب جنوبی و فرو نمیرود از جانب قطب جنوبی بجانب پشت متوجه قطب جنوبی که جانب قطب
شمالی است حاصل اینست که آب کو متفرق میشود اکثر آنها از جانب قطب جنوبی و در جانب مشرق و در جانب مغرب
و در جانبهائی که میان قطب جنوبی و مشرق یا میان قطب جنوبی و مغرب است و متفرق نمیشود در جانب قطب شمالی و جانبهائی
که میان قطب شمالی و مشرق و میان قطب شمالی و مغرب است مگر قلیلی که مانند نم است پس اگر چاه آب در جانب قطب شمالی
یا نزدیک به آن جانب باشد نسبت ببالوعه پس کمتر از هفت ذراع و پنج ذراع نیز کافی است مثل چهار ذراع و سه ذراع اگر
در حدیث دوم گذشت چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی البئر تکون بینها و بین الکنیف خمسة اذرع او اقل
او اکثر یتوضاء منها قال لیس یکره من قرب و لا بعد یتوضاء منها و یغتسل ما لم یتغیر الماء شرح تکون صفت البئر است
و اللام فی البئر برای عهد ذهنی است که آن در حکم نکره است یتوضاء بصیغه مضارع غائب مجهول باب تفعل صفت دیگر
البئر است یکره بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است و ضمیر مستتر راجع بکنیف است التکریه حرام کردن و نهی حرام
کردن منافی استحباب بعد نیست پس این حدیث منافات بالاحادیث سابقه ندارد تقدیم قرب بر بعد برای موافقت سائل
است که اقل را بر اکثر مقدم داشته یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام در چاه آبی که میباشد میان آن و میان چاه
بیت الخلاء پنج ذراع یا کمتر یا بیشتر وضو ساخته میشود از آن چاه آب گفت آن کنیف نجس نمیکند نزدیکی و دوری
وضو ساخته میشود از آن چاه آب و غسل کرده میشود چندانکه تغیر نیافته باشد آب چاه برنگ یا بطعم یا ببوی نجاست
باب ششم اصل باب الوضوء من سؤر الدواب و السباع و الطیر شرح السؤر بضم سین بی‌نقطه و سکون همزه
و را بی‌نقطه باقیمانده حیوانی یعنی آبی که حیوانی ملاقات آن کرده باشد یعنی این باب بیان وضو از باقیمانده چارپایان
و مرغان است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا باس بان یتوضا مما یشرب
منه ما یوکل لحمه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت پروائی نیست با یک وضو ساخته شود از
آبی که آشامیده از آن حیوانی که خورده شود گوشت آن دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال فضل الحمامة

والدجاجة لا بأس به والطير شرح والطير بفتح طاء وسكون يا جمع طائر مجرور است بر الحمامة بعطف والدجاجة ومراد سائر
الطير است وفایده تخصیص اولا و تعمیم ثانیا اشارت باینست که طیر بر دو قسم است اول ماکول اللحم مثل حمامه و دجاجه و در
فضل آن باس نیست اصلا دوم غیر ماکول اللحم و فضل آن واسطه است میان فضل ماکول اللحم و میان فضل غیر ماکول اللحم
از جمله غیر طیر پس میتوان گفت که در آن باس نیست چنانچه در حدیث پنجم است و میتوان گفت که در آن باس هست چنانچه
ظاهر حدیث هفتم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت باقیمانده کبوتر و مرغ خانگی پروائی نیست
بآن و باقیمانده مرغهای دیگر پروائی نیست بآن سیوم صل عن سماعة قال سألته هل یشرب سؤر شیء من الدواب ویتوضا
منه قال اما الابل والبقر والغنم فلا بأس شرح روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام که
آیا آشامیده میشود باقیمانده چیزی از چارپایان و وضو ساخته میشود از آن باقیمانده سماعه گفت که امام گفت اما شتر و
گاو و گوسفند پس پروائی نیست مفهوم این اینست که در غیر اینها از چارپایان پروا هست فی الجمله چهارم صل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان فی کتاب علی علیه السلام ان الهر سبع فلا بأس بسؤره وانی لاستحیی من الله ان ادع طعاما لان هرا
اکل منه شرح کتاب علی علیه السلام عبارت از جامعه است که بخط علی و املاء رسول الله است و گذشت در کتاب الحجة
حدیث اول باب چهلم که باب فیه ذکر الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام است الهر بکسر ها گربه السبع بفتح
شین با نقطه و تشدید یا دو نقطه در پایین مکسوره و عین بی نقطه شریک یا یکس در خانه قاموس صاحب گفته وهم شیعاء
فیها کفقهاء ای کل واحد شیع لصاحبه که کیس مراد اینست که از جمله اهل خانه و ملازمان است احتراز از آن نمیتوان کرد و
در نسخ بفتح سین بی نقطه و ضم و فتح و سکون با یک نقطه است و آن تصحیف مینماید بنا بر ظاهر آنچه می آید در حدیث چهارم و
سی و نهم و شاید که وجه این تصحیف ملاحظه عنوان این باب باشد بخیال اینکه باز و صقر و عقاب که مذکور میشود در حدیث
آینده داخل سباع نیست والله اعلم فلا بأس بسؤره تا آخر میتواند بود که کلام امام جعفر صادق علیه السلام باشد و
میتواند بود که ابتدای کلام او از وانی لاستحیی تا آخر باشد و میتواند بود که مجموع در کتاب علی علیه السلام باشد ادع
بتقدیر ان ادع باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدرستی که در کتاب علی علیه السلام است که
گربه همخانه آدمی است پس پروائی نیست باقیمانده آن یعنی که وضو با آب باقیمانده آن میتوان ساخت و بدرستی که من هر آینه
شرم میدارم از الله تعالی اشارتست باینکه طعامی را برای اینکه ترک کنم طعام را خوردن برای اینکه گربه خورده باشد از آن
اشارتست باینکه این عمل از جمله تکبر است پنجم صل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عما یشرب منه الحمامة فقال کل
اکل لحمه فتوضا من سؤره واشرب وعما شرب منه باز او صقر او عقاب فقال کل شیء من الطیر یتوضا مما یشرب منه الا ان
تری فی منقاره دما فان رایت فی منقاره دما فلا تتوضا منه ولا تشرب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت پرسیده شد از آنچه می آشامد کبوتری از آن پس گفت هر چه خورده میشود گوشت آن پس وضو بساز از باقی
مانده آن و بیاشام و امام پرسیده شد از آنچه آشامید از آن بازی یا چرغی یا عقابی پس امام گفت هر چیز از مرغ وضو می
سازی از آنچه می آشامد از آن مگر آنکه ببینی در منقار آن خونی پس اگر دیدی در منقار آن خونی پس وضو مساز از آن و میاشام
توضیح امثال این نمی شد در شرح حدیث دوم باب سیوم و حدیث دوم باب پنجم مخفی نماند که استعمال شرب در غیر
سنوان مجاز است و چون در کلام سائل واقع شده امام علیه السلام از آن گفته و صاحب قاموس گفته در فصل حاء
بی نقطه و سین بی نقطه و او گفته حسا الطیر الماء حسوا ولا تقل شرب ششم صل سألت ابا عبد الله علیه السلام

جرة وجدنا فيها خنفساء قد مات قال القه وتوضأ منه وان كان عقربا فارق الماء وتوضأ من ماء غيره شرح پرسیدم
از امام جعفر صادق علیه السلام راوی از سبویی که یافته شد در آن جانور سیاه کوچک معروف که بتحقیق مرده امام گفت بیرون
انداز آنرا و وضو بساز از آن اگر باشد عقرب پس بریز آب را و وضو بساز از آبی غیر آن اشارتست بآنکه ریختن آن برای
اثر زهر و مانند آنست نه برای نجاست آن چنانچه ظاهر شد از حدیث چهارم پس اگر آب منحصر در آن باشد ریختن در آن
لازم نیست اصل وعن رجل معه اناءان فیهما ماء وقع فی احدهما قذر لا یدری ایهما هو ولیس یقدر علی ماء غیره قال
یهریقهما جمیعا ویتیمم شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که با او دو ظرف هست که در آنها آب
افتاد در یکی از آنها نجسی نمیدانند که کدام آن آنها داست آنچه نجس در آن افتاده و قدرت نمیدارد بر آبی غیر آن آب که دارد
در آن دو ظرف امام گفت میریزد آن دو آب را بهمگی و تیمم میکند بدانکه جمعی استدلال میکنند باین حدیث برآنکه آب کمتر از کر بملاقات
نجاست نجس میشود خواه معلوم باشد تغیر آن و خواه معلوم باشد عدم تغیر آن و خواه مجهول باشد و ابن ابی عقیل [illegible] نقاش
جواب میگوید که اینجا استفهام انکاری مقدرست تقدیرا ایهریقهما است بقرینه آنکه ریختن آب نجس دخل در صحت تیمم ندارد و امر
بریختن بسیار بعیدست خصوصا در راه مکه و مانند آن که لفظ سائل دلالت بر آن دارد زیرا که لیس یقدر را گفته و لیس فادرا
نگفته و ایضا میگوید که بر تقدیر تسلیم میتواند بود که این در صورتی باشد که تغیر و عدم تغیر معلوم نباشد بقرینه احادیث دیگر
مثل آنچه گذشت در حدیث دوم و سیوم باب سیوم والله اعلم هفتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه کان یکره سؤر
کل شیء لا یؤکل لحمه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او نفرت میکرد از باقیمانده هر چیز که خورده نمیشود گوشت
آن باین معنی که وضو با آن نمیساخت با وجود پاکی آن باب هفتم اصل باب الوضوء من سؤر الحائض والجنب والیهودی
والنصرانی والناصب شرح الجنب بضم جیم وضم نون بیگانه و کسی که منی از او بیرون آمده باشد یا در حکم آن باشد بغیبوبت
حشفه او در فرج زن و مراد اینجا معنی دوم است و مراد بجنب در آیت سوره نساء ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و آیت
سوره مائده وان کنتم جنبا فاطهروا معنی اول است اما نسبت بنماز چنانچه مذکور میشود در شرح حدیث دوم باب چهل
دوم و بهر تقدیر مساویست در آن مفرد و تثنیه و جمع و مذکر و مونث الناصب بکسر صاد بی نقطه دشمن اهل البیت علیهم
السلام و آن کسیست که خود را از اهل اسلام میشمرد و اختیار مذهب مخالف مذهب شیعه امامیه کرده با وجود آنکه مستضعف نیست
باین معنی که نمیفهمد که اینها چه میگویند و مخالفان ایشان چه میگویند و بیان مستضعف شده در کتاب الایمان والکفر در باب
المستضعف که باب صد و هفتاد و دوم است یعنی این باب بیان وضو از باقیمانده حایض و جنب و ترسا و جهود و دشمن اهل
البیت علیهم السلام است و در این باب شش حدیثست اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اشرب من سؤر الحائض
ولا توضأ منه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بیاشام از باقیمانده زن حایض و وضو مساز از آن در
صورتی که آب منحصر در آن نباشد زیرا که نهی اینجا و امثال اینجا برای تنزیه است نه تحریم دوم اصل عن العیص بن القسم قال
سألت اباعبدالله علیه السلام هل یغتسل الرجل والمرأة من اناء واحد فقال نعم یفرغان علی ایدیهما قبل ان یضعا
ایدیهما فی الاناء قال وسألته عن سؤر الحائض فقال لا توضأ منه وتوضأ من سؤر الجنب اذا کانت مأمونة وتغسل
یدیها قبل ان تدخلهما فی الاناء وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یغتسل هو وعائشة فی اناء واحد یغتسلان جمیعا
شرح روایتست از عیص بن القسم گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا غسل میکنند مرد و زن از یک
ظرف آب یک گفت آری یا بریزند که میشویند دستهای خود را پیش از آنکه گذارند دستهای خود را در آن ظرف آب عیص

کفت که د... پرسیدم امام علیه السلام را از باقیماندهٔ زن حائض پس کفت وضو مساز از آن و وضو بساز از باقیماندهٔ زن
جنب بشرط اینکه محل اعتماد باشد و میشسته باشد دستهای خود را پیش از آنکه داخل کند آنها را در ظرف آب و عادت
رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که غسل میکرد او و عائشه در یک ظرف آب با هم غسل میکردند باین معنی که در یک دم با هم
بودند و تقدیم و تاخیر نبود سیوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الحائض یشرب من سؤرها قال نعم ولا یتوضأ
منه شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حائض که آیا آشامیده میشود از باقیماندهٔ او کفت آری و وضو
ساخته نمیشود از باقیماندهٔ او چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام ایتوضأ الرجل من فضل المرأة قال اذا کانت تعرف
الوضوء ولا یتوضأ من سؤر الحائض شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا وضو میسازد مرد از باقیماندهٔ زن
امام کفت بشرط اینکه آن زن میشناخته باشد وضو را باین معنی که داند که در آب وضو سفارش بیشتر از آبهای دیکر است و دا...
کر از آن آب وضو ساخته میشود و خواهد شد مثل اینکه مرد با او کفته باشد که آب وضو بیار و وضو نمیسازد از باقیماندهٔ
حائض پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن سؤر الیهودی والنصرانی فقال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع
را از باقیماندهٔ جهود و ترسا پس کفت نه باین معنی که وضو مساز از آن چنانچه مناسب عنوان این باب است یا باین معنی
که مباشرت بآن مکن در وضوء و غیر وضوء ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه کره سؤر ولد الزنا و سؤر الیهودی
والنصرانی والمشرک وکل ما خالف الاسلام وکان اشد ذلک عنده سؤر الناصب شرح کره بصیغهٔ ماضی معلوم باب تفعیلست
یا لکریه حرام شمردن مثل کره الیکم الکفر والفسوق والعصیان یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او حرام شمرد
در وضوء و غسل استعمال باقیماندهٔ ولد الزنا را و باقیماندهٔ جهود را و ترسا را و بت پرست را و هر کرا که مخالفت دین اسلام میکند
کرد و بود بدتر از همه نزد او باقیماندهٔ دشمن اهل البیت علیهم السلام که بیان شد در شرح عنوان این باب مخفی نماند که حرام
بودن استعمال آبی در وضو و غسل منافات با جواز نماز با لباسی که قطره از آن آب بآن چکیده باشد ندارد و توضیح این
میشود در شرح حدیث اول باب دهم باب هشتم اصل باب الرجل یدخل یده فی الماء قبل ان یغسلها والحد فی غسل الیدین
من الجنابة والبول والغائط والنوم شرح این باب بیان مرهی است که داخل میکند دست خود را در آب پیش از آنکه شوید
آن را و بیان قرار داده در شستن دو دست بسبب جنب شدن در وقت غسل و بسبب بول و بسبب غائط و بسبب خواب در وقت وضو
دراین باب شش حدیث است اول اصل عن ابی بصیر عنهم علیهم السلام قال اذا دخلت یدک فی الاناء قبل ان تغسلها فلا بأس
الا ان یکون اصابها قذر بول او جنابة فان ادخلت یدک فی الاناء وفیها شیء من ذلک فاهرق ذلک الماء شرح جنابة بفتح
جیم اینجا بمعنی منی است یعنی روایتست از ابو بصیر که از ائمه معصومین علیهم السلام شنیده ابو بصیر کفت که چون داخل کردی
دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشوئی دست پس پروائی نیست مکر آنکه برخورده باشد آن دست را ناپاکی که بول است
یا منی است پس اکر داخل کردی دست خود را در ظرف آب و در دست تو چیزی باشد از بول و منی هست پس بریز آن آب را بدانکه جمعی
استدلال میکنند باین حدیث بر نجاست آب قلیل بملاقات نجاست میکویند بول و جنابه بعنوان مثال است و امر باهراق
در صورت عدم احتیاج بآن آب و انحصار اناء وضوء در یکیست و دیکران در منع میکویند شاید که امر باهراق بعنوان استحباب
مؤکد باشد و مراد باهراق آن صرف آن در مصارف دیکر که غیر وضو و غسل و آشامیدن است باشد مثل ریختن آب برای
شستن دستها در خارج اناء برای دفع کراهت و مؤید اینست ظاهر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم باب
ما یسجد علیه وما یکره که باب بیست و هفتم است که اکر کچ نجس باشد و در آب قلیل تر کرده شود برای اینکه جائی را کچ

مالی کنند پاک میشود دوم اصل عن عبد الکریم بن عتبه قال سألت الشیخ عن الرجل یستیقظ من نومه
ولم یبل أیدخل یده فی الاناء قبل ان یغسلها قال لا لانه لا یدری این کانت یده شرح روایتست از عبد الکریم
کفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام از مردی که بیدار میشود از خواب خویش و بول نکرده آیا داخل کند دست
خود را در ظرف آب پیش از آنکه بشوید دست خود را کفت نه زیرا که او نمیداند که کجا بوده دست او پس باید که بشوید آن را تا شاید
است یا اینکه ممکنست که بدن خود را در میان خواب خارید باشد و دست خود را خونین کرده باشد سیوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام فی الرجل الجنب یسهو فیغمس یده فی الاناء قبل ان یغسلها انه لا بأس اذا لم یکن اصاب یده شیء شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد جنب که فراموش میکند پس فرو میبرد دست خود را در ظرف آب پیش از آنکه
بشوید دست خود را اینکه پروائی نیست اگر بر نخورده باشد دست او را چیزی از نجاسات چهارم اصل عن احدهما علیهما السلام
قال سألته عن الرجل یبول ولم یمس یده شیء ایغمسها فی الماء قال نعم وان کان جنبا شرح روایتست از امام محمد باقر
یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی کفت پرسیدم او را از مردی که بول میکند و ملاقات نکرده دست او را چیزی
از نجاسات آیا فرو میبرد دست خود را در ظرف آب برای شستن بول خود مثلا کفت آری هر چند که جنب باشد پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل کم یفرغ الرجل علی یده قبل ان یدخلها فی الاناء قال واحدة من حدث البول و
اثنتین من الغائط وثلاثة من الجنابة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی کفت که امام پرسیده شد که
چند بار آب میریزد مرد بر دست خود پیش از آنکه داخل کند دست خود را در ظرف آب که از آن که وضو یا غسل میکند امام
کفت یکبار میریزد پیش از وضو بسبب حدث بول و دو بار میریزد پیش از وضو بسبب حدث غائط و سه بار میریزد پیش از غسل
بسبب حدث جنب شدن ششم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یضع الکوز الذی یغرف به من الحب فی مکان قذر
ثم یدخله الحب قال یصب من الماء ثلاثة اکف ثم یدلک الکوز شرح یغرف بغین با نقطه و راء بی نقطه و فاء صیغه مضارع غائب
معلوم باب نصر و ضرب است قذر بفتح قاف و کسر و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه اسم هم و جا بکسر یا بکف ظاء ثم بتخفیف میم
مفتوحه مرکب است از حرف جر و مای استفهامیه که الف افتاده و استفهام در اول حقیقی است و در دوم انکاری است یدلک
بدال بی نقطه بصیغه مضارع غائب باب نصر است یعنی کفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی میکذارد کوزه را که آب بر
میدارد با آن از خم در اثنای غسل جنابت مثلا در جائی ناپاک است بچه چیز داخل میکند آن کوزه را در خم امام کفت که
میریزد از آن آب خم سه مشت آب بر کوزه بچه چیز دست مالد کوزه را مراد اینست که حاجت بسه مشت آب برای اینست که مشت سیوم
باشد دوم و سیوم قائم مقام دست مالیدن شود چون دست مالیدن میسر نیست غالبا زیرا که در یک دست او کوزه
است و بدست دیکر آب از خم بر میدارد و مدد کاری حاضر نباشد غالبا یا مراد اینست که چه حاجت است که دست مالد
کوزه را بدانکه بنابر اینکه آب قلیل بمحض ملاقات نجاست نجس نشود ریختن سه مشت آب برای دفع کراهت است و مناسبت این
حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که ذکر کوزه از قبیل مثال است چنانچه ذکر رجل از قبیل مثال است پس شست دست و
کاسه و مانند آنها حکم کوزه دارد چون بتنجس ملاقات چنانچه زن حکم مرد دارد یا باعتبار اینست که دلالت میکند بر
اینکه اگر مشت اول یا دوم دلک کند اعاده دست در آب خم خوب نیست پیش از شستن آن باب نهم اصل باب اختلاط
ماء المطر بالبول وما یرجع فی الاناء من غسالة الجنب والرجل یقع ثوبه علی الماء الذی یستنجی به شرح این باب
بیان مخلوط شدن آب باران است و بیان چیزیست که بر میکردد در ظرف آب از جمله آب غسل و بیان مردی است که می افتد

جامه او بالای آبی که استنجا از غایط میکند بآن در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
فی میزابین سال احدهما بول والآخر ماء مطر فاختلطا فاصاب ثوب رجل لم یضره ذلک شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم در دو ناودان که روان شده یکی از آنها بول است و دیگری آب باران است پس داخل یکدیگر شد بعد برخورد
جامه مردی بر اینکه ضرر نرساند آن مرد را آن برخوردن یعنی که جامه او نجس نشد مراد صورتیست که معلوم نباشد که
آن مجموع متغیر شده ببول خواه معلوم باشد عدم تغیر و خواه نه بنا بر اینکه آب باران در وقت باریدن حکم کر و حکم آب
جاری دارد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال لو ان میزابین سالا احدهما میزاب بول والآخر میزاب ماء فاختلطا
ثم اصابک ما کان به بأس شرح اگر مراد بماء آب باران است چنانچه مناسب عنوان این باب است مضمون این موافق سابق خواهد
بود و اگر مراد اعم است شاید که در صورتی باشد که معلوم باشد عدم تغیر مجموع ببول بقرینه احادیث که گذشت در
باب دوم والله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت اگر اینکه دو ناودان روان میشد یکی از آنها
ناودان بول میبود و دیگری ناودان آب میبود پس داخل یکدیگر میشد بعد از آن بر میخورد ترا نبی بود بآن پروائی یعنی
که نجس نمیکرد ترا سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال قلت امر فی الطریق فیسیل علی المیزاب فی اوقات اعلم ان الناس
یتوضئون قال قال لیس به بأس لا تسأل عنه شرح اوقات بی تنوین است و مراد مضاف بجمله است یا با تنوین است و جمله
نعت است و عاید محذوف است بتقدیر یتوضئون فیها زیرا که شرطست در جمله نعت باشد اشتمال عاید چنانچه شرطست در
جمله که مضاف الیها باشد خلو از عاید یتوضئون کنایت از بول ناست زیرا که غایت وضوء تمارن بول کردن میباشد و هذا
بیت الخلاء و متوضا نیز میگویند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت میگذرم در راه پس روان میشود
بر من ناودان در اوقاتی که میدانم که مردم بول میکنند برای وضو راوی گفت که امام گفت نیست بآن پروائی سؤال
مکن اهل آن خانه را از آن آب ناودان که آیا بول بود یا چیزی دیگر اصل قلت و یسیل علی من ماء المطر اری فیه التغیر
واری فیه آثار القذر فتقطر القطرات علی و تنتضح علی منه والبیت یتوضا علی سطحه فیکف علی ثیابنا قال ما بذا
بأس لا تغسله کل شیء یراه ماء المطر فقد طهر شرح اری هر دو جا بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یعنی اظن و ممکن
بود که در اول بصیغه معلوم باشد بنا بر اینکه تغیر اعم از تغیر بنجاست باشد جمله والبیت عطف است بر جمله و یسیل بر
سؤالی علیحده است فیکف بفتح یاء مضارعه و کسر کاف و تخفیف فاء بصیغه مضارع معتل الفاء وادی باب ضرب است و ضمیر مستتر
راجع بالبیت است الوکف بفتح واو و سکون کاف چکیدن خانه تراه بتاء سر نقطه و راء بی نقطه والف بصیغه معلوم ماضی
باب تفعیل است التتریه تر کردن و در نسخ بیاء دو نقطه در پائین و تخفیف راء آمده است و شاید که تصحیف باشد و حاصل هر دو یکیست
یعنی گفتم و روان میشود بر من از آب باران گمان میبرم در آن تغییر را و گمان میبرم در آن اجزای نجس را پس میچکد چند قطره بر
من و پاشیده میشود بر من بعض آن آب و گفتم خانه بول کرده میشود برای وضو بر بام آن پس در وقت باران چکه میکند آن خانه
بر جامهای ما امام گفت نیست باینکه گفتی درد و سؤال پروائی مشو آنرا بیان این آنکه هر چیز که تر کرد آنرا آب باران پس تحقیق پاک
شده چهارم اصل عن ابی الحسن علیه السلم فی طین المطر انه لا بأس به ان یصیب الثوب ثلاثة ایام الا ان تعلم انه قد نجسه شیء
بعد المطر فان اصابه بعد ثلاثة ایام فاغسله وان کان الطریق نظیفا لم تغسله شرح ان یصیب بدل ضمیر به است ثلاثة در
ظرف لا بأس است یعنی روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام در گلی که بباران گل باشد اینکه نیست پروائی باینکه
برخورد جامه را سه روز مگر آنکه دانی که آنرا که تحقیق نجس کرده چیزی بعد از باران پس اگر آن گل برخورد جامه را بعد از

سه روز پس بشو آن جامه را با نیجی که پروا می باید کرد و این منافات با استحباب شستن ندارد و اگر باشد راه پاکیزه میشوی
جامه را بحج اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام اخرج من الخلاء فاستنجی بالماء فیقع ثوبی فی ذلک الماء الذی استنجیت
به فقال لا بأس به شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که بیرون می آیم از بیت الخلاء پس استنجا میکنم با آب پس می افتد
جامه من در آن آبی که استنجا کردم با آن پس گفت نیست پروایی با آن ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی الجنب
یغتسل فیقطر الماء من جسده فی الاناء و ینتضح الماء من الارض فیصیر فی الاناء انه لا بأس بهذا کله شرح انه بکسر همزه و
تشدید نون و هاء ضمیر شان مقول لقال فی الجنب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که او گفت در جنب که
غسل میکند پس میچکد آب از بدن او در ظرف آب و یا پاشیده میشود آب از زمین پس داخل میشود در ظرف آب بدرستی که
نیست پروایی بجمیع اینکه مذکور شد خواه از بدن در ظرف رود و خواه از بدن بر زمین رود از زمین بظرف رود هفتم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال فی الرجل الجنب یغتسل فینتضح من الماء فی الاناء فقال لا بأس ما جعل علیکم فی الدین
من حرج شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که سخن گفت در مرد جنب که غسل میکند پس پاشیده
میشود بعض آن آب در ظرف آب با بمعنی که نقل مذاهب مخالفان در آن کرد پس گفت نیست پروایی نکرد است الله تعالی
بر شما در دین هیچ تنگی بیان این آیت شد در حدیث دوم باب سیوم هشتم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام یغتسل
مغتسل یبال فیه و یغتسل من الجنابة فیقع فی الاناء ما ینزو من الارض فقال لا بأس به شرح گفتم امام جعفر صادق علیه
السلام که غسل میکنم در غسلخانه که بول کرده میشود در آن و غسل کرده میشود از جنابت پس می افتد در ظرف آب آنچه
میجهد از زمین پس گفت نیست پروایی با آن باب دهم اصل باب ماء الحمام و الماء الذی تسخنه الشمس شرح
این باب بیان آب حمام است و بیان آبیست که گرم میکند آنرا آفتاب و در این باب پنج حدیثست اول اصل عن ابی عبدالله
علیه السلام قال لا تغتسل من البئر التی تجتمع فیها غسالة الحمام فان فیها غسالة ولد الزنا و هو لا یطهر الی
سبعة آباء و فیها غسالة الناصب و هو شرهما ان الله لم یخلق خلقا شرا من الکلب و ان الناصب اهون علی الله من الکلب
شرح لا تغتسل بصیغه نهی حاضر است و بصیغه مجهول مضارع غایب میتواند بود و حاصل هر دو یکیست آباء اینجا استعمال
شده برای اولاد خواه بی واسطه و خواه بواسطه باعتبار اینکه فرزند کسی مانند پدر اوست در گرامی بودن نزد او
و لهذا اکثر اسم پدر را بر فرزند خود میگذارد و در وقت ندای او یا ابی میگوید و نکته اینجا کمال مبالغه است در منع مردمان از
زنا باعتبار اینکه چون بسیار عظیم است بر پسر او فساد و کسی که افساد پسر او کند مانند اینست که افساد پدران کرده باشد
جمعی میکنند زیرا اینکه ولد الزنا و اولاد او ناپاک باشند با وجود آنکه ایشان را دخلی در زنای پدر و مادر و دخلی در زنای
جد نیست جواب اینست که الله تعالی بعلم ازلی دانسته که کدام از مکلفان مؤمن خواهد شد باختیار خود خواه شد از پدر
و مادر زانی حاصل شود و خواه نه و دانسته که کدام از مکلفان کافر خواهد شد باختیار خواه از پدر و مادر زانی حاصل
شود و خواه نه پس مناسبت جمع اولاد از پدر و مادر پاکیزه از زنا حاصل کرده و بعض دیگر را از پدر و مادر زانی
حاصل کرده بیان ناصب گذشت در شرح عنوان باب هفتم شر بودن کلب یعنی شر بودن آن جنس است از باقی اجناس
پس منافات ندارد با اینکه صنفی از باقی اجناس بدتر باشد از جنس کلب و شاید که شر بودن جنس کلب یعنی نجاست
ولی اعتباری آن باشد زیرا که هر جانوری مادامی دارد سوای کلب که اکثر آن بی مادی و خوار است و از هر جا رانده
میشود روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت غسل مکن از آب از آب چاهی که جمع میشود

در آن چاه آب شسته حمام چه بدرستیکه در آن چاه آب شسته فرزند زنا هست و او پاک نمیشود تا هفت پدر که اولاد
او نیز و در آن چاه است آب شسته ناصبی و او بدتر از آن دو کس است که یکی ولد الزنا است و دیگری ناصبی بدرستیکه
الله تعالی نیافریده مخلوقی را که بی اعتبارتر از سگ باشد و بدرستی که ناصبی بی اعتبارتر است نزد الله تعالی از سگ
اینکه سگ کافر نیست و او کافر است مخفی نماند که بعض ناصبیان اگر اموال و اولاد و مانند آنها در دنیا داشته
باشند عجب نیست زیرا که بعض پادشاهان دشمن خود را لباس نفیس میپوشانند برای سیاست تا سیاست ایشان
قویتر باشد اصل قلت اخبرنی عن ماء الحمام یغتسل منه الجنب والصبی والیهودی والنصرانی والمجوسی فقال ان ماء
الحمام کماء النهر یطهر بعضه بعضا شرح گفتم خبر ده مرا از آب حمام زیرا که خود را میشویند از آن آب جنب و طفل و جهود و ترسا
و گبر پس امام گفت بدرستیکه آب حمام مانند آب نهر است پاک میکند بعض آن بعض دیگر را بدانکه در این چند احتمال است
اول اینکه راوی چون نهی را شنیده خواسته که داند که آن نهی برای نجاست آن آبست یا برای چیزی دیگر پس سؤال کرد
از غساله حمام خواه قبل از آنکه داخل چاه شود و خواه بعد از آن و مراد اینست که با وجود اغتسال ولد الزنا و ناصبی این
جماعت نیز اغتسال از آن میکنند پس شاید نجس باشد و امام جواب داد که نهی از آن برای نجاست نیست چنانچه در حدیث
چهارم این باب که می آید بیان کرده که ماده دارد باین معنی که هر کسی مجروحی از آن آب اغتسال میکند پس مجموع آن آب متغیر
نجاست نمیشود مانند نهری که هر کسی ملاقات با جزئی از آن کند و ازین ظاهر میشود که تطهیر اینجا مجاز است و مراد
اینست که بعض آن باعث عدم نجاست بعض دیگر بسبب میشود دوم اینکه این سؤال از آبی باشد که غساله حمام نیست اما
معلوم است که ولد الزنا و ناصبی اغتسال از آن نکرده و این جماعت اغتسال کرده اند سیوم اینکه سؤال از آبی باشد که در حوض
کمتر از کر است و ماده دارد که متصل باشد و دست نخورده و کر است یا کمتر است از کر و مجموع کر میشود یا مجموع نیز کر نمیشود
هر جمیع این حدیث را حمل بر احتمالی کرده اند والعلم عند الله و عند اهل الذکر علیهم السلام دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال ماء الحمام لا بأس به اذا کانت له مادة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که آب حمام پروایی نیست بآن
باین معنی که نجس نیست اگر باشد برای آن ماده بدانکه مراد بماده آبیست که آب حمام را مانند کند با احتمال اول یا احتمال سیوم
از احتمالاتی که مذکور شد در شرح حدیث سابق والله اعلم و ایضا نجس نبودن منافات ندارد با نهی از اغتسال از آن یعنی
عنه باشد چنانچه گذشت در شرح حدیث سابق سیوم اصل سمعت رجلا یقول لابی عبد الله علیه السلام انی ادخل
الحمام فی السحر و فیه الجنب و غیر ذلک فاقوم فاغتسل فینتضح علی بعد ما افرغ من مائهم قال الیس هو جار قلت بلی
قال لا بأس شرح اسم لیس ضمیر شان مستتر در آنست هو مبتدا است و راجع است بالجنب که رجل سائل و مانند او
بآن اغتسال کرده یا اسم لیس راجع بآن آبست و هو تاکید است جار بجیم و الف منقلب از واو و زاء با نقطه صیغه ماضی
غائب معلوم از باب نصر خبر مبتدا است و جمله خبر لیس است بنا بر احتمال اول و مراد اینست که هر کدام شما بآبی غسل میکنید
که غیر آب دیگر است پس هیچ کدام متغیر نمیشود یعنی شنیدم از مردی که میگفت امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستیکه
من داخل حمام میشوم در سحر و در حمام جنب هست و غیر جنب هست پس می ایستم پس غسل میکنم پس پاشیده میشود
بر من بعد از فارغ شدن من بعض آب ایشان که بآن غسل میکنند امام گفت آیا نیست اینکه آن آب که تو اغتسال
کردی بآن و آب هر کدام ایشان آبی دیگر است گفتم بلی هست گفت نیست پروایی چهارم اصل عن ابی الحسن علیه
الماضی علیه السلام قال سئل عن مجتمع الماء فی الحمام من غسالة الناس یصیب الثوب قال لا بأس شرح روایتست

از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت امام پرسیده شد از موضع اجتماع آب در حمام از آب شستن مردم که آن
بر میخورد جامه را گفت نیست پروائی بآن یا بمعنی که نجس نیست اگرچه غسل بآن منهی عنه باشد چنانچه گذشت
در حدیث اول این باب پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله الماء الذی تسخنه الشمس لا توضؤا به ولا تغتسلوا
به ولا تعجنوا به فانه یورث البرص شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله آبی که گرم میکند آنرا آفتاب وضو مسازید
بآن و اغتسال مکنید بآن و خمیر مکنید بآن چه بدرستی که آن آب برص میکند میشود بدانکه هر یک از وضو و اغتسال
میتواند بود که محمول بر لغوی باشد یعنی شستن دست و رو و شستن بدن و میتواند بود بمعنی که محمول بر شرعی باشد
و تعلیل مؤید احتمال اول است زیرا که ضمیر فانه راجع بالماء است بدانکه جمعی این نهی را حمل بر تنزیه کرده اند بنا بر این که
باعث برص شدن بمعنی این باشد که گاهی باعث میشود نه دائمی یا اکثری نیست فرق میان برص و بهق سفید یا محو دهد آنکه
هر دو از ریختن شدن بلغم در زیر پوست میباشد اینست که در برص فرو رفتن و براقی میباشد و اگر سوزن بر آن موضع
نه خون ظاهر میشود و نه خونابه بخلاف بهق سفید باب یازدهم اصل باب الموضع الذی یکره ان یتغوط فیه او
یبال شرح این باب بیان موضعیست که مکروه است که غائط کرده شود در آن یا بول کرده شود در این باب شش حدیث است
اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من فقه الرجل ان یرتاد لموضع بوله شرح گفت رسول الله صلی الله علیه
از زیرکی و کمال دانائی آدمی اینست که انتخاب کند جائی برای بول خود مثل جائی که از نظرها پنهان و از وزیدن باد و از بر کشتن
بول از زمین بجامه و بدن و مانند اینها محفوظ باشد دوم اصل قال رجل لعلی بن الحسین علیه السلام این یتوضأ الغرباء
فقال یتقی شطوط الانهار والطرق النافذة وتحت الاشجار المثمرة ومواضع اللعن فقیل له واین مواضع اللعن قال
ابواب الدور شرح توضؤ اینجا کنایت از بول و غائط کردنست یتقی بصیغه غائبه و ضمیر راجع بغرباء یا بصیغه مخاطبست
المثمرة بصیغه اسم فاعل از باب افعال درختان صاحب میوه و درختان میوه دهنده و بنا بر اول میوه موجود است در آن وقت
و بنا بر دوم لازم نیست که در آن وقت موجود باشد ابواب مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی گفت مردی امام زین العابدین
علیه السلام را که کجا بول و غائط میکنند غریبان که بیت الخلاء ندارند امام گفت پرهیز میکنند از کنارهای نهرها و
راههای شارع عام و زیر درختان میوه دار و جاهای دشنام پس گفته شد امام را که و کجا است جاهای دشنام گفت آنها
درهای خانها است مخفی نماند که مقصود حصر در اینها نیست بلکه چون سؤال بیان در آمد از باقی افراد ساکت شد
چنانچه می آید در حدیث پنجم سیوم اصل سئل ابو الحسن علیه السلام ما حد الغائط قال لا تستقبل القبلة ولا تستدبرها
وروی ایضا فی حدیث آخر لا تستقبل الشمس ولا القمر شرح اصل غائط بمعنی زمین پست است مراد اینجا بیت الخلاء است
یعنی پرسیده شد امام موسی کاظم علیه السلام که چیست قرار داد بیت الخلاء امام گفت رو مکن بجانب قبله و پشت مکن بجانب
قبله و رو مکن بجانب باد و پشت مکن بجانب باد و روایت کرده شده نیز در حدیثی دیگر باین معنی که در حدیثی دیگر زیاده با آنچه
گذشت این نیز روایت شده که رو مکن بجانب آفتاب و نه بجانب ماه چهارم اصل نهی النبی صلی الله علیه وآله ان یطمح الرجل
ببوله من السطح او من الشیء المرتفع فی الهواء شرح یطمح بطاء بی نقطه و تشدید میم و حاء بی نقطه بصیغه معلوم باب
تفعیل است فی الهواء متعلق بیطمح است یعنی نهی کرد نبی صلی الله علیه وآله از اینکه در وقت بول کردن در هوا اندازد مرد
بول خود را از بام یا از موضع مرتفع مانند بام مراد نهی از بول کردن از موضع بسیار مرتفعست زیرا که لازم دارد که
آن بول را دور کند در مسافتی دور و آن بی شرمی است پنجم اصل خرج ابو حنیفة من عند ابی عبد الله علیه السلام

وابو الحسن موسى عليه السلام قائم وهو غلام فقال له ابو حنيفة يا غلام اين يضع الغريب ببلدكم فقال اجتنب
المساجد وشطوط الانهار ومساقط الثمار ومنازل النزال ولا تستقبل القبلة بغائط ولا بول وارفع ثوبك وضع
حيث شئت شرح بيرون آمد ابو حنيفه که اختيار مذهب باطل کرده از نزد امام جعفر صادق عليه السلام و امام موسى
کاظم عليه السلام ايستاده بود و او بسوى وى بود پس گفت او را که اى پسر کجا ميگذارد غريب که بيت الخلا ندارد غائط را
در شهر شما پس امام موسى کاظم عليه السلام گفت پرهيز کن از فضاهاى درهاى مسجدها و کنارهاى نهرها و جاهاى سقوط
ميوها از درختها و جاهاى فرود آمدن مسافران و رو مکن بقبله بغائط و نه ببول و بردار جامه خود را که در وقت نشستن
در زمين نباشد و بگذار آنجا که اختيار کردى ششم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله ثلث ملعون من فعلهن
المتغوط في ظل النزال والمانع الماء المنتاب والساد الطريق المسلوك شرح اين حديث گذشت در کتاب الايمان والکفر در
حديث يازدهم و دوازدهم باب صد و يازدهم که باب في اصول الکفر و ارکانه است الکر ثلث مبتدا است و ملعون من فعلهن خبر است
پس المتغوط مرفوع و بدل تفصيل ثلث است يا خبر مبتداء محذوفست بتقدير هن المتغوط و اگر ملعون من فعلهن صفت ثلث
است پس المتغوط خبر مبتدا است و بر هر تقدير المتغوط بتقدير مضافست بتقدير خصلة المتغوط و بر اين قياس است المانع و
ساد يعنى گفت رسول الله صلى الله عليه وآله سه خصلت ملعونست هر که کرد آنها را اول خصلت غائط در سايه که
مسافران فرود مى آيند و دوم مانع آبى که بنوبت مردم بر سر آن مى آيند و سيوم مسدود کننده راهى که مردم آمد و شد
در آن ميکنند و متروک نشده باب دوازدهم اصل باب القول عند دخول الخلاء وعند الخروج والاستنجاء ومن نسيه
والتسمية عند الوضوء شرح اين باب بيان سخنى است که نزد دخول بيت الخلاء بايد گفت و سخنى که نزد خروج از بيت
الخلاء بايد گفت و بيان استنجاء است و بيان کسى است که فراموش کرده باشد استنجا را و بيان نام بردن الله تعالى نزد وضو است
در اين باب هفده حديث است اول اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا دخلت المخرج فقل بسم الله اللهم اني اعوذ بك
من الخبيث المخبث الرجس النجس الشيطان الرجيم فاذا خرجت فقل بسم الله الحمد لله الذي عافاني من الخبيث المخبث
واماط عني الاذى واذا توضأت فقل اشهد ان لا اله الا الله اللهم اجعلني من التوابين واجعلني من المتطهرين
والحمد لله رب العالمين شرح شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت چون داخل شدى در جاى خروج بول
وغائط از آدمى پس بگو مدد ميجويم در کار خود بنام الله خدايا بدرستى که من پناه ميگيرم بتو از زشت کننده مرا پليد
که شيطان سنگسار لعنت باشد اشاره است باينکه گو خيالهاى فاسد در آنوقت بخاطر رسد يا تقصير در احتراز
از نجاست يا در استنجاء و مانند آنها واقع شود باضلال شيطان ميشود پس احتراز از شر او متضمن احتراز از جميع
آنها است پس چون بيرون آمدى پس بگو مدد ميجويم در کار خود بنام الله سپاس الله را است که خلاص کرد مرا از
زشت کننده که شيطان است و دور کرد از من آزار را يعنى که از درون بدن من دفع کرد چيزى را که اگر دفع نميکرد آزار
حاصل ميشد و از ظاهر بدن باستنجاء دفع کرد نجاستى را که اگر دفع نميکرد آزار دنيا يا آزار آخرت نيز ميبود و
چون وضو سازى پس بگو گواهى ميدهم که مستحق عبادتى نيست مگر الله خدايا بگردان مرا از جمله جمعى که بغايت بازگشت
کنندگان از باطلند و بگردان مرا از جماعتى که بغايت پاکيزگى کنندگانند و سپاس الله را است که صاحب کل
اختيار هر کس و هر چيز است دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام سميت في الوضوء طهر جسدك كله واذا لم تسم
لم يطهر من جسدك الا ما مر عليه الماء شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون بسم الله

کفتی در وضو پاک شد بدن تو همگی آنرا و چون بسم الله نکفتی پاک نشد از بدن تو مگر آنچه گذشت بر آن آب وضو
مراد رو و دستها است و شاید که بعض سر و بعض پاها را نیز شامل باشد سیوم اصل سمعت الرضا علیه السلام
یقول تستنجی و تغسل ما ظهر منه علی الشرج و لا تدخل فیه الانملة شرح الشرج بفتح شین با نقطه و فتح راء
بی نقطه و جیم حلقه دبر انمله بفتح و کسر و ضم همزه و سکون نون و ضم و فتح و کسر میم نه لغت دارد یعنی بند انکشت دست
که ناخن دارست یعنی شنیدم از امام رضا علیه السلام میکفت استنجا میکنی و میشوئی آنچه را که ظاهر شد از غایط
بر کنار موضع مخصوص و داخل نمیکنی در آن سر انکشت را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالته عن الرجل
اذا اراد ان یستنجی بالماء یبدأ بالمقعدة او بالاحلیل فقال بالمقعدة ثم بالاحلیل شرح روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام راوی کفت پرسیدم او را از حال مرد چون خواست که استنجا کند به آب آیا ابتدا میکند بنشست یا بسر ذکر پس
کفت ابتدا میکند بنشست بعد از آن ابتدا میکند بسر ذکر ثم چون برای تراخی است اشارتست باینکه استبرا فاصله
میان آن دو است و شاید که ابتدا باحلیل اشارت بتعدد آب بجهت برای نشستن و بول باشد والله اعلم پنجم اصل نهی
رسول الله صلی الله علیه و آله ان یستنجی الرجل بیمینه شرح نهی کرد رسول الله صلی الله علیه و آله از اینکه استنجا کند
مرد بدست راست خود شاید که این حکم شامل زن نیز باشد والله اعلم ششم اصل عن علی بن الحسین بن عبد ربه قال
قلت له ما تقول فی الفص یتخذ من حجارة زمزم قال لا باس به و لکن اذا اراد الاستنجاء نزعه شرح روایتست از علی بن الحسین
بن عبد ربه که از وکلای امام علی نقی بوده کفت کفتم او را که چه میکوئید در نکینی که تراشیده میشود از سنکی که از چاه زمزم
بیرون آمده باشد در میان دلوی مثلا کفت پروائی نیست بآن ولیکن صاحبش چون اراده کند استنجا را بیرون کند
آنرا از دست خود اکر در دست چپ باشد که استنجا بآن میشود زیرا که معلوم است یا مظنون است بظن بغایت قوی که آن سنک
در مسجد الحرام ملاقی شده بخلاف باقی سنکها که از جاها نقل شده و در بعض نسخ بجای زمزم زمرد است هفتم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاستنجاء بالیمین من الجفاء و روی انه اذا کانت بالیسار علة شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت استنجا بدست راست از درشتی و نافهمیدکیست مصنف رحمه الله کفته که
در روایت کرده شده که استنجا بدست راست وقتی است که باشد با چپ علتی هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا انقطعت درة البول فصب الماء شرح الدره بکسر دال بی نقطه و تشدید را بی نقطه روان شدن بول
حاجت بیکبار دکیسه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت چون بریده شد روانی بول پس بریز آب را
برای استنجا مراد بعد از استبراست و مقصود ابطال مذهب جمعی است که بعد از بول چند قدم حرکت میکنند و تنحنح
و مانند آنها میکنند و بعد از آن استنجا میکنند نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابی الحسن علیه السلام
قال قلت له للاستنجاء حد قال لا ینقی ما ثمة قلت فانه ینقی ما ثمة و یبقی الریح قال الریح لا ینظر الیها شرح
روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام راوی کفت او را که برای استنجا قرار دادی هست که چه مقدار آب صرف باید
کرد کفت نه بیان این انکه آنچه پاک میشود آنجا است مراد اینست که پاک شدن منظور است نه مقدار معین از آب
کفتم پس چه نسبتی که شان اینست که کاهی پاک میشود آنجا است و باقی میماند بوی نجاست که از دستی که
استنجا بآن شده بمشام میرسد امام کفت بو منظور کرده نمیشود یعنی که پروائی نیست بآن اشارتست
باینکه آن بو از قبیل اجزای صغیره غایط است که در استنجا باقی میماند دهم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام

عن الرجل يبول فيصيب فخذه قدر نكتة من بوله فيصلي ثم يذكر بعد انه لم يغسله قال يغسله ويعيد صلوته
شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از حال مردی که بول میکند پس میخورد در آن او را مقدار نقطه
از بول او پس غسل نمیکند بعد از آن یاد می آورد بعد از نماز اینکه نشسته بوده آنرا امام گفت میشوید آنرا و اعاده میکند نماز
خود را یازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له الرجل يريد ان يستنجي كيف يقعد قال كما يقعد
للغائط وقال انما عليه ان يغسل ما ظهر منه وليس عليه ان يغسل باطنه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی
گفت گفتم او را مردی میخواهد استنجا کند چون مینشیند گفت چنانچه می نشیند برای قضای حاجت اشارتست
بانچه گذشت در حدیث سیوم باب سابق و امام گفت جز این نیست که واجبست برای آن مرد که شوید آنچه را که بیرون است انچه موضع
مخصوص و واجب نیست بر او اینکه شوید درون آنرا دوازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه و
آله قال لبعض نسائه مري نساء المؤمنين ان يستنجين بالماء ويبالغن فانه مطهرة للحواشي ومذهبة للبواسير شرح
هر یک از مطهرة و مذهبة بفتح اول و سکون دوم و فتح سیوم اسم مکان است برای کثرت یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله گفت بعض زنان خود را که امر کن زنانی را که شوهرهای ایشان مومنند باینکه استنجا کنند
باب و بجد باشند در استنجا باب چه بدرستیکه استنجای باب باعث پاکیزگی اطراف است و باعث برطرف شدن م
بواسیر است اگر بهم رسیده باشد و باعث عدم حدوث آنست اگر نشده باشد مخفی نماند اگر مراد بحواشی اطراف فرج است
بنابر اینکه دبر زنان بفرج ایشان نزدیکتر میباشد از دبر مردان بذکر ایشان مراد اینست که کاهی عضوی از شوهرهای
ایشان بآنجا میرسد و بوی آن بایشان میرسد و نفرت میکنند و اگر مراد اطراف دبر است مراد این است که در استنجای بغیر
آب نمیشود که در اطراف آن چیزی نمانده باشد آن اگر چه ضرر بنماز نمیرساند اما ناخوشی دارد و بهر تقدیر باعث بواسیر میشود
کاهی سیزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال في قول الله عز وجل ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين قال كان الناس
يستنجون بالكرسف والاحجار ثم احدث الوضوء وهو خلق كريم فامر به رسول الله صلى الله عليه وآله وصنعه وانزل الله
في كتابه ان الله يحب التوابين ويحب المتطهرين شرح الكرسف بضم كاف و سکون را و ضم سین پنبه و
احدث بصیغه مجهول است و ضمیر او راجع بمعنی استنجا باب است و مراد احداث عادت بوضوء است بعد از نزول آیت
امر بوضوء بمدتی چنانچه در اهل مسجد قبا ابتداء آن شده بوده و در حق ایشان نازل آیت سوره توبه فیه رجال یحبون ان یتطهروا
والله یحب المتطهرین و نزول سوره توبه بعد از سوره بقره است بمدتی دراز و هو خلق حالیه است عامل آن کان است و کریم
مرفوع و صفت خلق است فامر بیانیه است یا برای تفریع بر و هو خلق کریم است و هر دو یکیست و صنعه بصیغه معلوم است و
مراد امر او بوضوء است پیش از احداث عادت بآن در اهل مسجد قبا یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که بحق
گفت در قول الله عز وجل در سوره بقره بدرستیکه الله دوست میدارد بسیار بازگشت کنندگان از حرام مثل جماع زنان
در حیض و دوست میدارد دوری کنندگان از نجاسات مثل خون حیض زنان و مثل غائط بیان این آیت شد در کتاب الایمان
والکفر در شرح حدیث پنجم باب صد و نود و یکم که باب التوبه است و می آید در کتاب الحیض در شرح حدیث سیوم باب هفتم امام
در جمله سخن در این آیت گفت عادت مردم این بود که استنجا به پنبه و احجار میکردند بعد از آن حادث کرده شد عادت
باب این عادت باستنجا و پنبه و احجار بر حالی بود که استنجا باب خصلتی خوب بود بیاد باین آنکه امر کرده بود باستنجا
باب رسول الله صلی الله علیه و آله مردم را بآن و خود کرده بود آنرا و فرو فرستاده بود الله تعالی آنرا در کتاب خود

که ان الله یحب التوابین ویحب المتطهرین اشارتست بابطال قول مخالفان که خیال کرده اند که حکم بر محاسن استنجا با آب
بعد از عادت اهل مسجد قبا بآن بود و حکم الهی تابع عادت ایشان شد و حاصل ابطال اینست که این حکم پیش از عادت
ایشان بود و مردم عمل بآن نمیکردند الا نادرا و رسول خود عمل بآن میکرد بحکم آیت سوره بقره و بعد از عادت ایشان
نزول آیت تو تنبیه بود برای تحسین نه برای احداث حکم چهاردهم اصل توضأت یوما ولم اغسل ذکری ثم صلیت فسألت
اباعبدالله علیه السلام فقال اغسل ذکرک واعد صلوتک شرح توضأ اینجا بمعنی استنجا با آب است یا بمعنی کردن بول
وغائط است یعنی استنجا با آب کردم روزی و از روی فراموشی نشستم ذکر خود را بعد از آن دست نماز گرفته نماز
کردم پس پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از حکم آن پس گفت بشو ذکر خود را و اعاده کن نماز خود را ظاهر
امر باعاده اینست که قبل از خروج وقت باشد والله اعلم پانزدهم اصل عن ابی الحسن علیه السلام فی الرجل یبول فینسی
غسل ذکره ثم یتوضأ وضوء الصلوة قال یغسل ذکره ولا یعید الوضوء شرح روایتست از امام موسی کاظم علیه السلام
در مردی که بول میکند پس فراموش کرده میکند شستن ذکر خود را بعد از آن دست نماز میکند امام گفت میشوید ذکر خود را
و اعاده نمیکند دست نماز را شانزدهم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی الرجل یبول وینسی ان یغسل ذکره حتی یتوضأ و یصلی
قال یغسل ذکره ویعید الصلوة ولا یعید الوضوء شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که در مردی که بول
میکند و فراموش میکند که شوید ذکر خود را تا آنکه دست نماز میکند و نماز میکند امام گفت میشوید ذکر خود را و اعاده میکند
نماز را و اعاده نمیکند وضو را ظاهر اعاده چنانست که مذکور شد در شرح حدیث چهاردهم هفدهم اصل قال ابو عبدالله علیه السلام
اذا دخلت الغائط فقضیت الحاجة فلم تهرق الماء ثم توضأت ونسیت ان تستنجی فذکرت بعد ما صلیت فعلیک الاعادة
وان کنت اهرقت الماء فنسیت ان تغسل ذکرک حتی صلیت فعلیک اعادة الوضوء والصلوة وغسل ذکرک لان البول
مثل البراز شرح مراد بغائط بیت الخلاء است قضای حاجت عبارت از کردن بول وغائط است عدم اهراق الماء عبارت
است از عدم استنجا با آب است خواه باستنجا محل غائط باحجار باشد و خواه نه و بنابر اول مراد باستنجاء در آن تستنجی
استنجا از بول است و بنابر دوم مراد استنجاء از بول و غائط است و غسل منصوبست بر مفعول معه لان دلیل در بیان
صورت اول و دوم است مثل بکسر میم و سکون تا و سه نقطه است البراز بکسر بای یک نقطه و رای بی نقطه و الف و زای با نقطه
نجاستی معروف که از نشستگاه می آید مثل البراز تقدیر مثل البراز عندک است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام
چون داخل شوی در بیت الخلاء پس بول و غائط کردی پس دو صورت دارد اول آنکه نریختی آب را یعنی که استنجا با آب
نکردی بعد از آن دست نماز کردی و فراموش کردی که استنجا کنی پس بیاد آوردی عدم استنجا را بعد از آنکه نماز کردی
پس واجبست بر تو اعاده نماز بعد از استنجا دوم و اگر ریخته باشی آب را برای استنجا پس فراموش کرده باشی که
شوئی ذکر خود را تا آنکه نماز کرده باشی پس واجبست بر تو اعاده دست نماز و نماز با شستن ذکر خود چه بول سستی که بول
مثل براز است نزد تو یا بمعنی که کسی که قصد او این باشد که مخرج بول را نیز شوید و مع هذا آنرا فراموش کند پس
باعتقاد او بول مانند براز است در شستن شدن دست خود را بعد از فارغ شدن از استنجای محل براز نیز رساند
محل بول به دست او نجس میشود و با دست نجس وضو میسازد پس وضو را نیز اعاده میکند مخفی نماند که این ضرور نیست
که دست خود را بعد از فراغ از استنجاء و پیش از وضو نشسته باشد و شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب گفته و
اما رواه فلان عن سلیمان بن خالد عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل ینسی غسل ذکره قال یغسل ذکره ثم یعید الوضوء

فمحمول على الاستحباب والندبة شاید که این روایت را حمل بر صورت دوم توان کرد والله اعلم باب سیزدهم اصل
باب الاستبراء من البول وغسله ومن لم یجد الماء شرح لم یجد بجیم ودال بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل الفاء واوی
باب ضرب است الوجود وسعت در قدرت مثل آنچه بجا آید در کتاب الصلوة در حدیث شانزدهم باب بیست و پنجم که باب
السجود والتسبیح الی آخره است که استغفار من لا یجد لنفسه ضرا ولا نفعا و مثل آنچه گذشت در کتاب التوحید در کلام
مصنف در آخر باب چهاردهم که باب الارادة انها من صفات الفعل الی آخره است که وکانا جمیعا فی الوجود مراد بالماء اینجا آب
و مانند آنست و عدم قدرت بر ماء دو قسم است اول اینکه خواهد بود و آب نیابد دوم اینکه نخواهد و آب باید مخفی نماند که
اگر مراد بوجود دریافتن باشد و مراد بالماء آبی باشد که برای شستن بول در کار است بعض احادیث این باب مناسب این
عنوان نخواهد شد یعنی این باب بیان طلب بسیار بودن از بول است بر وشی که باختیار نباید و بیان شستن بول آب
و بیان کسی است که وسعت در قدرت بر آب ندارد باینمعنی که اگر خواهد که دیگر بول او آید میسر نباشد یا اگر خواهد که بول او
بیرون نیاید یا تریهای از مقعد بیرون نیاید میسر نباشد در این باب ده حدیث است اول اصل قلت لابی جعفر علیه السلام رجل
بال ولم یکن معه ماء فقال یعصر اصل ذکره الی طرفه ثلث عصرات وینتر طرفه فان خرج بعد ذلک شیء فلیس من البول
ولکنه من الحبائل شرح ینتر بنون و تاء دو نقطه در بالا و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است النتر کشیدن از
روی قوت الحبائل بفتح حاء بی‌نقطه و باء یک نقطه و الف و کسر همزه جمع حباله بفتح حاء و تخفیف باء رگهای ذکر یعنی
گفتم امام محمد باقر علیه السلام را مردی بول کرد و نبود با او آبی باینمعنی که دیگر بول او نیامد چه باید کرد پیش از استنجاء
گفت میفشرد یعنی ذکر خود را بر حالتی که متوجه باشد بسوی سر ذکر سه فشردن و بقوت میکشد سر ذکر را پس اگر بیرون آمد
بعد از آن چیزی پس نیست آن جزء بول ولیکن آن از رگهای ذکر است دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل
بال ثم توضأ وقام الی الصلوة فوجد بللا قال لا یتوضأ انما ذلک من الحبائل شرح توضأ اینجا عبارت از مجموع استبراء و
استنجاء و دستنماز است یا عبارت از دستنماز است و حاصل هر دو یکیست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را
از مردی که بول کرد بعد از آن استبراء و استنجاء و دستنماز کرد و ایستاد به نماز پس یافت تری را امام گفت از سر نمیگیرد
وضو را جزء این نیست که آن از رگهای ذکر است سیوم اصل سال الرضا علیه السلام رجل وانا حاضر فقال ان بی جرحا
فی مقعدتی فاتوضأ واستنجی ثم اجد بعد ذلک الندی والصفرة من المقعدة افاعید الوضوء فقال وقد انقیت فقال نعم قال
لا ولکن رشه بالماء ولا تعد الوضوء شرح واو در واستنجی برای عطف تفسیر است برای افاده اینکه مراد بوضوء اینجا
وضوء اصطلاحی نیست و او در وقد حالیه است بتقدیر اتجدد قد یعنی پرسید امام رضا علیه السلام را مردی و من
حاضر بودم باین روش گفت بدرستی که با من جراحتی هست در نشستنگاه من باینمعنی که در درون آنست پس وضو میکنم باین روش
که استنجا میکنم بعد از آن می‌یابم بعد از وضو نم را که زردی است از نشستنگاه بیرون آمده آیا پس اعاده کنم وضو را پس امام
علیه السلام گفت آیا می‌یابی نم را بر حالتی که بتحقیق پاکیزه کرده بودی نشستنگاه را باستنجا باینمعنی که چیزی از نجاست در جراحت
نشده بود گفت آری پاکیزه کرده بودم امام گفت اعاده نمیکنی وضو را ولیکن بپاش آن را با آب و اعاده مکن وضو را یعنی
که حاجت بمالیدن دست نیست برای ازالة اجزای نجاست مخفی نماند که چون زردی مشتمل بود که خوناب باشد و مشتبه
بود که چرک باشد امر بپاشیدن آب محمول بر استحباب است و اگر معلوم باشد که خوناب است اگر خون جراحت دون حکم
خون جراحت بیرون دارد در معفو بودن محمول بر استحباب است و الا محمول است بر وجوب چهارم اصل سمعت رجلا

سال ابا عبد الله علیه السلام قال بالت ولم اقدر علی الماء ولم یشتد علی ذلک فقال اذا بلت وتمسحت فامسح
ذکرک بریقک فان وجدت شیئا فقل هذا من ذاک شرح واو در ولم اقدر عاطفه است و مراد بالماء بول و مانند آن است
یا الاشیاء ادرار آوردن بر کسی علی بفتح وجر وضمیر متکلم است مشار الیه ذلک الماء است التمسح دست بر خود کشیدن و
مراد اینجا دست کشیدن از مقعد تا بیخ ذکر است پس این حدیث مشتملست بر مضمون حدیث اول این باب مع شیء
زاید که بیان استحباب تمسح است مسح در امسح بمعنی مجموع دست کشیدن از بیخ ذکر تا سر ذکر و گرفتن سر ذکر
است که آن را نتر میگویند چنانچه گذشت در حدیث اول الریق بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و قاف
نوت مشار الیه هذا شیء است من ابتدائیه است مشار الیه ذاک ذکر است و مراد الحبائل ذکر است چنانچه گذشت در حدیث
اول یعنی شنیدم از مردی که پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را با بیرون ش که گفت بسا که بول کردم و توانائی نداشتم
بر آب بامعنی که هر چند سعی کردم دیگر بول نیامد و رو رمی آورد بعد از آن بر من آن آب بامعنی که بی اختیار از ذکر من
می آید پس امام گفت چون بول کردی و دست بر خود مالیدی پس دست کن ذکر خود را بر خود بامعنی که در اثنای مسح
بانگشت انگشتی دیگر را در مقابل آن گذار و قوت کن تا اگر بول در مجرای آن مانده باشد بیرون آید و بعد از آن استنجا کن
پس اگر بعد از آن یافتی آبی را که آید بی اختیار تو پس بگو این آب از حبائل ذکر است نه از مثانه پنجم اصل عن منصور بن
حازم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یعتریه البول ولا یقدر علی حبسه قال فقال لی اذا لم یقدر علی حبسه
فالله اولی بالعذر یجعل خریطة شرح الخریطة بفتح خاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و طاء
بی نقطه کیسه از پوست که بندی داشته باشد و مراد اینجا آنست که دشنه داشته باشد که خصیتین در آن دسته
و دبه یکبار نرود پس بند میشود یعنی روایتست از منصور بن حازم که گفت گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که مردی را
عارض میشود او را تقاضای بول و توانائی ندارد بر نگاه داشتن آن راوی گفت پس امام گفت چون توانائی نداشته
باشد بر نگاه داشتن بول پس الله تعالی اولی است بانکه عذر خواهی آن مؤمن بعوض در آخرت بامعنی که آن مرد را نمی باید
خواست کیسه از پوست می سازد تا بول منتشر نشود و نماز باطل نشود با آمدن آن بول در اثنای نماز ششم اصل کتبت
الی ابی الحسن علیه السلام فی خصی یبول فیلقی من ذلک شدة ویری البلل بعد البلل قال یتوضأ ثم ینتضح فی النهار مرة
واحدة الانتضاح شرح الانتضاح بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه باب افتعال پاشیدن آب بر فرج خود و مانند آن
و مراد اینجا شستن بول است باندک آبی چنانچه می آید در حدیث هشتم که ان یغسل بمثله من الماء یعنی نوشتم بسوی امام موسی
کاظم علیه السلام در خواجه سرایی که بول میکند در مشقت پس از آن میبیند از آن بول آزاری را می بیند تری بعد از تری
پس امام گفت در مشقت بول و استنجا میکند بعد از آن میپاشد بر محل بول از بدن و جامه خود آب را در روز از شب
یکبار هفتم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن البول یصیب الجسد قال صب علیه الماء مرتین شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از بول که بر میخورد بدن را گفت بریز بر آن آب را دو بار هشتم اصل وروی انه یجزی ان یغسل
بمثله من الماء اذا کان علی راس الحشفة وغیره شرح ضمیر انه راجع بسوی بول و ضمیر شان میتواند بود اذا اگر برای محض وقت
است بود اکان تا آخر برای تعمیم است و اگر برای شرط است پس برای تخصیص است و مراد اینست که در مثل بودن شرط است
اعتبار قطره بودن و خشک نشدن بول خواه بر سر حشفه و خواه غیر آن با این معنی که اگر محض تری باشد بر سر حشفه
مثلا تقدیر قطره بودن و خشک نشدن آن میباید کرد و مثل بودن را باعتبار آن منظور میباید داشت یعنی بدو

کرده شده از امام علیه السلام که بول کافیست اینکه شسته شود بمقدار خودش خواه وقتی که باشد آن بول بر سر سنگاه
وخواه بغیر سر سنگاه مخفی نماند که میتواند بود که مثل بودن منظور باشد در هر شستن و میتواند بود که کافی باشد در
مجموع دو شستن که در حدیث سابق گذشت و بهر تقدیر ظاهر این حدیث منافی اعتقاد وسواسیانست و دلالت میکند
بر اینکه شستن بول مانند شستن اعضاء در وضوء است و حاجت بانفصال آب از آنچه شسته میشود ندارد و ظاهر حدیث
ششم نیز موافق این بوده نهم اصل وروی انه لیس بوسخ فیحتاج ان یدلکه شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام
که بول نیست چرک بدن و جامه و مانند آنها تا حاجت داشته باشد در تطهیر باینکه دست مالیده شود اشارتست باینکه
در شستن بول محض ریختن آب کافیست دهم اصل عن روح بن عبد الرحیم قال بال ابو عبد الله علیه السلام وانا قائم
علی رأسه ومعی اداوة وقال کوز فلما انقطع شخب البول قال بیده هکذا الی فناولته الماء فتوضأ مکانه شرح الشخب
بضم شین با نقطه وخاء با نقطه وباء یک نقطه جمع شخبه بضم شین و سکون خاء و نعما قال بیده یعنی اشارتست هکذا قول
راوی است و در وقت این سخن دست خود را جنبانیده بوده بروش جنبانیدن امام دست خود را الی متعلق بقال است
اینجا عبارتست از مجموع استبراء و استنجا است یعنی روایتست از روح بفتح راء و سکون واو ابن عبد الرحیم گفت بول
کرد امام جعفر صادق علیه السلام ومن ایستاده بودم بر سر او و با من مطهره بود یا روح گفت که کوزه بود پس چون بریده شد
بول اشارت کرد بدست خود چنین بسوی من پس دادم باو آب را پس استبرا و استنجا کرد همان جا بایمنی که چنانچه بعض
مخالفان چند قدم حرکت میکنند و بعد از آن استنجا میکنند او نکرد باب چهاردهم اصل باب مقدار الماء الذی
یجزی للوضوء والغسل ومن تعدی فی الوضوء شرح این باب بیان مقدار آبیست که کافی است برای وضو و برای غسل
و بیان کسیست که تجاوز کرد در وضوء در حدش در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یأخذ
احدکم الراحة من الدهن فیملأ بها جسده والماء اوسع من ذلک شرح الراحة براء بی نقطه و الف و حاء بی نقطه
کف شکم دست و مراد اینجا شکم دست است یا مراد مجموع شکم دست است الف لام الماء برای عهد خارجیست یعنی مقدار
از آب که مقرر شده برای وضو مثل سه مشت آب و برای غسل مثل نصف یا پنج مد که می آید در حدیث نهم روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام گفت فرا میگیرد یکی از شما مقدار گو شکم دست یا یک مشت از روغن پس بجمیع اعضای جسد
خود میرساند آنرا و آبی که مقرر شده در وضو و غسل فراختر از آنست اشارتست با بطال اعتقاد وسواسیان که آب را
زیاد از مقرر میریزند با وجود آنکه مانند روغن مالی کافی است چنانچه می آید در باب آینده دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال انما الوضوء حد من حدود الله تعالی لیعلم الله من یطیعه ومن یعصیه وان المؤمن لا ینجسه شیء انما یکفیه مثل
الدهن شرح لیعلم بصیغه معلوم مجرد است یا از باب افعال است و حاصل هر دو یکیست و مراد دانستن مقارن
در کاه الهیست چنانچه تحقیق شد در کتاب التوحید در شرح عنوان باب البداء مثل الدهن یعنی شبیه بدهن است
ومشبه به راتوی چرب کی است یا موافق است الدهن بفتح دال و سکون هاء روغن مالی یعنی روایتست از امام محمد باقر
علیه السلام گفت جز این نیست که وضو قرار دادیست از قرار دادهای الله تعالی تا دانا کند الله تعالی که کدام کس اطاعت او
میکند و کدام کس عصیان او میکند و بدرستی که مؤمن نجس نمیکند او را چیزی چنانچه کافر را پاک نمیکند چیزی
اینست که تأثیر حدث و خبث در مؤمن بعنوان عاریت است و سریع الزوال است جز این نیست که کافی است او را مانند
روغن مالی مخفی نماند که ظاهر لا ینجسه شیء اینست که مثل دهن کافی باشد در ازاله هر نجاستی که عین آن محسوس

نباشد سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان ابی کان یقول ان للوضوء حدا من تعداه لم یوجر
وکان ابی یقول انما یتلدد فقال له رجل وما حده قال تغسل وجهک ویدیک وتمسح راسک ورجلیک شرح
یتلدد بدو دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم مضاعف باب تفعل است التلدد کردن کاری که شبیه بجنون است و التفات
بجانب چپ و راست برای حیرت و اضطراب نفس و حدیث تتمه این باب موید احتمال اول است ضمیر فقال له راجع
بامام جعفر صادق علیه السلام است و میتواند بود که راجع بابی باشد یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلم
کفت بدرستی که پدرم میکفت بدرستی که برای وضو قرار دادی است که هر که تجاوز کند از آن ماجور نمیشود و پدرم می
میکفت که آنکه تجاوز میکند جز این نیست که خصومت الهی را بر خود می نهد باین معنی که داخل میکند در عمل شرعی چیزی را که
عمل شرعی نیست پس اگر بقصد شرعی بودن داشت بدعت است و الا آن عمل شرعی از فضیلت می افتد اگر باطل نشود یا
مراد اینست که اضطراب نفس و وسواس میورزد در احکام الهی و صاحب یقین نیست پس کفت امام جعفر صادق
علیه السلام را مردی که و چیست قرار داد وضو کفت اینکه بشویی روی خود را و دو دست خود را و مسح کنی سر خود را
و دو پای خود را مراد اینست که همانست که زیاده بر آن خوب نیست و توضیح این میشود در شرح ذیل حدیث نهم باب هفدهم
چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنب ما جری علیه الماء من جسده قلیله وکثیره فقد اجزاه شرح
عز برهانه است ضمیر علیه راجع بالجنب است من برای تبیین است ضمیر علیه است الجسد کل اعضای آدمی و مانند آن قلیله
بدل تفصیل الماء است فاء در فقد نقض اجزاء جزاء است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت جنب اگر جاری شود
بر کل اعضای او آب خواه آب کم و خواه آب بسیار پس تحقیق کافی است برای او پنجم اصل عن احدهما علیهما السلام قال
سألته عن وقت غسل الجنابة کم یجزی من الماء فقال کان رسول الله صلی الله علیه وآله یغتسل بخمسة امداد
بینه وبین صاحبته ویغتسلان جمیعا من اناء واحد شرح الوقت بفتح واو و سکون قاف چیزی یعنی روایتست از
امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی کفت پرسیدم او را از قرار داد غسل جنابت که چه مقدار
کافیست از جمله آب پس امام کفت عادت رسول الله صلی الله علیه وآله این بود که غسل میکرد به پنج مد آب که مشترک
بود میان او و میان زنی که با او بود و غسل میکردند بهمکی از یک ظرف آب خواه در یک وقت چنانچه در شرح حدیث دوم باب
هفتم و خواه بترتیب مخفی نماند که مد بضم میم و تشدید دال بی نقطه چهار یک صاع است و صاع هزار و صد و هفتاد درهم است
و درهم وزن چهل و هشت جو میانه است و ما جو میانه قزوین را باصفهان کشیدیم چهل و هشت آن بوزن نیم مثقال صیرفی
شد بنا بر این صاع از من تبریز کمتر است به پانزده مثقال صیرفی و اگر جو متوسط عراق عرب یا مدینه سنگین تر باشد
بیشتر میشود که نشت چنانچه در شرح حدیث ششم باب دوم ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تجزیک من
الغسل والاستنجاء ما بلت یمینک شرح ما بالف مقصوره اسم موصوله است یا بالف ممدوده است بلت بفتح بای یک نقطه
و تخفیف لام مفتوحه و سکون تاء تأنیث بصیغه ماضی معتل اللام واوی یا از باب نصر یا یائی از باب ضرب است و عاید موصول
محذوف است بتقدیر بلته یا بتقدیر بلت فیه البلاء سعی در کاری مثل اینکه در نهج البلاغه است در مدح محمد بن ابی
بکر و ابن سره که لله بلاء فلان یمینک مرفوع و فاعل بلت یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت کافی
است ترا از غسل جنابت و مانند آن و از استنجاء بول و غائط آنچه مباشر آن شده باشد دست راست تو یعنی کم
طاس و مانند آن ریختن شرط آب غسل نیست و ابریق و مانند آن شرط ریختن آب استنجا نیست هفتم اصل

عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي جعفر عليه السلام في الوضوء قال اذا مس جلدك الماء فحسبك شرح روايت است
از امام محمد باقر عليه السلام در وضو که گفت چون رسيد بپوست تو آب بس بس است مر ترا مخفي نماند که ظاهر اين حديث اينست که
مو را تخليل بايد کرد مطلقا مگر اينکه ذکر جلدک بعنوان مثال باشد و مراد نفي حاجت بريختن آب بسيار باشد و بر تقدير
ظهور حديث دوم باب هژدهم مخصص اينست هشتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت له الرجل يجنب فيرتمس
في الماء ارتماسة واحدة ويخرج يجزيه ذلك من غسله قال نعم شرح الارتماس فرو بردن کسي جميع اعضاي خود را در آب
خواه مجتمعا و خواه متفرقا تا آنکه در ارتماسة تا براي وحدت است و احتراز است از سه ارتماس که اول بقصد شستن سر
باشد دوم بقصد شستن جانب راست باشد سيوم بقصد شستن جانب چپ باشد واحدة احتراز است از اينکه ارتماس
بترتيب واقع شود و جمع نشود جميع اعضا باهم در آب در يک زمان مثل اينکه سر را فرو برد در آب و بيرون آورد و جانب راست را فرو برد و
بيرون آورد و جانب چپ را فرو برد مخفي نماند که محال است که اين حدوث ارتماس بعنوان دفعه حقيقي باشد زيرا که حدوث مجموع من
حيث المجموع در وقت حدوث جزء اخير ميشود و حدوث جزء اخير در آن غير منقسم بفعل مي آيد جمعي از وسواسيان خيال کرده اند که ارتماسة
واحدة اينست که خود را پرتاب کرده از هوا در آب اندازد بيگمان اينکه حدوث بعنوان دفعه حقيقي ممکن نيست در دفعه عرفي واقع شود
يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت که گفتم او را اگر مرد جنب ميشود پس فرو مي برد جميع اعضاي خود را در آب
يکفرو بردن که جميع اعضاي جمع شود باهم در آب و بيرون مي آيد آيا کافيست او را آن عمل از جهة غسل او گفت آري نهم اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان لله ملکا يکتب سرف الوضوء کما يکتب عدوانه شرح السرف بفتح سين بي نقطه و فتح راي بي
نقطه و فا، تجاوز از قدر لائق يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت بدرستي که الله تعالى را فرشته ايست که مينويسد
زياد ريختن آب بعضو را مانند آنکه مينويسد عداوت با الله تعالى را بيان اين مضمون شد در شرح حديث سيوم اين باب
باب پانزدهم اصل باب السواک شرح السواک بکسر سين بي نقطه و المسواک بکسر ميم دندان مال خواه چوب و خواه
مانند آن که ماليده ميشود بدندان و دهان بي دندان يعني اين باب بيان فضيلت مسواک است در اين باب هشت حديث است
اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال رکعتان بالسواک افضل من سبعين رکعة بغير سواک شرح روايتست از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت که دو رکعت که بعد از نماز مسواک باشد بهتر است از هفتاد رکعت بي مسواک پيش از اينها مخفي
نماند که نکتة يک رکعت بمسواک بهتر از سي و پنج رکعت بي مسواک است تا توهم استبعاد ميان نماز نشود اصل قال و قال رسول الله
صلى الله عليه و آله لامرتهم بالسواک مع کل صلوة شرح مدخول مع مقدم ميباشد بر ما باعتبار مرتبه و متحد با آن در زمان اگر
ترتيبه بر خلاف آن نباشد چنانچه ميگويند سافر العبد مع مولاه و نميگويند سافر المولى مع عبده پس مع اينجا براي اتحاد زمان
مدخول آن و ما قبل آنهاست و دلالت بر عدم استحباب مسواک در اثناي نماز و قراءت و ذکر ميکند براي کمال اشکال جمع ميان
مسواک و تلفظ بکلام و مشهور در حل اصل اين حديث اينست که مع اينجا براي مقارنت در زمان گذشت خواه مدخول آن مقدم باشد
خواه مؤخر و خواه متحد در زمان نزد ام بمعني ايجاب است که در مقابل استحباب است والله اعلم يعني امام گفت که گفت رسول الله صلى
الله عليه و آله که اگر اين بود که مشکل کنم بر امت خود هر آينه امر ميکردم ايشان را بمسواک در اثناي هر نمازي تا قرائت و ذکري بمسواک
بفعل آيد دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال من سنن المرسلين السواک شرح روايتست از امام جعفر صادق
گفت از جمله سنتهائي که مشترک ميان جميع رسولان است مسواک است اصل قال النبي صلى الله عليه و آله ما زال جبرئيل
يوصيني بالسواک حتى خفت ان احفي او ادرد شرح احفي بحاي بي نقطه و فا و يا صيغه مضارع معلوم متکلم معتل اللام و ادرد

باب افتعال است الاحفاء استقصا یعنی کندن جزوی از چیزی اددبال بنقطه دال بی‌نقطه در آیینقطر و دال بینقطه بصیغه مضارع معلوم مستکلم
باب افعال است الاذراد برطرف کردن دندانها ذکر آورده‌اند اینمقام چند احتمال دارد اول اینکه این مضمون از نبی صلی الله علیه و آله مکرر
گفته و در بعضی احفی گفته و در بعضی ادرد گفته چنانچه شرح غریب حدیث کرده‌اند دوم اینکه ادراد اینجا بمعنی برطرف کردن
بعضی دندانها باشد و او برای تردید باشد سیوم اینکه احفا اینجا بمعنی برطرف کردن بعض دندانها باشد و او بمعنی بل ترقی
باشد چهارم اینکه ذکر او مبنی بر شک بعض راویان باشد یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله که مکرر جبرئیل علیه السلام سفارش
میکرد مرا بمسواک کردن یا امر است بمسواک کردن تا اینکه ترسیدم که احفا کنم دندانهای خود یا دندانهای امت را یا اذراد
کنم دندانهای خود یا دندانهای امت را چهارم اصل علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن ابن بکیر عن ذکره عن ابی جعفر ع
فی السواک قال لا تدعه فی کل ثلاث و لو ان تمره مرة شرح ثلث عبارت از سه صلوة است یا عبارت از سه ساعت است یعنی
روایتست از علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از عبدالله بن بکیر از آنکه مذکور کرد ابن ابی عمیر او را که او روایت کرده
از امام محمد باقر علیه السلام در مسواک که امام گفت وامگذار مسواک را در هر سه نماز متوالی هر چند با بر روش باشد که
بمالی آنرا یکبار پنجم اصل علی باسناده قال ادنی السواک ان تدلک باصبعک شرح تدلک بدال بی‌نقطه مخاطب باب نصر است
علی بن ابراهیم بسندی که در حدیث سابق مذکور شد روایت کرد از امام محمد باقر علیه السلام که گفت کمتر مراتب مسواک این است
که مالی دندان خود را بانگشت خود یا انگشت خود ششم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام عن السواک بعد الوضوء
فقال الاستیاک قبل ان یتوضأ قلت ارأیت ان نسی حتی یتوضأ قال یتوضأ یستاک ثم یتمضمض ثلاث مرات شرح الی یتوضأ
بصیغه مجهول است چه نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است و جهار یتوضأ دیگر بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بمکلف است
و میتواند بود که جمیع بصیغه مجهول باشد یا جمیع بصیغه معلوم باشد ثم بضم ثاء برای عطف است و استیاک عبارت از مالیدن
چوب و مانند آنست و اعاده مضمضه برای جدا شدن چرکها از بیخ دندانها بسبب مسواک است و میتواند بود که ثم بفتح ثاء اسم
اشاره باشد و تمضمض شیناق ثانی باشد و افاده این کند که استیاک در وضو بمعنی تمضمض است والله اعلم. پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از مسواک بعد از وضو پس گفت مسواک کردن پیش از آنست که وضو ساخته شود گفتم
خبر ده مرا اگر مکلف فراموش کند مسواک کردن را تا آنکه وضو کردن سازد گفت مسواک میکند بعد از آن مضمضه میکند سه بار
اشارتست بآنکه مضمضه در وضو پیش از وضو سنت است هفتم اصل و روی ان السنة فی السواک فی وقت السحر شرح و روایت کرده شده
از امام از امام زمان علیه السلام بتوسط سفرا که سنت در مسواک در وقت آخر شب است برای نماز شب یعنی که مبالغه در
استحباب آن بیشتر است باعتبار آنکه خواب باعث تغیر بو در دهن میشود و اثر مسواک آنوقت میماند برای هر نماز تا وقت خواب
دیگر هشتم اصل قال ابو عبدالله علیه السلام اذا قمت باللیل فاستک فان الملک یأتیک فیضع فاه علی فیک و لیس من حرف
تتلوه و تنطق به الا صعد به الی السماء فلیکن فوک طیب الریح شرح استک بسکون کاف بصیغه امر معتل العین باب افتعال است
عین الفعل برای التقاء ساکنین افتاده یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون برخاستی در شب پس مسواک کن پیش
از شروع در سخن و تلاوت چه بدرستی که فرشته می‌آید نزد تو پس میگذارد دهان خود را بر دهان تو و نیست هیچ حرفی که خوانی
[illegible] آن و سخن گویی بآن در دعا و مانند آن مگر آنکه بالا میبرد آنرا بسوی آسمان پس باید که باشد دهان تو خوشبو. باب
شانزدهم اصل باب المضمضة والاستنشاق شرح این باب بیان گردانیدن آب در دهان و برداشتن آب در بینی است برای
وضو مخفی نماند که در ظاهر حدیث ششم باب سابق اینست که استحباب مضمضه برای وضو ثابت است در این باب سه

حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المضمضة والاستنشاق أمن الوضوء هي قال لا
ضمیر هي قال لا قال لا ضمیر هي راجع به هر یک از مضمضه و استنشاق است و تأنیث باعتبار تأنیث اول آنها است یعنی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضو است
آن یا نه یعنی که آیا فریضه است و در معنی اغسلوا وجوهکم داخل است گفت نه دوم اصل عن ابی عبد الله م قال سألته عن
المضمضة والاستنشاق قال لیسا هما من الوضوء هما من الجوف شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از مضمضه و استنشاق که آیا از وضوء اند یا نه گفت نیستند آنها از وضو یا یعنی که فریضه نیستند و در آیت
اغسلوا وجوهکم داخل نیستند بیان این آنکه محل آنها از جمله درون آدمی است و وجه شامل درون نیست بلکه مخصوص
نمایان است سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس علیک مضمضة ولا استنشاق لانهما من الجوف شرح مضمون
این ظاهر است از شرح اول و دوم باب هذه اصل باب صفة الوضوء شرح صفة ایضا یعنی کیفیت است یعنی این باب
بیان کیفیت وضوئی است که از رسول علیه السلام و اوصیای او علیهم السلام صادر شده در اثنا باب ده حدیث است و مصنف
رحمه الله تعالی حدیث نهم را توضیح کرده اول اصل حکی لنا ابو جعفر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله فدعا بقدح
فاخذ کفا من ماء فاسدله علی وجهه ثم مسح وجهه من الجانبین جمیعا ثم اعاد یده الیسری فی الاناء فاسدلها علی یده الیمنی
ثم مسح جوانبها ثم اعاد الیمنی فی الاناء فصبها علی الیسری ثم صنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح بما بقی فی یده رأسه ورجلیه
ولم یعدهما فی الاناء شرح الاسدال بسین بی‌نقطه مصدر باب افعال فرو ریختن است استعمال الاعاده در اول باعتبار اصل ید است
یا باعتبار یسری و لهذا ید در اول مذکور است و در دوم مذکور نیست ضمیر فاسدلها راجع به ید الیسری است و مضاف محذوف است
بتقدیر فاسدل ماءها و بنا بر این قیاس است فصبها در نسخه یده مفرد است و ارجاع ضمیر تثنیه در لم یعدهما بآن شده باعتبار آنکه
در معنی دو است والله اعلم یعنی حکایت کرد برای ما امام محمد باقر علیه السلام را وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله را
پس طلب کرد از کسی که ظرف آبی را که از چوب بود پس گرفت مشتی از آب را پس فرو ریخت آن را بر روی خود بعد از آن دست مالید
روی خود را از دو پهلو بهمگی روی خود تا آب بهمه جای آن رسید بعد از آن برگردانید دست خود را که چپ است در ظرف آب پس فرو
ریخت آب را که بدست چپ گرفته بود بر دست راست خود بعد از آن دست مالید پهلوهای دست راست را تا آب بهمه جای آن رسید
بعد از آن برگردانید دست خود را در ظرف آب پس ریخت آبی را که بآن گرفته بود بر دست چپ بعد از آن بجا آورد با دست چپ
چنانچه بجا آورده بود با دست راست بعد از آن مسح کرد با آنچه باقیمانده بود در دست او از تری سر خود را و دو پای خود را
بر حالی که بر نگردانیده بود دو دست خود را در ظرف آب دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الا احکی لکم وضوء
رسول الله صلی الله علیه وآله فاخذ بکفه الیمنی کفا من ماء فغسل به وجهه ثم اخذ بیده الیسری کفا من ماء فغسل به
یده الیمنی ثم اخذ بیده الیمنی کفا من ماء فغسل به یده الیسری ثم مسح بفضل یدیه رأسه ورجلیه شرح الفضل بفتح فاء و
سکون ضاد با نقطه تری که باقیمانده در چیزی بعد از شستن آنچیز و از این ظاهر میشود که فضل رأس در روایت عمر بن خلاد
که قال سألت ابا الحسن علیه السلام أیجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا فقلت أبماء جدید فقال برأسه
نعم یعنی آنست که در سر مانده بواسطه شستن سر در اثنای شستن رو و دستها با مقدم شده چون آن داخل آب رو و چون مسح
با آن جایز نیست بلکه مسح بماء جدید است یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفت آیا
نقل نکنم برای شما وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله را پس گرفت بدست راست خود مقداری که دست از آب پس شست با آن

آب دو پای خود را بعد از آن گرفت بدست چپ خود مقداری کف از آب پس شست با آن آب دست راست خود را بعد از آن
گرفت مسح کرد به باقیمانده تری در دو دست خود او سر خود را و دو پای خود را سیوم حل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام
قال یأخذ احدکم الراحة من الدهن فیملأ بها جسده والماء اوسع شرح این گذشت در حدیث اول این باب چهارم حل
الا احکی لکم وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله قلت بلی قال فادخل یده فی الاناء ولم یغسل یده فاخذ کفا من ماء فصبه علی
وجهه ثم مسح جانبیه حتی مسحه کله ثم اخذ کفا آخر بیمینه فصبه علی یساره ثم غسل به ذراعه الایمن ثم اخذ کفا آخر فغسل
ذراعه الایسر ثم مسح رأسه ورجلیه بما بقی فی یدیه شرح ولم یغسل یده دلالت بر استحباب غسل ید پیش از وضو نمیکند زیرا که
در این تفصیلی هست چنانچه می آید در حدیث وایضا مقصود تصویر فریضه وضوء است و نظیر این آید در حدیث اول باب
چهل منافات نیست میان ثم اخذ کفا آخر بیمینه فصبه علی یساره و میان آنچه در حدیث سابق گذشت که ثم اخذ بیده الیسری
کفا چه حکایت سابق در گرمی هوا بوده واین در سردی هوا یا حکایت سابق در وقتی بوده که آب اناء کم بوده واین
در بسیاری آب و ممکن است که اشاره است باینکه رسول الله صلی الله علیه وآله گاهی چنان میکرده و گاهی چنین و هر کدام
در وقتی افضل است الذراع بکسر ذال با نقطه از آرنج تا سر انگشتان یعنی آیا حکایت نکنم برای شما وضوء رسول الله
صلی الله علیه وآله را گفتم بلی حکایت کن محمد بن مسلم گفت پس داخل کرد دست خود را در ظرف آب بر حالی که نشسته بود دست
خود را پس گرفت مشتی از آب را پس ریخت آن را بر روی خود بعد از آن دست مالید دو جانب روی را تا آنکه دست مالید
روی خود را همگی روی خود بعد از آن گرفت مشتی دیگر را بدست راست خود پس ریخت آن را بر دست چپ خود بعد از آن
شست با آن مشت آب ذراع راست خود را بعد از آن گرفت مشتی دیگر را از آب پس شست با آن ذراع چپ خود را بعد از آن
دست مالید سر خود را و دو پای خود را یعنی بعض آنها را که معلوم است با آنچه مانده بود در دو دست او از تری م
پنجم حل عن زرارة قال قال ابو جعفر علیه السلام الا احکی لکم وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله فقلنا بلی
فدعا بقعب فیه شیء من ماء فوضعه بین یدیه ثم حسر عن ذراعیه ثم غمس فیه کفه الیمنی ثم قال هکذا اذا کانت الکف
طاهرة ثم غرف ملأها ماء فوضعها علی جبینه ثم قال بسم الله وسدله علی اطراف لحیته ثم امر یده علی وجهه وظاهر جبینیه
مرة واحدة ثم غمس یده الیسری فغرف بها ملأها ثم وضعه علی مرفقه الیمنی فامر کفه علی ساعده حتی جری الماء علی اطراف
اصابعه ثم غرف بیمینه ملأها فوضعها علی مرفقه الیسری فامر کفه علی ساعده حتی جری الماء علی اطراف اصابعه ثم مسح
مقدم رأسه وظهر قدمیه ببلة یساره وبقیة بلة یمناه شرح القعب بفتح قاف و سکون عین بی نقطه و با یک نقطه کاسه
چوبین بزرگ حسر عن بفتح حاء بی نقطه و سین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است هکذا نایب مناب جزاء
اذا کانت است و خبر مبتدا محذوف است بتقدیر الحال هکذا ملأها بکسر میم و سکون لام و همزه است منصوب و تمیز است ملأها
جبینه بفتح جیم و کسر باء یک نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و سکون نون است ضمیر منصوب در سدله راجع بملأها است
جنبیه بفتح جیم و سکون نون و فتح باء یک نقطه تثنیه جنب است الساعد بسین بی نقطه و الف و کسر عین بی نقطه و دال بی نقطه
میان آرنج و بند دست ببلة متعلق است بمسح باعتبار اینکه عامل در ظهر قدمیه است نه در مقدم علیه البلة بکسر باء و تشدید
لام پس بتقدیم یساره بر یمناه اشارت بعدم اعتبار ترتیب است میان پاها لیکن این در کلام راوی است و ظاهر نمیخواهد
رعایت ترتیب است بذکر بقیه در بقیه بلة یمناه اشاره است باینکه مسح سر را بدست راست کرده است یعنی روایت است
از زراره گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام آیا حکایت نکنم برای شما وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله را پس گفتیم

بلی حکایت کن پس گفت طلب کرد ان کسی که کاسه چوبین بزرگی را کرد در آن اندکی از آب و پس گذاشت آن را در پیش خود بعد از آن
دور کرد جامه را از دو ذراع خود بعد از آن فرو برد در آن آب دست راست خود را بعد از آن گفت حال چنین است اگر باشد دست پاک یعنی
که اگر نجس یا چرکن باشد میباید که شسته شود پیش از ادخال آن در آب بعد از آن جدا کرد قدر پری دست راست خود را از آب
پس گذاشت دست خود را بر پیشانی خود بعد از آن گفت بسم الله و فرو ریخت آن آب را بر جانبهای محاسن خود بعد از آن کشید
دست خود را بر روی خود و ظاهر دو پهلوی روی خود یکبار بعد از آن فرو برد دست چپ خود را پس جدا کرد با آن قدر پری
آن از آب را بعد از آن گذاشت آن را بر آرنج راست خود و کشید دست خود را بر ساعد خود تا آنکه روان شد آب بر جانبهای انگشتان
او بعد از آن جدا کرد بدست راست خود قدر پری آن از آب را پس گذاشت آن آب را بر آرنج چپ خود پس کشید دست خود را بر
ساعد خود بر ساعد خود تا آنکه روی روان شد آب بجانبهای انگشتان بعد مسح کرد پیش سر خود را بدست راست خود
و پشت دو پای خود را بتری دست چپ خود و باقیمانده تری دست راست خود اصل قال و قال ابو جعفر علیه السلام ان الله وتر
یحب الوتر فقد یجزیک من الوضوء ثلث غرفات واحدة للوجه واثنتان للذراعین وتمسح ببلة یمناک ناصیتک وما بقی
من بلة یمینک ظهر قدمک الیمنی وتمسح ببلة یسارک ظهر قدمک الیسری قال زرارة قال ابو جعفر علیه السلام سال رجل امیر
المؤمنین علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله علیه وآله فحکی له مثل ذلک شرح الوتر بکسر و فتح واو یک عددی که
نصف صحیح نداشته باشد و هر دو اینجا مناسب است یجزیک بضم نون و جیم و زاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است ضمیر
مستتر در آن راجع بالله است ثلث منصوب و مفعول است الخ یجزی بکمال رسانیدن چیزی بر شی دیگر چیزی بعد از آن نمانده
باشد و میتواند بود که از باب علم و نصر باشد و ثلث مرفوع و فاعل باشد یجزیک بفتح نون و فتح جیم آخر شد ان چیزی یعنی
که بعد از آن دیگر چیزی نیست یک باء یک نقطه حرف جر است برای ملابست است و بنابر احتمال دوم و سیوم میتواند بود که برای
تعدیه باشد و آخر کردن ثلث غرفات مخاطب را بجا نباشد من برای سببیت است یا برای ظرفیت است بدانکه در نسخ یجزیک
بیاء حرف مضارعه و جیم و زای با نقطه و همزه و ضمیر مخاطب است و آن تصحیف است زیرا که ما قبل تفریعیه میباید که دخل
در ما بعد باشد و مجزی بودن چیزی با مرجوح بودن آن منافات ندارد و ایضا تقلیل مفهوم قد که داخل بر مضارع شود مناسب
مقام نیست غرفات بفتح غین با نقطه و فتح را بی نقطه و فا جمع غرفه بفتح غین و سکون را است یعنی مشت از آب واحدة
مرفوع و مبتدا است و تمسح مرفوع است و خبر یعنی انشاء است پس دلالت بر وجوب مسح ببله دارد و بعضی برای منع این دلالت
میگویند شاید که منصوب بتقدیر ان و معطوف بر ثلث غرفات باشد و این محل اشکال است زیرا که معطوف بر مدخول فاء تفریعیه
میباید که مربوط بما قبل فا باشد و این مربوط نیست و ما بقی بتقدیر و بما بقی است و در اینجا عطف بر معمولین عاملین مختلفین
شده و لیکن اول مجرور است یعنی زراره گفت که و گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که الله یک است و دوست میدارد
یک را مراد دوستی یک است در موضعی که تصریح بتعدد نکرده باشد نظر اینکه میگویند مطلق منصرف بفرد کامل میشود پس
بتحقیق بکمال رسانیده الله تعالی با تو برای وضوء سه مشت آب را یکی برای روی و برای دو ذراع مراد اینست که چون در آیت
تصریح بتکرار غسل نشده پس یک غرفه برای هر یک بهتر است باعتبار وتر بودن و زیاد از آن داخل مستحب نیست بلکه
مکروه است چنانچه می آید در ذیل حدیث نهم این باب و مسح میکنی بتری دست راست خود پیش سر خود را و مسح میکنی
با آنچه مانده از تری دست راست خود پشت پای راست خود را و مسح میکنی بتری دست چپ خود پشت پای چپ
خود را گفت زراره که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پرسید مردی امیر المؤمنین علیه السلام را از وضوء رسول الله

صلي الله عليه وآله ليس ... الحسين بن علي عليه السلام حكايت كرد براي آن مرد مثل آنچه مذكور شد در صدر اين حديث
اصل عن زرارة وبكير انهما سألا ابا جعفر عليه السلام عن وضوء رسول الله صلي الله عليه وآله فدعا بطست او تور
فيه ماء فغمس يده اليمني فغرف بها غرفة فصبها علي وجهه فغسل بها وجهه ثم غمس كفه اليسري فغرف بها غرفة فافرغ علي
ذراعه اليمني فغسل بها ذراعه من المرفق الي الكف لا يردها الي المرفق ثم غمس كفه اليمني فافرغ بها علي ذراعه
اليسري من المرفق وصنع بها مثل ما صنع باليمني ثم مسح رأسه وقدميه ببلل كفه لم يحدث لهما ماء جديدا ثم قال ولا
يدخل اصابعه تحت الشراك شرح طست بفتح طاء وسكون سين بي‌نقطه و بانقطه ظرفيست معروف كه از مس است
تور بفتح تاء دو نقطه در بالا و سكون واو و راء بي‌نقطه ظرفيست براي آب خوردن غرفه بفتح غين با نقطه مصدر باب
است كه مستعمل در معني اسم است يعني مفعول پس منصوبست بر مفعول به يا مستعمل در معني خود است و مفعول مطلق است بيان ثم
غمس كفه اليسري شد در شرح حديث سيوم اين باب واو در لا يدخل حاليه است و عامل محذوفست و دلالت بر آن مي‌كند
بجا آوردن مسح بر قدمين پس بتقدير اينست كه مسح رسول الله صلي الله عليه وآله قدميه و لا يدخل يدخل بضم ياء و ضمير
غائب يا بفتح ياء ... نصر است و اصابعه مرفوع باشد يا از باب افعال است و اصابعه منصوبست و بتقدير ضمير راجع برسول الله
عليه السلام است و مراد باصابع انگشتان پاست و مي‌تواند بود كه مراد انگشتان دست باشد يعني روايتست از زراره و بكير كه ايشان
پرسيدند امام محمد باقر عليه السلام را از كيفيت وضوء رسول الله صلي الله عليه وآله پس طلب كرد آنحضرت طشتي را يا
جامي را كه در آن آب بود پس فرو برد دست راست خود را پس جدا كرد بآن دست يك مشت آب را پس ريخت بر روي خود
پس شست بآن يك مشت آب روي خود را بعد از آن فرو برد دست چپ خود را پس جدا كرد بآن يك مشت آب را پس ريخت بر ذراع
راست خود پس شست بآن ذراع خود را از آرنج تا دست بر حالي كه بر نمي‌گردانيد دست چپ خود را بسوي آرنج دست راست
در اثناي شستن آن تا مبادا كه آب سرپيچ بالا رود بعد از آن فرو برد در آب دست راست خود را پس فرو ريخت آن دست راست
آب را بر ذراع چپ خود از آرنج و بجا آورد با آن مثل آنچه بجا آورد با دست راست بعد از آن مسح كرد سر خود را و دو قدم
خود را بتري دست خود تازه نكرد براي سر و پاي آبي را اگر نو تا شد بعد از آن كف مسح ميكرد رسول عليه السلام ... بر
بر حالي كه داخل نشود انگشتان پاي او در زير بند نعلين اشارتست باينكه اگر جميع انگشتان پا در زير بند باشد چنانچه
بعضي ميكنند اخراج نعلين مي‌بايد كرد در وقت وضوء زيرا كه مسح بر اين تقدير متصل نميشود از سر انگشتان تا كعبين و
مي‌تواند بود كه مراد اين باشد كه جميع انگشتان دست را داخل در زير بند نميكرد بلكه بعض انگشتان را داخل ميكرد زيرا كه
لازم نيست كه مسح احاطه عرض پشت پا كند چنانچه بيان ميشود در آخر فقرات آينده ازين حديث و مي‌تواند بود كه
مراد اين باشد كه انگشتان دست را داخل در زير بند كه بر بند پا بسته ميشود نميكرد تا اشارت باشد باينكه آن موضع
بالاي كعبين نيست والله اعلم اصل قال ثم قال ان الله عز وجل يقول اذا قمتم الي الصلوة فاغسلوا وجوهكم فليس له ان يدع
شيئا من وجهه الا غسله وامر بغسل اليدين الي المرفقين الا غسله لان الله يقول اغسلوا وجوهكم وايديكم الي المرافق
ثم قال وامسحوا برؤسكم وارجلكم الي الكعبين فاذا مسح بشيء من رأسه او بشيء من قدميه ما بين الكعبين الي
اطراف الاصابع فقد اجزأه شرح ضمير قال راجع بزراره است تا اشارت باشد كه بكير اين مضمون را بلفظي ديگر روايت
كرده يا راجع بكل واحد است فاء در فاذا مسح ... تفريع است باعتبار اينكه باء در برؤسكم براي الصاق است و در
الصاق فعل بمدخول با معتبر نيست بلكه گاهي مستعمل ميشود باء در الصاق مجازي مثل مررت بزيد يا در ما بين

شرطیه غیر نهائیه است و فعل شرط محذوف است بتقدیر ما یکن بین و مینا ... وضوء و بذلك شيء من قدمیه ماشد
و بعضی تجویز این دو وجه کرده اند در آیت ما بکم من نعمة فمن الله یعنی زرارة گفت که بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام دو پای دیگر
کل وجه و یدین مغسول است و بعض راس و رجلین ممسوح بدلالت قرآن قطع نظر از وضوی بیانی گفت که بتحقیق
که الله عز و جل میگوید در سوره مائده چون برخاستید بسوی نماز پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را پس
جایز نیست مکلف را اینکه واگذارد چیزی را از روی خود مگر اینکه شسته باشد آنرا و امر کرد بشستن دو دست برحالی
که آن دو دست تا دو آرنج باشد پس جایز نیست مکلف را اینکه واگذارد چیزی را از دو دست خود که تا دو آرنج است مگر
اینکه شسته باشد آنرا چه بر تستی که الله عز و جل میگوید بشوئید روهای خود را و دستها بر حالی که آن دستها تا آرنجها
باشد بعد از آن الله تعالی گفته و مسح کنید بسرهای خود و پاهای خود بر حالی که آن پاها تا دو کعب باشد پس اگر مسح
کند چیزی از سر خود یا چیزی از دو پای خود آنچه میان دو کعب تا سرهای انگشتان باشد پس کافی نیست او را مخفی نماند که چون
مقصود اینجا اکتفا بقدر ظاهر از قرآن است نزد همه کس متعرض ابتدای غسل و انتهای آن نشد و می آید در حدیث پنجم باب
آینده اصل قال فقلنا این الکعبان قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقلنا هذه ما هو فقال هذا من عظم الساق
والکعب اسفل من ذلك شرح در تعیین کعب در آیت وضو اختلاف بسیار است و اصل کعب در لغت عرب بمعنی برآمده است صاحب
قاموس گفته الکعب کل مفصل للعظام والعظم الناشز فوق القدم والناشزان من جانبیها الجمع اکعب و کعوب و کعاب والذی
یلعب به کالکعبة الجمع کعب ککتب و کعبات و ظاهر تثنیه در کعبین با وجود جمع در مرافق اینست که در هر پا دو کعب باشد پس مطلق است
بر یکی از دو معنی اول دو برآمدگی که در بالای پشت پا است که داخل استخوانهای قدم است پائین آن دو زائده دارد که در دو گو استخوان
یافته فرو رفته و حرکت نمیکند و بالای آن دو زائده دارد که برآمدگی آنها دو برآمدگی دو زائده پائین است و میان آنها فاصله نقد معتد
هست و هر کدام آنها فرو رفته در استخوانی از دو استخوان ساق که یکی انسی است و بزانو رسیده و دیگری وحشی است
و بالای آن باریک شده و بزانو نرسیده و آنها دو کعب در مفصل میان ساق و قدم است حرکت میکنند و مشهور است میان
مردم زیرا که اطبا در معالجات بکرار میکنند جراحان را بجدا کردن قدم از ساق و حکام نیز در سیاستها کاهی امر بآن می کنند
و حاضران آن دو کعب را می بینند و مذکور میکنند پس علم بآن مخصوص علمای تشریح نیست دوم دو قاب پا که دو قاب
پا برآمده و ظاهر است و ظاهر این حدیث منطبق بر معنی اول نیست زیرا که کلام سائل که این الکعبان گفت و ما الکعب
نگفت و کلام امام که ههنا گفت و هذا نگفت دلالت بر این میکند که کعبان در ظاهر بدن نباشند اگر گوئی کعبین بمعنی چون در
ظاهر بدن نیست محال است که مسح منتهی باین کعبین شود گوئیم الی اینجا برای انتهای مسح نیست بلکه برای انتهای که بعض
عضویست که بعض بر آن ممسوح است پس ظرف مستقر است و حال است از ارجلکم چنانچه بیان می شود در ذیل شرح
حدیث پنجم باب آینده در بحث هفتم پس ذکر الی الکعبین برای تنصیص بر این است که مراد برجلین اینجا قدمین است
بنا بر اینکه رجل مشترک است میان چند معنی اول قدم دوم مرکب از قدم و ساق سیوم مرکب از قدم و ساق و ران تمام آن
المبوهه القاب پا است که در پهلو است یا موضع دیگر است از ساق که در پیش است یعنی زراره گفت پس گفتیم کجا است آن
دو برآمدگی امام گفت اینجا است با آن اشاره شد میان ساق و قدم که پائین استخوان ساق است پس گفتیم که این
چه چیز است پس گفت این استخوان ساق است و کعب که در زیر ... از استخوان قدم است اصل نقلنا اصلحك
الله فالغرفة الواحدة تجزئ للوجه و غرفة للذراع قال نعم اذا بالغت فیها والثنتان تأتیان على ذلك كله شرح

چون اینان متعدی بمعنی شوند بمعنی اهلاک میشود میباشد و بمعنی مردن نیز میباشد مثل هل اتی علی الانسان حین من الدهر
و بنا بر اول مراد اینجا بر طرف کردن ثواب است چنانچه می آید در ذیل حدیث نهم و بنا بر دوم مقصود تصریح بانیست که غرفة
للذراع بمعنی اینست که یک غرفه برای یک ذراع و دو غرفه برای دو ذراع کافیست و بعضی میگویند مراد بیان حسن دو
غرفه برای هر یک از وجه و ذراع است و این منافی باقی احادیث است اگرچه منطبق است بر ظاهر لفظ یعنی پس گفتیم
نگاهدارنده الله تعالی پس یکمشت آب کافیست برای رو و یکمشت برای هر یک از کف و ساعد امام گفت آری اگر مقید بان
شوی که تلف نکنی چنانچه می آید در حدیث سیوم باب آینده و دو مشت آب برای یک عضو هلاک میکنی آنچه را که بعمل
آمده بهمگی آن ششم اصل عن ابی ... سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الوضوء للصلوة فقال مرة مرة شرح مرة مرة مرفوع
بخبریت مبتدای محذوفست بتقدیر هو مرة مرة یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وضو برای نماز پس گفت آن
یکبار یکبار است یا بمعنی که اعضای مغسوله را یکبار می باید شست و اعضای ممسوحه را یکبار می باید مسح کرد هفتم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام الوضوء واحدة واحدة و وصف الکعب فی ظهر القدم شرح واحدة واحدة مرفوع بخبریت مبتدا است
و موصوف آن محذوفست بتقدیر مرة واحدة مرة واحدة یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت که وضو یک
شستن یکشستن است و امام علیه السلام بیان کرد کعب را در پشت پا یعنی که نمود جای آنرا در پشت پا چنانچه مذکور
شد در حدیث نهم این باب هشتم اصل عن حماد بن عثمان قال کنت قاعدا عند ابی عبد الله علیه السلام فدعا بماء فملاء به کفه
فعم به وجهه ثم ملاء کفه فعم به یده الیمنی ثم ملاء کفه فعم به یده الیسری ثم مسح علی رأسه و رجلیه و قال هذا وضوء من لم یحدث
حدثا یعنی به التعدی فی الوضوء شرح باء در به در اول و پنجم برای آلت است و در سه جای دیگر برای تعدیه است لم یحدث
صیغه معلوم باب افعال است حدثا بفتح حاء بی نقطه و فتح دال بی نقطه و ثاء سه نقطه است یعنی تا آخر عبارت حماد
است ضمیر به راجع بحدثا است فی الوضوء اشارتست باینکه این منافات ندارد با استحباب مضمضه و استنشاق و مانند
آنها که اگرچه داخل در وضو نیست از مقدمات آنست چنانچه بیان شد در باب سابق یعنی روایتست از حماد بن عثمان
گفت بودم نشسته نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس طلب کرد آبرا پس پر کرد با آن آب دست خود را پس رسانید آن آبرا به
جمیع روی خود بعد از آن پر کرد دست خود را پس رسانید آن آب را بجمیع دست راست خود بعد از آن پر کرد دست را
خود را پس رسانید آن آبرا بجمیع دست چپ بعد از آن مسح کرد بر سر خود و دو پای خود و گفت این وضوی کسیست که احداث
نکرده در عمل شرعی منقول از رسول علیه السلام از پیش خود تا آنکه مراد امام علیه السلام باین تجاوز است از آنچه
منقول شده در وضو خواه تجاوزی که مکروه باشد و باعث بطلان وضو نشود و خواه تجاوزی که حرام باشد چنانچه مذکور
میشود در توضیح مصنف رحمه الله مخفی نماند که ظاهر اینست که یکشستن به یک غرفه نیز مکروه باشد والله اعلم
نهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الوضوء فقال ما کان وضوء علی علیه السلام الا مرة مرة شرح پرسیدم
امام جعفر صادق علیه السلام را از وضوء که هر یک از رو و دست راست و دست چپ را چند بار می باید شست پس
گفت نبود وضوء امیر المؤمنین علیه السلام مگر شستن یکبار یکبار توضیح مصنف اصل هذا دلیل ان الوضوء انما هو
مرة مرة لانه صلی الله علیه و آله کان اذا ورد علیه امران کلاهما لله طاعة اخذ باحوطهما واشدهما علی بدنه و ان الذی
جاء عنهم علیهم السلام انه قال الوضوء مرتان انه هو لمن لم یستیقنه مرة و استزاده فقال مرتان ثم قال ومن زاد علی مرتین لم یؤجر
وهو اقصی غاية الحد فی الوضوء الذی من تجاوزه اثم ولم یکن له وضوء و کان کمن صلی الظهر خمس رکعات ولولم اطلق

فی المرتین لکان سبیلها سبیل الثلاث شرح این عبارت مصنف رحمه الله تعالی است برای بیان مکروه بودن دو بار
شستن هر عضو در وضو و حمل امری که مفهوم میشود از الوضوء مرتان بر محض تجویز مثل اذا حللتم فاصطادوا و اجر مرتبه میشود
در اتمام باعتبار بلحاظ افضل افراد است مرة مرة مرفوع و خبر مبتدا است و ان الذی بفتح همزه و تشدید نون عطف بر
الوضوء است عنهم از قبیل تعبیر از واحد جماعت باسم آن جماعت است مثل و نادته الملائکة زیرا که منقول است که منادی
جبرئیل بوده و لهذا غیر انه قال بلفظ مفرد راجع بمرجع ضمیر عنهم شده انه هر دو جا همزه و تشدید نون است ضمیر دارد
راجع بصاحب الزمان علیه السلام است و روایت آن بتوسط یکی از سفراء رضوان الله علیهم یا بی واسطه است و میتواند
بود که راجع بدیگری از ائمه علیهم السلام باشد و هو بتقدیر انه منصوب است تا بدل الذی باشد انه در دوم و خبر ان الذی است
و ضمیر راجع بوضوء است یا ضمیر شان است و ضمیر هو ضمیر فصل است یا راجع بوضوء است لم یقنعه بقاف و نون و عین بی نقطه
است بصیغه مضارع معلوم باب افعال یا باب تفعیل است ماخوذ است از قناعت بفتح قاف بمعنی رضا بقسمت الهی و ضمیر مستتر راجع
بوضوء است و ضمیر منصوب راجع بمکلف است مرة منصوب و حال از فاعل لم یقنعه است و استزاده بزای با نقطه و الف و دال
عطف بر لم یقنعه است ضمیر مستتر راجع بمکلف است و ضمیر منصوب راجع بوضوء است الاستزاده کوتاه شمردن چیزی بطلب زیادتی بر آن
فا در فقال بیانیه است برای استدلال بر سابق بمعنی فانه قال و هو تا آخر کلام مصنف است عطف بر انه هو تا آخر است الذی
صفة الوضوء است یا صفت اوفیع است یعنی این حدیث که منقول شد از امام جعفر صادق علیه السلام دلیل این است که افضل افراد
وضو شستن هر عضو یکبار است و بس یا بمعنی که شستن دو دم مکروه هست زیرا که امیر المؤمنین علیه السلام را عادت این بود که
چون بر میخورد دو امر که هر کدام از آنها مرای الله تعالی طاعت بود عمل میکرد بدشوارتر از آنها از جهة مشکلتر از آنها بر بدن
ابدا الصاد لیعلی اثر است که آنچه منقول شده از صاحب الزمان علیه السلام که او گفته که وضوء شستن دو بار است یعنی
معنی که اعضای مغسوله وضو را دو بار بشوید نیست که آن وضوء که منقول از رسول است راضی بقسمت الهی نکرد مکلف را
و طلب زیادتی بر آن قسمت الهی کرده بدلیل اینکه صاحب الزمان علیه السلام گفت دو بار پس از آن گفت هر که ... نیابد بر
دو بار ملجور نشد یا بمعنی که وضوء او باطل است اشارتست باینکه از این تتمه روایت ظاهر میشود که شستن دو بار در وضو
باطل میکند اما مکروه است و آن شستن دو بار نهایت آخر قرار داد الهی است در وضوئیکه هر که ... در گذشت از آن گناهکار شد
گذشت بوای او وضوئی که صحیح باشد و گناهکار شد مانند کسی که گذارد نماز ظهر را پنج رکعت و اگر هانی انعبد امام
علیه السلام در دو شستن هر آینه میبود حکم دو شستن مانند حکم سه شستن در اینکه وضو را باطل میکرد بمقتضای
ظاهر حدیث نهم باب چهاردهم و حدیث ششم و هفتم این باب دهم اصل و روی فی رجل کان معه من الماء مقدار کف
وحضرت الصلوة قال فقال یقسمه اثلاثا ثلث للوجه و ثلث للید الیمنی و ثلث للید الیسری و یمسح بالبلة رأسه و رجلیه
شرح و منقول شد از صاحب الزمان علیه السلام بتوسط یکی از سفراء یا از دیگری از ائمه علیهم السلام در مردی که
بود با او از آب بقدر یک مشت و حاضر شد وقت نماز از او یک گفت که پس امام علیه السلام گفت قسمت میکند آن آب را
سه حصه برابر یک حصه برای رو و یک حصه برای دست راست و یک حصه برای دست چپ و مسح میکند بتری دست سر خود
و دو پای خود را اشارتست باینکه اگر تواند رسانید بجمیع این سه عضو بر کشیدی که اقل شستن مثل روغن مالیدن
آید بهتر والا در وقت ضرورت شستن بعض هر یک از اعضا موافق است با ظاهر لفظ قرآن که فلم تجدوا ماء را آن
تیمم و ترک وضو بالکلیه چنانچه مشهور است که ما لا یدرک کله لا یترک ... هر نهم اصل باب الحد الذی یغسل و الذراع

وكيف تغسل شرح بغسل در اول بصيغه مجهول غائب است و در دوم بصيغه مجهول غائبه است چون راجع بحد وجه است
و ميتواند بود كه بصيغه غائب باشد و راجع بكل واحد باشد الذراع بكسر ذال بانقطه مركب از كف و ساعد يعني عضوى
كه ابتداى آن از آرنج است و انتهاى آن سر انگشتان است يعني اين باب بيان قرارداد روي است كه واجبست كه شسته
شود و قرارداد دو دست است كه واجبست كه شسته شود و بيان اينكه چون شسته ميشوند اين اعضاى در اين باب
ده حديثست اول اصل عن زرارة قال قلت له اخبرني عن حد الوجه الذي ينبغي له ان يوضاء الذي قال الله عز وجل
فقال الوجه الذي امر الله تعالى بغسله الذي لا ينبغي لاحد ان يزيد عليه ولا ينقص منه ان زاد عليه لم يوجر وان نقص
منه اثم ما دارت عليه السبابة والوسطى والابهام من قصاص الرأس الى الذقن وما جرت عليه الاصبعان من
الوجه مستديرا فهو من الوجه وما سوى ذلك فليس من الوجه قلت الصدغ ليس من الوجه قال لا شرح
يوضاء بصيغه مجهول باب تفعيل ماخوذ از وضوء بمعني لغوي است الذي دوم صفت ديگر الوجه الذي است قال الله تعالى بتقدير
قال له الله است و قول اينجا ذكر است جمله ان زاد عليه تا آخر استيناف بياني جمله لا ينبغي تا آخر است ذكر السبابة اينجا از
غلط كاتبان است كما في مينمايد و در كتب ديگر نيست همچنين اين است من الوجه در اول من قصاص بدل ما دارت است
القصاص بفتح و ضم و كسر قاف رستنگاه موى سر الذقن بفتح ذال بانقطه و فتح قاف زنخ مستديرا بصيغه اسم
فاعل حال از ضمير عليه است الصدغ بضم صاد بينقطه و سكون دال بينقطه و غين بانقطه كوئي كه درميان بالاى گوش و آخر
ابرو است و گاهى اطلاق ميكنند بر جائى كه در بالاى گوش است و موى بر آن مى رويد يعني جزو سر است و زلف [illegible]
از اينجا ميگذارند چنانچه شاعر گفته صدغ الحبيب وحالي كلاهما كالليالى و نزد بعضى مراد اينجا معني دوم است و بعضى
ميگويند مراد معني اول است والله اعلم يعني روايت است از زراره گفت كه گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را كه خبر ده مرا
از قرارداد و كنار روى كه سزاوار است براى آن روى كه شسته شود آن روى كه ذكر كرد آنرا الله عز وجل در آيت وضوء
پس امام گفت روى كه امر كرده الله بشستن آن روى كه سزاوار نيست هيچيك را اينكه زياد كند بر آن دانسته نه از باب تقيه
و نه اينكه كم كند از آن اگر زياد كند بر آن ماجور نميشود و اگر كم كند از آن گناهكار ميشود عضوي است كه دور زده باشد انگشت
ميان اين دست و انگشت شست از رستنگاه موى سر است تا طرف زنخ و آنچه روان شد بر آن دو انگشت مذكور بر حالي كه آن
دوري باشد يعني كه آنچه اندرون كه اگر وسط گشادگى دو انگشت مذكور در وسط افتد ميان قصاص و ذقن ثابت باشد
باقى آن دور نقطه احاطه آن ميكند پس آن از روست و هرچه غير آنست پس نيست از رو گفتم بناگوش نيست از رو گفت نه دوم اصل
عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن الرجل يتوضاء ايبطن لحيته قال لا شرح روايتست از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق
عليهما السلام راوى گفت پرسيدم او را از مردى كه وضو ميسازد آيا دست ميرساند بباطن لحيه خود كه بنظر مردم نمي آيد گفت نه
سيوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تضربوا وجوهكم بالماء اذا توضأتم ولكن شنوا الماء شنا شرح
شنو بضم شين بانقطه و تشديد نون بصيغه امر باب نصر است الشن متفرق كردن آب و مانند آن در چيزى بنحوى كه همه آن
صرف آنچه شود يعني گفت رسول الله صلى الله عليه وآله مزنيد روهاى خود را بآب چنانچه آب از آنها برگشته و ضايع شود
و چون وضو سازيد وليكن آب را بهموارى متفرق كنيد بر اجزاى روى تا يكمشت آب روى سر آب شود چهارم اصل كتبت الى
الى الرضا عليه السلام اسأله عن حد الوجه فكتب من اول الشعر الى آخر الوجه وكذلك الجبينين شرح در نسخ الجبينين
بفتح جيم وكسر باء يكنقطه و سكون ياء دو نقطه در پايين و فتح نون است و ظاهر اينست كه بجاى الجبينان باشد بفتح

جیم و سکون نون و بای یک نقطه و الف و نون تثنیه تا مضمون این حدیث راجع بمضمون حدیث اول این باب شود و آنچه را
که هست شرح میکنیم و میگوییم مشار الیه ذلک مضمون مستوی الشعر الی آخر الوجه است و الجبینین بجر و نصب عطف بر دارد
توضیح این بیان اینست که آدمی را یک جبهه میباشد و بالای آن دو ابرو تا رستنگاه موی پیش سر و در هر پهلوی جبهه
جبینی است که پایین آن ابروست و بالای آن نزعه است که جزو سر است و مو ندارد در اکثر مردم و در پهلوی دیگر جبین گوش است
که میان بالای گوش و آخر ابروست و آنرا بلغت عجمی صدغ مینامند پس کاف تشبیه در کذلک افاده این میکند که اگر چه بالای هر دو جبین
مو نیست اما تحدید آن بر روش تحدید جبهه است و برابر جبهه اعتبار باید کرد یعنی نوشتم بسوی امام رضا علیه السلام پرسیدم او را
از قرار دادن دو کنار دو کف از اول موی پیش سر است تا آخر روی که طرف پایین زنخ است مراد از بالای جبهه است تا پایین ذقن
و از دو جبین است تا آخر محاذی آن از دو رو مانند آنچه مذکور شد در جبهه و در و باین معنی که اینجا نیز از اول موی است که مو
تقدیر می زیرا که در بالای جبین مو نمیباشد بلکه محاذات طرفین در آن منظور است و آن در طرف یکی بالای جبهه است و دیگری بالای
صدغ پنجم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق فقلت هکذا
و مسحت من ظهر کفی الی المرافق فقال لیس هکذا تنزیلها انما هی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم من المرافق ثم امر یده من مرفقه
الی اصابعه اصل پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عز و جل در سوره مائده پس بشویید دستهای
خود را و دستهای خود را اگر تا آنجها است با بر روش که گفتم آیا چنین است و دست کشیدم از پشت دست خود تا آرنج پس
امام گفت [illegible] نیست فرود آوردن آن آیت جز این نیست که آن اینست که پس بشویید روهای خود را و دستهای خود را
بر حالی که از آنجها است بعد از آن امام علیه السلام کشید دست خود را از آرنج خود تا انگشتان خود بدانکه جواب امام علیه السلام
در این حدیث دو احتمال دارد احتمال اول که بهتر است اینکه اشارت باشد باینکه اگر الی المرافق لغو متعلق باغسلوا میبود چنان
می بود که سایل چنان کرده لیکن آن محال است چنانچه توضیح می یابد پس ظرف مستقر و حال از ایدیکم است و تفاوتی میان الی
المرافق و میان من المرافق در مفهام نیست و بنا بر این میگوییم تنزیل عبارت از تفسیر است یا میگوییم معنی آیات بر وفق [illegible]
اول مستعمل فیه و آنرا تنزیل مینامند باعتبار اینکه در وقت نزول آن آیات پیش از شب قدر رسول علیه السلام نازل [illegible]
و اوصیای او نیز میدانند پیش از شب قدر دوام [illegible] اشارتی که مراد است اما خارج از مستعمل فیه است و اکثر انا و بلیغا [illegible]
چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب صد و هفتم در شرح حدیث نود و یکم و بنا بر این احتمال ضمیر هی راجع بتنزیل است و
باعتبار مضاف الیه است احتمال دوم اینکه بیان قراءتی غیر مشهور باشد که قراءت اهل البیت علیهم السلام باشد نظیر آنچه
می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب سیوم که باب فرض الصلوة و فی بعض القراءة و حافظوا علی الصلوات و الصلوة
الوسطی و صلوة العصر و قوموا لله قانتین و شیخ طوسی در تهذیب این حدیث را حمل بر این معنی کرده و بنا بر این لازم می آید
که احادیث بسیار که موافق قراءة مشهوره مثل آنچه گذشت در حدیث پنجم باب سابق محمول بر مماشات با مخالفان باشد
بدانکه این آیت معرکه آراء موافق و مخالف است و تحقیق این آیت و این حدیث بنا بر احتمال اول بتوضیح چند بحث میشود
اول اینکه ایدی در دو آیت تیمم یکی در سوره نساء و دیگری در سوره مائده و در آیت غسل در سوره مائده بمعنی کف است
و آن از سر هر انگشتان است تا بند میان ساعد و پهنی دست و استعمال ایدی در این معنی حقیقت است و در معنیهای
دیگر مجاز است و بیان این میشود در حدیث دوم باب چهلم و [illegible] میگویند مشترک است و بر هر تقدیر استعمال ایدی در
اعضائی که یک طرف نفس اصابع است و طرف دیگر آنها مرافق [illegible] احتیاج بقرینه دارد مثل اینکه گوییم ایدیکم الی

المرافق یا گوئیم ایدیکم من المرافق و تفاوتی در معنی میان این دو مثال نیست لیکن اول بهتر است باعتبار اینکه متعارف نیست که
طرفی را که منفصل از غیر خود باشد محفوظ باشد در جمیع استعمالات لفظی مبدا سازند و طرفی دیگر را منتهی سازند
مگر آنکه معنی صوت الی برای انتها خواهد بود چنانچه ظاهر معانی آنست یا بمعنی مع خواهد بود چنانچه شیخ طوسی در تهذیب
اختیار آن کرده و چند مثال برای آن ذکر کرده و بر تقدیر اول اگر مخاطب از اشتباهی در معنی مثال اول بهم رسد تفسیر آن
بمثال دوم در کمال بلاغت است دوم اینکه جار و مجرور بر دو قسم است یکی آنکه محلی از اعراب دارد مثل اینکه خبر باشد
مثل توکلی علی الله یا صفت است مثل رایت طائرا علی غصن یا حال است مثل خرج علی قومه فی زینته و در این هنگام آنرا
ظرف مستقر بفتح کاف مینامیم و متعلق بمحذوف است مثل اینکه توکلی علی الله بتقدیر توکلی توکل علی الله است دیگری
آنچه محلی از اعراب ندارد و آنرا ظرف لغو مینامیم و متعلق است بمذکور مثل مررت بزید یا بآنچه در حکم مذکور است مثل بزید در جواب
بمن مررت سیوم اینکه الی هرگاه بمعنی انتها باشد و ظرف لغو باشد و متعلق بفعلی باشد که متضمن معنی توجه یا رغبت یا مانند
آنها باشد از قبیل هذا الی زید او رغبت زیدا الی الله و اوصلت زیدا الی بکر و مفعول داشته باشد مثل صحبت زیدا الی
مکه می باید که آن فعل بعنوان تعلق بآن مفعول منکر شود و منتهی شود بمدخول الی پس اگر کسی مصاحب زید در
اثنای راه و اکذاشته باشد و مصاحب دیگری شده باشد تا مکه میتواند گفت صحبت زیدا الی مکه بقصد ظرف لغو و بنا بر این
میگوئیم الی المرافق ظرف لغو متعلق باغسلوا نمیتواند بود زیرا که الی برای انتها است و چون با کره و جر است داخل ممسوح شود
و داخل مغسول نشد و مکلف بغسل مجموع ید و مسح بعض محال است و غسل مجموع ید متکرر نمیتواند شد تعلق و هرگاه خود
مراد بید معنی حقیقی آن باشد و خواه معنی مجازی و علمای مخالفان نیز اقرار باین کرده اند چنانچه ظاهر میشود از تامل در آنچه
ابن هشام که از نحویان مخالفان است گفته در کتاب مغنی اللبیب در باب خامس در جمله مواضع غلط اهل اعراب بسبب رعایت ظاهر
نحو و عدم رعایت معنی کلام که الحادی عشر قوله تعالی فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق فان المتبادر تعلق الی باغسلوا
و قد رده بعضهم بان ما قبل الغایة لابد ان یتکرر قبل الوصول الیها تقول ضربته الی ان مات و یمتنع قتلته الی ان مات و غسل الید
لا یتکرر قبل الوصول الی المرفق لان الید شاملة لرؤس الانامل و المناکب و ما بینهما قال و الصواب تعلق الی باسقطوا محذوفا و یستفاد
من ذلک دخول المرافق فی الغسل لان الاسقاط قام الاجماع لانه علی انه لیس من الانامل بل من المناکب فقد انتهی الی المرافق لان الغالب
ان ما بعد الی یکون غیر داخل بخلاف حتی و اذا لم یدخل فی الاسقاط بقی داخلا فی المامور بغسله و قال بعضهم الید فی عرف
الشرع اسم للاکف فقط بدلیل آیة السرقة و انه قد صح الخبر باقتصاره علیه السلام و الصلوة فی التیمم علی مسح الکفین فکان
ذلک تفسیرا للمراد بالایدی کما فی آیة التیمم قال و علی هذا فالی غایة للمغسل لا للاسقاط قلت و هذا ان سلم فلا بد من تقدیر محذوف
ایضا ای و مدوا الغسل الی المرافق اذ لا یکون غسل من وراء الکف غایة الغسل الکف مخفی نماند که این سخن دلیلهای مخالفان در
تقدیرات رکیکه برای اینست که بسبب تعصب ادراک نمیکنند که الی با وجود آنکه برای انتها باشد ظرف مستقر و حال از ایدیکم
باشد بی حاجت بتقدیری و الی المرافق قرینه مراد باشد و ایدیکم الی المرافق نظیر این باشد که گویا در علم الی رؤس الانامل
باعتبار اینکه ذراع مشترک است میان ساعد و مرکب از ساعد و کف و استعمال مشترک در احد معنیین احتیاج بضم قرینه دارد
چهارم اینکه هرگاه الی المرافق ظرف مستقر و حال از ایدیکم باشد و الی برای انتها باشد معنی ایدیکم الی المرافق موافق
معنی اذرعکم بمعنی مرکب خواهد بود و بنا بر این در شستن [illegible] ذراع شروع از مرفق باید کرد چنانچه در شستن دو شروع از
بالای ید می باید کرد و اگر چه صحیح در آب [illegible] نشده [illegible] اعتماد بر اینکه معروف در شستن هر عضوی اینست که شروع از بالا

اله کنند نه از پایین آن و اگر کسی شکی در این کند رجوع کند باینکه در وقت غسل جنابت ذراع را و سایر اعضا خود را چون
می شویند و توضیح این می آید در حدیث آینده و اگر الی بمعنی مع باشد وجوب شروع از مرافق ظاهرتر میشود زیرا که مع متبوع
میباشد چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده پس مدخول الی در آیت وضو تقدم دارد بر
وجوب شروع از آن در فعلی از افعال وضو که منصوص بضمیمه شده پس بر هر تقدیر کشیدن امام علیه السلام دست خود را
از مرفق تا اصابع برای بیان معنی من ابتدائیه زیرا که تفاوتی میان من و الی در اینمقام نیست پنجم اینکه الی اگر بمعنی انتها
باشد وجوب غسل جزئی از عضد از باب مقدمه است و اگر بمعنی مع باشد بعنوان اصالت است ششم اینکه از آنچه گفتیم
ظاهر شد که ظرف در آنچه مذکور شد در حدیث اول باب سیزدهم که در بعض اصل ذکره الی طرفه لغو نمیتواند بود بلکه حال است
از ضمیر مستتر در بعض بتقدیر متوجها الی طرفه زیرا که معلوم است از خارج که سر ذکر منتهای اصل ذکر نیست و امثال این بسیار است
در کلام عرب و منافاتی ندارد با آنچه گفتیم که در این آیت دلیلی از خارج نیست بر وجوب تقدیم جزئی بلکه بر اصل وجوب تقدیر
امام مفترض الطاعة در هر زمان و عمل قائلان بوجوب امام مفترض الطاعة بشروع از مرافق بر طبق احادیثی که از ائمه اهل البیت
منقول است مثل این حدیث و حدیث آینده موجب عدم تقدیر است هفتم اینکه اگر چه الی الکعبین نظر بآن حرف جر که فایده
تبعیض میکند و داخل ما قبل آن شده ظرف لغو میتواند بود و مانعی که مذکور شد در مبحث سیوم اینجا جاری نیست اما نظر
بمناسبت الی المرافق که ظرف مستقر است ظاهر اینست که این نیز مستقر باشد و نظر بتفسیر کعبین که گذشت در شرح حدیث
پنجم باب ... لغو نمیتواند بود زیرا که مسح منتهی بکعبین که در میان مفصل است نمیتواند بود شد و آنچه گفتیم
مبحث چهارم اینجا جاری نیست پس امر در مسح رجلین موسع است چنانچه می آید در حدیث هفتم باب آینده ششم

اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلم قال فرض الله علی النساء فی الوضوء للصلوة ان یبتدئن بباطن اذرعهن و فی الرجال
بظاهر الذراع شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت که مستحب کرده الله تعالی بر زنان در وضو برای نماز اینکه ابتدا
کنند در شستن ذراعها بطرف باطن ذراعهای ایشان و در مردان اینکه ابتدا کنند بطرف وحشی ذراع بدانکه این تقریر موافق
فهمیده مجتهدانست و بعض ایشان میگویند که معنی ابتدا اینست که معنی ابتدا این حکم مخصوص ذراع راست باشد و در ذراع چپ
عکس این باشد و بعضی دیگر میگویند که معنی این معنی ندارد بلکه این حکم در هر دو ذراع جاریست و بر هر تقدیر بنابر این فهمیده
در این حدیث چند احتمال اشکال است اول اینکه لفظ فرض مناسب نمینماید دوم اینکه بجای باطن و ظاهر بطن و ظهر
مناسبتر مینماید سیوم اینکه بجای فی علی مناسبتر مینماید چهارم اینکه بجای الذراع اذرع مناسبتر مینماید پس
بهتر اینست که این حدیث برای بیان آنست که گفتیم در شرح حدیث چهارم در مبحث و مراد بباطن اذرعهن مرافق و سواعد است
باعتبار اینکه واجبست بر زنان پوشیدن آنها در نماز و مانند آن بخلاف کف و جمله و فی الرجال بظاهر الذراع حالیه است
و بتقدیر و هو فی الرجال بظاهر الذراع است و ضمیر راجع بابتدا است و مراد بظاهر اعلای جزئیست چنانچه میگویند
ظواهر الارض یعنی اعالی الارض و مراد اینست که متعارف در مردان اینست که چون خواهند که یک ذراع خود را ملا شوند
در غیر وضو برای نجاستی یا چرکی شروع از اعلای آن میکنند پس این حدیث برای دفع خیال کسیست که گوید وجوب شروع
از مرافق مدلول ظاهر آیت وضو نیست زیرا که داخل موضوع له الفاظ آن نیست و حاصل دفع اینست که چنانچه زنان
داخل موضوع له الذین آمنوا نیستند و داخلند در مدلول ظاهر آیت عرفا همچنان وجوب شروع از مرافق ...
ظاهر آیت است عرفا و بتوسط آن وجوب شروع از مرافق ... [illegible]

عرفیه در کلام عرب و عجم نیست ... قراءة سورة الفاتحة که دلالت میکند بر وجوب شروع از اول سوره هفتم
عن ابی جعفر قال سألته عن الاقطع الید والرجل قال یغسلهما شرح اقطع بفتح طاء در اصل بمعنی مقطوع است مقطوع
چیزی است که بعض اجزای آن از بعضی دیگر جدا کرده شده است باشد با آلتی چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب
چهلم و در اینجا دو احتمال است اول اینکه مراد این باشد که دست و پا بریده شده باشد دست از بیخ چهار انگشت و پا از کعب و
بنا بر ضمیر تثنیه در یغسلهما راجع بود بدست است یا بمعنی که آن دست اگر بریده نشده و آنچه که باقی مانده از دست بریده
میشوید زیرا که آن برای او بمنزله مجموع دست است و مسح ساقط است دوم اینکه مقطوع بمعنی مجروح باشد و ضمیر تثنیه در
یغسلهما راجع بالید والرجل باشد و مراد این باشد که پیش از شستن وضو دست خود را میشوید و پیش از مسح وضو
پای خود را میشوید مخفی نماند که اگر جراحت یا در موضع مسح است امر بشستن بر سبیل وجوب است والا استحباب میتواند
بود در هر تقدیر مشروط است بعدم خوف ضرر یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از
حال کسی که بریده شده باشد دست یا پای او گفت میشوید دو دست را در وضو و مسح ساقط است هشتم اصل سألت ابا عبد
الله علیه السلام عن الاقطع قال یغسل ما قطع منه شرح ما موصوله است و عبارت از مرکب از ید و ساعد است که عضوی
از اعضای مغسوله وضو است یا عبارت از ید یعنی کف است که کارد بر میان آن گذاشته میشود در قطع چنانچه تحقیق
میشود در حدیث دوم باب چهلم قطع بصیغه ماضی مجهول باب منع است القطع جدا کردن بعض اجزای چیزی از بعض دیگر
ضمیر مستتر راجع بما است من برای تبعیض است ضمیر منه راجع بالاقطع است مخفی نماند که اگر ضمیر مستتر در قطع راجع بالا
بالاقطع باشد و من ابتدائیه باشد و ضمیر منه راجع بما باشد دلالت بر این میکند که شستن محل کارد کافی باشد و این
خوب نیست مگر آنکه محل کارد مرفق باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از حال کسی که بریده شده باشد
اینکه دست او بریده شده و بعض آن جدا از باقی آن شده گفت در وضو میشوید آن عضو وضو که بریده شده از جمله آن بریده
یا بیخ دیگر میشوید تتمه را که مانده چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول این باب نهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی
بن جعفر علیهما السلام قال سألته عن رجل قطعت یده من المرفق کیف یتوضأ قال یغسل ما بقی من عضده شرح مقطوع دو
ید بمعنی اینست که کارد بر پائین تر از مرفق گذاشته شده و بعض ید باقی مانده چنانچه بیان میشود در شرح حدیث
دوم باب چهلم من المرفق حال الازید است نظیر آنچه گذشت در شرح حدیث پنجم این باب ما بقی عبارت است از بعض
من در من عضده برای ابتدا است و مدخول آن خارج است از مغسول بالاصالة اگرچه بعض آن داخل باشد از باب
مقدمه یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام گفت پرسیدم او را از حال مردی که بریده
شده دست او بر حالی که آن دست از آرنج است چون وضو میسازد گفت میشوید آنچه را که باقی مانده از جمله دست او
ابتدا میکند در شستن از بازوی او دهم اصل عن سألت ابا جعفر علیه السلام ان اناسا یقولون ان بطن الاذنین من
الوجه وظهرهما من الرأس فقال لیس علیهما غسل ولا مسح شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که جمعی از
مخالفان که مسح مجموع سر را لازم میشمرند میگویند بدرستی که شکم دو گوش که سوراخ گوش در آنست داخل روی و پشت
دو گوش داخل سر است پس امام گفت نیست بر دو گوش شستن و نه مسح اشارتست باینکه بطن آنها داخل روی و پشت
[illegible] باشد و خواه نباشد که محل مسح نیست باب نوزدهم اصل باب مسح الرأس والقدمین شرح این
بابیست در بیان اصل محل مسح و پا است در این باب دوازده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ...

من المسح علی الرأس موضع ثلاث اصابع وکذلک الرجل شرح یجزی بجیم یا بالقطع وهمزه بصیغه مضارع غائب

معلوم باب افعال است الاجزای کارسازی کردن وکافی بودن مراد اینست که مسح بر غیر موضع سه انگشت صحیح نیست

و بر آنجا صحیح است خواه بر موضع یک انگشت وخواه بر موضع دو انگشت وخواه بیشتر یا مراد اینست که مسح بر موضع

سه انگشت لازم است خواه بطول یک انگشت وخواه بدو انگشت وخواه بعرض سه انگشت وبیشتر از آن لازم نیست یعنی

برای سببیت است ثلاث اصابع عبارت از سه انگشت میانین دست است وموضع آنها عبارت از مقدار عرض آن سه

انگشت است از جمله عرض سر در میان مقدم سر بقرینه حدیث آینده و در میان پشت پا و مقدار طول الاصابع منظور نیست زیرا که

طول محل مسح در پا بیشتر از طول آن سه انگشت است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت کارسازی میکند برای

برای مسح بر سر جای سه انگشت و همچنین است پا یعنی که کارسازی میکند برای مسح بر پا جای سه انگشت از سر انگشتان

تا کعبین مخفی نماند که سر آدمی منقسم بچهار حصه برابر میشود مقدم و یمین و مؤخر و یسار و طول هر حصه از میان

فرق سر است تا رستنگاه مو وعرض هر یکی چون نزدیک برستنگاه مو رسد بیشتر از عرض سه انگشت است و مقدار عرض

سه انگشت در میان مقدم سر محل مسح است دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله علیه السلام قال الاذنان لیسا

من الوجه ولا من الرأس قال وذکر المسح فقال امسح علی مقدم رأسک وامسح علی القدمین وابدأ بالشق الایمن

شرح روایتست از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلم گفت دو گوش داخل رو نیستند و داخل سر نیز نیستند

اشارتست بانچه گذشت در حدیث دهم باب سابق محمد بن مسلم گفت و امام علیه السلم مذکور کرد مسح را پس گفت مسح کن بر بالای

پیش سر خود و مسح کن بر بالای دو پای خود یعنی که وسط پیش سر را و وسط پشت پا را رعایت کن چنانچه گذشت در

حدیث سابق و ابتدا کن در مسح پا بطرف راست سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل توضأ وهو معتم فثقل علیه

نزع العمامة لمکان البرد فقال لیدخل اصبعه شرح البرد بسکون را سرما و بفتح را تگرگ یعنی گفتم امام جعفر صادق

علیه السلام را مردی وضو و دو دستها شست برای وضو ساختن در حالی که عمامه دارد پس مشکل شد بر او برداشتن عمامه

برای وجود سرما یا وجود تگرگ پس گفت باید که داخل کند انگشت خود را برای مسح سر چهارم اصل عن زرارة قال

قلت لابی جعفر علیه السلام الا تخبرنی من این علمت وقلت ان المسح ببعض الرأس وبعض الرجلین فضحک ثم قال یا

زرارة قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ونزل به الکتاب من الله شرح علمت بصیغه ماضی مخاطب از باب تفعیل و

دانا گردانیدن بود یعنی روایتست از زراره گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را آیا خبر نمیکنی مرا که از کجا تعلیم

کردی و گفتی که مسح در وضو ببعض سر است و ببعض دو پا است پس امام علیه السلام خنده کرده برای اضطرابی که زراره داشت

بسبب مباحثه که با مخالف کرده بود در آن مسئله و باعث این قسم گفتگو شده بود زیرا که مخالفان مسح جمیع سر را واجب

میدانند و جمعی جمیع مسح رجلین را واجب میدانند و آن مذهب طبری و جبائی است بعد از آن گفت ای زراره گفت

آن رسول الله صلی الله علیه وآله و نازل شد به آن قرآن از جانب الله تعالی اصل لان الله عز وجل یقول فاغسلوا وجوهکم

فعرفنا ان الوجه کله ینبغی ان یغسل ثم قال وایدیکم الی المرافق ثم فصل بین الکلام فقال وامسحوا برؤوسکم فعرفنا حین قال

برؤوسکم ان المسح ببعض الرأس لمکان الباء شرح چه بدرستی که الله عز وجل میگوید در سوره مائده پس بشوئید روهای

خود را پس دانستیم باتفاق امت که رو بهمگی آن میباید که شسته شود بعد از آن گفت و بشوئید دستهای خود را بر

حالیکه تا آرنجها باشد بعد از آن جدائی در اسلوب داد میان سخن [illegible] پس گفت مسح کنید سرهای خود

پس دانستیم وقتی که گفت بسرهای خود ایشان که مسح ببعض سر است برای وجود باء آنکه این استدلال مبنی بر این نسبت
که باء برای تبعیض است بلکه استدلال است بتغییر اسلوب زیرا که اگر مراد مسح جمیع سر میبود آنرا بر جای باء می آورد
چنانچه در روها و دستها کرده خواه باء برای تبعیض بیامده باشد در لغت عرب چنانچه از سیبویه منقول است که هفده
موضع از کتاب او وخواه آمده باشد چنانچه از اصمعی منقول است زیرا که آمدن باء برای الصاق متفق علیه است لکن
کافی نیست در اینمقام بانضمام قرینه تغییر اسلوب زیرا که در الصاقی که مفهوم میشود از باء وسعتی هست حتی آنکه باء در مررت
بزید برای الصاق است با وجود آنکه مرور بعنوان اتصال نسبت بجمیع نماند که اگر مراد اینجا این میبود که باء اینجا برای تبعیض
است نقل ما قبل آن وما بعد آن لغو میبود و ایضا زراره اینرا با مخالفان نمیتوانست گفت زیرا که مخالف منع برای
مخالف واسع میشد و ایضا بر این تقدیر بجای قول زراره و قول امام المسح ببعض الرأس گفتن المسح علی بعض
الرأس مناسبتر میبود زیرا که المسح ببعض الرأس بمعنی المسح علی بعض بعض الرأس میشد مگر آنکه بعض را تاکید کند
بالکلیه وما سبق بتر است از تاکید اصل ثم وصل الرجلین بالرأس کما وصل الیدین بالوجه فقال وارجلکم الی الکعبین
فعرفنا حین وصلهما بالرأس ان المسح علی بعضهما ثم فسّر ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله للناس فضیعوه شرح
تشبیه در کما وصل دلالت بر عطف بر دو سکم میکند خواه ارجلکم مجرور باشد وخواه منصوب زیرا که عطف بر محل جایز
است واگر واو بمعنی مع باشد دلالت بر عدم وجوب تقدیم مسح رأس بر مسح رجلین میکند فعرفنا بصیغه ماضی معلوم
غایب باب تفعیل و متکلم باب ضرب میتواند بود فضیعوه بضاد با نقطه و یاء دو نقطه در پایین از باب تفعیل یا بصاد
بی نقطه و نون مخففه از باب منع است یعنی بعد از آن ربط داد دو پا را بسر چنانچه ربط داد دو دست را با روی که در
هر دو نفر واو عاطفه است ومعطوف علیه تحدید است ومعطوف تحدید دارد بیان این آنکه کف و مسح کنید
بپاهای خود تا دو بر آمدگی که بیان شد در حدیث سابق پنجم باب سابق پس شناسانید مارا وقتی که ربط داد ارجل را
براس اینکه مسح بر بعض ارجل است بعد از آن تفسیر کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه وآله برای مردم پس ضایع کردند
آنرا باختیار غسل یا اختیار مسح بر جمیع اصل ثم قال ولم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه
فلما وضع الوضوء ان لم تجدوا الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم ثم قال منه ای من ذلک
التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لم یجر علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکف ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله
لیجعل علیکم من حرج والحرج الضیق شرح التیمم قصد چیزی کردن الصعید روی زمین و در این لفظ اشارت است
باینکه آنچه دست بر آن میزنید میباید که اجسام صغیر منفصل از ملتصق خود باشد بروشی که حسید تا آنها بدست ممکن باشد
پس سنگ عظیم ومانند آن کافی نیست والا میگفت فتیمموا ارضا طیبة اثبت بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در
بالا بصیغه ماضی معلوم باب افعال یعنی جعل است هر یک از غسل و مسح اینجا لقصد بمعنی اسم مفعول است که قال
تا آخر استدلال است بر تبعیض بسه دلیل اول باء در بوجوهکم دوم عطف ایدیکم بر مدخول باء مخفی نماند که ذکر باء در وایدیکم
اینجا با وجود اینکه مقصود ربط ایدیکم است بر کلام بجهت اهتمام بنقل لفظ قرآن است برای اشعار باینکه در ایجاد و تبعیض است
یکی باء تبار وصل دیگری باعتبار عدم ذکر الی المرافق حقیقت ایدی اکف است چنانچه تحقیق میشود در حدیث دوم باب
چهلم واشارت باین شد در شرح حدیث پنجم باب سابق عموم ذکر منه بنابر اینکه من برای تبعیض است وضمیر راجع بصعید
طیب است تیمم [illegible] صعید طیب [illegible] بمعنی اسم مفعول است ضمیر لانه علم راجع بالله تعالی است واین کلام

تعلیل است برای دلیل سیوم و توضیح آنست پس ظرف متعلق بقال المنا است و اشارتست بانکه تبعیضی که مفاد دلیل سیوم است غیر
تبعیضی است که مفاد دلیل اول و دوم است زیرا که مفاد دلیل سیوم برای دفع حرج است پس چندانکه میسر باشد که خاک بهم دست
چسپیده نشانده نشود بهتر است و اگر حرج نمیبود تبعیض جایز نمیشد بخلاف مفاد دلیل اول و دوم بدانکه جمعی از مجتهدین
حکم باستحباب نفض یعنی فشاندن دست پیش از مسح وجه و یدین کرده اند بعضی باعث او لمجرد لفظی که می آید در حدیث اول
باب چهلم و جواب آنکه بیان میشود دوم روایاتی که در کتب دیگر است مثل روایت زراره عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت کیف التیمم
قال هو ضرب واحد للوضوء والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین و جواب اینست که میتواند بود
که نفض اینجا عبارت از مسح بر دو دست باشد که مرتین تا آخر متعلق بالتعدد ثم باشد پس عدول از عمل بظاهر این آیت و صریح این
حدیث بمحض اینها مشکل است مشار الیه ذلک ما التیمم است و جمع تاکید ذلک است لم یجر بسکون جیم و فتح راء بی نقطه بصیغه مضارع
مجهول معتل اللام باب افعال است برای تعریض است و اگر از باب ضرب باشد یا از باب افعال برای تحقیق باشد لا تجری یعنی باید نیست
چنانچه در بعض کتب است ضمیر لانه ضمیر شان است و تعلیل برای لم یجر است و در تحت معلوم داخل است یا تعلیل برای علم است و در
تحت معلوم داخل نیست و حاصل هر دو یکی است یعلق بعین بی نقطه و قاف بصیغه مضارع معلوم باب علم است من است
بمعنی بعض و فاعل یعلق است و مرجع ضمیر مستتر در لا یعلق است ثم قال برای توضیح تعلیل مذکور در لانه علم تا آخر است یعنی
بعد از آن الله تعالی در سوره مائده گفت پس نیافتید آبی را پس قصد کنید سطح روی زمین را که پاکیزه باشد پس مسح کنید بر روهای
و بر دستهای خود که از جمله آن صعید طیب باشد تا اینکه چون ساقط کرد از مکلفان وضو را اگر نیابند آب را کرد ابتدا بعض مغسول را
باب در وضو را ممسوح به صعید در تیمم بسه دلیل اول اینکه بدرستیکه الله تعالی گفت بوجوهکم و باء الصاق بر بعض میکند چنانچه
بیان شد در قوم که متعلق بوضوء است دوم اینکه بعد از آن ربط داده بوجوهکم ایدیکم را تا افاده تبعیض شرا کل تبعیض
کند سیوم اینکه بعد از آن گفته منه یعنی اینکه از جمله آن مقصود که صعید طیب است تا من تبعیضیه افاده تبعیض نشر ازند و تبعیض
سابق که اینکه این گفتن منه برای افاده تبعیض ثالث بواسطه آن نیست که بدرستی که الله تعالی دانسته که آن مقصود بهمگی در عضو
این در آورده نشده که جاری شود بر رو که اول ممسوح است در تیمم است چه جای دست که بعد از آن ممسوح میشود چه بدرستی که
میچسپد بعض آن صعید ببعض دست که بر آن زده میشود و نمیچسپد آن بعض صعید بعضی دیگر دست بعد از آن الله تعالی برای دفع
میان تبعیض سیوم و دوم و تبعیض یکم نیست این گفته در تتمه آیت که اراده نکرده الله تعالی برای اینکه گرداند بر شما هیچ حرجی و حرج
عبارت از ضیق است که حاصل میشود از مکلف بجای ساختن کل خاک دست بر آن زده بر رو و دستها انتهی صل قال ابو جعفر
علیه السلام المرأة یجزیها من مسح الرأس ان تمسح مقدمه قدر ثلث اصابع ولا تلقی عنها خمارها ش گفت امام محمد باقر علیه
کردن را صحیح است از جمله مسح سر اینکه مسح کند پیش سر را مقدار سه انگشت و نیندازد از پیش سر معجر خود را مراد بقدر سه انگشت
همانست که بیان شد در شرح حدیث اول این باب ششم صل عن ابی الحسن الرضا ع قال سألته عن المسح علی القدمین
کیف هو فوضع کفه علی الاصابع فمسحها الی الکعبین الی ظاهر القدم فقلت جعلت فداک لو ان رجلا قال باصبعین من
اصابعه هکذا فقال لا الا بکفه ش الی ظاهر القدم بدل اشتمال الی الکعبین است یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام
راوی گفت پرسیدم او را از مسح بر بالای دو پا که چون است آن پس گذاشت دست خود را بر انگشتان پا پس مسح کرد آنها را
تا دو کعب تا پشت پا یا یعنی که بلندی پا را مسح کرد نزد دو طرف [illegible] پس گفتم قربانت شوم اگر اینکه مردی اشاره کند
کند بدو انگشت از انگشتان خود یکی برای پای راست و دیگری [illegible] چنین بکف دست بلکه نزدیک

بپا بگذرد از جنانچه از گفصاف مجازی میگویند مررت بزید یعنی مررت بمکان یقرب من مکان زید پس امام نهجا نیست مسح
مکر بگذاشتن دست خواهد بود کشت خواه پشت مخفی نماند که استعمال مقول برای اشارت است اقرب است از استعماله در آن
برای فعل مطلق و کف عبارت از دست است و مسح بکف اعم از آنست که بگذاشتن جمیع کف باشد یا بگذاشتن بعض کف باشد
جمعی میگویند که قول اینجا یعنی فعل مطلق است و مراد بکف گذاشتن جمیع دست است والله اعلم هفتم اصل اخبرنی من رای
ابا الحسن علیه السلام بمنی یمسح ظهر قدمیه من اعلی القدم الی الکعب ومن الکعب الی اعلی القدم ویقول الامر فی مسح
الرجلین موسع من شاء مسح مقبلا ومن شاء مسح مدبرا فانه من الامر الموسع ان شاء الله شرح الامر صیغه افعل و ما شد
آن و کار عمده و هر دو اینجا مناسب است ذکر ان شاء الله برای محض تبرک است یعنی خبر داد مرا کسی که دید امام موسی علیه السلم
را در منی بر حالی که مسح میکرد پشت دو پای خود را گاهی از سر پا تا کعب و گاهی از کعب تا سر پا و میگفت امری که در مسح دو
پاست صاحب توسعه است هر که خواست مسح کرد در سر بالا و هر که خواست مسح کرد در سر نشیب زیرا که امر در امسحوا برؤسکم و ارجلکم
الی الکعبین از جمله امور واست که مقارن تضییق نیست ان شاء الله بخلاف امر در اغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق که در آنجا
شروع از مرافق لازم است و تحقیقش این شده در شرح حدیث پنجم باب سابق هشتم اصل عن زرارة قال قال لو انک توضات
فجعلت مسح الرجلین غسلا ثم اضمرت ان ذلک هو المفترض لم یکن ذلک بوضوء ثم قال ابدأ بالمسح علی الرجلین فان
بدا لک غسل فغسلت فامسح بعده لیکون اخر ذلک المفترض شرح روایتیست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام راوی گفت که امام گفت اگر اینکه تو وضو ساخته باشی پس گردانیده باشی مسح دو پا را شستن یعنی
کردست مالیدن بر آنها را در ضمن غسل بعمل آورده باشی یا باینمعنی که بجای مسح آنها غسل آنها کرده باشی مثل اینکه پی
انکه دست بپا رسانیده باشی از بر تو آب بپای خود ریخته باشی بعد از آن در دل خود قرار داده باشی که آنچه کردی همان است
که مأمور به در قرآن و از روی تقیه نیست نخواهد بود آنچه کردی وضوی صحیح اما در صورت دست مالیدن پس ظاهر است
و اما در صورت دست مالیدن زیرا که حکم باینکه شستن مفترض است اختیار مذهب مخالفان اهل البیت است و مخالفان ایشان را
هیچ عبادتی صحیح نیست و این وجه در صورت اول نیز جاریست بعد از آن امام گفت در موضع تقیه ابتدا کن بدست مالیدن بر دو
پا پیش از شستن آنها پس اگر ظاهر شود که شستن پیش از دست رسانیدن میباید برای اینکه جمعی از مخالفان در کمین نشسته اند
و نگاه میکنند تا آنکه سخن بهم رسانند پس شسته باشی پا را پیش از دست مالیدن بقدر مسح بعد از آن تا آخر آن شستن که
مأمور بصریح در قرآن است اشارتست باینکه وجوب مسح با آب باقیمانده اعضای وضو مدلول صریح قرآن نیست بلکه مدلول
سنت رسول و اهل البیت علیهم السلام است پس در موضع تقیه چون مدلول سنت میسر نباشد مدلول صریح قرآن را حفظ می
باید کرد و از اینجا ظاهر میشود که نسبت میان غسل و مسح عموم و خصوص من وجه است نهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلم
یأتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله منه صلوة قلت وکیف ذاک قال لانه یغسل ما امر الله تعالی بمسحه شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام که گاهی میگذرد بر مرد شصت سال و هفتاد سال بر حالی که قبول نکرده الله تعالی از او نماز پس گفتم و چون است
این گفت برای اینکه او میشوید بهوا و هوس و تأویل نامعقول آنچه را که امر کرده الله تعالی بمسح آن در صریح قرآن و بیان رسول علیه
السلام دهم اصل سألت ابا الحسن موسی علیه السلام قلت جعلت فداک یکون خف الرجل مخرقا فیدخل یده فیمسح ظهر قدمه
ایجزیه ذلک قال نعم شرح مخرقا بصیغه اسم مفعول باب تفعیل است برای مبالغه و مراد اینست که خف بسیار پاره بوده باشد و میتوان
مسح از سر انگشتان تا کعبین کرد یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم قربانت شوم گاهی میباشد

موزه مرد که مسح بر آن میکند بغایت باریک بسیار داخل میکند دست خود را پس مسح میکند پشت پای خود را آیا کافی است او را
آن مسح گفت آری یازدهم متن توضأ علي صلوات الله عليه فغسل وجهه وذراعيه ثم مسح على رأسه وعلى نعليه ولم يدخل
يده تحت الشراك شرح وضو ساخت علي صلوات الله عليه پس شست روی خود را و دو ذراع خود را بعد از آن مسح کرد بر سر
خود و بر نعلین خود و داخل نکرد دست خود را در زیر بند نعلین شاید که این صورتی باشد که بند نعلین محیط بعرض پشت پا
نشده باشد مثل اینکه از پشت پا کشیده شده باشد بعقب پا و از آنجا بانگشت کوچک پا پس مراد اینست که در مسح پا احاطه
جمیع عرض پشت پا لازم نیست و میتواند بود که مراد بشراک بند کشته بر ساق پا باشد و مراد این باشد که محل آن داخل
پشت پا نیست دوازدهم متن عن ابي عبد الله عليه السلام في الذي يخضب رأسه بالحناء ثم يبدو له في الوضوء قال لا يجوز
حتى يصيب بشرة رأسه بالماء شرح حنا بکسر حاء بی نقطه و تشدید نون و الف ممدوده بر وزن نعال معروف است ضمیر مستتر
در یصیب راجع بالذی است با در بالماء برای ملابست است یا برای تعدیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که رنگ میکند سر خود را بحنا یا بمعنی که سر خود را میتراشد و حنا بر آن میکرد بعد از آن ظاهر میشود او را که وضو داشته
و وضوی با بیش ساخته پیش از تاثیر حنا آیا جایز است وضو و مسح بر بالای حنا یا نه گفت امام جایز نیست آن وضو تا وقتی که بر
خورد یا بمعنی که دست رساند بپوست سر خود را آب یعنی تری که باقیمانده از دست از شستن اعضا باب بیستم اصل [illegible]
مسح الخف شرح الخف بضم خاء با نقطه و تشدید فاء پاپوش از پوست که ساتر پشت پا نیز هست و اکثر اوقات کنده بشود
الکثر یا [illegible] آن و از ساق دار میباشد و استعمال شده آن خف بغیر کرجز یا بعر است یعنی این باب در مسح بر خف است در وضو
در این باب دو حدیث است اول متن سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المريض هل له رخصة في المسح على الخفين قال لا شرح
الف لام المسح برای عهد خارجیست و مراد مسح مخالفان است در وضو بر روی موزه و در بعض نسخ في المسح على الخفين
است غفلة برای الف لام برای جنس است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بیماری که آیا برای او رخصت
هست در مسح بر روی موزه که مخالفان میکنند در وضو گفت نه دوم متن عن زرارة قال قلت له في المسح على الخفين تقية
فقال ثلاثة لا اتقي فيهن احدا شرب المسكر ومسح الخفين ومتعة الحج قال زرارة ولم يقل الواجب عليكم ان لا تتقوا
فيهن احدا شرح تا در ثلثة از غلط کاتبان است زیرا که مراد مسئله است پس در شرب المسکر و در نظایر آن مضاف مقدر
است و نگفت ترك متعة الحج زیرا که مسئله مضاده بطرفین خود باطل میشود یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام علیه السلام را که آیا در مسح خفین تقیه هست پس امام گفت سه مسئله است
که تقیه نمیکنیم در آنها از هیچ یک اول مسئله شرب مسکر مثل نبیذ دوم مسئله مسح خفین سیوم مسئله تمتع حج گفت
زراره که و امام نگفت که واجب بر شما است اینکه تقیه نکنید در آن سه مسئله از هیچ یک مخفی نماند که گذشت در کتاب الایمان و
الکفر در حدیث دوم باب نود و هفتم که باب التقیة است که والتقیة في كل شيء الا في النبيذ والمسح على الخفين و در شرح
آن مذکور شد که استثنا کم باعتبار ندرت حاجت بتقیه در آن دو چیز است عدم وجوب تقیه در متعه حج ظاهر است زیرا که
تفاوتی میان آن و آنچه مخالفان میکنند نیست مگر در نیت و عدم وجوب تقیه بر اکثر مردم در مسح خفین باعتبار اینست
که اکثر اوقات عذر از آن بغسل رجلین ممکنست و در ضمن آن فرد فرض بفعل می آید چنانچه بیان شد در حدیث هشتم باب
سابق و عدم وجوب تقیه در شرب مسکر بر اکثر مردم یا جمیع مردم باعتبار اینست که بتجربه معلوم شده که کسی که در طبع
او ابای قوی از آن هست هرگز گرفتار تقیه در آن نشده و جمعی گرفتار میشوند که سست اعتقاد اند و خود را آشنائی

آن میکنند از دو روی والله اعلم باب بیست و یکم اصل باب الجبائر والقروح والجراحات شرح الجبائر بفتح جیم و باء یک نقطه
والف و کسر همزه و راء بی‌نقطه جمع جبیره بفتح جیم و کسر باء و سکون یاء دو نقطه در پایین چوبهائی که بر دور استخوان شکسته
می‌بندند تا ملتئم شود القروح بضم قاف و ضم راء بی‌نقطه و سکون واو و حاء بی‌نقطه جمع قرح بفتح و ضم قاف و سکون راء
دملها و مانند آنها که از بدن بیرون می‌آید و چرک از آن می‌آید الجراحات بفتح جیم جمع جراحت بفتح جیم زخمهائی که ما عدای
قروح باشد یعنی این باب بیان چوبهای بسته بر استخوان شکسته و بیان دملها و مانند آنها و بیان زخمهاست در این
باب چهار حدیث است اول ح م ل سألت ابا الحسن الرضا علیه السلام عن الکسیر یکون علیه الجبائر او یکون علیه الجراحة
کیف یصنع بالوضوء وعند غسل الجنابة وغسل الجمعة قال یغسل ما وصل الیه الغسل مما ظهر مما لیس علیه الجبائر ویدع ما
سوی ذلک مما لا یستطیع غسله ولا ینزع الجبائر ویعبث بجراحته شرح الکسیر بفتح کاف و کسر سین بی‌نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پایین و راء بی‌نقطه کسی که استخوان او شکسته باشد مر بوله و مفعول یغسل است ذکر وصل بصیغه
ماضی معلوم باب ضرب با وجود انکه مقتضای ظاهر مقام مضارع است برای اشعار بکمال الاحتیاط است در حفظ نفس
حتی اینکه اگر موضع جراحتی از قبیل بدن از وضوء و غسل آب بآنجا نرسیده باشد برای اینکه از خوف ضرر پس در وضوء و غسل
نیز نمی‌باید که آب بآنجا رسد و این احتمال بهر یا فی الله تعالی است باینکه من در مما ظهر تبعیضیه است و افاده این میکند که اگر
کسی دو جراحت داشته باشد و آب یکی را ضرر نکند و دیگر را خوف ضرر باشد اول را میشوید دوم را نمیشوید مما لیس علیه الجبائر
بدل مما ظهر است من در مما لا یستطیع بیانیه است و لا ینزع بصیغه مضارع باب ضرب مجزوم بلاء ناهیه است و یعبث بصیغه
مضارع باب علم مجزوم است معطوف بر مدخول لاء ناهیه است و میتواند بود که نافیه باشد و هر دو فعل مرفوع باشد و خبر بمعنی
انشاء باشد حاصل هر دو احتمال یکیست یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلم را از حال شکسته استخوانی که محل شکستگی او
چوبهای بسته یا پی باشد یا او جراحتی چون میکند با وضو اگر در موضع وضوء باشد و چه میکند نزد غسل جنابت و غسل
جمعه امام گفت میشوید آنچه را که رسیده باشد آن شستن پیش از این وضو و غسل یعنی جائی که از شستن آن اصلا مضایقه ندارد که چیزی
بالفعل بسته نشده باشد از جمله آنچه ظاهر است از جمله آنچه نیست بر آن چوبهای بسته و وامیگذارد هر چه را که غیر آنست که چیزهائی
است که پیش از وضو و غسل از دلش نمی‌آید که بآنها آب رساند و باید که جدا نکند چوبهای بسته را و باید که بازی نکند با جراحت
خود برسانیدن آب بر آن با وجود احتمال ضرر دوم ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الجرح کیف اصنع به فی غسله
قال یغسل ما حوله شرح جرح بضم جیم و سکون راء است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم راوی گفت پرسیدم
او را از جراحت که چون میکند با آن صاحب آن در وضو و غسل گفت میشوید دور آنرا و وامیگذارد آنرا بیان این شد در حدیث
اول سیوم ح عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل یکون به القرحة فی ذراعه او نحو ذلک فی موضع الوضوء فیعصبها
بالخرقة و یتوضأ و یمسح علیها اذا توضأ فقال ان کان یؤذیه الماء فلیمسح علی الخرقة وان کان لا یؤذیه الماء فلینزع الخرقة
ثم لیغسلها قال وسألته عن الجرح کیف اصنع به فی غسله قال اغسل ما حوله شرح قرحه بفتح و ضم قاف است یعصب
از باب ضرب است اغسل ما حوله بنا بر فرق میان قرح و جرح است زیرا که غالب در قروح اینست که آب ضرر نمیکند بلکه اگر
آب گرم باشد نفع میکند و غالب در جروح اینست که آب ضرر میکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که او پرسیده
شد از مردی که میباشد با او دملی مثلا در ساعد او یا مانند ساعد در موضع شستن وضو پس میبندد آنرا با پارچه
و وضو میسازد و مسح میکند بر آن پارچه چون وضو ساخت امام گفت اگر آزار میرساند او را آب پس باید

شستن
کە جدا کند یا جبیرە را بعد از آن شاید کە شوید آن ترجمە را راوی کفت پرسیدم امام را از [illegible] کە کنم با آن در
آن امام کفت شستە شود در آن و اکذا [illegible] چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام عثرت فانقطع ظفری فجعلت علی اصبعی مرارة
فکیف اصنع بالوضوء قال یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله عز و جل قال الله عز و جل ما جعل علیکم فی الدین من
حرج امسح علیه شرح عثرت بعین بی‌نقطه و ثاء سه‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه ماضی متکلم باب نصر و ضرب [illegible]
است مراد بظفر ناخن دست است و اکر مراد ناخن پا باشد بهتر بجهت آنکە قایلند باحاطه مسح جمیع پشت پا را نعرف
بصیغه معلوم متکلم است و میتواند بود کە بصیغه مخاطب باشد و بر هر تقدیر اشباهه منصوب است و میتواند بود کە بصیغه
مجهول غایب باشد و اشباهه مرفوع باشد کفتکو در این آیت کذشت در حدیث دوم باب سیوم یعنی کفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را کە افتادم پس بریده شد ناخن دست من پس نهادم بر انکشت خود زهره پس چون کنم با وضو کفت میشناسی این را
و مانندهای این را از قرآن کە در کتاب قرآن [illegible] این است کە کفت الله عز و جل در خطاب با اهل بیت رسول علیه السلام در سوره
حج کە نکرد اینده الله تعالی بر شما در مسائل دین هیچ تنکی مسح کن بر بالای آنچه نهادی بر انکشت خود مخفی نماند کە بنا بر
دو احتمال در نعرف مراد این خواهد بود کە حکم امثال این در جات از عمل بخصوص این آیت معلوم میشود و بنا بر این سه کە
عمل بظاهر قرآن بی فتوی بنص جایز است باب بیست و دوم اصل باب الشك فی الوضوء و من نسیه او قدم او اخر
شرح این باب بیان شك در وضو است خواه شك در بقای آن چنانچه در حدیث اول این باب است و خواه شك در رفع
بعض آن چنانچه در حدیث دوم است و بیان حکم کسی است کە فراموش کرد بعض وضو را یا کسی کە مقدم داشت بعض
اجزاء وضو را بر آنچه تاخیر آن واجبست یا تاخیر کرد بعض اجزاء وضو را از وقتش بحیثی کە موالات بفعل نیامد در این باب
نه حدیث است اول اصل قال لی ابو عبد الله علیه السلام اذا استیقنت انك قد احدثت فتوضأ و ایاك ان تحدث وضوءا
ابدا حتی تستیقن انك قد احدثت شرح و ایاك تا آخر ابطال قول بعض مخالفان است کە میکویند آیت وضو دلالت
میکند بر اینکە در هر نمازی وضویی واجبست و بطلان توهم ایشان ظاهر میشود در شرح اول باب آینده احداث وضو
یعنی نیت رفع حدث یا استباحت صلوة در وضو است و آن در مقابل تجدید وضو است کە بی حدث جایز است برای
هر نمازی یعنی کفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام کە چون بعد از وضو یقین کردی کە تو تحقیق حدث بول و غائط مثل
آن کردی پس وضو بساز و زنهار از آنکە بکیری خود را [illegible] اکر بعد از وضو باری دیکر وضو سازی بنیت رفع حدث یا
استباحت نماز همیشه مکر آنکە یقین کنی کە تو تحقیق حدث کردی پس در صورت شك در حدث نیت رفع حدث یا استباحت
صلوة نمیتوانی کرد دوم اصل عن حماد بن عیسی عن حریز عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا کنت قاعدا علی وضوئك
فلم تدر اغسلت ذراعك ام لا فاعد علیهما و علی جمیع ما شککت فیه انك لم تغسله او تمسحه مما سمی الله ما دمت فی
حال الوضوء فاذا قمت من الوضوء و فرغت فقد صرت فی حال اخری فی صلوة او غیر صلوة فشککت فی بعض ما سمی الله
مما اوجب الله علیك فیه وضوءه فلا شیء علیك شرح اذا کنت قاعدا علی وضوئك عبارت از زمانیست کە اکر بعض اعمال
وضو در آن زمان بفعل آید منافات نداشته باشد با موالاتی کە مذکور میشود در حدیث پنجم این باب پس شامل حالت
اضطجاع و مشی در وقت وضو نیز هست ضمیر علیهما راجع بذراع است و علی جمیع عطف است بر علیهما است جمیع ما شککت
عبارت از ما بعد ذراع است زیرا کە اکر غسل یا مسح آن [illegible] آمده باشد نیز در حکم مشکوك فیه است باعتبار وجوب
ترتیب در وضو او در او لم تمسحه برای تقدیم است زیرا کە بعض آن جمیع مغسول است و بعض ممسوح است مادام

مصدر است و معنی فرغت ظرف زمان است مثل رایته قدوم الحاج و ظرف متعلق با قعد است و این اشارت است
بانکه اگر شک در حالت وضو باشد اعاده بعد از خروج از حالت وضو باشد باطل است حال الوضوء عبارت از آن
است که اگر بعض افعال الوضو در آن وقت بفعل آید منافات نداشته باشد با موالاتی که بیان خواهد شد در حدیث شیخ
این مطلب فرغت بفاء و راء بی نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب نصر و منع و علم است الفراغ بفتح
فاء خالی شدن و مراد اینجا خالی شدن از حالت وضوء است و از قبیل عطف تفسیر است فا در فقعد برای بیان فرغت است
و اگر جزائیه باشد مشکل است بتقدیر فاذا اشکلت خواهد بود حال اخری عبارت از ضد حال الوضوء است فی صلوة تقدیر
سواء کنت فی صلوة است من در مما اوجب برای بیان بعض ما سمی است فی در فیه برای ظرفیت است و وضو عبارت از شستن
است یعنی روایتست از حماد بن عیسی از حریز از زراره از امام محمد باقر علیه السلام گفت شک در آنچه باید شست در
وضو دو صورت دارد صورت اول اگر باشی نشسته بر وضو ندانی که آیا [illegible] ذراع خود را اگر مرکب از کف ساعد است
یا نه پس بر گردان آب را بر ذراع و بر جمیع آنچه بسبب شک بر ذراع شک کردی در آن یا نگر تو نشستی آنرا یا مسح نکردی آنرا
از جمله آنچه نام برده الله تعالی در آیت وضوء آن اعاده را در وقتی کن که تو باقی مانده باشی در حال وضو صورت دوم پس اگر
برخاستی از موضع وضو و خالی شدی از حال وضو بیان این آنکه بتحقیق گردیدی در حالی دیگر که ضد حال وضو است خواه
در نماز باشی و خواه در غیر نماز پس شک کردی در بعض آنچه نام برده الله تعالی در آیت وضو که چیزی است که واجب ساخته
الله تعالی بر تو در آن چیز شستن را پس نیست هیچ چیزی بر تو یعنی که التفات باین شک نمی باید کرد ص و ان شککت
فی مسح راسک و اصبت فی لحیتک بلة فامسح بها علیه و علی ظهر قدمیک و ان لم تصب بلة فلا تنقض الوضوء بالشک و امض
فی صلوتک و ان تیقنت انک لم تتم وضوءک فاعد علی ما ترکت یقینا حتی تاتی علی الوضوء ش مراد شک در مسح سر شک
در آنست پیش از انتقال از حال وضو که بیان شد در شرح در فقرات سابقه زیرا که حکم شک بعد از انتقال مفهوم میشود
از فلا تنقض الوضوء بالشک و ایضا مستفاد میشود از حکم صورت دوم که در فقرات سابقه مذکور شد لطیفه اولی
فی لحیتک اشارت بانست که بقای تری در ریش کافیست و لازم نیست که در جمیع اعضای یا در عضوی که آخر شسته میشود باقی
باشد امض بصیغه امر باب افعال است اگر شک اینجا شامل تساوی طرفین و خلاف ظن است در بین یقین در مقابل آنست پس
یقین در مقابل آنست پس یقین در اینجا شامل علم و ظن است و اگر شک شامل ظن نیز هست پس یقین شامل ظن نیست
یعنی و اگر در حال وضو شک کردی در مسح سر خود و یافتی در محاسن خود تری را پس مسح کن با آن تری بر سر خود و بر پشت
هر دو پای خود و اگر نیافتی تری را که بقدر مسح سر و مسح دو پا باشد پس مشکن وضو را بشک و اعتبار کن آن وضو را در نماز
خود و اگر یقین کردی که تو تمام نکردی وضوء خود را یعنی که ترک بعض افعال آن یا ترک موالات کردی پس برگردان آب را بر آنچه
ترک کردی باز روی یقین تا آنکه کنی وضوء صحیح یعنی که اگر بعض مغسول را ترک کردی و از حالت وضوء نگذشته
همانرا و ما بعد آنرا بجا می آوری و اگر از حالت وضو گذشته وضو را از سر میگیری و اگر بعض ممسوح را ترک کردی و از حالت
وضوء نگذشته و تری باقیست همانرا و ما بعد آنرا اگر باشد بجا می آوری و الا وضو را از سر میگیری والله اعلم ص قال حماد
و قال حریز قال زرارة قلت له رجل ترک بعض ذراعه او بعض جسده فی غسل الجنابة فقال اذا شک ثم کانت به بلة و هو فی
صلوته مسح بها علیه و ان کان استیقن رجع و اعاد علیه الماء ما لم یصب بلة فان دخله الشک و قد دخل فی حال اخری
فلیمض فی صلوته و لا شیء علیه و ان استیقن رجع فاعاد الماء علیه فان راه و به بلة مسح علیه و اعاد الصلوة

باستيقان وان كان شاكا فليس عليه في شك شيء فليمض في صلوته شرح مراد ببعض ذراعه بعض ذراع چپ است
مراد ببعض جسده بعض جانب چپ است اگر في غسل الجنابة متعلق بمعطوف باشد مسح بها عليه يعني مسح بها عليه في
ما بعده است زيرا كه مسح راس و رجلين را اعاده مي بايد كرد در وضو و اگر متعلق به هر يك از معطوف و معطوف عليه است
احتياج باين توجيه نيست گفت مي گفت حماد كه گفت حريز كه گفت زراره كه گفتم امام محمد باقر عليه السلم را كه اگر ترك
كرد بعض ذراع خود را در وضو يا بعض بدن خود را در غسل جنابت پس امام گفت چون ترك احتمال شك و يقين دارد اين
چهار صورت دارد زيرا كه يا شك دارد و تري كه كافي باشد در اول شستن باقيست يا يقين دارد و تري باقي نيست
يا شك دارد و تري باقي نيست يا يقين دارد و تري باقي نيست يا يقين دارد و تري باقيست و حكم هر يك از اين چهار
بيان ميشود در صورتي كه در نماز شروع كرده باشد تا صورتي كه شروع نكرده نباشد نيز قياس بآن معلوم شود اول چون شك
در آنچه گفتي بعد از آن باشد با او تري كه كافي باشد در اول غسل دارد و در اثناي نماز باشد مسح ميكند بآن تري بر آن
بعض بعنوان آنكه اول غسل بعمل آيد اگرچه مانند دهن مالي باشد چنانچه گذشت در حديث دوم باب چهارده مخفي
نماند كه مراد اينست كه نماز را اعاده كند بقرينه مفهوم قول امام در بيان حكم صورت رابعه كه فليمض في صلوته زيرا كه تفريع
آن بر ليس عليه في شك شيء دلالت بر اين ميكند كه اگر در شك او بر او چيزي باشد مضي در صلوة خوب نيست دوم و اگر يقين
داشته باشد در آنچه گفتي برمي گردد از نماز و برميگرداند بر آن آب را بشرط اينكه در نيابد در خود تري را كه كافي باشد
در اول غسل سيوم پيداست بر مفهوم اول كه منضم باشد بالصريح صورت دوم اگر داخل شود او را شك در آنچه گفتي بر حالي
كه تحقيق داخل شده در حالي ديگر يا يعني كه تري در او نمانده پس بايد كه رواني شود در نماز خود و هيچ چيز بر او نيست و اگر
يقين كند فتعيد له تري در او نمانده برميگردد از نماز و برميگرداند آب را بر آن بعض مخفي نماند كه تكرار صريح صورت دوم اينجا
بتقريب مقابل آنست در بيان قيد چهارم پس بنا بر مفهوم صورت دوم كه منضم باشد با صريح صورت سيوم اگر ديد آن تر را كه
بعض ترك شده را بر حالي كه با او هم هست تري كه در اول غسل كافي باشد مسح ميكند بر آن بعض و اعاده ميكند نماز را
با يقيني كه كسب كرده و اگر شك داشته باشد و نباشد با او تري كه كافي باشد در اول غسل پس نيست بر او در شك او
چيزي پس بايد كه رواني شود در نماز خود مخفي نماند كه از اين تقرير ظاهر شد كه وان كان شاكا فليس عليه تقدير اين است
كلام كه وان كان شاكا ثم لم يكن به بلل فليس عليه و اين تكرار صريح صورت سيوم است بتقريب مقابل آن در هر دو قيد والله
اعلم سيوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان ذكرت و انت في صلوتك انك قد تركت شيئا من وضوءك المفروض
عليك فانصرف و اتم الذي نسيته من وضوءك و اعد صلوتك و يكفيك من مسح راسك ان تاخذ من لحيتك بللها اذا
نسيت ان تمسح راسك فتمسح به مقدم راسك شرح فتمسح منصوب بعطف بر تاخذ است يعني روايتست از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت چون ياد آوري بر حالي كه تو در نماز خودي اينرا كه تو تحقيق ترك كردي چيزي از وضوء خود را
كه بحكم قرآن واجب است بر تو پس بر گرد و تمام كن آنرا كه فراموش كردي آنرا از جمله وضوء خود و اعاده كن نماز خود را و كافي است
ترا از جمله مسح سر تو اينكه فرا گيري از محاسن خود تري آنرا چون فراموش كرده باشي كه مسح كني سر خود را پس مسح كني
بآن تري پيش سر خود را مراد مسح مقدم راس و گشتن دو پا است يا مراد نسيان نسيان مسح است پيش از مسح دو
پا بنا بر روش كه تري اگر صرف ميكرد در جاي ديگر صرف كرد و از اول شروع در مسح پا كرد و بنا بر احتمال دوم و يكفيك تا
آخر كلام مستانفه است متعلق بفرض بودن در اثناي نماز نيست چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا نسي

الرجل ان يغسل يمينه فغسل شماله ومسح رأسه ورجليه ذكر بعد ذلك غسل يمينه وشماله ومسح رأسه ورجليه وان كان
انما نسي شماله فليغسل الشمال فلا يعيد على ما كان توضأ وقال اتبع وضوءك بعضه بعضا شرح اتبع بصيغه امر باب
افعال لمخاطب امر بموالات است و بعضي ميكويند كه مراد امر بترتيب است و ديكران منع اين ميكنند بدو سند اول اينكه
ترتيب از نسا معلوم شد پس تاسيس بهتر از تاكيد است دوم اينكه اكر مراد امر بترتيب ميبود ظاهر اين بود كه تمييز بعض كند
در اين فقره حديث يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه چون فراموش كرده باشد كه شويد ذراع راست
خود را پيش از شستن ذراع چپ خود را و مسح كرده باشد سر خود و دو پاي خود را و بياد آورده باشد بعد از آن واجب است
كه شويد ذراع راست خود را و ذراع چپ خود را و مسح كند سر خود را و دو پاي خود را و اكر فراموش كرده باشد مكر ذراع چپ
خود را پس بايد كه شويد ذراع چپ را و بر نكرداند آب را بر آنچه شسته امام كفت كه پي در پي كن وضوء خود را بعض آن را
متصل بعضي ديكر كن باتصال عرفي پنجم اصل قال ابو جعفر عليه السلام تابع بين الوضوء كما قال الله عز وجل ابدأ بالوجه
ثم باليدين ثم امسح الرأس والرجلين ولا تقدمن شيئا بين يدي شيء تخالف ما امرت به فان غسلت الذراع قبل الوجه
فابدأ بالوجه واعد على الذراع وان مسحت الرجل قبل الرأس فامسح على الرأس قبل الرجل ثم اعد على الرجل ابدأ بما
بدأ الله به شرح المتابعة موالات يعني پي در پي كردن و آن ضد تفريق است و آن معني بخيط است كه بجا آيد در حديث
هفتم كما قال الله تابع مفعول مطلق براي نوع است ابدأ بالوجه استينافي بياني است ولا تقدمن صيغه نهي با نون
و نون تاكيد ثقيله يا خفيفه عطف بر ابدأ است و براي امر بمتابعت است و اشارتست بتفسير آيت سوره حجرات يا ايها الذين
آمنوا لا تقدموا بين يدي الله ورسوله واتقوا الله ان الله سميع عليم و تاكيد براي اينست كه واتقوا الله و يعني شيئا
مفعول به است و اين بيان مفعولي است كه محذوف است در آيت حجرات و مراد شيئي ايست كه باعث تاخير بعض اجزاي عبادت
و انفصال آن از اجزاي ديكر شود خواه وجودي باشد و خواه مثل خوردن طعام در اثناي نماز و خواه عدمي باشد مثل سكوت
طويل در اثناي نماز بقرينه لا تقدموا در آيت و لا تقدمن در حديث و تنوين شيئا براي تعظيم است و شيء عبارتست از عبادت
و بين يدي شيء اشارتست بتفسير بين يدي الله ورسوله است كه در آيت حجراتست زيرا كه آدمي در اثناي عبادت در اطاعت
الله و رسولش است پس كويا كه در پيش الله و رسولش ايستاده و در حديثست و حاصل اينست كه در اثناي عبادت مشغول
بچيزي ديكر نمي بايد شد الا ما اخرجه الدليل تخالف بصيغه مخاطب است مرفوع و مجزوم و منصوب ميتواند بود مثل آنچه نظير آنست
در آيت سوره مدثر ولا تمنن تستكثر رفع بنا بر اين است كه حال از فاعل تقدمن باشد يا بتقدير ان ناصبه و ابطال عمل آن باشد
و نصب بتقدير ان ناصبه و اعمال آنست نظير آيت سوره حجرات ان تحبط اعمالكم و جزم بنا بر اين است كه بدل تقدمن
باشد امرت بصيغه مخاطب مجهول است و تعبير از موافقت منهي عنه كه مذكور است در آيت حجرات بمخالفت مأمور به شده براي
اينكه نهي از تقديم راجع بامر بموالات ميشود فان غسلت براي تفريع بر وجوب رعايت ترتيب است يعني كفت امام جعفر
صادق عليه السلام و امام محمد باقر عليه السلام موالات كن ميان وضوء بترتيبي كه كفته الله عز وجل در آيت وضوء بيان اين اكه ابتدا
كن برو بعد از آن بدو دست بعد از آن مسح كن سر را و دو پا را و البته تقديم مكن چيزي ديكر را در اثناي عبادت و اطاعت
خدا و رسولش بر حالي كه مخالف ميكرده باشي آنچه را كه مأمور شدي بآن كه در آيت حجراتست پس اكر بشستي ذراع را پيش از رو
پس ابتدا كن برو و بكردان شستن را بر ذراع و اكر مسح كردي پا را پيش از سر پس مسح كن بر سر پيش از پا بعد از آن
بر كردان مسح را بر پا ابتدا كن بآنچه ابتدا كرده الله تعالي بآن در قرآن هر جا كه باشد خواه در آيت وضوء و خواه در غير آن

مراد اینست که قرینه از قرآن یا سنت بر خلاف آن نصب نشده باشد والله اعلم ششم حل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان نسیت فغسلت ذراعیک قبل وجهک فاعد غسل وجهک ثم اغسل ذراعیک بعد الوجه فان بدأت بذراعک الایسر
قبل الایمن فاعد غسل الایمن ثم اغسل الیسار وان نسیت مسح راسک حتی تغسل رجلیک فامسح راسک ثم
امسح رجلیک شرح ذکر بعد الوجه با وجود ذکر ثم برای افاده اینست که غسل ذراع متصل بغسل وجه می باید تا رعایت
موالاة شده باشد پس ثم اینجا برای محض افاده ترتیب است و تراخی در آن منظور نیست و فا در فان بدأت برای محض تنبیه
ذکری است زیرا که تفریع مناسب نیست و میتواند بود که بجای واو باشد والله اعلم یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت اگر فراموش کردی پس بشوی که شستی دو ذراع را پیش از روی خود پس مکرر کن شستن روی خود را بعد از آن بشو
دو ذراع خود را بعد از رو بی فاصله پس اگر ابتدا کردی بذراع چپ خود پیش از راست پس اعاده کن شستن راست را بعد از آن
بشو چپ را و اگر فراموش کردی مسح سر خود را تا آنکه مسح کنی دو پای خود را پس مسح کن سر خود را بعد از آن مسح کن
دو پای خود را مخفی نماند که در بعض نسخ بجای فامسح رجلیک تغسل رجلیک است و بجای ثم امسح ثم اغسل است
و آنچه برابر اینست که این فراموش کردنها غالبا در موضع تقیه است که باعث اضطراب و غلط کردن میشود و بنابرین این حدیث
مخصوص خواهد بود بتقیه نزد جمعی از مخالفان که ترتیب را واجب میدانند یا واجب نمیدانند اما اعاده آنرا اعلام
رفض نمی شمرند زیرا که جمعی از مخالفان ترتیب را واجب نمیدانند و اگر کسی مقید بآن شود آزارش میرسانند والله اعلم
هفتم حل قال ابو عبد الله علیه السلام اذا توضأت بعض وضوئک فعرضت لک حاجة حتی ینشف وضوئک فاعد
وضوءک فان الوضوء لا یبعض شرح تبعض منصوب است بنابر مفعول مطلق پس باء دو نقطه در پایین و باء یک نقطه
و سین بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم و حسب است و در بعض نسخ بجای آن تنشف است بنون و شین با نقطه و فا
بصیغه ماضی مجهول باب تفعل یا بصیغه مضارع مجهول یا معلوم باب نصر و علم التنشف و النشف فرو بردن جامه مانند
آن آب را و دوم نیز لازم آمده بمعنی فرو رفتن آب در جامه و مانند آن و وضوء در دوم بفتح واو است بمعنی آبی که بآن دستنماز میکنند
و بضم واو نیز بهمین معنی آمده چنانچه هر دو بمعنی فعل دستنماز نیز آمده لا یبعض بصیغه نفی مضارع غائب مجهول باب تفعیل است
و در بعض نسخ بصیغه نفی مضارع غائب معلوم باب تفعل است التبعیض تفریق و تجزیه ضد موالات عرفی و التبعض مطاوع
تبعیض یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون وضو ساختی بعض وضوی خود پس رو داد ترا حاجتی تا آنکه خشک
شد آب اعضای تو پس اعاده کن وضوی خود را چه بدرستی که وضو تفریق کرده نمیشود اشارتست بانکه موالات نیز واجب
و علامت موالات خشک نشدن آب عضو سابق است در هوای معتدل که نه بسیار گرم باشد و نه بسیار سرد و آب هر
عضوی یکمشت باشد و نه بسیار تنک مثل آنچه گذشت در حدیث دهم باب هفدهم که یک مشت در موضع ضرورت برای
هر سه عضو مغسول بس است هشتم حل قلت لابی عبد الله علیه السلام ربما توضأت فنفد الماء فدعوت الجاریة فابطأت
علی بالماء فیجف وضوئی فقال اعد شرح نفد بنون و فاء و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم یجف بجیم و تشدید فاء
بصیغه مضارع معلوم باب نصر است وضوء بفتح یا بضم واو است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بسا که شروع
در وضو کردم پس تمام کرد آب پس بخواندم کنیز را که آب بیارد پس دیر وارد ساخت بر من آب را پس خشک میشود آب
وضوی من پس امام گفت اعاده کن شستن آنچه را که شستی نهم ص سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل ینسی من الوضوء
الذراع والرأس قال یعید الوضوء ان الوضوء یتبع بعضه بعضا شرح یتبع بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب

افعال است و بر ظاهر تقدیر بعضه مرفوع است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که فراموش کرد از عملی
وضو شستن ذراع و مسح سر را امام گفت اعاده میکند وضو را بیان این آنکه وضو متصل میباشد بعض آن ببعضی یعنی مراد
اینست که این امر باعاده در جاییست که موالات فوت شده باشد و خشک شده باشد اعضو سابق و الا اعاده احتیاج نیست آنرا
که فراموش کرده و بعد از آن بجای آورد باب بیست و سیوم اصل باب نقض الوضوء و ما لا ینقضه شرح این باب بیان چیزی
است که میشکند وضو را و آنچه نمیشکند وضو را و مخالفان آنرا ناقض میشمرند در این باب هفده حدیث است اول اصل عن ابی

عبد الله علیه السلام قال لیس ینقض الوضوء الا ما خرج من طرفیک الاسفلین اللذین انعم الله علیک بهما شرح مراد بناقض
وضو اینجا موجب وضو است و موجب مقصود نفس آیت سوره مائده است که اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم تا آخر
با ظهار اینکه قیام در اذا قمتم کنایتیست از فراغ از بول یا غایط یا بادی که از طرف پایین بیرون آید چنانچه نحو کنایت
میباشد از مشغول بودن ببول یا غایط یا آن باد خواه در آن وقتها آدمی ایستاده باشد و خواه نشسته و خواه افتاده
الفاظ کنایات در امثال این بسیار است مثل بیت الخلا که کنایت می باشد از محل غایط و مثل اکراه بر بغاء و اراده تحصن که مذکور
است در آیت سوره النور که و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا که اول کنایت از منع زنان جوان است از شوهر کردن
و دوم کنایتست از اراده شوهر کردن و جمعی که این کنایت را نفهمیده اند کلمات رکیکه در توجیه مفهوم شرط در ان اردن گفته
اند چنانچه جمعی که آیت سوره مائده را حمل بر کنایت نکرده اند کلمات رکیکه در توجیه مفهوم شرط و عموم در اذا قمتم الی الصلوة
گفته اند و معنی الی الصلوة غیر جنب است چنانچه بیان میشود در شرح حدیث سیزدهم باب بیست و نهم که باب صفة الغسل است و ان کنتم
اگر گویی که خواب نیز ناقض وضو است یا بیهوشی چنانچه می آید در حدیث ششم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم این باب پس حصر
ناقض در این سه چیز درست نیست گوییم که مقصود حصر ناقض وضو مطلقا در این سه چیز نیست بلکه حصر مقصود حقیقی وضو
که مدلول ظاهر آیت سوره مائده است در این سه چیز است و خواب ناقض حقیقی وضو نیست بلکه ملحق است بناقض بدلالت دلیلی
از خارج که مستفاد میشود از سنت رسول و اوصیای او علیهم السلام و باین اشارت شده در روایتی که صحیح شمرده شده و در
تهذیب در باب الاحداث الموجبة للطهارة مذکور است که عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینقض الوضوء الا حدث و النوم
حدث بنا بر اینکه حدث در اول بفتح حاء و فتح دال مخففه است و مراد حالتی است که حدوث حال آن از آدمی در هر شبانه روز
از وقت ولادت او تا آخر عمر او ضرور باشد مثل بول و غایط و اظهار آن در این مکان عیب باشد و آن منحصر است در سه چیز بول و غایط
و بادی که از طرف پایین بیرون آید و حدث در دوم بصیغه ماضی غایب مجهول باب تفعیل است و مراد بتحدیث چیزی را در حکم حدث
شمردن است یا حدث در دوم نیز اسم است و منون است و مراد اینست که ناقض حقیقی وضو نیست مگر حدثی که مذکور است
در آیت سوره مائده و نوم در حکم آن حدث است نظیر آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث چهارم باب نود و هفتم که باب
ما یحل للمحرم قتله تا آخر است که القلب العقور هو الذئب و موافق این دو احتمال است آنچه در عیون اخبار الرضا است در باب العلل
التی ذکر الفضل بن شاذان فی آخرها انه سمعها من الرضا علی بن موسی علیهما السلام که و اما النوم فان النائم اذا غلب
علیه النوم یفتح کل شیء منه و کان اغلب الاشیاء فی الخروج منه الریح فوجب علیه الوضوء لهذه العلة و احتمال اول ظاهر
تر است و جمعی بنا بر احتمال دوم نهاده اند و استعانت بآیت سوره مائده نکرده اند و این دو آیت را حمل بر استدلال بر ناقض
بودن نوم کرده اند و کلمات رکیکه در توجیه صورت آن استدلال گفته اند و ایضا غافل شده اند از اینکه اگر امام
استدلال کند بر چیزی قطع نظر از حجیت خود کرده خواهد بود و در این هنگام منع بر هر در قضیه وارد است میتواند

بود که حدث شده دوم بصیغه ماضی غایب معلوم باب نصر باشد و مراد این باشد که ناقض بودن خواب در صدر اسلام
نبوده و آخر بهم رسیده بعد از نزول آیت سوره مائده و این احتمال بعید است و بر این قیاس است استحاضه قلیله که موجب وضوست
و استحاضه کثیره و متوسطه که بعد از غسل استحاضه در فاصله حادث شده باشد و موجب وضو شدن باشد از آنچه
گفتیم معلوم شد که ظاهر اذا قمتم الی الصلوة که شامل خروج منی و مس میت و مانند آنها از اقسام حدث اکبر نیست
بدانکه نقض وضو کاهی مستعمل میشود بعنوان مجاز در منافی صحت نماز و آن اعم از موجب وضوست مثل اینکه جنابت را
کاهی ناقض وضو میخوانند پس منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الصیام در حدیث دهم باب
یازدهم که باب ادب الصائم است که بر دروغ بر الله تعالی و بر رسولش و بر ائمه علیهم السلام ناقض وضو است بر آنکه
دروغ مانند بول و غائط و باد از طرف پایین است و توبه از آن مانند وضوست و بر این قیاس است قهقهه که در بعض
روایات داخل ناقض وضو شمرده شده و پوشیدن لباس مغصوب یا نجس و بودن در مکان مغصوب و امثال آنها
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست چیزی که بدلالت آیت سوره مائده شکند وضو را چیزی مگر
آنچه بیرون آمده از دو طرف تو که پایین ترند آنچنان دو طرفی که انعام کرده الله تعالی بر تو بآنها دوم [illegible] عن الرضا
عن الناسور اینقض الوضوء قال انما ینقض الوضوء ثلث البول و الغائط و الریح شرح الناسور بنون و الف و سین بی نقطه
و کاهی بجای آن صاد بی نقطه میباشد و سکون واو و را بی نقطه جراحتی که در درون نشستگاه آدمی میباشد حصر در
انما مبنی بر اینست که مراد بناقض اینجا موجب است و منی و مس میت موجب وضو نیست و شرح ابو ظاهر است از شرح حدیث
اول سیوم [illegible] قال ابو عبد الله علیه السلام ان الشیطان ینفخ فی دبر الانسان حتی یخیل الیه انه قد خرج منه ریح
فلا ینقض الوضوء الا ریح تسمعها او تجد ریحها شرح ینفخ بنون و فا و خا با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
نصر است یعنی بفتح خا با نقطه و تخفیف نون و الف منقلب از یا محذوف بالتقای ساکنین بسبب تنوین مصدر باب نصر است
ضرب است بمعنی پیچانیدن یا بمعنی پیچیده شدن و مصدر ناگاه ظرف زمان است مثل داینه قدوم الحاج پس مراد وقت
پیچانیدن الله تعالی رکهای اندکهای حوالی دبر و مانند آنست یا مراد وقت پیچیده شدن و اختلاج آنست و حاصل هر یکی
است یخیل بخا با نقطه و یا دو نقطه در پایین بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل مرفوع است و ضمیر مستتر راجع
بشیطان است و جمله استیناف بیانی سابق است پس مراد اینست که نفخ حقیقی از شیطان صادر نمیشود بلکه تعبیر از
تخییل خروج ریح بنفخ شده بنوعی از مجاز و در اکثر نسخ حتی بتشدید تا دو نقطه در بالا و الف است و آن تصحیف مینماید
و بنا بر آن یخیل بصیغه معلوم و مجهول باب تفعیل منصوب و مرفوع میتوانند بود انه منصوب و مفعول است و بنا بر نسخه
مشهوره مرفوع و نایب فاعل نیز میتواند بود و ضمیر برای شان است یا راجع بمرجع ضمیر الیه است یعنی گفت امام جعفر صادق
که بدرستی که شیطان کاهی میدمد در نشستگاه آدمی در وقت پیچانیدن و اختلاج حوالی دبر و بیان این آنکه بخیال آدمی
اندازد اینرا که شان اینست که بتحقیق بیرون آمده از او بادی پس نمیشکند وضو را مگر بادی که بشنوی آنرا یا یابی بوی آنرا مراد این
است که در وقت اشتباه احتمال نفخ شیطان را بی علامت منظور است نه مطلقا چهارم [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لیس فی حب القرع و الدیدان الصغار وضوء انما هو بمنزلة القمل شرح الحب بفتح حا و تشدید با یکنقطه جمع حبه
دانها القرع بفتح قاف و سکون را و عین بی نقطه کدو حب القرع اسم شده [illegible] کرمکی شکل دانه ساختن مکرر
بکسر دال بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه [illegible] الصغار

پس صاد و جمع ... کوچک‌ها ضمیر هو راجع برود مطلق است که مذکور است در ضمن دو نوع پس این حکم شامل جمیع انواع
است صاحب خرع گفته کرم و انواع که اندر روده‌ها تولد کند چهار نوع است یکی دراز است دوم گرد بود و کوتاه سیوم پهن
پهن و کوتاه ... آنرا کدو دانه گویند و بتازی حب القرع گویند چهارم خورد است القمل بفتح و سکون میم شپش و بعضی
بضم ثانی و تشدید میم مفتوحه نیز گفته‌اند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست در بیرون آمدن
کرمهای کدو دانه و کرمهای کوچک وضوئی جز اینست که کرم مانند شپش است در اینکه از رطوبات متولد میشود نه
از غائط و بول و ریح تا دغدغه شود که در حکم آنها باشد مثل خواب که بیان شد در شرح حدیث اول این باب ظاهر اینست
که شپش نیز قبل از خروج از بدن بهم رسد و موافق اینست قول بعض الاطبا شارح اسباب علامات گفته حدوث القمل
یکون من فضول رطبة ردیة لا تصلح لتغذیة البدن تدفعها الطبیعة الی ظاهر الجلد لقربها منه فلا تخرج عن المسام
لغلظها فیبقی تحت الجلد و یتعفن هناک فیصیر حیوانا لان فی مثل هذا الموضع یمکن تولد الحیوان و یسخن و یعفن عفونة
باستیلاء الحار الغریب علیها بسبب اعراض الطبیعة عنها حیث لا مطمع علیها لها فانها فیتولد عنها القمل نهم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یخرج منه حب القمل القرع قال لیس علیه وضوء شرح این ظاهر است فرق اینست که حب القرع
در سابق استعاره بود و اینجا حقیقت است اصل و روی اذا کانت متلطخة بالعذرة و اعاد الوضوء شرح تانیث ضمیر کانت باعتبار آنست
که حب جمع حبه است و هر جمع مونث است یعنی و روایت کرده شده از امام جعفر صادق علیه السلام در طریقی دیگر این تتمه که چون
باشد حب القرع آلوده بنجاست آدمی اعاده میکند آن مرد وضو را مراد اینست که گویی آن نجاست مانع نقض وضو نیست تا کسی نکند
کرد حکم عرض است مثل اجزاء غائط که در دبر می ماند بعد از استنجاء باحجار ششم اصل قلت لابی جعفر و لابی عبدالله علیهما
السلام ما ینقض الوضوء فقالا ما یخرج من طرفیک الاسفلین من الدبر و الذکر غائط او بول او منی او ریح و النوم حتی یذهب
العقل و کل النوم یکره الا ان تکون تسمع الصوت شرح یکره بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعیل است و التکریه ناخوش
کردن چیزی نزد کسی و مراد اینجا ناخوش کردن نماز است بنقض وضو نکون و تسمع بصیغه مخاطب است یعنی گفتم امام محمد باقر
و امام جعفر صادق علیهما السلام را که چه چیز میشکند وضو را خواه موجب آن باشد و خواه نه پس گفتند آنچه بیرون می آید از دو طرف
پایین تو که نشستگاه و ذکر باشد آنچه غائط باشد یا بول باشد یا منی یا باد باشد و خواب تا بحدی که رود عقل و هر خواب
ناشروع میکند نماز را یعنی که ناقض وضو است مگر اینکه میشنیده باشی آواز را هفتم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه
موسی علیه السلام قال سالته عن الرجل هل یصلح له ان یستدخل الدواء ثم یصلی و هو معه اینقض الوضوء قال لا ینقض الوضوء
و لا یصلی حتی یطرحه شرح روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم از او دو سوال
اول از مرد که آیا میشاید او را که در نشستگاه خود یا در احلیل خود بر دارد دوا را مثل شاف بعد از آن نماز کند و آن دوا با او باشد
دوم آیا آن برداشتن دوا یا بر کردن دوا میشکند وضو را امام در جواب سوال دوم گفت نمیکند وضو را و در جواب سوال
اول گفت نماز نمیشاید او را تا آنکه اندازد آنرا از خود زیرا که با وجود بودن آن توجه بنماز حاصل نمیشود هشتم اصل
سالت ابا عبدالله علیه السلام عن الرجل یتجشا فیخرج منه شیء ایعید الوضوء قال لا شرح یتجشا بشین معجمه با نقطه و همزه
بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفعل است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آروغ میزند پس
با تمیمتی ... از طعامی که خورده آیا اعاده میکند وضو را گفت نه نهم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام
عن القیء هل ینقض ... است که احتیاج بلکه ... امام جعفر صادق علیه السلام را از قی کردن که آیا میشکند وضو

کفت نوزدهم ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قاء الرجل وهو علی طهره فلیتمضمض شرح یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع
کفت چون قی کند مرد بر حالیکه او بر وضوی خود است تا قضی از او سر نزده پس باید که آب در دهن کرداند تا رفع کراهت آن
شود یازدهم ح عن محمد الحلبی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکون علی طهر فیأخذ من اظفاره او شعره
ایعید الوضوء فقال لا ولکن یمسح رأسه واظفاره بالماء قال قلت فانهم یزعمون ان فیه الوضوء فقال ان خاصموکم فلا
تخاصموهم وقولوا هکذا السنة شرح وقولوا امر است بکفتن با خود برای تسلی کردن یعنی روایتست از محمد حلبی کفت
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میباشد بر وضوء پس فرا میکیرد ناخنهای خود یا موی خود را آیا اعاده
میکند وضو را پس امام کفت نه ولیکن مسح میکند سر خود را که موی از آن کرفته و ناخنهای خود را باب حلبی کفت که
کفتم پس بدرستی که مخالفان دعوی میکنند که در کرفتن ناخن و موی وضوء هست یعنی امام کفت اکر مباحثه کنند با شما
در این مسئله شما در جواب ایشان مباحثه مکنید و خود را تسلی کنید باین روش که با خود کوئید که چنین است طریقی که رسول
علیه السلام امر کرده اوصیای خود و شیعه ایشان را بآن که با اهل مکابره تغافل کنند چند نکه توانند چنانچه اوصیای
رسول تغافلها با صحابه الوسای ضلال کردند دوازدهم ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس فی القبلة ولا المس
الفرج ولا المباشرة وضوء شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام کفت نیست در بوسه و نه در دست مالیدن بر فرج
یا فرج خود و نه در بدن بر بدن زن مالیدن وضوئی یعنی که اینها ناقض وضو نیست سیزدهم ح عن ابی عبد الله علیه
السلام قال سألته عن الرعاف والحجامة وکل دم سائل فقال لیس فی هذا وضوء انما الوضوء من طرفیک اللذین انعم الله
تعالی بهما علیک شرح رعاف بضم را و حجامه بکسر حا است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی کفت پرسیدم
او را از خون آمدن از بینی و حجامت کردن و هر خونی که روان شود از حلق یا از زخم یا از ذکر یا از نشستگاه و مانند اینها پس
کفت نیست باینها که مذکور کردید وضوئی جز این نیست که وضو از دو طرفیست که انعام کرده الله تعالی باینها بر تو بیان این شد
در شرح حدیث اول چهاردهم ح سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل علته لا یقدر علی الاضطجاع والوضوء یشتد علیه
وهو قاعد مستند بالوسائد فربما اغفی وهو قاعد علی تلک الحال قال یتوضأ قلت له ان الوضوء یشتد علیه لحال علته
فقال اذا خفی علیه الصوت فقد وجب الوضوء علیه وقال یؤخر الظهر ویصلیها مع العصر یجمع بینهما وکذلک المغرب والعشاء
شرح الوسائد بسین بی نقطه والف وهمزه ودال بی نقطه جمع وساده بفتح وضم وکسر واو بالشها که تکیه بر آنها میکنند یا
در زیر سر میکذارند اغفی بغین با نقطه و فا بصیغه ماضی معلوم معتل اللام از باب افعال است یعنی پرسیدم امام رضا
علیه السلام را از مردی که با او است مرضی که قدرت ندارد بر پهلو خوابیدن و مشکل است بر او وضو ساختن و او همیشه نشسته
است تکیه داده است بالشها پس بسا که خواب کند در حالی که او نشسته است بر آن حال که تکیه کرده مراد اینست که ظاهر اینست
با وجود این نشستن باد از او خارج نشود یا وضوء او میشکند یا نه امام کفت وضو میسازد برای نماز بعد از خواب کفتم امام
علیه السلام را که بدرستی که وضو مشکل میشود بر او برای حال مرض پس امام کفت چون پنهان کرده شد از او آواز پس بتحقیق
واجب شده وضو بر او خواه باد خارج شود و خواه نشود توضیح این شد در شرح حدیث اول امام کفت تاخیر میکند ظهر را تا
آخر وقت فضیلت آن و میکذارد آن را با عصر در اول وقت فضیلت آن و جمع میکند میان آن دو و همچنان است نماز مغرب
و عشاء یعنی که مغرب را تاخیر میکند تا آخر وقت فضیلت آن و با عشاء جمع میکند برای اشکال وضو ساختن مکرر
بر او پانزدهم ح سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الخفقة والخفقتین فقال ما ادری ما الخفقة والخفقتان ان الله

يقول بل الانسان على نفسه بصيرة ان عليا عليه السلام كان يقول من وجد طعم النوم فانما اوجب عليه
الوضوء شرح الخفقة بفتح خاء با نقطه و سكون فا و قاف و تا، وحدت مصدر باب ضرب يك حركت دادن سر براي جنبيدن
ما ادري دراز تمام بمعني اينست كه ادري جاينما لا ادخل الهذا الانسان مبتدا است جمله على نفسه بصيرة خبر مبتدا است بصيرة
مبتدا است على نفسه خبر مقدم بر مبتدا است و توضيح اين آيت شد در كتاب الايمان والكفر در شرح حديث ششم
باب الرياء كه باب صد و شانزدهم است و در اينجا ميگوييم كه مراد اينست كه گماشته شده بر آدمي علم باحوال خود و نفس لوامه
و هر چند كه آدمي خواهد كه از خود دفع كند علم باحوال خود را و نفس لوامه را تا در انكار قيامت و مانند آن مستحق عذاب
نشود و قدرت بر آن دفع ندارد و در اين حكمتي عظيم براي اتمام حجت و جزاي عمل در روز قيامت هست چنانچه در اول
سوره گفته لا اقسم بيوم القيمة و لا اقسم بالنفس اللوامة پس بل در بل الانسان براي اضراب از دعوي مشركان است كه
ما علم نداريم بقيامت و مانند آن چنانچه در لا اقسم جمله عليحده است و دفع دعوي آن مشركان يعني پرسيدم امام جعفر
صادق عليه السلام را از بل جنبانيدن سر براي پينكي و دو جنبانيدن كه آيا وضو را باطل ميكند يا نه پس امام گفت نميدانم
تمام يكي جنبانيدن و دو جنبانيدن بدرستي كه الله تعالى ميگويد در سوره قيامه كه بلكه آدمي گماشته شده است بر نفس او بديده
وري بدرستي كه علي عليه السلام ميگفت هر كه يافت مزه خواب را خواه ايستاده باشد و خواه نشسته پس تحقيق واجب شد
برا او وضو اشاره نيست باينكه در صورت خفقه و خفقتين رجوع باين معيار ميبايد كرد و آدمي احوال خود را خود بهتر ميداند
شانزدهم صل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الاذنان تنعسان تنام العينان و لا تنام الاذنان و ذلك لا ينقض الوضوء
فاذا نامت العينان و الاذنان انتقض الوضوء شرح اذنان مبتدا است و خبرش محذوف است تقديرش للانسان اذنان
تنام بتقدير قد تنام است و او در و لا تنام حاليه است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت آدمي را
دو گوش و دو چشم است گاهي ميخوابد دو چشم در حالي كه نميخوابد دو گوش يا بمعني كه چشمها از ديدن معطل ميشود
و گوشها از شنيدن معطل نميشود و آن خواب دو چشم نميشكند وضو را پس چون خوابيد عضو دو چشم و دو گوش
شكسته ميشود وضو هفدهم صل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الرجل يقرض من شعره باسنانه ايمسحه بالماء
قبل ان يصلي قال لا بأس انما ذلك في الحديد شرح يمسحه بتقدير استفهام است و مراد استفهام استحباب مسح است
چنانچه گذشت در حديث يازدهم اين باب لا بأس يعني لا بأس في ترك المسح است يعني روايتست از امام جعفر صادق
عليه السلام راوي گفت مردي ميبرد بعض موي خود را بدندانهاي خود آيا سنت است كه مسح كند آنرا با آب پيش از آنكه نماز
كند گفت باكي نيست در ترك مسح با بجز اين نيست كه آن مسح با آب در باب آهن سنت است باب بيست و چهارم صل
الرجل يطأ على العذرة او غيرها من القذر شرح القذر بفتح قاف و كسر و ضم و سكون ذال با نقطه و را بي نقطه نجس
يعني اين باب بيان مردي است كه پا ميگذارد بر نجاست آدمي يا غير آن از نجاسات و مانند آن در اين باب شش حديث است اول صل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال في الرجل يطأ على الموضع الذي ليس بنظيف ثم يطأ بعده مكانا نظيفا قال لا
بأس اذا كان خمسة عشر ذراعا او نحو ذلك شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت در مردي كه پا مي
گذارد بر جائي كه پاك نيست بعد از آن پا ميگذارد بعد از آن مكان بمكاني ديگر كه پاك است گفت پروائي نيست
يا بمعني كه پاك او پاك شده آن باشد آن مكان نظيف پانزده ذراع مراد بذراع از آرنج است تا سر انگشت ميانه يا
ميان مانند پانزده ذراع اينست كه احتياج بكر ديگر كردن نيست و تخمين كافي است دوم صل كن مع ابي جعفر عليه السلم

اذ مر علی عذرة یابسة فوطأ علیها فاصابت ثوبه فقلت جعلت فداك قد وطئت علی عذرة فاصابت ثوبك فقال
الیس هی یابسة فقلت بلی فقال لا بأس ان الارض یطهر بعضها بعضاً شرح وطأ بتشدید بصیغه ماضی معلوم مهموز اللام
باب تفعیل است برای مبالغه و وطئت بصیغه ماضی مخاطب مهموز اللام باب علم است یابسة مرفوع و خبر مبتدا است و جمله
خبر لیس است و اسم لیس ضمیر شان مستتر در آن است حذف واو در ان الارض برای کمال انفصال است چون برای بیان سبب
دیگر است و آن صورتی است که عذره تر باشد و پا را نجس کرده باشد یعنی بودم با امام محمد باقر علیه السلام وقتی که گذر
کرد بر نجاست آدمی که خشک بود پس سخت گذاشت آنرا یا پا بر آن پس پاشید و ملاقات کرد جامه او را و افتاد پس گفتم قربانت
شوم تحقیق پا نهادی بر نجاست آدمی پس بر خورد جامه ترا پس گفت آیا نیست اینکه آن نجاست خشک است گفتم بلی
خشک است پس گفت پروائی نیست باین معنی که جامه از آن نجس شده و نه پا بدرستی که زمین پاک میکند بعض آن بعضی
دیگر را باین معنی که در حکم پاک میکند مراد اینست که اگر آن عذره تر میبود جامه نجس میشد اما پا را نجس میگرداند در راه رفتن بعد از آن
در زمین پاک باعث پاک شدن پا میشود پس گویا که زمین دوم زمین اول را پاک کرده چون اثر نجاست آنرا از پا برطرف کرده
سیوم اصل عن الحلبی قال نزلنا فی مکان بیننا و بین المسجد زقاق قذر فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام فقال این نزلتم
فقلت نزلنا فی دار فلان فقال ان بینکم و بین المسجد زقاقاً قذراً او قلنا له ان بیننا و بین المسجد زقاقاً قذراً فقال لا
لا بأس الارض یطهر بعضها بعضاً قلت و السرقین الرطب اطأ علیه فقال لا یضرك مثله شرح ضمیر بیننا بجای عاید بموصوف است زیرا که
بجای بیننا است الزقاق بضم زاء با نقطه و قاف و الف و قاف کوچه السرقین بکسر سین بی نقطه و کاهی مفتوح میباشد و سکون
راء بی نقطه و کسر قاف و یاء دو نقطه در پائین معرب سرگین بفتح سین و آن مرفوع و منصوب میتواند بود یعنی روایتست از
محمد حلبی گفت فرود آمدیم در مدینه در جائی که میان آنجا و میان مسجد رسول علیه السلام کوچه بود که نجس بود پس داخل
شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس گفت کجا فرود آمدید پس گفتیم فرود آمدیم در سرای فلان پس گفت بدرستی که میان
شما و میان مسجد کوچه نجسی هست یا ما گفتیم او را که بدرستی که میان ما و میان مسجد کوچه نجسی هست پس امام گفت پروائی
نیست باین معنی که آن پای شما را داخل مسجد میتوان کرد بیان اینکه زمین پاک میکند بعض آن بعض دیگر را از توضیح آن شده در
شرح حدیث سابق گفتم و سرگین تر پا میگذارم بر آن پس امام گفت ضرر نمیرساند ترا مثل آن باین معنی که راه رفتن بعد از آن
تفصیل بفعل آید پاک است چنانچه می آید در احادیث باب چهل و هفتم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یطأ
فی العذرة او البول ایعید الوضوء قال لا و لکن یغسل ما اصابه شرح ما عبارت از العذرة او البول است ضمیر منصوب در اصابه
راجع بالرجل است پس دلالت میکند بر اینکه آن عذره یا بول تر بوده و اگر خشک باشد نجسید پروائی نیست و این امر بیشتر
در صورتی است که بعد از آن راه نرود چنانچه ظاهر است از آنچه گذشت در احادیث یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که پا میگذارد در نجاست آدمی یا در بول آیا اعاده میکند وضوء گفت نه و لیکن میشوید آنچه را از نجاست که چسپیده باو
پنجم اصل و فی روایة اخری اذا کان جافاً فلا تغسله شرح و در روایتی دیگر بجای یغسل ما اصابه اینست که اگر خشک باشد
پس نمیشوید موضعی را که ملاقی آن شده و حاصل هر دو روایت یکیست چه مفهوم هر یکی منطوق دیگری است ششم اصل سألت
ابا عبد الله علیه السلام عن الخنزیر یخرج من الماء فیمر علی الطریق فیسیل منه الماء امر علیه حافیاً فقال الیس وراءه شیء
جاف قلت بلی قال فلا بأس ان الارض یطهر بعضها بعضاً شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خوکی که
بیرون می آید از آب پس میگذرد بر راه پس روان میشود از آن خوک آبی که میگذرم بر آن آب پا برهنه پس امام گفت آیا نیست

در پشت آن راه واهی که خشناء باشد و تری پای ترا بر طرف کند براه رفتن در آن گفتم بلی هست امام گفت پس بروا نیست
بدرستیکه زمین پاک میکند بعض آن بعضی دیگر را توضیح این شد در شرح حدیث دوم بدانکه ظاهر این حدیث اینست که شرط
نیست در زمین عدم طهارت والله اعلم باب بیست و پنجم اصل باب المذی والودی شرح المذی بفتح میم و سکون
ذال با نقطه و تخفیف یاء و بفتح میم و کسر ذال و تشدید یاء و بفتح میم و کسر ذال و سکون یاء و همزه آبیست که بیرون می آید از آدمی بعد
از دست بازی کردن و بوسه و مانند آنها مثل تصور آنها الودی بفتح واو و سکون دال بی نقطه و تخفیف یاء و بکسر دال و تشدید
یاء آبیست که بیرون می آید از آدمی بعد از بول و مانند آن از اوقاتی که تصور شهوت در آن نیست و بفتح واو و سکون ذال با نقطه آبیست
که در اینجا معنی اول مناسبتر است یعنی این باب بیان آب بعد از ملاعبه و مانند آن و آب بعد از بول و مانند آنست مخفی نماند که
نشانی که در خاطر باقی مانده اینست که در مذی و ملاعبه میم هست و در ودی و بول واو هست در این باب چهار حدیث است
اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلم قال ان سال من ذکرک شیء من مذی او ودی وانت فی الصلوة فلا تغسله ولا تقطع
الصلوة ولا تنقض له الوضوء وان بلغ عقبیک فانما ذلک بمنزلة النخامة وکل شیء یخرج منک بعد الوضوء فانه من الحبائل او
من البول فلیس بشیء فلا تغسله من ثوبک الا ان تقذره شرح لا تنقض بصیغه نهی حاضر باب افعال است برای تعریض مثل
اباء البعیر الانقاض چیزی در عرضه شکسته شدن در آوردن النخامة بضم نون و خاء با نقطه و الف بلغمی که در دهن آید از سینه
یا از بالا دماغ شیء در کل شیء عبارت از چیزیست که از جنس آب باشد پس شامل خون نیست وضوء اینجا عبارتست از استبرا و استنجا
است یا عبارت از مجموع اینها و دست نماز است الحبائل جمع حبالة کهالة بفتح حاء ذکر النواسیر بمعنی جراحتی که در درون نشسته است
و بباء یکنقطه جراحتی که در بیرون نشسته است تقذره بصیغه مضارع مخاطب باب نصر و علم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلم گفت اگر روان شود از ذکر تو چیزی از مذی یا ودی که بیان شده در شرح حدیث عنوان باب و تو در نماز باشی پس مشو
آنرا و بر طرف مکن نماز را و شکسته مشمر برای آن وضو را هر چند که رسیده باشد آنچیز بدو پاشنه تو چه هر سنی که جز این نیست
که آن مانند بلغم است و هر آبی که بیرون آید از تو بعد از استبرا و استنجا پس بی سبب هستی که آن رگهای ذکر است از مثانه نیست یا از بول سیم
است از معده نیست و آنچیزی نیست که باید شست پس مشو آنرا از جامه خود مگر آنکه چرکن شمری آنرا مراد اینست که بقصد عبادت
مشو یا مراد اینست که بقصد وجوب مشو والله اعلم دوم اصل سالت ابا عبدالله علیه السلام عن المذی فقال ما هو
الا النخامة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را از آبی که بعد از ملاعبه و مانند آن می آید پس گفت نیست آن و بلغمی
که از دهن انداخته میشود مگر برابر یعنی که نجس نیست و ناقض وضو نیست سیوم اصل سالت ابا عبدالله احدهما علیهما
السلام عن المذی فقال لا ینقض الوضوء ولا یغسل منه ثوب ولا جسد انما هو بمنزلة المخاط و البزاق شرح المخاط بضم
میم و فتح نیز گفته اند و الف بطا بی نقطه آبی که از راه بینی بیرون آید البزاق بضم باء یکنقطه و زاء با نقطه و الف و قاف
آب دهن که غیر بلغم است یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را از آبی که از ذکر بعد از ملاعبه و مانند
آن بیرون می آید پس گفت نمیشکند وضو را و شسته نمیشود از آن جامه و نه بدن جز این نیست که آن مانند آب بینی و آب دهن است
چهارم اصل سالت ابا جعفر علیه السلم عن المذی یسیل حتی یصیب الفخذ فقال لا یقطع صلوته ولا یغسله من فخذه انه لم
یخرج من مخرج المنی انما هو بمنزلة النخامة شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلم را از آبی که بعد از ملاعبه و مانند آن
بیرون می آید از ذکر روان میشود تا آنکه بر میخورد در ران او یعنی که تا منتهای ران میرسد پس امام گفت آنمرد که مذی
از او آمده نمیبرد نماز خود را و نمیشوید ران خود را از آن مذی زیرا که آن مذی بیرون نیامده از جائی که منی از آنجا بیرون

می آید چرا چنین نیست که ... مانند بلغمی است که از راه دهن بیرون می آید باب بیست و ششم اصل باب انواع الغسل شرح این باب در بیان
اقسام غسل است در این باب دو حدیث است اول اصل عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول الغسل
من الجنابة ويوم الجمعة والعيدين وحين تحرم وحين تدخل مكة والمدينة ويوم عرفة ويوم تزور البيت وحين تدخل الكعبة وفي
ليلة تسع عشرة وإحدى وعشرين وثلاث وعشرين من شهر رمضان ومن غسل ميتا شرح روایت است از معاویة
بن عمار از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت غسل چهارده است اول غسل از جنابت دوم غسل
در روز جمعه سیوم غسل عید ماه رمضان چهارم غسل عید قربان پنجم غسل در وقتی که اراده احرام عمره یا احرام حج میکنی
ششم غسل در وقتی که اراده دخول مکه میکنی در اول دخول پیش از عود از منی هفتم غسل در وقتی که اراده دخول مدینه میکنی هشتم
غسل در روز عرفه بفتح عین بی نقطه و فتح را بی نقطه و فا و تا و عرفه بمعنی موضعی از موقف مردم در روز نهم ذی الحجه که موقف
شخصی معین و اصحاب او باشد برای دعا و عرفات جمع است و استعمال آن در مجموع موقفهای مردم است و مانند مفرد است و
بعضی میگویند عرفه و عرفات هر دو مفرد است بمعنی موقف مردم است در آن روز و بنابر اول ظاهر یوم عرفه اینست که استحباب
غسل برای کسی باشد که در آن موضع باشد و بنابر دوم مراد روز نهم ذی الحجه است خواه در عرفات و خواه در غیر آن نهم غسل
در روزی که اراده زیارت خانه میکنی مراد طواف کعبه است بعد از عود از منی در عید اضحی و شاید که مراد اعم از آن و زیارت رسول و
و زیارت یکی از اوصیای رسول باشد زیرا که هر یک از ایشان خانه علم و رحمت الله اند و تعبیر از خانه کعبه بعد از این بلفظ
کعبه مؤید احتمال دوم است دهم وقتی که اراده دخول کعبه میکنی یازدهم در شب نوزدهم از ماه رمضان دوازدهم در شب بیست و یکم
ماه رمضان سیزدهم در شب بیست و سیوم از ماه رمضان چهاردهم غسل کسی که تغسیل کرده میتی را و دست برو زده مخفی نماند که بعضی
اغسال اینجا مذکور نیست مثل غسل توبه و مثل اغسالی که می آید در حدیث آینده یا در کلام الغسل برای عهد خارجیست و مراد غسلی
که محافظت بر آن در کار بعضی مردم بوده مخفی نماند که بنابر این عدم ذکر غسل شب اول ماه رمضان برای اینست که آن عمده نیست چنانچه
تحقیق این میشود در شرح حدیث آینده دوم اصل سألت أبا عبد الله عليه السلام عن غسل الجمعة فقال واجب في السفر والحضر إلا أنه
رخص للنساء في السفر لقلة الماء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از غسل جمعه گفت واجبست در سفر و حضر مگر اینکه
رخصت داده شده برای زنان در ترک آن در سفر بجهت کمی آب مخفی نماند که اطلاق واجب بر فعلی که ترک آن بعنوان اصرار گناه کبیره باشد
خواه بی اصرار نیز کبیره باشد و خواه نه موافق اصطلاح اصولیین و فقهاء است و مراد بواجب اینجا فعلی است که ترک آن بی عذر باعث
استحقاق سرزنش شود مثل آنچه می آید در حدیث ششم باب بیست و هشتم خواه باعث استحقاق عذاب آخرت بشود مثلا
و خواه نشود و بهر تقدیر واجب در مقابل مستحب و مکروه و حرام و مباح است و معنی کبیره و صغیره گذشت در کتاب الایمان والکفر
در باب الکبائر و باب الاصرار علی الذنب و در لغت واجب بمعنی ثابت لازم است و آن مشترک میان واجب اصطلاحی و سنت
مؤکد است بیان این آنکه مستحب سه مرتبه دارد اول ادنی دوم اوسط و آنرا سنت مینامند سیوم اعلی و آنرا واجب مینامند
و جمعی این حدیث را حمل بر واجب اصطلاحی میکنند و این منافی ظاهر حدیث پنجم باب بیست و هشتم است اصل و قال غسل الجنابة
واجب وغسل الحائض إذا طهرت واجب وغسل المستحاضة واجب وإذا احتشت بالكرسف فجاز الدم الكرسف فعليها الغسل
لكل صلاتين وللفجر غسل وإن لم يجز الدم الكرسف فعليها الغسل كل يوم مرة والوضوء لكل صلاة وغسل النفساء واجب
وغسل المولود واجب وغسل الميت واجب وغسل الزيارة واجب وغسل الاستسقاء واجب شرح و امام علیه السلام ده قسم
غسل دیگر را داخل واجب بمعنیی که مذکور شد شمرده گفت اول غسل جنابت ثابت لازم است مخفی نماند که واجب بودن بمعنی

کفته کو شد منافات ندارد با اینکه فرض منصوص علیه در قرآن باشد دوم غسل زن حایض چون پاکیزه شده باشد با انقطاع
حیض او ثابت لازم است سیوم غسل زنی که خون نزد آب می بیند برای کوفتنی ثابت لازم است بیان این آنکه اگر بر داشته باشد
پنبه را پس در گذشته باشد خون از پنبه و خرقه را آلوده صریح کرده باشد پس واجبست بر آن زن غسل برای هر دو نماز که
وقت آنها متصل بیکدیگر باشد و وقت مشترک میان آنها باشد مثل نماز ظهر و عصر و مثل شام و خفتن و واجبست برای او
نماز صبح یک غسل مخفی نماند که الف و لام جنس در الغسل داخل ساخته برای اشعار باینکه اگر جمع کند دو نماز را یا دو نماز
نماز خواندن باین عنوان نیامده باشد یک غسل کافیست و الا دو غسل می باید کرد برای هر نمازی غسلی و اگر در نگذشته باشد خون
از پنبه باینمعنی که احاطه میان پنبه کرده اما احاطه خرقه را آلوده صریح نکرده پس واجبست بر آن زن غسل در هر روز یکبار خواه
عادت غسل را برای نماز صبح قرار دهد خواه برای غیر آن و واجبست برای او وضو برای هر نمازی اگر خون مذکور را یا اکثر ازان را
بعد از نماز سابق دیده باشد چهارم غسل نفسا بضم نون و فتح فا و سین بی نقطه و الف ممدوده بمعنی زنی که در وقت زاییدن
خون بیند ثابت لازم است بدانکه جمعی میگویند که مراد خون بعد از ظهور جزئی از ولد است و بعضی میگویند اعم از آن و از مقارن است
و مراد این آید در کتاب الحیض در حدیث باب چهاردهم که باب النفساء نظر است و بعضی میگویند از آنها و از مقدم است و بعضی
میگویند زادن عبارت از خروج مضغه و ما بعد آنست و بعضی میگویند خروج علقه و نطفه که علامت شروع در استعداد
فرزند در آن باشد داخل زادن است و بعض مخالفان زادن بچه را نیز موجب غسل میشمرند پنجم و ششم غسل آدمی
در وقت ولادت او و غسل او در وقت وفات او ثابت لازم است بر دیگران مخفی نماند که در بعضی نسخ واجب اینجا مکرر است
بهتر ترک آنست برای اشعار بکمال مناسبت چنانچه گویا هر دو یک غسل است هفتم غسل زیارت ثابت لازم است بیان این
گذشت در شرح حدیث سابق هشتم غسل اراده داخل شدن کعبه ثابت لازم است نهم غسل طلب باران در وقت حاجت
شدیده بآن ثابت لازم است اصل وغسل اول لیلة من شهر رمضان یستحب وغسل لیلة احدی وعشرین وغسل لیلة ثلث
وعشرین سنة لاتترکها فانه یرجی فی احدیهن لیلة القدر وغسل یوم الفطر وغسل یوم الاضحی سنة لا احب ترکها وغسل
الاستخارة یستحب العمل به وغسل الثلاث اللیالی من شهر رمضان لیلة تسع عشرة واحدی وعشرین وثلث وعشرین سنة
میتواند بود که در اینجا از کاتبان کلمه اسقاطی شده باشد و بعد از یستحب و پیش از وغسل چنین باید وغسل لیلة تسع عشرة زیرا که
ضمیر لاتترکها راجع بسنة است پس ضمیر جمع مونث که در تعلیل مذکور است نمیماند که راجع بچیزهایی باشد که سنة خبر آنهاست
و آنها دو چیز است و اگر اول لیلة نیز داخل مرجع ضمیر شود نظام کلام خلل بهم رساند و ظاهر تتمه کلام که العمل به غسل آخر
ابا از این دارد والله اعلم و ما در شرح بنابر آنچه میاید میگذاریم و میگوییم در اینجا امام علیه السلام هفت قسم دیگر غسل
مذکور ساخت که بمرتبه اعلی از سه مرتبه که مذکور شد در شرح حدیث صدر این حدیث نرسیده و اول و آخر آنها در مرتبه
ادنی است و اوسط اوسط است ذکر فانه یرجی فی احدیهن لیلة القدر مبنی بر جهل بخصوص لیلة القدر نیست زیرا که محال است
که امام زمان که نزول ملائکه و روح در آن شب بر او باشد برای تحدیث آن شب را نداند و گذشت در کتاب الحجة در حدیث
هشتم باب چهل و یکم که باب فی شان انا انزلناه فی لیلة القدر و تفسیرها است و در کتاب فضل القرآن در حدیث ششم باب
النوادر که لیلة القدر شب بیست سیوم است مخفی نماند که آخر البلة القدر الجهنی مثال منند چنانچه می آید در کتاب الصیام
در حدیث دوم باب فی لیلة القدر که باب شصت و نهم است باعتبار آنکه رسول الله علیه السلام برای مردی از قبیله جهینه
فضل آن شب را گفته و در مثل مشهور شده و عند جهینة الخبر الیقین لیس مقصود از این عبارت این است که این شب بایکدیگر

مربوط شد و عبادت در شب عید مقدم ثالث است چنانچه اگر در یکی از آن دو شب عبادت مقبول شد البته توفیق ادراک
فضیلت شب قدر میشود پس گویا هر یکی از آن دو نیز شب قدر است غسل الاستخاره مبتداست مستحب خبر مبتداست الف
لام العمل برای عهد خارجی است و اشارت بعمل صالح است و تفسیر عمل بتصدیق امام مفترض الطاعة از اهل البیت علیهم السلام
گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتاد و پنجم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است العمل منصوب
باغرا است بتقدیر ادرك العمل فی غسل ظرف لغو متعلق بالعمل است و میتواند بود که العمل مبتدا باشد و فی غسل خبر مبتدا باشد
و بر هر تقدیر این جمله برای تاکید در غسل دوم و سیوم و چهارم از این هفت غسل است تا معلوم که مرتبه اوسط صاحب عرض
است یعنی هفت غسل از غیر مرتبه اعلی است اول و غسل شب اول از ماه رمضان مستحب است دوم و سیوم و چهارم غسل
شب نوزدهم و غسل شب بیست و یکم و غسل شب بیست و سیوم طریقت رسول علیه السلام و اوصیای او و شیعه ایشان است
ترك مکن آن سنت را زیرا که امید داشته میشود در یکی از آن سه شب که شب قدر باشد پنجم و ششم غسل دو روز عید ماه رمضان
و غسل روز عید قربان نیز سنت است دوست عید ارم ترك آن را هفتم و غسل استخاره مستحب است در باب صالح را در غسل
آن سه شب که مذکور شد از ماه رمضان که شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیوم باشد اشارت است بانکه [illegible]
تصدیق ببقای شب قدر بعد از رسول علیه السلام و نزول ملائکه و روح در آن شب بر امام معصوم مفترض الطاعة از اهل بیت
علیهم السلام است باب بیست و هفتم اصل باب ما یجزی الغسل منه اذا اجتمع شرح الف لام الغسل از غلط کاتبان می باید
این باب بیان چیزی است از جمله غسلها که کافیست یك غسل از آن چون متعدد و مجتمع شود در این باب دو حدیث است اول اصل
عن زرارة قال اذا اغتسلت بعد طلوع الفجر اجزاك غسلك ذلك للجنابة والجمعة وعرفة والنحر والحلق والذبح والزيارة واذا
اجتمعت عليك حقوق اجزاك عنها غسل واحد قال ثم قال وكذلك المرأة يجزيها غسل واحد لجنابتها واحرامها وجمعتها وغسلها
من حيضها وعيدها شرح روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است امام گفت چون
غسل کردی بعد از طلوع صبح صادق کافیست ترا آن غسل برای جنابت و جمعه اگر موافق جمعه افتد و عرفه نیز اگر نهم ذی الحجه
باشد و اگر دهم ذی الحجه باشد کافیست برای شکافتن سینه شتر برای قربان کردن و تراشیدن سر و بریدن حلق گاو و گوسفند
و طواف زیارت و چون جمع شود بر تو چند غسل که هر کدام حق باشد یا بمعنی که بکار آمدنی باشد و باید کرد اگر تنها باشد
کافی است از جمیع آنها یک غسل زراره گفت که بعد از آن امام گفت که همچنان است زن کافیست او را یک غسل برای جنابت
او و احرام او و جمعه و غسل او از حیض او و عید او و بدانکه ظاهر این حدیث اینست که اگر کسی جنب باشد و نداند که جنب است
و غسل جمعه کند مثلا و آخر داند که جنب بوده حاجت بغسلی دیگر ندارد با وجود آنکه در نیت او نبوده و در بعض روایات که
اگر خواب واسطه شود میان غسل و فعلی مثل نحر و حلق و ذبح و زیارت اعاده میباید کرد دوم اصل عن احدهما علیهما السلام
انه قال اذا اغتسل الجنب بعد طلوع الفجر اجزاء عنه ذلك الغسل من كل غسل يلزمه في ذلك اليوم شرح روایتست از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام اینکه او گفت چون غسل کرد جنب بعد از طلوع صبح صادق کافی شد از او آن
غسل از هر غسلی که لازم است او را در آن روز بیان این مثل سابق است باب بیست و هشتم اصل باب وجوب الغسل
یوم الجمعة شرح واجب عبارت است از قدر مشترك میان سنت مؤکد و آنچه ترك آن بعنوان اصرار گناه کبیره باشد
چنانچه بیان شد در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم یعنی این باب بیان ثابت لازم بودن غسل در روز جمعه است
در این باب نه حدیث است اول اصل عن ابی الحسن الرضا علیه السلام قال سألته عن الغسل یوم الجمعة فقال واجب علی

كل ذكر و انثي عبد او حر شرح عبد مجرد و غير او تفصيل كل است يعني روايتست از امام رضا عليه السلام كه گفت پرسيدم
او را از غسل در روز جمعه كه چه حال دارد گفت ثابت لازم است بر هر مرد و زن خواه بنده باشد و خواه آزاد مراد سنيت يعني
كه ميسر باشد چنانچه ظاهر ميشود از احاديث آينده دوم اصل سالت الرضا عليه السلام عن غسل يوم الجمعة فقال واجب
علي كل ذكر و انثي عبد او حر شرح اين موافق سابق است سيوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الغسل يوم
الجمعة واجب علي الرجال و النساء في الحضر و علي الرجال في السفر و ليس علي النساء في السفر شرح روايتست از امام
جعفر صادق عليه السلام كه گفت غسل روز جمعه ثابت لازم است بر مردان و زنان در حضر و بر مردان در مسافرت
و ثابت لازم نيست بر زنان در مسافرت چهارم اصل و في رواية اخري انه رخص للنساء في السفر لقلة الماء
شرح و در روايتي ديگر از امام عليه السلام اينست كه شان اينست كه رخصت داده شده براي زنان در سفر براي كمي آب
مراد اينست كه رخصتي كه در روايت سابقه است بالتمام نيست بلكه اگر آب بسيار باشد براي ايشان نيز در سفر غسل
ايشان نيز ثابت لازم است در سفر پنجم اصل سالت ابا الحسن الاول عليه السلام كيف صار غسل يوم الجمعة واجبا فقال ان الله
تعالي اتم صلوة الفريضة بصلوة النافلة و اتم صيام الفريضة بصيام النافلة و اتم وضوء الفريضة بغسل يوم الجمعة ما كان في
ذلك من سهو او تقصير او نسيان شرح اضافه صلوة بالفريضه و نظاير آن از قبيل اضافه نوع بجنس است زيرا كه
فريضه اعم از صلوة و غير صلوة است و مراد بفريضه عباديست كه از نص قرآن وجوب باصطلاح فقهاء اصوليين
براي آن ثابت شده و مراد بنافله عباديست كه وجوب باصطلاح ايشان را ندارد و اتمام فريضه بنافله مقدم بر فريضه ميباشد
چنانچه در نافله صبح و نافله ظهر و نافله عصر است و بموخر از فريضه ميباشد چنانچه در نافله شام و عشا است و ظاهر حديث
حديث ششم اين باب اينست كه اتمام وضوء بغسل جمعه از قبيل اول باشد و ما در ما كان شرطيه غير زمانيه است من براي
بيان بعض و فاعل كان است و ميتواند بود كه ما موصوله منصوب باشد محلا تا بدل بعض هر يك از صلوة الفريضه و
صوم الفريضه و وضوء الفريضه باشد و من بيانيه باشد السهو تبديل چيزي بچيزي ديگر بي نسيان است و التقصير كوتاهي در
اداي چيزي بر وجه كامل مثل ترك توجه تمام بدرگاه الهي در اثناي عبادت يعني پرسيدم امام موسي كاظم عليه السلام را
كه چون گرديد غسل در جمعه با وجود آنكه داخل نافله است ثابت لازم مانند آنكه فرض باشد پس امام گفت بدرستي كه
الله تبارك و تعالي كامل كرد نماز را از جمله فريضه بنماز از جمله نافله و كامل كرد روزه را از جمله فريضه بروزه از جمله نافله و كامل كرد
وضوء را از جمله فريضه بغسل روز جمعه اگر شده باشد در آن نماز فريضه و روزه فريضه و وضوي فريضه بعض سهو يا
تقصير يا فراموشي مراد اينست كه وجوب غسل از قبيل وجوب نوافل يوميه است در اينكه جهت براي تلافي فريضه است
تاكيد تمام در آن هست و ترك آن موجب استحقاق سرزنش است چنانچه مذكور ميشود در حديث آينده و لهذا
اگر فوت شود قضا دارد مانند نوافل يوميه ششم اصل كان امير المومنين عليه السلام اذا اراد ان يوبخ الرجل
يقول والله لانت اعجز من التارك الغسل يوم الجمعة و انه لا يزال في طهر الي الجمعة الاخري شرح واو در والله حاليه است و انه
بكسر همزه است و ضمير راجع بيوم الجمعة و حمل يوم در طهر حقيقت است زيرا كه مراد اينست كه در كسي طهر است براي فاعلش
باعجاز است و باعتبار فاعل آنست يعني عادت امير المومنين عليه السلام اين بود كه چون ميخواست كه سرزنش كند مردي را ميگفت
بخدا قسم كه هر آينه تو ضعيف عقل تري از ترك كننده غسل در روز جمعه و حال آنكه آن غسل در كار كسيست پاكيزه
براي صاحبش تا جمعه ديگر هفتم اصل عن الحسين بن موسي عن امه و ام احمد بن موسي قالتا كنا مع ابي الحسن عليه السلام

بالبادية ونحن نريد بالبادية بغداد فقال لنا يوم الخميس اغتسلا اليوم لغد يوم الجمعة فان الماء بها غدا قليل فاغتسلنا
يوم الخميس ليوم الجمعة شرح روايتست از حسين بن موسى بن جعفر عليهما السلام از مادرش و از مادر احمد بن موسى که کنيز
امام موسى كاظم عليه السلام بوده آن دو زن گفتند بوديم با امام موسى كاظم عليه السلام در صحراى با
در حالى که ما اراده بغداد داشتيم پس گفت ما را در روز پنجشنبه که غسل کنيد امروز براى روز جمعه بسبب
بدرستى که آب در باديه فردا کم است پس غسل کرديم در روز پنجشنبه براى روز جمعه مخفى نماند که حقيقت تا سر دان برزنان
وقياس کمى اسباب ديگر غسل بر کمى آب چنانست که مى آيد در حديث دهم باب سى هشتم والله اعلم هشتم اصل عن
ابى جعفر عليه السلام قال لابد من غسل يوم الجمعة في السفر والحضر فمن نسي فليعد من الغد شرح نسى بصيغه ماضى
معلوم معتل اللام باب علم است و بصيغه مجهول مهموز اللام باب منع ميتواند بود چنانچه ميگويند نسئت المرأة
اذا تأخر حيضها يعنى روايتست از امام محمد باقر عليه السلام گفت ناچار است از غسل روز جمعه در سفر و حضر پس هر که
فراموش کرد يا پس هر که بيايد تا غسل او بهر سببى از اسباب که باشد پس بايد که قضا کند در فردا بيان اينکه غسل جمعه حکم
نوافل يوميه دارد در قضا گذشت در حديث پنجم و جمعى از اين حديث حکم ميکنند باينکه قضاى غ ... بعد از شنبه
خوب نيست والله اعلم نهم اصل وروى فيه رخصة للعليل شرح و روايت کرده شده است در قضاى روز شنبه رخصتى
براى بيمار يا يعنى که بر بيمار قضاى غسل جمعه ثابت لازم نيست و بر ديگران ثابت لازم است باب بيست و نهم اصل
باب صفة الغسل والوضوء قبله وبعده والرجل يغتسل في مكان غير طيب وما يقال عند الغسل وتحويل الخاتم عند الغسل
شرح اين باب بيان کيفيت غسل و بيان وضوى يعنى پيش از غسل و وضوى بعد از غسل و بيان مردى که غسل ميکند در مکانى
که نجس است و بيان آنچه گفته ميشود از دعا نزد غسل و بيان استحباب گردانيدن انگشترى از دستى بدستى ديگر نزد غسل است
در اين باب هفده حديث است اول اصل عن احدهما عليهما السلام قال سألته عن غسل الجنابة فقال تبدأ بكفيك فتغسلهما
ثم تغسل فرجك ثم تصب على رأسك ثلثا ثم تصب على سائر جسدك مرتين فما جرى عليه الماء فقد طهر شرح کف عبارت از
دست متعارفست که از آستين بيرون مى آيد مى باشد و ساعد جزو آن نيست ليکن مى آيد در کتاب الجنائز در حديث پنجم باب
هژدهم که باب غسل الميت است که ثم اغسل يديه ثلث مرات كما يغسل الانسان من الجنابة الى نصف الذراع رأس بچهار
ازنجوعيست که کردن جزء آنست ثلثا يعنى ثلث غرفات يا ثلث اکف است چنانچه صريح ميشود در حديث سيوم اين باب و
اشارتست باينکه شستن سر کردن بکمتر از مقدار سه مشت آب در غير موضع ضرورت خوب نيست در غسل جنابت چنانچه
مى آيد در حديث آينده و جمعى از اين حديث گفته اند که مجموع سر و گردن را يکبار بايد شستن و عبارتست از جدا کردن راست
از جانب چپ و رعايت ترتيب اينست و جمعى گفته اند که اين حديث و حديث سيوم دلالت ميکند باينکه هر يک از جانب
راست و جانب چپ را دو بار بايد شست و ظاهر فما جرى تا آخر ابا از اين دارد والله اعلم يعنى روايتست از امام محمد
باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام راوى گفت پرسيدم امام را از کيفيت غسل جنابت پس گفت ابتدا ميکنى
بدو دست خود پس ميشوئى آنها را بعد از آن ميشوئى فرج خود را از منى بعد از آن ميريزى بر سر و گردن خود سه
مشت آب را بعد از آن آب ميريزى بر باقى بدن خود دو بار اول جانب راست از بالا تا پائين دوم جانب چپ از بالا تا پائين
پس هر جا از بدن که جارى شد در آن آب پس بتحقيق پاک شد اشارتست بدو چيز اول اينکه آب غسل مى بايد که جميع
بدن بترتيبى که مذکور شد برسد و الا بعض بدن خبيث و ناپاکيزه است و آن باعث بطلان نماز است دوم اينکه تکرار

شستن یک موضع از بدن در کار نیست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یفیض الجنب علی رأسه الماء ثلثا
لا یجزیه اقل من ذلک شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میریزد جنب بر سر خود آب را سه مشت کافی نیست
او را کمتر از مقدار سه مشت مراد اینست که مجموع سر را تر کردن بکمتر از سه مشت شسته نمیشود در غیر وقت ضرورت تنگی آب و در
سایر جسد قیاس باینست و قیاس غیر جنب بر جنب چنانست که می آید در حدیث دهم باب سی و هشتم سیوم اصل
عن زرارة قال قلت کیف یغتسل الجنب فقال ان لم یکن اصاب کفه شیء غمسها فی الماء ثم بدأ بفرجه فانقاه بثلاث غرف
ثم صب علی رأسه ثلث اکف ثم صب علی منکبه الایمن مرتین و علی منکبه الایسر مرتین ثلثا فما جری علیه الماء فقد اجزاه شرح
منکب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف و باء یک نقطه است در بعض نسخ بعد از الایمن مرتین هست و نمی باید و بیان مرتین
و ما بعد آن همانست که گذشت در شرح اول مفاد این کلام وجوب تقدیم ایمن بر ایسر است نظر آنچه در آیت وضو بیان
شد در شرح پنجم باب بیست و دوم ضمیر مستتر در اجزاه راجع بمصدر است جری است و ضمیر منصوب راجع بماء است
یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که امام را گفتم چون غسل میکند
جنب پس گفت اگر در نیافته دست او را نجاستی فرو میبرد آنرا در آب مراد آب قلیل است بعد از آن ابتدا میکند بفرج
خود پس میشوید آنرا بسه مشت آب بعد از آن میریزد بر سر خود سه مشت آب تا سر تر کردن بآب شسته شود بعد از آن آب میریزد
بر دوش راست خود و بر دوش چپ خود دو بار یعنی که رعایت ترتیب میکند اول جانب راست را میشوید و بعد از
اتمام آن جانب چپ را میشوید پس هر دو موضع که جاری شد بر آن آب خواه از سر و خواه از جانب راست و خواه از جانب
پس تحقیق آن جاری شده کافیست آن موضع را و احتیاج بتکرار آب برای آن موضع نیست چهارم اصل علی بن الحکم
عن بعض اصحابنا قال تقول فی غسل الجمعة اللهم طهر قلبی من کل آفة تمحق بها دینی و تبطل عملی و تقول فی غسل الجنابة
اللهم طهر قلبی و زک عملی و تقبل سعیی و اجعل ما عندک خیرا لی شرح علی بن الحکم از اصحاب امام محمد تقی علیه السلام است یا
از اصحاب امام رضا نیز و او شاگرد ابن ابی عمیر است و ملاقات کرده با لشیباری از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام پس
شاید که ضمیر قال در اول راجع ببعض اصحابنا باشد و در دوم راجع بامام جعفر صادق علیه السلام باشد اختلاف
میان دعای غسل جمعه و غسل جنابت مشعر باینست که در زمان مظلومیت ائمه خوف خطر عظیمی هست در روز جمعه برای منسوبان
باسلام زیرا که رؤسای ضلالت نماز جمعه و دو گفتن در حضور میکنند و جمعی بضرورت تقیه ترک نماز ظهر کرده اقتدا بایشان میکنند
و بطلان عمل ایشان لازم می آید تمحق بصیغه مخاطب باب منع است تبطل بصیغه مخاطب باب افعال است یعنی روایتست از علی بن
الحکم از بعض یاران ما که گفت که امام علیه السلام گفت میگوئی در غسل جمعه که خدایا پاکیزه کن دل مرا از هر آفتی که
محو میکنی بآن آفت دین مرا و باطل میکنی عمل مرا و میگوئی در غسل جنابت که خدایا پاکیزه کن دل مرا و خالص کن عمل مرا و قبول
کن سعی مرا در دین و بگردان آنچه را که نزد تست از ثواب آخرت بهتر برای من یا یعنی که چنین کن که رغبت من در ثواب آخرت
بیشتر از رغبت من در منافع دنیا باشد یا یعنی که آن قدر از دنیا مده که باعث غفلت از ثواب آخرت و عدم ادراک آن شود
پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا ارتمس الجنب فی الماء ارتماسة واحدة اجزاه ذلک من غسله
این بیان شد در حدیث هشتم باب چهاردهم ششم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیهما السلام قال
سألته عن المرأة علیها السوار و الدملج فی بعض ذراعها لا تدری یجری الماء تحته ام لا کیف تصنع اذا توضأت او
اغتسلت قال تحرکه حتی یدخل الماء تحته او تنزعه شرح السوار بکسر و ضم سین بی نقطه و تخفیف واو و الف و راء بی نقطه دست

بمعنی الدملج بضم دال بی نقطه و سکون میم و ضم و فتح لام و جیم زیوری که زنان عرب در بازوی برهنه خود میکنند یعنی بعض
ذراع عما حال دملج است و ذکر این برای اینست که جای معقرر دملج ذراع نیست اما گاهی در آنجا می باشد بسبب باریک بودن و
مانند آن یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر علیهما السلام گفت پرسیدم او را از مردی که بر او دست
برنجن و زیور بازو بند بر حالی که در بعض ذراع او است نمیداند که آیا جاری میشود آب در زیر آن یا نه چون میکند اگر وضو بسازد
یا غسل کند گفت حرکت میدهد آنرا تا داخل شود آب در زیر آن اگر ممکن باشد یا بیرون میکند آنرا اصل و عن الخاتم الضیق
لا یدری هل یجری الماء تحته اذا توضأ ام لا کیف یصنع قال ان علم ان الماء لا یدخله فلیخرجه اذا توضأ شرح و پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از انگشتری تنگ که صاحبش هر چند که حرکت میدهد آنرا نمیداند که آیا جاری میشود آب
در زیر آن چون وضو بسازد یا نه چون میکند صاحبش امام گفت که اگر داند که آب داخل زیر آن نمیشود پس باید که بیرون کند
آنرا چون وضو سازد بدانکه ان علم بمعنی ان ضاق بحیث لا یدری است و از قبیل استعاره است زیرا که این صورت مانند این است
که معلوم باشد عدم وصول آب و اگر چنین توجیه نشود جواب مطابق سوال نخواهد بود مگر آنکه گوییم مفهوم ان علم این است که
در صورت شک وضو درست باشد بی اخراج و این محال است و الله اعلم هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل
اصابته جنابة فقام فی المطر حتی سال علی جسده ایجزیه ذلک عن الغسل قال نعم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که برخورد او را جنابتی پس ایستاد در باران تا آنکه روان شد باران بر بدن او آیا کافی است او را از غسل جنابت گفت
آری بدانکه ظاهر اینست که این غسل ترتیبی باشد یا بر نعش که مثلا اول سر و گردن برهنه کند تا شسته شود و بعد از آن جانب
راست را برهنه کند تا شسته شود و بعد از آن جانب چپ را برهنه کند تا شسته شود و دغدغه سائل این بوده که مبادا آنکه جریان
آب باران کافی نباشد در غسل یا اینکه مبادا که آمدن باران و شستن او از قبیل ریختن دیگری آب را بر بدن او باشد و جمعی این
حدیث را حمل بر غسل ارتماسی میکنند و کثرت باران باین حد مستبعد است مگر آنکه مراد ایشان این باشد که در این صورت
رعایت ترتیب ساقط است مانند غسل ارتماسی و الله اعلم هشتم اصل ان علیا علیه السلام لم یر باسا ان یغسل الجنب راسه غدوة
و یغسل سایر جسده عند الصلوة شرح غدوه بضم غین با نقطه و سکون دال بی نقطه یعنی بامدادی که علی علیه السلام
نمی دید باکی از اینکه بشوید جنب سر خود را اول روز و بشوید باقی بدن خود نزد نماز ظهر بدانکه از ظاهر این دو چیز مستنبط
شده اول اینکه موالات شرط نیست در غسل جنابت دوم اینکه غسل جنابت واجب لنفسه نیست بلکه واجب لغیره است و الا
تاخیر بعض اجزای آن تا وقت نماز خواه وقت نماز زود باشد خواه دیر جایز نمیبود زیرا که تاخیر جزء لازم دارد تاخیر کل را
نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اغتسل من جنابة فلم یغسل راسه ثم بدا له ان یغسل راسه لم یجد بدا من
اعادة الغسل شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که غسل کرد از جنابت پس نشست سر خود را در اول
مرتبه بفراموشی یا دانسته بعد از آن بخاطرش رسید که سر خود را بشوید نیافت چاره از اعاده غسل یعنی اعاده شستن
آنچه پیشتر نشسته بدانکه از ظاهر این حدیث مستنبط شده که واجب شده است در غسل جنابت شستن سر پیش از شستن باقی
بدن دهم اصل سالته ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یغتسل من الجنابة ایغسل رجلیه بعد الغسل فقال ان کان یغتسل
فی مکان یسیل الماء علی رجلیه بعد الغسل فلا علیه ان لا یغسلهما و ان کان یغتسل فی مکان یستنقع رجلاه فی الماء
فلیغسلهما شرح بعد الغسل بفتح غین با نقطه است و بضم غین میتواند بود یستنقع بنون و قاف و عین بی نقطه بصیغه
مضارع غائب معلوم باب استفعال است الاستنقاع فرو رفتن در آب مراد با الماء اینجا آبی است که غسل بآن جاری

مثل بول که میآید در حدیث آینده و مثل غسالهٔ حمام که مذکور شد در حدیث اول باب دهم و میتواند بود که مراد اعم از آن
باشد و دلالت براین میکند که آبی که بر جانب راست ریخته برای جانب چپ بکار میآید یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را از مردی که غسل میکند از جنابت آیا میشوید پاهای خود را بعد از نشستن بالای آنها بترتیب پس امام گفت اگر
غسل میکرده باشد در مکانی که روان میشود آب بالای پاها بر پاهای او بترتیب یعنی که در وقت نشستن جانب راست بر
پای دست راست روان میشود و بعد از آن در وقت نشستن جانب چپ بر پای دست چپ روان میشود پس روا نیست برد از
از اینکه بشوید علیحده پاهای خود را و اگر غسل میکرده باشد در مکانی که فرو میرود پاهای او در آب پس باید که پاها را
بترتیب مذکور یازدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک اغتسل فی الکنیف الذی یبال
فیه و علی نعل سندیة فقال ان کان الماء الذی یسیل من جسدک یصیب اسفل قدمیک فلا تغسل قدمیک شرح
سندیه بکسر سین بی نقطه و سکون نون و دال بی نقطه از مواضع هند است و نعل آنجا از چوب میباشد و هر کدام دو پایه
دارد از زمین بلند باشد و آبی که در زمین باشد ملاقات با پا نکند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم
راوی گفت که گفتم او را که قربانت شوم غسل میکنم در بیت الخلاء که بول کرده میشود در آن و بر من است نعل سندی تا آن
با بول ملاقات با پای من نکند آیا پاهای خود را علیحده باید شست بعد از نشستن بالاها یا نه پس امام گفت اگر آبی که روان میشود
از بدن تو بر میخورد به پائین قدمهای تو الجنبانیدن قدمها بترتیب تا آب به پائین آنها رسد بسی میشوئی قدمهای خود را
علیحده یعنی احتیاج بشستن نیست دوازدهم حدیث سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الوضوء بعد الغسل بدعة
شرح مراد بالغسل غسل جنابت است یا مراد بوضوء بعد الغسل ترجیح تاخیر وضوئی که با غیر غسل میباشد بر تقدیم آنست مبنیه بر
اینکه با غسل جنابت وضو نیست اصلا نه پیش از آنکه بیته بعد از آن بیان میشود در شرح حدیث آینده پس این حدیث
منافات ندارد با اینکه صاحب حدث اصغر پیش از غسل غیر جنابت وضو نکرده باشد بسبب فراموشی و مانند آن و بعد از آن
اراده نماز فریضه کند مثلا یا تجدید حدثی بکر فرض باشد برا او وضو و این ظاهر میشود در شرح حدیث آینده شنیدم
از امام جعفر صادق که میگفت که وضو بعد از غسل جنابت بدعت و نامشروع است سیزدهم حدیث عن ابی عبد الله علیه السلم
قال کل غسل قبله وضوء الا غسل الجنابة و روی انه لیس شیء من الغسل فیه وضوء الا غسل یوم الجمعة فان قبله وضوء ثم
و روی ای وضوء اطهر من الغسل شرح مراد بوضوء پیش از غسل وضوئی نیست که برای دفع احداث اصغر است یا مراد اعم از آن
است بنا بر اینکه وضو پیش از غیر غسل جنابت برای تجدید اکمال غسل مستحب باشد مطلقا خواه قصد نماز با آن باشد و
خواه معلوم باشد که بفاصله حدث نماز واقع نخواهد شد نظیر وضو دادن میت پیش از تغسیلش و جمع این حدیث با
حدیث سابق دلالت میکند بر اینکه با غسل جنابت وضو بدعت است خواه سابق بر آن و خواه بعد از آن و اگر گوئی که این
منافات دارد با ظاهر آیت سوره مائده اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین و ان کنتم جنبا فاطهروا زیرا که کسی که جمع میان حدث اصغر و جنابت کرده باشد نیز داخل شرط
اولیه داخل است و شرطیه ثانیه تخصیص شرطیه اولی نمیکند گوئیم که قیام در اذا قمتم کنایت از فراغ از حدث اصغر است چنانچه
گذشت در شرح حدیث اول باب ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سیوم است و الی در الی الصلوة بمعنی مع است و
مستعمل شده در معنی قرب مثل الی در لبیک و سعدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و پس الی الصلوة بمعنی غیر جنب است ظرف
حال است از فاعل قمتم و تبدیلی است که غرض مقصود از کلام است چنانچه از شیخ عبد القاهر جرجانی نقل کرده تفتازانی

در مطول در مبحث عطف بر مسند الیه گفته ذکر الشیخ فی دلائل الاعجاز ان النفی اذا دخل الکلام فیه تقیید بوجه ما یتوجه
الی ذلک التقیید وکذا الاثبات وجملة الامر انه ما من کلام فیه امر زائد علی مجرد اثبات الشیء للشیء او نفیه عنه الا وهو الغرض
الخاص المقصود من الکلام وهذا مما لا سبیل الی الشک فیه انتهی کلامه و ان کنتم جنبا معطوف است بر جمله شرطیه اولی
باعتبار غرض مقصود ازان پس مثل اینکه اینست که گفته باشد که وان کنتم جنبا مثل اذا اصلیتم فجماعة فلک ست عشر و [illegible]
صلوة و ان کنت منفردا فلک صلوة واحدة و ازین ظاهر میشود که کسی که صاحب حدث اصغر و جنابت باشد بغسل در تحت شرطیه
اولی داخل نیست اصلا پس بر او وضوئی نیست اصلا زیرا که جنب یعنی بیگانه است مثل آیت سوره نساء والجار ذی القربی
والجار الجنب مراد اینجا بیگانه است بسبب حدث و ذکر الی الصلوة در شرطیه اولی برای احتراز از آنست پس در تحت شرطیه اولی
داخل نیست مگر کسی که غیر حدث اصغر حدثی نداشته باشد زیرا که صاحب حدث اصغر نزدیک بنماز است و رفع مانع او
بسهولت میسر است و در شرطیه ثانیه داخل نیست مگر کسی که صاحب حدث اصغر و حدث اکبر باشد و حکم کسی که صاحب حدث
اکبر باشد پس ظاهر میشود از آیتی دیگر که در سوره اهل ... نساء است که ولا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا اگر گوئی
که حائض و نفسا و صاحب استحاضه کثیره و متوسطه و کسی که مس میت بعد از برودت و پیش از غسل کرده باشد نیز بیگانه
نماز است پس لازم می آید که با آن اغسال نیز وضو بدعت باشد و این منافات ندارد با اینکه ذکر غسل جنابت در سوره
گوئیم که منافات ندارد زیرا که مراد بغسل جنابت در این حدیث شامل غسل حیض و مانند آن نیز هست چنانچه در آیت سوره
مائده شامل حیض و مانند آن نیز هست اگرچه خطاب با مردان است و این منافات ندارد با اینکه جنابت گاهی مستعمل شود
در خصوص خروج منی و مانند آن و بر این قیاس است استعمال جنب و بیگانه در کلام امام است و نقل در روایتست که در میان محققان
اشتهار دارد روایتی که دو ما استدلال باستحسان است برانکه با هیچ غسلی وضو نباید نه پیش از آن و نه بعد از آن نظر استدلال
محل القائل غسل بحلیل ... است ... که نهایت بطلان این قسم استدلال ظاهر است و میتواند بود که روی در دو کلام مصنف نقل
از ائمه هدی باشد یا برای بیان سر چنان تقدیم وضو بر غسل غیر جنابت و تاخیر آن باشد پیش کردن از اضعف بالاقوی
است و عکس لائق نیست یا برای اینکه کسی که بعد از وضو و نماز مثلا غسل مستحب خواهد بود که کند ضم وضو با آن غسل صحت
آن غسل نیست چنانچه ظاهر دانی است که شیخ طوسی در استبصار در باب سقوط فرض الوضوء عند الغسل من الجنابة
ذکر کرده که عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یغتسل للجمعة او غیر ذلک ایجزیه من الوضوء فقال ابو عبد الله علیه السلام ای
وضوء اطهر من الغسل و بنا بر این احادیث این باب میشود هر ده اطهر افعل تفضیل باب بغض و حسن یعنی پاکتر و حکم بطاهر
بودن طهارت نوعی از مجاز است مثل جد جده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر غسلی پیش
از آن بد وضو نیست مگر غسلی که رافع حدث اکبر است و روایت کرده شده در میان محققان که شان این است که هیچ جا از
غسل در آن وضوئی مگر غسل روز جمعه چه بدستی که پیش از آن وضوئی هست و ایضا روایت کرده شده در میان محققان
که کدام وضوء پاکیزه تر است از غسل چهارم سالنا ابا عبد الله علیه السلام عن الخاتم اذا اغتسلت قال حوله من مکانه
وقال فی الوضوء تدیره وان نسیت حتی تقوم فی الصلوة فلا امرک ان تعید الصلوة پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلام را از انگشتر چون غسل کنم گفت بگردان آنرا از جای خود با یعنی که در وقت شستن جانب راست در دست
کن و در وقت شستن جانب چپ راست کن و گفت در وضو دور میدهی انگشتر را هرگاه هست و احتیاج بتحویل
از جائی بجائی نیست فرق اینست که بیشتر از عضوی است که محل وضوست پس غسل محل غفلت از حرکت دادن انگشتر هست

بخلاف وضو و اگر فراموش کنی تحویل آن را دارم را نادیده که ایستی بنماز پس اگر عمیکنم ترا با یکر اعاده میکنی نماز را از مفهوم
مستنبط شده که اگر پیش از شروع در نماز باشد اعاده لازم است و اگر بعد از آن باشد بنابر ظاهر متون گذاشت که این
تخلیل و تحریک آب بزیر انگشتر رسیده خواهد بود پانزدهم ص عن ابی عبد الله علیه السلام قال اغتسل ابی من الجنابة
فقیل له قد ابقیت لمعة فی ظهرک لم یصبها فقال له ما کان علیک لو سکت ثم مسح تلک اللمعة بیده ش اللمعة بضم لام
و سکون میم و عین منقطه است ما استفهامیه است برای و اگر نافیه باشد حذف فاعل کان لازم می آید مگر اینکه ضمیر در آن
مستتر باشد و راجع بباس که در حکم مذکور است چون مرکوز است در خاطرها یعنی روایتست از امام جعفر صادق ع که گفت
کرد پدرم از جنابت پس گفتم گفته شد او را که بتحقیق باقی گذاشتی بس پاره را در پشت خود که در نیافته آنرا آب پس پدرم
گفت او را که چه باک بود بر تو اگر ساکت میشدی بعد از آن مسح کرد آن پاره را بدست خود مخفی نماند که استفهام
انکاری دلالت بر این میکند که آن شخص غلط کرده بوده در لمعه چون خشک شده خیال کرده که نشسته و امام برای
تسلی او دست مالیده و جمعی میگویند که امام دانسته لمعه را ترک کرده بوده تا او را بگوید حکم این مسئله معلوم شود
و جمعی میگویند که این قبیل سهو امام است که جایز است بنابر آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول و شصتم باب احکام
فی الصلوة تا آخر که باب چهل و دوم است زیرا که از آنها مفهوم میشود که برابر سهو و نسیان در محل حکم شرعی
جایز است و منافی عصمت نیست آنچه منافی عصمت است غلط در نفس حکم شرعی است والله اعلم شانزدهم ص عن ابی
عبد الله علیه السلام قال لا تنقض المرأة شعرها اذا اغتسلت من الجنابة ش النقض بفتح نون و سکون قاف و ضاد با
نقطه مصدر باب نصر از هم وا کردن بافته موی و گیسها تا بیده و مانند آنها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
وا نمیکنند زنان موی خود را چون غسل کنند از جنابت یعنی که لازم نیست وا کردن موی بدانکه جمعی میگویند ظاهر این حدیث
اینست که شستن موی واجب نیست بلکه واجب شستن ته موی است و بس و این محل منع و خلاف ظاهر حدیث است و
شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی در کتاب الحبل المتین در شرح این حدیث باین مضمون گفته که استفاد بعضهم منه عدم وجوب
ایصال الماء الی الشعر نفسه و فی دلالة الحدیث علی ذلک تامل اذ لا یلزم من عدم وجوب نقضه عدم وجوب غسله و لعل
القول بعدم وجوب غسل مطلق الشعر هو المعروف بین الاصحاب و ربما یستدل علی ذلک باصالة براءة الذمة من وجوب غسله و
بخروجه عن مسمی الجسد و ان خبر ابن ظاهر صحیحه حجر بن زائده عن ابی عبد الله علیه السلام قال من ترک شعرة من الجنابة
متعمدا فهو فی النار یعطی خلاف ذلک و قد روی الاصحاب مرسلا عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال تحت کل شعرة جنابة
فبلوا الشعر و انقوا البشرة و شیخنا الشهید فی الذکری حمل الحدیثین علی ما اذا توقف التخلیل علی ایصال الماء الی
الشعر تارة و علی الندب اخری و هو کما تری و الحق انه ان تحقق الاجماع علی عدم وجوب غسل الشعر فذاک و الا
فاثبات هذا الحکم بمجرد ذلک لا یخلو عن اشکال والله اعلم هفدهم ص سألت ابا عبد الله علیه السلام عما تصنع النساء
فی الشعر و القرون فقال لم تکن هذه المشطة انما کن یجمعنه ثم وصف اربعة امکنة ثم قال یبالغن فی الغسل ش
ما موصوله در عما تصنع عبارت از واجبست بر زنان و لهذا در جواب آن یبالغن فی الغسل واقع شده و تصنع بصاد
بی نقطه و نون و عین بی نقطه و نون و عین بی نقطه بصیغه مضارع غائبه معلوم باب منع است القرون بضم قاف و راء
بی نقطه جمع قرن بفتح قاف و سکون راء بمعنی دو رشته از جمله موی سر است شده از قرن بمعنی شاخ آن
معطوف بر الشعر است المشطه بکسر میم و سکون شین با نقطه و طاء بی نقطه نوعی از آرایش سر زنان بعد از شانه

کردن آن یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه واجبست بر زنان که بجا آورند در مو بافتن و در بافتنها
در اطراف سر پس گفت در زمان رسول علیه السلام نبود این قسم مشاطگی جز این نبود که جمع میکردند زنان موی خود را
بر رشته که کشودن آن آسان باشد یعنی بافتن در چندها بعد از آن امام علیه السلام بیان کرد ... زنان
در زمان رسول علیه السلام در آنجا جمع میکردند موها بر رشته بی بافتن بعد از آن امام علیه السلام در جواب سؤال گفت
مبالغه میکنند زنان در شستن موی بافته و بافتنها باب سیم باب ما یوجب الغسل علی الرجل والمراة شرح این باب
بیان چیزی است که باعث وجوب غسل جنابت میشود بر مرد و زن در این باب هشت حدیثست اول اصل عن احدهما علیهما
السلام قال سألته متی یجب الغسل علی الرجل والمراة فقال اذا ادخله فقد وجب الغسل والمهر والرجم شرح روایتست
از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم امام را که چه وقت میشود غسل جنابت بر مرد
و زن پس امام گفت چون داخل کرد ذکر خود را در فرج زن پس بتحقیق واجب شد غسل بر هر دو و جمیع مهر بر مرد و سنگسار
هر کدام از مرد و زن که زنا کرده باشد و محصن باشد بدانکه چون ضمیر منصوب در ادخله مذکر است پس راجع بذکر است
پس راجع بذکر است مراجع بحشفه نیست بنا بر این در این گفتگو بیان اینست که آنچه مردم خیال کرده اند که مناط وجوب غسل
بر مرد و زن فرو بردن مجموع یا اکثر ذکر است بر وشی که اگر بکارتی باشد بآن زایل شود غلط است بلکه آن مناط مجموع
غسل و مهر و رجم است و مناط غسل تنها است غیبوبه حشفه است دوم اصل سألت الرضا علیه السلام عن الرجل یجامع
المراة قریبا من الفرج فلا ینزلان متی یجب الغسل فقال اذا التقی الختانان فقد وجب الغسل فقلت التقاء الختانین هو
غیبوبة الحشفة فقال نعم شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند از مردی که جماع میکند در
نزدیک فرج پس انزال منی نمیکنند بسبب اینکه لذت جماع را در نمی یابند چه وقت واجب میشود غسل بر ایشان پس
گفت چون ملاقات کرد ستنگاه مرد و ستنگاه زن پس بتحقیق واجب شد غسل بر هر یک از مرد و زن پس گفتم که
ملاقات دو ستنگاه عبارت از غایب شدن سر ذکر است تا ستنگاه گفت آری اشارتست باینکه اگر ملاقات آنها
بگذاشتن پهلو ذکر بر ظاهر فرج باشد باعث وجوب غسل نیست سیوم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن الرجل
یصیب الجاریة البکر لا یفضی الیها ولا ینزل علیها اعلیها غسل وان کانت لیست ببکر ثم اصابها ولم یفض الیها اعلیها
غسل قال اذا وقع الختان علی الختان فقد وجب الغسل البکر وغیر البکر شرح البکر مبتدا است و غیر البکر معطوف
بر آنست و خبر مبتدا محذوفست بتقدیر سواء یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام از مردی که در می یابد
کنیزی بکر را بر حالی که داخل نمیکند ذکر را بر وشی که بکارت زایل شود و انزال منی بر آن کنیز نمیکند بلکه بعد از آن با زن
خود آنچه باعث غسل است بجای آورد آیا بر آن کنیز غسلی واجبست یا نه و اگر آن کنیز بکر نباشد بعد از آن دریابد باشد
آن کنیز را و داخل نکرده باشد ذکر خود را در فرج او بر وشی که اگر بکارت میبوده باشد زایل میشده باشد آیا بر آن
کنیز غسلی واجبست امام گفت چون فرود آمد ستنگاه مرد بر ستنگاه زن چنانچه بیان شد در حدیث دوم پس
بتحقیق واجب شد غسل بر آن کنیز بکر و غیر بکر برابر هستند در این حکم چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن
المفخذ علیه غسل قال نعم اذا انزل شرح مفخذ بفاء و خاء با نقطه و ذال با نقطه بصیغه اسم فاعل باب تفعیل است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کسی که ذکر خود در میان ران زن میمالد آیا واجب میشود بر او
غسل گفت آری بشرط اینکه انزال منی کند پنجم اصل سألت ابا عبد الله الرضا علیه السلام عن الرجل یلمس فرج جاریته

حتى تنزل الماء من غير ان يباشر يعبث بها بيده حتى تنزل قال اذا انزلت من شهوة فعليها الغسل شرح پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از مردی که دست میرساند فرج کنیز خود را تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند یعنی آنکه جماع کند آن
مرد با آن کنیز لیکن بازی میکند با آن کنیز بدست خود تا آنکه آن کنیز انزال آب میکند امام گفت اگر آن کنیز
انزال آب کرد از روی شهوت و لذت چنانچه در جماع متعارف است میباشد پس واجبست بر آن کنیز غسل و اگر از روی
شهوت نیست لیکن آب منی نیست و غسل ندارد ششم صل سألت الرضا علیه السلام عن الرجل يجامع المرأة
فيما دون الفرج وتنزل المرأة عليها غسل قال نعم شرح دون یعنی عند میباشد و بمعنی غیر میباشد و بنابر دوم مراد
دبر است یعنی پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که جماع میکند با زن در آنچه نزدیک فرج است و زن
انزال منی میکند آیا بر آن زن غسل واجبست گفت آری هفتم صل سألت ابا الحسن علیه السلام عن المرأة تعانق زوجها
من خلفه فتحرك على ظهره فتأتيها الشهوة فتنزل الماء عليها الغسل او لا يجب عليها الغسل قال اذا
جاءت الشهوة فانزلت الماء وجب عليها الغسل شرح پرسیدم امام رضا علیه السلام از زنی که بغل میگیرد شوهر
خود را از جانب پشت شوهر پس آن زن میجنبد بر پشت شوهر پس می آید آن زن را لذت و لذت ذوق متعارف و ذوق
پس آن زن انزال آب میکند آیا بر آن زن واجب است غسل یا واجب نمیشود بر آن زن غسل امام گفت اگر آمد آن زن را لذت
ذوق متعارف و ذوق متعارف در جماع پس انزال ساخت آب را واجب شد بر آن زن غسل زیرا که آن آب منی است م
هشتم صل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اتی الرجل المرأة فی دبرها فلم ینزلا فلا غسل علیهما وان انزل
فعلیه الغسل ولا غسل علیها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون آمد مردی نزد زن در نشست آن
زن پس آن مرد انزال منی نکرد پس نیست غسل بر آن مرد و زن و اگر آن مرد انزال منی کرد پس واجبست بر آن مرد غسلی
و نیست غسل بر آن زن بدانکه سید مرتضی رحمه الله و تابعان او امثال این حدیث را تاویل میکنند و حمل بر صورت عدم
غیبوبت حشفه میکنند و نقل اجماع بسیط بر وجوب غسل در صورت حشفه غیبوبه در دبر زن میکنند و مع هذا
وجوب غسل در صورت غیبوبت حشفه در دبر مذکر را اثبات میکنند با جماع مرکب و دعوی اینکه هر که در اول قائل است بوجوب
غسل در دوم نیز قائلست و هر که در اول قائل نیست در دوم نیز قائل نیست و این اعتراف بوقوع خلاف در اول که شیخ
طوسی رحمه الله در کتاب عدة الاصول گفته که سید مرتضی یاد داد ایطال اعتقاد این بوده که هر گاه قولی مشهور شود و
مخالف آن ظاهر نشود مجمع علیه میشود و آخر از این اعتقاد برگشته مخفی نماند که تا حال نتوانستیم مشخص کرد اتفاق اهل
علم که نزد جمعی که بتجویز حکم از ادعای اجتهاد و نیز ... ظن نمیکنند اجماع چه معنی و چه فایده دارد و نزد جمعی که تجویز حکم
باجتهاد و نیز ... ظن میکنند اجماع است چون معلوم میشود لکن چون مظنون میشود و حال آنکه چون نیز ... اختلاف کنند
و از هر که پرسیدیم ... برای اظهار دانش بود چون وا رسیدیم نمیدانست و لاعلاج گفتیم چنین است که میگوییم

باب سی و یکم اصل باب احتلام الرجل والمرأة شرح این باب جنب شدن مرد و زن است در خواب در این باب
هشت حدیثست اول صل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یری فی المنام حتی یجد الشهوة فهو یری انه
قد احتلم فاذا استیقظ لم یر فی ثوبه الماء ولا فی جسده قال لیس علیه الغسل وقال کان علی علیه السلام یقول
انما الغسل من الماء الاکبر فاذا رأی فی منامه ولم یر الماء الاکبر فلیس علیه غسل شرح پرسیدم امام جعفر صادق
از مردی که می بیند جماع را در خواب تا آنکه می یابد لذت جماع را پس او گمان میکند که او تحقیق جنب شده در خواب

پس چون بیدار شد ندید در خواب جامه خود منی را در بدن خود امام گفت واجب نیست بر او غسل و گفت امام
علی علیه السلام میگفت جز این نیست که غسل جنابت در صورت خواب از آب بزرگتر است مراد منی است که از مذی
و ودی بزرگتر است باعتبار اینکه آن ماده فرزند است بخلاف آنها پس اگر دید در خواب خود جماع نکرد ولیکن آب بزرگتر
را پس واجب نیست بر او غسل دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل احتلم فلما انتبه وجد بللا قليلا قال ليس
بشيء الا ان يكون مريضا فعليه الغسل شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی
که در خواب دید که کاری کرد پس چون بیدار شد یافت تری را که بعد از بیدار شدن می آید در پیشتر احتلام یا مانند آن پس
امام گفت نیست آن تری چیزی یا بمعنی که آن منی نیست مگر اینکه آن مرد بیمار باشد پس در اینصورت بر او است غسل جنابت
سیوم اصل عن زرارة قال اذا كنت مريضا فاصابتك شهوة فانه ربما كان هو الدافق لكنه يجيء مجيئا ضعيفا ليس له
قوة لمكان مرضك ساعة بعد ساعة قليلا قليلا فاغتسل منه شرح ضمیر له راجع بمجیء است ساعة ظرف یجیء است یعنی روایتیست از
زرارة که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است که امام گفت چون باشی بیمار پس یابد ترا لذت
جماع در بیداری یا در خواب پس بدرستیکه آبی که می آید بسا که آن آب جهنده باشد لیکن آن می آید آمدنی ضعیفه که
نیست آنرا آمدنرا قوت برای وجود بیماری تو در ساعتی بعد از ساعتی آهسته آهسته پس غسل کن از آن آب که چون
شهوت با آن هست که منی است چهارم اصل عن ابن ابی یعفور قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یری فی المنام
ويجد الشهوة فيستيقظ فينظر فلا يجد شيئا ثم يمكث بعد فيخرج قال ان كان مريضا فليغتسل وان لم يكن مريضا فلا
شيء عليه قال فقلت له فما فرق ما بينهما فقال لان الرجل اذا كان صحيحا جاء الماء بدفقة قوية واذا كان مريضا لم
يجيء الا بعد شرح فرق مرفوع و مضاف است ما زایده است بینهما مجرور است بمضاف الیه فرق باشد مثل ولا سیما نیز
یعنی روایتیست از عبد الله بن ابی یعفور که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را اگر مردی جماع را می بیند در خواب
و می یابد لذت جماع را پس بیدار میشود و نظر میکند در جامه و بدن خود پس نمی یابد چیزی را ناش بعد از آن درنگ می کند
بعد از مدتی پس بیرون می آید آب امام گفت اگر باشد بیمار پس باید که غسل کند برای وجدان شهوت و اگر نباشد بیمار پس
هیچ چیز بر او نیست ابن ابی یعفور گفت پس گفتم امام را که چیست فرق میان بیمار و غیر بیمار یا بمعنی که این فرق برای چیست
پس گفت برای اینکه مرد چون باشد صحیح می آید بجستن آب منی و قوت باشد بیمار نمی آید مگر بعد از مدتی پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تری فی المنام ما یری الرجل قال اذا انزلت فعلیها الغسل وان لم
تنزل فليس عليها الغسل شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که می بیند در
خواب آنچه را که می بیند مرد یا بمعنی که می بیند لذت جماع را امام گفت چون انزال آب منی کرد پس واجب است بر او غسل
و اگر انزال نکرد پس نیست بر او غسل ششم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة تری ان الرجل یجامعها فی
المنام فی فرجها حتی تنزل قال تغتسل شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که می بیند که مرد جماع میکند او را
در خواب در فرج او تا اینکه انزال منی میکند بعد از یافتن لذت جماع گفت غسل جنابت هفتم اصل وفي رواية اخرى قال
عليها غسل ولكن لا تحدثوهن فيتخذنه علة شرح و در روایتی دیگر از امام علیه السلام اینست که گفت واجبست بر آن زن
غسل و لیکن چون این حالت در میان زنان نادر است خبر مکنید ایشانرا باین حکم پیش از آنکه بر سر ایشان بر سر ایشان
آید و خود سؤال کنند از حکم آن زیرا که آن خبر دادن شما را برای خود علت بیجایی بسازند و این حالت مکرر میشود در

ایشان هشتم ح سألنا باعبد الله علیه السلام عن الرجل ینام ولم یر فی نومه انه احتلم فیجد فی ثوبه و علی فخذه الماء
هل علیه غسل قال نعم ش پرسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میخوابد و نمی بیند در خواب خود اینکه
او جنب شده است یا محتلم شده باشد پس بعد از بیداری می یابد در جامهٔ خود و بر ران خود منی را آیا بر او غسل هست گفت آری

باب سی و دوم اصل باب الرجل والمرأة یغتسلان من الجنابة ثم یخرج منهما الشیء بعد الغسل ش این باب بیان حکم
مرد و زن است که غسل میکنند از جنابت بعد از آن بیرون می آید از ایشان چیزی بعد از غسل در این باب چهار حدیث است
اول ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل اجنب فاغتسل قبل ان یبول فخرج منه شیء قال یعید الغسل قلت
فالمرأة یخرج منها بعد الغسل قال لا تعید قلت فما فرق ما بینهما قال لان ما یخرج من المرأة انما هو من ماء الرجل
ش ما در ما بینهما زائده است میان مضاف و مضاف الیه مثل ولا سیما زید پس بین مجرد را افاده مینماید روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که جنب شد با انزال منی پس غسل کرد پیش از آنکه بول کند
پس بیرون آمد از او چیزی امام گفت اعاده میکند غسل را گفتم پس زنی که جنب شد بجماع و انزال منی بیرون می آید از او
چیزی بعد از غسل جنابت امام گفت اعاده نمیکند غسل گفتم چیست فرق میان مرد و زن یا بمعنی که آن فرق برای چیست
گفت برای اینکه آنچه بیرون می آید از زن جز این نیست که آن از آب مرد است غالبا یا دائما دوم ح عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سئل عن الرجل یغتسل ثم یجد بعد ذلک بللا وقد کان بال قبل ان یغتسل قال ان کان بال قبل الغسل فلا یعید
الغسل ش روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد از مردی که غسل میکند بعد از آن
می یابد تری را که بیرون می آید از او بعد از غسل و بتحقیق بول کرده بود پیش از اینکه غسل کند امام گفت اگر بول کرده بود
پیش از غسل پس اعاده نمیکند غسل را سیوم ح سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة تغتسل من الجنابة ثم تری
نطفة الرجل بعد ذلک هل علیها غسل قال لا ش پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که غسل کند از جنابت
بعد از آن می بیند آب منی مرد را که از آن زن بیرون می آید بعد از غسل آیا بر آن زن واجبست غسل جنابت گفت نه چهارم ح
عن سماعة قال سألته عن الرجل یجنب ثم یغتسل قبل ان یبول فیجد بللا بعد ما یغتسل قال یعید الغسل وان کان بال
قبل ان یغتسل فلا یعید غسله ولکن یتوضأ ویستنجی ش روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم
علیه السلام را از مردی که جنب میشود بانزال منی بعد از آن غسل میکند پیش از آنکه بول کند پس می یابد تری که بیرون
می آید از او بعد از آنکه غسل میکند امام گفت اعاده میکند غسل را و اگر بول کرده باشد پیش از آنکه غسل کند پس اعاده نمیکند
غسل خود را و لیکن وضو میسازد و استنجا میکند مخفی نماند که مراد وضو نیست که استبراء نکرده باشد و بنا بر اینکه اگر بول کرده
یا جامه متلوث رسیده باشد آنرا میشوید

باب سی و سیوم اصل باب الجنب یأکل ویشرب ویقرأ ویدخل المسجد
ویختضب ویدهن ویطلی ویحتجم ش واو همه جا بمعنی او است یدهن بتشدید دال مفتوحه بصیغه مضارع باب افتعال است
یطلی بتشدید طاء مفتوحه نیز از باب افتعال است یعنی این باب بیان حکم جنب است که چیزی خورد یا آشامد یا قرآن
قرائت کند یا داخل مسجد شود یا محاسن خود رنگ یا روغن بر خود مالد یا نوره بر خود مالد یا حجامت کند در این باب
سیزده حدیث است اول ح عن ابی جعفر علیه السلام قال الجنب اذا اراد ان یأکل ویشرب غسل یده وتمضمض وغسل
وجهه واکل وشرب ش روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت جنب چون اراده خوردن و آشامیدن کند
میشوید دست خود را و درون دهن خود را و میشوید روی خود را و میخورد و می آشامد دوم ح سألت ابا عبد الله

عليه السلام عن الجنب يأكل ويشرب ويقرأ ويذكر الله ما شاء قال نعم يأكل ويشرب ويقرأ ويذكر الله ما شاء شرح پرسيدم
امام جعفر صادق عليه السلام را از جنب که آيا ميخورد و مي آشامد و قرائت قرآن ميکند گفت آري ميخورد و مي آشامد و قرائت
قرآن ميکند و ذکر الله تعالى ميکند چندانکه خواسته باشد سيوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الجنب لا يمشي
في المساجد کلها ولا يجلس فيها الا المسجد الحرام ومسجد الرسول صلى الله عليه وآله ولا يجلس شرح ولا يجلس
منصوب بعطف بر يمشي است يا مرفوع و جمله حاليه است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت جنب
است جنب را اينکه راه رود در مسجدها همگي و ننشيند در آنها مگر مسجد صاحب حرمت که در مکه است و مسجد رسول
صلى الله عليه وآله که در مدينه است که در آنها راه رفتن هم نشستن نيز جائز نيست چهارم اصل سألت ابا عبد الله عليه
السلام عن الجنب يجلس في المساجد قال لا ولكن يمر فيها كلها الا المسجد الحرام ومسجد الرسول صلى الله عليه وآله
مضمون اين موافق سابقست پنجم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عمن قرأ في المصحف وهو على غير وضوء قال لا بأس
ولا يمس الكتاب شرح لا يمس بصيغه مضارع غائب معلوم باب علم است بفتح سين است اگر لا ناهيه باشد و بضم سين هست اگر
لا نافيه باشد و خبر بمعني انشا باشد يعني پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از کسي که قرائت قرآن کرد از روي مصحف
بحالي که وضو نداشت گفت پروائي نيست و بايد که دست نکند خط مصحف را خواه عدم وضو بي جنابت باشد و خواه غير آن
ششم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام الجنب يدهن ثم يغتسل قال لا شرح گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را
جنب روغن بر خود ميمالد بعد از آن غسل ميکند گفت نه يا بمعني که اين خوب نيست بلکه مي بايد که اول غسل کند تا آب
بر بدن خوب جاري شود بعد از آن روغن ماليد بر بدن هفتم اصل قلت للرضا عليه السلام الرجل يجنب فيصيب جسده و
رأسه الخلوق والطيب والشيء اللكد مثل علك الروم والطراز وما اشبهه فيغتسل فاذا فرغ وجد شيئا قد بقي في جسده
من اثر الخلوق والطيب وغيره قال لا بأس شرح خلوق بفتح خاء با نقطه و ضم لام و سکون لام و قاف قسمي از طيب است
که آنرا از اقسام طيب جمع ميکنند و آنرا عبير بفتح عين و کسر با ميامند و بعضي ميگويند که مرکب از خلوق و عبير نام زعفران
است الطيب بکسر طاء و سکون يا آنچه بوي خوش دارد و مراد اينجا مشک است اللکد بفتح لام و کسر و سکون کاف و دال
بي نقطه بصيغه صفت مشبهه باب علم چسبنده العلك بکسر عين بي نقطه و سکون لام صمغ صنوبر و مانند آن که در عرف آنرا
ميخايند و اگر بجاي بچسبيد بشستن بالکليه برطرف نميشود الطراز بکسر طاء بي نقطه و راء بي نقطه و ديگر جمع و الف و زاي
نقطه دیگر جمع طره بضم طاء و تشديد راء چيزيست سياه خوشبو که بر پيشاني دختران مي چسبانند و بعلوم مشک
ميکنند و شايد که لادن باشد و آن مجرور بعطف بر علك و مرفوع بعطف ميتواند بود يعني گفتم امام رضا عليه السلام را
مردي جنب ميشود بر ميخورد بدن او و سر او را خلوق و مشک و چيز چسبنده مثل مصطکي و موم و لادن و آنچه مانند آن باشد پس
غسل ميکند پس چون فارغ شد يافت چيزي را که بتحقيق باقي مانده در بدن او از اثر خلوق و مشک و غير آن گفت پروائي نيست
مراد از آنها چيزيست که مانع رسيدن آب به بشره نيست يا بشستن برطرف نميشود بلکه بمرور ايام برطرف ميشود غالبا
والله اعلم هشتم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن الجنب والحائض يتناولان من المسجد المتاع يكون فيه قال
نعم ولكن لا يضعان في المسجد شيئا شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از جنب و حائض که آيا برميدارند از مسجد
متاعي که ميباشد در آن اشاره در مسجد گفت آري وليکن نميگذارند در مسجد چيزي را بيان وجه اين بيامي آيد در باب بيستم
کتاب الحيض نهم اصل عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال لا بأس ان يختضب الجنب ويجنب المختضب ويطلي بالنورة

شرح ضمیر مستتر در بطلي راجع بجنب است با در با النوره براي تعديه است و براي سببيت ميتواند بود روايت است
از امام موسي كاظم عليه السلام كفت پروايي نيست بآنكه رنك كند محاسن خود را جنب و بآنكه جنب شود كسيكه رنك بر
محاسن خود را جنب كذاشته و بآنكه جنب بر خود مالد نوره را دهم اصل وروي ايضا ان المختضب لا يجنب حتي يأخذ الخضاب
ماخذه واما في اول الخضاب فلا شرح وروي ايضا براي اشعار باينست كه توهم منافات ميان سابق و اين ميشود اما
منافات ندارند زيرا كه اول مطلق است و دوم مقيد و حمل مطلق بر مقيد صرف هيچكدام از حقيقت خود نيست چنانچه كوئي
پروائي نيست بخوردن يكسبب چيزي از خانه برادر خود و كوئي حرام است خوردن چيزي در وقت امتلا و ايضا اكر اول عام باشد
نفي بأس بمعني نفي بأس حرام بودن است و نهي در دوم براي كراهت تاخير غسل جنابت است يا اول مجاز مخصص است بدوم
و مجاز در كلام شايع است الخضاب بكسر خاء آنچه بآن رنك كرده مي شود چيزي ماخذ بفتح ميم و سكون همزه و فتح خاء مصدر
ميمي و منصوب و مفعول مطلق است زيرا كه ذكر و اما تا آخر اشعار بتفاوت در كراهت است ميان اول و وسط
و روايت كرده شده نيز اينرا كه اينكه صاحب خضاب جنب شود تا نبيني كه اثر كرد خضاب اثري كه مطلوب است از آن اما در اول خضاب
پس اصلا مخصوص خوب نيست يازدهم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل يجنب ثم يريد النوم قال ان احب ان يتوضأ فليفعل الغسل
احب الي و افضل من ذلك وان هو نام و لم يتوضأ و لم يغتسل فليس عليه شيء ان شاء الله شرح مراد بوضوء ايجا است كه ذكر كرد
ميشود در حديث سيزدهم يا آنست كه مذكور شد در حديث اول و بعضي حمل اصطلاحي بر وضوء اصطلاحي ميكنند ان شاء الله
بنا بر اشعار بضعف وضع است كه مي آيد در حديث سيزدهم يعني روايتست از سماعه كفت پرسيدم امام موسي كاظم عليه
السلام را از مردي كه جنب ميشود بعد از آن بعد از آن اراده خواب دارد ميكند كفت اكر طبع او اباء نداشته باشد كه دست
و رو شويد و مضمضه كند پس بايد كه كند و غسل كردن پيش از خواب محبوب تر است نزد من و با من يعني كه مرضي او مست تر از آن ميكنم
و فاضلتر است از آن وضو و اكر خوابيد او و وضو و غسل نكرد پس نيست بر او ضرري اكر خواسته باشد الله تعالي دوازدهم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بان يحتجم الرجل و هو جنب شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه
السلام كفت پروائي نيست بآنكه حجامت كند مرد در حالي كه جنب باشد سيزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا
بأس ان يختضب الرجل و هو جنب و يجنب و هو مختضب و لا بأس ان يتنور الجنب و يحتجم و يذبح و لا يذوق شيئا حتي يغسل يده
و يتمضمض فانه يخاف منه الوضح شرح يختضب الرجل يعني يختضب الرجل و هو جنب است و شايد كه از قلم كاتب افتاده باشد
يخاف بصيغه مجهول است ضمير منه راجع به بذوق مذكور در ضمن لا يذوق است الوضح بفتح واو و فتح ضاد با نقطه و حاء بي نقطه
سفيدي برص يعني سفيدي و مانند آنها و فرق ميان برص و بهق سفيد مذكور شد در حديث پنجم باب دوم و آن مرفوع و نايب فاعل
است روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت پروائي نيست بآنكه خضاب كند مرد در حالي كه جنب باشد و بآنكه جنب شود
مرد و او صاحب خضاب باشد و پروائي نيست بآنكه نوره بر خود مالد جنب و حجامت كند و ذبح كند و ذكر سفند و مانند آنها كند و
نميچشد چيزي را تا وقتي كه شويد دو دست خود را و مضمضه كند چه بدرستي كه از آن چشيدن خوف لكه سفيدي هست
باب سي و چهارم اصل باب الجنب يعرق في الثوب او يصيب جسده ثوبه و هو رطب شرح يعرق از باب نظر است جسده
منصوب و ثوبه مرفوع است و عكسش جايز است ضمير هو راجع بقدر مشترك ميان دو چيز مذكور است كه تعبير از آن با حدهما
ميتوان كرد خواه در ضمن ثوبه باشد چنانچه مناسب حديث دوم است و خواه در ضمن جسده باشد چنانچه مناسب حديث
ششم است يعني اين باب بيان جنب است كه عرق ميكند در جامه يا بر ميخورد بدن او را جامه او در حالي كه تر باشد

در این باب شش حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنب یعرق فی ثوبه او یغتسل فیعانق امرأته
امرأته و یضاجعها و هی حائض او جنب فیصیب جسده من عرقها قال هذا کله لیس بشیء شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را که از جنب که عرق میکند در جامه خود یا غسل میکند پس بغل میگیرد زن خود را و در بغل او میخوابد بر حالی
که آن زن حائض است یا جنب است پس میرسد به بدن او چیزی از عرق آن زن امام گفت اینکه گفتی جمیع شیء نیست
و ضرری ندارد یعنی که هیچکدام اینها باعث سرایت نجاست نمیشود اما در صورتی که موضع عرق نجس نباشد ظاهر است اما
در صورتی که نجس باشد باعث این است که ملاقات نجس نمناک باعث نجاست سرایت نمیشود والله اعلم دوم اصل قلت
لابی عبد الله علیه السلام یصیبنی السماء و علی ثوب فتبله و انا جنب فیصیب بعض ما اصاب جسدی من المنی افاصلی فیه قال نعم
شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میرسد بمن باران و بر من یک جامه است پس تر میکند آنرا بر حالی که من جنبم
پس میرسد آنجا منی یعنی بعض منی را که بخورد بجسدم آیا نماز میکنم در آن جامه گفت آری نماز میکنی در آن جامه بدانکه
این نظیر آنست که بیان شد در شرح حدیث دوم باب سابق پس اگر مطلق است منافات ندارد ظاهرا با نجاست جامه اگر ...
باشد و اگر عام است چنانچه ظاهر جواب در حدیث آینده است منافات با آن ندارد نظر ظاهرا تا مخصص عام معلوم شود
والله اعلم سیوم اصل عن علی بن ابی حمزة قال سئل ابو عبد الله علیه السلام و انا حاضر عن رجل اجنب فی ثوبه فیعرق فیه
فقال ما اری به باسا فقیل انه یعرق حتی لو شاء ان یعصره قال فقطب ابو عبد الله علیه السلام فی وجه الرجل فقال ان ابیتم
فشیء من ماء فانضحه به شرح قطب بقاف و طاء بی نقطه و با یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است یعنی ترش
و مبتداء است و خبرش محذوف است بتقدیر فکاف انضحه بنون و ضاد با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه امر باب ضرب است ضمیر
منصوب راجع بثوب است اگر فی ثوبه ظرف مستقر و حال از ضمیر مستتر در اجنب باشد و مقصود سؤال از سرایت نجاست از بدن
بجامه باشد و راجع به بدن است اگر فی ثوبه ظرف لغو متعلق باجنب باشد و مقصود سؤال از سرایت نجاست از جامه به بدن
باشد یعنی روایت است از علی بن ابی حمزه گفت پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام و من حاضر بودم از مردی که
جنب باشد بر حالی که در جامه بود پس عرق میکند بیش از نشستن به بدن خود در آن جامه که پاک بود آیا آن جامه نجس میشود
یا نه پس امام گفت نمی بینم با آن باکی پس گفته شد که بدرستی که او عرق میکند تا بحدی که اگر میخواسته باشد که افشرد جامه را
می افشرد و آب آن بیرون می آید پس ترش رو کرد امام جعفر صادق علیه السلام در روی آن مرد پس گفت اگر طبع شما
کراهت دارد پس چیزی از آب برای دفع کراهت طبع کافی است پس بپاش آن جامه را با آن آب بدانکه رو ترش کردن امام علیه
السلام اشعار است بانکه آن مرد از جماعتی بوده که در این زمان امثال ایشان بسیار است در آب کشیدن چیزهایی که باید غسل
[illegible] و در اجتناب از حرام در مال و معاصی دیگر سست اند یا اینکه حاجت باین سؤال نبود و آنچه گفته شد جواب شامل آن نیز بود
و بنابر این ظاهرا احتمال این جواب اینست که عام باشد والله اعلم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یجنب الرجل
الثوب شرح جنابت اینجا بمعنی منی است مشترک میان منی و نجاست منی است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
نجس نمیکند نجاست منی جامه که در آن منی باشد مرد را بعرق و باران و مانند آنها و نجس نمیکند نجاست منی مردی که در
بدن او منی باشد جامه را بعرق و مانند آن پنجم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الثوب یکون فیه الجنابة فتصیبنی
السماء حتی یبتل علی قال لا باس شرح مراد بجنابت اینجا منی است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جامه
که میباشد در آن منی پس میرسد بمن باران تا آنکه تر میشود بر بدن من گفت پروایی نیست ششم اصل قلت لابی عبد الله

الرجل یبول وهو جنب ثم یستنجي فیصیب ثوبه جسده وهو رطب قال لا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که
مردی بول میکند و او جنب است بعد از آن خود را میشوید پس بر میخورد جامه او ببدن او و بدن او تر است گفت نیست
پروائی زیرا که موضع منی با استنجا پاک شده و بدن جنب نجس نیست باب سی و پنجم اصل باب المني والمذي یصیبان
الجسد شرح مناسب میان منی و مذی اینست که منی بعد از وقوع شهوت و لذت می آید و مذی بفتح میم و سکون ذال
بالنقط بعد از ملاعبه و تصور شهوت می آید یعنی این باب بیان حکم منی و مذی است که بر میخورد آنها جامه و بدن را
در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال سألته عن المني یصیب الثوب قال ان عرفت مکانه
فاغسله وان خفي علیك مكانه فاغسله كله شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
از حکم منی که بر میخورد جامه را گفت اگر شناختی جای آن را فی الجمله مثل آنکه دانی در این ثمن جامه است یا در این نصف جامه است پس
بشوی آن را و اگر مشتبه بالکلیه باشد بر تو جای آن پس بشوی همه را دوم اصل قلت لابي عبد الله علیه السلام ان الجارية
فنفضت ثوبي من المني فلا تبالغ غسله فأصلي فيه فاذا هو يابس قال اعد صلوتك اما انك لو كنت غسلت انت لم يكن
عليك شيء شرح بلوغ بمعنی رسیدنست و آن متعدی بنفس میشود و مبالغه اگر بمعنی ضد تقصیر است متعدی بفی میشود
اگر بمعنی بلوغ بعنوان آن تحصل است متعدی بنفس میشود چنانچه اینجا است ضمیر غسله و ضمیر فيه و ضمیر هو راجع بثوبست و
یشوانید بود و ضمیر فيه راجع بثوب باشد و حاصل هر دو یکی است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که امر میکنم
کنیز را پس میشوید جامه مرا بسبب منی که ملاقی آن شده پس نیز شد بشستن آن منی یا یعنی که جای دیگر را میشوید بغلط
پس نماز کرده میکنم در آن پس ناگاه آن منی خشک است یا یعنی که معلوم من میشود که کنیز غلط کرده و جای دیگر را
شسته گفت اعاده کن نماز را آگاه باش بدرستی که اگر شسته میبودی خود تو و این غلط را مکرر دی نمیبود بر تو چیزی
از اعاده نماز بدانکه ظاهر این است که اعتماد بر کنیز در شستن منی جایز است و تهاون غیر کنیز و غیر منی بر آن نوع احتیاط است
که می آید در حدیث دوم باب سی و هشتم و نظیر این نسبت افطار در ماه رمضان بعد از طلوع صبح باعتماد بر قول
کنیز که گوید که صبح نشده و باعتماد بر تفحص غلط خود زیرا که در اول قضا آن روزه لازم است بخلاف دوم بنابر آنچه می آید
در کتاب الصیام در حدیث سیوم باب من اكل وشرب وهو شاك في الفجر او بعد طلوعه سیوم اصل عن سماعة قال سألته عن
المني يصيب الثوب قال اغسل الثوب كله اذا خفي عليك مكانه قليلا كان او كثيرا شرح مضمون این روایت مثل حدیث اول است یا این
قليلا خبر کان است و ضمیر کان راجع بمکانه است مقصود تعمیم منفی در خفی است زیرا که خفای مکان بمعنی عدم علم بمکان است
تعمیم در منفی تخصیص در نفی است پس افاده این میکند که شستن جمیع مشروط است بجهل بالکلیه پس اگر داند مثلا که مکان
منی در این ثمن جامه است یا در این نصف جامه است شستن جمیع جامه لازم نیست و ارجاع ضمیر کان بمنی دور است باعتبار معنی
اگرچه نزدیک است باعتبار لفظ چهارم اصل عن ابي عبد الله علیه السلام قال اذا احتلم الرجل فاصاب ثوبه شيء فليغسل
الذي اصابه وان ظن انه اصابه شيء ولم يستيقن ولم ير مكانه فلينضحه بالماء وان استيقن انه قد اصابه ولم ير مكانه فليغسل ثوبه
كله فانه احسن شرح فرق میان غسل و نضح بمعنی پاشیدن اینست که آب در غسل بجمیع اجزای مغسول میرسد و در نضح بجمیع
اجزا نمیرسد لم یر در هر دو جا بضم یاء مضارع و فتح راء یستیقظ بصیغه مضارع مجهول مهموز العین معتل اللام یائی باب افعال
است یعنی لم يحمل ظانا و ماخوذ از رأی بظن است که یک مفعول میدارد و چون بباب افعال رود دو مفعولی میشود و
مستتر در لم یر راجع بالرجل است و مفعول اول لم یر است و نایب فاعل است مکانه در هر دو جا منصوب و مفعول دوم لم یر است

و در اول لم يستيقن نيز هست بر سبيل تنازع فعلين و منافات ندارد بميان ظن ملاقات و استيقان مكان ملاقات
زيرا كه متعلق اول قضيه حمليه است و متعلق دوم قضيه شرطيه است و آن اينست كه اگر مني ملاقات كرده باشد ملاقات
كرده خواهد بود آنجا را فاذا اصابه ولم ير مكانه تقديرش اينست كه فاذا اصابه ولم يستيقن ولم ير مكانه و حذف ولم يستيقن اينجا
براي ظهور اينست كه مراد است در اينجا مسئله مذكوره است و فانه احسن متعلق بمجموع من حيث المجموع مسئله است نه بهر يك
مسئله دوم يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت سه مسئله را اول چون محتلم شود مرد پس در يابد جامه
او را مني پس بايد كه بشويد آنچه را كه مني در يافته آنرا مراد صورتيست كه در يافتن مكان مني بيقين باشد دوم و اگر ظن كرد
اينرا كه شان اينست كه دريافته جامه را چيزي از مني و يقين نكرد و ظن نكرد مكان مني را پس بايد كه نضح كند جميع آن جامه را
باب بر سبيل استحباب چنانچه معلوم ميشود از قول امام در آخر كه فانه احسن سيوم و اگر يقين كند اينرا كه شان اينست
بتحقيق دريافته مني آن جامه را و يقين و ظن نكند مكان آنرا پس بايد كه بشويد جميع جامه خود را آنچه مذكور شد در حكم
مسئله براي اينست كه آن بهتر است پس در بعض آنها مخالف جايز است پنجم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن
المذي يصيب الثوب فقال ليس به شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مذي كه بر ميخورد جامه را گفت نيست
باك در غسل آن ششم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول لا ترى في المذي وضوءا ولا غسلا مما اصاب الثوب منه الا في
الماء الاكبر شرح غسلا بفتح غين است ما موصوله منصوب است محلا تا مفعول غسلا باشد ضمير مستتر در اصاب
راجع بما موصوله است الثوب مفعول اصاب است ضمير منه راجع بمذي است الا براي استثناء متصل است و در اينجا دو احتمال است
اول آنكه متعلق است بهر دو جمله و مستثني منه المذي است و اين بر تقديريست كه وضو بمعني لغوي يعني شستن باشد دوم
دوم اينكه متعلق است بجمله دوم و مستثني منه ما موصوله است و اين بر تقديريست كه وضوء بمعني اصطلاحي باشد كه
مذكور است در آيت اذا قمتم الي الصلوة فاغسلوا تا آخر يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت نه ميبينيم ما
اهل بيت رسول عليهم السلام در مذي وضوئي و نه شستن آنچه بر خورد جامه را از جمله مذي مگر مذي كه در مني باشد
يا بمعني كه مخلوط با آن شده باشد و ملاقات بدن يا جامه كرده باشد باب سي و ششم اصل باب البول يصيب الثوب
او الجسد شرح اين باب بيان حكم بول است كه بر ميخورد جامه را يا بدن را و در اين باب نه حديث است اول اصل سألت ابا
عبد الله عليه السلام عن البول يصيب الجسد قال صب عليه الماء مرتين فانما هو ماء و سألته عن الثوب
يصيبه البول قال اغسله مرتين و سألته عن الصبي يبول على الثوب قال تصب عليه الماء قليلا ثم تعصره شرح پرسيدم
امام جعفر صادق عليه السلام را از سه مسئله اول بول آدمي بزرگ كه بر ميخورد به بدن را گفت بريز آن آب را دو بار پس نيست
ما بعد چيزي بجز اين نيست كه آن بول آبست يعني كه چرك نيست تا احتياج بدست ماليدن داشته باشد چنانچه گفته
در حديث نهم باب سيزدهم دوم و پرسيدم او را از جامه كه بر ميخورد آنرا بول آدمي بزرگ گفت بشو آنرا دو بار يعني
كه بعد از اول شستن از دوم عصر كن تا آب هر بار بجميع اجزاي نجس رسد سيوم و پرسيدم او را از طفل شير خواره كه شروع
در خوردن طعام كرده كه بول ميكند بر جامه من گفت ميريزي بر آن آب را اندكي بعد از آن ميفشري آنرا يعني كه در اينجا
بلكه شستن با فشردن كافيست بخلاف مسئله دوم كه در آنجا دو شستن ميبايد مخفي نماند كه حمل صبي بر شروع كرده در طعام
خواهد بقرينه آنچه مي آيد در حديث ششم اين باب چه ظاهر آن اينست كه اگر شروع در طعام نكرده باشد فشردن
دركار نيست دوم اصل قلت للرضا عليه السلام الطنفسة والفراش يصيبهما البول كيف يصنع بهما وهو ثخين

کثیر الحشو قال یغسل ما ظهر منه فی وجهه شرح الطنفسه بفتح و ضم و کسر طاء بی نقطه و سکون نون و موافقت فا با
طا و بکسر طاء و فتح فاء بر عکس پنج لغت است بافته ایست از پشم که بر زیر اسپ اندازند مثل قالی الفراش بکسر فا توشک
و مانند آن ضمیر هو و ضمیر منه و ضمیر وجهه بلفظ مفرد راجع بفراش است و ارجاع ضمیر منه ببول ممکنست یعنی گفتم امام رضا
علیه السلام را قالی و توشک که بر میخورد آنها را بول یا منی که بول برخورده توشک را بر وشی که بقالی نیز رسیده
چون باید کرده شود با آنها و حال آنکه توشک کنده است بسیار در درونست گفت شسته میشود آنچه ظاهر شد از آن در روی
آن یا منی که ابره را میشویند و ما فیه را امیگذارند مخفی نماند که شستن ابره بدو نحو است یکی آنکه موضع نجاست آنرا جمع
کنند در دست و شویند و فشر دهند دیگر آنکه آب بر آنجا بریزند چنانچه هست و ملاقات آنچه نجس است و در میان حشو
ظاهر را نجس نکند و الله اعلم سیوم حدیث سألت ابا الحسن علیه السلام عن الثوب یصیبه البول فینفذ الی الجانب الآخر
و عن الفرو و ما فیه من الحشو قال اغسل ما اصاب منه و مس الجانب الآخر فان اصبت مس شیء منه فاغسل و الا فانضحه بالماء
شرح ینفذ بنون و فاء و ذال با نقطه بصیغه مضارع باب نصر است الفرو بفتح فا و سکون راء بی نقطه و واو جبه
پر پنبه که آستینهای آن کوتاه باشد و آنرا لباده مینامند ما در ما اصاب عبارت از بول است ضمیر مستتر در اصاب راجع بما
است و مفعول اصاب محذوفست بتقدیر اصاب الثوب و من تبعیضیه است ضمیر منه راجع ببول است یا ما عبارت از
ثوب است ضمیر مستتر در اصاب راجع ببول است و عاید با ضمیر منصوب محذوفست بتقدیر اصابه و من تبعیضیه است و
ضمیر منه راجع بثوب است یا ما عبارت از جانب است و ضمیر مستتر در اصاب راجع ببول است و من ابتدائیه است و ضمیر منه
راجع بما است مس دوم بفتح و ضم میم و تشدید سین بی نقطه بصیغه امر مضاعف باب علم یا نصر است و در دوم
بفتح میم و مصدر است شیء عبارت از بول است و من ابتدائیه است و ضمیر منه راجع بجانب است یا من تبعیضیه است و
ضمیر منه راجع ببول است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از جامه که بر میخورد آنرا بول پس گذر میکند تا
جانب دیگر پرسیدم از لباده پر پنبه و آنچه در آن است از درون کنده که بول میخورد آنرا گفت دریاب دو صورت بشو آنچه
که بجامه رسید از جمله بول و در صورت دوم دست بکش بجانب دیگر لباده پس اگر برخوردی دست رسانیدن چیزی
از بول را از آن جانب پس بشو آن جانب را نیز و اگر بر نخوردی پس بپاش آن جانب را با آب چهارم حدیث قلت لابی عبد الله
علیه السلام ابول فلا اصیب الماء و قد اصاب یدی شیء من البول فامسحه بالحائط و التراب ثم تعرق یدی فامسح وجهی او
بعض جسدی او تصیب ثوبی قال لا بأس به شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که بول میکنم پس نمی یابم آب را که بآن استنجا
کنم بر حالیکه تحقیق برخورده دست مرا چیزی از بول پس می مالم آن بول دست را بدیوار و خاک زمین بعد از آن عرق میکند
دستم پس دست میمالم بروی خود یا بعض بدن خود یا آن دست عرق دار بر میخورد جامه مرا امام گفت نیست باکی
با آن یا منی که سرایت نمیکند نجاست بمواضع ملاقات بمجرد عرق دست پنجم حدیث فی کتاب علی سماعه رفعه الی ابی
عبد الله علیه السلام ان اصاب الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح الصلوة فیه حتی تغسله شرح در کتاب
سماعه است بلا برده سند آنرا تا امام جعفر صادق علیه السلام اینکه اگر برخورد جامه را چیزی از بول گربه پس صحیح نیست
نماز در آن جامه تا وقتی که شوئی آن جامه را ششم حدیث سألت ابا عبد الله علیه السلام تصب علیه الماء فان کان قد
اکل فاغسله غسلا و الغلام و الجاریه فی ذلک شرع سواء شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از بول
کودک طفل شیرخواره که شروع در خوردن طعام نکرده گفت میریزی بر آن آب را و حاجت بفشردن نیست پس اگر تحقیق

خورده باشد طعام را پس نشود آنرا شستنی با آن یعنی که فشردن نیز می باید چنانچه گذشت در مسئله سیوم اول این باب
و پسر و دختر در آنچه مذکور شد برابرند لیکن تفاوت نیست اصلا الا اگرچه ذلک برای مشار الیه بعید است ظاهر این حدیث
اینست که دختر در هر دو شق با پسر شریک باشد و از ظاهر این حدیث و حدیث اول این باب ظاهر میشود که بول بر سه قسم
است اول بول آدمی که از شیر برداشته شده است و آن چون بجامه رسد دو بار شستن می باید و فشردن بعد از اول و بعد از
دوم دوم بول شیرخواره شروع در طعام کرده و آن چون بجامه رسد یکبار شستن میباید با فشردن سیوم بول شیرخواره
شروع در خوردن طعام نکرده و آن چون بجامه رسد یک آب بریختن بی فشردن کافیست هفتم اصل قلت لابی عبد
الله علیه السلام انی اغدو الی السوق فاحتاج الی البول ولیس عندی ماء ثم اتمسح واتنشف بیدی ثم امسحها بالحائط
و بالارض ثم احک جسدی بعد ذلک قال لا بأس شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من اول روز بسوی
بسوی بازار پس محتاج میشوم بسوی بول کردن و نیست نزد من آبی بعد از آنکه بول میکنم چیزی بر خود میمالم و برمیچینم
آب را از خود بدست خود بعد از آن میمالم دست خود را بدیوار و بزمین تا خشک شود و بعد از آن میخارم بدن خود را
بعد از آنچه گفتم امام گفت بود باکی نیست هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ادخل الخلاء وفی یدی خاتم فیه
اسم من اسماء الله تعالی قال لا ولا تجامع فیه شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام آیا داخل شوم بیت الخلا را در
حالیکه در دست من انگشتری که باشد که در آن نامی از نامهای الله تعالی نقش شده باشد گفت نه و مجامعت مکن در آن
انگشتر نهم اصل وروی ایضا انه اذا اراد ان یستنجی من الخلاء فلیحوله من الید التی یستنجی بها شرح وروی ایضا اشعار
باینست که این منافی سابق می نماید اما منافی نیست بدو وجه اول اینکه نهی در اول تنزیهی برای کراهت باشد دوم اینکه امر
بتحویل در دوم منافات با حرمت دخول با آن ندارد خواه فراموش کرده باشد و خواه عمدا نامشروع کرده باشد و معنی بیت
و خلا هم معنی بیت الخلا است و امر برای بعد مجاورت است و خلا یعنی محل نجاست آدمی است یعنی و روایت نیز از امام
علیه السلام که آن مرد که آن انگشتر را با خود به بیت الخلا برد و چون اراده استنجا کند پس باید که دور کند از دستی که استنجا با آن
میکند اگر در آن باشد باب سی و هفتم اصل باب ابوال الدواب وارواثها شرح الدواب جمع دابه آنچه حرکت کند بر
روی زمین از حیوانات و غالب شده بر آنچه عمده فائده آن رکوب است از جمله حیوانات و آن اسب و استر و دراز گوش است
و مراد اینجا معنی اول است بقرینه ذکر حدیث هشتم و نهم در این باب پس ذکر ارواثها از قبیل مجاز است زیرا که آن در
فضله حیوان غیر صاحب سم مستعمل نمیشود مگر مجازا و ذکر حدیث هفتم در این باب بتقریب است باعتبار مشابهت آب بینی
دابه ببول دابه و الله اعلم یعنی این باب بیان بولها انواع چارپا و سرگینهای آنها است در این باب ده حدیث است اول اصل
عن زرارة انهما قالا لا تغسل ثوبک من بول شیء یوکل لحمه شرح روایتست از زراره که امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما
السلام گفتند که مشو جامه خود را از بول چیزی که متعارف خورده میشود گوشت آن مثل گوسفند و گاو و شتر بخلاف
اسب و استر و دراز گوش زیرا که اگرچه جایز باشد خوردن گوشت آنها اما متعارف نیست مراد نهی از شستن آنها بقصد
ازاله نجاست است نه بقصد ازالة الحرج بقرینه حدیث آینده دوم اصل عن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام
عن البان الابل والغنم والبقر وابوالها ولحومها فقال لا توضأ منه ان اصابک منه شیء او ثوبا لک فلا تغسله الا
ان تتنظف شرح ضمیر منه راجع بمذکور است که شامل چند است و ثوبا عطف بر ضمیر اصابک است و فاء در فلا تغسله
برای بیان است یا برای تفریع است و ضمیر راجع بشیء است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از شیرهای شتر و گوسفند

وکاه و دبولهای آنها و گوشتهای آنها که بجائی آلوده باشد پس گفت خود را مشو از آنچه مذکور شد اگر بخورد ترا یا جامهٔ
ترا از آن چیزی بیان این آنکه مشو آنچیز را مگر آنکه قصد از الحجرک را خود کنی اصل قال وسألته عن ابوال الدواب والبغال
والحمیر فقال اغسله فان لم تعلم مکانه فاغسل الثوب کله وان شککت فانضحه شرح مراد بدواب اینجا اسبانست یعنی
محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام علیه السلام را از بولهای اسبان و استران و درازگوشان پس گفت بشو آنچیز را
که مذکور شد پس اگر ندانی جای آنرا پس بشو جامه را بهمگی آن و اگر شک داشته باشی که آیا برخورده بجامه یا نه پس بپاش
آب بر آنچه شک داری سیوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اغسل ثوبک من ابوال ما لا یؤکل لحمه شرح گفت امام جعفر
صادق علیه السلام بشو جامهٔ خود را از بولهای آنچه در متعارف خورده نمیشود گوشت آن چهارم اصل عن زرارة عن احدهما
علیهما السلام فی ابوال الدواب تصیب الثوب فکرهه فقلت الیس لحومها حلالا قال بلی ولکن لیس مما جعله الله للاکل شرح
دواب اینجا عبارت از اسبان و استران و درازگوشان است یا عبارت از اسبان است فاء در فکرهه برای عطف
محذوفست تقدیرش انه سئل عنه فکرهه ذکره بصیغهٔ ماضی غایب معلوم باب تفعیل است مثل کره الیکم الکفر والفسوق
والعصیان یعنی روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق علیهما السلام در بولهای چاروایها که برسد
بجامه را اینکه پرسیده شد از آنچه مذکور شد پس ممنوع ساخت آنچه را که مذکور شد پس گفتم آیا نیست گوشتهای
آنها حلال پس گفت بلی حلال است ولیکن نیست مذکور شده از جملهٔ آنچه گردانیده آنرا الله تعالی برای خوردن اشاره است
بآیت سورهٔ نحل والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة پنجم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی ابوال الدواب
وارواثها قال اما ابوالها فاغسل ان اصابک واما ارواثها فهی اکثر من ذلک شرح دواب اینجا عبارت از آنست که در شرح
حدیث سابق مذکور شد اکثر افعل التفضیل است مشار الیه ذلک امر بغسل است که مفهوم میشود از فاغسل گفتم
امام جعفر صادق علیه السلام را چه میگوئی در بولهای چاروایها و سرگینهای آنها گفت اما بولهای آنها پس بشو اگر
برخورد ترا و اما سرگینهای آنها پس آنها بیشتر از آنست که امر بغسل آن توان کرد اشاره است باینکه آنها بسبب خشک
شدن و وزیدن بادهای داخل خانها و اوانی و ظروف میشود در اکثر اوقات ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال لا بأس بروث الحمر واغسل ابوالها شرح الحمر بضم حاء و ضم میم جمع حمار یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت باکی نیست بسرگین درازگوشان و بشو بولهای آنها را هفتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عما یخرج من منخر
الدابة یصیبنی قال لا بأس به شرح المنخر بفتح میم و خاء با نقطه و ضم هر دو و کسر هر دو و فتح اول و کسر دوم و سکون نون در
چهار صورت یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنچه بیرون می آید از بینی چاروا در وقت فشاندن بینی بر
میخورد مرا گفت نیست دغدغه بآن هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان اصاب الثوب شیء من بول السنور فلا تصلح
الصلوة فیه حتی تغسله شرح این موافق حدیث پنجم است از باب سابق است نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کل شیء
یطیر فلا بأس ببوله وخرئه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود هر حیوانی که پرواز میکند پس دغدغه
نیست ببول آن و فضلهٔ آن با بیعت که پاک است هرچند که آن پرنده ماکول اللحم نباشد بدانکه جمعی بر حدیث سیوم
این باب مضایقه در ظاهر این دارند و تأویل میکنند طایر را بآنچه بر هم زدن بال در آن بیشتر از صف زدن بال باشد پس
ماکول اللحم خواهد بود و جمعی میگویند حمل امر بر استحباب ظاهرتر است از حمل طایر بر این معنی والله اعلم دهم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اعالج الدواب فربما خرجت باللیل وقد بالت وراثت فیضرب احدها برجله او

يده فينضح على ثيابي فاصبح فارى فيها اثرا فقال ليس عليك شيء شرح گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را که بدرستی
که من نگاه داری چاروایان میکنم پس گاه باشد که بیرون آیم از خانه بسوی ایشان در شب بر حالی که بتحقیق بول کرده اند و
سرگین کرده اند پس میزنند یکی از آنها بپای خود یا دست خود پس پاشیده میشود آنچه از آنها جدا شود بر
جامهای من پس صبح میکنم پس میبینم در آن جامها اثری از بول و سرگین چاروایان پس گفت نیست بر تو چیزی
یا بمعنی که امر باجتناب از بول آنها چنانچه گذشت در احادیث این باب برای کسی است که کار او با آنها نباشد یا بمعنی
کراهت یکی با آن کردی عادة ندارد و چون در وقت عمل بعد النسخ و آخر النسخ والله اعلم باب سی و هشتم اصل باب
الثوب يصيبه الدم والمدة شرح المدة بكسر ميم و تشديد دال بی‌نقطه چرک که در دملها میباشد این باب بیان
حکم جامه‌ایست که میخورد آنرا خون و چرک و در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابي بصير قال دخلت على ابي جعفر ع
وهو يصلي فقال لي قائدي ان في ثوبه دما فلما انصرف قلت له ان قائدي اخبرني ان بثوبك دما فقال ان بي دماميل
ولست اغسل ثوبي حتى تبرأ شرح انصرف اینجا بمعنی سلام بقصد خروج است
باعتبار اینکه در آن رو بجانب راست میگرداند و بیان این می آید در کتاب الصلوة در حدیث هشتم باب سی ام که
باب التشهد في الركعتين الاولتين والرابعة والتسليم است بجای لست اغسل نگفت که لا اغسل برای اشعار
بقبح شستن و مراد اشعار بقبح شستن در هر ساعت است نه قبح شستن در یک شبانه روز بقرینه آنچه می آید
در حدیث آینده [illegible] روایتست از ابو بصیر که اعمی بوده گفت داخل شدم بر امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که او نماز
میکرد پس گفت مرا عصاکش من که بدرستی که در جامه او خونی هست پس چون از نماز فارغ شد گفتم او را که بدرستی
که عصاکش من خبر داد مرا که با جامه تو خونی هست پس امام گفت بدرستی که با من دملها هست و نمیشویم اینکه شویم جامه را
تا وقتی که آنها خوب شود بدانکه ظاهر این است که اگر بعض دملها خوب شود و بعضی باقیماند شستن خون خوب شده
و شستن خون باقیمانده از یک قبیل است والله اعلم دوم اصل عن سماعة قال سألته عن الرجل به القرح او الجرح
ولا يستطيع ان يربطه ولا يغسل دمه قال يصلي ولا يغسل ثوبه كل يوم الا مرة فانه لا يستطيع ان يغسل ثوبه كل
ساعة شرح القرح بفتح و ضم قاف و سکون را بی‌نقطه و حای بی‌نقطه زخم ربط از باب نصر و ضرب است لا يغسل دمه نفی
است و لا نافیه است یا مجزوم است بلای ناهیه اثبات حاصل هر دو یکیست و دلالت بر قبح شستن میکند پس استثنای در الا مرة
دلالت بر محض عدم قبح میکند و دلالت بر وجوب یا استحباب شستن هر روز یکبار نمیکند ظاهر تعلیل در فانه این است که
ارتکاب کسی چیزی را که وسعت در قدرت بر آن ندارد قبیح است مگر در جائی که دلیل علیحده بر حسن آن باشد
روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که با او دملی یا زخمی هست و در
جائیست که وسعت ندارد آن مرد که چیزی بر آن بندد تا آنکه خون آن بجامه نرسد و نه اینکه بشوید خون آنرا امام گفت
نماز میکند و نمیشوید جامه خود را هر روز از شبی مگر یکبار چه بدرستی که وسعت ندارد اینرا که بشوید جامه خود را
در هر زمان که خون آلوده شود سیوم اصل عن محمد بن مسلم قال قلت له الدم يكون في الثوب علي وانا في
الصلوة قال ان رأيت وعليك ثوب غيره فاطرحه وصل وان لم يكن عليك غيره فامض في صلوتك ولا اعادة
عليك ما لم يزد على مقدار الدرهم وما كان اقل من ذلك فليس بشيء رأيته قبل او لم تره واذا كنت قد رأيته وهو
اكثر من مقدار الدرهم فضيعت غسله وصليت فيه صلوة كثيرة فاعد ما صليت فيه شرح روایتست از محمد

بن مسلم گفت که گفتم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلم را که خون کاهی می باشد در جامه که بر من است بر جای
که من در نمازم یعنی که در اثنای نماز معلوم من میشود که خون در آن بوده امام گفت این چهار صورت دارد اول اگر دیدی خون را
که کمتر از درهم نیست و بر تو جامه غیر آن هست که ساتر عورت باشد پس بینداز آن جامه بنجس را و خود خواه آن خون مساوی
درهم باشد و خواه زیاد باشد مراد به درهم اینجا مسکوکی است به مقدار نقرهٔ که بوزن چهل و هشت جو متوسط است و آنرا درهم شامی
و درهم اموی نیز مینامند و بیان انواع درهم می آید در کتاب الزکوة در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة
علی ما وضع است دوم و اگر دیدی خون را اگر کمتر از درهم نیست و نیست بر تو جامه غیر آن پس اتمام کن نماز خود را و اعاده نیست بر تو
مادام که زیاد نشده باشد بر مقدار درهم یعنی که مادام که مساوی درهم باشد سیوم آنچه مفهوم دوم است و آن این است
که اگر دیدی خون را اگر کمتر از درهم نیست و نیست بر تو جامه غیر آن و خون زیاد است بر مقدار درهم اعاده بر تو هست بدانکه اگر مالم
یزد ظرف لا اعاده است پس در صورت سیوم اعاده نماز بعد از اتمام آن لازم است خواه لا اعاده باشد مخصوص بصورت دوم
چنانچه ظاهر است و خواه متعلق بصورت اول نیز باشد و اگر مالم یزد ظرف هر یک از مضروب لا اعاده است پس بداین صورت مخیر
است میان بر هم زدن نماز و اعاده آنچه کرده و میان اتمام و اعاده بعد از اتمام چهارم و آن خونی که باشد کمتر از مقدار درهم پس
نیست آنچه هیکه دغدغه داشته باشد خواه دیده باشی آنرا پیش از نماز و خواه ندیده باشی مگر در اثنای نماز تفصیلی برای این
می آید در حدیث هفتم این باب چون امام علیه السلام فارغ شد از چهار شق و شق سیوم را بعنوان مفهوم شق دوم
بیان کرده بود برای توضیح سیوم گفت و اگر بتحقیق دیده باشی خون را در اثنای نماز و آن بیشتر از مقدار درهم باشد و جامه
غیر آن بر تو نباشد و تمام نماز کرده باشی پس ضایع گذاشته باشی شستن آنرا بعد از نماز برای اعاده نماز و گذارده باشی
در آن جامه نماز بسیار پس اعاده نماز آنچه را که گذاردی در آن جامه چهارم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان
علیا صلوات الله علیه کان لا یری باساً بدم مالم یذک یکون فی الثوب فیصلی فیه الرجل یعنی دم السمک شرح سکونی
بفتح سین بی نقطه منسوب است به سکون که پدر قبیله ایست از کنده و اسم سکونی اسمعیل است دم مضاف است
بما موصوله لم یذک بذال با نقطه و تشدید کاف صیغه مضارع مجهول معتل اللام باب تفعیل است التذکیه حلال
کردن آدمی گوشت حیوانرا با آلتی که استعمال با ذکر اسم الهی است مثل کارد در ذبح گوسفند و مثل حربه در نحر شتر و مثل
ارسال کلب بر صید یعنی السمک کلام سکونی است برای تفسیر مالم یذک و مبنی بر اینست که ما موصوله برای عهد
خارجی است باشد یعنی حیوان ماکول اللحم یعنی و روایت است از سکونی از امام جعفر صادق علیه السلم که گفت بدرستیکه
علی صلوات الله علیه نمی دید پروائی بخون حیوان ماکول اللحم که تسمیه نزد استعمال آلتی در آن نشده بر حالی که آن خون
بوده باشد در جامه پس نماز کند در آن جامه مرد مراد امام جعفر صادق علیه السلام خون ماهی است که اگر در حضور کسی
خود را بیرون اندازد از دریا و همانجا مرد حلال است پنجم حل عن عمار الساباطی قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن
رجل یسیل من انفه الدم هل علیه ان یغسل باطنه یعنی جوف الانف فقال انما علیه ان یغسل ما ظهر منه شرح یعنی چونکه
عبارت عمار است و ضمیر مستتر راجع بسایل است که مدلول سئل است یعنی روایت است از عمار ساباطی که گفت که پرسیده
شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که روان میشود از بینی او خون آیا واجبست بر او اینکه بشوید درون آنرا
مرادش میان بینی بود پس امام گفت جز این نیست که بر او است اینکه بشوید آنچه را که ظاهر است از بینی او یعنی که اگر خون
در میان بینی باشد نماز درست است و اگر چیزی ملاقی آن شود نجس نشود تا همراه آن بظاهر نیاید ششم حل عن العبد الصالح

علیه السلام قال سألته ام ولد لابيه فقالت جعلت فداك اني اريد ان اسالك عن شيء وانا استحيي منه قال سلي
ولا تستحيي قالت اصاب ثوبي دم الحيض فغسلته فلم يذهب اثره فقال اصبغيه بمشق حتى يختلط ويذهب شرح روایت است
از امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت که سید آورا کنیزی که از خادمهای پدرش با پیروش که گفت قربانت شوم بدرستی
که من میخواهم که سوال کنم ترا از چیزی و من شرم میکنم از آن سوال گفت سوال کن و شرم مکن و کنیز گفت بر جامهٔ
مرا خون حیض رسید پس شستم آنرا پس نرفت رنگ آن پس امام گفت رنگ کن آن جامه را بگل سرخ تا مخلوط با یکدیگر
شود و رنگ خون از نظر غایب شود امر اینجا محمول بر غایب است استحباب است و اشارتست باینکه زوال عین بی
زوال رنگ بی طهارت کافیست و نظیر این است زوال العین بی زوال بو که گذشت در حدیث دهم باب دوازدهم
هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال دمك انظف من دم غيرك اذا كان في ثوبك شبه النضح من دمك
فلا بأس وان كان دم غيرك قليلا او كثيرا فاغسله شرح در این حدیث تقسیم خون کم از درهم است که مذکور شد در
صورت چهارم از چهار صورت که مذکور شد در حدیث سیوم این باب قليلا او كثيرا اشارتست باینکه در شوب قلیل
معفوست و مراد بقلیل آنست که مجموع آنها کمتر از مقدار درهم باشد نضح مصدر یعنی اسم مفعول است یعنی آبی که
پاشیده شده باشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت خون تو برای تو پاکیزه
تر است از خون غیر تو بیان این آنکه اگر باشد در جامهٔ تو مانند آب پاشیده شده از خون تو که مجموع کمتر از درهم باشد
پس پروائی نیست و اگر باشد آن خون متفرق خون غیر تو خواه مجموع آن کمتر از مقدار درهم باشد و خواه نه پس بشو آنرا
هشتم اصل عن الحلبي قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن دم البراغيث يكون في الثوب هل يمنعه ذلك من الصلوة
فيه قال لا وان كثر شرح روایتست از حلبی که گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خون کیکها که
می باشد که میباشد در جامه آیا مانع میشود صاحب جامه را آن خون از نماز در آن جامه گفت نه هر چند که بسیار شده
باشد اصل فلا بأس ايضا بشبهه من الرعاف ينضحه فلا يغسله شرح ظاهر حدیث هفتم اینست که این کلام حلبی باشد و ادر
فلا بأس برای تفریع باشد از روی قیاس و بیان این قیاس قیاسی که می آید در حدیث دهم این باب تفاوت باشد باعتبار
اینکه این قیاس برای الحاق غیر مستعمل فیه بمستعمل فیه باشد بخلاف آنچه می آید الرعاف بضم را خونی که از بینی بیرون
آید و بیرون آمدن خون از بینی و مراد اینجا معنی اول است ينضحه بیاء یکنقطه حرف جر و فتح نون و سکون ضاد با نقطه
و حاء بی نقطه و ضمیر راجع برعافست فلا يغسله مرفوع و فاء برای لا بأس است یعنی پس پروائی نیست نیز مانند خون
کیکها از خون بینی که با پاشیده آن باشد بر جامه بیان این آنکه نمی شوید جامه را صاحب جامه آن خون بینی را
باین معنی که واجب نیست شستن آن بر او اصل وروي ايضا انه لا يغسل بالريق شيء الا الدم شرح و روی ایضا انه شد
بانیست که منافات نیست میان این و سابق اگرچه توهم منافات میشود بنابر اینکه فلا بأس در سابق کلام باشد و فاء
برای تعقیب ذکری باشد و ینضحه بصیغهٔ مضارع غایب باب ضرب باشد باین معنی که آب میپاشد بر آن خون و این خلاف
آنست که در شرح آن گفتیم الريق بکسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین قوت یعنی روایت کرده شده نیز که
شسته نمیشود بقوت چیزی از نجاسات مگر خون باین معنی که نضح و مانند آن در ازالهٔ خون کافی نمیباشد و شستن
نوعی در آن میباید دهم اصل عن محمد بن الريان قال كتبت الى الرجل عليه السلام هل يجري دم البق مجرى دم البراغيث
وهل يجوز لاحد ان يقيس بدم البق على البراغيث فيصلي فيه وان يقيس على نحو هذا فيعمل به فوقع علیه السلام

يجوز الصلوة فيه والطهر منه افضل شرح محمد بن الريان بفتح راء بي‌نقطه و تشديد ياء دو نقطه در پايين و الف
از اصحاب ابو الحسن ثالث عليه السلام مسائل در اينجا سه سؤال كرده كه راجع به دو سؤال ميشود اول نفس مسئله از
فروع نفقه است و دوم محل مسئله از مسائل اصول فقه است يعني مثالي از مثالهاي مسئله جواز قياس در استنباط
ظاهر لفظ قرآن يا حديث براي عمل خود و سيوم نفس مسئله از مسائل اصول فقه است در باب عمل خود بظاهر آيه يا
حديثي نيز در باب فتوى يا قضا زيرا كه معلوم است كه ابن قياس نزد ايشان منهي عنه است يجوز الصلوة فيه جواب
سؤال اول است والطهر منه افضل جواب مسئله دوم و سيوم است زيرا كه هر دو في الحقيقة يكسوال است و دوم
تمهيد سيوم است و لهذا تكرار نكرد هل يجوز در سيوم نشده الطهر بضم طاء بي‌نقطه و سكون هاء ضد نجاست و تفصيل اين
جواب اينست كه مستعمل فيه الفاظ قرآن و حديث يعني آنچه متكلم اراده فهمانيدن آن بمخاطب ميكند در وقت خطاب دو قسم
است اول منطوق دوم مفهوم و قياس جايز است در استنباط قسم دوم براي عمل خود و جايز نيست براي فتوى يا قضا
چنانچه جايز نيست در الحاق غير مستعمل فيه بمستعمل فيه يعني روايتست از محمد بن الريان گفت نوشتم بسوي امام علي نقي ع
سه مسئله اول اينكه شنيده شده از شما كه نماز در خون كيكها جايز است يا جاري ميشود خون پشه در مجراي خون
كيكها در اينكه نماز در آن جايز باشد دوم اينكه جايز است براي كسي كه حكم خون كيكها را شنيده باشد از شما كه
خون پشه را عليحده نشنيده باشد اينكه قياس كند خون پشه را بر خون كيكها پس نماز كند در خون پشه بي آنكه فتوى
دهد بديگران بجواز نماز در آن سيوم اينكه آيا جايز است براي كسي اينكه قياس كند بر روش اين قياس خون پشه بر خون
كيكها پس عمل كند بآن قياس بي فتوى مثل اينكه كسي در آيت سوره نساء و مائده و ان كنتم مرضى او على سفر او
جاء احد منكم من الغائط او لامستم النساء فتيمموا اهل لا ازينها رشق را حمل بر مثال كند چنانچه مي آيد در شرح
حديث دوم باب چهل و دوم و تمثل اينكه چون در حديث چهل و ششم اين باب گذشت كه اصبغه عشق كسي بقم رنگ
كند و نماز كند در آن بنا بر اينكه ظاهر اين لفظ اينست كه خصوص عشق از قبيل مثال است نه از قبيل مناط حكم پس امام
عليه السلام نوشت در جواب سؤال اول كه جايز است نماز در خون پشه و در جواب سؤال دوم و سيوم اينكه آلوده
نشدن بآن افضل است براي اينكه اين احوط است چون اين قياس براي تجويز است پس اگر براي محض تحريم چيزي
باشد شايد كه عمل بآن قياس افضل باشد والله تعالى اعلم يخفى نماند كه اگر ابن قياس براي عمل خود در موضعي است كه معلوم
نباشد كه ذكر خصوصيت از قبيل مثال است در آيتي يا حديثي كه عمل بآن بايد كرد نيز نباشد بلكه محض ظن از ظاهر لفظ باشد
باب سيصد و ششم اصل باب الكلب يصيب الثوب او الجسد وغيره مما يكره ان يمس شيء منه شرح اي باب بيان حكم
سگ است كه بر ميخورد جامه را يا بدن را و حكم غير سگ كه برخورده باشد از آنچه ناخوش شمرده ميشود در شرع
اينكه ملاقات كرده شود چيزي از جمله آن در اين باب شش حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال اذا مس ثوبك الكلب فان كان يابسا فانضحه وان كان رطبا فاغسله شرح روايتست از امام
جعفر صادق عليه السلام گفت چون ملاقات كرد جامه ترا سگ پس اگر باشد آن سگ خشك پس بپاش آن جامه را
بآب و اگر باشد آن سگ تر پس بشو آن جامه را دوم اصل سالت ابا عبد الله عليه السلام عن الكلب يصيب شيئا
من جسد الرجل قال يغسل المكان الذي اصابه شرح پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از سگ كه بر ميخورد
چيزي از بدن مرد را امام گفت ميشويد جائي را كه برخورد آنرا از ملاحظه ظاهر اين حديث با حديث سابق ظاهر ميشود

فرق میان ملاقات با جامه و ملاقات با بدن مگر آنکه مراد بکلب اینجا سگ شکاری باشد والله اعلم سیوم اصل
عن علی بن جعفر عن اخیه موسی علیه السلام قال سألته عن الفارة الرطبة قد وقعت فی الماء تمشی علی الثیاب
ایصلی فیها قال اغسل ما رأیت من اثرها وما لم تره فانضحه بالماء شرح موش فاسق کوچک است چنانچه می‌آید در
کتاب الحج در حدیث سیوم باب ما یجوز للمحرم قتله تا آخر که باب نود و هفتم است یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادر
امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم او را از موش تر بر حالی که افتاده باشد در آب می‌رفته باشد بر روی جامها آیا
نماز کرده میشود در آن جامها امام گفت بشو آنچه اگر دیدی از اثر آن موش در آن جامها و آنچه ندیدی و شکی در آن داری
پس بپاش آنرا آب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته هل یحل ان یمس الثعلب او الارنب او شیئا من السباع حیا
او میتا قال لا یضره ولکن یغسل یده شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از آنکه مس
است اینکه دست کرده شود روباه یا خرگوش یا چیزی دیگر از درندگان زنده یا مرده گفت ضرر نمیرساند او را ولیکن می‌شوید
دست خود را پنجم اصل عن ابراهیم بن میمون قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یقع ثوبه علی جسد المیت قال
ان کان غسل فلا تغسل ما اصاب ثوبک منه وان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه یعنی شرح این مضمون می‌آید در
کتاب الجنائز در دو حدیث باب غسل من غسل المیت غسل بصیغه ماضی مجهول از باب ضرب یا از باب تفعیل است و نایب فاعل
ضمیر مستتر راجع بجسد المیت است ما موصوله در دو جا منصوب است محلا تا مفعول به باشد و عبارتست از رطوبتی که
سرایت کرده باشد از جسد میت بجامه و جمعی میگویند که سرایت نمی‌کرد و قسم است یکی حقیقی و آن در صورت تر بودن جسد میت است
و دیگری حکمی و آن در صورت خشکی جسد و تری جامه است شامل عاید ما موصوله ضمیر مستتر در اصاب است ثوبک منصوب
و مفعول اصاب است من در منه برای ابتدا و مجاوزت است و ضمیر راجع بجسد المیت است یعنی اذا برد المیت کلام ابراهیم
است یعنی روایتست از ابراهیم بن میمون گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که می‌افتد جامه او
بر بدن آدمی مرده امام گفت اگر غسل داده شده باشد پس مشو رطوبتی را که سرایت کرده بجامه تو از جسد میت
والا بشو آن رطوبت را مراد امام وقتی است که سرد شده باشد میت اشارتست باینکه وقوع جامه پیش از سرد شدن
اعتبار ندارد ششم اصل عن موسی بن جعفر علیهما السلام قال سألته عن الرجل یصیب ثوبه خنزیر فلم یغسله
فذکر وهو فی صلوته کیف یصنع قال ان کان دخل فی صلوته فلیمض وان لم یکن دخل فی صلوته فلینضح ما اصاب من ثوبه
الا ان یکون فیه اثر فیغسله شرح الا ان یکون استثنا از هر دو شق است فیغسله مرفوع یعنی روایتست از امام موسی
کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که بر میخورد بجامه او خوکی پس نشست آنرا تا وقتی دیگر شوید
پس فراموش کرد و بیاد آورد بر حالی که او در نماز خود است چه میکند امام گفت اگر داخل شده در نماز خود بفعل قد
قامت الصلوة یا بفعل تکبیر احرام پس باید که روانه شود در نماز و برهم نزند آنرا و اگر داخل نشده باشد در نماز خود پس
باید که آب بپاشد آنچه را که خنزیر بدریافته آنرا از جمله جامه او مگر آنکه بوده باشد در جامه او اثر ملاقات خنزیر یعنی که
خنزیر تر باشد یا آب از جسم او بجامه آمده باشد پس میشوید آنرا خواه داخل نماز شده باشد و خواه نه باب
چهلم اصل باب صفة التیمم شرح این باب بیان کیفیت تیمم است در این باب شش حدیث اول اصل سألت ابا
عبد الله جعفر علیه السلام عن التیمم فضرب بیده الارض ثم رفعها فنفضها ثم مسح بها جبینه وکفیه مرة
واحدة شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از کیفیت تیمم پس زد بدست خود زمین را پس برداشت

دست خود را پس فشاند دست خود را بعد از آن مسح کرد بپشت خود پیشانی خود را و دو دست خود را یکبار
مخفی نماند که جمعی میگویند این حدیث دلالت بر استحباب نفض دارد و استحباب نفض دلالت بر عدم اشتراط علوق
دارد و این مشکل است زیرا که امام علیه السلام قصد تیمم نداشته تا دری خود را خاک آلوده کند بلکه قصد تیمم صورت
داشته تا اعضای تیمم معلوم شود با اینکه پائین جبین و ذراع داخل نیست و اینکه آنچه می آید در حدیث چهارم این
باب که عمار کرده لازم نیست که خوب نیست بنظر اینست زدن دست بر بساط و بر پلاس که می آید در حدیث سیوم در کتب
و چهارم و اگر کسی این را دلیل استحباب نفض کند لازم میشود که آنچه را که گذشت در حدیث سیوم باب هفدهم که
ولم یغسل یده دلیل استحباب عدم غسل ید پیش از وضو کند و این بعید است از حق و بهر حال حکم باستحباب نفض
و قطع نظر از آنچه مذکور شد در حدیث چهارم باب نوزدهم که لانه علم ان ذلک لم یجر علی الوجه تا آخر بغایت عجیب است

دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن التیمم فتلا هذه الآیة والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما
وقال فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق قال فامسح علی کفیک من حیث موضع القطع وقال وما کان ربک نسیا
شرح ضمیر قال هر سه جا راجع بامام است و کلام راوی است یا در اول و سیوم راجع بالله تعالی است و کلام امام است
و در دوم راجع بامام علیه السلام است و کلام راوی است من در من حیث برای سببیت است و حیث برای تعلیل است
مراد بموضع القطع اینجا مقطوع است و این اشارتست بتحقیق حق در آیت سرقه که محل اشتباه مخالف و موافق
شده بیان این آنکه قطع در لغت عرب و بریدن در لغت عجم و امثال آنها در لغات دیگر تعلق بچیزی میگیرد که بعض
اجزای آن از بعضی دیگر جدا کرده شده باشد با آلتی مثل کارد پس مقطوع در آیت سرقه مجموع من حیث المجموع است بدن
و اطلاق قطع بر اسقاط و اطلاق مقطوع بر تساقط و جدا کرده شده بر سبیل مجاز است و این ظاهر است در استعمال
عرب و عجم مثل اینکه عرب میگوید قطعت ثوبا و عجم میگوید بریدم خربزه را موضع مرفوع و خبر مبتدا محذوف است تقدیر
الکف موضع زیرا که حیث مضاف بجمله میباشد مگر نادرا یعنی روایت است از امام جعفر صادق که او پرسیده شد
از کیفیت تیمم پس خواند از سوره مائده این آیت را که و هر مردی که دزدی کند و هر زنی که دزدی کند پس ببرید دستهای
ایشان را و امام گفت بعنوان از سوره مائده که پس بشوئید روهای خود را و دستهای خود را بر حالی که آن دستها تا
آرنجها باشد امام گفت پس بنا بر این دو آیت مقتضای دو آیت تیمم یکی در سوره نساء و دیگری در سوره مائده که
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم باشد اینست که مسح کن بر پشت دو کف خود از این حیثیت که کف موضع قطع است در
سرقه و امام گفت از سوره مریم که نشود صاحب کل اختیار تو فراموشکار مراد اینست که در هر آیتی میداند که در آیت سابق
بر آنچه گفته و در لاحق چه خواهد گفت و چیزی که موافق سابق و لاحق نباشد نمیگوید مگر با قرینه فصل سید مرتضی
رحمه الله تعالی در کتاب انتصار و شیخ طبرسی رحمه الله در تفسیر مجمع البیان نقل اجماع شیعه امامیه کرده اند بر اینکه
دست دزد از بیخ چهار انگشت بریده میشود و موافق اینست آنچه می آید در کتاب التحدید در احادیث باب حد
القطع و کیف هو و مذهب عامه مخالفان اینست که محل کارد در سرقه بند میان ساعد و پهنی دست است و مذهب خوارج
اینست که محل کارد مرفق است و بعض ایشان موافق عامه اند و ظاهر این حدیث ابطال است که اگر کارد در بند
میان ساعد و پهنی دست گذاشته شود چنانچه مذهب عامه مخالفان است ذراع بریده شده نباید و اگر بر مرفق
گذاشته شود مرکب از ذراع و عضد بریده شده نه ذراع و نباید که ملاحظه این آیات باهم دلالت میکند بر اینکه

حقیقت ید کف است و ساعد و مرفق و عضد خارج است از حقیقت ید و وجوب شستن مرفق و ساعد در آیت وضو
از الی المرافق فهمیده میشود بی آنکه آنها در حقیقت ایدی داخل باشند و توضیح الی المرافق شد در شرح حدیث
پنجم باب هژدهم پس مذاهب مخالفان مبنی بر غلط در معنی قطع یا غلط در معنی ایدی است و اول کسی که این غلط کرد معاویه
بود و چون بعثمان بن عفان نقل کرد عثمان تحسین آن بر معاویه کرد و آنرا مستمر و معمول کرد چنانچه می آید در آخر باب
حد القطع و کیف هو از کتاب الحدود بدانکه سید مرتضی و تابعان او رحمهم الله استدلال کرده اند بر مجمع علیه شیعه امامیه
باینکه ید گاهی مستعمل میشود با صابع بدلیل آیه سوره بقره فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من
عند الله و انتصار بر اقل احتمالات دلالت لا یتم مقام بهتر است مخفی نماند که این استدلال محل بحث است بچند وجه از آنجمله
اینکه بنا بر آنچه گفتیم در توزیر این حدیث این دلیل اگر تمام میبود منافی مدعای مستدل میبود زیرا که قطع اصابع بتفصل
نمی آید بگذاشتن کارد بر بیخ چهار انگشت بلکه بگذاشتن کارد بر بعض بندهای میان انگشتان بفعل می آید سیوم
اصل عن الکاهلی قال سألته عن التیمم قال فضرب بیدیه علی البساط فمسح بهما وجهه ثم مسح کفیه احدیهما علی ظهر
الاخری شرح البساط بکسر باء یکنقطه فرشی که در خانه و مانند آن انداخته میشود تا فاصله شود میان خاک زمین و آدمی زدن
دست بر بساط برای اینست که مقصود کیفیت افعال تیمم است نه بیان آنچه تیمم بآن میشود در غیر موضع ضرورت زیرا که
بساط داخل صعید طیب نیست حقیقة یعنی روایتست از کاهلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام
است که گفت پرسیدم امام علیه السلام را از کیفیت تیمم کاهلی گفت پس زد دو دست خود را بر فرش خانه مسح کرد بدو دست
خود روی خود را بعد از آن مسح کرد دو دست خود را بر حالی که یکی بر پشت دیگری بود چهارم اصل عن ابی ایوب الخزاز
عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن التیمم فقال ان عمار بن یاسر اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة
فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة انا تیمم شرح روایت ابو ایوب خزاز بفتح خاء با نقطه و تشدید زاء
با نقطه و الف و زاء با نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام راوی که گفت پرسیدم او را از کیفیت تیمم پس گفت بدرستی
که عمار بن یاسر دریافت او را جنابتی پس غلطید در خاک چنانچه می غلطد چاروا پس گفت او را رسول الله صلی الله
علیه و آله ای عمار غلطیدی در خاک چنانچه می غلطد چاروا بدانکه این نقل در اینجا برای ایماء و اشارت بطعن
بر عمر بن الخطاب است چنانچه در کتب مخالفان منقول است از آن جمله در صحیح مسلم نقل شده که این در سفری بوده و عمر نیز در آن
سفر جنب شده بوده و نماز نکرده بود و رسول الله صلی الله علیه تعلیم هر دو کرده کیفیت تیمم را و بعد از وفات رسول عمر مصر بود در
نماز با تیمم مانند عبد الله بن عمر روایت آن داده و عمار چون این حکایت را بیاد عمر آورد تهدید او کرد و او خموش شد چون آیت سوره
مائده را که فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بیاد عبد الله بن عمر آورد عبد الله بن عمر گفت اگر رخصت داده شود
برای مردم که عمل باین آیت کنند پس اگر آب سرد شود تیمم خواهند کرد و چون حکایت عمار را بیاد او آورد دست بعدم
قبول عمر شد علیهم و علی اهل سنتهم ما علی الذین یحرفون الکلم عن مواضعه اصل فقلت له کیف التیمم فوضع یده
علی المسح ثم رفعها فمسح وجهه ثم مسح فوق الکف قلیلا شرح المسح بکسر میم پلاس و وضع بر مسح برای آنست
که صورت تیمم را بیان میکرده پس دلالت بر جواز وضع ید بر مسح در تیمم در غیر موضع ضرورت ندارد پس گفتم
او را که چون است تیمم پس گذاشت دست خود را بر پلاس بعد از آن برداشت آنرا پس مسح کرد روی خود را بعد
از آن مسح کرد بالای کف را اندکی از باب تقدمه مراد اینست که پشت دست را از آنجا تا سر انگشتان مسح کرد

پنجم اصل عن النوفلي عن غياث بن ابراهيم عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين صلى الله عليه لا وضوء
من موطاء قال النوفلي يعني ما تطأ عليه برجلك شرح مراد بوضوء اينجا طهارت است شامل تيمم است مراد مراد
بوضوء اينجا طهارت است و شامل تيمم است موطاء بفتح ميم و سكون واو و فتح طاء بي نقطه و همزه اسم مكان
باب علم و بضم ميم و فتح واو و تشديد طاء مفتوحه و همزه اسم مكان باب تفعيل جاي پا نشستن يعني روايتست از نوفلي
از غياث بن ابراهيم از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه گفت امير المؤمنين صلى الله عليه و آله كه پاكيزگي حاصل
نميشود از روي زميني كه بالا جاي پا گذاشتن باشد گفت نوفلي كه ميخواهد بموطاء جائي را كه ميگذرد بر آن
بپاي خود مراد اينست كه هيچ جاي از روي زمين نيست كه پاي كسي بآنجا نرسيده باشد پس مراد اينست كه در همان
وقت پا بر آن نگذاشته باشند ششم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال نهى امير المؤمنين عليه السلام ان يتيمم
الرجل بتراب من اثر الطريق شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه نهي كرد امير المؤمنين صلى الله
عليه و آله از اينكه تيمم كند مرد بخاكي كه جاده راه باشد مخفي نماند كه خاك راه مخلوط ميباشد بسرگين چاروايها و انسان
پليدها پس صرف صعيد طيب بر آن بعيد است باب چهل و يكم اصل باب الوقت الذي يوجب التيمم و من تيمم ثم
وجد الماء شرح اين باب بيان وقتي است كه باعث وجوب تيمم ميشود و بيان كسي كه تيمم كرد بعد از آن يافت آب را در اين
باب دو حديث است اول اصل عن محمد بن مسلم قال سمعته يقول اذا لم تجد ماء و اردت التيمم فاخر التيمم الى آخر الوقت فان
فاتك الماء لم يفتك الارض شرح روايتست از محمد بن مسلم گفت شنيدم از امام محمد باقر يا امام جعفر صادق عليهما السلام
ميگفت چون نيافتي آبي را براي وضوء يا غسل و خواستي كه تيمم كني پس تاخير كن تيمم را تا آخر وقت نماز بيان اين آنكه اگر مي
شود از تو آب فوت نميشود از تو زمين ميتواند بود كه مراد آخر وقت فضيلت باشد و ميتواند بود كه آخر وقت اجزاء باشد
و بيان هر دو مي آيد در كتاب الصلوة در باب المواقيت اولها و آخرها و افضلها كه باب چهارم است دوم اصل عن احدهما
عليهما السلام قال اذا لم يجد المسافر الماء فليطلب ما دام في الوقت فاذا خاف ان يفوته الوقت فليتيمم و ليصل في آخر
الوقت فاذا وجد الماء فلا قضاء عليه و ليتوضأ لما يستقبل شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلام يا امام جعفر
صادق عليه السلام گفت چون نيافت مسافر آب را پس بايد كه طلب كند آب را چندانكه در وقت وسعت است پس چون ترسيد
كه فوت شود از او وقت پس بايد كه تيمم كند و بايد كه نماز كند در آخر وقت پس چون يافت آب را پس قضاء آن نماز بر او نيست
و بايد كه وضو سازد براي آنچه رو بآن دارد از نمازها سيوم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا لم يجد الرجل طهورا
و كان جنبا فليمسح من الارض و ليصل فاذا وجد ماء فليغتسل و قد اجزاته صلوته التي صلى شرح طهور بفتح طاء
بي نقطه بمعني اسم فاعل باب تفعيل مستعمل شده و مراد آب پاك كننده است چنانچه گفته در سوره فرقان و انزلنا
من السماء ماء طهورا يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام ميگفت چون نيابد مرد آبي را كه بآن غسل كند و باشد
جنب پس بايد كه مسح كند محل تيمم را از روي زمين و بايد كه نماز كند پس چون يابد آبي را پس بايد كه غسل كند و بتحقيق كافي
شد براي او آن نمازي كه كرده چهارم اصل قلت لابي جعفر عليه السلام يصلي الرجل بوضوء واحد صلوة الليل و النهار كلها
ما لم يحدث قال نعم قلت فيصلي بتيمم واحد صلوة الليل و النهار كلها قال نعم ما لم يحدث او يصيب ماء شرح
يصيب منصوب است بتقدير ان ناصبه براي اينكه او بمعني الا ان است و در بعض نسخ مجزوم است بعطف بر مدخول
لم يعني گفتم امام محمد باقر عليه السلام را آيا ميگذارد مرد بيك وضوء نماز شب و روز را همگي آنها گفت آري مادام

که حدثی نکرده باشد گفتم پس آیا میگذارد بیک تیمم نماز روز و شب را بهمگی آنها گفت آری مادام که حدثی نکرده باشد
مگر آنکه برخورد آبی را اصل قلت فان اصاب الماء ورجا ان یقدر علی ماء آخر وظن انه یقدر علیه کلما اراد فعسر ذلک علیه قال
ینقض ذلک تیممه وعلیه ان یعید التیمم شرح گفتم پس اگر برخورد آب را و امیدوار شود که قدرت بهم رساند بر آبی دیگر
در اثنای راه مثلا و گمان کرد که او قادر میشود بر آب هر وقت که اراده کند بخریدن و مانند آن پس تنگ شد آب
بر او امام گفت میشکند آن برخوردن آب تیمم او را و واجبست بر او بعد از تنگی آب اینکه اعاده کند تیمم را برای نمازی که
میکند اصل قلت فان اصاب الماء وقد دخل فی الصلوة قال فلینصرف فلیتوضأ ما لم یرکع فان کان قد رکع فلیمض فی
صلوته فان التیمم احد الطهورین شرح طهور بضم طاء مصدر است چنانچه گذشت در شرح عنوان باب اول یعنی
گفتم پس اگر برخورد آب را در حالیکه داخل شده در نماز امام گفت پس باید که برگردد از نماز و باید که وضو سازد چندانکه
رکوع نکرده باشد پس اگر رکوع کرده باشد پس باید که روان شود در نماز خود چه بدرستی که تیمم یکی از دو طهارتست
اول باب دوم بخاک تیمم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام عن الرجل لا یجد الماء فتیمم ویقیم فی الصلوة فجاء
الغلام فقال هو ذا الماء فقال ان کان لم یرکع فلینصرف ولیتوضأ وان کان قد رکع فلیمض فی صلوته شرح یقیم بصیغه
مضارع باب افعال است و مفعول آن محذوفست بتقدیر یقیم عزمه فی الصلوة و مراد گفتن قد قامت الصلوة
است چه آن برای تعلیم و ترغیب مردم در شروع در نماز است هو مبتدا است و ذا راجع است بآنچه مطلوب مرد بوده
یا فیه و ذا خبر مبتدا است مشار الیه ذلک آن چیزی است که اراده کرده آن را بعث الماء منصوب است باغراء بتقدیر خذ الماء
یا ادرک الماء و میتواند بود که مرفوع و مبتدا باشد و خبرش محذوف باشد بتقدیر الماء حاضر و جمله استینافیه بیانی هو
ذا باشد و میتواند بود که مرفوع و صفت ذا باشد و میتواند بود که هو ضمیر شان باشد و ذا مبتدا باشد و الماء خبر مبتدا
باشد یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نمی یابد آب را پس تیمم میکند و قد قامت الصلوة میگوید
پس آمد غلام پس گفت آنچه میخواستی اینست دریاب آب را پس امام گفت اگر رکوع نکرده پس باید که برگردد از نماز و باید که
وضو سازد و اگر رکوع کرده پس باید که روان شود در نماز خود ششم اصل قلت لابی عبدالله علیه السلام اکون فی
السفر فتحضر الصلوة ولیس معی ماء ویقال ان الماء قریب منا افاطلب الماء وانا فی وقت یمینا وشمالا قال لا تطلب الماء
ولکن تیمم فانی اخاف علیک التخلف عن اصحابک فتضل فیأکلک السبع شرح هر یک از فتضل و فیأکلک منصوب است بتقدیر
ان ناصبه و عطف بر التخلف است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که گاهی میباشم در سفر و حاضر میشود نماز یا بین
معنی که رفقا در اثنای راه فرود می آیند و شروع در وضو و نماز میکنند و نیست با من آبی و گفته میشود که بدرستی که آب
نزدیک است بما آیا پس طلب میکنم آب را بر حالیکه من در وسعت وقت باشم در دست راست راه یا چپ راه یعنی جاکه
نشان دادند امام گفت نه طلب مکن آب را ولیکن تیمم کن و در وسعت وقت با رفقا نماز کن چه بدرستی که من میترسم
بر تو اینکه واپس مانی از رفقای خود پس گم شوی پس خورد ترا درنده خواه آن وقت بطلب آب مشغول شوی و خواه
تاخیر تیمم کنی تا آخر وقت و بعد از آن تیمم کنی و نماز کنی و رفقا صبر نکنند برای تو هفتم اصل سالت اباعبدالله علیه السلام
عن الرجل یمر بالرکیة ولیس معه دلو قال لیس علیه ان ینزل الرکیة ان رب الماء هو رب الارض فلیتیمم شرح الرکیة
بفتح راء و کسر کاف و تشدید یاء دو نقطه در پایین چاه یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی
که گذر میکند بچاه آب و نیست با آن مرد دلوی مراد بوجود دلو وجود دلو و ریسمانست و مراد بعدم دلو عدم دلو و

جاري مجراي دلو است چنانچه مي آيد در حديث دهم امام گفت واجب نيست براو که فرود آيد در چاه آب بلکه بس است که در آب
هماست دست بزند يعني که اگر وضو فرموده در وقتي همانست که تيمم فرموده در وقتي ديگر پس بايد که تيمم کند
هشتم حل سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل لا يكون معه ماء والماء عن يمين الطريق ويساره غلوتين او نحو
ذلك قال لا آمره ان يغرر بنفسه فيعرض له لص او سبع شرح واو کرد ويساره بمعني او است الغلوة بفتح غين با نقطه و
سکون لام يعني که مقدار يک تير پرتاب باشد وغلوتين منصوب است بنا بر مفعول مطلق بتقدير بعد غلوتين وعامل
آن فعل مفهوم از نحو است که براي تعين مجاوز است ليس نحو منصوب است يغرر بغين با نقطه و دو راء بي نقطه صيغه
مضارع معلوم غائب مضاعف باب تفعيل است براي مبالغه زيرا که بازي دادن خود کمال بازي دادن است بنفسه
زائده است يعرض صيغه معلوم باب ضرب عطف بر يغرر است اللص بفتح وکسر وضم لام دزد يعني پرسيدم امام
جعفر صادق عليه السلام از مردي که نباشد با او آبي و آب در جانب دست راست راه يا دست چپ راه است بقدر
دو تير پرتاب يا مانند دو تير پرتاب امام گفت امام امر نميکنم او را باينکه خود را بازي دهد و در مهلکه اندازد پس پيدا شود
او را دزدي يا درنده تيمم حل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اتيت البئر وانت جنب فلم تجد دلوا ولا شيئا تغرف
فتيمم بالصعيد فان رب الماء ورب الصعيد واحد ولا تقع في البئر ولا تفسد على القوم ماءهم شرح تغرف بغين با نقطه
و راء بي نقطه صيغه مخاطب باب نصر است الغرف جدا کردن يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون
آمدي نزد چاه بر حاليکه تو جنب باشي و نيافتي دلوي را و نه چيزي ديگري که آب را جدا کني از چاه بوسيله آن مثل
کطرف آنکه اگر با آب دستار يا دستمالي نشري تا آب غسل حاصل شود پس تيمم کن بخاک چه بدرستي که رب آب و رب خاک يکي
يکيست يعني که آنکه غسل فرموده در وقتي همانست که تيمم فرموده در وقتي ديگر و فرو مشو در چاه و ضايع مکن بر قوم
که اهل آن چاهند آب ايشان را اشارت باينست که اين چاه از جمعي است که آنجا حاضر نيستند و بعد از آن بر سر آن خواهند
آمد و چون تو در درون آن چاه مرده باشي ايشان را انتفاع از آب آن چاه مشکل خواهد شد مخفي نماند که قرينه
بر اينکه آن قوم آنجا حاضر نيستند عدم تجدان دلو و مانند آنست بدانکه جمعي حمل کرده اند اين حديث را بر اينکه افساد
باعتبار اينست که غسل جنب آب چاه را نجس ميکند يا در حکم نجس ميکند خواه آن غسل صحيح باشد چنانچه خيال جمعي
است و خواه باطل باشد باعتبار اينکه نهي از آن شده و نهي از عبادت مستلزم بطلان آنست چنانچه خيال جمعي
ديگر است يا افساد باعتبار اينست که آبي که ملاقات بدن جنب کند نجس است چنانچه در عرق جنب جمعي گفته اند
يا افساد باعتبار اينست که بدن جنب نجس بوده بنجاست مني و مانند آن يا افساد باعتبار بهم خوردن آب و لاي بهم رسانيدن
است و اينها خالي از اشکالي نيست زيرا که آن قوم هر گاه حاضر نباشند دخول جنب معلوم ايشان نميشود پس نهي
از افساد در اين حديث نظير لا آمره ان يغرر بنفسه در حديث سابق بايد است و مثل اين گفتگوها در آنچه گذشت در
حديث هفتم باب چهارم نيز کرده اند و اشاره بآن شد دهم حل عن ابي بصير قال سألته عن رجل کان في سفر
وکان معه ماء فنسيه وتيمم وصلى ثم ذكر ان معه ماء قبل ان يخرج الوقت قال عليه ان يتوضأ ويعيد الصلوة
شرح روايتست از ابو بصير گفت پرسيدم امام جعفر صادق يا امام محمد باقر عليهما السلام را از مردي که بود در
سفري و بود با او آبي که وضو با آن تواند ساخت پس فراموش کرد آن آب را و تيمم کرد و نماز کرد بعد از آن بياد
آورد که با او آبي هست پيش از آنکه بيرون رود وقت نماز امام گفت واجب است بر او که وضو سازد و اعاده کند نماز را

اصل قال له سالته عن تیمم الحائض والجنب سواء اذا لم یجدا ماء قال نعم شرح ابو بصیر گفت پرسیدم امام را از تیمم حائض و جنب
آیا مساوی یکدیگر است در صورتی چون نیابند آب را گفت آری باب چهل و دوم اصل باب الرجل یکون معه الماء
القلیل فی السفر ویخاف العطش شرح این باب بیان مردی است که میباشد با او آب کم در سفر یا میترسد که با آن آب وضو یا بغسل
میسر نیست او را مخفی نماند که در بعض نسخ ویخاف العطش هست و آن خوب نیست چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث چهارم
این باب و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل اصابته جنابة فی السفر ولیس معه
ماء الا قلیل وخاف ان هو اغتسل ان یعطش قال ان خاف عطشا فلا یهریق منه قطرة ولیتیمم بالصعید فان الصعید احب
الی شرح یعطش از باب علم است العطش بفتح عین و فتح طاء تشنگی یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
در مردی که برخورد او را جنابت در سفر و نیست با او آبی مگر آب کم و ترسید اگر او غسل کند از تشنگی امام گفت اگر ترسید از
تشنگی پس نریزد از آن آب قطره را و باید که تیمم کند بخاک روی زمین چه بدرستی که خاک روی زمین محبوبتر است بسوی
من از آب در اینوقت مخفی نماند که احب اینجا از قبیل اعلم من الجدار است و نکته در اینمقام اینست که نزد جمعی از مخالفان
غسل در اینصورت محبوب و واجب است بنابر اینکه در آیت تیمم فلم تجدوا ماء عطف بر کنتم مرضی او علی سفر تا آخر باشد و بیان این
در شرح حدیث آینده میشود دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یجنب ومعه من الماء قدر ما یکفیه
لشربه ایتیمم او یتوضأ قال یتیمم افضل الا تری انه انما جعل علیه الطهور نصف شرح شربه بضم شین بانقطه و سکون راء
بی نقطه و باء یکنقطه و ضمیر راجع بالرجل است و مراد شرب منسوب باوست تا دفع تشنگی تا آبی دیگر رسد خواه از خودش
صادر شود و خواه از واجب النفقه او و یتوضأ ماخوذ است از وضوء بمعنی لغوی و مراد اینجا غسل است یتیمم در دوم بتقدیر
ان ناصبه است و مبتدا است پس مرفوع و منصوب میتواند بود و افضل خبر مبتدا است و در بعض نسخ لفظ افضل نیست
و بنابرین یتیمم الثانی مرفوع است ضمیر انه ضمیر شان میتواند بود و راجع بمسافر که مذکور است در ضمن و معه من الماء قدر ما یکفیه
لشربه میتواند بود مثل ضمیر علیه که راجع بمسافر است حصر که مدلول انما است دلالت بر این میکند که افضل اینجا بنابر نسخه که
هست از قبیل من الجدار است مثل احب در حدیث سابق طهور بضم طاء بی نقطه مصدر است چنانچه گذشت در شرح عنوان
باب اول و عبارت از طهارت بآب است مثل وضوء و غسل نصف الطهور عبارت از تیمم است باعتبار اینکه چون بعد از
ضرورت میباشد نصف غسل و وضوء است نظر باینکه اگر کسی حقی از کسی طلب داشته باشد و استیفای آن میسر نشود مصالحه
بنصف میکنند غالبا یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلم را که از مردی که جنب شد و با او هست در سفر از آب بقدر آنچه
کافی است برای آشامیدن او آیا تیمم میکند یا خود را میشوید بغسل گفت اینکه تیمم کند افضل است آیا نمی بینی که شان اینست
که جز این نیست که در قرآن گردانیده شده است واجب بر مسافر نصف طهارت بشرط عدم وجدان آب بدانکه این استدلال
است بآیت سوره نساء و سوره مائده و ان کنتم مرضی او علی سفر او جاء احد منکم من الغائط او لامستم النساء فلم
تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا بنابر اینکه فلم تجدوا ماء عطف بر جاء احد منکم من الغائط تا آخر باشد که سابق آن غیر سابق
است که پیرایه آن معطوف است بر کنتم و سابق آن که معطوف است بر مرضی پس فلم تجدوا ماء برید و شق اخیر است که یکی
او جاء احد منکم من الغائط است و دیگری او لامستم النساء است و این دو شق در صورت عدم مرض و عدم سفر است
پس مراد فقدان مرض صورت خوف تضرر بدن است بواسطه استعمال آب خواه در وضوء و خواه در غسل و ذکر مرض
بعنوان مثال است و مبنی بر غالب است پس اگر مریضی متضرر نشود باستعمال آب حکم غیر مریض دارد و اگر صحیح مریض متضرر شود

مثل صاحب جروح و قروح حکم مریض دارد چنانچه می آید در احادیث باب چهل و پنجم و مراد از شق سفر صورت خوف تشنگی
است بواسطه تشنگی باستعمال آب خواه در وضو و خواه در غسل و ذکر سفر بعنوان مثال است و مبنی بر غالب است پس اگر
مسافر خوف تشنگی نداشته باشد حکم غیر مسافر دارد و غیر مسافر اگر خوف تشنگی داشته باشد حکم مسافر دارد و در این
قیاس است او جاء احد منکم من الغائط که مثال حدث اصغر است و او لامستم النساء که مثال حدث اکبر است و شاید که
جنب که مذکور است که در صدد آیت سوره نساء و لا جنبا الا عابری سبیل حتی تغتسلوا و در صدد آیت سوره مائده و ان
کنتم جنبا فاطهروا عبارت از صاحب حدث اکبر باشد مطلقا زیرا که جنب در لغت بمعنی بیگانه است و بقرینه ذکر صلوة در
صدد این دو آیت مراد بیگانه از نماز است و آن شامل میت است و حائض و نفساء و مستحاضه هست زیرا که هر یک از ایشان
صاحب حدث اکبر است و بیگانه نماز است و صاحب حدث اصغر بیگانه از آن نیست بلکه نزدیک بآن است و استعمال جنب در
بعض احادیث در مقابل حائض و مانند آن قرینه آنست که بمعنی قدر مشترک میان ملامس نساء و مثل منی باشد و در این
این است که جنابت بفتح جیم اسمی است مشترک میان بیگانگی و میان منی و چون کسی که حشفه او غائب در فرج زن شده
باشد در حکم کسی است که منی از او بیرون آمده باشد پس جنب مشترک است میان بیگانه و میان کسی که منی از او بیرون آمده باشد
یا در حکم آن باشد و الله اعلم حاصل آنکه این چهار شق که مذکور شده است در این دو آیت راجع بشش شق میشود
اول اینکه از غائط آمده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف ضرر از استعمال آب باشد بواسطه مثل مرض دوم اینکه
ملامسه نساء کرده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف ضرر از استعمال آب باشد بواسطه مثل مرض سیوم اینکه
از غائط آمده باشد مثلا و آب داشته باشد اما خائف تشنگی باشد مثل مسافر چهارم اینکه ملامسه کرده باشد مثلا
و آب داشته باشد اما خائف تشنگی باشد مثل مسافر پنجم اینکه از غائط آمده باشد مثلا و آب نداشته باشد ششم اینکه
ملامسه نساء کرده باشد مثلا و آب نداشته باشد و در جمیع این شش صورت تیمم میکند در سه صورت عوض وضو و در
سه صورت و در سه صورت عوض غسل و الله اعلم سیوم حل قلنا لابی عبد الله علیه السلام امام قوم اصابته جنابة
فی السفر و لیس معه ماء یکفیه للغسل أیتوضأ بعضهم و یصلی بهم قال لا و لکن یتیمم و یصلی بهم فان الله عز و جل
قد جعل التراب طهورا شرح طهور بفتح طاء بمعنی اسم فاعل باب تفعیل است یعنی که فهمیدم امام جعفر صادق علیه السلام
که پیشنماز جمعی برخورد او را جنابتی در سفر و نیست با او آبی که کافی باشد او را برای غسل و زیاده بر قدر شرب او باشد
آیا وضو میسازد بعض آن جمع و پیشنمازی میکند برای آن جمع امام گفت نه لیکن آن پیشنماز تیمم میکند و پیشنمازی
میکند برای آن جمع چه بدرستی که الله عز و جل بتحقیق در قرآن کرد است خاک را پاک کننده برای صاحب حدث بدانکه
توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب من یکره الصلوة خلفه تا آخر
که باب پنجاه و یکم است که و لا صاحب التیمم المتوضئین و جواب این نیست که آنچه می آید محمول است بر صورتیکه مرجحی که از نوعی باشد مساوی
باشد معارضه نکرده باشد و در ملخص فیه کرده زیرا که مراد بامام قوم اقرأ ایشان است و تقدیم غیر اقرأ بر اقرأ ایشان
ناخوش است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث چهارم باب پنجاه و یکم که یتقدم القوم اقرأهم للقرآن تا آخر
چهارم حل عن عبد الله بن المغیرة قال ان کانت الارض مبتلة لیس فیها تراب و لا ماء فانظر اجف موضع تجده فتیمم من
غبار او شیء مغبر و ان کان فی حال لا تجد الا الطین فلا بأس ان یتیمم به شرح عبد الله بن المغیرة از راویان امام موسی
کاظم علیه السلام است و از جمعی است که کشی رحمه الله تعالی در هر یک از ایشان گفته که اجمعت العصابة علی تصحیح ما یصح

عنه والاقرار له بالفقر او شیء مجرور تعطف بر موضع امت تقدیرا وانظر اجف شیء مغبر تجده فتیمم من غباره ضمیر کان
راجع بموضع است لا تجد بصیغه مخاطب است و جمله صفت حال است و عائد محذوف است تقدیر لا تجد معها ان تتیمم
بصیغه مخاطب است یعنی روایتست از عبدالله بن المغیره که گفت اگر باشد زمین گل بر وشی که نیست در آن خاکی و نه آبی که وضو یا
غسل با آن توان کرد پس طلب کن خشکترین موضعی را که قدرت بر آن داری پس تیمم کن از غبار آن تا اگر از آن عاجز شوی طلب کن
خشکتر چیزی را که غبار در آن باشد مثل نمد زین و یال اسپ پس تیمم کن از غبار آن بعد از افشاندن و اگر آن موضع بر حالی باشد که
نیابی با آن حال مگر گل را یعنی که نه موضع خشکی هم میرسد در آن و نه چیز دیگر که غبار داشته باشد پس بدرستی که نیست باکی
تیمم کن با آن گل : از ذکر مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که کسی که گل را می یابد با او آب قلیل هست چنانچه
بیان شده می شود در حدیث دوم باب چهل و چهارم و این مؤید اینست که در یخاف العطش در عنوان این باب بنا بر باب
چهل و سیوم اصل باب الرجل یصیبه الجنابة و لا یجد الا الثلج او الماء الجامد شرح این باب بیان مردیست که برمیخورد
او را جنابت و نمی یابد مگر برف و یخ را در این باب سه حدیثست اول اصل عن رجل اجنب فی سفر و لم یجد الا الثلج او ماء
جامدا فقال هو بمنزلة الضرورة یتیمم و لا اری ان یعود الی هذه الارض التی توبق دینه شرح واو در و لم یجد حالیست توبق با
یک نقطه و قاف صیغه مضارع غایبه باب افعال است الایباق هلاک کردن و در حبس انداختن و هر دو اینجا مناسب است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردی که دانسته جنب شده در سفری بر حالتی
که نمی یابد مگر برف یا یخ را پس گفت آن مرد در مقام ضرورتست یعنی که تکلیف او بغسل تکلیف ما لا یطاق است تیمم میکند و
نمی بینم برای او اینکه عود کند بسوی این زمین که هلاک میکند دین او را اشارتست باینکه آن جنب شدن او دانسته نامشروع است
و اگر کسی در موضعی نامشروعی کرده باشد مکروه است که باز عود کند بآن موضع بی ضرورت چنانچه مشهور است که عثمان بن عفان
چون ابوذر غفاری رحمه الله تعالی را از مدینه اخراج میکرد از او سوال کرد که کدام موضع نزدیک تو مکروهترست گفت ربذه
زیرا که در ایام شرک پیش از اسلام آنجا میبودم گفت ترا بربذه میفرستم و بآنجا فرستاد او را بقصد آزار او و عداوت با الله
تعالی و رسولش و اهل بیت رسولش و نعم الحکم الله بدانکه جنب شدن باختیار با وجود علم بوجود سرما و ممکن نبودن غسل بی ضرر
سه صورت دارد اول اینکه هیچ وسیله تحصیل آب نتواند کرد و حکم این در این حدیث مذکور است دوم اینکه بوسیله تحصیل آب
تواند کرد اما خوف ضرر استعمال آن داشته باشد و آن خوف بحد خوف تلف نفس نرسد بلکه کمتر باشد و حکم آن در حدیث
دوم مذکور میشود سیوم اینکه بوسیله تحصیل آب تواند کرد و خوف ضرر آن بحد خوف تلف نفس و حکم این در حدیث سیوم
مذکور میشود مخفی نماند که می آید در کتاب الصیام در آخر باب الرجل یجامع اهله فی السفر تا آخر که باب پنجاه و چهارم است که
رخص للمسافر الذی یجد الماء اذا غلبه الشبق ان یاتی الحلال قال و یوجر فی ذلک کما انه اذا اتی الحرام اثم و از این
ظاهر میشود که حکم صورت غلبه شهوت حکم احتلام است و ملحق بحکم بعدم اختیار است دوم اصل رفعه قال قال ع
اجنب فعلیه ان یغتسل علی ما کان منه و ان احتلم تیمم شرح راوی بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است
راوی گفت که امام گفت اگر کسی جنب شود دانسته در وقت سردی هوا پس واجبست بر او که غسل کند اگر چه بوسیله
آب کردن برف و یخ ممکن باشد در تحصیل آب و خوف تلف نفس نباشد بنا بر نامشروعی که واقع شده از او باختیار و اگر
محتلم شده باشد تیمم میکند برای خوف ضرر هر چند که بحد تلف نفس نرسد سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلم
قال سألته عن رجل اصابته الجنابة فی لیلة باردة یخاف علی نفسه التلف ان اغتسل قال یتیمم و یصلی فاذا امن البرد

اغتسل واعاد الصلوة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیدم او را از مرد جنب
که بر خورد او را جنابتی باختیار او در شبی که سرد است و تحصیل آب ممکنست اما میترسد که بر نفس خود تلف اگر غسل کند
امام گفت تیمم میکند و نماز میکند پس چون ایمن شود از سرمایی که باعث خوف تلف نفس که غسل میکند و اعاده نماز میکند
بنابر ناسشروعی که کرده خواه در خارج وقت بعنوان قضا و خواه در وقت اگر باقی باشد باب چهل و چهارم اصل
باب التیمم بالطین شرح این باب بیان تیمم بگل است در این باب دو حدیث است اول اصل علی بن رئاب عن ابی بصیر عن
ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کنت فی حال لا تقدر الا علی الطین فتیمم به فان الله اولی بالعذر اذا لم یکن معک ثوب
جاف او لبد تقدر ان تنفضه وتتیمم به شرح روایتست از علی بن رئاب بکسر راء بی نقطه و همزه والف و باء یک نقطه از ابو بصیر
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشی در حالی که قدرت نداری بر آن مگر بر گل پس تیمم کن با آن گل چه بدرستی که
الله تعالی سزاوار تراست بعذر خواهی از تو چون نباشد بقضا و خیز او با تو جامه که خشک باشد یا نمد زینی که قدرت داشته
باشی که بتکانی آنرا و تیمم کنی بغبار آن دوم اصل وفی روایة اخری صعید طیب و ماء طهور شرح این عبارت علی بن رئاب
است و در روایتی دیگر که غیر روایت ابو بصیر است چنین است در تتمه این حدیث که گل در این وقت ضرورت هم روی
زمین پاکیزه است و هم آب پاک کننده است باین معنی که قائم مقام هر یک از آن دو است باعتبار اینکه با نضمام آن دو با یکدیگر
بهم رسیده باب چهل و پنجم اصل باب الکسیر والمجدور ومن به الجراحات وتصیبهم الجنابة شرح واو در وتصیبهم از غلط
کاتبان است شرح این باب شکسته عضو و صاحب آبله و صاحب زخمها است که بر میخورد ایشان را جنابت در این باب
شش حدیث است اول اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یکون به القرح والجراحة یجنب قال لا باس بان لا یغتسل
یتیمم شرح القرح بفتح و ضم قاف و سکون راء بی نقطه و حاء بی نقطه دمل و مانند آن یتیمم بصیغه مضارع نمائب مرفوع
و استیشان فیبا انی لا باس ان لا یغتسل است یا منصوب و بدل لا یغتسل است یعنی پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را
از مردی که میباشد با او دمل و زخم جنب میشود امام گفت اما گفت پروایی نیست باینکه غسل نکند میباید که تیمم کند مخفی
نماند که ذکر لا باس در اینمقام اشارتست باینکه وان کنتم مرضی در آیت تیمم بر سبیل مثال است چنانچه بیان شد در شرح دوم
باب چهل و دوم باب چهل و دوم و بعضی توهم کرده اند میکنند که خصوصیت آن مناط حکم است بر سبیل مثال نیست دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تیمم المجدور والکسیر بالتراب اذا اصابته الجنابة شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام راوی گفت که امام گفت تیمم میکند صاحب آبله و شکسته عضو بخاک چون بر خورد او را جنابت توضیح
تیمم کسی که مریض نیست و در حکم مریض است شد در شرح حدیث سابق سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سالته عن مجدور اصابته جنابة قال ان کان اجنب هو فلیغتسل وان کان احتلم فلیتیمم شرح روایتست از امام جعفر
علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از صاحب آبله که بر خورد او را جنابتی امام گفت اگر جنب شده باشد او باختیار خود
پس باید که غسل کند با وجود خوف ضرر و اگر محتلم شده باشد پس باید که تیمم کند مخفی نماند که مستوا نبود که وجوب غسل در
صورتی باشد که خوف ضرر بحد خوف تلف نفس نرسیده باشد و در صورتیکه خوف تلف نفس باشد تیمم کند و نماز کند و
چون ایمن شود غسل کند و اعاده نماز کند نظر آنچه گذشت گذشت در حدیث دوم و سیوم باب چهل و سیوم والله
اعلم چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان النبی صلی الله علیه وآله ذکر له ان رجلا اصابته جنابة علی جرح
کان به فامر بالغسل فاغتسل فکز فمات فقال رسول الله صلی الله علیه وآله قتلوه قتلهم الله انما کان دواء العی السؤال

شرح ذکر بصیغهٔ مجهول جُدِر بضم جیم وسکون را است امر بصیغهٔ مجهول است کز بتشدید زاء با نقطه بصیغهٔ معلوم
باب نصر است الکزازة بفتح کاف والکزوزة بضم کاف تشنج یعنی انقباض اعضاء با صیغهٔ مجهول است
الکزاز بضم کاف بتخفیف و تشدید زاء دردی معروف که از شدت سرما بهم میرسد و در بعضی از شدت سرما العی بفتح عین
بی نقطه و تشدید یاء میتواند بود که مصدر باب علم باشد بمعنی جهالت و میتواند بود که صفت مشبهه باشد بمعنی جاهل
بکسر عین مصدر باب علم است بمعنی عاجز شدن در گفتگو یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نبی صلی
الله علیه و آله گفته شد او را که مردی بر خورد او را احتلامی با وجود جراحتی که بود با او مأمور شد از جانب جمعی که سؤال
از ایشان کرده بود بحکم خود را بغسل بنا بر توهم اینکه ذکر وان کنتم مرضی در آیت تیمم بعنوان مثال نیست پس مفهوم آن
دلالت بر وجوب غسل بصاحبت میکند چنانچه اشارت بآن شد در شرح اول این باب پس غسل کرد پس تشنج کرد پس
مرد پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله آن جمع کشتند او را کشد ایشانرا الله تعالی جز این نیست که علاج
نفهمیدگی سؤال از علماء است یعنی علما یا یعنی که این حکم از روی ظن شده و آن نفهمیدگی است و حکم از روی آن حرام است
پنجم اصل عن محمد بن مسکین وغیره عن ابی عبدالله علیه السلام قال قیل له ان فلانا اصابته جنابة وهو مجدور فغسلوه
فمات فقال قتلوه الا سألوا الا یمموه ان شفاء العی السؤال شرح مسکین بکسر میم است و در کتاب رجال الجیم بلفظ
مصغر است الا بفتح همزه و تشدید لام حرف تحضیض است و چون بر ماضی داخل شده برای تندیم است
یعنی روایتست از محمد بن مسکین وغیر او از امام جعفر صادق علیه السلام محمد بن مسکین گفت که گفته شد امام را که
بدرستی که فلان کس بر خورد او را جنابتی در حالی که او صاحب آبله بود پس غسل دادند او را پس مرد پس امام گفت ایشان
کشتند او را چرا سؤال نکردند از حکم این مسئله چرا تیمم ندادند او را بدرستی که علاج نفهمیدگی سؤال علماء است
ششم اصل قال وروی ذلک فی الکسیر والمبطون یتیمم ولا یغتسل شرح ضمیر قال راجع بمحمد بن مسکین است و روی بصیغهٔ
مجهول است مشار الیه ذلک مضمون ان فلانا تا آخر است یتیمم ولا یغتسل بدل ذلک است و ضمیر مستتر راجع بکل
واحد از کسیر و مبطون است یعنی محمد بن مسکین گفت و منقول شده مثل آنچه در مجدور منقول شد در شکسته عضو
و صاحب اسهال اینکه تیمم میکند هر یک از ایشان و غسل نمیکند باب پنجم بیست و ششم اصل باب النوادر شرح
این باب احادیث غریب متفرقست و در این باب هفده حدیثست اول اصل عن الحسن بن علی الوشا قال دخلت علی
الرضا علیه السلام وبین یدیه ابریق یرید ان یتهیأ منه للصلوة فدنوت لاصب علیه فابی ذلک فقال مه یا حسن
فقلت له لم تنهانی ان اصب علی یدک تکره ان اوجر قال توجر انت واوزر انا فقلت له وکیف ذلک فقال اما سمعت
الله عز وجل یقول فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولا یشرک بعبادة ربه احدا وها انا ذا اتوضأ للصلوة
وهی العبادة فاکره ان یشرکنی فیها احد شرح الابریق بکسر همزه و سکون یاء معرب آبریز یعنی ظرفی برای آب که
از آن آب بر دست و مانند آن ریزند و آن لوله میدارد یتهیأ یعنی یتوضأ است من در منه برای ابتدا است یا برای سببیت
است و ضمیر راجع با بریق است مه بفتح میم و سکون هاء اسم فعل است یعنی لا تفعل هر یک از اوجر و توجر بصیغهٔ مجهول
باب و بهمزه و میتواند بود توجر انت و اوزر انا بتقدیر استفهام انکاری است یا خبر محض است و بنا بر احتمال دوم
ظاهر این سخن است اولا یکه اگر کسی جاهل مسئله باشد در امثال این معذور بلکه ماجور است و نظیر این است
آنچه می آید در کتاب المعیشة در حدیث سیوم باب کسب الحجام که شخصی رسول علیه السلام را حجامت میکرد و خونرا

می‌نشانید چون رسول علیه السلام فارغ شد گفت خود کجا است گفت اینجا است گفت حجاب شد نور از آتش جهنم
اما بعد از این چنین مکن دوم اینکه استعانت در بعض مقدمات نماز جایز نیست و مشهور کراهت است سوم نوع
علیه نماز بر دو قسم است یکی آنکه ربط تمام بنماز ندارد و در اکثر آن استعانت حاصل نمیشود مثل طلب آب برای وضو
دوم آنچه ربط تمام دارد مثل ریختن آب بر دست برای وضو و منهی عنه دوم است نه اول چنانچه می‌آید در حدیث ششم
این باب تفسیر این آیت بوجهی گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث چهارم باب صد و شانزدهم که باب الریاء است
هاء حرف تنبیه است انا مبتدا است ذا اسم اشاره است و خبر مبتدا است ضمیر و هی راجع بالصلوة است خبر مفهوم آن هی
العبادة باعتبار اینست که نماز عمده عبادات است فی در فیها دلالت برین میکند که باید بعبادت عینی فی است و شریک دانسته
دیگری در عبادت اینکس بر دو قسم است یکی اینکه اعانت در آن کند بضرورت و آن در این حدیث مذکور است دیگری
اینکه معبود شود در آن عبادت و آن در حدیث چهارم باب الریاء مذکور شد یعنی روایتست از حسن بن علی نقاش
نقل جا سها گفت داخل شدم بر امام رضا علیه السلام بر حالیکه نزد او ابریقی بود که میخواست که وضو سازد از آن برای
پس نزدیک رفتم تا ریزم بر او آب را پس ابا کرد از آن و گفت مکن ای حسن پس گفتم او را که چرا نهی میکنی مرا از اینکه ریزم
آب بر دست تو آیا نمیخواهی که من ماجور و صاحب ثواب شوم بسبب خدمت تو و اعانت بر عمل صالح اشارتست بآنچه منهی بود
از آیت سوره مائده و تعاونوا علی البر والتقوی امام گفت که آیا ماجور میشوی تو و گناهکار میشوم من پس گفتم او را
که چون است آنچه گفتی پس امام گفت آیا نشنیدی که الله عز و جل که میگوید در سورة الکهف این هر که امید میدارد
باشد که ملاقات صاحب کل اختیار کند متوجه درگاه او شود در تحت آیت سوره مطففین کلا انهم عن ربهم یومئذ
لمحجوبون داخل نباشد پس باید که عملی کند و شریک نکند در عبادت صاحب کل اختیار خود هیچکس را و آگاه باش
من اینکه وضو میسازم برای نماز و نماز است عمده عبادت پس نمیخواهم که شریک شود با من در نماز هیچکس دوم اصل قال
رسول الله صلی الله علیه وآله افتتاح الصلوة الوضوء و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم شرح گفته رسول
الله صلی الله علیه وآله اول مقدمات نماز که وقوع آنها بی قصد قربت صحیح نیست وضو است برای صاحب حدث
و باعث حرام شدن فعلی که خارج از نماز است و فعل کثیر است بر نماز گذار تکبیر است و باعث حلال شدن آن فعل بر نماز
گذار تسلیم است مخفی نماند که ظاهر این وجوب تسلیم است سوم اصل کن عن ابی عبد الله علیه السلام سال رجل من المغیرة
عن شیء من السنن فقال ما من شیء یحتاج الیه احد من ولد آدم الا وقد جرت فیه من الله و من رسوله سنة عرفها
من عرفها وانکرها من انکرها شرح مغیرة بن سعید لقب او ابتر بفتح همزه و سکون باء یک نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا
نقطه و بتریه بضم باء و سکون تاء از جمله زیدیه منسوب باو میند و او از اتباع محمد بن عبد الله بن الحسن بوده که احوال
او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفتم هفدهم باب هشتاد و دوم که باب فیصل ما بین دعوی المحق والمبطل فی امر الامامة است
یعنی بودم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس پرسید او را مردی از زیدیه مغیریه از چیزی از آداب شرعیه پس امام گفت که
نیست هیچ چیز که محتاج میشود بسوی آن یکی از اولاد آدم مگر بر حالی که بتحقیق جاری شده در آن از جانب الله تعالی و
از جانب رسول او روشی که شناخت آن روش را هر که شناخت آنرا و نشناخت آنرا هر که
نشناخت آنرا مراد اینست که جمیع آنها محفوظ است نزد ائمه حق و مجهول است نزد ائمه جور اصل فقال رجل فما السنة
فی دخول الخلاء قال تذکر الله و تتعوذ بالله من الشیطان الرجیم فاذا فرغت قلت الحمد لله علی ما اخرج منی

من الاذى في يسر وعافية شرح پس گفت مردی که پس چیست دعای در داخل شدن بیت الخلاء امام گفت بگو ذکر کنی
الله تعالی را و پناه میگیری بالله تعالی از شیطان ملعون پس چون فارغ شوی گویی که سپاس الله را است بر آنچه بیرون کرد
از من از باعث آزار با آسانی و صحت مرا احمد بر بیرون کردن است اصل قال الرجل فالانسان یکون علی تلک الحال ولا
ینصرف حتی ینظر الی ما یخرج منه قال انه لیس فی الارض آدمی الا ومعه ملکان موکلان به فاذا کان علی تلک الحال ثنیا برقبته ثم
قالا یا ابن آدم انظر الی ما کنت تکدح له فی الدنیا الی ما هو صائر شرح ینظر مرفوع است یا در برقبته برای تقویت است
تکدح بدال بی نقطه و حای بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب باب منع است ما استفهامیه است یعنی گفت آن مرد که پس آدمی باشد
بر آن حال و صبر نمیکند تا انکه نگاه میکند بسوی آنچه بیرون می آید از او از بول و غائط اگر چه ابا باشد امام گفت بدرستیکه
شان اینست که نیست در زمین آدمی مگر بر حالیکه با او دو فرشته است که موکلند با و پس چون آدمی باشد بر آن حال کج میکنند
گردن او را بعد از آن بزبان حال میگویند ای فرزند آدم نگاه کن بسوی آنچه سعی میکردی برای تحصیل آن در دنیا که بسوی آنچه
آن گردیده است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من توضأ فتمندل کانت له حسنة وان توضأ ولم یتمندل
حتی یجف وضوءه کانت له ثلثون حسنة شرح وضوء بفتح واو آبست یعنی آبی که بر اعضا ماند و بضم واو مستوانند بود حاصل
هر دو یکی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که وضو ساخت پس خشک کرد اعضای خود را بمندیل
تمامند آن حاصل شد برای او یک حسنه و اگر وضو ساخت و خشک نکرد اعضای خود را تا آنکه خود خشک شد آب اعضا
او حاصل شد برای او سی حسنه پنجم اصل قال ابو الحسن موسی علیه السلام من توضأ للمغرب کان وضوءه ذلک
کفارة لما مضی من ذنوبه ما خلا فی نهاره الکبائر ومن توضأ لصلوة الصبح کان وضوءه ذلک کفارة لما مضی من
ذنوبه فی لیلته الا الکبائر شرح ما در ما خلا مصدریه است و مضاف محذوفست بتقدیر وقت ما خلا و خلا یعنی جاوز است
و ضمیر مستتر راجع بمضمون سابق است یعنی وقت ما خلا هذا الحکم الکبائر پس الکبائر منصوبست بر مفعولیت و مراد استثناء
است یعنی گفت امام موسی کاظم علیه السلام هر که وضو ساخت برای نماز شام خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان
تجدید شد آن وضوی او کفاره برای آنچه گذشت از گناهان او در آن روز او مگر گناهان کبیره و هر که وضو ساخت برای نماز صبح
خواه بعنوان احداث و خواه بعنوان تجدید شد آن وضوی او کفاره برای آنچه گذشت از گناهان او در آن شب او مگر گناهان
کبیره ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین صلوات الله علیه قاعد ومعه ابنه محمد
اذ قال یا محمد ائتنی باناء من ماء فاتاه به فصبه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال الحمد لله الذی جعل الماء طهورا
ولم یجعله نجسا ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی واعفه واستر عورتی وحرمها علی النار شرح بینا در اصل بین
بوده الف باشباع فتحه بهم رسیده و مضافست بجمله اسمیه مبتدا است و اذ خبر مبتدا است اذ حرف مفاجاة قال عامل
در بینا است و در مثل این ترکیب اقوال دیگر نیز هست ائتنی بکسر همزه و سکون یا و دو نقطه در پایین بصیغه امر مهموز
الفاء معتل اللام یائی باب ضرب است با در بانا و در به برای تعدیه است من در من ماء برای تبعیض است ضمیر منصوب در صبه
راجع بماء است طهور بفتح طا بمعنی اسم فاعل یا بتفصیل است واو در ولم یجعله حالیه است النجس بفتح نون
و فتح جیم ضد طهارت است و ضد طاهر و هر دو اینجا مناسب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میان
اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه نشسته بود و با او بود پسر او محمد که مشهور است بابن الحنفیه ناگاه گفت ای محمد
بیاور نزد من ظرف آبی را که برای آبی آنرا آورده باشی یعنی که آب در آن کرده باشی آب بیاور پس آورد نزد او آنرا پس

ریخت آب آنرا بدست راست خود بر دست چپ خود یعنی که دست راست خود را آن دو آب برداشت و بآن آب مقعد
خود را پاکیزه کرد بعد از آن گفت سپاس الله را است که گردانید آب را پاک کننده بر حالیکه نگردانید آنرا ناپاک
بعد از آن استنجا کرد یعنی که بول کرد و استنجا کرد پس گفت در وقت که خدایا محفوظ دار فرج مرا از حرام و محفوظ دار
آنرا از آنکه ببینند عورت مرا از نظر بیگانه و حرام کن آنرا بر آتش جهنم اصل ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح
الجنة واجعلنی ممن یشم ریحها وطیبها وریحانها ثم تمضمض فقال اللهم انطق لسانی بذکرک واجعلنی ممن
ترضی عنه شرح در تهذیب استنشاق و دعای آن بعد از مضمضه و دعای آن منقول شده گذشت در شرح حدیث ششم باب
پانزدهم که مضمضه در وضو سه بار است بعمل اصحاب استنشاق نیز هشت سه بار است الریح بکسر را و سکون یا نسیم
و بو و هر دو اینجا مناسب است و بنا بر دوم مراد بوی بهشت است و عبارت بهشت است یعنی بعد از آن آب در بینی کرد پس گفت خدایا
حرام مکن بر من نسیم بهشت را در قبر چنانکه آن و بگردان مرا از جمله آنکه بوی میکند نسیم بهشت را و خوشبوئی او را
که در بهشت میباشد و ریحان را که در بهشت میروید بعد از آن آب در دهان کرد پس گفت خدایا گویا کن زبان مرا بذکر تو و
بگردان مرا از جمله آنکه راضی میشوی از او در روز سوال و جواب اصل ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود
وجوه ولا تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ثم غسل یمینه فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد بیساری ثم غسل
شماله فقال اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران شرح تبیض فیه در
فیه الوجوه از غلط کاتبان است چه باید زیرا که شرط است در جمله که مضاف الیه باشد خالی از عاید الخلد بضم خا با نقطه و
سکون لام و دال بی نقطه همیشگی و مراد اینجا زود داخل شدن در بهشت است بی عذاب معاصی در زندگی دنیا طوایف
اهل حجاب که هفت طایفه اند و تفصیل ایشان مذکور شده در کتاب الحجة در شرح حدیث نهم باب هفتم در بیان آیت سوره اعراف
وبینهما حجاب وعلی الاعراف رجال مقطعات النیران بصیغه اسم مفعول باب تفعیل عبارت از لباسهای کوتاه است
که در سر ایشان شد چنانچه می آید در کتاب الحیض در حدیث سیوم باب دهم و آن در مقابل تاج اهل بهشت است که مذکور شد
در کتاب فضل القرآن در حدیث سیوم باب سیوم دوم که فیؤتی بتاج فیوضع علی راسه فیعطی الایمان بیمینه والخلد
فی الجنان بیساره ویکسی حلتین یعنی بعد از آن شست روی خود را پس گفت خدایا سفید کن روی مرا روزیکه سیاه میشود
روهای جمعی و سیاه مکن روی مرا روزیکه مرا سفید میشود روهای جمعی بعد از آن شست ذراع راست خود را
پس گفت خدایا بده بمن نامه اعمال مرا بدست راست من و همیشگی در بهشت را بدست چپ من یعنی که قلم عفو بر آنچه نوشته
دست چپ نوشته بکش و مرا زود داخل بهشت کن بعد از آن شست ذراع چپ خود را پس گفت خدایا مده بمن نامه اعمال
مرا بدست چپ من و مگردان دست چپ را غل کرده شده با گردن من و پناه میگیرم بتو از جامهای بریده و دوخته که
از آتش است اصل ثم مسح راسه فقال اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک وعفوک ثم مسح علی رجلیه فقال اللهم
ثبت قدمی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی شرح ضمیر فیه اینجا راجع بصراط است
روایتست بعد از آن مسح کرد سر خود را پس گفت خدایا فرو گیران مرا رحمت تو یعنی که چنان کن که فرو گیرد
مرا رحمت تو و برکتهای تو و بخشایش تو بعد از آن مسح کرد بر دو پای خود پس گفت خدایا استوار کن دو قدم
مرا بر صراط در روزیکه میلغزد در صراط قدمهای جمعی و بگردان سعی مرا در آنچه تو راضی میکند ترا از من
اصل ثم التفت الی محمد فقال یا محمد من توضأ مثل ما توضأت وقال مثل ما قلت خلق الله له من کل قطرة

ملکا یقدسه ویسبحه ویکبره ویهلله ویکتب له ثواب ذلک شرح بعد از آن روآورد بسوی محمد بن الحنفیه پس گفت
ای محمد هر که وضو سازد مثل وضو ساختن من و گوید مانند آنچه را که گفتم آفریند الله تعالی برای آن کس از هر قطره
فرشته که حمد کند الله تعالی را و تسبیح کند او را و تکبیر کند او را و تهلیل کند او را یعنی که لا اله الا الله گوید بر حالی که مکتوب
شود برای آن کس ثواب آن ذکر هفتم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول وهو یحدث الناس بمکة صلی رسول الله
صلی الله علیه وآله الفجر ثم جلس مع اصحابه حتی طلعت الشمس فجعل یقوم الرجل بعد الرجل حتی لم یبق معه الا رجلان
انصاری وثقفی فقال لهما رسول الله صلی الله علیه وآله قد علمت ان لکما حاجة تریدان تسالا عنها فان شئتما
اخبرتکما بحاجتکما قبل ان تسالا وان شئتما فاسالا عنها قالا بل تخبرنا قبل ان نسالک عنها فان ذلک اجلی
للعمی وابعد من الارتیاب واثبت للایمان شرح اجلی بجیم افعل التفضیل بمعنی اللازم و اودی باب نصر است
الجلاء بالف ممدوده بر طرف شدن از جای و لام در للعمی و در للایمان برای تعدیه است العمی بفتح عین بی نقطه و فتح
میم کوری و بفتح غین با نقطه و فتح و سکون میم چنانچه در بعض نسخ است پرده و ابر و مانند آنها … شنیدم از
امام محمد باقر علیه السلام میگفت بر حالی که او حکایت میکرد مردم را در مکه که گذارد رسول الله صلی الله علیه وآله نماز صبح را
بعد از آن نشست با یاران خود تا آنکه طلوع کرد آفتاب پس شروع کرد برمیخواست مردی بعد از مردی تا آنکه نماند با او
مگر دو مرد یکی از مدینه و دیگری از طائفه ثقیف که در طائف میباشند پس گفت ایشان را رسول الله صلی الله
علیه وآله که تحقیق من دانستم که شما را حاجتی است که میخواهید که سوال کنید از آن پس اگر خواهید خبر کنم شما را بحاجت
شما پیش از آنکه سوال کنید مرا و اگر خواهید پس سوال کنید از آن حاجت آن دو مرد گفتند بلکه خبر ده ما را
پیش از آنکه سوال کنیم ترا از آن حاجت چه بدرستی که آن خبر کردن تو بر طرف کننده تر است کوری دل را و دور کننده تر است
از شک در رسالت تو و مستحکم کننده تر است ایمان را اصل فقال رسول الله صلی الله علیه وآله اما انت یا ثقیفی فانک
جئت تسالنی عن وضوئک وصلاتک ومالک فی ذلک من الخیر اما وضوؤک فانک اذا وضعت یدک فی انائک ثم
قلت بسم الله تناثرت منهما ما اکتسبت من الذنوب فاذا اغسلت وجهک تناثرت الذنوب التی اکتسبتها عیناک
بنظرهما وفوک فاذا اغسلت ذراعیک تناثرت الذنوب عن یمینک وشمالک فاذا مسحت راسک وقدمیک تناثرت
الذنوب التی مشیت الیها علی قدمیک فهذا لک فی وضوئک شرح پس گفت رسول الله صلی الله علیه وآله اما تو ای
برادر قبیله ثقیف پس بدرستی که تو آمدی سوال کنی مرا از وضوء تو و نماز تو که چیست ترا در آن از جمله نفع اما وضوء تو
پس بدرستی که تو چون گذاشتی دست خود را در ظرف آب خود بعد از آن گفتی بسم الله پراکنده شد از دست تو آنچه
کسب کرده از گناهان پس چون شستی روی خود را پراکنده شد گناهانی که کسب کرده آنها را دو چشم تو بنگاه آنها
و گناهانی که کسب کرده آنها را دهان تو پس چون شستی دو ذراع خود را پراکنده شد گناهان از دست راست و دست چپ
تو پس چون مسح کردی سر خود را و دو پای خود را پراکنده گناهانی که رفتی بسوی آنها بر دو پای خود این
نفع است برای تو در وضوی تو مخفی نماند که تتمه حدیث که در بیان نفع نماز است و در بیان سوال و جواب انصاری است
اینجا نقل نشده برای عدم مناسبت با این باب هشتم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال الوضوء شطر الایمان
شرح الشطر بفتح شین با نقطه و سکون طاء بی نقطه و راء بی نقطه جزء از مجموع اعمالی که فرائض است و …
بیان شده در کتاب الایمان والکفر در حدیث اول باب هفدهم که باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن …

كلها است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه وضو جزء ايمان است نهم اصل كنت مع ابي الحسن عليه
السلام فصلي الظهر والعصر بين يدي وجلست عنده حتي حضرت المغرب فدعا بوضوء فتوضأ للصلوة ثم قال
لي توضأ فقلت جعلت فداك انا علي وضوء فقال وان كنت علي وضوء ان من توضأ للمغرب كان وضوؤه ذلك
كفارة لما مضي من ذنوبه في يومه الا الكبائر ومن توضأ للصبح كان وضوؤه ذلك كفارة لما مضي من ذنوبه في ليلته
الا الكبائر شرح بوضوء بفتح واو است وان كنت وصليه است يعني بودم نزد امام موسي كاظم عليه السلام پس
گذارد نماز ظهر و نماز عصر را نزد من يا يعني كه من اقتدا باو كردم در نماز ونشستم نزد او تا آنكه حاضر شد نماز
شام پس طلب كرد آب وضو را پس وضو ساخت براي نماز بعد از آن گفت مرا كه وضو بساز پس گفتم قربانت
شوم من وضو دارم پس گفت هر چند كه وضو داشته باشي ومضمون باقي ظاهر است آنشرح حديث نهم از
باب دهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال الطهر علي الطهر عشر حسنات شرح الطهر بضم طاء وسكون هاء
مصدر باب نصر وحسن ضد نجاست ومراد اينجا وضوء وغسل است در صورتيكه بوي آنها بهم رسيده باشد مثل
وقوع نمازي بوضوء سابق ومثل وصول بروز جمعه يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه طهارت
باعث ده حسنه است يازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا فرغ احدكم من وضوئه فليأخذ كفا من
ماء فليمسح به قفاه يكون ذلك فكاك رقبته من النار شرح الفكاك بفتح فاء وكسر هم ميباشد مصدر باب نصر آزاد
كردن حمل فكاك يعني مصدري بر ذلك مجاز است باعتبار اينكه باعث فكاك الله تعالي است ولهذا در دعاي اين
وقت منقول است كه اللهم فك رقبتي من النار يا باعتبار اينكه باعث فكاك آنكس است رقبه خود را يا مراد بمصدر معني
اسم فاعل است وفكاك آن عمل است وبراين تقدير نيز نسبت مجازي است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام
كه چون فارغ شود يكي از شما از وضوي خود پس بايد كه فرا گيرد يك مشت آب را از آب وبدو دست خود را با
شود چون بپا رسيده و يا محل جراحت ميباشد پس بايد كه مسح كند بآن آب يعني تري آن آب را كه باقيمانده در دست
پس گردن خود را بيان اين آنكه ميباشد آن عمل باعث اعتاق الله تعالي كردن او را از آتش جهنم دوازدهم اصل عن ابي
الحسن عليه السلام قال قلت له الرجل يغتسل بماء الورد ويتوضأ به للصلوة قال لا بأس بذلك شرح الورد بفتح واو
وسكون راء گل وغالب شده در گل سرخ كه از آن گلاب ميگيرند يعني روايتست از امام موسي كاظم عليه السلام يا
امام رضا عليه السلام راوي گفت گفتم او را كه مردي غسل ميكند بآب گل و وضو ميكند از آن گل براي نماز پس گفت
پروائي نيست بآن بدانكه مراد بآب گل اينجا آبي است مطلق كه گل در آن انداخته شده باشد مثل حوضي كه در آن
گل بريزان كنند وبنابرين اشكالي نيست در اين حديث وميتواند بود كه مراد گلاب باشد وبنابر احتمال دوم ميگوئيم
اين مطلق است پس ميتواند بود كه محمول بر صورت تجديد باشد چنانچه گذشت در حديث اين باب وبر تقدير عموم
ميتواند بود كه مراد بماء الورد آبي باشد كه مخلوط بگلاب باشد به مطلق باشد وبعضي ميگويند كه اين عام است ومراد
بماء الورد محض گلاب است باعتبار اينكه فاغسلوا در آيت وضوء وحتي تغتسلوا وفاطهروا در دو آيت غسل شستن است
بگلاب هست بحسب لغت وبعضي ميگويند الورد بكسر واو است يعني نصيب از آب ومراد اين است كه آبي كه چند كس
در آن شريك باشند ونوبتي براي آن قرار داده باشند هر كدام را در نوبت ديگران وضوء وغسل بآن صحيح است
والله اعلم سيزدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام عن يقص عظم الميت قال اذا جاز سنة فليس به باس

شرح المیت بتخفیف و تشدید یا مرده و بعضی میگویند که بتخفیف مرده است و بتشدید رو بموت است مثل انک میت و
انهم میتون اذا اجازسنة اشارتست بنجاست یا مانند نجاست ملاقی با استخوان آدمی و استر و مانند آنها پیش از یک
سال اگر مذبوح نشده باشد و شاید که این باعتبار این چربی استخوان باشد و شاید باین میشود در کتاب در حدیث سیوم
باب ما یسجد علیه و ما یکره که باب بیست و هفتم است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از حکم کسی که دست میکند استخوان مرده را امام گفت چون گذشت آن استخوان از یک سال پس نیست باکی در مس
کردن پس آنرا چهاردهم اصل قال ابو جعفر علیه السلام اذا کان الرجل نائما فی المسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله
علیه و آله و سلم فاحتلم فاصابته جنابة فلیتیمم و لا یمر فی المسجد الا متیمما حتی یخرج منه ثم یغتسل و کذا الحائض اذا
اصابها الحیض تفعل کذلک و لا بأس ان یمرا فی سائر المساجد و لا یجلسان فیها شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام
چون باشد مرد خوابیده در مسجد حرام که در مکه است یا مسجد رسول صلی الله علیه و آله که در مدینه است و در خواب
بیند جماع را پس برخورد او را جنابتی پس باید که تیمم کند و نگذرد در آن مسجد مگر تیمم کرده تا آنکه بیرون آید از آن مسجد
بعد از آن غسل کند و همچنین است حائض چون برخورد او را حیض یکی از آن در مسجد یا این اینکه میکند از آن
چنانچه مذکور شد از تیمم و پروائی نیست که بگذرند در باقی مساجد بی تیمم و نمی نشینند در آن مساجد اصلا پانزدهم اصل
عن ابی بصیر سألته عن جنب دخل حبا فیه ماء و خرجت منه قال ان وجد ماء غیره فلیهرقه شرح روایتست از ابو بصیر که از
راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از ماری که داخل شد در خمی که در آن
آبی هست و بیرون شد از آن امام گفت اگر صاحب آن خم می یابد آبی را که غیر آن باشد برای وضو و مانند آن پس باید که
بریزد آن آب را برای احتمال ضرر زهر یا استعمال آن شانزدهم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه السلام
قال سألته عن رجل رعف فامتخط فصار بعض ذلک الدم قطعا صغارا فاصاب اناءه هل یصلح له الوضوء منه فقال
ان لم یکن شیئا یستبین فی الماء فلا بأس و ان کان شیئا بینا فلا یتوضأ منه قال و سألته عن رجل رعف و هو یتوضأ فتقطر
قطرة فی انائه هل یصلح الوضوء منه قال لا شرح رعف بصیغه معلوم باب نصر و علم و حسن میتواند بود و بصیغه مجهول
باب نصر میتواند بود بمعنی اصابه رعاف چنانچه میگویند تجدد بمعنی اصابه جدری امتخط بخاء با نقطه بصیغه ماضی
معلوم باب افتعال است الامتخاط بیان بینی را پاک کردن القطع بکسر قاف و فتح طا جمع قطعه بفتح قاف و سکون
طا پارها الصغار بکسر صاد جمع صغیر بدانکه ابن عقیل و موافقانش میگویند که ظاهر این حدیث دلیل است که آب
قلیل بملاقات نجاست نجس نمیشود مگر آنکه بعض آن متغیر شود پس اگر متغیر و غیر متغیر بهم آمیخته شود و مشتبه شود
جمیع آن نجس است و الله اعلم یعنی روایتست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم
او را از مردی که خون از بینی او آمد پس میان بینی او خود را پاک کرد پس گردید بعض آن خون که از بینی فشاند شد پارها
کوچک پس برخورد آن بعض ظرف آب آن مرد را آیا جائز است او را وضو از آن آب پس امام گفت اگر آن بعض نباشد
چیزی که ظاهر شود در آب یا یعنی که محسوس نشود متغیر شدن بعض آب با آن خون پس پروائی نیست اگر باشد
چیزی که ظاهر است در آب و محسوس است متغیر شدن بعض آب با آن خوردن پس باید که وضو نسازد از آن آب
مخفی نماند که گذشت در شرح حدیث اول باب دوم که اگر غافل شود و نداند که کدام شق واقع شده حکم نجس دارد
علی بن جعفر گفت و پرسیدم امام را از مردی که خون از بینی او آمد بر حالی که او وضو میساخت پس چکید قطره در

ظرف آب او آیا جایز است وضو از آن آب امام گفت نه زیرا که تغیر بعض آن آب محسوس میشود هفدهم اصل سالت
ابا الحسن علیه السلام عن رجل احتاج الی الوضوء للصلوة وهو لا یقدر علی الماء فوجد بقدر ما یتوضأ به بمائة درهم او بالف
درهم وهو واجد لها یشتری ویتوضأ او یتیمم قال لا بل یشتری قد اصابنی مثل ذلک فاشتریت وتوضأت وما یسرنی بذلک
مال کثیر شرح ما در ما یسرنی نافیه است باء در بذلک برای سببیت یا بدلیت است مال فاعل ما یسرنی است یعنی پرسیدم
امام رضا علیه السلام را از مردی که محتاج شد بسوی وضو برای نماز یا بتیمم که احداث عضو میخواهد نه تجدید
وضو را و قدرت ندارد بر آب پس آب را بهم رسانید بقدر آنچه وضو سازد به آن بقیمت صد درهم یا هزار درهم
و او قادر است بر آن دراهم و ضرری بحال او نمیرساند دادن آنها اصلا آیا خریداری میکند آب را و وضو میسازد
یا تیمم میکند امام گفت نه تیمم نمیکند بلکه خریداری آب میکند بتحقیق بر خورد مرا مثل آنچه گفتی پس آب را خریداری کردم
و وضو ساختم و خوشحال نمیکند مرا عوض آن وضو ساختن مال بسیار اصل هذا آخر کتاب الطهارة من الکتاب

الکافی للکلینی ویتلوه کتاب الحیض ان شاء الله شرح ابن الخاقات
کا نبان است فرغ الشارح خلیل بن الغازی القزوینی عفا الله

عنه وعن والدیه واخوته ومن یعنیه امره من شرح کتاب
الطهارة فی یوم الخمیس السادس والعشرین
من شهر شوال سنة تسع وستین و
الف هجریة حامداً مصلیاً مسلماً
هزاران درود و هزاران سلام
زما بر محمد و آلش تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العلمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین و بعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی
مامور شد بجمع شرح کافی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله تعالی و بانجام رسید شرح کتاب
العقل و کتاب التوحید و کتاب الحجة و کتاب الایمان والکفر و کتاب الدعاء و کتاب فضل القرآن و کتاب العشرة و کتاب
الطهارة شروع نمود در شرح کتاب الحیض که کتاب نهم است بتاریخ شهر شوال سال هزار و شصت و نه هجری و بالله المستعان
اصل کتاب الحیض شرح کتاب نهم از سی کتاب که کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق رازی مشتملست بر آنها
کتابی احادیث متعلقه بحیض است در این کتاب بیست و پنج باب است اول ابواب الحیض دوم باب ادنی الحیض و اقصاه و ادنی
الطهر سیوم باب المراة تری الدم قبل ایامها او بعد طهرها چهارم باب المراة تری الصفرة قبل الحیض او بعده پنجم باب
اول ما یختص المراة ششم باب استبراء الحائض هفتم باب غسل الحائض وما یجزیها من الماء هشتم باب المراة تری الدم وهی
جنب نهم باب جامع فی الحائض والمستحاضة دهم باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة یازدهم باب معرفة دم الحیض
والعذرة والقرحة دوازدهم باب الحبلی تری الدم سیزدهم باب النفساء چهاردهم باب النفساء تطهر ثم تری الدم او رات
الدم قبل ان تلد پانزدهم باب ما یجب علی الحائض فی اوقات الصلوة شانزدهم باب المراة تحیض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان
تصلیها او تطهر قبل خروجه تهاونت فی الغسل هفدهم باب المراة تکون فی الصلوة فتحس بالحیض هژدهم باب الحائض
تقضی الصوم ولا تقضی الصلوة نوزدهم باب الحائض والنفساء تقرأن القرآن بیستم باب الحائض تاخذ من المسجد ولا تضع
فیه شیئا بیست و یکم باب المراة یرتفع طمثها ثم یعود وحد الایاس من الحیض بیست و دوم باب المراة یرتفع طمثها من
علة فتسقی الدواء لیعود طمثها بیست و سیوم باب الحائض تختضب بیست و چهارم باب غسل ثیاب الحائض بیست و پنجم
باب الحائض تناول الخمرة او الماء بدانکه فقها در شرح این کتاب بمنزلهٔ مقدمات شرح کتاب الطهارة است و برای قرب عهد
احتیاج بتکرار آنها نیست باب اول اصل ابواب الحیض شرح ابواب بفتح همزه جمع باب است که آنرا بترتیب مینامند یعنی
نوبتهای منع از چیزی صاحب قاموس گفته والبابة فی الحساب والحدود مراد اینجا آنست که در حدود داخل است چنانچه
ظاهر میشود از لفظ حده در حدیث اول این باب و مضاف محذوفست بتقدیر باب ابواب یعنی این باب بیان نوبتهای حیض است
یعنی بیان نوبتهای منع مردان از جماع و طلاق بسبب حیض که در هر چند وقت یکبار میباشد در این باب دو حدیث است اول اصل
سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله تبارک و تعالی حد للنساء فی کل شهر مرة شرح لام در للنساء برای انتفاع است
زیرا که منع مردان از جماع و طلاق برای مصلحت زنانست تا شاید که رغبت مردان در زنان بیشتر شود و اگر اراده طلاق
کرده باشند پشیمان شوند یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله تبارک و تعالی منع کرده
مردان را برای مصلحت زنان در هر ماهی یک نوبت دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل
ان ارتبتم فقال ما جاز الشهر فهو ریبة شرح ما موصوله و مبتدا است و عبارتست از یائسه زن از حیض است جاز بجیم
والف و زای با نقطه است و ضمیر مستتر در آن عاید بما موصوله است الشهر منصوب و مفعول جاز است و مراد بشهر
اینجا اعم از شهر حقیقی و حکمی است زیرا که تجاوز از اول وقت عادت باعث شک میشود و ایضا تجاوز از بیست و هفت

روز باعث شک میشود زیرا که تفاوت میان آن و یکماه سه روز است که اقل زمان حیض است جمله فهو بینة خبر
مبتدا است و ضمیر راجع بمبتدا است بینة بکسر را و سکون یا و دو نقطه در پایین و با یک نقطه تقدیر باعث ریبة است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سورة الطلاق واللائی
یئسن من المحیض من نسائکم ان ارتبتم فعدتهن ثلثة اشهر و زنانی که بسبب ریبه یعنی که در آن حیض نمیباشد تا امید
شدند از حیض انجماعه زنان نکاحی شما حکم ایشان در طلاق اینست که اگر شک کنید در صدق دعوی ایشان که
بآن سن رسیده اند و نا امید شده اند و احتمال آبستنی هم باشد آن در ایشان دهید پس عدة آن زنان سه ماه است
پس امام گفت هر پاکی که درگذرد از ماه پس آن باعث شک شوهران است مراد اینست که مقرری خون زنان در هر یکماه
یکنوبت است بدانکه ظاهر این آیت چند چیز است اول اینکه عده حق شوهران است و محض دعوی زنان در نا امیدی از
حیض مقبول نیست دوم اینکه اگر ریبه نباشد و معلوم شوهران نیز باشد که نا امیدی از حیض حاصل شده این عده نیست
سیوم اینکه اگر نا امیدی از حیض حاصل نشده باشد و دعوی آن زنان باطل باشد و حیض عود کند پیش از انقضای سه
ماه عده ایشان قسمی دیگر است باب دوم اصل باب ادنی الحیض و اقصاه و ادنی الطهر شرح این باب بیان کمتر
ایام حیض و بیشتر ایام حیض و کمتر ایام پاکی از حیض است در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن عن ادنی
ما یکون من الحیض فقال ثلثة و اکثره عشرة شرح ما موصوله است یکون از افعال تامه است من بیانیه است الحیض در
اصل مصدر است و بتقدیر زمان الحیض است مثل رأیته مقدم الحاج یعنی پرسیدم از امام رضا علیه السلام از کمتر
آنچه میباشد از زمان حیض پس گفت سه شبانه روز است و بیشتر آنچه میباشد آن زمان حیض ده شبانه روز است دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اقل ما یکون من الحیض ثلثة ایام و اکثر ما یکون عشرة ایام شرح این ظاهر است
از شرح سابق سیوم اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن ادنی ما یکون من الحیض قال ادناه ما یکون ثلثة و ابعده عشرة
شرح این نیز ظاهر است چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لا یکون القرء فی اقل من عشرة ایام فما زاد اقل ما
یکون عشرة من حین تطهر الی ان تری الدم شرح القرء بضم قاف و سکون راء بی نقطه و همزه پاکی از حیض و حیض
و مراد اینجا معنی اول است ما در ما زاد موصوله است و مجرور است محلا و معطوف بر عشرة است بعطف نسقی و مراد
اینست که کمتر از قدر مشترک میان ده و بالاتر از ده نمیباشد و فائده ذکر بالاتر تنبیه بر اینست که همیشه طهر منحصر در ده
شبانه روز نیست اقل مبتدا است ما مصدریه است ما مصدریه است و یکون از افعال تامه است ما یکون بتقدیر زمان
ما یکون است چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشرة خبر مبتدا است من ابتدائیه است ظرف مستقر است صفة
عشرة است حین مضاف بجمله است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نمیباشد پاکی از حیض در کمتر از ده
شبانه روز اما در بیشتر از ده شبانه روز میباشد بیان این آنکه کمتر زمان بودن پاکی از حیض ده شبانه روز است پنجم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ادنی الطهر عشرة ایام و ذلک ان المرأة اول ما تحیض ربما کانت کثیرة الدم فیکون
حیضها عشرة ایام فلا تزال کلما کبرت نقصت حتی ترجع الی ثلثة ایام فاذا رجعت الی ثلثة ایام ارتفع حیضها
شرح ادنی مبتدا است الطهر بضم طاء و سکون هاء مصدر باب نصر و حسن است یعنی پاکی و بتقدیر زمان الطهر است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث اول عشرة مرفوع و خبر مبتدا است مشار الیه ذلک ادنی الطهر است ان بفتح همزه
و تشدید نون بتقدیر لان است و مقصود استدلال نیست بلکه مقصود بیان باعث وقوع ادنی الطهر است باین دو شکل

چون زن کاهی در اول جوانی و غلبهٔ حرارت بسیار خون میباشد آن باعث این میشود که کم طهر باشد چنانکه کاهی در
روز حیض و کاهی ده روز طهر دارد چنانچه در حدیث واقع شده که مجلس شطر دهرها یعنی نصف دهرها اول بیست
مصدریه است و بتقدیر زمان ما است و دهر بضم را و تشدید و تخفیف یا مفتوحه و چند لغت دیگر دارد و برای تقلیل
است و میتواند بود که برای تکثیر باشد اسم لا ازال ضمیر مستتر راجع بمراة است و خبر آن جمله است که رجعت بصیغهٔ ماضی
معلوم باب علم است نقصت بصیغهٔ ماضی معلوم باب نصر است النقص کم کردن و کم شدن نصیب کسی از چیزی
دهر دو اینجا مناسب است ترجع بصیغهٔ مضارع غایبه معلوم یا مجهول باب ضرب و هر مرفوع و منصوب میتواند بود
الرجوع برکشتن و الرجوع بفتح را و سکون جیم برکردانیدن یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام که
کمتر زمان پاکی از حیض ده شبانروز است و آن بسبب اینست که زن در اول زمان حائض شدن بسا که باشد
بسیار خون پس باشد حیض او ده شبانروز و مساوی زمان طهر او میباشد میشود پس همیشه این حال دارد
که هر چند که بالا میرود سن او کم میکند حیض را تا اینکه برمیکردد آن زن بسوی سه شبانروز پس چون برکشت بسوی سه شبانه
روز بر طرف میشود حیض او و بوصول بسن یاس متن ولا یکون اقل من ثلثة ایام فاذا رات المراة الدم فی ایام حیضها
ترکت الصلوة فان استمر بها الدم ثلثة ایام فهی حائض وان انقطع الدم بعد ما راته یوما او یومین اغتسلت و
صلت و انتظرت من یوم رات الدم الی عشرة ایام فان رات فی تلک العشرة ایام من یوم رات الدم یوما او
یومین حتی یتم لها ثلثة ایام فذلک الذی راته فی اول الامر مع هذا الذی راته بعد ذلک فی العشرة هو من الحیض
شرح فا در فاذا برای تفریع است ایام حیضها عبارت از ایامی است که ممکن است که خون آن ایام حیض باشد
مثل اینکه آن زن پیش حیض دیده باشد و در نگذشته باشد و آن خون زیاده بر ده روز نباشد و از اینجا است که فقها
میکویند کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض یا بمعنی که عمل حائض در آن واجب است اگر چه کاشف به رسد که
حیض نبوده و انقطاع دم معلوم میشود باستبرا که میآید در باب ششم ما مصدریه است انتظرت یعنی نذرت است
و هر دو ظرف مستقر و حال انعشرة ایام است و چون بعض عشرة ایام گذشته اشتباه نمیتواند بود که من ظرف لغو
متعلق با نتظرت یا رات باشد مگر بنوعی از مجاز و در این تقدیر انتظرت یعنی خود میتواند بود یوم هر دو مجاز مضاف
جمله است الی ظرف لغو متعلق با نتظرت است حصر مفهوم از هو که ضمیر فصل است نسبت با ما بعد است پس حاصل آنکه
الذی راته و هذا الذی راته هر دو داخل حیض است زیرا که طهر کمتر از ده شبانروز نمیباشد چنانچه مذکور شد در صدر
این حدیث یعنی و نمیباشد حیض کمتر از سه شبانروز متصل یا منفصل پس چون دید زن خون را در ایامی
که ممکنست حیض او در آنها ترک کرد نماز را پس اگر مستمر شد با آن زن خون در سه شبانروز پس آن زن حائض است
یا بمعنی که نماز او قضا ندارد و اگر بریده شد خون بعد از دیدن او خون را در یک روز یا دو روز غسل استحاضه میکند و نماز
میکند و نظر میکند بدیده بصیرت بسوی ده روز بر حالی که آن ده روز از ابتدای روزی باشد که دید خون را پس
اگر دید در آن ده روز بر حالی که آن ده روز از ابتدای روزی باشد که دید خون را روزی یا دو روز تا آنکه تمام شود
برای آن زن سه روز خون از جمله آن ده روز پس آنچه دید آنرا در اول کار با آنچه دید آنرا در اول کار بعد از آن در ده
روز آن از حیض است یا بمعنی که ما بعد آن استحاضه است اگر مستمر شود چنانچه میآید در تتمه حدیث که تمامی
مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة اصل وان مر بها من یوم رات الدم عشرة ایام ولم تر الدم فذلک الیوم

والیومان الذي رات الدم لم یکن من الحیض انما کان من علة اما قرحة في جوفها واما من الجوف فعلیها ان تعید الصلوة
ذلك الیوم والیومین التي ترکتها لانها لم تکن حائضا فیجب ان تقضي ما ترکت من الصلوة في الیوم والیومین
شرح مر بصیغه ماضي معلوم است من ابتدائیه است ظرف مستقر است وحال از عشره است یوم مضاف بجمله رات
عشرة مرفوع وفاعل مر است فذلك بتقدیر فقد ذلك است وافراد اشاره برای تغلیب صفت بر معطوف بر صفت است
واو در والیومان بمعنی او است الذي صفت ذلك است العلة بکسر عین آنچه عارض شود و بر خلاف مقتضای طبع
مر وض باشد اما هر دو جا بکسر همزه و تشدید میم است قرحة مجرور بدل تفصیل علة است القرحة بفتح وضم قاف وسکون
را دمل ومانند آن که ماده جمع میکند او را و بیرون میدهد آخرا جوفها بفتح جیم وسکون واو است الجوف اندرون من در
من الجوف تبعیضیه است ظرف محلا مجرور است عطف بر قرحة الجوف بفتح جیم وفتح واو وتسبیح شد ومراد اینجا اندرون زرد
مبان جراحت یکشاده شدن دهن رگ عاذل بعین منقوطه والف وکسر ذال با نقطه بتخفیف لام که مشهور است که خون
از آن رگ می آید ومانند آنها است ذلك محلا منصوب است بر ظرفیت وعامل ان الصلوة است وتشدید که مضاف الیه باشد الف
لام الصلوة از طرف کاتبان باشد ظاهر این است که بجای ذلك الیومین ذلك الیوم والیومین باید واز کاتبان سهو شده باشد
التي صفت الصلوة است یعنی واگر گذشت بآن زن از روزی که دید خون را ده روز وندید خون را در تتمه آن ده روز پس خون آن
یکروز یا دو روز که دیده بود آن را نبوده است از جمله حیض جز این نیست که بوده است از عارضه که آن عارضه یا دملیست در درون
آن زن یا چیزی از جمله زخم ومانند آن است پس واجب است بر آن زن که قضا کند نماز آن یکروز یا دو روز را که ترك کرده است آن را برای
آن زن در آن وقت نبوده حائض پس ونیز واجب است که قضا کند آن را که ترك کرده که نماز در آن یکروز یا دو روز باشد اصل واذا
تم لها ثلثة ایام فهو من الحیض فهو ادنی الحیض ولم یجب علیها القضاء ولا یکون الطهر اقل من عشرة ایام شرح ضمیر هو در
جا راجع بدم ثلثة ایام متفرقه است که مدلول لها تم است ادنی اینجا بمعنی سست تر است پس این تکرار ولا یکون اقل من ثلثة
ایام نیست اقل منصوب بر ظرفیت است ظرف خبر یکون است مراد بعشرة ایام ده شبانه روز متصل است بقرینه اینکه ذکر اقل طهر
اینجا با وجود آنکه در صدر حدیث گذشت برای استدراك ودفع توهم قیاس اقل الطهر بر ادنی الحیض است در تجویز تفرق یعنی
واگر درست شد برای آن زن سه روز از جمله آن ده روز یا یعنی که در سه شبانه روز متفرق از جمله ده شبانه روز خون دید
پس آنچه دید در عرض آن ده روز از حیض است وسه شبانه روز متفرق نیست تر حیض است یا یعنی که ضعیفتر است از سه شبانه روز
متصل وکمتر عدد ایام حیض است وواجب نیست بر آن زن قضای نماز آن یکروز یا دو روز ونمیباشد پاکی از حیض کمتر از ده روز
اصل واذا حاضت المراة وکان حیضها خمسة ایام ثم انقطع الدم اغتسلت وصلت فان رات بعد ذلك الدم ولم یتم
لها من یوم طهرت عشرة ایام فذلك من الحیض تدع الصلوة فان رات الدم من اول ما رات الثاني الذي رات تمام العشرة
ایام ودام علیها عدت من اول ما رات الدم الاول والثاني عشرة ایام ثم هي مستحاضة تعمل ما تعمل المستحاضة
واذا بواو است ودر بعض نسخ بفا است الدم در اول مرفوع وفاعل انقطع است ودر سه جای دیگر منصوب ومفعول
رات است یوم در ولم یتم لها من یوم طهرت مضاف است بجمله بنا بر آنکه در طهرت دو احتمال است اول اینکه بجای طهرت حاضت
باشد وطهرت از طرف کاتبان باشد بنا بر نسخه فاذا حاضت بگمان اینکه آن برای تفریع بر اول یکون الطهر اقل من
عشرة ایام است دوم اینکه در این کلام اقتصاری باشد وتقدیر این باشد که لم یتم لها من یوم حاضت ثم طهرت بنوبه
الذي رات تمام العشرة ایام والله اعلم الف لام الحیض برای عهد خارجی است یعنی حیض اولی که ما رات مقصد بیست

الثانی منصوب بمفعول له است الذی صفت الثانی است تمام منصوب بظرفیت است و عامل آن رأت است و دم را عطف بر
الدم است علت بصیغه ماضی معلوم مضاعف باب نصر جزای فان رأت است ما مصدریه است الدم مفعول له است الاول صفت
الدم است و الثانی عطف بر الاول است عشرة منصوب بمفعول له عدة است یعنی و چون حائض شود زن و باشد حیض او پنج شبانه
روز مثلا بعد از آن بریده شود خون و غسل میکند و نماز میگذارد پس اگر ببیند خون را و درست نشده باشد برای او ده روز که
حائض شده و بعد از آن پاک از حیض شده ده شبانه روز پس آن خون از حیض است و امیگذارد نماز را پس اگر ببیند خون را
از اول دیدن او خون دوم را که دید آنرا در تتمه ده شبانه روز و مستمر شود آن خون دوم یا بمعنی که از تتمه ده شبانه روز
تجاوز کند بیشتر از اول دیدن او خون اول تا دوم زاده شبانه روز یا بمعنی که خون را در آن ده شبانه روز حائض می شمرد
بعد از آن آن زن مستحاضه است بیان این آنکه میکند آنرا که میکند مستحاضه بیان میشود در باب نهم اصل و قال کل
ما رات المرأة فی ایام حیضها من صفرة او حمرة فهو من الحیض و کلما رات بعد ایام حیضها فلیس من الحیض شرح
ایام حیضها اینجا نیز عبارت از همان است که مذکور شده در صدر این حدیث نیز اگر مراد ایام عادت باشد منافات دارد
آنچه می آید در حدیث دوم باب آینده که فاذا کان اکثر ایامها تا آخر یعنی و امام گفت که هرچه دید زن در ایام حیض خود پیش از
انقضای ده شبانه روز از زردی یا سرخی پس آن از حیض است و هرچه دید بعد از انقضای ده شبانه روز پس نیست آن از حیض

باب سیوم اصل باب المرأة تری الدم قبل ایامها او بعد طهرها شرح مراد بایامها اینجا اعم از قبل از انقضای ده روز و
قبل از ایام عادت است و بیان میشود در حدیث اول و دوم در دوم و مراد بعد طهرها اعم از بعد از انقضای ده روز
و انقضای عادت است یعنی این باب نفی است که می بیند خون را پیش از ایام او یا بعد از انقضای ایام او که وقت پاکی اوست و در این
باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا رات الدم قبل عشرة فهو من الحیضة الاولی و ان کان
بعد العشرة فهو من الحیضة المستقبلة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت دو مسئله اول چون دید زن که خون
باشد خون را پیش انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن خون دوم از حیضی است که گذشت یا بمعنی که تتمه آنست
و میان این و آن نیز داخل ایام حیض است دوم اگر باشد خون دوم بعد از انقضای ده شبانه روز از ابتدای خون اول پس آن
خون دوم از حیض دیگر است بشرط اینکه میان آن دو پاکی [illegible] از خون اول ده شبانه روز گذشته باشد چنانچه بیان شد
در حدیث چهارم و پنجم باب سابق دوم اصل عن سماعة قال سألته عن المرأة تری الدم قبل وقت حیضها فقال اذا رات
الدم قبل وقت حیضها فلتدع الصلوة فانه ربما تعجل بها الوقت فاذا کان اکثر من ایامها التی کانت تحیض فیهن فلتتربص
ثلثة ایام بعد ما تمضی ایامها فاذا تربصت ثلثة ایام و لم ینقطع عنها الدم فلتصنع کما تصنع المستحاضة شرح وقت
حیضها عبارت از وقت عادت است امر در فلتربص برای اباحت و تجویز است یا بمعنی که زیاده بر سه روز حرام است چنانچه
ظاهر میشود در حدیث هفتم باب نهم در شرح نسبت ظهر سیوم تعجل بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است با در بها برای
ملابست است الوقت فاعل تعجل است فا در فاذا کان برای تعقیب ذکری است اسم کان ضمیر مستتر راجع بالدم است اکثر تا
سه نقطه منصوب است بظرفیت و ظرف خبر کان است ضمیر فیهن راجع بالتی است و جمع مؤنث باعتبار اینست که التی عبارت از ایامها است
و در غیر ذوی العقول کالهی جمع مؤنث می آورند مثل صافنات فلتربص بصیغه مضارع معلوم غائبه باب تفعل است
بحذف یکتای یعنی روایتست از سماعه که [illegible] از امام موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام علیه
السلام را از زنیکه می بیند خون را پیش از وقتی که عادت حیض اوست پس گفت دو مسئله اول چون دید خون را پیش

از وقت عادت حیض خود پس باید که واگذارد نماز را چه بدرستی که شان اینست که بسا که پیش افتاده باشد وقت
عادت او یا بمعنی که خون حیض پیش از وقت عادت آمده باشد اشارتست بقاعده که در میان فقها مشهور است که
کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض چنانچه اشارتست بآن شد در شرح حدیث پنجم باب سابق دوم پس چون باشد
خون زن در اکثر از ایام عادت او که حیض میدید در آنها یا بمعنی که در ایام عادت بعد از آن نیز خون آید پس باید که صبر
کند و نماز نکند سه شبانه روز بعد از گذشتن ایام عادت او بشرط اینکه مجموع عادت و این سه شبانه روز زیاده بر ده
شبانه روز نباشد پس چون صبر کرد سه روز و بریده نشد از او خون پس باید که بجا آورد چنانچه بجا می آورد مستحاضه که
بیان میشود در باب نهم مخفی نماند که این اعم از آن است که پیش از انقضای ده روز باشد و این منافات ندارد با حدیث اول این باب
زیرا که این در صاحب عادت است و حدیث اول در غیر صاحب عادت است یا این در خون متصل است و حدیث اول در خون
منفرد است والله اعلم سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا کانت ایام المرأة عشرة ایام لم تستظهر فاذا
کانت اقل استظهرت شرح الاستظهار بظاء با نقطه در آخر بی نقطه طلب ظهور کار که یکجا برسد و مراد اینجا تربص یعنی
است که مذکور شد در حدیث دوم این باب و در بعض نسخ بطاء بی نقطه است یعنی طلب پاکی و حاصل هر دو یکی
است فا در فاذا برای تفریع بر مفهوم سابق است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون باشد ایام
عادت زن در حیض ده شبانه روز تربص یعنی که مذکور شد در حدیث دوم نمیکند پس چون باشد کمتر تربص میکند بقدر سه روز
یا کمتر از انقضای ده روز پیش از انقضای آن سه روز باشد باب چهاردهم اصل باب المرأة تری الصفرة قبل الحیض او بعده
شرح این باب بیان آنست که می بیند زن زردی را پیش از ایام عادت حیض یا بعد از ایام عادت حیض و در این باب پنج حدیث
است اول اصل سألت اباعبدالله علیه السلام عن المرأة تری الصفرة فی ایامها فقال لا تصلی حتی تنقضی ایامها وان
رأت الصفرة فی غیر ایامها توضأت وصلت شرح غیر ایامها یعنی بعد ایامها است بقرینه احادیث آینده و وضوء توضأت
محمول بر معنی لغوی و اشت و شامل ازاله نجاست و غسل نیز هست یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی
که می بیند زردی را در ایام عادت حیض خود پس گفت نماز نمیکند تا آنکه آخر شود ایام عادت او و اگر بیند زردی را بعد از
ایام عادت خود را بشوید باز از نجاست و غسل یا وضو و نماز میکند دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام فی المرأة
تری الصفرة فقال ان کان قبل الحیض بیومین فهو من الحیض وان کان بعد الحیض بیومین فلیس من الحیض شرح
ذکر یومین در هر دو جا مبنی بر غالب حال زنان است بقرینه بعض احادیث آینده و میتواند بود که مخصوص احادیث آینده
باین شود و بر هر تقدیر آنچه مقدم باشد یعنی از حیض است که ایام طهر زن اکثر از ده شبانه روز گذشته باشد بقدر آنچه
زردی دیده در آن روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که می بیند زردی را یعنی که سوال کرده شد
از حکم آن زن پس گفت اگر باشد آن زردی پیش از عادت حیض به دو روز پس آن از حیض است و اگر باشد بعد از عادت
حیض به دو روز پس نیست از حیض سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا رأت المرأة الصفرة قبل انقضاء
ایام عدتها لم تصل وان رأت صفرة بعد انقضاء ایام قرئها صلت شرح العدة بکسر عین بی نقطه و تشدید دال
بی نقطه آنچه شمرده میشود و از سه کمتر نیست و از ده زیاده تر نیست و اضافه در عدتها باعتبار اینست که مراد اینجا ایام عادت
آن زن است القرء بضم قاف و سکون را بی نقطه و همزه حیض و پاکی از حیض و مراد اینجا معنی اول است یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیند زن زردی را پیش از آخر شدن ایام عادت خود نماز نمیگذارد و خواه

پیش از شروع در ایام عادت و خواه بعد از شروع و اگر چند زردی بعد از آخر شدن ایام عادت حیض خود نماز میگذارد
چهارم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام و انا حاضر عن المرأة ترى الصفرة فقال ما كان قبل الحيض فهو من الحيض و ما كان
بعد الحيض فليس منه شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از حکم زنی که می بیند زردی پس گفت آنچه باشد پیش
از ایام عادت حیض پس آن از حیض است و آنچه باشد بعد از ایام عادت حیض پس نیست از حیض پنجم اصل محمد بن ابی عبد الله عن
معوية بن حكيم قال قال الصفرة قبل الحيض بيومين فهو من الحيض و بعد ايام الحيض ليس من الحيض و هي في ايام الحيض حيض
شرح ظاهر این است که بجای محمد احمد باید زیرا که ابو عبد الله کنیت محمد بن خالد برقی است و در کتب رجال راوی از معویه
احمد بن ابی عبد الله است والله اعلم ضمیر قال در اول راجع بمعویه است و در دوم راجع بامامی است که روایت از او است پس حدیث
مضمر است و ممکن است که بود کرد اول راجع بمحمد یا احمد باشد و دوم راجع بمعویه باشد و حدیث موقوف باشد فادر فهو مبتدا بر تضمن
معنی شرط است و سابق بر این روایت کرد احمد بن ابی عبد الله برقی از معویة بن حکیم که از اصحاب امام رضا و امام محمد تقی و امام
علی نقی علیهم السلام است گفت که امام گفت اگر زردی باشد پیش از حیض بدو روز پس آن از حیض است و بعد از ایام عادت حیض نیست
از حیض و آن زردی در ایام عادت حیض حیض است ششم اصل باب پنجم اصل باب اول المغیض شرح این باب بیان اول حیض
دیدن زن است و در این باب سه حدیث است اول اصل عن سماعة بن مهران قال سألته عن الجارية البكر اول ما تحيض
فتقعد في الشهر يومين و في الشهر ثلاثة ايام يختلف عليها لا يكون طمثها في الشهر عدة ايام سواء قال فلها ان تجلس و تدع الصلوة
ما دامت ترى الدم ما لم يجز العشرة فاذا اتفق شهران عدة ايام سواء فتلك ايامها شرح اول که منصوب است بر ظرفیت ظرف و
صفت الجاریه است زیرا که الف لام آن برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه
اول است فادر فتقعد بیا بنقعد بقاف و عین بی نقطه بصیغه مضارع غائبه باب نصر معطوف بر تحیض است یومین در یومین
و در ثلثة ایام دو احتمال دارد اول اینکه یعنی شبانه روز باشد و این منافات ندارد با اینکه حیض ده روز نمیباشد
زیرا که زن در اول خون نمیداند که زیاده از ده روز خون نخواهد آمد پس آنرا حیض میشمرد و بنا بر این الف لام در لا
یکون طمثها في الشهر برای جنس است و مراد دو ماه و بیشتر از دو ماه است دوم اینکه یعنی نوبت باشد مثل قول علی ع که
مذکور است در نهج البلاغه در خطبه شقشقیه شتان ما یومی علی کورها و یوم حیان اخی جابر شتان اسم فعل است یعنی
افترق فی المرتبه ما موصوله است یا بمعنی الشیء است و خبر هر تقدیر محلا مرفوع است تا فاعل شتان باشد و بر تقدیر اول
یومی منصوب است تقدیرا بر ظرفیت و ظرف صله ما است و یوم حیان منصوب است لفظا بعطف بر یومی و بر تقدیر دوم یومی
مرفوع است تقدیرا و صفت ما ست و یوم مرفوع است لفظا بعطف بر یومی علی کورها حال است از ضمیر یومی الکور بضم کاف
و سکون واو و را آنچه بی نقطه پالان شتر که جا اسباب دیگر باشد ضمیر کورها راجع بناقه است که بر آن سوار بوده و در صحراها کرما
تردد میکرده با کمال آزار حیان مردی بزرگ از بنی حنیفه بوده اخی مضاف بیاء متکلم صفت یا عطف بیان حیان است یعنی
برادر من جابر مضاف بیاء متکلم صفت دیگر یا عطف بیان دیگر حیان است یعنی تلافی کننده هر آزار من و بعضی میگویند
اخی بیاء آنست مضاف است بجابر که آن نیز بیاء متکلم است و این محل اشکال است زیرا که مناسب مقام مدح حیان است اینکه
او را برادر شمرد تعریف کنند بخلاف بصیغه مضارع معلوم غائب ایشان فیها نیاست یا جمله حالیه است و بهر تقدیر ضمیر سنه در آن
راجع بمصدر تقعد یا مصدر تحیض است العدة بکسر عین عددی که کم از سه نباشد و زیاده از ده نباشد لهذا در تمیز آن ایام
بلفظ جمع واقع شده علی در اول لا خر لا یکون است و در دوم تمیز از نسبت در اتفق شهران است سواء بفتح سین هر دو جا

مجرور صفت ایام مبنی اند بودن منصوب وصفت عدة مبنی اند بود واصل آن مصدر است وتذکیر وتانیث در آن
مساویست شرطیه زمانیه است لم یجز بجیم وزای با نقطه بصیغه مضارع غایب معتل العین باب نصر است وضمیر مستتر
راجع بالدم بالدم است یعنی روایتست از سماعة بن مهران بکسر میم گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از
دختر بکری که اول حیض دیدن او باشد وشرکی می نشیند در ماهی دو روز و در ماهی سه روز مختلف میشود برای او نمیباشد
حیض او در دو ماه چند روز برابر امام گفت پس جایز است آن دختر را اینکه نشیند و ترک نماز کند مادام که می بیند خون را
چندانکه در نگذشته باشد خون از ده شبانه روز دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام المرأة تری الدم ثلثة ایام
او اربعة قال تدع الصلوة قلت فانها تری الطهر ثلثة ایام او اربعة قال تدع الصلوة تصنع ما بینها وبین شهر فان
انقطع الدم عنها والا فهی بمنزلة المستحاضة شرح فرق میان این حدیث وحدیث اول اینست که اول در صورت اخلال
باقل حیض است که سه روز باشد واین در صورت اخلال باقل طهر است که ده روز باشد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه
السلام را که زن در اول حیض دیدن می بیند خون را در سه شبانه روز یا چهار گفت وامیگذارد نماز را گفتم بعد ازین
که او می بیند پاکی را در سه شبانه روز یا چهار گفت نماز میگذارد گفتم پس بعد ازین که او می بیند خون را سه شبانه روز
یا چهار گفت وامیگذارد نماز را با وجود آنکه اقل طهر نگذشته زیرا که ممکنست که خون اول حیض نباشد واین حیض باشد
هر خونی که ممکنست که حیض باشد حکم حیض دارد چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب دوم میکند آن زن آنچه را که
مذکور شد میان ابتدای خون دیدن او و میان انتهای یکماه پس اگر بریده شد خون از او بر شیء که اقل طهر در میان دو خون
ظاهر شود خوب والا پس آن زن در مرتبه مستحاضه است یا بمعنی که عمل مستحاضه میکند که بیان میکنند در باب نهم سیوم
اصل عن سماعة قال سألته عن جارية حاضت اول حيضها فدام دمها ثلثة اشهر وهي لا تعرف ايام اقرائها فقال اقرائها
مثل اقراء نسائها فان كان نساؤها مختلفات فاكثر جلوسها عشرة ايام واقله ثلثة ايام شرح روایتست از سماعه گفت پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از دختری که حیض دید در اول حیض دیدن او پس مستمر شد خون او در سه ماه
وآن دختر نمیشناسد ایام حیضهای خود را یعنی که خون او همیشه بیک رنگ است ونمیتواند که باختلاف
رنگ خون بعضی را حیض شمرد وبعضی را استحاضه چنانچه مذکور میشود در حدیث اول باب نهم سنت سیوم پس امام
گفت حیضهای او مثل حیضهای اهل قبیله اوست که در سال او باشند پس اگر باشند آن اهل قبیله مختلف در ایام حیض و
در وقت حیض پس بیشتر نشستن آن دختر ده روز است وکمتر نشستن او سه روز است بدانکه در اینجا چند احتمال است
اول اینکه چون میان سه و ده شش نیم است ورعایت کسر اشکال دارد مخیر است میان تعیین شش و تعیین هفت
چنانچه ظاهر حدیث اول باب نهم است در سنت سیوم که تلجمی وتحیضی فی کل شهر فی علم الله ستة ایام او سبعة
نماند که بعضی طعن بر این احتمال میکنند باینکه تخییر در فریضه معقول نیست جواب اینست که تخییر اینجا راجع باستحباب
فریضه در روز هفتم میشود واطلاق فریضه بر این قسم نماز باعتبار فرض بودن نیست بلکه باعتبار فرض بودن دیگران است
چنانچه اگر کسی گوید فریضه بر این زن در روز ششم حرام است بهمین اعتبار است وتوضیح این وجهی دیگر میشود در حدیث
هفتم باب نهم در شرح سنت ظهر سیوم دوم اینکه در یکماه شش را تعیین کند و در ماهی دیگر هفت مخیر است در ابتدا
بهر کدام که خواهد یا بمعنی که مستحب است اختیار شش در ماه اول نظر آنچه مذکور شد در دفع طعن این احتمال اقل ممکن
است حمل حدیث اول باب نهم بر این احتمال سیوم اینکه در یکماه سه روز را تعیین کند و در ماهی دیگر ده روز را

چهارم اینکه اختیار دارد در هر ماهی میان سه تا ده در تعیین عدد و در تعیین وقت ما دام مخالف حال جمیع اهل شهر او نباشد
پنجم اینکه در هر ماه شش شبانه روز و نیم را تعیین کند والله اعلم باب ششم اصل باب استبراء الحائض شرح
این باب در رسیدن حائض است خود را که آیا بری و پاک از حیض شده یا نه در این باب شش حدیث است اول اصل عن
ابی عبدالله علیه السلام قال سئل عن امرأة انقطع عنها الدم فلا تدری اطهرت ام لا قال تقوم قائما وتلزق بطنها بحائط
وتستدخل قطنة بیضاء وترفع رجلها الیمنی فان خرج علی رأس القطنة مثل رأس الذباب دم عبیط لم تطهر
وان لم یخرج فقد طهرت تغتسل وتصلی شرح فلا یدری است لا یدری بدال بی نقطه و تشدید آ بی نقطه بصیغه غائبه از باب نصر
وضرب است و بعد از آن همزه استفهامیه است و در بعض نسخ فلا تدری بصیغه غائبه معتل اللام باب ضرب است بی همزه
استفهام قائما حال مؤکده است تلزم از باب افعال اشت العبیط بفتح عین بی نقطه و فتح کسر با یک نقطه و سکون یاء
دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه خالص شرح یعنی اینکه زرد آب نباشد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که راوی
گفت پرسیده شد از زنی که بریده شده از او خون با بر روش که سیلان میکند که آیا پاک شده از حیض یا نه امام گفت می ایستد
ایستاده و میچسپاند شکم خود را بدیواری و بر میدارد در خود پاره پنبه سفیدی را و بر میدارد پای راست خود را پس اگر بر آید
بر سر آن پاره پنبه مانند سر مگس خون خالص پاک نشده از حیض و اگر بیرون نیاید پس بتحقیق پاک شده غسل میکند و نماز میکند
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ارادت الحائض ان تغتسل فلتستدخل قطنة فان خرج فیها شیء من الدم فلا
تغتسل وان لم تر شیئا فلتغتسل وان رأت بعد ذلک صفرة فلتوضأ ولتصل شرح فلا تغتسل مجزوم است فلتوضأ بصیغه
مضارع غائبه مهموز اللام باب تفعل است یکی تا حذف شده و همزه منقلب بالف شده و بجزم افتاده و وضو اینجا محمول بر معنی
لغوی است. روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که گفت چون خواهد حائض که غسل کند پس باید که غسل پس باید که بر دارد
در خود پاره پنبه را پس اگر بیرون آید در آن پنبه چیزی از خون حیض پس باید که غسل نکند و اگر نبیند چیزی از حیض را پس باید
که غسل کند و اگر ببیند بعد از آن غسل زردی را پس بر روی پنبه یا علیحده پس باید که غسل خود را شوید بازاله نجاست
و غسل یا وضو یا نماز کند سیوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال قلت کیف تعرف الطامث طهرها قال
تعمد برجلها الیسری علی الحائط وتستدخل الکرسف بیدها الیمنی فان کان ثم مثل رأس الذباب خرج علی
الکرسف شرح تعمد بعین بی نقطه و دال بی نقطه بصیغه غائبه از باب نصر است العمد قصد چیزی کردن و مراد اینجا
توجه بجانبی است با در برجلها برای تعدیه است منافات نیست میان الیسری اینجا و الیمنی در حدیث اول زیرا که بعضی را
اول آسانتر است و بعضی را دوم و هر کدام در بعضی است بنا بر اول دست چپ را کار باید فرمود تعدیه عمد بعلی
برای تضمین است معنی وضع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که چون
میشناسد حائض پاکی خود را از حیض امام گفت توجه میسازد و میگذارد پای چپ خود را بر دیوار و بر میدارد در
خود پنبه را بدست راست خود پس اگر باشد در آنجا که پنبه را داخل آن کرده مانند سر مگس از خون بیرون می آید بر
پنبه چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام انه بلغه ان نساء کانت احداهن تدعو بالمصباح فی جوف اللیل تنظر الی
الطهر فکان یعیب ذلک ویقول متی کان النساء یصنعن هذا شرح متی استفهام انکاری است در کان ضمیر شان مستتر
است و اسم آن است و جمله خبر کان است و در بعض نسخ کانت است باعتبار اینکه ضمیر شان که هی تابع عمده در
جمله میباشد در تانیث و تذکیر یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام که خبر رسید او را که جمعی از زنان عادت ایشان

این بوده که یکی از ایشان می طلبید چراغ را در میان شب نظر میکرد بسوی پاکی از حیض یا یعنی که پنبه میگذاشته
و بیرون می آورده تا بدانند که پاک شده یا نه پس امام علیه السلام مذمت میکرد آن عمل را و میگفت که کی در زمان سابق
کار زنان این بود که میکرده باشند این را بیان وجه این می آید در حدیث آینده پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه
کان نهی النساء ان ینظرن الی انفسهن فی المحیض باللیل و یقول انها قد تکون الصفرة و الکدرة شرح ضمیر انها راجع
بشان است و تانیث باعتبار اینست که عمده در جمله مونث است تکون از افعال تامه است ششم روایتیست از امام جعفر
صادق علیه السلام که او منع میکرد زنان را از اینکه نظر کنند بسوی خود شان در موضع حیض یا گذاشتن پنبه و بیرون
آوردن آن تا بدانند که آیا پاک شده اند از حیض یا نه در شب و میگفت بدرستی که حکایت اینست که گاهی می باشد زردی
و تیرگی یا یعنی که در شب پیش چراغ معلوم نمیشود که آنچه بر سر پنبه بیرون آمده زرد است یا تیره است و هر یکی حکمی علیحده دارد
چنانچه ظاهر شد در حدیث اول و دوم این باب ششم اصل عن محمد بن علی البصری قال سألت ابا الحسن الاخیر علیه السلام
و قلت له ان ابنة شهاب تقعد ایام اقرائها فاذا هی اغتسلت رأت القطرة بعد القطرة قال فقال مرها فلتقم بأصل الحائط
کما یقوم الکلب ثم تأمر امرأة فلتغمز بین ورکیها غمزا شدیدا فانه انما هو شیء یبقی فی الرحم یقال له الاراقة و انه سیخرج کله
شرح البصری بکسر باء منسوب به بصره بفتح یاء است شهاب بکسر شین بانقطه است ثم تأمر مجزوم است و در حالت وصل کسره
برای التقاء الساکنین لاحق آن میشود فلتغمز بغین بانقطه و زای بانقطه از باب ضرب است الورک بفتح واو و کسر
سکون راء بی نقطه و بکسر واو و سکون راء بالای ران و بفتح واو و فتح راء استخوان بالای ران ضمیر هو راجع بخارج بعد
از غسل است الاراقة بکسر همزه و راء بی نقطه و الف و قاف و داخل مصدر باب افعال است یعنی ریختن کله مرفوع و فاعل است یا
تاکید ضمیر مستتر در سیخرج است یعنی روایتیست از محمد بن علی بن مهزیار که ساکن بصره بوده گفت پرسیدم امام علی نقی را علیه
السلام و گفتم او را که دختر شهاب می نشیند در ایام حیضهای خود که ایام عادت او است پس چون او غسل میکند می بیند
قطره بعد از قطره را از خون محمد گفت که پس امام گفت امر کن او را پس باید که بایستد در بیخ دیوار چنانچه می ایستد سگ
در وقت بول کردن یا یعنی که یکپای خود را بردارد بعد از آن باید که امر کند زنی را پس باید که آن زن افشرد میان بالای دو رانهای
او را افشردنی سخت چه بدرستی که آنچه می آید از قطره بعد از قطره چیزی نیست که آن چیزیست که میماند در رحم و آن را
از بقیه حیض که آنرا اراقه مینامند و بدرستی که آن زود باشد که بیرون آید آن مجموع آن بسبب فعل این عمل و اصلا آن بقیه در
در رحم نماند اصل ثم قال لا تخبروهن بهذا و شبهه و ذروهن و علتهن القذرة قال ففعلت المرأة الذی قال فانقطع
عنها الدم فما عاد الیها الدم حتی ماتت شرح بعد از آن امام گفت خبر مدهید زنان را که مخالف امامیه اند باین و مانند
این از مسائل حیض و واگذارید ایشان را با علت ایشان که غسل است بنجاست ایشان نیز اشاره است باینکه از مخالفان نماز
و روزه و سایر عبادات مقبول نیست پس گفتن مسائل بایشان عبث است محمد گفت پس کرد آن زن آنچه را که امام گفت پس
بریده شد از او آن خون که قطره قطره می آمد پس برنگشت آنگاه بسوی آن زن آن خون قطره قطره تا آخر عمر او باب
هفتم اصل باب غسل الحائض و ما یجزئها من الماء شرح این باب بیان کیفیت غسل حائض است و آنچه کافیست او را
از جمله آب در این باب پنج حدیث است اول اصل عن عبد الله بن یحیی الکاهلی قال قلت لابی عبد الله علیه السلام
ان النساء الیوم احدثن مشطا تعمد احداهن الی القرامل من الصوف تفعله الماشطة تصنعه مع الشعر ثم
تحشوه بالریاحین ثم تجعل علیه خرقة رقیقة ثم تخیطه بمسلة ثم تجعله فی رأسها ثم تصیبها الجنابة شرح المشط بکسر

میم و سکون شین با نقطه و طاء بی نقطه نوعی از مشط بفتح میم که بامصدر باب نصر است یعنی راست کردن موی
بشانه کردن و بستن و مانند آنها القرامل بفتح قاف و را بی نقطه و الف و کسر میم جمع قرمل بکسر قاف و سکون را و
بکسر میم طرهائی که از پشم سیاه یا کج سیاه و یا مانند آنها ساخته میشود و آنها را با موهای سر زنان میبافند تا بسیار دراز
دراز تر نماید ضمیر یفعله راجع بالصوف است تصنعه بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه است و ضمیر راجع مستتر بماشطه
است و ضمیر منصوب راجع بالصوف است الصنعه کار کردن و مراد اینجا بافتن است ضمیر مستتر در نحشوه راجع بماشطه هی
یا راجع بماشطه است او ضمیر منصوب راجع بصوف است اما باعتبار جنس نه باعتبار آنچه قرمل از آن بعمل آمده زیرا که
مراد اینجا آنست که بعضی از زنان عجم آنرا دبکه میبافند و آن غیر طره است المسلة بکسر میم و فتح سین بی نقطه و تشدید
لام سوزن بزرگ یعنی روایتست از عبد الله بن یحیی که از قبیله کاهل است گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را
که بدرستی که زنان در این روزگار اختراع کرده اند نوعی از سر بستن را بیان این آنکه قصد میکند یکی از ایشان بسوی
طرهای از پشم که بعمل می آورد آن پشم را مشاطه می بافد آن پشم را با موی سر زن بعد از آن پر میکند پارچه از پشم را
از خوشبوئیها بعد از آن میکرد اندرون پشم پارچه نازکی را مثل دستار بعد از آن میدوزد آن پشم را با آن پارچه
در یا حین بسوزنی بزرگ یا یعنی که از طرفی بطرفی دیگر مکرر میکند را انداستحکم بعد از آن میکرد اندان پشم را که
دبکه ساخته در سر زن بعد از آن میخورد آن زن را جنابت آیا حکم آن زن چیست حل فقال کان النساء الاول انما یمتشطن
المقادیم فاذا اصابها الغسل تقدر بها ان تروی رأسها من الماء و تعصره حتی یروی فاذا روی فلا بأس علیها قال قلت
فالحائض قال تنقض المشط نقضا شرح ضمیر مستتر در کان ضمیر شان و اسم کان است جمله خبر کان است النساء
مبتدا است الاول بضم همزه و فتح واو جمع اولی است که مؤنث اول است و صفت النساء است ضمیر اصابها راجع بامراء هی
است تقدر بقاف و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع غائبه باب ضرب است ان تروی بصیغه مضارع غائبه از باب تفعیل
است حتی یروی بصیغه غائب باب علم است و ضمیر مستتر راجع بر اس است یعنی پس امام گفت شان این بود که زنانی که در زمان
سابق بودند جز این نبود که شانه و زینت میکردند موهای پیش سر را پس چون بر میخورد بیکی از ایشان الغسل ها در
میبود بر آن غسل با آسانی ممکن بیکی از ایشان اگر عمل طرها و دبکه کرده باشد بایکه سیراب کند سر خود را از آب تا سیراب شود در
آنرا تا سیراب شود پس چون سیراب شد پس پروائی نیست بر آن زن باین معنی که احتیاج نیست بوا کردن موها عبدالله گفت
که گفتم پس حائض چه حکم دارد امام گفت امام وا میکند آن شانه طی یکبار وا کردنی مراد اینست که حکم او غیر حکم جنب است و
مبالغه او در الارام است بعنوان استحباب چنانچه ظاهر حدیثها نیست یا بعنوان وجوب دویم حل عن ابی عبد الله ع
قال الطامث تغتسل بتسعة ارطال من ماء شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حائض غسل میکند
بنه رطل از آب مخفی نماند که بیان نشد در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب دویم که رطل عراقی نه یک صاع است
و رطل مدنی شش یک صاع است بوزن رطل عراقی صد و سی درهم است و درهم بوزن چهل و هشت جو میانه است و دو
رطل مدنی یک و نیم عراقیست و الله اعلم سیوم حل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المراءة الحائض تری الطهر و هی
فی السفر و لیس معها من الماء ما یکفیها لغسلها و قد حضرت الصلوة قال اذا کان معها بقدر ما تغسل به فرجها
فتغسله ثم تتیمم و تصلی قلت فیأتیها زوجها فی تلک الحال قال نعم اذا غسلت فرجها و تیممت فلا بأس شرح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از زن حائض که می بیند از حیض پاک را و در سفر است و نیست با او از آب

آنقدر که کافی باشد او را برای غسل حیض او و بتحقیق حاضر شده نماز میکند گفتم پس جماع میکند با او شوهر او در این
حال آری چون شست فرج خود را و تیمم کرد پس پروائی نیست بدانکه در اینجا چند مسئله است اول اینکه مفهوم اذا کان
اینست که اگر آنقدر آب نیز نباشد که فرج خود را بشوید تیمم کافی است دوم اینکه ظاهر قال نعم تا آخر مؤید قول سید مرتضی
است که تیمم عوض غسل نمیشکند بوجود حدث پیش از حصول آب خواه حدث اصغر و خواه اکبر و الا لازم می آید که
این تیمم باطل شود بمحض ادخال حشفه در فرج او و حائض شود سیوم اینکه مفهوم اذا غسلت اینست که اگر فرج را نشسته باشد
یا تیمم نکرده باشد در جماع باس هست مگر در صورت شستن فرج که در آن صورت اکتفا بشستن فرج میشود چنانچه می
آید در کتاب النکاح در حدیث اول باب مجامعة الحائض قبل ان تغتسل که باب هشتاد و یکم است و شاید که این نهی
باشد بر آیت سوره بقره و یسئلونک عن المحیض قل هو اذی فاعتزلوا النساء فی المحیض و لا تقربوهن حتی یطهرن
فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله ان الله یحب التوابین و یحب المتطهرین در این آیت چند احتمال است
اول آنجمله اینکه محیض اینجا اسم مکان و عبارت از موضع حیض باشد و آن باطن فرج است چنانچه ظاهر شد در احادیث
باب بیست و این منافات ندارد با اینکه مراد بمحیض در آیت سورة الطلاق حیض باشد چنانچه بیان شد در حدیث دوم
باب اول و مراد باذی باعث آزار در آخرت یا در دنیا برای شوهران است اگر جماع کنند در آن بقرینه فاء تفریعیه در فاعتزلوا
و امر در فاعتزلوا برای ایجاب است و نهی در و لا تقربوهن بمعنی نهی از جماع مطلق است خواه در فرج و خواه در دبر پس معطوف است
بر هو اذی تا آخر نیز اگر اذی بودن محیض داخل در نهی از جماع در دبر نباشد پس نهی اینجا برای تفریع است نیز تنزیه است و طهارت
در یطهرن عبارت از پاکی از حیض است و تطهر عبارت از غسل یا جاری مجرای غسل است و امر در فأتوهن برای دفع کراهت است
پس بعد از طهارت و قبل از غسل و جاری مجرای آن جماع مکروه است والله اعلم چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
الحائض ما بلغ بلل الماء من شعرها اجزاءها شرح الحائض مبتدا است جمله ما بلغ تا آخر خبر مبتدا است ما موصوله است
مبتدا است بلغ بتقدیر بلغه است و ضمیر محذوف عائد موصول است بلل مرفوع و فاعل بلغ است من بیانیه است و برای بیان
موصول است و میتواند بود که من تبعیضیه باشد اجزاءها خبر ما است و ضمیر مستتر راجع بما است و ضمیر منصوب راجع بالحائض
است و نسبت اجزاء بموئی که تر شده باشد نسبت مجازی است و مراد اجزای تر کردن او است یعنی روایت است از امام محمد باقر
علیه السلام گفت حائض آنچه رسید بآن تری آب که موی سر او باشد کافی است برای او در شستن آن موی برای غسل حیض
پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الحائض و علی جسدها الزعفران لم یذهب به الماء قال لا بأس شرح
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام در حائض که غسل حیض میکشد و بر بدن او زعفران هست نبرده آن زعفران
را آب غسل امام گفت پروائی نیست یعنی که غسل او صحیح است و آن زعفران مانع صحت غسل نیست باب هشتم اصل
باب المرأة تری الدم و هی جنب شرح این باب بیان صحیح است که می بیند خون حیض را و آن زن جنب است و در این باب سه
حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة یواقعها زوجها ثم تحیض و هی فی المغتسل تغتسل او لا
تغتسل قال قد جاءها ما یفسد الصلوة فلا تغتسل شرح المغتسل بضم میم و فتح سین اسم مکان و مصدر میمی باب افتعال
میتواند بود تغتسل بتقدیر استفهام است یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حکم
زنی که جماع میکند با او شوهر او پس حیض می بیند و حال آنکه او در موضع غسل جنابت است آیا غسل جنابت میکند یا غسل
جنابت نمیکند امام گفت بتحقیق آمد نزد او آنچه باطل میکند نماز را پس غسل جنابت نمیکند بدانکه ظاهر این اینست که غسل

جنابت واجب لنفسه نباشد بلکه وجوب آن برای این باشد که شرط نماز است و موافق این گذشت در کتاب الطهاره در حدیث
هشتم باب بیست و نهم که باب صفة الغسل تا آخر است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تحیض
وهی جنب هل علیها غسل الجنابة قال غسل الجنابة والحیض واحد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت پرسیدم او را از زنی که حیض میبیند در حالی که جنب است آیا واجب است بر او غسل جنابت در آن وقت امام گفت غسل جنابت
و حیض یکی است یعنی که در آن وقت بر او واجب نیست غسل جنابت بلکه بعد از پاکی از حیض یک غسل میکند برای جنابت
و حیض سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام المرأة تری الدم وهی جنب تغتسل من الجنابة او غسل الجنابة والحیض فقال
قد اتاها ما هو اعظم من ذلک شرح غسل منصوب است بر مفعول مطلق یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که میبیند
خون حیض را و جنب است آیا در آن وقت غسل میکند از جنابت یا غسل میکند غسل جنابت و حیض پس امام گفت تحقیق
آمد نزد او آنچه آن بزرگتر است از آنچه گفتی یعنی که هر دو شغل باطل است در آن وقت یعنی مهلة غسل نمیکند باب نهم اصل باب
جامع فی الحائض والمستحاضة شرح این بابیست که جمع کرده فواید بسیار را در بیان حکم زنی که حائض و مستحاضه شود در این
باب هفت حدیث است اول اصل عن غیر واحد سألوا ابا عبد الله علیه السلام عن الحائض والسنة فی وقته فقال ان رسول
الله صلی الله علیه وآله سن فی الحیض ثلاث سنن بین فیها کل مشکل لمن سمعها وفهمها حتی لا یدع لاحد مقالا فیه بالرأی
شرح مراد بحائض هر دو جا زنی است که حیض او متصل باستحاضه شده و استمرار بهم رسانیده و ضمیر وقته راجع بحیض است که در
ضمن حائض مذکور است کل مشکل اشارت باینست که حکم زنی که محافظة العدد ناسیة الوقت یا بر عکس باشد از مجموع سنه
اولی و سنه ثانیه مستنبط میشود لا یدع بصیغه غایب مرفوع و منصوب میتواند بود و بنا بر اول ضمیر مستتر راجع بمصدر
بین است و بنا بر دوم راجع برسول الله صلی الله علیه وآله است و بصیغه غایبه منصوب و مرفوع میتواند بود و بنا بر اول
و دوم ضمیر مستتر راجع بثلث سنن است ضمیر فیه راجع بمشکل است یعنی روایتست از جمعی که پرسیدند امام جعفر صادق
علیه السلام را از حائضی که مستمر شود خون او و از طریقت رسول علیه السلام در تعیین وقت حیض در این هنگام پس گفت
بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله قرار داد در آن حائض سه طریقت که بیان کرد در آنها هر مشکلی را برای کسی که
گوش کرد آنها را و فهمید آنها را تا بحدی که وا نمیگذارد در آن بیان برای هیچکس حکمی را در مشکل از پیش خود اصل اما احدی
السنن فالحائض التی لها ایام معلومة قد احصتها بلا اختلاط علیها ثم استحاضت واستمر بها الدم وهی فی ذلک
تعرف ایامها ومبلغ عددها شرح در فالحائض مجازی است و مراد این است که آن سنت در آن حائض است اختلاط
مجاز با نقطه و طاء بی نقطه ممزوج شدن و مراد اینجا مشتبه شدن است استحاضت اینجا و در بعض قراءات آینده بصیغه
معلوم معتل العین یایی باب استفعال است و مشهور اینست که بصیغه مجهول باشد چنانچه در بعض نسخ دیگر
قراءات آینده است و حقیقت این اینست که اصل حیض یعنی روان شدن خون از درون فرج زن است و غالب شده در
روان شدن خون در ایام مقرری و استحاضه یعنی طلب روان شدن خون است از درون فرج زن در غیر ایام مقرری
و چون شیطان دعوت کرده او را با آنچه باعث آمدن باعث آمدن خون است در غیر ایام مقرری چنانچه مذکور میشود
در قراءات بعد از این پس گویا شیطان طلب آمدن خون از او کرده در غیر ایام مقرری و چون این زن باختیار تابع
شیطان شده و باعث آن خون را بعمل آورده پس گویا که از خود طلب کرده روان شدن خون را در غیر ایام مقرری
و بنا بر مذهب جمعی از اهل عربیت که میگویند استفعل بمعنی فعل است توجیه استحاضت بصیغه معلوم آسانست

زیرا که تجاوز از حد در آن شده یعنی اما یکی از آن سه سنت پس حائض است که او روزهای حیض معلومه است که حفظ
بخاطر گرفته آنها را بی اشتباهی بر او بعد از آن صاحب استحاضه شده و باقیمانده با او خون استحاضه بروشی که حیض دیگر
بهم متصل شده و آن زن در آن وقت میشناسد روزهای حیض خود را که چند روز ماه شروع میشود و میشناسد نهایت عدد حیض
خود را اصل فان امراة یقال لها فاطمة بنت ابی حبیش استحاضت فاتت ام سلمة فسالت رسول الله صلی الله علیه وآله عن
ذلک فقال تدع الصلوة قدر اقرائها وقدر حیضها وقال انما هو عرق فامرها ان تغتسل وتستثفر بثوب وتصلی شرح
اقراء بفتح همزه جمع قرء بضم قاف وسکون را است و اما قروء پس آن جمع قرء بفتح و ضم قاف میتواند بود و قدر اول تقبیل
عطف تفسیر است چون قرء مشترک است میان حیض و طهر و در بعض نسخ بجای واو او است و این مبنی بر شک راوی است
از امام جعفر صادق علیه السلام است حیضها بکسر حا و فتح یا جمع حیضه بکسر حا و سکون یا است و آن اسم حیض بفتح
حا است که برای مره است العرق بفتح عین بی نقطه و سکون را با نقطه و فا آواز و غوغای شیطانی و از آن ماخوذ است
معرف بکسر میم و سکون عین و فتح را بمعنی ساز که آلت لهو است مثل عود و طنبور و آنرا عرف نیز مینامند عرق بتقدیر اثر عرف است
و حقیقت این است که استحاضه آفتی است و هر آفتی و مصیبتی که بزن در تکلف می آید بسبب گناه است چنانچه گفته در سوره
شوری ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم ویعفو عن کثیر و بیان شده در کتاب الایمان والکفر در احادیث باب
صد و نود و نهم که باب نادر ایضا است و گفته در سوره نساء ما اصابک من سیئة فمن نفسک و هر گناهی بسبب غوغای
ابلیس و لشکر اوست چنانچه الله تعالی گفته و در سوره بنی اسرائیل است واجلب علیهم بخیلک ورجلک
الاستثفار بتا و سه نقطه و فا و را بی نقطه بستن زن پارچه بر میان دو ران خود و محکم کردن دو طرف آن بر بند ازار
ماخوذ از ثفر بفتح ثا و فتح فا بمعنی پاردم که در پس زین چاروا میباشد و بیان میشود در حدیث سیوم این باب حبه
بن سنی که زنی که گفته میشد او را فاطمه دختر ابو حبیش بضم حا بی نقطه و فتح با یک نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و شین با نقطه
صاحب استحاضه شد پس آمد برای عرض حال خود نزد ام سلمه رضی الله عنها که زوجه مؤمنه رسول الله صلی الله علیه وآله
بود پس ام سلمه پرسید رسول الله صلی الله علیه وآله از آنچه آن زن گفت پس رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که آن زن
طلب کذارد نماز را در زمانی که مطابق اقراء اوست و مطابق حیضهای اوست و رسول الله صلی الله علیه وآله گفت که این
نیست که آنچه آن زن گفت اثر غوغای شیطان است پس رسول الله صلی الله علیه وآله امر کرد آن زن را که بعد از آن ایام
غسل کند و بندد آن موضع را با پارچه تا خون در اثنای نماز خارج نشود و نماز کند اصل قال ابو عبد الله علیه السلام هذه
سنة النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی التی تعرف ایام اقرائها لم تختلط علیها الا انه لم یسالها کم یوم هی ولم یقل اذا زادت علی
کذا یوما کانت مستحاضة وانما سن لها ایاما معلومة ما کانت من قلیل او کثیر بعد ان تعرفها شرح کم استفهامیه است و خبر
مبتدا است که مقدم شده بر مبتدا ای یوم مجرور است و جر آن باضافه است نزد زجاج و بمن جاره است که مقدر است و جو
نزد فرا و ابن السراج و جمعی دیگر هی مبتدا است و راجع با ایام اقرائها است کذا مرکب از کاف تشبیه و اسم اشاره است
نزد جمعی و مشار الیه شش روز یا هفت روز است که می آید در سنت ثالثه قرینه آنچه می آید در سنت ثانیه که کلام یا ام لا و
بذلک میتواند بود که مشار الیه نزد ذلک مشترک میان این و ایام اقبال الدم باشد که مذکور میشود در سنت ثانیه و یا
تمیز اسم اشاره است ما کانت اسمی است نکره بمعنی ای شیء و آن منصوب است محلا تا خبر کانت باشد مقدم شده
و برای اینکه استفهام مقتضی تقدم در کلام است ضمیر مستتر در کانت اسم است و راجع با ایام معلومه است من بیانیه است

و برای بیان لها است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این طریقت نبی است صلی الله علیه و آله در زنی که مشتبه شد
ایام حیضهای خود را مشتبه نشد او را بنابر آن زن آیا نمی‌بینی که نبی صلی الله علیه و آله پرسید ام سلمه را که چند روز است ایام او
و نگفت که چون زیاد کند ایام را بر چنین عددی میشود مستحاضه بجز این نیست که قرار داد برای آن زن چند روزی را که معلوم
آن زن است هر چه باشد از کم یا زیاد بعد از آنکه آن زن میشناخته باشد آن ایام را اصل و کذلک افتی ابی علیه السلام
و سئل عن المستحاضة فقال انما ذلک عرق عابر او رکضة من الشیطان فلتدع الصلوة ایام اقرائها ثم تغتسل و تتوضأ
لکل صلوة قیل و ان سال قال و ان سال مثل المثعب شرح واو در و سئل حالیه است فا در فقال برای عطف بر سئل
است عرق بفتح عین بی‌نقطه و سکون را با نقطه بغا مرفوع و مضاف است و بیان حقیقت آن شد در شرح فقرات
سابقه عابر بعین بی‌نقطه و الف و کسر با یک نقطه و را بی‌نقطه مجرور و مضاف الیه است یعنی شیطانی که در گذر است این
موافق قول الله تعالی است در سورة اعراف طائف من الشیطان رکضة بفتح را بی‌نقطه و سکون کاف و ضاد با نقطه و تاء
وحدت مرفوع و معطوف بر عرق است الرکض زدن سوار پای خود را در پهلوی چاروا تا تیزتر رود من ابتدائیه است ظرف
صفت رکضة است و این اشارت است باینکه شیطان در اول آن زن در مکلف همانند غوغا داو آن میکند اصلا از او کاری دیگر
نمی‌آید و چون مکلف از غوغای او متاثر نشد اصلا شیطان از دور پی کار خود میرود و اگر مکلف اندکی متاثر شد شیطان
در مجرای بدن او داند زخمی با و میرساند و عبور میکند چنانچه در سورة اعراف گفته اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا
و اگر بسیار متاثر شد شیطان لازم او میشود بر او سوار میشود و چون کار هلاکت کند تندش میکند ثم تغتسل مجزوم است داخل در
و تتوضأ یعنی او است بنابر آنچه گذشت در کتاب الطهارة در حدیث چهارم و سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باب بیست و
نهم و تتوضأ نیز مجزوم است مثل المثعب منصوب بنابر مفعول مطلق و تقدیر سیلانا مثل سیلان المثعب است پس موصوف
مثل مقدر است و مضاف المثعب نیز مقدر است المثعب بفتح ثا سه نقطه و سکون و فتح عین بی‌نقطه و با یک نقطه آبجای بام
و همچنان فتوی داد یعنی امام محمد باقر علیه السلام بر حالی که پرسیده شد از حکم مستحاضه پس گفت جز این نیست که
آن استحاضه اگر اندکی است اثر محض غوغای شیطان که ذکر کردیم و اگر بسیار است اثر سوار شدن و مهمیز زدن بعد
از غوغای از جانب شیطان است پس باید که واگذارد نماز را در ایام حیضهای او و بعد از آن غسل کند یا وضو سازد برای هر
نمازی گفته شد پرسیدم راکه اگرچه خون روان شده باشد پرسیدم گفت اگرچه روان شده باشد مانند آب جاری قال ابو
عبد الله علیه السلام هذا تفسیر حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله و هو موافق له فهذه سنة التی تعرف ایام
اقرائها لا وقت لها الا ایامها قلت او کثرت شرح مشار الیه هذا مرکب از دو چیز است اول انما ذلک عرق عابر او رکضة
من الشیطان که تفصیل قول رسول است که انما هو عرق بتقسیم آن بر دو قسم چنانچه بیان شد دوم ثم تغتسل و تتوضأ
لکل صلوة که توضیح قول رسول است که مفهوم میشود از امرها ان تغتسل به بیان اینکه آن مخصوص استحاضه کثیره است
چون سؤال آنجا واقع شده بوده پس در غیر آن گاهی اکتفا بوضو میشود و هو موافق له برای احتیاط اینست که مبادا
کسی از تفاوت در لفظ تفاوت در بعضی معنی خیال کند یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که این کلام پدرم تفسیر
حدیث رسول الله است صلی الله علیه و آله و آن موافق آن حدیث است پس اینکه مذکور است طریقت زنی است که
میشناسد ایام حیضهای خود را بیان این آنکه وقتی نیست برای حیض مگر ایام عادت او خواه کم باشد و خواه بسیار
باشد اصل و اما سنة التی قد کانت لها ایام متقدمة ثم اختلط علیها من طول الدم فزادت و نقصت حتی اغفلت

عددها وموضعها من الشهر فان سنتها غیر ذلک شرح اختلط بصیغه مجهول است علیها نایب فاعل است و در بعض نسخ
اختلطت بصیغه مؤنث است و بنابراین بصیغه معلوم است و ضمیر مستتر راجع بایام است اغفلت یعنی با نقطه و فا بصیغه ماضی
معلوم باب افعال است لاغفال ترک چیزی بفراموش کردن آن بالکلیه و سنتها از قبیل وضع ظاهر در موضع ضمیر است مثل
الحاقة ما الحاقة پس ضمیر راجع بالتی است و فان سنتها بجای فانها است که ضمیر راجع بسنت باشد واما طریقه دنی که
تحقیق بود این روزهای حیض که پیشتر معلوم او بود بعد از آن اشتباه واقع شد بلعاذ دو انی روزگار خون پس بگمان
خود گاهی زیاد کرد آن روزهای حیض را بگمان خود گاهی دیگر کم کرد آنها را تا بحدی رسید که بالکلیه فراموش کرد عدد
آنها را و جای آنها را از جمله ماه پس بدستی که طریقت آن غیر آن است که مذکور شد و ذلک ان فاطمة بنت ابی حبیش اتت النبی صلی
الله علیه و آله فقالت انی استحاض فلا اطهر فقال النبی صلی الله علیه و آله لیس ذلک بحیض انما هو عرق فاذا اقبلت الحیضة
فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغسلی عنک الدم وصلی فکانت تغتسل شرح فلا در بعض بواو است اطهر در نسخ بطا بی
نقطه است و بنابراین بتشدید طا و تشدید ها است بصیغه مضارع معلوم باب تفعل است یعنی لا اغتسل یا بتخفیف طا و ها
بصیغه مضارع معلوم باب حسن در نظر است و میتواند بود که بطا با نقطه بصیغه مضارع معلوم یا مجهول باب افعال باشد لاظهار
حفظ چیزی یظهر العلن و مطلع کردن کسی را بر چیزی چنانچه گفته در سورة الجن عالم الغیب والشهادة فلا یظهر علی غیبه احدا الا
من ارتضی الاقبال رو آوردن که مراد اینجا نزدیک شدن است حیضه بفتح حا مصدر است برای مره و بکسر ها اسم مصدر است و بر
هر تقدیر مراد آن است که بصفت حیض باشد در رنگ [illegible] و آنچه مذکور شد برای آنست که فاطمه بنت دختر ابو حبیش که مذکور شد
سابقا باری دیگر آمد نزد نبی صلی الله علیه و آله گفت بخوشی بوساطت ام سلمه رضی الله عنها که بدرستی که من صاحب
استحاضه میشوم پس غسل نمیکنم و نماز نمیکنم پس گفت نبی صلی الله علیه و آله که نیست آنچه می بینی حیض جز این نیست که آن
از غمزهای شیطان است پس چون روآورد حیض پس واگذار نماز را و چون روگردان شود پس بشو از خود خون را و نماز کن بعد
غسل مراد اینست که هر چه بسیاهی مایل است حیض است تا آنکه خلاف آن ظاهر شود و هر چه غیر آنست استحاضه است
تا آنکه خلاف آن ظاهر شود پس او بعد از شنیدن این جواب غسل میکرد در هر نمازی یا بمعنی که عمل بحکم استحاضه کثیره میکرد
بعد آنکه این جواب مبنی بر اینست که غالب در زنی که عادتی داشته باشد و آنرا فراموش کند اینست که اختلاف در کیفیت خون او
میباشد و او چون صاحب تمیز است آنرا میشناسد و این منافات ندارد با اینکه اگر اختلاف نباشد واجب باشد بر او اینکه رجوع بسنت
ثالثه کند چنانچه می آید در آخر حدیث اصل وکانت تجلس فی مرکن لاختها وکان صفرة الدم تعلو الماء شرح [illegible]
که استحاضه او کثیره بوده مرکن بکسر میم و سکون را بی نقطه و فتح کاف ظرفیست از سفال برای آب که بزرگ است و سوراخی
بد پایین دارد که بسته و گشوده میشود و در آن جامها شسته میشود و آنرا در بعض لغات سونه مینامند [illegible] و عادت آن
زن بعد از شنیدن این جواب این بود که برای ازالة النجاسة از خود پیش از غسل می نشست در سونه که از خواهرش بود و
از بسیاری خون که بر بدن او بود زردی خون ظاهر میشد در بالای آب آن سونه اصل قال ابو عبد الله علیه السلام اما
تسمع رسول الله صلی الله علیه و آله امر هذه بغیر ما امر به تلک الا تراه لم یقل لها دعی الصلوة ایام اقرائک ولکن قال لها
اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغتسلی وصلی فهذا یبین ان هذه امراة قد اختلط علیها
ایامها لم تعرف عددها ولا وقتها الا تسمعها تقول انی استحاض فلا اطهر شرح [illegible] ان هذه وتلک منصوب است محلا
بر مفعول بنا بر اجرای تغیر بصفت بمجرای تغیر ذات برای اشارت با اینکه اگر مامور در این دو خطاب دو کس میبود این

دلیل تمام میبود چه جای اینکه مأمور هر دو جا یک کس است و میتواند بود که مشار الیه هذه فاطمه بنت ابی حبیش باشد
و مشار الیه تلک ام سلمه باشد که نائب مناب فاطمه بوده و میتواند بود که هر یک منصوب باشد بر ظرفیت زمان و مراد هذه المرأة
و تلک المرأة باشد و لا تزال استیناف بیانی است و لا تسمعها است و لا دیگر است بر مدعای دلیل سابق گفت
امام جعفر صادق علیه السلام آیا نمیشنوی از رسول الله صلی الله علیه و آله آیا نمیشنوی از رسول الله صلی الله
علیه و آله که امر کرد این فاطمه دوم را بغیر آنچه امر کرد آن فاطمه اول را بیان این آنکه آیا نمی بینی رسول علیه السلام را که گفت
فاطمه دوم را که واگذار نماز را در ایام حیضها خود و لیکن گفت او را که چون روی آورد حیض پس واگذار نماز را و چون برگردد
شود پس غسل کن پس این کلام رسول علیه السلام ظاهر میکند که این فاطمه دوم زنی بوده که بتحقیق مشتبه شده بر او
روزهای عادت حیض او و نمیشناخت عدد آنها را و نمیدانست آنها را آیا نمیشنوی از فاطمه دوم که میگوید که بدرستی
که من صاحب استحاضه میشوم پس غسل و نماز نمیکنم اصل و کان ابی یقول انها استحیضت سبع سنین ففی اقل
من هذا تکون الریبة و الاختلاط فلهذا احتاجت الی ان تعرف اقبال الدم من ادباره و تغیر لونه من السواد الی غیره
و ذلک ان دم الحیض اسود یعرف شرح این قرینه یا استدلال دیگر است بر آنچه مذکور است و سابق او فیفتنا آخر کلام
امام جعفر صادق علیه السلام است بنابر دوم تتمه کلام امام محمد باقر علیه السلام است و بر هر تقدیر فا برای بیان است و
تغیر بصیغه مصدر باب تفعل مجرور است بعطف بر ادبار و یعرف بعین بی‌نقطه و را بی‌نقطه و فا بصیغه مضارع غائب مجهول باب
ضرب است و مراد اینست که شناخته میشود غالبا نزد زنی که صاحب تجربه است بتمیز آن یا بامام از رنگ و صفات دیگر که مذکور
میشود در باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة یا بکثرة چنانچه می آید در حدیث دوم باب دیدار دم بی تعیین که بعد
که بدرستی که فاطمه دوم صاحب استحاضه شد هفت سال بیان این آنکه در کمتر از هفت سال میباشد شک و اشتباه جای
هفت پس برای اینست که محتاج شد فاطمه دوم باینکه شناسد رو آوردن خون را و متمایز از روگردانیدن خون و متغیر شدن
رنگ خون از سیاهی بسوی غیر سیاهی و آنچه مذکور شد برای اینست که خون حیض سیاه است شناخته میشود برنگ آن اصل
و لو کانت تعرف ایامها ما احتاجت الی معرفة لون الدم لان السنة فی الحیض ان تکون الصفرة و الکدرة فما فوقها فی ایام
الحیض اذا عرفت کله حیضا ان کان الدم اسود او غیر ذلک فهذا یبین لک ان قلیل الدم و کثیره ایام الحیض حیض کله اذا
کانت الایام معلومة شرح الصفرة مرفوع و اسم تکون است فوقها منصوب است و ظرف خبر مبتدای محذوف است بتقدیر
هو فیها و جمله صله ما است ضمیر فوقها راجع بکدرت است و مراد سواد است فی ایام حال از صفرة است اذا برای محض
ظرفیت است و ظرف حال دیگر الصفرة است عرفت بصیغه مجهول باب ضرب است ضمیر مستتر راجع بایام الحیض است حیضا
خبر تکون است کله منصوب و تاکید حیضا است ضمیر راجع بحیضا است و این برای دفع توهم اینست که صفرة را در آن ایام
بعضی حیض دانسته باشند پس که بعضی احکام حیض در آن جاری دانسته و بعضی را جاری ندانند ان کان الدم تا آخر
برای شرط نیست بلکه برای تعمیم است یعنی سواء کان الدم ایام منصوب است کله اینجا مرفوع است اذا اینجا چنانچه برای محض
ظرفیت است میتواند بود برای شرط نیز میتواند بود و بر این تقدیر جزای آن محذوف است و دلالت بر جزای آن میکند سابق
آن یعنی و اگر میبود اینکه فاطمه دوم میشناخت ایام عادت حیض خود را محتاج نمیشد بسوی شناختن رنگ خون بجهة
بدرستی که طریقه در حیض اینست که باشد زردی و تیرگی و آنچه آن بالای تیرگی است در ایام عادت حیض وقتی که
شناخته شده باشد آن ایام حیض همگی آن خواه باشد خون سیاه و خواه غیر سیاه پس اینکه مذکور شد ظاهر میکند

برای تو اینکه کم خون و بسیار خون در ایام حیض حیض است بهمگی آن وقتی که آن ایام معلوم باشد اصل فاذا جهلت
الایام وعددها احتاجت الی النظر حینئذ الی اقبال الدم وادباره وتغیر لونه ثم تدع الصلوة علی قدر ذلک ولا اری النبی
صلی الله علیه وآله قال اجلسی کذا وکذا یوما فما زادت فانت مستحاضة کما لم یأمر الاولی بذلک شرح تغیر مجرور و
معطوف بر ادباره است ومراد تغیر لون از سواد بغیر سواد است چنانچه در سابق گفت و تغیر به لونه من السواد الی غیره
ثم تدع عطف بر احتاجت است مشار الیه ذلک اقبال الدم است واو در وکذا بمعنی او است واول عبارت از شش روز و دوم
عبارت از هفت روز است که در سنت ثالثه مذکور میشود مشار الیه بذلک مأمور به در اجلسی کذا وکذا یوما است چنانچه
اشارت شد بآن در قول امام در سنت ثالثه ولم یقل انها اذا زادت علی کذا یوما کانت مستحاضة یعنی پس چون ندانند بعض
روزها را وعدد آنها را محتاج میشود بسوی نظر در این هنگام بسوی رو آوردن خون و رو گردان شدن آن و متغیر شدن
رنگ آن بعد از آن وا میگذارد نماز را بر قدر آمدن خون و نمی بینم نبی را صلی الله علیه وآله که گفته باشد بنشین چنین یا
چنین روز پس آنچه زیاد شد پس تو استحاضه داری در آن چنانچه امر نکرد زن اول را بآنچه مذکور شد یعنی که باو نیز نگفت که
بنشین چنین و چنین روز پس آنچه از آن استحاضه داری بلکه این امر مخصوص سنت ثالثه است اصل وکذلک ابی علیه
افتی فی مثل هذا وذلک ان امرأة من اهلنا استحاضت فسألت ابی علیه السلام عن ذلک فقال اذا رأیت الدم البحرانی
فدعی الصلوة واذا رأیت الطهر ولو ساعة من نهار فاغتسلی وصلی شرح بحرانی منسوب ببحر است بزیادة الف ونون مثل
ربانی که منسوب برب است ومراد ببحر آبی است که بسیار عمیق باشد خواه دریا و خواه حوض طهر بضم طاء وسکون
هاء عبارت از استحاضه است ولو وصلیه است ساعة منصوب بر ظرف زمان است ذکر نهار بعنوان مثال است پس اگر در شب
باشد نیز همین حکم دارد یعنی و همچنانکه از رسول الله صلی الله علیه وآله منقول شد توضیح آن شد پدرم علیه السلام
فتوی داد در مثل این سؤال فاطمه دوم آنچه گفتم برای اینست که زنی از مردم ما صاحب استحاضه شد پس سؤال کرد پدرم را علیه
السلام از آن پس پدرم گفت چون دیدی خون مانند آن آب بسیار عمیق را در کثرت سیاهی رنگ پس وا گذار نماز را و اگر
دیدی پاکی از حیض را هرچند که در یک ساعت از روزی باشد پس غسل کن و نماز کن بدانکه از اینجا ظاهر میشود که این قسم زنی
میتواند بود که در ماهی هفتاد و پنج بار نماز فریضه کند هفتاد و پنج بار ترک نماز فریضه کند زیرا که ماهی سی شبانه روز است
و در هر شبانه روزی پنج نماز فریضه است و حاصل ضرب سی در پنج صد و پنجاه میشود و نصف آن هفتاد و پنج است بدانکه در این
حدیث وجوب قضای بعض نمازها بر این قسم زنی مذکور نیست و در آن دو احتمال است اول اینکه چون معلوم است که رعایت
اقل طهر و اقل حیض نکند قضای نماز بر او واجب نباشد دوم اینکه قضای بعض نمازها کند و شاید که آن بعض بقدر نماز بیست و
سه شبانه روز یا بیست و چهار شبانه روز باشد که مذکور میشود در سنت ثالثه والله اعلم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام وأری
جواب ابی علیه السلام ههنا غیر جوابه فی المستحاضة الاولی الا تری انه قال تدع الصلوة ایام اقرائها لانه نظر الی عدد الایام وقال
ههنا اذا رأت الدم البحرانی فلتدع الصلوة وأمرها ههنا ان تنظر الی الدم اذا اقبل وادبر وتغیر شرح تدع الصلوة ایام
اقرائها نقل بالمعنی است و همچنین اذا رأت الدم البحرانی فلتدع الصلوة وتغیر عطف بر ادبر است یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام که می بینم جواب پدرم علیه السلام را در این موضع که بیان حکم مستحاضه دوم است غیر جواب او در مستحاضه اول
بیان این آیا نمی بینی که پدرم در مستحاضه اول گفت وا میگذارد نماز را در ایام عادت حیضهای او برای اینکه پدرم نظر
کرد در مستحاضه اول بسوی عدد ایام عادت یعنی کرد است که آن ایام معلوم مستحاضه اول است و گفت که

در این موضع که چون دید خون بحرانی پس باید که واگذارد نماز را پس اگر کرده نماز را در این موضع باید که نظر کند در خون
در وقتی که اقبال کند خون و وقتی که ادبار کند متغیر شود اصل وقوله البحرانی شبه معنی قول النبی صلی الله علیه وآله ان دم
الحیض اسود یعرف فاما سماه البحرانی لکثرته ولونه فهذه سنة النبی صلی الله علیه وآله وسلم فی التی اختلط علیها ایامها
حتی لا تعرفها وانما تعرفها بالدم ما کان من قلیل الایام وکثیره شرح الشبه بکسر شین با نقطه و سکون باء
یک نقطه وها وبفتح شین و فتح باء مانند و زیاده کردن لفظ شبه اینجا برای اشعار باین است که قول پدرم صریح معنی
قول نبی نیست مانند دو لفظ که مترادف باشند بلکه نزدیک بمعنی آنست و مراد بمعنی اینجا تفسیر لفظ است ضمیر لکثرته
وضمیر لونه راجع بدم الحیض است باعتبار اینکه اکثر افراد حیض بسیار است و اکثر افراد استحاضه کم است چنانچه می آید
در حدیث دوم باب دوازدهم یا راجع به بحر است و مراد این است که کثرت عمق آن باعث سیاه نمودن سیاهی آن است و تشبیه در
سیاهیست نه در کثرت نیز ظاهر این حدیث این است که بحرانی منسوب به بحر است بزیاده الف و نون مثل ربانی که منسوب به رب است
و مراد به بحر اینجا دریاست و جوهری در صحاح گفته البحر خلاف البر یقال سمی لعمقه واتساعه و گفته و کل نهر عظیم و گفته
والبحر عمق الرحم ومنه قیل للدم الخالص الحمرة باحر و بحرانی مخفی نماند که بنا بر ظاهر این لفظ بحر مشترک است و مقرر است
که ارتکاب حقیقت بهتر است از ارتکاب مجاز و ارتکاب مجاز بهتر است از ارتکاب اشتراک لفظی ما در ماکان بمعنی ای شیء
است و منصوب است محلا تا خبر کان باشد و خبر کان ضمیر مستتر راجع بالدم است چنانچه بیان نظیر این شد در شرح قول
امام علیه السلام در این حدیث در سنت اولی که ما کان من قلیل وکثیر ظاهر اینست که الایام اینجا از غلط کاتبان باشد و تمام
آن الدم باشد تا ضمیر کثیره راجع بآن شود یعنی و قول پدرم که البحرانی مانند تفسیر قول نبی است صلی الله علیه وآله که بد سیاهی که
خون حیض شناخته میشود و خبر نیست که نام میدهد خون حیض را پدرم بحرانی برای کثرت آن و رنگ آن پس اینکه مذکور شد طریقه
نبی است صلی الله علیه وآله در زنی که مشتبه شد بر او ایام عادت حیض او تا حدی که نمی شناسد آن ایام را اصلا و جز این نیست
که می شناسد آن ایام را بخون یعنی بکیفیت خون هر چه باشد آن خون از کم یا بسیار خون اصل وقال واما السنة الثالثة ففی التی لیس
لها ایام متقدمة ولم تر الدم قط ورأت اول ما ادرکت فاستمر بها فان سنة هذه غیر سنة الاولی والثانیة شرح الواو در
الدم برای حال است و ذکر ولم تر الدم تا آخر بعنوان مثال است پس این حکم زنی است که خون را مکرر دیده باشد اما در وقتی
متصل بعلم بیان روشن نشده و متساوی بوده الف و لام برای عهد خارجی باشد یعنی خونیکه عادت شده باشد و بر این
مثال نیست او منصوب است ما مصدریه است یعنی امام جعفر صادق علیه السلام گفت که واما طریقه سیوم پس در
زنی است که نیست او را ایام عادتی که حاصل شده باشد در زمان سابق و ندیده خون را هرگز بعد دیده خون را در اول دریافتن او
خون را پس مستمر شد با او آن خون چه طریقه بد سنتی که طریقه این زن غیر طریقه زن اول و زن دوم است اصل وذلک ان امرأة
یقال لها حمنة بنت جحش اتت رسول الله صلی الله علیه وآله فقالت انی استحضت حیضة شدیدة فقال لها احتشی
کرسفا فقالت انه اشد من ذلک انی اثجه ثجا شرح حمنه بفتح حاء بی نقطه و سکون میم و نون است جحش بفتح جیم و سکون
حاء بی نقطه و شین با نقطه است استحضت بصیغه ماضی متکلم معتل العین یائی مجهول یا معلوم از باب استفعال است
حیضه اینجا بمعنی اسم از حیض مقرری مستعمل مثل عقبان این شد در این حدیث در شرح فقرات اولی در سنت
اولی احتشی بحاء بی نقطه و شین با نقطه بصیغه امر حاضر معتل اللام واوی از باب افتعال است الاحتشاء
برداشتن پنبه و مانند آن را در فرج خود کرسفا بضم کاف و سکون راء بی نقطه و ضم سین بی نقطه و فاء است

الثج بفتح ثا سه نقطه و تشدید جیم مصدر باب نصر روان کردن آب و مانند آن و مفعول مطلق انجار ای نوع عظیم است در
کرت فاوتی در آن نباشد تا رجوع به تمییز توان کرد چنانچه می آید در آخر این حدیث یعنی و آنچه مذکور شد که زنی که گفته میشد او را حمنه
دختر جحش آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله پس گفت بدرستی که من صاحب استحاضه شدم نوعی از روان شدن خون که
سخت است پس رسول علیه السلام گفت بردار پنبه را زن گفت بدرستی که آن خون سخت تر از آنست که به برداشتن پنبه بیرون آید
بیان این آنکه بدرستی که من روان میکنم خون را روان کردنی عظیم اصل فقال تلجمی و تحیضی فی کل شهر فی علم الله ستة او سبعة ثم
اغتسلی غسلا وصومی ثلثة وعشرین او اربعة وعشرین واغتسلی للفجر غسلا واخری الظهر و عجلی العصر و اغتسلی غسلا
واخری المغرب و عجلی العشاء و اغتسلی غسلا شرح التلجم بجیم مصدر باب تفعل مستحکم زن پارچه را بر خود در بالای پنبه
بر داشته التحیض مصدر باب تفعل خود را حایض بحیض مقرری شمردن فی علم الله یعنی فی مشیته است زیرا که مشیت مشتمل است
بر علم چنانچه بیان شد در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب المشیة والارادة است در شرح شاء ان لا
یکون شیء الا بعلمه و مراد اینجا این است که اختیار در تعیین وقت حیض و در تعیین یکی از این دو عدد از جمله ماه بدست تست هر
وعدد که در علم الله تعالی گذشته باشد والله تعالی آنرا خواسته باشد تعیین خواهی کرد ظاهر ثم اغتسلی غسلا و صومی ... که
غسل حیض پیش از طلوع صبح شرط صحت روزه است و اغتسالی دیگر که برای استحاضه است شرط صحت روزه نیست بلکه شرط
صحت نماز است و اربعة او ثلثة و عشرین او اربعة و عشرین نشر بر عکس ترتیب لف است و ... در و اغتسلی غسلا در دو جا برای ترتیب
نیست زیرا که غسل استحاضه شرط نماز و مقدم بر آنست یعنی پس رسول علیه السلام گفت مستحکم بر خود بند پارچه را بالای
پنبه و خود را حایض شمر در خواهش الله تعالی در هر ماهی شش شبانه روز یا هفت بعد از آن غسل کن غسلی که برای حیض است
و روزه دار بیست و سه روز یا بیست و چهار روز و غسل کن برای نماز صبح غسلی که برای استحاضه است و تاخیر کن نماز ظهر را
تا آخر وقت فضیلت آن یعنی اینکه آخر آن مقارن آخر ربع سیوم روز شود و تعجیل کن عصر را در اول وقت فضیلت آن و غسل
کن غسلی که برای استحاضه است برای آن دو نماز و تاخیر کن نماز شام را تا آخر وقت فضیلت آن و تعجیل کن نماز خفتن را در اول
وقت فضیلت آن و غسل کن غسلی که برای استحاضه است بدانکه در اینجا چند مسئله است اول اینکه جمع این مضمون با حدیث سیوم
باب پنجم باب بیست و نهم است که حمنه قبیله نداشته که رجوع بزنان ایشان تواند کرد و اگر زنی قبیله داشته باشد که رجوع بزنان ایشان
تواند کرد حکم او این نیست دوم اینکه بعضی میگویند که لفظ و ستة ایام او سبعة برای تخییر نیست زیرا که تخییر در واجب معقول نیست و
تحقیق جواب این شد در شرح حدیث سیوم باب پنجم سیوم اینکه میتواند بود که این حکم مبنی بر غالب باشد
زنان که تجربه کار نیستند تمیز نمیتوانند کرد پس اگر زنی که عادتی نداشته هرگز خون را در رنگ ببیند و تمیز کند حکم او
داشته باشد چنانچه مفهوم شد از لفظ سایل در حدیث سیوم باب پنجم که لا تعرف ایام اقرائها چهارم اینکه این تمام
و تعلیم در صورتی نیست که بر آن زن مشکل باشد که پنج غسل یا چهار غسل کند ایضا بعنوان استحباب است چنانچه ظاهر
شد در کتاب الطهارة از شرح حدیث دوم باب بیست و ششم که باب انواع الغسل است پنجم اینکه وجوب غسل برای نماز ظهر و عصر
مثلا در صورتیست که بعد از غسل صبح و پیش از آن نماز استحاضه کثیره آمده باشد اصل قال ابو عبد الله علیه السلام فاراه
تدرس فی هذه غیر ما سن فی الاولی والثانیة وذلک لان امرها مخالف لامر هاتیک الا تری ان ایامها لو کانت اقل من
سبع وکانت خمسا او اقل من ذلک ما قال لها تحیضی سبعا فیکون قد امرها بترک الصلوة ایاما وهی مستحاضة غیر
حائض وکذلک لو کان حیضها اکثر من سبع وکانت ایامها عشرا او اکثر لم یأمرها بالصلوة وهی حائض شرح قد سن

في هذه غير ماسن في الاولي والثانية مدعا بنيست كه دو جزء ارد و بر جزء اول دليل عليحده مذكور ميشود دان و ذلك تا آخر
نقرات الامر فرمودن ذكار د عمل كهر دو انجا مناسب است ها تيك مركب از سه كلمه است اول ها كه حرف تنبيه است دوم تي بكسر تا
نقطه در بالا و سكون يا و دو نقطه در يا يعني كه اسم اشاره است و براي مشار اليه مؤنث است سيوم كاف مفتوحه كه حرف خطاب
مذكور است و الحاق آن براي مشار اليه بعيد ميباشد پس مشار اليه اينجا الاولي است كه بعيد است سبعا بعنوان مثال است و بمعني
سبع ليال است و ليالي جمع ليله است و اين اشاره است باينكه مراد بيوم در حديث رسول عليه السلام شبانروز است و تعبير
از ان بليله نيز ميتوان كرد فيكون منصوب است و او در هي حاليه است ظاهر اين است كه اينجا از كاتبان غلطي شده باشد هي حاجي
عشر اتسعا بايد يا ثمانا بايد يا بجاي او اكثر او اقل بايد يعني كفت امام جعفر صادق عليه السلام كه پس محي بينم رسول عليه السلام را
كه تحقيق قرار داده در اين زن غير آنچه را كه قرار داده در زن اول و دوم و آنچه كفتم براي اينست كه فرمان در اين زن برخلاف فرمان
آن زن اول است آيا نمي بيني اينرا كه ايام عادت زن سيوم اكر ميبود كمتر از هفت و ميبود مثلا پنج يا كمتر از ان نميكفت او را كه خود را
شمر هفت شبانه روز مثلا تا مبادا كه بتحقيق امر كرده باشد او را بترك نماز در چند روز در حالي كه مستحاضه باشد و حائض نباشد
همچنان اكر ميبود عادت حيض او بيشتر از هفت و ميبود ايام عادت او نه يا بيشتر امر كرد او را بنماز در حالي كه او حائض باشد مراد
اين است كه اين نقيض حكم رسول عليه السلام ميشد كه در زن اول كفته بود و تناقض در اقوال رسول عليه السلام محال است
اصل ثم سماين بهذا قوله عليه السلام لها تحيضي و ليس يكون التحيض الا للمراة التي تريد ان تكلف ما تعمل الحائض الا تراه
بقل لها ايام معلومة تحيضي ايام حيضتك شرح ثم براي تراخي در مرتبه است و براي عطف هر دو ذلك كلان تا آخر است و اين است بدل
است بر هر دو جزء مدعي بنا بر اينكه در صورتي كه كاهي خون بحراني باشد تكلف نيست من در ثمّ براي تبعيض است و بيان تمييز هذا
است واو در و ليس حاليه است تكلف بصيغه مضارع غائبه باب تفعل است و يكتاء محذوف شده الا تراه استدلال است بر اينكه
باب تفعل اينجا براي تكلف است و بيان اينكه اينجا قرينه صارفه از اراده تكلف نيست و اين اشاره است بانچه اهل عربيت كفته اند
كه ظاهر باب تفعل براي تكلف است مكر آنكه قرينه صارفه باشد كه براي مبالغه و مانند آن است ايام ظرف تحيضي است كه بمحذوف
است اينجا مذكور است در قول رسول عليه السلام كه تحيضي و تحيضي و مراد اين است كه بجاي في كل شهر تا آخر نكفت ايام معلومة
تحيضي ايام حيضتك معطوف است بر جمله سابقه كه تحيضي در آن محذوف است حيضتك بفتح و كسر حاء و سكون يا و ضاد و نا و تا
بتقدير اقبال حيضتك است كه مذكور شده در زن ثانيه كه فاذا اقبلت الحيضة فدعي الصلوة يعني بعد از ان الجمله آنچه زياد ميكند
بيان كل مدعي قول رسول عليه السلام است براي زن سيوم كه خود را حائض شمار و حال آنكه غير باشد بحائض شمردن خود مكر
براي ذلك كه ميخواهد كه بر خود بندد آنچه را كه ميكند حائض آيا نمي بيني رسول عليه السلام را كه نكفت زن سيوم را كه خود را حائض
شمار در چند يوم معلوم چنانچه در زن اول كفته و ايضا نكفت زن سيوم را كه خود را حائض شمار در ايام اقبال حيضه تو چنانچه
در زن دوم كفت مقصود اينست كه اكر يكي از اين دو را ميكفت قرينه اين ميبود كه مراد اينجا تكليف نيست اصل و مما يبين هذا قوله
لها في علم الله لانه قد كان لها و ان كانت الاشياء كلها في علم الله شرح ضمير لانه و ضمير مستتر در كان راجع تحيض است كه در
ضمن تحيضي مذكور است لام در لها براي ملكيت است ظرف خبر كان است و ان وصليه است و مشتمل بود كه واو حاليه باشد و ان مخففه
از مثقله باشد و ضمير شان در آن مستتر باشد يعني و از جمله آنچه بيان ميكند اين كل مدعي را قول رسول عليه السلام است زن
سيوم را كه في علم الله زيرا كه دلالت ميكند بر اينكه حائض شمردن خود بتحقيق بوده باختيار او هر چند كه بوده چيزها همكي
آنها در علم الله تعالي مراد اينست كه از اين معلوم ميشود كه زن سيوم عادت معلوم ندارد و خون بحراني نيز ندارد و الا با ختيار

او نمیبود زیرا که مختار بودن او منافات دارد با آنچه در زن اول گفت یا با آنچه در زن دوم گفت اصل فهذا بین واضح ان هذه
لم تکن لها ایام قبل ذلک قط وهذه سنة التی استمر بها الدم اول ما تراه اقصی وقتها سبع واقصی طهرها ثلث وعشرون
حتی یصیر لها ایام معلومة فتنتقل الیها شرح البین بفتح با و یک نقطه و تشدید یا و دو نقطه در پایین ظاهر کننده و ظاهر مراد
اینجا معنی اول است زیرا که مراد دلیل است ان بفتح همزه و تشدید نون بتقدیر علی ان است و هذه بتقدیر و ان هذه است اول
منصوب است بر ظرفیت ما مصدریه است و اقصی طهرها و اقصی بتقدیر طهرها حینئذ است تصیر منصوب است فتنتقل نیز منصوب است
یعنی این دلیلی هویداست برآنکه این زن سیوم را نبود ایام عادتی پیش از آنچه نقل کرده نزد رسول علیه السلام هرگز یا من
معنی که نه عادت معلومه داشته و نه عادت غیر معلومه داشته و برآنکه این طریقت زنی است که مستمر شده با او خون در اول
دیدن او خون را پیشتر وقت حیض او هفت شبانه روز است و بیشتر زمان طهر او در این هنگام که اختیار بیشتر حیض کرده
باشد بیست و سه شبانه روز است تا زمانی که حاصل شود برای او ایام عادتی که معلوم او شود پس منتقل شود بسوی آن
ایام عادت و حکم زن اولی بهم رساند اصل فجمیع حالات المستحاضة یدور علی هذه السنن الثلاث لا تکاد ابدا تخلو من
واحدة منهن ان کانت لها ایام معلومة من قلیل او کثیر فهی علی ایامها وخلقها الذی جرت علیه لیس فیه عدد معلوم موقت
غیر ایامها شرح یدور بصیغه غائب است و ضمیر مستتر راجع بجمیع است لا تکاد بصیغه غائبه است ضمیر مستتر راجع بمستحاضه
است و همچنین است تخلو الخلق بضم خا و ضم لام یا بی نقطه و ضم و سکون لام و قاف عادت و عادت که در اینجا مناسب است الموقت
بصیغه اسم مفعول باب تفعیل معین یعنی پس جمیع احوال زنی که خون او بیشتر از ده شبانه روز آید راجع میشود با این
سه طریقت نزدیک نمیشود هرگز که خالی شود مستحاضه از یکی از این سه طریقت بیان این آنکه اگر باشد او را ایام عادت
که معلوم باشد خواه از جمله کم که از سه کمتر نیست و خواه از جمله بسیار که از ده بیشتر نیست پس او بر ایام خود است و بر عادت
خود است که عمل کرده با آن نیست در عادت او عددی که معلوم معین باشد غیر عدد ایام عادت او یعنی که ایام عبادت
او معلوم میشود از ایام عادت او اصل فان اختلطت الایام علیها وتقدمت وتاخرت وتغیر علیها الدم الوانا فسنتها
اقبال الدم وادباره وتغیر حالاته شرح ضمیر مستتر به تقدمت و تأخرت راجع بایام است و انسب دانستن باینست که با وجود اختلاط
اگر خون در رنگ ها موافق باشد در ابتدای یا در انتها یا دهر و تا آن ایام عادت فی الجمله معلوم میشود یعنی پس اگر مشتبه
شود ایام عادت حیض برا و که گاهی پیش افتد آن ایام عادت و گاهی پس افتد آن ایام عادت و متغیر شود بر آن زن خون
باعتبار رنگها پس طریقت آن زن رعایت و آوردن خون و دور کردن خون و متغیر شدن احوال خون است یعنی
که هر چه سیاه و مائل است حیض است و غیر آن استحاضه است اصل وان لم یکن لها الیوم قبل ذلک واستحاضت اول ما
رأت فوقتها سبع وطهرها ثلاث وعشرون فان استمر بها الدم اشهرا فعلت فی کل شهر کما قال لها شرح اگر نبوده باشد
برای آن زن ایام عادت حیضی پیش از آن زمان که او در آن است که صاحب استحاضه شده در اول دیدن خون پس وقت او
هفت شبانه روز است و ایام طهر او بیست و سه شبانه روز است یعنی که نماز سه شبانه روز را قضا میکند زیرا که در
ماه اول اگر خون مستمر شود نماز در ده شبانه روز ترک میشود و واجب نیست بر او قضای نماز چهار شبانه روز پس
اگر مستمر شود با آن زن خون در چند ماه که اقل آنها دو ماه است چنانچه ظاهر میشود انه امام وانما جعل تا آخر میکند در
هر ماه مثل آنچه را که گفته رسول الله صلی الله علیه و آله یعنی که مختار میشود در تعیین وقت و در تعیین عدد شش
شبانه روز یا هفت شبانه روز چنانچه در قصه حمنه مذکور شد اصل فان انقطع الدم فی اقل من سبع او اکثر

سبع فانها تغتسل ساعة ترى الطهر وتصلي فلا تزال كذلك حتى تنظر ما يكون في الشهر الثاني فان انقطع الدم
لوقته في الشهر الاول سواء حتى توالى عليها حيضتان او ثلاث فقد علم الآن ان ذلك قد صار لها وقتا وخلقا معروفا
تعمل عليه وتدع ما سواه ويكون سنتها فيما تستقبل ان استحاضت قد صارت سنة الى ان تجلس اقراءها ش
مراد بسبع هفت شبانه روزی است که نفی مستمر شده است خون او در چند ماه مخیر است میان اختیار آن و اختیار شش شبانه
روز از جمله آن و شروع در آن کرده ما است او او اکثر من سبع یعنی بر شک راویان از امام جعفر صادق علیه السلام است
یا مبنی بر اختلاف ایشان در روایت است و بهر حال درین مقام احتمال اول است زیرا که مناسب این مقام اینست که دفع توهم
بقای اختیار در صورت انقطاع خون در کمتر از سبع شود خصوصا اینکه کمتر از شش نیز باشد پس ما در تقریر اسقاط ایام
تردید میکنیم ساعة بی تنوین و مضاف است جمله تری الطهر ما در یکون میتواند بود که استفهامیه باشد بعنوان تعلیق یعنی
ابطال عمل تنظر در آن و میتواند بود که موصوله و مفعول تنظر باشد الشهر الثانی عبارت از ماهیست که بعد از ماه انقطاع
دم است و متصل بآنست کلام در لوقته بمعنی فی است ضمیر راجع با نقطاع است الشهر الاول عبارت از ماهیست که
بریده شده آن زن در آن ماه و بریده نشده بود در ماههای سابق بران سواء بفتح سین و الف ممدوده منصوب است
بنیابت مفعول مطلق بتقدیر انقطاعا سواء توالی بصیغه ماضی معلوم باب تفاعل است علم بصیغه مجهول مجرد است
الآن منصوب بظرفیت است مشار الیه ذلک انقطاع است یکون بصیغه غایب است و ضمیر مستتر راجع با نقطاع است سنتها
منصوب و خبر یکون است تستقبل بصیغه معلوم مضارع غائبه باب استفعال است ضمیر مستتر راجع بآن زن است ان
استحاضت جمله شرطیه است و جزای آن مضمون یکون سنتها فیما تستقبل است صارت بمعنی انتقلت است و ضمیر مستتر راجع
بآن زن است سنة منصوب و تمییز ضمیر مستتر در صارت است الی ظرف لغو متعلق بصارت است یعنی پس اگر در ماهی بریده
شود خون زنیکه مستمر شده باشد خون او در چند ماه کمتر از هفت شبانه روز پس بدرستی که آن زن غسل میکند در ساعتی
که دید پاکی را و نماز میکند مراد اینست که اگر در شش شبانه روز بریده شود تخییر باطل میشود و اگر در کمتر از شش شبانه روز
بریده شود اختیار نیز باطل میشود پس مستمر میماند آن زن همچنان یا بمعنی که نماز میکند هر چند که خون آید و غسل کند تا آنکه
نظر کند که چه میشود در ماه دوم پس اگر بریده شد خون در وقت بریده شدن در ماه اول بریده شدنی که فی تساوی است تا آنکه
موافق یکدیگر آید بر سر او دو حیض یا سه حیض پس بتحقیق دانسته شد در آن دم اینکه آن بریدن گردیده برای آن زن عادت تعیین
وقت حیض و عادتی که شناخته شده است بیان این آنکه عمل میکند بر آن و وامیگذارد آنچه را که غیر آنست و میباشد آن بریده
شدن خون طریقت آن زن در آنچه ابا آن میرود اگر صاحب استحاضه کثیره شود بیان این آنکه بتحقیق منتقل شد طریقه آن زن
بسوی نشستن اینکه ترک نماز کند در ایام حیضهای خود بدانکه این قسم زنی صاحب عادت باعتبار آخر است نه باعتبار اول
و آخر اصل وانما جعل الوقت ان توالی علیها حیضتان او ثلث لقول رسول الله صلی الله علیه وآله للتی تعرف ایامها دعی الصلوة
ایام اقرائک فعلمنا انه لم یجعل القرء الواحد سنة لها فیقول لها دعی الصلوة ایام قرئک ولکن سن لها الاقراء وادناه
حیضتان فصاعدا ش جعل بصیغه مجهول است الوقت منصوب و مفعول دوم جعل است ان بفتح همزه و سکون نون
مفعول اول جعل و نایب فاعل است تقدیم مفعول دوم بر اول برای طول مفعول اول و تعریف مفعول دوم است و میتواند
بود که جعل اینجا ماخوذ از جعل بسیط باشد و یک مفعول داشته باشد یعنی کردن چنانچه مشهور است که جعل دو قسم
است یکی جعل مرکب و دیگری جعل بسیط مثل وجعل الظلمات والنور و بنا بر این الوقت مرفوع و نایب فاعل است ان بکسر همزه و سکون

شرطیه است وجزای آن مضمون حمل الوقت است فیقول منصوب است ضمیر ادناه راجع بلفظ اقراء است نه بمعنی آن
ولا میکفن ادناها عدّا مفعول محذوف است بتقدیر فاذکر صاعدًا اشارتست بار الاجبر کرتقدیرش اذکر دیار الاحبه است الصاعد آنچه
در بالا باشد مثل یعنی نسبت بعدو شیخ رضی رحمه الله تعالی در شرح کافیه در بحث حال صاعدًا را حال شمرده وگفته در
بیان مواضع وجوب حذف عامل حال قیاسًا که ومن المواضع الذی یحذف منها قیاسًا علی الوجوب ان تبین الحال ازدیاد
ثمن او غیره شیئًا فشیئًا مقرونة بالفاء او ثم تقول فی الثمن بعته بدرهم فصاعدًا او ثم زائدًا ای فذهب الثمن صاعدًا او زائدًا ای
آخذا فی الازدیاد یقال هذا فی ذی اجزاء بیع بعضها بدرهم والبواقی باکثر فیقول فی غیر الثمن قرأت کل یوم جزءًا من القرآن
فصاعدًا او ثم زائدًا ای ذهبت القراءة زائدة بان کانت کل یوم فی الزیادة مخفی نماند که این گفتگو مناسب این حدیث نیست
یعنی وجزا این نیست که کرد ابتدا شد باعث تعیین وقت حیض اینکه موافق یکدیگر آمده باشد بر اول حیض یا سر حیض برای قول
رسول الله صلی الله علیه وآله نیز اگر مشتبه شد ایام عادت حیض خود را که واگذارد نماز را در ایام حیضهای خود خواه
ابتدای حیض یا انتهای حیض وسط حیض باشد وخواه نه پس دانستیم که رسول علیه السلام نکرد ابتدا یک حیض را طریقت برای
آن تا پس گفته باشد که واگذار نماز را در ایام حیض خود ولیکن طریقه کرده برای آن زن حیضها را واقل لفظ حیضها بر ادنی ما
آن دو حیض است پس یاد کن بالای دو حیض را با معنی که آن بالا داخل اقل نیست — وان اختلط علیها ایامها وزادت او نقصت
حتی لا تقف منها علی حد ولا من الدم علی لون عملت باقبال الدم وادباره ولیس لها سنة غیرها لقول رسول الله صلی الله علیه
وآله اذا اقبلت الحیضة فدعی الصلوة واذا ادبرت فاغتسلی ولقوله ان دم الحیض اسود یعرف کقوله علیه السلم اذا رأیت
الدم البحرانی — شرح — ضمیر مستتر در زادت ونقصت راجع بایامها است لا تقف بصیغه غایبه مرفوع است وضمیر مستتر راجع بایامها است
من در منها او در من الدم ابتدائیه است یعنی من جانبها ومن جانب الدم وضمیر منها راجع بزن است لون یعنی لون واحد است
یعنی واگر مشتبه شود بر زن ایام عادت او وزیاد شود ایام عادت او نسبت به ماه سابق به پیش افتادن ودیر برید شدن یا یکه
کدام وکم شود ایام عادت او نسبت به ماه سابق به پس افتادن وزود دیر برید شدن یا یک کدام وکم شود ایام عادت تا آنکه آن ایام
نمی ایستد نسبت بآن زن بر طریقی که دو ماه در آن طریقه موافق یکدیگر باشد خواه طرف اول خواه طرف آخر ونمی ایستد نسبت بخون
بر یک رنگ عمل میکند آن زن بر علامت رو آوردن خون یعنی رنگین شدن خون ورو گردانیدن خون یعنی زرد شدن خون نسبت بآن
زن را طریقه غیر این رعایت اقبال وادبار خون بدلیل قول رسول الله صلی الله علیه وآله در فاطمه دوم که چون رو آورد حیض پس
واگذار نماز را وچون رو گردان شود حیض پس غسل کن وبدلیل قول رسول الله علیه السلام که بدرستی که خون حیض سیاه است
شناخته میشود برنگش مانند قول ایشان علیه السلام که چون دیدی بحرانی خون را تا آخر — اصل — فان لم یکن الامر کذلک ولم یکن
لکن الدم اطبق علیها فلم تزل الاستحاضة دارة وکان الدم علی لون واحد وحالة واحدة فسنتها السبع والثلث والعشرون
لان قصتها کقصة حمنة حین قالت انی ثججت ثجا — شرح — این بار زنیافت آنیست که زنی که صاحب عادت باشد وفراموش کرده باشد
عادت خود را وقتی که بسنت ثانیه عمل میکند که مختلف شود بر او رنگ خون پس اگر مختلف نشود عمل بسنت ثالثه میکند ظاهر
این نیست که زن سیوم نیز اگر مختلف شود بر او رنگ خون عمل بسنت ثانیه میکند وتخصیص ذکر سنت ثانیه با فاطمه دوم وذکر سنت
ثالثه بازن سیوم باعتبار غالب احوال آن دو قسم است نزان اطبق بطاء مشدده یعنی منقطع نباشد یکن نقطه دقاف بصیغه ماضی مجهول
باب افعال است وفاعل محذوف الله تعالی است الاطباق بپوشانیدن یعنی مشتبه کرد وخادر فلم برای بیان است وکان الله
علی لون واحد از تتمه بیان است ومعطوف بر لم یزل است ومیتوان بود که اطبق بصیغه معلوم باشد الاطباق بپوشانیدن معنی

احاطهٔ جمیع اوقات چنانچه در حمای مطبقه و در جنون مطبق میباشد چنانچه و بنابراین و کان الدم علی لون واحد تتمه
بیان نیست و عطف بر الدم اطبق علیها است یا جمله حالیه است بتقدیر قد دارة بدال بی‌نقطه و الف و تشدید راء بی‌نقطه
[illegible] الدر بفتح دال و تشدید راء مصدر باب ضرب یضرب بالفتح کثرت روان شدن خون و شیر و مانند آنها از بدن حیوان
ذکر السبع والثلث والعشرون بعنوان مثال است پس منافات ندارد با تجویز شش و بیست و چهار چنانچه در قصه حمنه
بیاید شد یعنی پس اگر بنا شد کار چنانچه مذکور شد و لیکن خون مشتبه کرده شد بر آن زن بانیروش که همیشه استحاضه روان
شده و شده خون بر یک رنگ و یک حال یا یعنی که مختلف در کمی و زیادتی نیز نشده پس طریقت آن زن در هر ماه حایض شمردن
خود در هفت شبانه روز و پاک شمردن خود در بیست و سه شبانه روز است مثل آنچه بعد ازین که حکایت آن زن مانند حکم
حمنه است وقتی که حمنه گفت به درستی که من روان میکنم خون را روان کردنی عظیم که تمیز دادن نیست دوم عن ابی عبد الله
علیه السلام قال المستحاضة تنظر ایامها فلا تصلی فیها ولا یقربها بعلها فاذا جازت ایامها ورأت الدم یثقب الکرسف
اغتسلت للظهر والعصر تؤخر هذه وتعجل هذه وللمغرب والعشاء غسلا تؤخر هذه وتعجل هذه وتغتسل للصبح وتحتشی و
تستثفر ولا تحنی وتضم فخذيها في المسجد وسائر جسدها خارج ولا يأتيها بعلها ايام قرءها وان كان الدم لا يثقب
الكرسف توضأت ودخلت المسجد وصلت كل صلوة بوضوء وهذه يأتيها بعلها الا في ايام حيضها لا يقربها از
باب علم است که آن مرفوع و مجزوم میتواند بود و مراد بقرب اینجا جماع است چراکه در فرج بخواه در دبر و این نهی محمول بر تنزیه
است باعتبار دبر نزد جمعی بقرینه ذکر آن علیحده در آیت سوره بقره فاعتزلوا النساء في المحيض ولا تقربوهن حتى يطهرن و
نزد جمعی دیگر محمول بر تحریم است ایامها مرفوع و منصوب میتواند بود یثقب بثاء سه نقطه و قاف بنا یکنقطه از باب نصر است
بیان استثفار می‌آید در حدیث آینده و لا تحنی بحاء بی‌نقطه و نون و همزه بصیغه مضارع معلوم غایبه از باب تفعیل است الحنیة آخر
برنگ حنا کردن و اینجا کنایت از دخول مسجد است و اشارت است باینکه داخل شدن مسجد او باعث آلوده کردن مسجد بخون
میشود و بعضی میگویند از باب تفعل است یعنی اینکه خضاب خود نمی‌بندد و بنابراین کنایت آنست که [illegible] الخط است
مگر آنکه همزه آن منقلب بالف شده باشد فرق میان لا یأتیها بعلها ایام قرءها و میان یأتیها بعلها الا في ايام حيضها این است
که اول اشارتست بکراهت جماع در غیر ایام قرء و دوم اشارتست بعدم کراهت آن و تفصیلی برای عدم کراهت در این
می‌آید در حدیث چهارم این باب توضأت و دخلت المسجد تا آخر محمول بر عموم نیست بلکه برای اشارت باین است
که بعض صور این شق این حال دارد بخلاف شق اول که اصلا وضو در آن نیست بیان این آنکه زنی که خون او کرسف را
سوراخ نکند بر دو قسم است یکی صاحب استحاضه قلیله دیگری صاحب استحاضه متوسطه و این حکم در قسم اول است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که زن مستحاضه می‌پاید ایام عادت حیض خود را پس نماز نمیکند در آنها
و جماع نمیکند با او شوهر او پس چون گذشت ایام عادت خون او و دید خون استحاضه را اگر سوراخ میکند پنبه را یعنی
که آلوده صریح میکند پارچه را که بر بالای پنبه بر خود بسته غسل میکند برای نماز ظهر و عصر بر حالی که تاخیر میکند ظهر را و
تعجیل میکند عصر را و غسل میکند برای مغرب و عشا غسلی بر حالی که تاخیر میکند مغرب را و تعجیل میکند عشا را و غسل میکند
برای صبح و بر میدارد در خود پنبه را و پارچه بر خود می‌بندد و برنگ حنا نمیکند مسجد را یعنی که فرج خود را داخل
مسجد نمیکند تا مبادا که خون آلود کند مسجد را و بهم می‌آورد دو ران خود را با در ساق خود در مسجد بر حالی که باقی
بدن او در بیرون مسجد باشد مراد بیرون بودن باقی در وقت غیر سجده است چه در وقت سجده از ناف تا سر نیز

در مسجد است و فرج و حوالی آن بیرون است چنانچه می آید در حدیث دوم باب سیزدهم که اقوم خارج عنه و اسجد فیه جماع
نمیکند با او شوهر در ایام حیض او اگر خون سوراخ نمیکرده باشد پنبه را وضو میسازد و داخل مسجد میشود و میگذارد
هر نماز برا بوضوئی فی الجملة و این زن را جماع میکند شوهر او مکرر در ایام حیض او سیوم صل عن محمد الحلبی عن ابی عبد الله ع
قال سألته عن المرأة تستحاض فقال قال ابو جعفر علیه السلام سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن المرأة تستحاض فامرها
ان تمکث ایام حیضها لا تصلی فیها ثم تغتسل و تستدخل قطنة و تستذفر بثوب ثم تصلی حتی یخرج الدم من وراء
الثوب و قال تغتسل المرأة الدمیة بین کل صلوتین و الاستذفار ان تطیب و تستجمر بالدخنة و غیر ذلک و الاستثفار ان
تجعل مثل ثفر الدابة شرح حیضها بفتح حا و سکون یا است پس این لفظ شامل سه قسم حائض است بتفصیلی که مذکور
شد در حدیث اول این باب و میتواند بود که بکسر حا و فتح یا باشد پس در لفظ عادت مذکور است بعنوان مثال و حاصل
هر دو یکی است لا تصلی مرفوع است بتقدیر او و جمله حالیه است یا منصوب و بدل تمکث است ثم تغتسل منصوب است و همچنین است چهار فعل
دیگر که معطوف بر آن است استذفار بذال با نقطه و فا و را بی نقطه ماخوذ است از ذفر بفتح ذال و فتح فا که متعدی باب علم
است بمعنی بغایت خوشبو بودن چنانچه مشک اعلا را مسک اذفر میگویند مبالغه و بیان استثفار شده در اوایل شرح
حدیث اول این باب حتی یخرج متعلق بمجموع پنج فعل مذکور بعد از ثم اول است باعتبار فعل سیوم زیرا که استذفار برای
مقاربت با شوهر است تا جماع واقع شود و جماع در وقت استحاضه کثیره مکروه است چنانچه بآن اشاره شد در حدیث سابق و ضمیر قال
راجع بامام جعفر صادق است و میتواند بود که راجع بامام محمد باقر باشد علیهما و میتواند بود که راجع برسول علیه السلام باشد
اغتسال الدمیة بمعنی شستن جمیع بدن است برای دفع آلودگی ظاهر تا جماع شوهر مسلمان با او جائز باشد یا مکروه نیز
نباشد مثل ذمیه که متعه مسلمانی شود یا شوهر او مسلمان شود و خودش مسلمان نشده باشد ظاهر بین کل صلوتین است
که اکتفا بیک اغتسال خوب نباشد هر چند که استحاضه او کثیره نباشد و الاستذفار تا آخر میتواند بود که کلام امام جعفر صادق
یا امام محمد باقر باشد و میتواند بود که کلام راوی باشد الدخنة بفتح دال بی نقطه و سکون خا با نقطه و نون قسمی از
خوشبوها باشد که در مجمر میگذارند و دود آن خانه را خوشبو میکند و آن را ذریره بفتح ذال با نقطه و کسر را بی نقطه و سکون یا
دو نقطه در پایین و را بی نقطه نیز مینامند و غیر مجرور معطوف بر الدخنة است مشار الیه ذلک الدخنة است یا عبارت اینکه
مذکور است ثفر روایتیست از محمد حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که مستحاضه
میشود پس گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که پرسیده میشد رسول الله صلی الله علیه و آله را از زنی که مستحاضه
میشود پس امر کرد آن زن را که درنگ کند در ایام حیض خود بر حالی که نماز نکند در آنها بعد از آن غسل کند و برد آلودگی
و استدخال کند و استثفار کند بپارچه بعد از آن نماز کند تا آنکه بیرون آید خون از پس آن پارچه یعنی که آن
پارچه را آلوده صریح کند چنانچه اگر نازک باشد از پس آن بیرون آید و امام گفت که سراپای خود را میشوید زنی که از اهل
ذمه باشد و شوهر او مسلمان باشد میانه هر دو وقت فضیلت نماز یعنی که چون آن نماز نمیکند جمع میان دو نماز را
در او منظور نیست استذفار اینست که خود را خوشبو کند و خود را مجمر دارد بدین و غیر آن و استثفار اینست که سازد
برای خود مانند پاردم چاروا چهارم صل عن سماعة قال قال المستحاضة اذا ثقب الدم الکرسف اغتسلت لکل
صلوتین و للفجر غسلا و ان لم یجز الدم الکرسف فعلیها الغسل کل یوم مرة و الوضوء لکل صلوة و ان اراد زوجها
ان یأتیها فحین تغتسل هذا ان کان دمها عبیطا و ان کانت صفرة فعلیها الوضوء شرح مسلا مفعول مطلق

اغسل است اد یعنی غسلا و احداست العبیط بفتح عین بی‌نقطه و کسر بای یکنقطه و سکون یای دو نقطه در
بائین و طای بی‌نقطه خالص تازه و اینجا کنایتست از صد قلت زیرا که غالب اینست که خون استحاضه اگر کم است زرد
آب است و الاسرخ رنگین باشد و بر این قیاس صفره یعنی روایتست از سماعه که از راویان امام موسی کاظم علیه السلام است
گفت که امام گفت مستحاضه چون سوراخ کند خون پنبه را با یعنی که پارچه آلوده صریح کند باید غسل میکند برای هر دو
نماز اگر جمع کند آنها را و یک غسل میکند برای نماز صبح و اگر در نگذشته باشد خون از پنبه یا یعنی که پارچه را آلوده
صریح نکرده باشد پس واجبست بر او غسل در هر شبانه روز یکبار از وقت حدوث آن خون و واجب است بر او
وضو برای هر نمازی مراد نمازیست که بعد از غسل و پیش از آن خون آمده باشد بقرینه آنچه گذشت در حدیث دوازدهم
باب بیست و نهم کتاب الطهارة که الوضوء بعد الغسل بدعة زیرا که مراد غسلی است که موجب وضو هم نیز بسبب نقض شد
بعد از آن غسل و تحقیق معنی ناقض وضو و موجب وضو حقیقة یا حکما گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم باب
ما ینقض الوضوء و ما لا ینقضه که باب بیست و سیوم است و اگر خواهد شوهر او که با او جماع کند پس و فقی است که غسل کرده
باشد مراد اینست که اگر غسلی بر او واجب باشد و نکرده باشد حکم حایض دارد در منع از جماع اینکه مذکور شد که غسل
واجب است و جماع بی جایز نیست بشرط اینست که باشد خون او سرخ رنگین یا یعنی که کم نباشد و اگر محض زردی باشد
یا یعنی که کم باشد پس واجبست بر او وضو یا یعنی که غسل بر او واجب نیست و جماع مطلقا جایز است پنجم عن عبد
الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال المستحاضة تغتسل عند کل صلوة الظهر و تصلی الظهر و العصر ثم تغتسل
عند المغرب فتصلی المغرب و العشاء ثم تغتسل عند الصبح فتصلی الفجر و لا بأس ان یأتیها بعلها اذا شاء الا ایام
حیضها فیعتزلها زوجها قال و قال لم تفعله امرأة قط احتسابا الا عوفیت من ذلک شرح مراد بمستحاضه اینجا
مستحاضه با استحاضه کثیره است بقرینه حدیث سابق برای نفی حرمتست بقرینه آنچه مذکور شد در شرح حدیث
دوم این باب فیعتزلها مرفوع است یعنی روایتست از عبد الله بن سنان بکسر سین از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
مستحاضه که خون او بسیار باشد غسل میکند نزد ظهر و میگذارد نماز ظهر و عصر را بعد از آن غسل میکند نزد شام پس میگذارد
نماز شام و خفتن بعد از آن غسل میکند نزد صبح پس میگذارد نماز صبح را و حرام نیست اینکه جماع کند با او شوهر او هر وقت
خواهد مگر در ایام حیض او پس در آن ایام دوری میکند از جماع با او شوهر او عبد الله گفت که امام گفت که نکرد آنچه را که مذکور شد
از واجبات مستحاضه زنی برای رضای الله تعالی مگر اینکه شفا داده شد از آن آفت اشارتست که استحاضه با آنچه مذکور شد در حدیث
اول سنه اولی که استحاضه آنچه است و هر آفتی باغوای شیطان و دلالت بر نامشروعی که واقع شده بهم رسیده و بنا
این عبادت کفاره آن نامشروع است و باعث دفع آن آفت است ششم عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له جعلت
فداک اذا مکثت المرأة عشرة ایام تری الدم ثم طهرت فمکثت ثلثة ایام طاهرة ثم رأت الدم بعد ذلک أتمسک عن الصلوة قال
لا هذه مستحاضة تغتسل و تستدخل قطنة بعد قطنة و تجمع بین صلوتین بغسل و یأتیها زوجها ان اراد شرح ثم در ثم رأت
برای تعجب است قطنة بعد قطنة مستند حکم فقهاء بوجوب تغییر قطنه است در هر نمازی یعنی روایتست از امام رضا علیه السلام راوی گفت
گفتم او را قربانت شوم چون درنگ کند در ده شبانه روز میبیند با شد در آنها خون را بعد از آن پاک شود پس درنگ
کند سه شبانه روز پاک از خون با وجود آن میبیند خون را بعد از آن یا کی آیا خود داری میکند از نماز امام گفت نه بیان این که
این زن مستحاضه است غسل میکند و در هر نمازی تغییر پنبه میکند و جمع میکند میان دو نماز بیک غسل بنا بر اینکه استحاضه

کثیر داشته باشد و جماع میکند با او شوهر او اگر خواهد با این معنی که حرام نیست هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته
عن المرأة تحیض ثم یمضی وقت طهرها وهی تری الدم قال فقال تستظهر بیوم ان کان حیضها دون العشرة ایام فان استمر
الدم فهی مستحاضة وان انقطع الدم اغتسلت وصلت شرح مضمون تستظهر بیوم ان کان حیضها دون العشرة ایام می آید
سیوم باب دهم نیز و این دو حدیث منافی مینماید بحسب ظاهر با آنچه گذشت در حدیث دوم باب سیوم که فلتربص ثلثة ایام و آنچه
می آید در حدیث چهارم باب سیزدهم که حدیث او تستظهر بیومین و حدیث اول و دوم باب سیزدهم که در آنها ترک استظهار
است و جمع میان این احادیث باین روش ممکنست که امر باستظهار که مفهوم میشود از بعض احادیث برای اباحت باشد
و اصل استظهار مطلقا مکروه باشد تا سه روز نجائز باشد پس در دو روز بهتر است از سه روز و در یکروز بهتر از دو نیست
پس فریضه در آن روزها مستحب است و ترک آن جایز است و تحقیق نظر این شد در شرح حدیث سیوم باب پنجم ممکن
است دفع منافات میان این دو حدیث و احادیث امر باستظهار ثلثة ایام باستظهار زیاده بر یک روز باین روش که دون اینجا بمعنی
تحت نباشد بلکه بمعنی امام بفتح همزه باشد لکن دون العشرة مخصوص نه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت سؤال کردم او را از زنی که حیض می بیند بعد از آن میگذرد وقت پاکی او از حیض که عادت با آن داشت و آن
زن می بیند خون را راوی گفت که پس امام گفت جایز است او را ترک نماز دیگر روز اگر حیض او کمتر از ده روز باشد پس اگر
مستمر شد خون بعد از یک روز نیز پس او مستحاضه است با این معنی که او عمل استحاضه میکند که مذکور شد در احادیث سابقه
و اگر بریده شود خون غسل میکند و نماز میکند اصل قال قلت له فالمرأة یکون حیضها سبعة ایام او ثمانیة ایام حیضها دائم
مستقیم ثم تحیض ثلثة ایام ثم ینقطع عنها الدم و تری البیاض لا صفرة و لا دما قال تغتسل و تصلی قلت تغتسل و تصلی و تصوم
ثم یعود الدم قال اذا رأت الدم امسکت عن الصلوة و الصیام شرح راوی گفت که گفتم امام را که پس چون میباشد حیض او
هفت شبانه روز یا هشت شبانه روز باین روش که مستمر است بر یک حال یعنی بعد از آن در ماهی حیض می بیند سه شبانه روز
بعد از آن بریده میشود از او خون و می بیند سفیدی یعنی استبرا و آن نه زردی است و نه خون رنگین امام گفت غسل میکند و
نماز میکند گفتم غسل میکند و نماز میکند و روزه میدارد بعد از آن عود میکند خون در ایام عادت امام گفت چون بیند
خون را [illegible] میدارد خود را از نماز و روزه اصل قلت فانها تری الدم یوما و تطهر یوما قال فقال اذا رأت الدم امسکت و اذا
رأت الطهر صلت فاذا مضت ایام حیضها و استمر بها الطهر صلت فاذا مضت ایام حیضها و استمر بها الطهر صلت فاذا
رأت الدم فهی مستحاضة قد انتظم لک امرها کله شرح گفتم پس بدرستی که آن زن در ایام عادت خود می بیند خون را
در روزی و پاک میشود در روزی راوی گفت که پس امام گفت چون می بیند خون را در ایام عادت خود نگاه میدارد [illegible]
از نماز هر چند که یکساعت باشد زیرا که نمیداند که مستمر خواهد شد تا اقل حیض یا نه و ممکنست که مستمر شود و چون می بیند
پاکی را نماز میکند زیرا که نمیداند که خون عود خواهد کرد یا نه پس چنین میکند در ایام عادت حیض او و مستمر میشود با او پاکی
نماز میکند پس اگر بیند خون را که مستمر شد بعد از ایام عادت پس آن زن عمل مستحاضه میکند بتحقیق در رشته تقریر کشیدم
برای تو کار مستحاضه صاحب عادت را که خون او در ایام عادت او متفرق آید همگی آن با این معنی که هیچ شقی از شقوق آن
نماند که حکم آن بیان نشده باشد باب دهم اصل باب معرفة دم الحیض من دم الاستحاضة شرح من برای تمییز است
مثل آیت سورة بقره والله یعلم سی این باب شناختن خون حیض است بروشی که ممتاز شود از خون استحاضه
در این باب سه حدیثست اول اصل عن حفص بن البختری قال دخلت علی ابی عبد الله علیه السلام امرأة فسألته

عن المراة تستمر بها الدم فلا تدري حيض هو او غيره قال فقال لها ان دم الحيض حار عبيط اسود له دفع وحرارة ودم
الاستحاضة اصفر بارد فاذا كان للدم حرارة ودفع وسواد فلتدع الصلوة قال فخرجت وهي تقول والله ان لو كان
امراة ما زاد على هذا شرح حفص بفتح حاء وسکون فاء بی‌نقطه وصاد بی‌نقطه است بختری بفتح باء یکنقطه وسکون خاء
با نقطه وفتح تاء دو نقطه در بالا وراء بی‌نقطه وتشدید یاء آن در کان بفتح همزه وتخفیف نون وزائده است یعنی
روایتست از حفص بن البختری گفت داخل شد بر امام جعفر صادق علیه السلام زنی پس سؤال کرد اورا از زنی که متصل
میشود با او خون پس نمیداند که حیض است آن یا غیر حیض است حفص گفت پس امام گفت اورا بدرستی که خون حیض
گرم است خالص یا معنی که آب در میان نیست تا زرد شود وسیاه است آنرا تندی وگرمی هست وخون استحاضه زرد
است خنک است پس چون باشد خون را گرمی ودفعی وسوادی پس باید که واگذارد نماز را حفص گفت پس آن زن بیرون
رفت واو میگفت بخدا قسم که اگر او زن میبود زیاد نمیکرد بر این نشان که گفت مرادش [illegible] جوابست دوم حل قال
ابوعبدالله علیه السلام ان دم الاستحاضة والحیض لیسا یخرجان من مکان واحد ان دم الاستحاضة بارد وان دم الحیض حار
شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که خون استحاضه وخون حیض نیستند چنین که بیرون آیند از یکجا مراد
این است که خون حیض از رحم وخون استحاضه از غیر آنست مثل رگ [illegible] عاذل بعین بی‌نقطه والف وکسر ذال با نقطه
وتخفیف لام بیان این آنکه بدرستی که استحاضه سرد است وبدرستی که خون حیض گرم است [illegible] سیوم حل
عن اسحق بن جریر قال سالتنی امراة منا ان ادخلها علی ابی عبدالله علیه السلام فاستاذنت لها فاذن لها فدخلت و
معها مولاة لها فقالت له یا اباعبدالله قول الله زیتونة لا شرقیة ولا غربیة ما عنی بهذا فقال لها ایتها المراة ان الله
لم یضرب الامثال للشجر انما ضرب الامثال لبنی آدم سلی عما تریدین شرح روایتست از اسحق بن جریر بفتح جیم وکسر راء
بی‌نقطه وسکون یاء دو نقطه در پایین وراء بی‌نقطه گفت طلب کرد از من زنی از ما که داخل کنم اورا بر امام جعفر صادق علیه
السلام پس طلب رخصت کردم برای آن زن پس رخصت داد برای او پس داخل شد وبا او کنیزی از او بود پس آن زن گفت
ای ابوعبدالله قول الله تعالی در تعریف شجره مبارکه در سوره نور که یک درخت زیتون است نه مشرقیه است ونه مغربیه چه
خواسته باین پس امام علیه السلام ای زن بدرستی که الله تعالی نزده این مثلها را اگر برای توضیح نور خود زده
آیات [illegible] برای درخت حقیقی که مردم می‌فهمند جز این نیست که زده این مثلها را برای اولاد آدم سؤال کن [illegible] هر چه
کنی از ضروریات مسائل خود [illegible] بیان شده در کتاب الحجه در حدیث پنجم باب سیزدهم که این مثلها برای ابراهیم و ذریت او است
[illegible] ائمه معصومین اند وچون زنان ناقص عقل میباشند وزود سر را فاش میکنند تفصیل برای او بیان نکرده حل
فقالت اخبرنی عن اللواتی باللواتی ما حدهن فیه قال حد الزنا انه اذا کان یوم القیمة اتی بهن والبسن مقطعات من نار
وقنعن بمقانع من نار وسرولن من النار وادخل فی اجوافهن الی رؤسهن اعمدة من نار وقذف بهن فی النار شرح
اللواتی در دو جا بفتح لام دوم وواو والف وکسر تاء دو نقطه در بالا وتخفیف یاء دو احتمال دارد اول اینکه در اصل اللواتی
بتشدید تاء دو نقطه در هر دو بالا باشد چنانچه در املات املیت میگویند وبنا بر این جمع لاتیه است که در اصل لاتیه بتشدید
تاء است اللت بفتح لام وتشدید تاء سحق یعنی سائیدن وبنا بر این باللواتی متعلق به اللواتی است ومراد این است که
هر کدام ایشان هم فاعل میشوند وهم مفعول ولهذا این عمل را مساحقه مینامند دوم اینکه جمع التی باشد که اسم موصول
برای مونث است وبنا بر این بعض صله اول ومجموع صله دوم محذوف است بتقدیر اللواتی یفعلن ما یفعلن باللواتی

یفعلن یا یفعلن بحذف صله جایز است در موضعی که قرینه باشد مثل قول شاعر وان ادع اللواتی من اناس اضاعوهن لن ادع الذی
واین مستحسن است در موضعی که مضمون صله قبیح و شنیع است مثل اینجا پس مراد زنانی است که میکنند با زنانی دیگر آنچه ایشان
نیز می کنند آنچه میکنند با زنان اول و حاصل هر دو احتمال یکی است یوم منصوب و مرفوع میتواند بود اولی بصیغه مجهول آیا
ضرب است و یا برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل است البسن بیا یک نقطه بصیغه ماضی جمع مؤنث مجهول از باب افعال است
مقطعات بصیغه اسم مفعول از باب تفعیل جمع مقطعه است و مراد لباس کوچکیست که در سر پیدا شد مثل کلاه و سربند و این
بجای تقطیع سر و نواحی دنیا است و برای اهل النار جهنم بجای تاج است برای اهل جنت چنانچه بیاید در کتاب فضل
القرآن در حدیث سیوم باب بیست و دوم قمعن بقاف و عین مهمله بصیغه مجهول جمع مؤنث از باب منع است القمع بفتح قاف و سکون
میم مثل آهن بر کردن کسی کما شتن و قهر کردن و خوار کردن و هم اینجا مناسب است المقامع بفتح میم و الو کسر میم دوم جمع مقمعه
بکسر میم و سکون قاف و فتح میم دوم میلهای آهن و مراد اینجا عمودها است و این بجای آذین کردن نواحی دنیا است سرابیلهن بسین
بی نقطه و را و آی بی نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی از باب فعلله است السربال بکسر سین و سکون را پیراهن و مانند آن که لباس
وسط بدن است و ابتدای آن از دوش است اعمده بفتح همزه و سکون عین جمع عمود است و این بجای لباس پائین بدن و مانند
آن است و اشتعلت با یک کلام در زنانی است که مساحقه ایشان با آلتی است که معروف قذف نقلوا و ذال بالنقطه و فا بصیغه
ماضی مجهول از باب ضرب است بهن نائب فاعل است. پس آن زن گفت خبر ده مرا از زنان طبق زدن با یکدیگر که چیست حد ایشان
در آن عمل گفت حد زنا با بیمعنی که اگر شوهر دار است سنگسار کرد و الا صد تازیانه زدن است بهدستی که شان این است که چون شود
جمع در روز قیامت آن زنان آورده میشوند در عرصات و پوشانیده میشوند بلباسها و سرهای ایشان را از آتش عظیم دخل
کرده میشوند قطعها از آتشی عظیم و جامه پوشانیده میشوند از آتش و داخل کرده میشود در فرجهای ایشان تا سرهای
ایشان عمودها از آتشی عظیم و انداخته میشوند در آتش اصل انهما المرأة ان اول من عمل هذا العمل قوم لوط و استغنی الرجال
بالرجال فبقین النساء بغیر رجال ففعلن کما فعل رجالهن لیستغنی بعضهن ببعض شرح قوم عبارت از زنان قوم لوط است
ذکر واو در و استغنی برای اینست که مقصود افاده کمی گناه قوم لوط است در این عمل بسبب بغیر ایشان زیرا که قوم لوط نزدیک
بابتداء الرجالی داشته اند ضمیر بقین راجع بقوم لوط است النساء مرفوع و بدل ضمیر است بغیر رجال از ضمیر است و اگر بقین از افعال
ناقصه باشد النساء منصوب و خبر بقین میتواند بود و مرفوع و بدل ضمیر میتواند بود و بنابر احتمال دوم بغیر خبر بقین است مضمون و
بعض این حدیث می آید در کتاب النکاح در حدیث سیم باب السحق که باب صد و هشتاد و هشتم است و در آنجا فبقی له
و آن بهتر است ت پس آن زن بدرستی که اول آنکه این عمل کرد زنان قوم لوط بودند و مستغنی شدند مردان بلواطه با مردان
مانند ماندن زنان بی مردان پس کردند چنانچه کردند مردان ایشان با بیمعنی که چنانچه مردان بغیر محل شرعی شهوت را محل شهوت
خود کردند زنان نیز کردند تا مستغنی شوند بعض ایشان ببعضی اصل قالت له اصلحک الله ما تقول فی المرأة تحیض
فیجوز ایام حیضها قال ان کان ایام حیضها دون عشرة ایام استظهرت بیوم واحد ثم هی مستحاضة شرح فیجوز بصیغه
غایب است و ضمیر مستتر راجع بدم است که از تحیض فهمیده میشود و میتواند بود که بصیغه غایبه باشد و ضمیر مستتر راجع
بالمرأة باشد و بنابر هر دو تقدیر ایام منصوب است و میتواند بود که بصیغه غایبه باشد و ایام مرفوع و فاعل آن باشد تحقیق
استظهرت بیوم واحد شد در شرح حدیث هفتم باب نهم ت آن زن گفت نگاه دارد ترا الله تعالی چه میگوئی در زنی
که حیض می بیند پس در میگذرد خون او از ایام حیض او امام گفت اگر باشد ایام حیض او کمتر از ده روز ترک نماز میکند

یکروز بعد از آن عمل مستحاضه میکند که مذکور شد در باب سابق اصل قال فان الدم یستمر بها الشهر والشهرین والثلثة
کیف تصنع بالصلوة قال تجلس ایام حیضها ثم تغتسل لکل صلوتین شرح آن زن گفت پس بدرستی که خون مستمر میشود
با او یکماه و دو ماه و سه ماه چون میکند با نماز امام گفت ترک نماز میکند در ایام عادت حیض خود بعد از آن غسل میکند
برای هر دو نماز اگر جمع کند اصل قالت له ان ایام حیضها تختلف علیها وکان یتقدم الحیض الیوم والیومین والثلثة ویتأخر
مثل ذلک فما علمها قال دم الحیض لیس به خفاء هو دم حار تجد له حرقة ودم الاستحاضة دم فاسد بارد شرح ما در فما
استفهامیه است علمها بکسر عین و سکون لام است صیغه مصدر یعنی باعث علمها است یعنی آن زن گفت او را که بدرستی که ایام حیض
آن زن مختلف میشود بر آن زن و پیش می افتد حیض او یکروز و دو روز و سه روز و پس می افتاد مثل آنچه مذکور شد یا یعنی اگر چه
حیض بسیار دیده اما دو ماه متصل موافق هم یکدیگر نبوده و صاحب عادت نشده پس چیست باعث علم آن زن بحیض خود
یا یعنی که بچه علامت میتواند شناخت حیض خود را امام گفت خون حیض خفائی ندارد آن خونی است که زن چون میرسد
بستی مییابد برای خون حیض سوزشی و خون استحاضه خونی است کم رنگ سرد اصل قال فالتفتت الی مولاتها فقالت اتراه
کان امراة مرة شرح اتراه بفتح همزه و سکون تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه و الف بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاتراء
کرده کارها را بسیار که میان هر دو از آنها فاصله باشد ضمیر مستتر راجع با امام جعفر صادق علیه السلم است و ضمیر بارز منصوب
راجع بعمل حائض است که مفهوم از سابق میشود جمله کان امراة مرة استینافیه بیانی اتراه است یعنی اسحق گفت پس
آن زن رو آورد بسوی کنیز خود پیش گفت مکرر بهر ماه یکبار یعنی آورده عمل حائض را بیان این انکه بوده زن در باری برادرش
تحسین جواب است و در این کلام تشبیه است بعنوان مبالغه مخفی نماند که اتراه بهمزه استفهام و فتح تاء بصیغه خطاب میشود
نیز اگر چه آن اتریه بسکون یاء دو نقطه در پائین و سکون نون باید باب یازدهم من باب معرفة دم الحیض والقرحة والعذرة
شرح العذرة بضم عین بی نقطه و سکون ذال با نقطه و راء بی نقطه بکارت القرحه بفتح و ضم قاف و سکون راء
بی نقطه و حاء بی نقطه دمل همانند آن یعنی این باب شناخت خون حیض و بکارت و دمل در درون زن است در این باب
سه حدیث است اول اصل عن خلف بن حماد الکوفی قال تزوج بعض اصحابنا جاریة معصرا لم تطمث فلما افتضها سال الدم
فمکث سائلا لا ینقطع نحوا من عشرة ایام قال فاروها القوابل ومن ظنوا انه یبصر ذلک من النساء فاختلفن فقال
بعض هذا من دم الحیض وقال بعض هو من دم العذرة شرح المعصر بمیم بی نقطه و صاد بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم
فاعل باب افعال و تفعیل دختر نورسیده و این مخصوص مؤنث است و لهذا بی تاء مستعمل میشود مثل حائض تطمث بطاء
بی نقطه و ثاء سه نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب نصر و علم است افتضها بقاف و تشدید ضاد با نقطه بصیغه ماضی
باب افتعال است و کلمه هجای ثانی فا میباشد و هر دو بیک معنی است اروها بفتح راء از باب افعال است و ضمیر جمع راجع بنسوان
دختر است اگر چه مذکور نشده ضمیر یجاء بشوهر بوده که راجع باصحابنا باشد یعنی روایتیست از خلف بن حماد کوفی گفت خواست
بعض یاران از شیعه کوفه دختری نورسیده را که حیض ندیده بود پیش از آن ازاله بکارت او کرد روان گردید خون پس آن باقی
ماند روان بریده نمیشد نزدیک ده شبانه روز خلف گفت پس نمودند آن دختر را بماماچگان و هر کرا گمان داشتند که بینا است
آنرا از جمله زنان پس اختلاف کردند با یکدیگر گفتند بعضی که این از خون حیض است و گفتند بعضی که آن از خون بکارت است
قالت فسألوا عن ذلک فقهاءهم کابی حنیفة وغیره من فقهائهم فقالوا هذا شیء قد اشکل والصلوة فریضة واجبة
فلتتوضأ ولتصل ولیمسک عنها زوجها حتی تری البیاض وان کان دم الحیض لم تضرها الصلوة وان کان دم العذرة

كانت تزادت الفريضة فقعدت الجارية بذلك شرح ضمير سالوا راجع بخويشان دختر است و ميتواند بود كه راجع باصحاب ما باشد
و بنابر اول ميتواند بود كه مرجع آن ضمير و ضمير فقهاء هم يكي باشد بنابر اينكه خويشان دختر از مخالفان باشند و ميتواند بود كه غير ايشان
ديگر باشند و بنابر دوم غير يكديگر است زيرا كه ضمير فقهاء هم راجع بمخالفان است الواجب ثابت لانهم و اين اشاره نيست باستدلال
باستصحاب حال سابق است وليمسك دانشلوت باستدلال بتعارض احتمال حرمت و اباحت و ترجيح جانب حرمت است هر چند كه
اباحت مظنون باشد ولم يطهرها از باب انفعال و باب نصر ميتواند بود و آن اشارت باين است كه در صورت تعارض در حرمت
رعايت جانب آنچه عمده تر است ميبايد كرد متن پس سؤال كردند از آن مشكل مجتهدان مخالفان مانند ابو حنيفه و غير ابي او
از مجتهدان مخالفان پس گفتند كه اين چيزي است كه بتحقيق مشكل شده و نماز فريضه ايست مشتر پس بايد كه وضو سازد و
نماز كند و بايد كه خود را نگاهدارد از جماع تا با شوهر او تا آنكه ببيند كه خون بجا آيد پس اگر باشد خون حيض ضرر نرسانده او را نماز
و اگر باشد او را خون بكارت ادا كرده خواهد بود فريضه را پس بجا آورد آن دختر آنرا كه مجتهدان گفتند باو گرا انقسم است دلالت
ركيك و نبوي بر طبق آنها در ميان مجتهدان مخالفان بسيار است و ايشان بآنها افتخار از كمال جهالت ايشان اصل و حججت في
تلك السنة فلما صرنا بمنى بعثت الى ابي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام فقلت جعلت فداك ان لنا مسئلة قد ضقنا بها
ذرعا فان رأيت ان تأذن لي فآتيك واسألك عنها فبعث الي اذا هدأت الرجل وانقطع الطريق فاقبل ان شاء الله
منى بكسر ميم و نون و الف غير منصرف است و منصرف نيز مستعمل ميشود ضقنا بكسر ضاد با نقطه و سكون قاف بصيغه معتل العين
باب ضرب است ضمير بها راجع بمسئله است ذرعا تميز ضمير ضقنا است الذرع بفتح ذال با نقطه و سكون را بي نقطه و عين
بي نقطه و سكون را بي نقطه و عين بي نقطه مقدار و مراد اينجا طاقت است و اصل معني ذرع مرفق است تا سر انگشتان كه
بآن مقدار چيزها را معلوم ميكنند در بعض بلاد ان رايت جمله شرطيه است فاتيك بهمزه و الف كسر تا و دو نقطه در بالا و
سكون يا و دو نقطه در پائين بصيغه مضارع متكلم بمعني الفا معتل اللام باب ضرب مرفوع جزاي شرط است و ميتواند
كه بفتح يا و دو نقطه در پائين منصوب باشد بعطف بر تاذن و جزاي شرط محذوف باشد بتقدير فهو احسن پس فاسالك
مرفوع و منصوب ميتواند بود هدأت بدال بي نقطه و همزه بصيغه ماضي معلوم باب منع است الهدء بفتح ها و سكون دال
ساكن شدن است بخوابيدن و مانند آن الرجل بكسر را بي نقطه و جيم طايفه بزرگ از حمله ملخ و اين جمع است و مفرد ندارد
و مانند اين در كلام عرب بسيار است و اينجا استعاره شده براي طايفه بزرگ از مسافران كه گمراه اند مانند طايفه بزرگ ملخ
كه نميدانند كه از كجا بكجا ميروند و گاهي بجانب دريا ميروند و جميع غرق ميشوند الف لام الرجل براي عهد خارجي است و مراد
اين طايفه مخالفان است كه بحج آمده اند اقبل بصيغه امر باب افعال است متن و حج كردم در آن سال پس چون رسيديم
بمني بعد از عود از عرفات پيغام فرستادم بسوي امام موسى كاظم عليه السلام بايزوش كه گفتم قربانت شوم بدرستي
كه ما اهل كوفه را مسئله ايست كه بتحقيق تنگ شد بآن طاقت ما يعني كه آن مسئله مشهور شده ميان مردم كوفه و ايشان
راه خلاص از اشكال را نيافتند پس اگر صلاح داني كه رخصت دهي مرا پس آيم نزد تو و سؤال كنم ترا از آن مسئله پس پيغام
فرستاد بسوي من كه چون در خواب شوند اين جماعت گمراه و بريده شود راه آمد و رفت ايشان پس بيا انشاء الله اصل
قال خلف فرعيت الليل حتى اذا رايت الناس قد قل اختلافهم بمنى توجهت الى مضربه فلما كنت قريبا اذا انا باسود
قاعد على الطريق فقال من الرجل فقلت رجل من الحاج فقال ما اسمك فقلت خلف بن حماد فقال ادخل بغير اذن فقد
امرني ان اقعد ههنا فاذا اتيت اذنت لك شرح گفت خلف كه پس پائيدم شب را تا آنكه چون دانستم مردم را كه بتحقيق

کم شده آمد وقت لبیان در منی متوجه شدم بسوی جائی که خیمه او آنجا زده شده بود پس چون شدم نزدیک خیمه او که
رسیدم بغلامی سیاه که نشسته بود بر سر راه پس گفت کیست این مرد پس گفتم مردی از حج گذاران پس گفت چیست نام تو گفتم خلف
بن حماد پس گفت داخل خیمه شوی بی رخصتی علیحده بیان آنکه بتحقیق آقای من امر کرده مرا که بنشینم در اینجا پس چون
تو آئی رخصت دهم ترا اصل فدخلت وسلمت فرد السلام وهو جالس على فراشه وحده ما في الفسطاط غيره فلما صرت
بين يديه سألني وسألته عن حاله فقلت له ان رجلا من مواليك تزوج رجلا جارية معصرا لم تطمث فلما اقتضها سال
الدم فمكث سائلا لا ينقطع نحوا من عشرة ايام وان القوابل اختلفن في ذلك فقال بعضهن دم الحيض وقال بعضهن
دم الحيض وقال بعضهن دم العذرة فما ينبغي لها ان تصنع ع پس داخل خیمه شدم پس سلام کردم پس جواب
سلام کردم پس جواب گفت و او نشسته بود بر بالای جامه خواب خود تنها نبود در خیمه غیر او پس چون رسیدم نزد او سؤال
کرد مرا از چیزها و سؤال کردم او را از حال او پس گفتم او را که بدرستی که مردی از شیعه تو خواست دختری نورسیده را که حیض
ندیده بود پس ازاله بکارت او کرد روان شد خون پس ماند روان بر یک نمیشد نزدیک ده روز و بدرستی که ماماچکان
اختلاف کردند در آن خون باین روش که گفت بعض ایشان حیض است و گفت بعض ایشان که خون بکارت است پس چه چیز
سزاوار است آن دختر را که بجا آورد اصل قال فلتتق الله فان كان من دم الحيض فلتمسك عن الصلوة حتى ترى الطهر وليمسك
عنها بعلها وان كان من العذرة فلتتق الله ولتتوضأ ولتصل ويأتيها بعلها ان احب ذلك ع امام گفت پس باید که بپرهیزد
از عذاب الله تعالی باین روش که اگر معلوم او شود بسؤال اهل الذکر علیهم السلام که آن از خون حیض است پس باید که
نگاهدارد خود را از نماز تا آنکه ببیند پاکی حیض را و باید که نگاهدارد خود را از جماع شوهر او و اگر معلوم شود که آن از خون
بکارت است باید که بپرهیزد از عذاب الله تعالی و باید که وضو سازد و باید که نماز گذارد و جماع میکند با او شوهر او و اگر خواهد
آنرا اصل فقلت له وكيف لهم ان يعلموا مما هو حتى يفعلوا ما ينبغي قال فالتفت يمينا وشمالا في الفسطاط مخافة ان يسمع
كلامه احد قال ثم نهد الي فقال يا خلف سر الله سر الله فلا تذيعوه ولا تعلموا هذا الخلق اصول دين الله بل
ارضوا لهم ما رضي الله لهم من ضلال ع ما در عمل اشتهنا بیست و اثبات القرآن با حرف جر شاذ است نهد بنون و دال
بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است النهد بفتح نون و سکون ها متوجه شدن از زید و جد سر الله خبر مبتدای محذوف
تقدیر هذا سر الله و تکرار برای تاکید است مخفی نماند که این تاکید و مبالغه برای شهرت این اشکال در کوفه است که این جواب باعث آن
سر الله شده زیرا که اگر در آنجا وا گفته شود باعث تعظیم بی شود برای امام و شیعه او از حسد مخالفان چنانچه در آخر شکا
سیوم از باب انفعالات الاعلام خبر دادن مشار الیه هذا الخلق فقهای کوفه است اصول دین الله عبارت از ائمه معصومین
علیهم السلام و مقصود این است که مبادا که در کوفه از برای تفاخر بعلم امام خود این را اظهار کنید رضا بکفر دو قسم است اول
رضا باصل آن و این منهی عنه است چنانچه گذشت در کتاب التوحید در حدیث پنجم باب بیست و ششم که باب المشیة والاراده است
که شاء و اراد و لم یحب و لم یرض دوم رضای بقضای آن و مراد اینجا قسم دوم است پس گفتم او را که چون حاصل میشود برای ایشان
اینکه بدانند که از کدام است آن خون تا کنند آنچه را که سزاوار است خلف گفت پس نگاه کرد در جانب راست و چپ در خیمه از
ترس اینکه بشنود سخن او را کسی دیگر بگوید پس خلف گفت بعد از آن خوب متوجه شد بسوی من پس گفت این جواب که
میگویم سر الله تعالی است نزد شما پس فاش مکنید آنرا و خبر مکنید این خلق را باعمال ائمه هدی بلکه
راضی شوید برای ایشان با آنچه راضی شده اصل قال ثم عقد بيده اليسرى تسعين ثم قال تستدخل القطنة ثم تدعها

مليّاً ثم تخرجها اخراجاً رفيقاً فان كان الدم مطوقاً في القطنة فهو من العذرة وان كان مستنقعاً في القطنة فهو
من الحيض شرح عقد بعين بی‌نقطه و قاف ودال بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است العقد وانمودن عددی
بدست صورت نود که گذاشتن سر انگشت شهادت دست راست بر بیخ شصت آنست تا صورت حلقه کوچکی بهم رسد واگر این صورت
در چپ باشد برای نهصد است و کلام راوی مبنی بر این است که این در دست چپ نیز صورت نود باشد مخفی نماند که مقصود امام
علیه السلام از این عقد تصویر سوراخ فرج زن است و در این وقت انگشت شهادت دست راست را داخل آن حلقه کرده
بوده تا بیان کند که پنبه بر میدارد و میباید که طولانی باشد و سر آن پنبه از محل بکارت تجاوز نکند تا فرق زود حاصل ظاهر شود
الملی بفتح میم و تشدید یا ساعت طویل الرفیق بفتح را بی‌نقطه و کسر فا و سکون یا آهسته المطوق بصیغه اسم مفعول
باب تفعیل طوق ساخته شده و آنچه طوق بر او نهاده شده است و مراد اینجا معنی اول و مراد در حدیث دوم معنی دوم است المستنقع
بنون و کسر قاف و عین بی‌نقطه چیزی که خیسانده چیزی دیگر را یعنی گفت بعد از آن وانمود بدست چپ خود صورت نود را بعد از آن
گفت بر میدارد در خود پنبه را بعد از آن وا میگذارد آن پنبه را زمانی که داند که خون در آن زمان آمده است بعد از آن بیرون
می آورد آن پنبه را بیرون آوردنی که هموار باشد پس اگر باشد خون طوق زده در پنبه مثل حلقه پس آن از بکارت است و اگر باشد
خیسانده در پنبه پس آن از حیض است مخفی نماند که این مبنی بر این است که آن زن در سن حیض بوده چنانچه در حدیث
دلالت بر آن میکند و باعتبار اختلاف ادله قوابل پس اگر چنین نباشد استحاضه و مانند آن خواهد بود اصل قال خلف فاستخفنی
الفرح فبکیت فلما سکن بکائی قال ما ابکاک قلت جعلت فداک من کان یحسن هذا غیرک قال فرفع یده الی السماء وقال والله
انی ما اخبرک الا عن رسول الله صلی الله علیه وآله عن جبرئیل علیه السلام عن الله عزوجل شرح استخفنی بخاء با نقطه و تشدید
فاء است الاستخفاف سبک کردن و مراد اینجا بارگران غم از دل برداشتن بوسیله تضاد میان غم و فرح و ورود فرح یحسن بیاء بی‌نقطه
و سین بی‌نقطه و نون بصیغه مضارع معلوم باب افعال است غیر برای استثنا است و مرفوع و منصوب میتواند بود رفع ید بسوی
سما برای اشارت بمخلوق عظیم الله تعالی است تا معلوم شود که قسم باو عظیم است یا برای اشارت بنزول وحی از آسمان است که
بعد از آن مذکور شده یعنی گفت خلف که پس انجا در آورد مرا خوشحالی پس گریه خوشحالی کردم پس چون ساکن شد گریه من امام
گفت چه چیز باعث گریه تو شد گفتم قربانت شوم که میتواند که خوب ادراک کند این جواب را اشارت است بآنکه این جواب از کمال
تندی فهم تو معلوم تو شده خلف گفت پس امام بالا برد دست خود را بسوی آسمان و گفت بخدا قسم که بدرستی که من خبر نمیدهم
ترا باین جواب مگر از رسول الله صلی الله علیه وآله از جبرئیل علیه و آله از الله عزوجل بدانکه غلط در این مسئله از قبیل غلط
در نفس حکم شرعی نیست بلکه از قبیل غلط در محل حکم شرعی است مثل اینکه غلط نکند در اینکه آبی که کر باشد بملاقات نجاست
نجس نمیشود اما غلط کند در حساب مساحت آب فلان حوض و خیال کند که کر است و کر نباشد یا برعکس و کلام امام علیه السلام
افاده این میکند که الله تعالی برحمت خود با رسول او و اوصیای بعضی از محال احکام شرعیه که علم بآنها احتیاج بطول فکر دارد
علیحده وحی کرده برسول علیه السلام و او باوصیا رسانیده تا کار ایشان مشکل نشود و در جواب مسائل تاخیر نکنند والله
اعلم دوم اصل سئل ابو جعفر علیه السلام عن رجل اقتض امرأته او امته فرأت دما کثیرا لا ینقطع عنها یوما کیف تصنع بالصلوة
قال تمسک الکرسف فان خرجت القطنة مطوقة بالدم فانه من العذرة تغتسل و تمسک معها قطنة و تصلی معها فان خرج
الکرسف منغمسا بالدم فهو من الطمث تقعد عن الصلوة ایام الحیض شرح اقتض بقاف و تا و تشدید ضاد با نقطه
بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است فا در فان خرجت القطنة برای تعقیب است و در فان خرج الکرسف برای تفریع است

زیرا که ما بعد آن مفهوم شرط است که در ما قبل مذکور است بیان منطوق گذشت در شرح حدیث سابق یعنی پرسیده شد
امام محمد باقر علیه السلام از مردی که ازاله بکارت کرد زن خود را یا کنیز خود را پس آن زن یا کنیز خون بسیار دید که بریده نمیشود
از او یک روز یا یعنی که هر روز می بیند چون میکند با نماز امام گفت بر میدارد پنبه را پس اگر بیرون آید آن پنبه طوق بر آن نهاده شده
از خون پس بدرستی که آن خون از بکارت است غسل میکند و بر میدارد با خود پنبه تا خون بیرون نیاید لباس او را آلوده نکند
و نماز میکند پس چون بیرون آید پنبه آغشته بخون پس آن خون از حیض است ترک نماز میکند در ایام حیض تفصیلی که مذکور
شد در حدیث اول باب نهم مخفی نماند که این مبنی بر غالب است پس اگر آن زن یا کنیز بسن حیض نرسیده باشد آن خون استحاضه
و مانند آن خواهد بود سیوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام فتاة منا بها قرحة فی جوفها والدم سائل لا تدری
من دم او من دم القرحة فقال مرها فلتستلق علی ظهرها ثم ترفع رجلیها و تستدخل اصبعها الوسطی فان خرج الدم من
الجانب الایمن فهو من الحیض وان خرج من الجانب الایسر فهو من القرحة شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که جوانی
از ما با او است دملی در درون او و خون روان است نمیدانند که از جمله خون حیض است یا از جمله خون دمل است پس امام گفت
امر کن او را پس باید که خوابد بر پشت خود بعد از آن باید که بردارد دو پای خود را و باید که داخل کند انگشت میان خود را
پس اگر بیرون آید خون از جانب راست انگشت که جانب چپ بدن است پس آن خون از جمله حیض است و اگر بیرون آید
از جانب چپ انگشت که جانب راست است پس آن از دمل است مخفی نماند که این تفریع بنا بر مشهور است که حیض از جانب چپ بدن می
آید و خون قرحه از جانب راست بلکه می آید و میتواند بود که مراد از الایمن والایسر جانب راست و جانب چپ بدن باشد والله اعلم
باب دوازدهم اصل باب الحبلی تری الدم شرح این باب بیان زن آبستن است که می بیند خون را در این باب هفت حدیث است
اول اصل عن الحسین بن نعیم الصحاف قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ان ام ولدی تری الدم وهی حامل کیف
تصنع بالصلوة قال فقال لی اذا رأت الحامل الدم بعد ما یمضی عشرون یوما من الوقت الذی کانت تری فیه الدم من الشهر
الذی کانت تقعد فیه فان ذلک لیس من الرحم ولا من الطمث فلتتوضأ وتحتشی بکرسف وتصلی شرح ما در ما یمضی
مصدریه است مفهوم عشرون یوما اینست که اگر کمتر از آن باشد از حیض است من در من الوقت ابتدائیه است و مراد
من ابتداء الوقت است من در من الوقت تبعیضیه است و مراد بشهر سی و یا بیست و نه شبانه روز است که از ابتدای حیض
باشد تا ابتدای حیض دیگر خواه موافق یک ماه هلالی باشد و خواه بعض آن از ماهی باشد و بعضی دیگر آن در ماهی دیگر
باشد و فایده ذکر این اینست که در صورتیکه عادت حیض و طهر او در کمتر از سی روز یا بیست و نه روز باشد این حکم
ندارد و شاید که در این صورت کمتر از بیست شبانه روز حکم بیست شبانه روز داشته باشد بشرط اینکه آن کم مانع
تلثان عادت مجموع حیض و طهر او باشد والله اعلم لیس من الرحم یعنی لیس من النفاس است و بیان اینکه خون
که پیش از ولادت باشد داخل نفاس نیست می آید در حدیث سیوم باب چهاردهم و تحتشی مجزوم است بعطف بر تتوضأ
و تصلی مرفوع و معطوف بر لتتوضأ است و خبر بمعنی امر است و نکته در عدول از جزم به رفع اینجا اینست که طلب در خبر
بمعنی امر بعنوان مبالغه است بخلاف طلب در امر صریح پس مراد این است که وضو و احتشا کالصلوة ساقط میشود در
صورت عدم وجدان آب و پنبه بخلاف صلوة سیم روایت است از حسین بن نعیم بضم نون و فتح عین صحاف گفت که
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که کنیز خاص من میبیند خون را و او آبستن است چون میکند با نماز حسابش گفت
پس امام گفت مرا که چون دید خون را آبستن بعد از گذشتن بیست شبانه روز از ابتدای وقتی که می دید در آن خون

حیض را از جمله ماهی که ترک نماز میکرد در آن پس بدرستی که آن خون از نفاس نیست چون پیش از ولادت بهم رسید و از حیض نیز
پس باید که وضو سازد و بردارد پنبه را و نماز میکذارد ح واذا رات الحامل الدم قبل الوقت الذی کانت تری فیه الدم بقلیل
او فی الوقت من ذلک الشهر فانه من الحیضة فلتمسک عن الصلوة عدد ایامها التی کانت تقعد فی حیضها فان انقطع الدم
عنها قبل ذلک فلتغتسل ولتصل شرح این بمنزلهٔ استثنا است از لیس من الرحم ولکن من الطمث مراد بقلیل یکروز و دو روز
است فلتمسک یعنی فلتوطن خاطرها علی الامساک است بقرینه فا در فان انقطع که برای تعقیب است . و چون دید آبستن
خون را پیش از وقتی که عادت او این بود که میدید در آن وقت خون را از جمله آن ماهی که ترک نماز میکرد در آن پس بدرستی که
آن خون از حیض است پس باید که قرار دهد خاطر خود را بر اینکه نکاه دارد خود را از نماز در عدد ایام خود که ترک نماز میکرد در
آنها در حیض خود اشارتست باینکه غالب اینست که خون او منتشر میشود در ایام عادت و مقارن انتهای آنها بریده میشود پس
اگر بریده شود خون از او پیش از عدد ایام او پس باید که غسل حیض کند و باید که نماز کند ح وان لم ینقطع الدم عنها الا بعد
ما تمضی الایام التی کانت تری الدم فیها بیوم او یومین فلتغتسل ثم تحتشی وتستثفر وتصلی الظهر والعصر ثم لتنظر فان
کان الدم فیما بینها وبین المغرب لا یسیل من خلف الکرسف فلتتوضأ ولتصل عند وقت کل صلوة ما لم تطرح الکرسف
فان طرحت الکرسف عنها فسال الدم وجب علیها الغسل وان طرحت الکرسف ولم یسل الدم فلتتوضأ ولتصل ولا غسل
علیها شرح ظاهر اینست که الا در الا بعد یعنی حتی باشد یا از تصرف کاتبان باشد و بر هر تقدیر با در بیوم برای ملابست است
وظرف متعلق بتمضی است و مراد بیوم او یومین یکروز و دو روز است که برای استظهار ترک نماز میتواند کرد و ذکر این بعنوان
مثال است چه استظهار در سه روز نیز جایز است و ترک استظهار بالکلیه بهتر است چنانچه بیان شد در شرح حدیث هفتم
باب نهم پس اغتسال بعد از گذشتن ایام عادت و پیش از یوم یا یومین بهتر است تحتشی مجزوم است و تستثفر نیز مجزوم است و تصلی
مرفوع است و نکته در عدول از جزم برفع در امثال این بیان شد در شرح حدیث صدر این حدیث ذکر ظهر و عصر بعنوان مثال
و مبنی بر غالب است و اشارتست باینکه غالب زنانی که صاحب عادت اند آخر عادت ایشان در میان صبح و ظهر است زیرا که زمان میان
وقت نماز صبح و میان وقت نماز ظهر و عصر بیشتر است از وقت میان ظهر و عصر و میان نماز شام و خفتن و استبرا در شب
بیش از روز و شب روز اعتبار ندارد چنانچه گذشت در حدیث چهارم باب ششم پس زمان ظهور پاکی از حیض غالبا در میان صبح
و ظهر میباشد و آن آخر عادت است در اکثر برای آنکه صاحب عادت شده باشد بینها بضمیر واحد راجع بآن زن است یا مراد
بین غسلها است و در بعض نسخ بضمیر تثنیه راجع بظهر و عصر است و بنا بر این اگر استحاضه کثیره در اثنای آن دو نماز آید بحکم
نخواهد داشت و این بعید است والله اعلم سیلان خون در خلف کرسف عبارت از استحاضه کثیره است کل صلوة عبارت
از باقیمانده بعد از ظهر و عصر است از جمله پنج نماز در یک شبانه روز زیرا که اگر در استحاضه متوسطه در وقت ظهر و عصر بود یعنی بکر
غسلی باید کرد و قرینه بر این مراد قول امام است در تتمه این حدیث که فی کل یوم و لیلة ما لم تطرح الکرسف [illegible]
یا وجوب تغییر قطنه که مذکور شد در حدیث ششم باب نهم زیرا که تغییر قطنه کاهی میسر نیست بسببی از اسباب و در آن وقت واجب
نخواهد بود برای ضرورت ظاهر آنست که طرحت الکرسف تا آخر اینست که مدار کثرت و قلت استحاضه بر خروج خون از فرج است
حقیقة یا حکما مثل اینکه پنبه آلوده بآن شده باشد بسیار یا میان پنبه اندکی پس اگر خون بسیار در پس پنبه مانده باشد
اندکی داخل پنبه شده باشد با آن استحاضه قلیله است یعنی و اگر بریده نشود خون از آن زن حتی بعد از گذشتن ایام عادت
و گذشتن وقت استظهار نیز خواه بیک روز و خواه بدو روز و خواه بسه روز پس باید که غسل حیض کند بعد از آن

بایدکه پنبه بر دارد و پاره دم بر خود بندد و میگذارد ظهر و عصر را بعد از آن بایدکه نظر در حال خود کند پس اگر خون در میان غسل
زن و میان شام روان نشود از پس پنبه پس باید که وضو سازد و نماز کند نزد هر نمازی تا ظهر روز دیگر پس اگر در استحاضه متوسطه
شبانه روزی یکغسل کافیست و آن بغسل آمده و در استحاضه قلیله غسل نیست اصلا پس اکتفا بوضو میکند چندانکه پنبه [illegible] اختیار از
خود پنبه را پس اگر انداخت پنبه را و روان شد خون واجب شد بر او غسل و اگر انداخت پنبه را و روان نشد خون پس باید که وضو
سازد و باید که نماز کند و غسل واجب نیست بر او اصل قال وان کان الدم اذا امسکت الکرسف یسیل من خلف الکرسف
صبیبا لا یرقا فان علیها ان تغتسل فی کل یوم و لیلة ثلث مرات و تحتشی و تصلی تغتسل للفجر و تغتسل للظهر و العصر و تغتسل
للمغرب و العشاء قال و کذلک تفعل المستحاضة فانها اذا فعلت ذلک اذهب الله بالدم عنها شرح وان کان عطف
ان کان الدم فیما بینها تا آخر است صبیبا بصاد بی نقطه و دو باء یکنقطه فعیل بمعنی مفعول است لا یرقا [illegible]
و الف منقلب از همزه بصیغه معلوم مضارع باب منع است و در بعض نسخ بهمزه است تحتشی منصوب است تصلی مرفوع
منصوب میتواند بود تغتسل هر سه مرفوع است تفعل خبر بمعنی امر است برای تاکید فانها استیناف [illegible] بر مضمون تاکید است و باء در
بالدم بالضم برای تقویت است امام گفت و اگر باشد خون باین روش که چون نگاه دارد با خود پنبه را روان میشود از پس
پنبه بر حالیکه ریخته شده است بند نمیشود یا بمعنی که استحاضه کثیره است پس بدرستی که واجب است بر آن زن اینکه غسل
کند در هر روز و شب سه بار ولیکن پنبه بر دارد و نماز میکند بیان این آنکه غسل میکند برای صبح و غسل میکند برای ظهر و
عصر و غسل میکند برای مغرب و عشاء امام گفت و چنان میباید که کند صاحب استحاضه چه بدرستی که او چون کند زایل
طرف میکند الله تعالی بالکلیه خون استحاضه را از او و بیان این شد در شرح حدیث پنجم باب نهم دوم اصل عن احدهما علیهما
السلام قال سالته عن المرأة الحبلی قد استبان حملها تری ما تری الحائض من الدم قال تلک الهراقة من الدم ان کان
دما احمر کثیرا فلا تصلی وان کان قلیلا اصفر فلیس علیها الا الوضوء شرح الحبل بفتح حاء بی نقطه و فتح باء یکنقطه
مصدر باب علم آبستنی الهراقة بکسر هاء منقلب از همزه یا قائم مقام همزه محذوفه و را بی نقطه و الف و قاف اصل مصدر
باب افعال است بمعنی ریختن و مراد اینجا بمعنی اسم مفعول است ان کان جمله شرطیه است و جزای آن مضمون تلک الهراقة
من الدم است فلا تصلی برای تفریع است و ان کان عطف بر تلک الهراقة تا آخر است فاء در فلیس جزای شرط است ذکر کثیرا
و ذکر قلیلا مبنی بر غالب است و داخل معیار نیست [illegible] دیگر میماند که حکم آن مذکور نباشد یعنی روایتست از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از زن آبستن که بتحقیق ظاهر شده آبستنی او
میبیند آنچه را که میبیند حائض از جمله خون امام گفت آن خون باقیمانده در رحم است که ریخته میشود اگر خون سرخ بسیار باشد
پس بنا بر این نماز نمیکند و اگر باشد خون کم زرد پس واجب نیست بر او غسل مگر وضو زیرا که استحاضه قلیله است سیوم
اصل عن احدهما علیهما السلام قال سالته عن الحبلی تری الدم کما کانت تری ایام حیضها مستقیما فی کل شهر قال تمسک
عن الصلوة کما کانت تصنع فی ایام حیضها فاذا طهرت صلت شرح کما کانت تری تشبیه در جریان است مستقیما فی کل
شهر بیان موافقت در وقت و عدد است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت
پرسیدم امام را از آبستنی که میبیند خون سرخ چنانچه میدید در ایام حیض خود بی اختلاف در اول و آخر در هر
ماهی پس امام گفت ترک میکند چنانچه میکرد در ایام حیض غیر آبستنی پس چون پاک شود نماز میکند چهارم
اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن الحبلی تری الدم و هی حامل کما کانت تری قبل ذلک فی کل شهر هل تترک

الصلوة قال تترک اذا دام شرح دام بفتح دال بی‌نقطه و فتح همزه و تخفیف میم بصیغه ماضی معلوم باب منع است
و گاهی همزه منقلب بالف میشود یا بفتح دال و الف و فتح همزه بصیغه ماضی معلوم باب تفاعل است ماخوذ است از
دأماء بفتح دال و سکون همزه که گاهی منقلب بالف میشود و تخفیف میم و الف ممدوده یعنی دریا و مراد این است که خون
رنگین بسیار شود چنانچه گذشت در حدیث دوم این باب و بیان شد در سند ثانیه حدیث اول اینهم که خون حیض را
دم بحرانی مینامند یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از آبستن که می بیند خون این حالی که او آبستن است
چنانچه می دید پیش از آن در هر ماهی آیا ترک میکند نماز را امام گفت ترک میکند چون رنگین شود خون خواه در هر ماه
و خواه در یک ماه چنانچه ظاهر آینده است متن عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الحبلی تری الدم اتترک
الصلوة فقال نعم ان الحبلی ربما قذفت بالدم شرح الف لام الدم هر جا برای عهد خارجی است یا در بالدم برای تقویت است
یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او پرسیده شد از آبستن که می بیند خون را که رنگ حیض است
آیا ترک میکند نماز را پس امام گفت آری بیان این آنکه آبستن بسا که اندازد خون حیض را اشاره است بقاعده کلیه که
کل دم یمکن ان یکون حیضا فهو حیض چنانچه مذکور شد در شرح حدیث پنجم باب دوم و ششم متن قلت لابی عبد الله
علیه السلام جعلت فداک الحبلی ربما طمثت فقال نعم و ذلک ان الولد فی بطن امه غذاؤه الدم فربما کثر ففضل عنه فاذا فضل
دفعته فاذا دفعته حرمت علیها الصلوة شرح الحبلی بتقدیر استفهام است و میتواند بود که استفهام مقدر نباشد و
مقصود سؤال از حکم نباشد بلکه بهر و مجاز ای تقلیل است و ذلک ان بتقدیر و ذلک لان است طمثت بصیغه ماضی معلوم
باب نصر و علم است فضل نیز بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم
آیا آبستن بسا که حیض می بیند باشد پس امام گفت آری و آن برای اینست که غذای فرزند در شکم مادر خون است پس بسیار شده
باشد خون پس زیاد آمده باشد از فرزند پس چون زیاد آید دفع میکند آن زن آن خون را از رحم خود پس چون دفع کند
آن خون را حرام میشود بر آن زن نماز خواندن متن و فی روایة اخری اذا کان کذلک تاخر الولادة شرح این کلام مصنف رحمه الله
است شاید که روایة اخری عبارت از روایت بعض سفرای صاحب الزمان علیه السلام باشد یعنی و در روایتی دیگر اینست که چون
زن آبستن حیض بیند پس [illegible] تاخیر [illegible] ولادت او مخفی نماند که اکثر زمان حمل نزد جمعی دوازده ماه است باب
سیزدهم اصل باب النفساء شرح النفساء بضم نون و فتح فاء و سین بی‌نقطه و الف ممدوده و بفتح نون و سکون فاء و فتح
فاء زنیکه زاییده باشد یعنی این باب بیان حکم نفساء است و در این باب شش حدیث است اول متن عن احدهما علیهما السلام قال
النفساء تکف عن الصلوة ایام اقرائها التی کانت تمکث فیها ثم تغتسل و تعمل کما تعمل المستحاضة شرح روایت است از امام
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت زنیکه زاییده باشد خود داری میکند از نماز در ایام حیضهای خود که عادت
او این بود که درنگ میکرد در آنها بعد از آن غسل میکند و عمل میکند چنانچه عمل میکند مستحاضه مخفی نماند که ظاهر
حدیث این است که استظهار واجب نباشد و تحقیق این شد در شرح باب نهم دوم متن عن عبد الرحمن بن اعین
قال قلت له ان امراة عبد الملک ولدت فعدلها ایام حیضها ثم امرها فاغتسلت و احتشت و امرها ان تلبس ثوبین
نظیفین و امرها بالصلوة فقالت له لا تطیب نفسی ان ادخل المسجد فدعنی اقوم خارجا عنه و اسجد فیه شرح
ظاهر این حدیث نیز اینست که استظهار واجب نباشد و ظاهر این رسول و امیر المؤمنین علیهما السلام این است که
استظهار نکرده باشد عدّ بصیغه ماضی معلوم است و ضمیر مستتر راجع بعبد الملک است النظیف بفتح نون و …

با نقطه و سکون یا و دو نقطه در تای بین و فا و ضم جیم که امر است بتوشید تو بین نظیف بن کتاب از امر میباشد که برای
رفتن بسوی مسجد است زیرا که مرد زنان در خانه مقید بپاکی جامه از چرک نمیباشند و در بیرون مقید باین میباشند که تطیب
بطاء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و با یک نقطه بصیغه نفی غایب باب ضرب است از تقدیر آن است چون عبد الملک دید
که آن زن استحاضه کثیره دارد و خیال طهر قلیل کرده بود او امر بدخول مسجد نیز کرده بوده و لهذا امر باستثفار نکرده و این کلام
زن اشارت است باینکه استحاضه کثیره است پس رخصت در عدم دخول مسجد و اختیار توسط باید کرد و موافق این گفت
در حدیث دوم باب ثم کل تحتشی و تضم فخذیها فی المسجد و سائر جسدها خارج یعنی روایتست از عبد الرحمن ابن اعین که
از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است و برادر عبد الملک بن اعین است گفت که گفتم امام علیه السلام
که زوجه عبد الملک بن اعین زاید پس عبد الملک شمرد برای او ایام حیض او را بعد از آن امر کرد او را پس غسل حیض کرد
و بنیه برداشت اینکه بسبب استحاضه می آید و امر کرد او را که بپوشد جامه پاکیزه چنانچه زنانی که از خانه خود بیرون میروند
آنرا میپوشند و امر کرد او را بنماز در مسجد پس آن زن گفت او را که قرار نمی یابد نفس من باینکه داخل مسجد شوم باین معنی که
استحاضه من کثیره است میترسم که مسجد را آلوده کنم پس و لکن امر کن استم در بیرون مسجد و سجده کنم در مسجد مقصود طلب
رخصت در عدم دخول مسجد است اصل فقال قد امر به رسول الله صلی الله علیه و آله قال فانقطع الدم عن المراة و
رأت الطهر و امر علی علیه السلام بهذا قبلکم فانقطع الدم عن المراة و رأت الطهر فما فعلت صاحبتکم قلت ما ادری
قبلکم بکسر قاف و فتح با عبارت از کوفه است چون امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه میبوده و عبد الرحمن کوفی است
پس گفت امام گفتم بتحقیق امر کرد زن خود را بآنچه امر بآن کرد عبد الملک رسول الله صلی الله علیه و آله امام گفت پس بریده
شد خون استحاضه از آن زن رسول الله صلی الله علیه و آله و دید پاکی را و امر کرد زن خود را علی علیه السلام باین در نزد
شما پس بریده شد خون از آن زن و دید پاکی از استحاضه را پس چه کرد آن زن که با شما بود مراد زن عبد الملک است یعنی
که حال او چه شد آیا بریده شد خون از او یا نه گفتم نمیدانم سیوم اصل سالت امراة اباعبد الله علیه السلام فقالت انی کنت
اتعد فی نفاسی عشرین یوما حتی افتونی بثمانیة عشر یوما فقال ابو عبد الله علیه السلام و لم افتوک بثمانیة عشر یوما
فقال رجل للحدیث الذی روی عن رسول الله صلی الله علیه و آله انه قال لاسماء بنت عمیس حین نفست بمحمد بن ابی بکر
فا در فقالت برای تعقیب است و مضمون جواب و سؤال منقول نشده اینجا و ظاهر اینست که سؤال از عدد ایام قعود
در نفاس باشد و جواب این باشد که بقدر ایام حیض است فی نفاسی سببیت است و میتواند بود که برای ظرفیت باشد یعنی فی زمان
نفاسی النفاس بکسر نون زاییدن و خونی که بسبب زاییدن می آید و روا بصیغه معلوم است و در بعض نسخ بجای آن روی
بصیغه مجهول است جملة قال لاسماء صله دیگر موصول است و تعدیه بقال است عمیس بضم عین بی نقطه و فتح میم و سکون یا
دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است نفست بصیغه مجهول باب علم است یعنی اصابها النفاس چنانچه در آفات یعنی
است مثل جن یعنی اصابه الجن و حم یعنی اصابه الحمی و میتواند بود که بصیغه معلوم باشد یعنی سؤال کرد زنی امام
جعفر صادق علیه السلام گفت راوی جواب شنید پس آن زن گفت بدرستی که من ترک نماز میکردم برای زاییدنم بیست روز
تا آنکه فقهای ما فتوی دادند مرا بهژده روز پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام و چرا فتوی دادند ترا بهژده
روز پس گفت مردی از حاضران که برای حدیثی که روایت کرده اند رسول الله صلی الله علیه و آله گفت آنرا با اسماء بنت عمیس
وقتی که صاحب نفاس شد بسبب زاییدن محمد بن ابی بکر اصل فقال ابو عبد الله علیه السلام ان اسماء سالت

رسول الله صلى الله عليه وآله قد اتى بها ثمانية عشر يوما ولو سألته قبل ذلك لامرها ان تغتسل وتفعل ما تفعل المستحاضة
پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که اسماء پرسید رسول الله صلی الله علیه وآله را بر حالی که بتحقیق
گذشته بود با وهژده روز واگر پیش‌تر میپرسید او را پیش از آن هر آینه امر میکرد او را باینکه غسل کند بعد از ایام عادت حیض خود
پیش از ایام حیض استظهار استحبابا و بعد از آنها وجوبا و کند آنچه را که میکند صاحب استحاضه چهارم ح عن زرارة
قال قلت له النفساء متى تصلي قال تقعد بقدر حيضها وتستظهر بيومين فان انقطع الدم والا اغتسلت واحتشت
واستثفرت وصلت فان جاز الدم الكرسف تعصبت واغتسلت ثم صلت الغداة بغسل والمغرب والعشاء بغسل وان لم
يجز الدم الكرسف صلت بغسل واحد ح تحقیق وتستظهر بیومین شد در شرح حدیث هفتم باب نهم تعصبت بعین
بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است و چون این باب برای تکلف است مراد اینست که مبالغه در بستن
میکند اغتسلت یعنی وطنت نفسها على الاغتسال است بقرینه ثم صلت و میتواند بود که مراد این باشد که در شبانه روزی
که پاک شده از حیض برای نمازی که نزد آن پاک از حیض شده غسل میکند و این نماز را میکند و بعد از آن باین تفصیل غسل میکند
برای پنج نماز خواه بعض آنها در آن شبانه روز باشد و خواه جمیع آنها بعد از آن باشد و خواه بترتیبی که مذکور است باشد و
خواه نباشد مثل اینکه نماز ظهر و عصر پیش از نماز صبح باشد مراد اینجا بعدم تجاوز دم از کرسف صورت متوسطه است بقرینه
صلت بغسل واحد ح روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم
امام رضا علیه السلام را از زنی که زائیده باشد کی نماز میکند امام گفت ترک نماز میکند بقدر عادت حیض خود و جایز است
او را که استظهار کند بدو روز مثلا پس اگر بریده شد خون حکم او ظاهر است و الا غسل حیض میکند و پنبه بر میدارد و
پارچه می‌بندد و نماز میکند پس اگر گذشت خون از پنبه و استحاضه کثیره شد بر مبالغه در بستن پارچه میکند و قرار
غسل استحاضه میکند بعد از آن میگذارد نماز صبح را بغسلی و نماز ظهر و عصر را بغسلی و نماز مغرب و عشاء را بغسلی
و اگر در نگذرد خون از پنبه باین معنی که استحاضه متوسطه شود نماز میکند بیک غسل در هر شبانه روز برای نماز صبح و در چهار نماز
باقی وضو میسازد ح قلت فالحائض قال مثل ذلك سواء فان انقطع الدم عنها والا فهي مستحاضة تصنع مثل النفساء
سواء ثم تصلي ولا تدع الصلاة على حال فان النبي صلى الله عليه وآله قال الصلاة عماد دينكم ح فالحائض مرفوع
بتقدیر فالحائض ما حکمها مثل مرفوع و خبر مبتدای محذوفست بتقدیر هی مثل سواء بفتح سین بی‌نقطه و الف ممدوده و همزه جایز
منصوبست و مفعول مطلق مثل است بغیر لفظ آن و برای نوع است و میتواند بود که حال باشد السوا یعنی بی تفاوت و حال بودن بی
تفاوت مثل در دوم منصوب است و حال از ضمیر مستتر در تصنع است پس مفعول تصنع محذوف است بتقدیر تصنع ما ذکر
و میتواند بود که مثل مفعول تصنع باشد و مثل النفساء بتقدیر مثل صنیع النفساء باشد العماد بکسر عین ستون خیمه و
مانند آن ح گفتم پس حائض چیست حکم او امام گفت مثل آنچه گفتم در نفساء بی آنکه تفاوتی باشد اصلا پس اگر بریده شد
اصلا پس اگر بریده شد خون او بعد از ایام حیض و استظهار حکم او ظاهر است و الا پس او صاحب استحاضه است میکند
آنچه را که مذکور کردم مثل نفساء بی آنکه تفاوتی باشد اصلا بعد از آن نماز میکند و وا نمیگذارد نماز را بر حالی خواه استحاضه او
قلیله باشد و خواه متوسطه و خواه کثیره و خواه غسل میسر باشد او را و خواه تیمم کند و خواه برداشتن پنبه و بستن
پارچه میسر باشد و خواه نه چه بدرستیکه نبی صلی الله علیه وآله گفته که نماز ستون دین شماست چنانچه خیمه بی ستون
بر پای نیست دین بی ستون نماز در وقت وجوب آن برپای نیست پنجم ح سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقو

تجلس النفساء ایام حیضها التی کانت تحیض ثم تستظهر و تغتسل و تصلی شرح ایام حیضها عبارت از عدد عادت
حیض است خواه در وقت موافق باشد یا نه خواه نه تحقیق استظهار شده در شرح حدیث هفتم باب نهم یعنی
شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت ترک نماز میکند زنی که صاحب نفاس باشد در عدد ایام حیض خود که عادت حیض
داشت در آنها بعد از آن جایز است او را ترک نماز در یک روز و دو روز و سه روز و غسل نفاس میکند و نماز میکند ششم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تقعد النفساء ایامها التی کانت تقعد فی الحیض و تستظهر بیومین شرح تحقیق تستظهر
بیومین شد در شرح حدیث هفتم باب نهم و مضمون باقی موافق است سابق را باب چهاردهم اصل باب النفساء تطهر ثم
تری الدم او رأت الدم قبل ان تلد شرح تطهر بصیغه مضارع معلوم غائبه با جنس است و میتواند بود که از باب تفعل
باشد بحذف یکی از دو تا یعنی این باب بیان زائیدها است که پاک از خون میشود بعد از ولادت بعد از آن می بیند خون یا دید
خون را پیش از ولادت مخفی نماند که نکته در تغییر سیاق و اتیان بلفظ مضارع اولا و ماضی ثانیا باعتبار اینست که وقت ولادت خارج
مجرای این حال است در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلام فی امرأة نفست فترکت الصلوة
ثلاثین یوما ثم طهرت ثم رأت الدم بعد ذلک قال تدع الصلوة لان ایامها ایام الطهر قد جازت مع ایام النفاس شرح
نفست بصیغه مجهول معلوم باب علم میتواند بود ثم برای تعجب است ایام الطهر منصوب است و بدل یا عطف ایامها است مع افاده
تقدم مدخول آن میکند چنانچه میگویند سافر العبد مع مولاه و نمیگویند سافر المولی مع عبده یعنی روایت است از امام موسی
کاظم علیه السلام در زنی که زائید پس ترک کرد نماز را در سی شبانه روز بعد از آن غسل کرد یعنی که پاک شد و غسل کرد بعد از
آن دید خون را بعد از غسل امام گفت وا میگذارد نماز را برای اینکه ایام او که ایام پاکی از نفاس است بتحقیق در گذشت بعد از
ایام نفاس او دوم اصل سألت ابا ابراهیم علیه السلام عن امرأة نفست فمکثت ثلثین یوما او اکثر ثم طهرت و صلت ثم رأت دما
او صفرة قال ان کان صفرة فلتغتسل و لتصل و لا تمسک عن الصلوة شرح لا تمسک مجزوم و مرفوع میتواند بود و حاصل هر دو
یکی است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از زنی که زائید پس درنگ کرد در خون سی شبانه روز یا بیشتر بعد
از آن پاک شد و نماز کرد بعد از آن دید خون تیره یا زردی را امام گفت اگر باشد زردی پس باید که غسل کند مراد غسل
است که آن زردی بسیار یا میانه باشد و باید که نماز کند و باید که نگاه ندارد خود را از نماز مخفی نماند که مفهوم این آنست که اگر
خون رنگین باشد ترک نماز میکند سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة یصیبها الطلق ایاما او یوما او
یومین فتری الصفرة او دما قال تصلی ما لم تلد فان غلبها الوجع ففاتتها صلوة لم تقدر ان تصلیها من الوجع فعلیها
قضاء تلک الصلوة بعد ما تطهر الطلق بفتح طاء بی نقطه و سکون لام و قاف درد ولادت ظاهر تصلی ما لم تلد با وجود آنکه
سائل او دما گفته اینست که وقت طلق مستثنی باشد از نفاس که مذکور شد در حدیث دوم باب دوازدهم یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که بر میخورد او را درد زائیدن چند روز یا یک روز یا دو روز پس می بیند زردی یا خون
رنگین را امام گفت نماز میکند چندانکه نزائید یا یعنی که جز اینکه فرزند بیرون نیامده یا یعنی که مجموع فرزند بیرون
نیامده و خلاف در این مسئله گذشت در کتاب الطهارة در شرح حدیث دوم باب بیست و ششم که باب انواع الغسل
پس اگر غالب شود بر او درد پس فوت شود از او نمازی که قدرت ندارد که کنارد آن را از درد پس بر او واجب است قضای
آن نماز بعد از پاک شدن او باب پانزدهم اصل باب ما یجب علی الحائض فی اوقات الصلوة شرح این باب بیان چیزی است
که لازم است بر حائض بعنوان استحباب موکد در اوقات نماز در این باب چهار حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه

السلام عن الحائض تطهر يوم الجمعة وتذكر الله قال اما الطهر فلا ولكنها توضاء في وقت الصلوة ثم تستقبل القبلة
وتذكر الله شرح تطهر بتشديد هاء بصيغه مضارع غائبه باب تفعل است بحذف يكتا، وبتقدير استفهام است الطهر بضم طاء
وسكون هاء يا كبركي مراد اينجا غسل جمعه است واشارتست بآنچه كذشت در كتاب الطهارة در حديث ششم باب وجوب
الغسل يوم الجمعة كه باب بيست وهشتم است كه وانزلا تزال في طهر الى الجمعة الاخرى . پرسيدم امام جعفر صادق ع
را از حائض كه آيا غسل ميكند در روز جمعه وذكر الله تعالى ميكند كفت اما غسل جمعه پس نميكند وليكن او وضو ميسازد در وقت
نماز بعد از آن رو بقبله مى آورد وذكر الله تعالى ميكند دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال تتوضاء المراة الحائض
اذا ارادت ان تاكل واذا كان وقت الصلوة توضاءت واستقبلت القبلة وهللت وكبرت وتلت القرآن وذكرت
الله عز وجل شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كفت وضو ميسازد زن حائض چون خواهد كه چيزى خورد
وچون شود وقت نماز وضو ميسازد ورو بقبله مى آورد ولا اله الا الله ميكويد والله اكبر ميكويد وتلاوت قرآن ميكند و
ياد الله عز وجل ميكند بربوبيت مراد بذكر الله اينجا صلوة بر محمد وآل محمد است چنانچه كذشت در كتاب الدعاء در حديث
دوم باب بيست ويكم كه باب ما يجب من ذكر الله عز وجل في كل مجلس است كه ان ذكرنا من ذكر الله عز وجل وميتواند بود كه مراد اعم از اين
باشد سيوم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ينبغي للحائض ان تتوضاء عند وقت كل صلوة ثم تستقبل القبلة و
تذكر الله مقدار ما كانت تصلي شرح هر يك از تستقبل وتذكر منصوب است ومرفوع ميتواند بود ما موصوله است وعبارت از
نماز است يا عبارت از وقت است وعائد محذوف است بتقدير تصليه يا تصلي فيه يعني شنيدم از امام جعفر صادق عليه السلام
ميكفت سزاوار است براى حائض اينكه وضو سازد نزد وقت هر نمازى بعد از آن رو بقبله كند و ياد كند الله تعالى را بقدر نمازى
كه عادت داشت كه ميكذارد آنرا چهارم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال اذا كانت المراة طامثا فلا تحل لها الصلوة و
عليها ان تتوضاء وضوء الصلوة عند كل وقت صلوة ثم تقعد في موضع طاهر فتذكر الله عز وجل وتسبحه وتهلله وتحمده
كمقدار صلوتها ثم تفرغ لحاجتها شرح تقعد ونيز بعد از آن منصوب ومرفوع ميتواند بود مراد بذكر در تذكر صلوة بر محمد و
آل محمد است چنانچه كذشت در شرح حديث دوم يا و تسبيح از قبيل ذكر خاص بعد عام است كاف در كمقدار براى اشارت است
بتخمين است پس اكر اندكى كمتر باشد قصورى ندارد تفرغ از باب نصر و منع وعلم است يعني روايتست از امام محمد باقر عليه السلام
را ميكفت كه امام كفت چون شود زن حائض پس حلال نيست براى او نماز و لازم است برا و بعنوان استحباب مؤكد اينكه وضو
سازد مثل وضوى نماز نزد هر وقت نمازى بعد از آن نشيند در جائى كه پاك باشد پس ياد كند الله عز وجل را بربوبيت
بوسيله صلوة بر محمد وآل محمد يا بوسيله اعم از آن مثل تكبير ودعاى وياد نعمتهاى الهى وشكر بر آنها ومانند اينها وسبحان
الله كويد وسبحان الله كويد ولا اله الا الله كويد والحمد لله كويد بمانند نماز بعد از آن فارغ شود براى كار خود
باب شانزدهم اصل باب المراة تحيض بعد دخول وقت الصلوة قبل ان تصليها او تطهر قبل ان دخول وقتها فتتوانى
في الغسل شرح او تطهر تا آخر اشارت است بآنچه مى آيد در حديث سيوم اين باب قبل اينجا اعم است از مقدم و از مقارن
يا مراد مقدم است باعتبار اينكه مقارنت معلوم كسى نميشود چنانچه ظاهر ميشود از حديث سيوم اين باب و بر هر
تقدير بجاى دخول وقتها كفتن خروج وقتها براى اشارت بتقسيم دو نماز نسبت بزن بسه قسم و عدم وجوب نماز در
قسم دوم چنانچه مذكور ميشود در شرح حديث اول اين باب يعني اين باب بيان زنى است كه حائض ميشود بعد از
دخول وقت نماز پيش از آنكه كذارده باشد آنرا بعد از خروج نيز باشد وخواه نه يا پاك از حيض ميشود پيش از دخول

وقت نماز پس سستی وکاهلی میکند در غسل تا آنکه وقت نماز دیگر داخل میشود یا بمعنی که وقت مقرر میگذرد خواه وقت
مضیق نیز گذشته باشد وخواه نه ودر این باب پنج حدیث است اول اصل سالت ابا الحسن الاول علیه السلام قلت
المرأة تری الطهر قبل غروب الشمس کیف تصنع بالصلوة قال اذا رات الطهر بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة اقدام
فلا تصلی الا العصر لان وقت الظهر دخل علیها وهی فی الدم وخرج عنها الوقت وهی فی الدم فلم یجب علیها ان تصلی الظهر
وما طرح الله عنها من الصلوة وهی فی الدم اکثر مادر ما یمضی مصدریه است اقدام جمع قدم بفتح قاف وفتح دال
نقطه است و مراد بقدم مقداری است که میان پاشنه پا وسر انگشت مهین است وگذشتن سایه شاخص از چهار قدم
علامت خروج وقت ظهر است بدو شرط اول اینکه مقدار شاخص یک ذراع باشد بنا بر اینکه شاخص رسول الله صلی الله
علیه وآله در سفر یک ذراع بوده باعتبار اینکه رحل یعنی زین او یک ذراع بوده وآن را در پیش نماز خود میگذاشته تا ستره باشد
بآن تشخیص وقت فضیلت و وقت اجزای نماز ظهر وعصر میکرده چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث دوم باب
چهارم که باب ما یستتر به المصلی ممن یمر بین یدیه است که کان طول رحل رسول الله صلی الله علیه وآله ذراعا وکان
اذا صلی وضعه بین یدیه یستتر به ممن یمر بین یدیه و مراد بذراع مقداری است که میان سر استخوان آرنج وسر انگشت میانه
دست است و هر آدمی موافق چهار ذراع خودش است چنانچه موافق هفت قدم خودش است در این زمانها و این منافات
ندارد با آنچه می آید در کتاب الروضه بعد از حدیث القباب که ذراع آدم علیه السلام دو چنین قامت او بوده وهمچنین ذراع
حوا که قامت او یک خمس و دو ثلث قامت آدم بوده زیرا که استوای اختلاف خلقت بحسب اختلاف زمانها ممکن است پس چهار قدم
موافق دو ذراع و دو سبع ذراع است پس اگر سایه شاخصی که یک ذراع باشد دو ذراع شود هنوز وقت ادای نماز ظهر نگذشته باشد
چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب وقت الظهر والعصر دوم اینکه این چهار قدم سوی مقدار سایه
که در وقت زوال باقیمانده در جائی که آفتاب بسمت الراس نگذرد چنانچه مفصل میشود در کتاب الصلوة در شرح حدیث
هفتم باب وقت الظهر والعصر و در وما طرح عاطفه است و حالیه میتواند بود و بهر تقدیر ما موصوله است من تبعیضیه است
واکثر بثاء سه نقطه افعل التفضیل است و مفضل علیه محذوف شده بر این ظهور بتقدیر اکثر مما اوجب الله علیها الصلوة فی
الطهر و این اشارت است بتقریب بیان اینکه وقت نماز ظهر مثلا بزن بر سه قسمست اول آنکه زن در جمیع آن حائض است در
حقیقت یا حکما یعنی که طهر بمقداری که گنجایش نماز صحیح داشته باشد ندارد دوم آنکه زن در بعض آن حائض است و در
بعضی دیگر حائض نیست سیوم آنکه در جمیع آن پاک است و در دو قسم اول وجوب نماز برطرف است و این منافات ندارد
با استحباب نماز در قسم دوم چنانچه حدیث چهارم این باب را حمل بر آن میتوان کرد والله اعلم و میتواند بود که ما در طرح مصدریه
باشد واکثر بباء یکنقطه باشد و مراد این باشد که طرح نماز از او بزرگتر از آنست که قضای آن واجب باشد و این اشارت باشد
بمجموع با اینکه کاهی نماز واجب نیست و قضای آن واجب است مثل نماز کسی که در خواب باشد در جمیع وقت نماز والله اعلم سیوم
امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم زنی می بیند پاکی از حیض را پیش از غروب آفتاب چون میکند با نماز گفت چون می بیند پاکی را بعد
گذشتن سایه شاخصی که یک ذراع باشد از ابتدای زوال آفتاب بقدر چهار قدم نمیگذارد مگر نماز عصر را چه بدرستی که وقت ظهر
داخل شد بر او و او در حیض بوده و بیرون رفته از او [illegible] وقت و او در حیض بوده پس واجب نشده بر او اینکه بگذارد نماز ظهر را
وآنچه انداخته الله تعالی در وقت نماز از آن زن از جمله نماز برحالی که او در حیض باشد بیشتر است از آنچه واجب ساخته الله تعالی
در وقت نماز بر او از جمله نماز برحالی که در پاکی از حیض باشد اصل قال اذا رات المرأة الدم بعد ما یمضی من زوال الشمس اربعة

اقدام فلتمسك عن الصلوة فاذا طهرت من الدم فلتقض صلوة الظهر لان وقت الظهر دخل عليها وهي طاهر وخرج
عنها وقت الظهر وهي طاهر فضيعت صلوة الظهر فوجب عليها قضاؤها ش امام عليه السلام گفت که چون دید زن حیض را بعد
گذشتن چهار قدم از زوال آفتاب در وقتی که نماز ظهر نکرده پس باید که خود را نگاه دارد از نماز پس چون پاک شود از حیض باید
که قضا کند نماز ظهر را چه بدرستی که نماز وقت ظهر داخل شد بر او بر حالی که او بی حیض بود و بیرون رفت از او وقت ظهر بر حالی که او بی
حیض بود و ضایع کرده است نماز ظهر را پس واجبست بر او قضای آن دوم اصل سالت ابا جعفر عليه السلام عن الحائض
تطهر عند العصر تصلي الاولى قال لا انما تصلي الصلوة التي تطهر عندها ش عند یعنی مقدم نزدیکست بنابر آنچه مذکور شد
در تقسیمی که گذشت در شرح حدیث اول و میتواند بود که شامل مؤخر نزدیک باشد بحیثیتی که فاصله بر گنجایش غسل و نماز
نداشته باشد و الاولى عبارتست از نماز ظهر است و اشارتست بآنچه می آید در کتاب الصلوة در اول باب وقت الظهر والعصر که ان
اول صلوة افترضها الله على نبيه صلى الله عليه وآله الظهر یعنی پرسیدم امام محمد باقر عليه السلام را از حائض که پاک
از حیض میشود نزد نماز عصر یعنی ربع چهارم روز آیا میگذارد نماز ظهر را گفت نه جز این نیست که میگذارد نمازی را که پاک شده
نزد آن سیوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا رأت المرأة الطهر وقد دخل عليها وقت الصلوة ثم اخرت الغسل
حتى يدخل وقت صلوة اخرى كان عليها قضاء تلك الصلوة التي فرطت فيها ش روایتست از امام جعفر صادق عليه السلم
گفت چون بیند زن پاکی از حیض را بحالی که بتحقیق داخل شده باشد بر او وقت نماز بعد از آن تأخیر کند غسل را تا آنکه داخل
شود وقت نمازی دیگر واجب میشود بر او قضای آن نمازی که تفریط و تقصیر کرده در آن مقصود دفع توهم اینست که زنی که غسل حیض
نکرده باشد در حکم حائض باشد در عدم وجوب نماز ظاهر مفهوم این شرط اینست که اگر طهر او بعد از دخول وقت نماز
باشد مطلقا یا بمقداری که غسل و نماز آن کند در آن قضا واجب نیست والله اعلم اصل واذا طهرت في وقت وجوب الصلوة فاخرت
الصلوة حتى يدخل وقت صلوة اخرى ثم رأت دما كان عليها قضاء تلك الصلوة التي فرطت فيها ش و چون زن وضو سازد
در وقت وجوب نماز مثل ربع سیوم روز برای نماز ظهر پس تأخیر کند نماز را تا آنکه داخل شود وقت نمازی دیگر بعد از آن
حیض را واجب میشود بر او قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن مقصود دفع توهم اینست که وضو ساختن و مهیای نماز شدن
کافی باشد در اسقاط قضا از زنی که حیض بیند بعد از آن چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلم قال ايما امرأة رأت
الطهر وهي قادرة على ان تغتسل في وقت صلوة ففرطت فيها حتى يدخل وقت صلوة اخرى كان عليها قضاء تلك الصلوة
التي فرطت فيها ش واو در وهي حالیه است و حال مقدره است یا مراد بقدرت ظن قدرتست باعتبار علم یا ظن بوسعت
وقت و حصول اسباب غسل بنابر اینکه حقیقت قدرت بر آن قبل از وقت و فعل نمیباشد چنانچه گذشت در کتاب التوحید
در باب الاستطاعة و میتواند بود که مراد حقیقت قدرت باشد بنابر اجرای محاورات در زمان و در مجرای مقارنت در زمان که
مفهوم از واو حالیه است و وقت متعلق بتغتسل است و مراد بوقت صلوة اینجا در رقم آینده وقتی است که بعد از آن گنجایش
صلوة در وقت خود هست یعنی روایتست از امام جعفر صادق عليه السلام راوی گفت که گفت هر زنی که دید پاکی را و او در
است بر فارغ شدن اگر غسل کند در وقت نمازی پس تقصیر کرد در آن نماز بترک اغتسال مثلا تا آنکه داخل شود وقت نمازی
دیگر واجب است بر آن زن قضای آن نمازی که تقصیر کرده در آن اصل وان رأت الطهر في وقت صلوة فقامت في تهيئة ذلك
فجاز وقت الصلوة ودخل وقت صلوة اخرى فليس عليها قضاء وتصلي الصلوة التي دخل وقتها ش واگر دید پاکی را در وقت
نمازی پس برخاست برای جمیع اسباب آن غسل پس گذشت وقت نماز و داخل شد وقت نمازی دیگر پس واجب نیست

بر او قضا آید و میگذارد نمازی را که داخل شده و قیاس کن پنجم اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن المرأة تكون في صلوة الظهر و
قد صلت ركعتين ثم ترى الدم قال تقوم من مسجدها ولا تقضي الركعتين وان كانت رأت الدم وهي في صلوة المغرب
وقد صلت ركعتين فلتقم من مسجدها فاذا طهرت فلتقض الركعة التي فاتتها من المغرب شرح پرسیدم امام محمد باقر
علیه السلام را از زنی که می باشد در نماز ظهر بر حالی که بتحقیق گذارده دو رکعت را بعد از آن می بیند حیض را گفت برخیزد
از جای نماز خود و قضا نمیکند آن دو رکعت باقیمانده را و اگر ببیند حیض را بر حالی که او در نماز شام است بر حالی که بتحقیق
گذارده دو رکعت را پس باید که برخیزد از جای نماز پس چون پاک از حیض شود پس باید که قضا کند آن رکعتی که نکرده از
نماز شام بدانکه در اینجا دوازده احتمال است زیرا که وجه فرق میان ظهر و شام دو چیز میتواند بود اول اینکه این در دو جای است
که نافله ظهر است و نافله تلافی نقصان فریضه میکند چنانچه بیان شد در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب بیست و هشتم که
باب وجوب الغسل يوم الجمعة است و نافله ظهر بیشتر از ظهر است بخلاف شام دوم اینکه اهتمام برکعت شام بیشتر از اهتمام
بدو رکعت ظهر است و لهذا اولی در سفر ساقط نمیشود بخلاف دوم و بر هر تقدیر تکلیف بقضا میتواند بود که بعنوان استحباب
باشد و میتواند بود که بعنوان وجوب باشد و بر هر تقدیر قضای جزو نماز میتواند بود که بمعنی قضای کل باشد و میتواند بود که
عملی جدا باشد و میتواند بود که بمعنی قضای نافله تلافی کننده نیز باشد والله اعلم باب هفدهم اصل باب المرأة
تكون في الصلوة فتحس بالحيض شرح تحس بحاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایبه باب علم و نصر
است الحس بالشيء بفتح حاء یقین کرد بچیزی و مراد اینجا ظن غالب است یعنی این باب بیان حکم زنی است که میباشد
در نماز پس ظن غالب میکند که حیض او آمده در این باب یک حدیث است اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في المرأة تكون في
الصلوة فتظن انها قد حاضت قال تدخل يدها فتمس الموضع فان رأت شيئا انصرفت وان لم تر شيئا اتمت صلوتها.
شرح ادخال قد تحقیقیه در مظنون برای افاده غلبه ظن است تمس بفتح میم از باب علم است یعنی روایت است از امام
صادق علیه السلام در زنی که میباشد در نماز پس ظن غالب بهم میرساند که او حائض شده امام گفت داخل میکند در لباس خود
میکند دست خود را پس دست میکند آنجا را پس اگر دید چیزی از حیض را منصرف میگردد و اگر ندید چیزی را تمام میکند نماز
خود را باب هژدهم اصل باب الحائض تقضي الصوم ولا تقضي الصلوة شرح الحائض مرفوع و مبتدا است بحذف مضاف
الیه یا بی است و بنا بر اینکه مشهور است که غرض از فرض زمان رمضان عمل حقیقی نمیشود مراد اینجا لفظ الحائض تا آخر و حالی
ان از الفاظ مرادفات آنست و آن در حکم مفرد است میتواند بود که الحائض مجرور و مضاف الیه باشد و تقضي صفت الحائض
باشد بنا بر اینکه الف لام الحائض برای عهد ذهنی است پس در حکم نکره است یا تقضي حال از حائض باشد بنا بر اینکه حال از
فاعل و مفعول جایز باشد در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابي جعفر عليه السلام وابي عبد الله عليه السلام قال الحائض
تقضي الصيام ولا تقضي الصلوة شرح روایت است از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند حائض قضا
میکند روزه را و قضا نمیکند نماز را دوم اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام الحائض تقضي الصلوة قال لا قلت تقضي
الصوم قال نعم قلت من این جاء هذا قال ان اول من قاس ابليس شرح سؤال در من این جاء هذا مانند این بر دو قسم است
اول آنچه بعنوان استفهام انکاری است یا جاری مجرای آن مثل استفهام تعجبی دوم آنچه محض استفهام است مثل آنچه
می آید در باب بیستم و مراد اینجا قسم اول است چنانچه مذهب زید این است و می آید در حدیث چهارم و لهذا امام علیه
السلام در جواب سرزنش کرده یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را حائض قضا میکند نماز را گفت نه گفتم قضا میکند

روزه را گفت آری گفتم اینجا آمد این فرق گفت اول کسی که قیاس کرد ابلیس بود بیان این شد در کتاب العقل در حدیث
هژدهم بیستم باب بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است سیوم اصل سالت ابا جعفر علیه السلام عن قضاء الحائض
الصلوة ثم تقضی الصیام قال لیس علیها ان تقضی الصلوة وعلیها ان تقضی صوم شهر رمضان ثم اقبل علی فقال ان رسول
الله صلی الله علیه وآله کان یامر بذلک فاطمة علیها السلام وکان یامر بذلک فاطمة علیها بذلک المومنات شرح
اشار الیه ذلک در اول قضا صوم است ودر دوم امر فاطمه است یا بمعنی که مقصود با امر فاطمه عمل فاطمه شود بلکه مقصود تبلیغ
فاطمه بود بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد فاطمه علیها السلام وان بنات الانبیاء لا یطمثن پس
با در اول صله یامر است ودر دوم برای آلت است چهارم پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قضای حائض نماز را گذاشته
نیست بر او آنچه و بجهت قضا میکند روزه را امام گفت واجب نیست بر او که قضا کند نماز را و واجب است بر او که قضا کند
روزه ماه رمضان را مراد اینست که سوال از سر احکام الهی بی ادبی است چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث شانزدهم باب
بیستم که باب البدع والرای والمقاییس است بعد از آن روآورد بمن پس گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه وآله
میکرد بقضای روزه فاطمه علیها السلام را وامر میکرد بوسیله او امر فاطمه زنان مومنات را در بعض نسخ بجای کان
یامر در دوم چنین است وکانت تامر یا بمعنی که فاطمه امر میکرد بآن زنان مومنات را پنجم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ان
المغیرة بن سعید روی عنک انک قلت له ان الحائض تقضی الصلوة فقال ماله لا وفقه الله شرح مغیرة [illegible] اسدی از
داعیان محمد بن عبد الله بن الحسن که احوال او مذکور شد در کتاب الحجة در حدیث هفدهم باب هشتادم بوده و دروغ بر ائمه
هدی میبسته یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که مغیرة بن سعید روایت میکرد از تو که تو گفتی او را که بدرستی
که حائض قضا میکند نماز را پس امام گفت چیست او را یا بمعنی که چه میخواهد از ما که این دروغ بسیار بر ما می بندد توفیق ندهد
او را الله اصل ان امراة عمران نذرت ما فی بطنها محررا والمحرر یدخل المسجد یدخله ثم لا یخرج منه ابدا فلما وضعتها قالت
رب انی وضعتها انثی ولیس الذکر کالانثی شرح در سوره آل عمران چنین است فلما وضعتها قالت رب انی
وضعتها انثی والله اعلم بما وضعت ولیس الذکر کالانثی پس اسقاط واسطه برای اشارت باینست که آن واسطه
کلام الله تعالی است نه ما قبل وما بعد کلام امراة عمران است و مثل این گذشت در کتاب الحجة در باب صد و بیست و
پنجم یعنی بدرستی که زن عمران نذر کرد آنچه که در شکم داشت آزاد از کار دنیا برای نماز در مسجد و آزاد کرده شده برای
نماز در مسجد داخل مسجد میشود بعد از آن بیرون نمی آید بقدر معتد به از آن هرگز پس چون زایید آنرا که در شکم داشت
گفت ای صاحب کل اختیار من بدرستی که من زاییدم او را ماده و نیست نر مانند ماده یا بمعنی که ماده رسول و معتمد
مردان نمیشود چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در باب صد و بیست و پنجم فلما وضعتها پنجم اصل فلما وضعتها ادخلتها
المسجد فساهمت علیها الانبیاء فاصابت القرعة زکریا فکفلها فلم تخرج من المسجد حتی بلغت فلما بلغت ما تبلغ النساء
خرجت فهل کانت تقدر علی ان تقضی تلک الایام التی خرجت وهی علیها ان تکون الدهر فی المسجد شرح ضمیر وضعتها
در اکثر نسخ بواو است ودر بعض نسخ بی آن منقطع است وبر هر تقدیر مراد اینست که از کنار خود گذاشت او را
یا بمعنی که طفل و مستقل شد و احتیاج بکنار گرفتن برای دادن شیر و قضای حاجت و مانند آنها نداشت المسجد
عبارت از مسجد اقصی است در شام میباشد و از بیت المقدس نیز مینامند المساهمة طلب جمعی نصیب خود را از
یکدیگر بعنوان قرعه و مانند آن ماخوذ است از سهم بفتح سین و سکون ها بمعنی نصیب و مفاعله اینجا برای

مغالبه است الانبیاء فاعل ساهمت است القی بمعنی فاعل اصابت است زکریا بالف مقصوره و ممدوده مفعول اصابت است
کفلها از باب نصر است حتی برای انتها است و مابعد آن داخل در حکم ما قبل است و مراد ببلوغ رسیدن بحد تکلیف است
و میتواند بود که حتی برای استثنا باشد و ما بعد داخل در حکم ما قبل نباشد و مراد به بلوغ بلوغ بحیض باشد که بعد
از آن مذکور باشد هل برای استفهام انکاری است و مراد بقدرت استطاعت بجمیع وسعت در کار یعنی بی مشقت در آن
بودن است زیرا که استطاعت فی الجمله مناط تکلیف است چنانچه گفت در سوره بقره لا یکلف الله نفسا الا وسعها
واو در و هی حالیه است و مقصود نفی وسعت در قدرت بر قضای از مریم است فی الجمله با وجود آنکه همیشه در مسجد بوده تا
معلوم شود حال زنان دیگر که در خانه ها میباشند و محل شهوت شوهران اند هر وقت که شوهران اراده کنند و ضرورت تربیت خانه و
اشغال زیاد بر اشغال مردان متعلق بایشان است و عدم وسعت در قدرت باعتبار این است که صاحب قضا بهیچ شغل مشغول
نمیتواند شد مادام که قضای او تمام نشده باشد هی مبتدا است و راجع بمریم است یا ضمیر شان است و راجع بنقص است و هم تقدیر
جمله خبر مبتدا است علیها خبر مقدم است و مبتدا آن است ان تکون مبتدا آن است الدهر منصوب است و ظرف زمان است
پس چون آن کنار گذاشت مریم را داخل کرد او را در مسجد اقصی پس قرعه انداختند بر سر او انبیائی که در مسجد حاضر
بودند تا کدام کفالت و قیام بحفظ مریم کنند پس در یافت قرعه زکریا را پس او کفالت مریم کرد پس مریم بیرون نیامد از
مسجد حتی تحقق که بحد تکلیف رسید پس چون رسید بحیضی که میرسند با آن زنان پس بیرون آمد پس آیا مریم قدرت میداشت
بر اینکه قضا کند بعد از عود بمسجد نماز آن ایامی را که بیرون رفته بود از مسجد و حال بر مریم واجب بود اینکه باشد در
مدت عمر خود در مسجد سوای ایام ضرورت حاصل کلام اینست که چون نماز با اشغالهای دیگر جمع میشود و در روزه جمع نمیشود
دهر بعذر را نمازی علیحده هست قضای نماز گذشته اشکالی دارد و قضای روزه گذشته آن اشکالی ندارد و لهذا الله
تعالی قضای نماز ایام حیض را بر زنان واجب نکرده و چون ترک کرده اند آنرا و موافق این آنکه اکثر فساقی که نماز نمیکنند در
ماه رمضان مضایقه در روزه ندارند بلکه بطفیل آن در آن ایام بعضی نماز نیز میکنند و لذا این تقریر ظاهر میشود که مقصود
قیاس احکام این شرع بر شرع موسی یا قیاس زنان این شرع بر مریم یا عدم وصول استطاعت مریم بحد صحیح تکلیف بقضای نماز
نیست تا منافات لازم آید مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث دوم مولد
فاطمه علیها السلام وان بنات الانبیاء لا یطمثن بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحجه در حدیث اول باب صد و بیست و پنجم که باب
انه اذا قیل فی الرجل شیء فلم یکن فیه تا آخر است که ان الله اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا چه ظاهر این است که عمران که پدر مریم
است نبی بوده و دفع منافات ممکنست بتخصیص بنات الانبیاء به بنات انبیاء اولوا العزم که پنج کس اند نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله یا انبیاء صاحب شریعت علیحده که شش کس اند و آدم نیز داخل است لیکن ابن بابویه در
کتاب معانی الاخبار در باب معانی اسماء محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام گفته که النبی صلی الله علیه و آله
سئل ما البتول فانا سمعناک یا رسول الله تقول ان مریم بتول و فاطمه بتول فقال البتول التی لم تر حمرة قط ای لم
تحض فان الحیض مکروه فی بنات الانبیاء و این صریح است در اینکه مقصود ما اظهار عدم منافات میان احادیث کافی است

باب نوزدهم اصل باب الحائض و النفساء تقرآن القرآن شرح این باب بیان حائض و نفساء است که قرائت قرآن کنند
در این باب شش حدیث است اول عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحائض تقرأ القرآن و تحمد الله روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حائض میخواند قرآن را و حمد میکند الله تعالی را دوم عن ابی عبد الله علیه السلام

قال لا تقرأ القرآن الحائض والنفساء والجنب ايضا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نمیخواند حائض قرآن را
و زائیده و جنب نیز خواه آن جنب زن باشد و خواه مرد سیوم اصل سألت اباجعفر علیه السلام عن الطامث تسمع
السجدة فقال ان كانت من العزائم فلتسجد اذا سمعتها شرح پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از زن حائض که
میشنود آیت سجده را پس امام گفت اگر باشد آن آیت از چهار سوره که سجده در آنها واجبست و آنها سوره الم سجده
و حم سجده و النجم و اقرا است پس باید که سجده کند چون شنید آن آیت را می آید در کتاب الصلوة در حدیث سیوم این
باب بیست و سیوم که باب عزائم السجود است که شرط وجوب این سجده انصات است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن التعويذ يعلق على الحائض فقال نعم اذا كان في جلد او فضة او قصبة حديد بيان شرح تعویذ بدال بی
نقطه اینجا عبارت از آیت قرآنست که نوشته میشود و بر کسی آویخته میشود برای حفظ او از آفات یعنی روایتست از
امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از تعویذ که آیا آویخته میشود بر حائض یا نه پس گفت آری اگر باشد
در پوستی یا در نقره یا در لوله آهنی مثلا مراد اینست که می باید که بدن او بخط آن نرسد پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن التعويذ يعلق على الحائض قال نعم لا بأس قال وقال تقرأه وتكتبه ولا تصيبه يدها شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از قرآن که آیا آویخته میشود بر حائض یا نه گفت آری باکی نیست
راوی گفت و امام گفت که میخواند آن تعویذ را و مینویسد آنرا و بر نمیخورد آنرا دست او ششم اصل وروی انها لا تكتب
القرآن شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام اینکه زن حائض نمی نویسد قرآن را و منافات نیست میان این و حدیث
سابق زیرا که این نهی محمول بر کراهتست باب بیست و پنجم اصل باب الحائض تاخذ من المسجد ولا تضع فيه شيئا شرح
این باب بیان اینست که حائض فرا میگیرد از مسجد و نمیگذارد در مسجد چیزی را و در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال سألته كيف صارت الحائض تاخذ ما في المسجد ولا تضع فيه فقال لان الحائض تستطيع ان تضع ما
في يدها في غيره ولا تستطيع ان تاخذ ما فيه الا منه شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را
که چون شد حائض بر این حال که فرا میگیرد آنچه را که در مسجد است و نمیگذارد چیزی را در مسجد پس گفت برای اینکه حائض
میتواند که گذارد آنچه را که در دست اوست در غیر مسجد و نمیتواند که فرا گیرد آنچه را که در مسجد است مگر از مسجد و این
که بر او بود علت جانب حاجت است که در اکثر میباشد باب بیست و ششم اصل باب المرأة يرتفع طمثها ثم يعود وحد الاياس من
المحيض شرح الاياس همزه مكسور مصدر باب افعال است نا امیدی یعنی این باب بیان زنی است که برطرف میشود حیض او بعد از آن بر میگردد
و بیان اول نا امیدی از دیدن حیض است و در این باب پنج حدیث است اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن امرأة
ذهب طمثها سنين ثم عاد اليها شيء قال تترك الصلوة حتى تطهر شرح پرسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام
را از زنی که برطرف شد حیض او چند سال بعد از آن برگشت بسوی او چیزی که احتمال حیض دارد امام گفت ترک میکند
نماز را تا پاک شود دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام المرأة التي قد يئست من المحيض حدها خمسون سنة
شرح حدها بتقدير حد ياسها است یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام زنی که بتحقیق نا امید شده بود از حیض او حد
نا امیدی او پنجاه سال است سیوم اصل وروی ستون سنة ايضا شرح و روایت کرده شده از امام علیه السلام
شصت سال نیز و این منافی سابق نیست زیرا که مزاجهای زنان مختلف میباشد در گرمی و سردی و هر کدام در حق جمعی
است چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا بلغت المرأة خمسين سنة لم تر حمرة الا ان تكون امرأة من

قرشی شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون رسد زن به پنجاه سال نمی بیند خون حیض را مگر آنکه
باشد زنی از قریش که از اهل مکه اند زیرا که مزاج ایشان گرم است پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال حد التی
قد یئست من المحیض خمسون سنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث دوم باب بیست و دوم اصل باب المرأة
یرتفع طمثها من علة فتسقی الدواء لیعود طمثها شرح تسقی بصیغهٔ مجهول باب ضرب است یعنی این باب بیان زنی
است که برطرف میشود حیض او بسبب باعثی پس آشامیده میشود دوا تا عود کند حیض او در این باب سه حدیث است
اول اصل سالت ابا الحسن موسی بن جعفر علیهما السلام قلت اشتری الجاریة فتمکث عندی الاشهر لا تطمث ولیس ذلک
من کبر واریها النساء فیقلن لی لیس بها حبل فلی ان انکحها فی فرجها فقال ان الطمث قد یحبسه الریح
من غیر حبل فلا بأس بان تمسها فی الفرج قلت فان کان بها حبل فما لی منها ان اردت قال ما دون الفرج شرح
پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را گفتم میخرم کنیز را پس درنگ میکند نزد من چند ماه که حیض نمی بیند و نیست
آن بجهت پیری و می نمایم او را به زنان پس میگویند مرا که نیست با او آبستنی پس آیا جایز است اینکه جماع کنم با او در فرج
او پس امام گفت بدرستی که حیض گاهی محبوس میکند آنرا بادی لیکن آبستنی باشد پس پروایی نیست باینکه جماع
کنی با او در فرج گفتم پس اگر باشد با او آبستنی پس چه چیز جایز است مرا از او اگر خواهم گفت غیر فرج مخفی نماند که ظاهر
این شامل دبر است دوم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام اشتری الجاریة فربما احتبس طمثها من فساد دم او ریح فی
رحم فتسقی دواء لذلک فتطمث من یومها افیجوز لی ذلک وانا لا ادری من حبل هو او من غیره فقال لی لا تفعل
ذلک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که میخرم کنیز را پس بسا که محبوس میشود حیض او بسبب فساد خون یا بسبب
بادی که در رحم است پس آشامیده میشود دوا برای آن پس حیض می بیند همان روز آیا پس جایز است مرا آن دوا دادن به
حالی که بدرستی که من نمیدانم که آیا بسبب آبستنی است آن محبوس شدن حیض یا بسبب غیر آنست پس امام گفت مکن آن
کار را یعنی که دوا دادن در این حالت جایز نیست یا مکروه است اصل فقلت له انه انما ارتفع طمثها منها شهرا او لو
کان ذلک من حبل انما کان نطفة کنطفة الرجل الذی یعزل فقال لی ان النطفة اذا وقعت فی الرحم تصیر الی علقة ثم الی
مضغة ثم الی ما شاء الله وان النطفة اذا وقعت فی غیر الرحم لم یخلق منها شیء فلا تسقها دواء اذا ارتفع طمثها شهرا
وجاز وقتها الذی کانت تطمث فیه شرح پس گفتم امام را که جز این نیست که برطرف شده حیض او از او یکماه و بر فرضی که باشد
آن آبستنی جز این نخواهد بود که باشد نطفه مانند نطفه مردی که بیرون ریزد نطفه خود را در وقت جماع با کنیز خود آن جایز است
پس چرا این جایز نباشد پس امام گفت مرا که چون نطفه قرار گیرد در رحم خون بسته میشود در یکماه بعد از آن شکل گوشت خاییده
میشود بعد از آن آنچه خواسته باشد الله تعالی میشود و بدرستیکه نطفه چون قرار گیرد در غیر رحم مخلوق نمیشود از آن چیزی
پس میاشامان او را دوا چون برطرف شود حیض او یکماه و بگذرد وقت آن کنیز که میدید حیض را در آن وقت سیوم اصل
سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل اشتری جاریة مدرکة فلم تحض عنده حتی مضی لذلک ستة اشهر ولیس بها حبل قال ان
کان مثلها تحیض ولم یکن ذلک من کبر فهذا عیب ترد منه شرح المدرکة بصیغه اسم فاعل باب افعال زنی که رسیده جماع
با او و یا آن در سنی سالگی میشود که سن تکلیف زنان است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که خرید
کنیزی را که بالغ شده و حیض ندید نزد او تا آنکه گذشت بر آن شش ماه و نیست با او آبستنی امام گفت اگر باشد مثل او در سن
در این حال که حیض میدیده باشد و نباشد آن حیض ندیدن بسبب پیری پس این عیبست برگردانیده میشود بصاحبش

بسبب آن مخفی نماند که ربط این حدیث بعنوان این باب باعتبار جزء اول است و بسوی آنست اما بعید نیست دو داخل ندارد
باب بیست و سیوم اصل باب الحائض تختضب شرح الاختضاب بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و باء یک نقطه خود را رنگین
کردن بوسمه ابرو و حنا در دست و مانند آنها و باعث بنکر اختضاب آنها بکسر حاء مینامند یعنی این باب بیان حائض است که رنگ
می کند خود را بخضاب و این باب دو حدیث است اول اصل سألت ابا الحسن علیه السلام عن المرأة تختضب و هی حائض قال لا
بأس به شرح پرسیدم امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام را از زنی که خضاب بر حالی که او حائض است کند گفت پروا
نیست بآن دوم اصل قلت لابی ابراهیم علیه السلام تختضب المرأة و هی طامث فقال نعم شرح گفتم امام موسی علیه السلام
را که خضاب آن زن میکند زن بر حالی که او حائض باشد پس گفت باب بیست و چهارم اصل باب غسل ثیاب الحائض شرح
این باب بیان شستن جامهای حائض است در وقت اراده شروع او در نماز بعد از پاکی از حیض و در این باب سه حدیث است
اول اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة الحائض تغسل ثیابها التی لبستها فی طمثها قال تغسل ما اصاب ثیابها
من الدم و تدع ما سوی ذلک قلت له و قد عرقت فیها قال ان العرق لیس من الحیض شرح لم بکسر لام و فتح میم استفهام
انکاری است پس در حکم جمله است و واو در و قد حالیه است من در من الحیض برای تبعیض است و این قسم جواب مشتمل
است بر مبالغه در عدم نجاست عرق حائض است باینکه هر معلوم نیست نجاست آن بخطاب شارع و مانند آن پاک است
خطاب و مانند آن از شارع در نجاست عرق حائض علیحده پس علم بنجاست آن منحصر است در اینکه معلوم شود که عرق حائض
قسمی از حیض است و این ظاهر البطلان است یعنی پرسید که امام جعفر صادق علیه السلام را از حائض که آیا واجب است
بعد از پاکی از حیض اینکه بشوید جامهای خود را که پوشیده بود در وقت حیض او گفت واجب است که بشوید آنچه را که رسید
بجامهای او از جمله خون حیض و وامیگذارد غیر آن را خواه جامه باشد که خون بآن نرسیده اصلا و خواه بعض جامه باشد که
خون بعض دیگر آن رسیده گفتم چرا نشوید و حال آنکه بتحقیق عرق کرده در آنها در آن جامها گفت بدرستی که عرق نیست
از جمله حیض دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الحائض تصلی فی ثوبها ما لم یصبه دم شرح ما در ما لم یصبه شرطیه
غیر زمانیه است و ظاهر این است که حرف و جمیع با آنچه از عربیان آن را از اقسام اسم نشمرده اند یعنی روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت حائض نماز میکند در جامه خود بی شستن آن جامه اگر ملاقات نکرده باشد آن جامه را خون حیض
سیوم اصل عن العبد الصالح علیه السلام قال سألته ام ولد لابیه فقالت جعلت فداک انی ارید ان اسألک عن شیء
و انا استحیی منه قال سلی و لا تستحیی قالت اصاب ثوبی دم الحیض فغسلته فلم یذهب اثره فقال اصبغیه بمشق حتی یختلط
و یذهب شرح این حدیث گذشت در کتاب الطهارة در حدیث ششم باب سی و هشتم که باب الثوب یصیبه الدم و
باب بیست و پنجم اصل باب الحائض تناول الخمرة و الماء شرح تناول بنون بصیغه مضارع غائبه باب تفاعل است الخمرة
بضم خاء و سکون میم و راء بی نقطه حصیری کوچک که میساختند برای سجده بر آن در نماز در بالای فرش و مانند آن
یعنی این باب بیان حائض است که میدهد بمردی محل سجده را یا آب را در این باب یک حدیث است اصل عن ابی عبد الله قال
سألته عن الحائض تناول الرجل الماء فقال قد کان بعض نساء النبی علیه السلام تسکب علیه الماء و هی حائض و تناوله الخمرة
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از حائض که میدهد بمرد آب را پس امام گفت
بتحقیق بعض زنان نبی علیه السلام میریخت بر او آب را برای ازاله نجاست و مانند آن بر حالی که آن زن حائض بود و
میداد بنبی علیه السلام محل سجده را اصل تم کتاب الحیض من الکتاب الکافی و الحمد لله رب العالمین شرح این از

زیادتی کاتبان است یعنی تمام شد کتاب حیض از کتاب کافی

وسپاس الله را است که صاحب کمال اختیار هر کس بهر چیز است

فرغ الشارح بن الغازی القزوینی عفی عنهما

من شرحه فی صفر سنه سبعین والف هجریة

هزاران درود و هزاران سلام

ز ما بر محمد و آلش تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی محمد وآله اجمعین وبعد چون فقیر حقیر خلیل بن الغازی القزوینی ملهم شد بصنایع شرح کافی ثقة الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی رحمه الله تعالی بانجام رسید شرح کتاب العقل وکتاب التوحید وکتاب الحجة وکتاب الایمان والکفر وکتاب الدعاء وکتاب فضل القرآن وکتاب العشرة وکتاب الطهارة کتاب الحیض شروع نمود در شرح کتاب الجنائز که کتاب دهم است بتاریخ صفر سال هزار و هفتاد هجری والله المستعان

اصل کتاب الجنائز شرح الجنائز بفتح جیم و نون و الف و همزه و زای با نقطه جمع جنازه بفتح و کسر جیم بمعنی میت یا بفتح جیم بمعنی میت است و بکسر جیم بمعنی تابوت است یا عکس است یعنی کتاب دهم از جمله سی کتاب که جزو کتاب کافی ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی است کتاب احادیث متعلقه باموات است و درین کتاب نود و پنج باب است و بنابر نسخه نسخی که بنظر رسید نود و چهار باب است غیر آنکه عنوان و احادیث باب بیست و ششم در آن نسخه مذکور نیست چون نزدیک است بمضمون باب هفتاد و دوم اول باب علل الموت و ان المؤمن یموت بکل میتة دوم باب ثواب المریض سیوم باب آخر چهارم باب حد الشکایة پنجم باب المریض یؤذن به الناس ششم باب انه لم یعاد المریض وقدر ما یجلس عنده وتمام العیادة هفتم باب هشتم باب ثواب عیادة المریض نهم باب تلقین المریض المیت دهم باب اذا عسر علی المیت الموت واشتد علیه النزع یازدهم باب توجیه المیت الی القبلة دوازدهم باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه سیزدهم ما یعاین المؤمن والکافر چهاردهم باب اخراج روح المؤمن والکافر پانزدهم باب تعجیل الدفن شانزدهم باب نادر هفدهم

همان مقدمه‌ایست که در اول شرح کتاب الطهارة مذکور شد والله اعلم باب اول اصل باب علل الموت وان المؤمن یموت
بکل میتة شرح میتة بکسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین مصدر باب نصر و ضرب و علم برای نوع است یعنی این باب بیان انواع
مرگ است و بیان این است که مؤمن میمیرد بهر نوع مردن در این باب ده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
کان الناس یعتبطون اعتباطا فلما کان زمان ابراهیم علیه السلام قال یا رب اجعل للموت علة یؤجر بها المیت ویسلی
بها عن المصاب قال فانزل الله عز وجل الموم وهو البرسام ثم انزل بعده الداء شرح یعتبطون بنقطه دار با یکنقطه وطا بی‌نقطه
بصیغه مضارع مجهول باب افتعال است الاعتباط کشتن ذبیحه و مانند آن در وقت سلامتی و صحت آن بی علتی که در آن باشد
مفعول مطلق برای تاکید است و مقصود حصر در آنست یؤجر بهمزه یا بواو منقلب از همزه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است و جر
استعمال اجر اینجا با آنکه مرض بی اختیار بنده می باشد بیان میشود در احادیث باب دوم یسلی بسین بی‌نقطه بصیغه مضارع
مجهول معتل اللام باب نصر و علم است السلو بفتح و ضم سین و سکون لام و تخفیف واو و سکون لام و تخفیف واو و بضم
سین و ضم لام و تشدید واو فراموش کردن و آن متعدی بعن میشود چنانچه اینجاست و گاهی متعدی بنفس میشود بها نائب
فاعل است و فاعل محذوف خویشان میت اند و عن در بعض نسخها نیست المصاب فاعل است و حاصل معنی خویشان میت مصیبت یسلی
ومیتواند بود که یسلی بصیغه مجهول باب افعال باشد و فاعل محذوف جمعی باشند که برای تعزیه می آیند المصاب بضم میم یا
افعال است یعنی بر خوردن مرگ کسی را الموم بضم میم و سکون واو است برسام بکسر با یکنقطه و سکون را بی‌نقطه و سین
بی‌نقطه و الف مرضی است که باعث هذیان میشود و این باعث تغیر سام است زیرا که این آن ورم حجابیست که میان جگر و معده
است و سر سام ورم حجاب دماغ است روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت این بود که مردم میرایند در وقت
صحت میشدند و میرایندنی در وقت صحت پس چون شد زمان امامت ابراهیم علیه السلام گفت باذن الهی که ای صاحب کل
اختیار من بگردان برای مرگ سببی که مزد داده شود بآن میت و فراموش کرده با آن شود از بر خوردن مرگ او امام گفت پس
اول فرود آورد الله عز وجل موم را و آن مرضی است که باعث هذیان میشود بعد از آن فرود آورد درد را یعنی اقسام دیگر مرض
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان الناس یعتبطون اعتباطا فقال ابراهیم یا رب لو جعلت للموت علة یؤجر
بها وتسلی عن المصاب فانزل الله عز وجل الموم وهو البرسام ثم انزل الداء بعده شرح لو برای تمنی است یؤجر بصیغه
مضارع مجهول باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بموت است تسلی بصیغه مضارع معلوم غایبه باب افعال است و ضمیر مستتر
راجع بعلة است و مضمون این ظاهر است از شرح سابق و تفاوت مختلف سیوم شرح عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سمعته یقول الحمی رائد الموت وهی سجن الله فی الارض وهی حظ المؤمن من النار شرح رائد برای بی‌نقطه و الف و همزه و
دال بی‌نقطه است روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت تب پیشرو مرگ است
غالبا و آن زندان الله تعالی در زمین و آن نصیب مؤمن است از آتش جهنم مراد اینست که گرمی آن از جهنم است و مؤمن بغیر
آن نصیبی از جهنم ندارد چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله مات داود النبی علیه السلام یوم السبت
مفجوءا فاظلته الطیر باجنحتها ومات موسی علیه السلام کلیم الله فی التیه فصاح صائح من السماء مات موسی و ای
نفس لا تموت شرح این حدیث مناسب با ان المؤمن یموت بکل میتة است المفجوء بفا و جیم و همزه بصیغه اسم مفعول
باب منع است و علم کسی که ناگاه دشمن بر سر او آمده باشد فا در فاظلته برای تعقیب است و اشارتست بانکه اگرچه
داود علیه السلام و ردر مانده که بوفات یافت اما لشکر او فرج بعد از شدت یافتند در تحت حکم سلیمان ع آمدند که

صاحب ملک عظیم و برهان فرمای بر مرغان و حشرات و التیه بود التیه بفتح و کسر تا و دو نقطه در بالا و سکون یا و دو نقطه
در پائین مصدر باب ضرب راه گم کردن در بیابان و بیابانی که در آن گم شوند و تاه دو نقطه در بالا بیابانی که راه در آن گم میشود و مراد
اینجا مناسب است و اشارتست بانچه مشهور بود و در قرآن مذکور است که بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه گم کردند و مرگ ایشان
می کشتند یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که وفات یافت داود پیغمبر علیه السلام در روز شنبه بر حالی که لشکر
دشمن بر سر او ناگاه آمده بودند پس بامر سلیمان علیه السلام سایه بر او کردند مرغان ببالهای خود و وفات یافت موسی علیه
السلام که الله تعالی با او بی واسطه فرشته سخن گفته بود در اثنای راه گم کردن بنی اسرائیل در بیابان پس فریاد زد فریاد
زننده از ملائکه آسمان که وفات یافت موسی و کدام جاندار وفات نمی یابد بدانکه میتواند بود که این فریاد از قبیل تحدیث
باشد یعنی تذکیر چنانچه معلوم بیان شد در کتاب الحجة در باب پنجاه و چهارم که باب ان الائمة محدثون مفهوم است پس
شنیدن آن مخصوص بانبیا نمی باشد و میتواند بود که از قبیل الهام باشد و شنیدن آن مخصوص انبیا باشد و میتواند بود
که نسبت بعضی از قبیل تحدیث و نسبت بعضی دیگر از قبیل اعلام باشد پنجم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان
موت الفجاة تخفیف عن المؤمن و اخذة اسف علی الکافر شرح فجاءه بضم فا و جیم و الف و همزه و تا مصدر باب
منع بمعنی ناگاه آمدن و بمعنی آنچه ناگاه آید نیز مستعمل میشود و اینجا هر دو مناسب است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه
و آله بدرستی که مرگ ناگاهی سبک کردن الله تعالی است آزار را از مومن و بیک گرفتن از روی غضب است بر کافر ششم
اصل عن الرضا علیه السلام قال اکثر من یموت من موالینا بالبطن الذریع شرح بطن بفتح با و یکنقطه و فتح طای بی نقطه
است ذریع بفتح ذال با نقطه و کسر رای بی نقطه و سکون یا دو نقطه در پائین و عین بی نقطه است یعنی روایتست از امام
رضا علیه السلام گفت بیشتر آنکه میمیرد از خواص شیعه ما باسهال تند میمیرد هفتم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الحمی رائد الموت و سجن الله فی ارضه و فورها من جهنم و هی حظ کل مومن من النار شرح الفور بفتح فا و سکون واو و را
بی نقطه مصدر باب نصر جوش یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله تب پیشرو مرگ است و زندان الله تعالی است در زمین
او و جوش آن از جهنم است یا یعنی که نمونه ایست از جهنم و آن نصیب هر مومن است از آتش جهنم هشتم اصل قال ابو جعفر علیه
السلام ان المؤمن یبتلی بکل بلیة و یموت بکل میتة الا انه لا یقتل نفسه شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام بدرستی
مومن مبتلا میشود بهر بلائی و میمیرد بهر نوعی مردنی غیر اینکه نمیکشد خود را مراد اینست که ترک تقیه نمیکند یا مراد اعم از آن
است نهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن میتة المؤمن فقال یموت المؤمن بکل میتة یموت غرقا و یموت بالهدم
الهدم و یبتلی بالسبع و یموت بالصاعقة و لا یصیب ذاکر الله تعالی شرح این حدیث گذشت در کتاب الدعاء در حدیث سیوم
باب ان الصاعقة لا تصیب ذاکرا و در حدیث دوم باب مذکور گذشت که قلت یصیبها الذاکر قال من قرا مائة آیة غرقا بفتح غین
با نقطه و فتح رای بی نقطه مصدر باب علم مفعول له است الهدم بفتح ها و فتح دال بی نقطه مصدر باب علم فرو در آمدن
دیوار و اطراف چاه و مانند آنها و بسکون دال مصدر باب ضرب فرود آوردن کسی خانه و مانند آن را یعنی پرسیدم امام
جعفر صادق علیه السلام را از نوع مردن مومن پس گفت میمیرد مومن بهر نوع مردن میمیرد بسبب غرق شدن و میمیرد بسبب فرود آمدن
بسبب دیوار و مانند آن و گرفتار میشود به درنده و میمیرد به صاعقه و بر نمیخورد صاعقه کسی را که در ذکر الله تعالی باشد
دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله جل و عز یبتلی المؤمن بکل بلیة و یمیته بکل میتة و لا یبتلیه
بذهاب عقله اما تری ایوب کیف سلط ابلیس علی ماله و ولده و علی اهله و علی کل شیء منه و لم یسلط علی عقله

نزل له بوجل الله عز و جل به شرح مضمون این حدیث گذشت در کتاب الایمان والکفر در حدیث بیست و دوم باب
ششم که باب شدة ابتلاء المؤمن است یوحد من رخ و منصوب میتواند بود بتقدیر ان ناصبه و آن با مدخولش مفعول له
است یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستیکه الله عز و جل گرفتار میکند مؤمن را بهر بلائی
و میمیراند مؤمن را بهر نوع مردن و گرفتار نمیکند مؤمن را برفتن خرد او آیا نمی بینی ایوب علیه السلام را که چون مسلط
شد ابلیس بر مال او و فرزندان او و بر زوجه او و بهر چیز از او و مسلط نشد بر خرد او و گذاشته شد خرد برای او تا توحید کند الله
عز و جل را بخرد خود باب دوم اصل باب ثواب المریض شرح ثواب نفعیست که در مقابل فعل اختیاری است حقیقة یا حکما
این باب بیان ثواب بیماریست بر اعمالی که نکرده و در حکم آنست که کرده باشد در این باب دو حدیث است اول اصل ان رسول
الله صلی الله علیه و آله رفع رأسه الی السماء فتبسم فقیل له یا رسول الله رأیناك رفعت رأسك الی السماء فتبسمت قال نعم عجبت
لملکین هبطا من السماء الی الارض یلتمسان عبدا صالحا مؤمنا فی مصلی کان یصلی فیه لیکتبا له عمله فی یومه ولیلته فلم یجداه
فی مصلاه فعرجا الی السماء فقالا ربنا عبدك فلان المؤمن التمسناه فی مصلاه لنکتب له عمله لیومه ولیلته فلم نصبه فوجدناه
فی حبالك فقال الله عز و جل اکتبا لعبدی مثل ما کان یعمله فی صحته من الخیر فی یومه ولیلته ما دام فی حبالی فان علی ان اکتب له
اجر ما کان یعمله اذ حبسته عنه شرح عجبت بصیغه ماضی معلوم متکلم از باب علم است مؤمن یعنی کامل در ایمان است پس صالح
اعم از مؤمن است عمله یعنی عمله فی مصلاه است لام در لیومه بمعنی فی است الحبال بکسر حاء بی نقطه و با یکنقطه جمع حبل بفتح
حاء و سکون باء بندها ما کان یعمله دو احتمال دارد اول اینکه عبارت از آن عمل باشد مطلقا دوم اینکه عبارت از آن عمل باشد بشرط
اینکه الله تعالی داند که اگر صحیح میبود میکرد والله اعلم اذ برای تعلیل و برای ظرفیت میتواند بود یعنی بدرستیکه رسول الله صلی
الله علیه و آله برداشت سر خود را بسوی آسمان پس لب خنده کرد پس گفته شد او را که ای رسول الله دیدیم ترا که برداشتی سر خود را
بسوی آسمان پس لب خنده کردی گفت آری بشگفت آمدم برای دو فرشته که بحکم الهی فرود آمدند از آسمان بسوی زمین
طلب میکردند بنده را که صالح باشد و داخل جنت داشت مؤمن بود در مصلائی که عادت او آن بود که نماز میکرد در آن تا بنویسند
برای آن بنده عمل او را در روزش و شبش در مصلای او پس نیافتند او را در مصلای او پس بالا رفتند بسوی آسمان
پس گفتند ای صاحب کل اختیار ما بنده تو فلان که مؤمن است طلب کردیم او را در مصلای او تا بنویسیم برای او عمل او را در
مصلای او در روزش و شبش پس بر نخوردیم او را آنجا پس یافتیم او را در بندهای تو که بستی بسبب بیماری بر اعضای او
بود پس گفت الله عز و جل بنویسید برای بنده من مثل آنچه را که میکرد در تندرستی او از عمل خیر در مصلای خود در روزش
و شبش چند آنکه در بندهای منست چه بدرستیکه لازمست بر من که بنویسم برای او ثواب آنچه را که میکرد آنرا برای اینکه منع
کردم و وا داشتم او را از آن دوم اصل قال النبی صلی الله علیه و آله ان المسلم اذا غلبه ضعف الکبر امر الله عز و جل ان
یکتب له فی حاله تلك مثل ما کان یعمل وهو شاب نشیط صحیح ومثل ذلك اذا مرض وکل الله به ملکا یکتب له فی سقمه ما کان
یعمل من الخیر فی صحته حتی یرفعه الله ویقبضه وکذلك الکافر اذا اشتغل بسقم فی جسده کتب الله له ما کان یعمل من شر فی
صحته شرح الکبر بکسر کاف و فتح با یکنقطه مصدر باب علم پیری النشیط بفتح نون و کسر شین با نقطه و یاء دو نقطه در
پایین و طاء بی نقطه کسی که چابک باشد در کار و مثل منصوب است بنیابت مفعول مطلق وکل الله بتقدیر قد وکیل است و مثل ذلك
مرض از باب علم است جمله شرطیه است و کل جمله جزائیه است اشتغل بشین با نقطه و غین با نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب افتعال است یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله بدرستیکه مسلمان چون غالب شود بر او ناتوانی پیری امر میکند الله

عز و جل بآنکه نوشته شود برای او در آن حال و مثل آنچه عمل میکرد بحالی که او جوان صاحب جد در عبادت شده بهتر بود
و همچنان چون بیمار شود موکل میکند الله تعالی باو فرشته را که نویسد برای او در بیماری او آنچه را که عمل میکرد از خیر در تندرستی
او چنانچه تا آنکه بردارد او را الله تعالی از میان مردم و قبض روح او کند و مراد آنست که مذکور شد که در بیان این آنکه چون ترک
آنچه میکرد کند بسبب بیماری در بدن او مینویسد الله تعالی برای او آنچه را که میکرد از جمله شرح در تندرستی مخفی نماند که از
دو احتمال در شرح حدیث اول گذشت اینجا احتمال دوم ظاهرتر است و الله اعلم سیوم اصل قال رسول الله صلی الله
علیه و آله یقول الله عز و جل للملك الموکل بالمؤمن اذا مرض اکتب له ما کنت تکتب له فی صحته فانی انا الذی صیرته فی حبالی
شرح خطاب در کنت تکتب مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است زیرا که هر روز و هر شب ملکی دیگر موکل میشود بر دست
راست و همچنین بر دست چپ و میتواند بود که مبنی بر احتمال دوم باشد از دو احتمال که مذکور شد در شرح حدیث اول
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که میگوید الله عز و جل فرشته را که موکل است بمؤمن چون بیمار شود آن مؤمن که بنویس
برای او آنچه را که مینوشتی برای او از خیر در تندرستی او چه بدرستی که من آنکسم که گردانیدم او را در بندهای خود که بر اعضای
او است بسبب بیماری چهارم اصل قال ابو جعفر علیه السلام سهر لیلة من مرض افضل من عبادة سنة شرح گفت امام محمد
باقر علیه السلام بیداری شبی بسبب بیماری فاضلتر است از عبادت سالی با تندرستی اگر گوئی نفعی که در مقابل بیداری
داخل عوض خالی از ثواب است پس این حدیث منافی عنوان این باب نیست گوئیم نوع ثواب بهتر است از نوع عوض خالی
از ثواب و خصوصیت این عوض بهتر است از خصوصیت این ثواب چنانچه نوع مرد بهتر از نوع زن است و بعضی زنان بهتر از مردانند
پس باید اعتبار این عوض خالی از ثواب در حکم ثواب شود چنانچه از لفظ اجر در حدیث ششم ظاهر میشود پنجم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال اذا صعد ملکا العبد المریض الی السماء عند کل مساء یقول الرب تبارك و تعالی ماذا کتبتما
لعبدی فی مرضه فیقولان الشکایة فیقول ما انصفت عبدی ان حبسته فی حبس من حبسی ثم امنعه الشکایة اکتبا لعبدی
مثل ما کنتما تکتبان له من الخیر فی صحته و لا تکتبا علیه سیئة حتی اطلقه من حبسی فانه فی حبس من حبسی شرح صعد از
باب علم است عند کل مساء مبنی بر اینست که دو ملك هر مسائی غیر دو ملك مسائی دیگر است فیقولان مبنی بر اجرای
دو شخص از یک نوع در مجرای یک شخص است زیرا که نوشتن شکایت مخصوص ملك دست چپ است و همچنین اکتبا
زیرا که نوشتن اعمال صالحه مخصوص ملك دست راست است و اما کنتما تکتبان پس مبنی بر اجرای نوع در مجرای شخص است
چنانچه بیان شد در شرح حدیث سیوم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بالا روند دو فرشته که موکل بنده
بیمارند بسوی آسمان نزد هر شامی میگوید صاحب کل اختیار تبارك و تعالی که چه چیز نوشتید برای بنده من در بیماری او
میگویند اظهار درد پس میگوید انصاف نداده باشم بنده خود را اگر وا داشته باشم او را در بندی از بندهای خود و بعد از آن منع
کنم او را از اظهار درد بنویسید برای بنده من آنچه که می نوشتید برای او از خیر در تندرستی او و منویسید بر او بدی را
تا وقتی که رها کنم او را از بند خود چه بدرستی که او در نوعی از جمله منع من است ششم اصل عن احدهما علیهما السلام
قال سهر لیلة من مرض او وجع افضل و اعظم اجرا من عبادة سنة شرح این ظاهر است از شرح حدیث چهارم هفتم
اصل سمعت ابا ابراهیم علیه السلام یقول اذا مرض المؤمن اوحی الله عز و جل الی صاحب الشمال لا تکتب علی عبدی ما دام فی
حبسی و وثاقی ذنبا و یوحی الی صاحب الیمین ان اکتب لعبدی ما کنت تکتب له فی صحته من الحسنات شرح الوثاق بفتح
واو بندی که بآن چیزی بسته میشود و او در و یوحی حالیه است بنا بر اینکه جمله حالیه که مضارع مثبت باشد گاهی با واو

میباشد و میتواند بود که عاطفه باشد و عدول از لفظ ماضی بلفظ مضارع برای افاده زیادتی استمرار در نفوذ خاتم معطوف بر معطوف علیه باشد بیع شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام چون بیمار شود مؤمن وحی کرد الله عز وجل بسوی فرشته دست چپ که منویس بر بنده من چند آنکه در منع من و بند من است گناهی را بر حالی وحی میکند بسوی فرشته دست راست که بنویس برای بنده من آنچه را که مینوشتی برای او در تندرستی او از حسنات هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال الحسد لا یمرض اشر ولا خیر في جسد لا یمرض باشر شرح اشر بشین با نقطه و رای بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب علم است الاشر بفتح همزه و فتح شین تکبر و بادر باشد برای بلا است است و ظرف صفت دوم جسد است روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که آدمی چون بیمار نشود متکبر میشود و خیر نیست در بدنی که بیمار نشود با تکبر باشد مناسبت حدیث بعنوان این باب باعتبار اینست که مرض باعث کسب ثواب میشود بعد از صحت نهم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال حمی لیلة تعدل عبادة سنة و حمی لیلتین تعدل عبادة سنتین و حمی ثلث لیال تعدل عبادة سبعین سنة قال قلت فان لم یبلغ سبعین سنة قال فلامه و ابیه قال قلت فان لم یبلغا قال فلقرابته قال قلت فان لم یبلغ قرابته قال فلجیرانه شرح لیله یعنی یک شب مستعمل میشود بمعنی بیداری شب و روز مستعمل میشود و اینجا هر دو محتمل است تعدل بعین بی نقطه و دال بی نقطه که هر سه جا بصیغه مضارع معلوم غایب باب تفعیل است التعدیل استقامت دادن چیزی بروشی که خالی از تفریط و افراط شود و بی عیب شود و اگر با ب ضرب باشد یعنی ایکه هم وزن میشود سؤال و جواب بعد از آن ناخوش آیند مینماید و الله اعلم بیع روایتست از حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت تب یک شب عیب میکند عبادت یکساله صاحبش را یعنی که اگر عیبی و نقصانی در بعض اجزای آن باشد تلافی و تدارک آن عیب میکند و تب دو شب عیب میکند عبادت دو ساله صاحبش را و تب سه شب بی عیب میکند عبادت هفتاد ساله صاحبش را مخفی نماند که از آن مستفاد میشود که زیادتی آثار شب سیوم بر هریک از شب اول و دوم بشصت و هفت درجه است و شاید که سر این آن باشد که ضعف توای صاحبش و حاجت بطبیب و دوا در اکثر اینها باعتبار شب سیوم است و در دوم شب سابق تفاوت نیست و الله اعلم ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر صاحبش نرسد به هفتاد سال یعنی که عبادت ناقص او بقدر هفتاد سال نباشد چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای مادر او و پدر او است ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر ایشان نرسند بآن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای خویشان او است ابو حمزه گفت که گفتم پس اگر خویشان او نرسند بآن قدر چون خواهد شد امام گفت پس قدر باقیمانده آن نفع برای همسایگان او است مخفی نماند که گذشت در کتاب العشرة در باب بیست و پنجم که باب حد الجوار است که قدر همسایگی چهل خانه است و شاید که مراد اینجا اعم از آن باشد خواه متصل باو باشد و خواه در شهری دیگر باشد بشرط الاقرب فالاقرب و الا اینجا نیز گنجایش سؤال هست و ایضا در جمیع مراتب صلاحیت شرط است دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال حمی لیلة کفارة لما قبلها و لما بعدها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تب یک شب کفاره است برای گناهان پیش از آن شب و برای گناهان بعد از آن شب اگر کسی اختیار کفاره ما بعد بودن مثل اصرار بر معاصی میشود و این قبیح مینماید گوییم بقای ایمان شرط است و معاصی بر دو قسم است کبایر و صغایر و چون اصرار بر کبایر کفر است پس معلوم است که این مستثنی است و اخبار باعث اصرار بر صغایر قبیح نیست زیرا که در آیات در آبا و احادیث بسیار اخبار بعفو از آن شده در خصوص و سر آن اینست که دلایل و احادیث دیگر بیان شده که در مراتب ثواب تارک آن و مرتکب آن تفاوت بسیار است

باب سیوم اصل باب آخر منه شرح این باب چهارم یکی است از تتمه باب سابق زیرا که احادیث این باب در بیان ثواب بیمار است که

اظهار درد خود نزد زائران نکند در این باب شش حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله قال الله عز و جل من

مرض ثلاثا فلم یشک الی احد من عواده ابدلته لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه فان عافیته عافیته و لا ذنب له و ان

قبضته قبضته الی رحمتی شرح ثلثا عبارت از ثلاث لیال است یا عبارت از ثلاث مرات است بیان حقیقت ابدلته

لحما تا آخر می آید در حدیث ششم این باب یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که گفت الله عز و جل در حدیث قدسی

هر که بیمار شد سه شب پس شکایت بیماری خود نزد بسوی هیچ یک از جمعی که به پرسش او می آیند عوض دادم او را گوشتی

که بهتر است از گوشت او که پیش از بیماری داشت مراد این است که گوشت این بیماری بهتر است از گوشت تندرستی سابق بر او

زیرا که با گوشت تندرستی گناه محسوب میشد و با این گوشت گناه محسوب نمیشود خواه بعد از این تندرستی هم رسد و خواه

نه اگر گناه کند ایام تندرستی سابق نیز هست چنانچه گذشت در حدیث آخر باب سابق و دادم او را خونی که بهتر است

از خون او که بیماری داشت اگر تندرست کردم او را تندرست کردم او را بهر حالی که نیست گناهی او را و اگر از دنیا گرفتم او را

گرفتم او را بسوی رحمت خود دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال الله تبارک و تعالی ما من عبد ابتلیته ببلاء فلم یشک

الی عواده الا ابدلته لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه فان قبضته قبضته الی رحمتی و ان عاش عاش و لیس له ذنب

شرح مضمون این نزدیک به سابق است فرق این است که در این حدیث قید ثلاثا نیست و در سابق بود و منافات نیست این

دو حدیث را زیرا که تفاوت در کمال و نقصان خواهد بود سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عز و جل ایما

عبد ابتلیته ببلیة فکتم ذلک عواده ثلاثا ابدلته لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه و بشرا خیرا من بشره فان ابقیته

ابقیته و لا ذنب له و ان مات مات الی رحمتی شرح مضمون این نزدیک به حدیث اول است تفاوت این است که اینجا و بشرا خیرا

من بشره هست و آنجا نبود البشر بفتح باء یکنقطه و فتح شین با نقطه و راء بی نقطه ظاهر پوست آدمی و مراد اینجا پوست

آدمی است و مضمون این ظاهر است چهارم اصل عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من مرض لیلة فقبلها بقبولها

کتب الله عز و جل له عبادة ستین سنة قلت ما معنی قبولها قال لا یشکو ما اصابه فیها الی احد شرح قبلها صیغه ماضی معلوم

است و ضمیر راجع به لیله است باعتبار آنچه در آن واقع شود لا یشکو بتقدیر ان لا یشکو است پس منصوب و مرفوع میتواند

بود و میتواند بود که بتقدیر ان لا یشکو نباشد بلکه جمله خبریه بمعنی انشائیه باشد و این احتمال ظاهر است در حدیث آینده

باعتبار عطف جمله فاذا اصبح تا آخر بر یصبر بر این تقدیر مرفوع است یعنی روایت است از مردی از امام جعفر صادق علیه

السلام گفت هر که بیمار شد یک شب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب نوشت الله عز و جل برای او عبادت شصت سال را

گفتم چیست معنی قبول لایق آن شب گفت اینکه شکایت نبرد آزاری را که برخورد او را در آن شب بسوی هیچ کس پنجم اصل

عن العزرمی عن ابیه عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اشتکی لیلة فقبلها بقبولها و ادی الی الله شکرها

کانت کعبادة ستین سنة قال ابی فقلت له ما قبولها قال یصبر علیها و لا یخبر بما کان فیها فاذا اصبح حمد الله علی ما کان

شرح عزرمی بفتح عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح زاء با نقطه اسم یحیی ابن زید ابن عبد الرحمن بن محمد است اشتکی

بصیغه ماضی معلوم از باب افتعال است ضمیر قبلها و ضمیر کانت راجع به لیله است باعتبار آنچه در آن واقع شد یصبر از باب

ضرب است و بیان اعراب آن شد در شرح حدیث سابق یعنی روایت است از عزرمی از پدرش از امام جعفر صادق علیه

السلام گفت هر که بیمار شد در یک شب پس قبول کرد آن شب را بقبول لایق آن شب و ادا کرد بسوی الله تعالی شکر آن را

شد آن شب مانند عبادت شصت سال گفت پرسیدم که پس گفتم امام را که چیست قبول لاتو آن شب گفت می باید که صبر کند
بر آن شب و خبر نکند با احدی شد آن شب پس چون بصبح رسد حمد کند الله تعالی را بر آن چه شد ظاهر این است که میان شکر
و حمد عموم و خصوص من وجه باشد و این عملها ده اجتماع آنها باشد بنابر اینکه شکر تعظیم منعم است برای نعمتش خواه بزبان
و خواه بغیر آن و حمد تعظیم بزبان است در مقابل فعل اختیاری خواه در مقابل نعمت و خواه غیر آن پس این عمل در صبح
شکر است باعتبار اینکه تعظیمی است در مقابل نعمت اخروی زیرا که آزار دنیوی نعمت اخروی است و حمد است باعتبار
اینکه وصف جمیل است بزبان در مقابل فعل اختیاری ششم اصل عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه قال قال ابو عبد الله عم
من مرض ثلثة ایام فکتمه ولم یخبر به احدا ابدل الله عز وجل له لحما خیرا من لحمه و دما خیرا من دمه و بشرا خیرا من بشره و شعرا
خیرا من شعره قال قلت جعلت فداك و کیف یبدله قال یبدله لحما و شعرا و دما و بشرا لم یذنب فیها شرح روایت است از ابن
ابی عمیر از بعض یاران او گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام گفت امام جعفر صادق علیه السلام هر که هر که بیمار
شود سه روز پس پنهان کند آن را و خبر نکند با آن هیچ کس را بامعنی که شکایت آن بسوی آن ذاکران نبرد بعوض میدهد الله
عز وجل برای او گوشتی بهتر از گوشت سابق بر بیماری او و خونی بهتر از خون سابق او و پوستی بهتر از پوست او و موئی بهتر از
موی او راوی گفت که گفتم قربانت شوم و چون عوض میدهد او را مراد این است که آیا باعتبار تغییر در ذوات گوشت و
خون و پوست و موست یا باعتبار تغییر در وصف آنها است امام گفت عوض میدهد او را گوشتی و موئی و خونی و پوستی که
گناه نکرده در آنها مراد اختیار شق دوم است که تغییر در وصف آنها است باعتبار اینکه گناهانی که در گوشت و مو و خون و پوست
سابق بر بیماری شده معفو شده خواه تغییر در ذات آنها شده باشد و خواه نه و گناهی در بیماری محسوب نمیشود باب
چهارم اصل باب حد الشکایة شرح الشکاة بفتح شین با نقطه اظهار آزار خود نزد کسی یعنی این باب در مرتبه شکایت
مذموم است در این باب یک حدیث است اصل عن جمیل بن صالح عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن حد الشکاة
للمریض فقال ان الرجل یقول حممت الیوم و سهرت البارحة و قد صدق و لیس هذا شکاة و انما الشکوی ان یقول
لقد ابتلیت بما لم یبتل به احد و یقول لقد اصابنی ما لم یصب احدا و لیس الشکوی ان یقول سهرت البارحة و حممت الیوم و
نحو هذا شرح حممت بحاء بی نقطه بصیغه مجهول مجرد است سهرت بسین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه معلوم باب نصر است
البارحة بباء یکنقطه و الف و کسر راء بی نقطه و حاء بی نقطه شب گذشته که متصل امشب باشد صدق بصیغه ماضی معلوم
باب تفعیل است التصدیق اظهار راستی ادعاء قادی باستغنی و اگر صدق از باب نصر باشد ذکر و لیس الشکوی تا آخر
تکرار مضمون ان الرجل تا آخر خواهد بود پس حاصل جواب اینست که شکایت سه مرتبه دارد اول ادنی و آن در
صورتی است که مخاطب اعتقاد مضمون آن کرده باشد دوم اعلی و آن در صورت تحاشی مبالغه است سیوم اوسط و آن یا اعلی
آنها است و دوم مذموم است بخلاف اول مرتبه دیگر شکوی بفتح شین با نقطه و سکون کاف بمعنی شکاة است
ابتلیت بصیغه مجهول متکلم باب افتعال است لم یبتل بفتح لام بصیغه مجهول غائب باب افتعال است لم یبتل بفتح
بصیغه مجهول غائب باب افتعال است یعنی روایتست از جمیل بن صالح از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
امام پرسیده شد از مرتبه شکایت مذموم برای بیمار پس امام گفت بدرستی که مرد میگوید تب زده شدم امروز و
بیداری دوش برحالی که بتحقیق تصدیق اعتقاد مخاطب کرده و نیست این از قبیل شکایت مذموم و جز این نیست
که شکایت مذموم اینست که گوید هر آینه بتحقیق مبتلا شدم بلائی که مبتلا نشده با آن بلا احدی و گوید هر آینه بتحقیق

مانند

برخورد مرا آنچه برخورد احدی را زینت تشکی مذموم اینکه کوید بیداری کشیدم دوش و تب زده شدم امروز
این باب پنجم اصل باب المریض یؤذن به الناس شرح این باب بیان بیماریست که اعلام میکند بآن بیمار مردم را
در این باب سه حدیث است اول اصل عن عبد الله بن سنان قال سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول ینبغی للمریض منکم ان
یؤذن اخوانه بمرضه فیعودونه فیؤجر فیهم ویؤجرون فیه قال فقیل له نعم هم یؤجرون فیه لممشاهم الیه فکیف یؤجر فیهم قال فقال
باکتسابه لهم الحسنات فیؤجر فیهم فیکتب له بذلك عشر حسنات ویرفع له عشر درجات ویمحی بها عنه عشر سیئات شرح
روایتست از عبدالله بن سنان گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت سزاوار است بیمار از جمله شما
شیعیان اینکه اعلام کند برادران مؤمن خود را به بیماری خود پس ایشان بسبب اعلام او عیادت او میکنند پس ماجور میشود
آن بیمار بسبب ایشان و ایشان ماجور میشوند که بیمار میشوند بسبب او عبدالله گفت پس گفته شد امام را که آری ایشان ماجور میشوند
بسبب او برای رفتن ایشان بسوی او پس چون ماجور میشود بسبب ایشان عبدالله گفت که پس امام گفت بسبب
سعی در کسب او برای ایشان حسنات را پس ماجور میشود بسبب ایشان بیان این آنکه نوشته میشود برای او بسبب آن کسب حسنات
حسنات ده حسنه و برداشته میشود در بهشت برای او ده درجه و برطرف کرده میشود بسبب حسنات ایشان که او باعث آنها
شده از او ده سیئه دوم اصل قال ابو الحسن علیه السلام اذا مرض احدکم فلیأذن للناس یدخلون علیه فانه لیس من احد
الا وله دعوة مستجابة شرح گفت امام موسی کاظم یا امام رضا علیهما السلام چون بیمار شود یکی از شما پس باید که رخصت
دهد مردم را که داخل شوند بر او و عیادت او کنند چه بدرستی که نیست هیچ یك از مردم خواه صالح و خواه غیر صالح که او را
یك دعای مستجاب هست شاید که آن دعا نصیب بیمار شود سیوم اصل قال ابو عبدالله علیه السلام اذا دخل احدکم علی اخیه عائدا
له فلیسأله یدعو له فان دعاءه مثل دعاء الملائکة شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون داخل شود یکی از شما مؤمنان
بر برادر مؤمن خود در حالی که عیادت کند او را پس باید که طلب کند از آن بیمار مؤمن که دعا کند برای او چه بدرستی که دعای
مؤمن مثل دعای ملائکه است در اینکه مستجاب میشود باب ششم اصل باب فی کم یعاد المریض وقدر ما یجلس عنده وتمام العیادة
شرح باب تنوین ندارد مضاف است بمضمون جمله که در حکم مفرد است کم استفهامیه است یعاد بصیغه مجهول باب نصر است وقدر
مجرور و معطوف بر مضمون جمله است و ما مصدریه است یجلس بصیغه مجهول باب ضرب است عنده نائب فاعل است العیادة بکسر
عین و یاء منقلب از واو و مصدر باب نصر رفتن بدیدن بیمار یعنی این باب بیان اینست که در چند روز دیده میشود بیمار و بیان
مقدار جلوس نزد او و بیان کمال عیادت در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا عیادة فی وجع
العین ولا تکون عیادة فی اقل من ثلاثة ایام فاذا وجبت فیوم ویوم لا فاذا طالت العلة ترك المریض وعیاله شرح لا عیادة
مجاز است زیرا که ذات عیادت متحقق میباشد در درد چشم و اقرب مجازات بنفی ذات نفی جمیع احوال شرعیه آن است
مثل ثواب و مشایعت ملائکه شاید که وجه این آن باشد که صاحب درد چشم متضرر میشود غالبا در آمد و رفت مردم پس اگر
متضرر نشود از عیادت شخصی بلکه مطلوب و مرغوب او باشد چنین نیست مثل آنچه می آید در حدیث دوم باب النوادر که آخر
ابواب است لا تکون بصیغه غایب از افعال ناقصه است و اسم آن ضمیر مستتر راجع بعیادت است عیادة منصوب خبر لا یکون
است پس مقصود این است که عیادت کامل نمیباشد مراد بثلثة ایام سه روز اول مرض است لام در الوجوب ثبوت و استمرار
اعم از اینکه بعنوان طول مدت یا نباشد فیوم مرفوع و مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدیر فیوم یوم عیادة و یوم لا بتقدیر
و یوم لا یکون یوم عیادة است و عیاله منصوب است و واو در بمعنی مع است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام

کفت احکام عیادت نیست در درد چشم و عیادت عیادت کامل نمیباشد در کمتر از سه روز غب در پیکه هر روز
یک عیادت واقع شود پس چون مستمر شود علت یا یعنی کر نباید رو نشود پس روزی روز عیادت است و روزی
روز عیادت نیست یا یعنی که یک روز در میان عیادت مستحب است از هر روز و اکر طویل شود علت واکذاشته میشود بیمار
با عیالش یا یعنی که دیکر عیادت مستحب نیست دوم حد عن ابی عبد الله قال العیادة قدر فواق ناقة او
حلب ناقة شرح الفواق بضم فا مقدار دست بر پستان نهادن و بر داشتن برای دوشیدن شیر روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام کفت عیادت بقدر کذاشتن دست و بر داشتن بر پستان شتر ماده است یا بقدر دوشیدن
شیر ماده است مراد اینست که اول اقل و دوم اکثر عیادت است اکر بیمار طلب درنک بیش از آن نکند سیوم حد
اخبرنی مولی لجعفر بن محمد علیه السلام قال مرض بعض موالیه فخرجنا الیه نعوده و نحن عدة من موالی جعفر بن محمد ع
جعفر فاستقبلنا جعفر فی بعض الطریق فقال لنا این تریدون فقلنا نرید فلانا نعوده فقال لنا قفوا فوقفنا فقال
مع احدکم تفاحة او سفرجلة او اترجة او لعقة من طیب او قطعة من عود بخور فقلنا ما معنا شیء من هذا فقال
اما تعلمون ان المریض یستریح الی کل ما ادخل به شرح نعوده هر جا بتقدیر ان نعوده است پس رفع و نصب آن جایز
است و مفعول له است الاترج بضم همزه و سکون تا دو نقطه در بالا و ضم را بی نقطه و تشدید جیم ترنج اللعقة بضم
و فتح لام و سکون عین و قاف اندکی از مایع که یکبار کسی آنرا تواند که برخورد ما الذباند بر برای تقویت است ترجمه
خبر داد مرا پیروی الجعفر بن محمد علیه السلام کفت بیمار شد بعض پیروان او پس بیرون رفتیم بسوی آن بیمار تا عیادت کنیم
او را و ما چند کس از پیروان جعفر بودیم پس برخورد ما را جعفر در اثنای راه پس کفت ما را که کجا اراده دارید پس کفتیم اراده
داریم فلان کس را فلان تا عیادت کنیم او را پس کفت ما را بایستید پس ایستادیم پس کفت ما را آیا با یکی از شما سیبی یا
بهی یا ترنجی یا اندکی از خوشبوئیدنی یا پارچه از عود که بخور میکنند هست پس کفتیم نیست با ما چیزی از این جنس
پس کفت آیا نمیدانید که بیمار میل میکند بسوی هر چه داخل کرده شود از دری برغبت برای چهارم حد عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تمام العیادة للمریض ان تضع یدک علی ذراعه و تعجل القیام من عنده فان عیادة النوکی اشد علی
المریض من وجعه شرح النوکی بفتح نون و سکون واو و الف بعد از کاف جمع انوک است ترجمه روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام کفت کمال عیادت مریض اینست که کذاری دست خود را بر ساعد او و زود برخیزی از نزد او چه بدرستی که
عیادت احمقان که بسیار می نشینند و هرزه کوئی میکنند یا سؤالهای بیجا در بابهای خنک میکنند مشکلتر است بر
بیمار از دردی که دارد مراد این است که آنقدر آزرده از آن میشود که درد خود را فراموش میکند پنجم حد قال ابو عبد الله
علیه السلام تمام العیادة ان تضع یدک اذا دخلت علی المریض اذا دخلت علیه شرح کفت امام جعفر صادق ع
کمال عیادت اینست که کذاری دست خود را بر بیمار چون داخل شوی بر آن بیمار مراد کذاشتن بر ذراع است چنانچه
در حدیث سابق کذشت یا مراد اعم از آنست و آن افضل است ششم حد عن ابی عبد الله علیه السلام او صلوات الله علیه قال
قال ان من اعظم العواد اجرا عند الله عز و جل لمن اذا عاد اخاه خفف الجلوس الا ان یکون المریض یحب ذلک و یریده و یسأله
ذلک شرح ذکر اراده بعد از محبت اشارت باینست که کسی بسا دوست میدارد اما پرهیز از آن میکند پس اراده آن
ندارد و ذکر سؤال بعد از اراده اشارت باین است که احتمال خود را بمحبوب القلوب و مراد هر کس نمیدهد و فهمیدن آن
بی سؤال نمی فهمند و این خوب نیست ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت بدرستی که

المؤمنین صلوات الله علیه گفت بدرستی که از جمله بزرگترین عیادت کنندگان باعتبار ثواب نزد الله عز و جل هر آینه کسی است
که چون عیادت کند برادر مؤمن خود را اندک کند نشستن را مگر آنکه بیمار دوست دارد طول نشستن را و اراده داشته باشد آن
و طلب کند آن طول نشستن را اصل و قال علیه السلام من تمام العیادة ان یضع العائد احدی یدیه علی الاخری او علی
جبهته شرح ضمیر یدیه راجع بعائد است الاخری بضم همزه و سکون خاء با نقطه و فتح راء بی نقطه و الف عبارت از دست
دیگر بیمار است و مراد این است که دست راست را بر دست چپ بیمار گذارد یا چپ را بر دست راست بیمار گذارد یعنی گفت امیر المؤمنین علیه
السلام که از جمله کمال عیادت این است که گذارد عیادت کننده یکی از دو دست خود را بر دست چپ دیگر یا بر پیشانی بیمار
باب هفتم اصل باب شرح این باب است بی عنوان و در آن بیان کمال و نقصان عمر و کمال و نقصان بیماری است در این
باب پنج حدیث است اول اصل کان ابو جعفر علیه السلام یقول من مات دون الاربعین فقد اخترم و قال المؤمن مات دون اربعة
عشر یوما فموته موت فجاءة شرح اخترم بخاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است الاخترام
بریدن چیزی پیش از وقت او یعنی آنکه بکمال خود و کمال آدمی در قوتهای ظاهریه و عملی در چهل سالگی است چنانچه گذشت
در کتاب الحجة در حدیث هفتم باب نودم که باب حالات الائمة علیهم السلام فی السن است و در حدیث چهارم مولد الحسین
بن علی علیهما السلام فجاءة بضم فاء و جیم و الف ممدوده است یعنی عادت امام محمد باقر علیه السلام این بود که میگفت هر که
مرد پیش از چهل سالگی بریده شده از کمال خود یا امام گفت هر که مرد در کمتر از چهارده روز بیماری پس مرگ او مرگ ناگاه است
با معنی که بکمال بیماری نرسیده و تقصیر او در روی صحت در بخشیده میشود از تقصیر رسیده بچهارده روز دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال من مات فی اقل من اربعة عشر یوما کان موته فجاءة شرح این ظاهر است از شرح سابق
باب هشتم اصل باب ثواب عیادة المریض شرح العیادة بکسر عین و یاء منقلب از واو است مصدر باب نصر رفتن بدیدن
بیمار پرسیدن ذکر مریض مبنی بر تجرید است یعنی این باب بیان ثواب زیارت بیمار است در این باب ده حدیث است اول
اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من عاد امرأ مسلما فی مرضه صلی علیه یومئذ سبعون الف ملک ان کان
صباحا حتی یمسوا و ان کان مساء حتی یصبحوا مع ان له خریفا فی الجنة شرح الخریف بفتح خاء با نقطه و کسر راء بی نقطه و
سکون یاء دو نقطه در پایین و فاء فعیل بمعنی مفعول باب نصر است یعنی جدا کرده شده و مراد گوشه است چنانچه می آید در
حدیث سیوم این باب و تسمیه مسماه باین بخریف از قبیل تسمیه ظرف باسم مظروف است زیرا که میوه های جدا کرده شده
از درختان در آن فصل بسیار است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که هر که عیادت کند مردی را که مسلمان است
در بیماری است او درود میکنند بر او در آن روز هفتاد هزار فرشته اگر بوده باشد آن عیادت در اول روز و درود دائیان تا وقتی
که باخر روز رسند و اگر در آخر روز است که باول روز فردا رسند با اینکه آن عیادت کننده را گوشه ایست در دوم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال من عاد مریضا شیعه سبعون الف ملک یستغفرون له حتی یرجع الی منزله شرح روایت است از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری را همراهی میکنند او را هفتاد هزار فرشته طلب آمرزش میکنند برای او تا وقتی
که برگردد بسوی منزل خود سیوم اصل عن ابی حمزة عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما مؤمن عاد مؤمنا خاض الرحمة خوضا
فاذا جلس غمرته الرحمة فاذا انصرف وکل الله به سبعین الف ملک یستغفرون له و یسترحمون علیه و یقولون طبت و طابت
لک الجنة الی تلک الساعة من غد و کان له یا ابا حمزة خریف فی الجنة قلت ما الخریف جعلت فداک قال زاویة فی الجنة
یسیر الراکب فیها اربعین عاما شرح روایت است از ابو حمزه ثمالی از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر مؤمنی که عیادت

کند مؤمنی را فرو میرود در رحمت فرو رفتنی اعم از اینکه که ببعض باشد یا بتمام پس چون بنشیند فرو میگیرد جمیع او را
پس چون برگردد موکل میکند الله تعالی با او هفتاد هزار فرشته را طلب آمرزش میکنند برای او و طلب رحمت میکنند
برای او و میگویند که پاکیزه شد برای تو بهشت یا بمعنی که بعیش شد یعنی خوش شد برای تو این بهشت این حالت برای او
تا همان وقت و هر ساعت از فردا و میباشد برای او ای ابو حمزه خریفی در بهشت گفتم چه چیز است خریف قربانت شوم
گفت گوشه ایست در بهشت که حرکت میکند سوار در آن گوشه چهل سال اطلاق خریف یعنی جدا کرده شده و زاویه
بمعنی گوشه باعتبار اینست که با معنی علیحده است که داخل اصل منزل نیست بلکه در بعض اطراف منزل است چهارم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مؤمن عاد مؤمنا فی الله عز وجل فی مرضه وکل الله به ملکا من العواد
یعوده فی قبره ویستغفر له الی یوم القیمة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر مؤمنی که عیادت
کند مؤمنی را برای الله عز وجل در بیماری او موکل میکند الله تعالی با او فرشته را از جمله عیادت کنندگان در قبر عیادت
میکند او را در قبرش و طلب آمرزش میکند برای او تا روز قیامت پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عاد مریضا من
المسلمین وکل الله به ابدا سبعین الفا من الملائکة یغشون رحله ویسبحون فیه ویقدسون ویهللون ویکبرون الی
یوم القیمة نصفهم صلوتهم لعائد المریض شرح یغشون بغین با نقطه و شین با نقطه مفتوحه بصیغه مضارع معلوم
مثل اللام یأتی باب علم است الرحل بفتح رای بی نقطه و سکون حای بی نقطه مسکن ضمیر به راجع بمن موصوله
است ذکر صلوتهم اینجا باعتبار اینست که آن اذکار تمهید صلوة است و صلوة اینجا عبارت از استغفار است
چنانچه گفته در سوره مؤمن یسبحون بحمد ربهم ویؤمنون به ویستغفرون للذین آمنوا یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت هر که عیادت کند بیماری از مسلمانان را موکل میکند الله تعالی با آنکس همیشه هفتاد هزار فرشته از آنها که این
روش که فرو میگیرند منزل آنکس را و سبحان الله میگویند در آن منزل و الحمد لله میگویند و لا اله الا الله میگویند و
الله اکبر میگویند تا روز قیامت نصف درود و استغفار ایشان برای عیادت کننده بیمار است و نصفی دیگر برای سایر
مؤمنان است ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ایما مؤمن عاد مؤمنا مریضا فی مرضه حین یصبح شیعه
سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة واستغفروا الله عز وجل له حتی یمسی وان عاده مساء کان له مثل ذلک
حتی یصبح شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت هر مؤمنی که عیادت کند مؤمنی بیمار را در وقت
بیماری او در وقتی که در اول روز میرسد همراه میباشند او را هفتاد هزار فرشته پس چون نشیند نزد آن بیمار فرو
میگیرد جمیع او را رحمت و طلب آمرزش از الله عز وجل میکنند برای او تا باخر روز رسد و اگر عیادت کند در آخر روز
میباشد برای او مثل آن تا اول روز فردا رسد هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من عاد مریضا وکل الله
عز وجل به ملکا یعوده فی قبره شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که عیادت کند مؤمنی را موکل
میکند الله عز وجل با او فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایما مؤمن
عاد مؤمنا حین یصبح شیعه سبعون الف ملک فاذا قعد غمرته الرحمة واستغفروا له حتی یمسی وان عاده مساء کان
له مثل ذلک حتی یصبح شرح این موافق حدیث ششم این باب است نهم اصل عن ابی عبد الله جعفر علیه السلام قال
کان فیما ناجی به موسی ربه ان قال یا رب ما بلغ من عیادة المریض من الاجر فقال الله عز وجل اوکل به ملکا یعوده
فی قبره الی محشره شرح ما در ما بلغ استفهامیه است و منصوب است محلا تا مفعول بلغ باشد ضمیر مستتر در بلغ

راجع بانسان است که مرکوز خاطرها است من در اول برای سببیت است و در دوم برای تبعیض است یعنی روایتست از
امام محمد باقر علیه السلام گفت که بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی صاحب کل اختیار خود را اینکه گفت که صاحب کل
اختیار من بچه چیز رسید آدمی بسبب عیادت بیماران از جمله ثواب پس گفت صاحب کل اختیار عز و جل موکل میکنم با آن
آدمی فرشته را که عیادت میکند او را در قبر او تا روز حشر او دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عاد مریضا نادی
مناد من السماء باسمه یا فلان طبت و طاب ممشاک بثواب من الجنة شرح ممشی بفتح میم اول و سکون میم
دوم مصدر میمی است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله هر که عیادت کند بیماری را آواز میکند آواز کننده از آسمان
بنام او که ای فلان بعیش شدی و بعیش شد رفتن تو بسبب ثوابی از بهشت که الله تعالی شود داد بسبب رفتن بعیادت
بیمار باب نهم اصل باب تلقین المیت شرح التلقین فهمانیدن و مراد اینجا بزبان کسی گذاشتن چیزی است
که فهمیدن آن لازم نیست این باب بیان روش تلقین میت است نزدیک بموت در این باب ده حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حضرت المیت قبل ان یموت فلقنه شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و ان محمدا عبده و رسوله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون حاضر شدی نزد میت پیش از
موت او پس تلقین کن او را گواهی اینکه نیست مستحق عبادتی بجز الله بتنهائی او نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده او
و رسول او است دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام و حفص بن البختری عن ابی عبد الله علیه السلام
قال انکم تلقنون موتاکم عند الموت لا اله الا الله و نحن نلقن موتانا محمد رسول الله صلی الله علیه و آله شرح
بختری بفتح بای یک نقطه و سکون خای با نقطه و فتح تای دو نقطه در بالا و رای بی نقطه و یای نسبت اسم شخصی است و
در اصل بمعنی منسوب بخوش رفتاری است تلقنون جمله خبریه است و واو در و نحن حالیه است و مقصود مدح اکتفا
بتلقین لا اله الا الله و امر بضم چیزی است که ائمه علیهم السلام ضم آن میکنند در تلقین ایشان موتای خود را صلی
الله علیه و آله اینجا جمله خبریه است و اشارت است باینکه تلقین امامت آل او نیز میکنیم زیرا که الله تعالی درود کرده
بر او و بر آل او یا بمعنی که تلقین کرده بندگان خود را درود بر آل او بعد از درود بر او در هر تشهد نماز و واجب ساخته
بر بندگان خود درود بر آل او متصل بدرود بر او و جدا کردن آنچه الله تعالی امر بوصل کرده مذموم است چنانچه گفته
و یقطعون ما امر الله به ان یوصل یعنی روایتست از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام و از حفص
بن البختری از امام جعفر صادق علیه السلام که هر یک گفت بدرستی که شما تلقین میکنید مردگان خود را در نزد مرگ لا اله
الا الله یا بمعنی که اکتفا بآن میکنید و حال آنکه ما تلقین میکنیم مردگان خود را محمد رسول الله نیز درود کرده الله تعالی در
تشهد نماز بندگان بر محمد و آل او یا بمعنی که تلقین درود بر او و بر آل او کرده پس شما نیز در تلقین جدا مکنید آل او را
از او و تلقین امامت ایشان سیوم اصل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا ادرکت الرجل عند النزع فلقنه کلمات
الفرج لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات السبع و رب الارضین السبع
و ما فیهن و ما بینهن و رب العرش العظیم و الحمد لله رب العالمین شرح روایتست از زراره از امام محمد باقر علیه السلام
گفت چون دریافتی مرد را نزد جان کندن پس تلقین کن او را چند کلمه گشایش که باعث گشایش کارها و دفع آفات از عذاب
است آنها اینست که نیست مستحق عبادتی مگر اگر گذرانند بدیها است بخشاینده است نیست مستحق عبادتی
مگر الله بلند مرتبه است بزرگ است تنزیه از نقص میکنم تنزیهی که لایق الله است که صاحب کل اختیار بلند هفت

هفت جا از اسمان اشارت است بآیت سوره طلاق الله الذی خلق سبع سموات ومن الارض مثلهن و مفصلا
صاحب کل اختیار آنچه در آن سموات وارضین است مثل ملائکه وکواکب وماننده آنها وآنچه میان سموات و
ارضین در شرح حدیث وبیان شد در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث هفتم باب اول و اینجا مجملا میگوییم که سماء
بمعنی مرتفع است وارض بمعنی منخفض است وسموات سبع عبارت است از هفت قبه از مدار کواکب که بالای افق حقیقی
کعبه است وارضین سبع عبارت است از هفت عکس قبه از مدار کواکب که در پایین افق حقیقی کعبه است وجمیع آنها ساکن است و
حرکت کواکب در آنها بروشی که برصد وحساب معلوم کرده اند مانند حرکت ماهی در آب ومرغ در هواست وصاحب کل اختیار
آنچه در آن سموات وارضین است مثل ملائکه وکواکب ماننده آنها وآنچه میان سموات وارضین است مثل انس وجن
واین زمین وماننده آنها وصاحب کل اختیار تخت پادشاهی بزرگ است که عبارت از جمیع مخلوقات شد و عظمت آن
باعتبار اینست که خلق هر کدام از آن مشتمل است بر مصالح لا تعد ولا تحصی که معلوم غیر الله تعالی نمیتواند شد چنانچه گفته
در سوره انبیاء لا یسأل عما یفعل وسیّا سر الله راست که صاحب کل اختیار هر کس وهر چیز است اصل قال وقال ابو جعفر
علیه السلام لو ادرکت عکرمة عند الموت لنفعته فقیل لابی عبد الله علیه السلام بما ذا کان ینفعه قال یلقنه ما انتم علیه
شرح عکرمه بکسر عین بی نقطه وسکون کاف وکسر راء بی نقطه مذکور میشود در حدیث پنجم این باب زراره گفت که امام
محمد باقر علیه السلام گفت که اگر در می یافتم عکرمه را نزد موت او هر آینه نفع میکردم او را پس گفته شد بامام جعفر صادق
علیه السلام که بچه نفع میکرد او را گفت تلقین میکرد او را آنچه شما شیعه امامیه بر آنید چنانچه بیاید اصل عن ابی بکر الحضرمی
قال مرض رجل من اهل بیتی فأتیته عائدا له فقلت له یا ابن اخی ان لک عندی نصیحة اتقبلها فقال نعم فقلت قل اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریک له فشهد بذلک فقلت قل ان محمدا رسول الله فشهد بذلک شرح حضرمی بفتح حاء بی نقطه
وسکون ضاد با نقطه وفتح راء بی نقطه منسوب است بحضرموت روایتست از ابو بکر حضرمی که گفت بیمار شد مردی از
خانواده من پس آمدم نزد او بر حالی که عیادت کننده بودم او را پس گفتم او را ای برادر زاده من بدرستی که ترا نزد من
سخنی است خالص آیا قبول میکنی آن را پس گفت آری پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه مستحق عبادتی نیست مگر الله تنها و نیست
او را شریکی نیست او را پس گواهی داد بآن پس گفتم بگو اینکه محمد فرستاده الله تعالی است پس گواهی داد بآن اصل
فقلت له ان هذا لا تنتفع به الا ان یکون منک علی یقین فذکر انه منه علی یقین فقلت قل اشهد ان علیا
وصیه وهو الخلیفة من بعده والامام المفترض الطاعة من بعده فشهد بذلک شرح پس گفتم او را بدرستی که این بهره مند
نمیشوی بآن مگر اینکه باشد نسبت بتو بر نهج اطمینان خاطر تو بآن پس مذکور کرد که آن نسبت باو بر نهج کمال اطمینان
خاطر است پس گفتم بگو گواهی میدهم اینکه علی وصی اوست واوست جانشین در زمان بعد از او و امامی که لازم
کرده شده است فرمان برداری او بنص قرآن در زمان بعد از او پس گواهی داد بآن این اشارتست باینکه بجا آوردن شهادت
نفعی از شهادتین نیست مگر که بر نهج یقین است اصل فقلت له انک لن تنتفع بذلک حتی یکون منک علی یقین فذکر
انه منه علی یقین ثم سمیت الائمة علیهم السلام رجلا رجلا فأقر بذلک وذکر انه علی یقین فلم یلبث الرجل ان توفی
شرح پس گفتم او را بدرستی که تو هرگز بهره مند نمیشوی بآن مگر اینکه باشد نسبت بتو بر نهج یقین پس مذکور کرد که آن نسبت
باو بر نهج یقین است بعد از آن نام بردم امامان از ائمه علیهم السلام مرد مرد را پس اقرار کرد بآنچه گفتم و مذکور
کرد که آنچه گفتم بر نهج یقین است پس درنگ نکرد آن مرد بیمار تا آنکه گرفته شد از دنیا یعنی که ماند مرد وفات یافت

این اشارتست باینکه عدم یقین در امام آخر لازم دارد عدم یقین در امام اول را اصل فجزع اهله علیه جزعاً شدیداً قال
فغبت عنهم ثم اتیتهم بعد ذلک فرایت عزاءً حسناً فقلت کیف تجدونکم کیف عزاؤک ایتها المرأة فقالت والله لقد
اصبنا بمصیبة عظیمة بوفاة فلان رحمه الله وکان مما سخّی بنفسی لرؤیا رایتها اللیلة شرح جزع بجیم و زای با نقطه
و عین بی نقطه بصیغه مضارع ماضی معلوم باب علم است الجزع بفتح جیم و فتح زای ضد صبر العزاء بفتح عین بی نقطه
و زای با نقطه و الف ممدوده صبر اصبنا بصیغه ماضی مجهول معتل اللام العین باب افعال است ضمیر مستتر در کان
راجع بفلان است من در مما تبعیضیه است سخّی بسین بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب معتل اللام
یائی باب منع و علم است با در بنفسی برای تعدیه است یعنی پس بیتابی کردند اهل آن مرد بر او بیتابی سختی ابوبکر
گفت پس غایب شدم از ایشان بعد از آن آمدم نزد ایشان بعد از آن عید پس دیدم صبری نیکو پس گفتم چگونه
می یابید خودتان را چون است صبر تو ای زن پس گفت بخدا قسم که هر آینه بتحقیق مبتلا شدیم ببلائی عظیم بسبب
وفات فلان رحمت کناد او را الله تعالی و شد فلان از جمله آنچه صاحب کرد نفس مرا از آن بسبب خوابی که دیدم
آن خواب را امشب اصل فقلت وما تلک الرؤیا قالت رایت فلاناً تعنی المیت حیّاً سلیماً فقلت فلان قال نعم فقلت له
واما کنت مت فقال بلی ولکن نجوت بکلمات لقننیهن ابوبکر ولولا ذلک لکدت اهلک شرح تعنی المیت کلام ابوبکر
است که در میان کلام آن زن در آمده برای تفسیر فلان خبر مبتدای محذوف است بتقدیر انت فلان و استفهام مراد است
اما حرف استفهام و حرف نفی یعنی پس گفتم چیست آن خواب گفت دیدم فلانکس را یعنی مرده را در حالتی که زنده
بی آزار بود پس گفتم آیا تو فلانکسی گفت آری پس گفتم او را آیا نبودی که مرده بودی پس گفت بلی و لیکن نجات یافتم
از آزار بچند کلمه که تلقین کرد مرا آن چند کلمه ابوبکر و اگر نمیبود آن تلقین که نزدیک میبود که هلاک شوم
با نسبتی که از اهل جهنم شوم مخفی نماند که ذکر این حدیث در این باب برای این نیست که خواب حجت کنند بلکه برای اینست که
آنچه ابوبکر حضرمی تلقین کرده از پیش خود نکرده بلکه شنیده از ائمه الامامی هدی علیهم السلام یعنی اصل عن ابی بصیر
عن ابی جعفر علیه السلام قال کنا عنده وعنده حمران اذ دخل علیه مولی له فقال له جعلت فداک هذا عکرمة فی الموت
وکان یری رای الخوارج وکان منقطعاً الی ابی جعفر علیه السلام فقال لنا ابو جعفر علیه السلام انظرونی حتی ارجع
الیکم فقلنا نعم شرح عکرمه مولای عبدالله بن عباس است و اصل او بربر است یکی از فقهای مکه است و در کتب
تفاسیر نقل از او بسیار است و وفات او در سال صد و هفت یا صد و شش یا صد و پنج بوده و کان یری رای الخوارج تا آخر
کلام ابو بصیر است مذهب خوارج اینست که امام هر چند که عادل باشد مفترض الطاعة نیست پس مخالفت او با جتهاد میتوان
کرد پس خروج بر امام غیر عادل بی اذن امام عادل جایز است منقطعاً الی ابی جعفر یعنی منقطعاً عن الناس متوجهاً الی ابی
جعفر است انظرونی بنون و ظاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب نصر است یعنی روایتست از ابو بصیر از امام محمد باقر علیه السلام
ابو بصیر گفت بودیم نزد امام علیه السلام و بود نزد او حمران وقتی که داخل شد بر او چاکری از او پس گفت او را قربانت شوم
اینک عکرمه در حالت مرگ است و مذهب عکرمه موافق مذهب خوارج بود و عکرمه جدا بود از اختلاط مردم و متوجه اختلاط امام
محمد باقر علیه السلام برای سؤال مسائل مشکله و اعتراف بفضل او پس گفت ما را امام محمد باقر علیه السلام بپایید مرا تا آنکه
برگردم بسوی شما پس گفتیم آری انتظار میکشیم اصل فما لبثنا ان رجع فقال اما انی لو ادرکت عکرمة قبل ان تقع النفس
موقعها لعلمته کلمات ینتفع بها ولکنی ادرکته وقد وقعت النفس موقعها فقلت جعلت فداک وما ذلک الکلام فقال هو والله

ما انتم علیه فلقنوا موتاکم عند الموت شهادة ان لا اله الا الله والولایة شرح وقوع نفس در موقع آن عبارت از فرود
آمدن آن در چاه برهوت است در حضرموت و آن محل ارواح منافقان و کافران است و می آید در حدیث سیوم و چهارم
و پنجم باب نود و دوم که باب فی ارواح الکفار است یا عبارت از وصول آن بجلو است که توبه عالم در آن وقت مقبول نیست
چنانچه گذشت در کتاب العقل در حدیث سیوم باب شانزدهم که باب لزوم الحجة علی العالم وتشدید الامر علیه
یا عبارت از مفارقت روح از بدن است یعنی پس درنگ نکرد تا آنکه برگردید یا یعنی که زود برگردید پس گفت آگاه باشید
بدرستی که من اگر دریابم عکرمه را پیش از آنکه فرود آید جان او در فرود آمدن گاه خود هر آینه تعلیم میکردم او را
کلمه که بهره مند میشد با آنها و لیکن من در نیافتم او را مگر در حالی که تحقیق فرود آمده بود جان او در فرود آمدن گاه خود پس
گفتند راویان قوم و چیست آن سخن که مرکب از آن چند کلمه است پس گفت بخدا قسم که سخنی است که شما شیعه امامیه بر آنید
اقرار بامام مفترض الطاعة در هر زمانی است یکی بعد از دیگری پس تلقین کنید مردگان خود را در دم مرگ گواهی آنکه
مستحق عبادتی نیست مگر الله و اقرار بامام مفترض الطاعة در هر زمانی اگر گویی چرا عکرمه با آن سخن منتفع نشده بود
در زمان انقطاع او بسوی امام محمد باقر علیه السلام و منتفع میشد در دم مرگ گویم برای آنکه در زمان سابق پیرو هوا
و هوس بود و در دم مرگ آن ضمیمه بر طرف نشد ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من احد یحضره الموت الا
وکّل به ابلیس من شیاطینه من یأمره بالکفر ویشککه فی دینه حتی تخرج نفسه فمن کان مؤمنا لم یقدر علیه فاذا حضرتم
موتاکم فلقنوهم شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله حتی یموتوا وفی روایة اخری قال
فلقنه کلمات الفرج والشهادتین وتسمیه والاقرار بالائمة علیهم السلام واحدا بعد واحد حتی ینقطع عنه الکلام
شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ یک که حاضر شود او را مرگ مگر آنکه موکل میکند
با او هر آینه ابلیس از جمله شیاطین خود کسی را که امر میکند او را بکفر و بشک می اندازد او را در دین خود تا وقتی که بیرون
آید جان او پس هر که باشد بر حقیقت ایمان قدرت بهم نمیرساند آن شیطان بر او پس چون حاضر شوید نزد مردگان خود
پس تلقین کنید ایشان را گواهی آنکه مستحق عبادتی نیست مگر الله و آنکه محمد فرستاده الله تعالی است بسوی خلایق
درود کرده الله تعالی بر او و آل او و مراد همان است که بیان شد در شرح حدیث دوم این باب تا وقتی که بمیرد یکی از ایشان
و در روایتی دیگر از امام علیه السلام این است که امام گفت که پس تلقین کن یکی از ایشان را کلمات فرج که مذکور شد در حدیث
سیوم این باب و دو گواهی که معلوم است و نام بردن برای او و اقرار او را بائمه علیهم السلام یکی بعد از یکی تا وقتی که
بریده شود از او سخن و حاصل هر دو روایت یکی است بنا بر آنچه گفتیم در شرح حدیث دوم هفتم اصل کان امیر المؤمنین
صلوات الله علیه اذا حضر احدا من اهل بیته الموت قال له قل لا اله الا الله الحلیم الکریم لا اله الا الله العلی
العظیم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما بینهما ورب العرش العظیم والحمد لله رب
العالمین فاذا قالها المریض قال اذهب فلیس علیک بأس شرح عادت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که چون
حاضر میشد یکی از خانواده او را مرگ میگفت او را که بگو لا اله الا الله تا آخر که ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب
پس چون میگفت آنها را بیمار میگفت برو او پس نیست بر تو باکی هشتم اصل قال ابو عبد الله والله لو ان عابد وثن وصف
ما تصفونه عند خروج نفسه ما طعمت النار من جسده شیئا ابدا شرح طعمت بصیغه ماضی معلوم غایبه باب علم است
یعنی گفت امام جعفر صادق علیه السلام بخدا قسم که اگر این بت پرستی گوید آنچه را که شما میگویید که اقرار بامام مفترض

الطاعة در هر بهائی باشد نزد بیرون آمدن جان او نمیخورد آتش جهنم از بدن او چیزی را هرگز مراد اینست که با صحت عمل
خوردن آتش نمیرساند هیچ سببیه را مراد اینست که ایمان برطرف میکند گناهان زمان کفر را متن عن ابی عبد الله علیه السلام
ان رسول الله صلی الله علیه و آله دخل علی رجل من بنی هاشم وهو یقضی فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله قل لا
اله الا الله العلی العظیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین السبع وما بینهن
ورب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین فقالها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله الحمد لله الذی استنقذه
من النار شرح یقضی بقاف و ضاد با نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب است از قضا با آخر رسانیدن چیزی یعنی اداء
با آخر رسانیدن اجل است چنانچه گفته در سوره احزاب منهم من قضی نحبه یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که
رسول الله صلی الله علیه و آله داخل شد بر مردی از بنی هاشم در حالی که آن مرد با آخر میرسانید عمر خود را پس گفت او را رسول
الله صلی الله علیه و آله که بگو لا اله الا الله تا آخر که ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب پس گفت آنها را پس گفت رسول
الله صلی الله علیه و آله سپاس الله راست که نجات داد او را از آتش جهنم دهم اصل عن سالم بن ابی سلمة عن ابی عبد الله
قال حضر رجلا الموت فقیل یا رسول الله ان فلانا قد حضره الموت فنهض رسول الله صلی الله علیه و آله ومعه ناس من اصحابه حتی
اتاه وهو مغمی علیه قال فقال یا ملک الموت کف عن الرجل حتی اسائله فافاق الرجل فقال النبی علیه السلام ما رایت قال رایت
بیاضا کثیرا وسوادا کثیرا قال فایهما کان اقرب الیک فقال السواد فقال النبی صلی الله علیه و آله قل اللهم اغفر لی الکثیر من
معاصیک واقبل منی الیسیر من طاعتک فقاله شرح روایتست از سالم ابی سلمه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت
حاضر شد مردی را مرگ پس گفته شد که ای رسول الله بدرستی که فلان کس را حاضر شده مرگ پس برخاست رسول الله صلی الله
علیه و آله و با او بودند مردمی از یاران او تا آنکه آمد نزد آن مرد و آن مرد بیهوش بود امام گفت که پس رسول الله صلی الله علیه
و آله گفت ای ملک الموت باز دار خود را از این مرد تا بپرسم حال او را پس بهوش آمد آن مرد پس گفت نبی علیه السلام چه دیدی
گفت دیدم سفیدی بسیار و سیاهی بسیار گفت پس کدام از آن دو بود نزدیکتر بسوی تو پس گفت سیاهی پس گفت نبی صلی
الله علیه و آله بگو خدایا بیامرز برای من بسیار را از جمله معصیتهای تو و قبول کن از من اندک را از طاعت تو پس آن مرد گفت
آنرا اصل ثم اغمی علیه فقال یا ملک الموت خفف عنه حتی اسائله فافاق الرجل فقال ما رایت قال رایت بیاضا کثیرا وسوادا کثیرا
قال فایهما اقرب الیک فقال البیاض فقال رسول الله صلی الله علیه و آله غفر الله لصاحبکم قال فقال ابو عبد الله علیه السلام
اذا حضرتم میتا فقولوا له هذا الکلام لیقوله شرح بعد از آن آن مرد بیهوش شد پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای ملک
الموت سبک کن بار مرگ را از او تا بپرسم حال او را پس بهوش آمد آن مرد پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت چه دیدی گفت دیدم سفیدی
بسیار و سیاهی بسیار گفت پس کدام آن دو نزدیکتر بود بسوی تو پس گفت سفیدی پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بیامرزد
آن مرد که آمرزید الله تعالی گناهان را برای یار شما سالم گفت که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون حاضر شوید نزد میتی
پس گویید او را این سخن تا گوید آنرا باب دهم اصل باب اذا عسر علی المیت الموت واشتد علیه النزع شرح باب [illegible]
است اذا ظرفیه محض است عسر بصیغه ماضی معلوم باب علم و حسن است یعنی این باب بیان وقتی است که دشوار شود
بر میت مردن و سخت شد بر او جان کندن و در این باب پنج حدیث است اول اصل قال علی بن الحسین صلوات الله علیهما ان ابا سعید
الخدری کان من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله وکان مستقیما فنزع ثلثة ایام فغسله اهله ثم حمل الی مصلاه فمات
فیه شرح خدری بضم خاء با نقطه و سکون دال بی نقطه و یاء نسبت منسوبست بخدره و آن اسم طایفه ایست از انصار

یعنی گفت امام زین العابدین صلوات الله علیه بدرستی که ابو سعید خدری بود از یاران رسول الله صلی الله علیه وآله و بود
در محبت امیر المؤمنین علیه السلام پس جان کندن سه روز پس شستند او را اهل او برای آنکه نجاست و بعد از آن برداشته شد
بسوی جای نماز او پس مرد در آنجا دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا عسر علی المیت موته ونزعه قرب الی المصلی
الذی کان یصلی فیه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون دشوار شود بر میت او در جان کندن او
نزدیک کرده میشود بسوی جای نماز او که عادت او این بود که نماز میکرد در آن مراد بتقریب بسوی مصلی گذاشتن در اجا
اگر میسر باشد گذاشتن در نزدیک آنست اگر گذاشتن در آن میسر نباشد سیوم اصل عن زرارة قال اذا اشتد علیه النزع
فضعه فی مصلاه الذی کان یصلی فیه او علیه شرح روایتست از زراره که از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر علیهما السلام است
گفت چون سخت شود بر آدمی جان کندن پس بگذار او را در جای نمازی که عادت او این بود که نماز میکرد در آن یا بر آن مراد این است
که اگر میسر باشد نقل او بموضعی از خانه او مثلا که در آن نماز میکرد باو را در آنجا باید گذاشت و اگر میسر نباشد مثل کسی که در سفر است
پس او را در فرشی یا حصیری مثلا که بر آن نماز میکرده میباید گذاشت چهارم اصل عن لیث المرادی عن ابی عبد الله علیه السلام قال
قال ان ابا سعید الخدری قد رزقه الله هذا الرأی وانه اشتد نزعه فقال احملونی الی مصلای فحملوه فلم یلبث ان هلک
شرح روایتست از لیث المرادی از امام جعفر صادق علیه السلام لیث گفت که امام گفت بدرستی که ابو سعید خدری
تحقیق روزی کرد او را الله تعالی این دیدن و تصدیق کردن بحق امیر المؤمنین علیه السلام و بدرستی که شان او این است که سخت
شد جان کندن او پس گفت بردارید و نقل کنید مرا بسوی جای نماز من پس برداشتند و بردند او را پس درنگ نکرد تا آنکه
مرد پنجم اصل رأیت ابا الحسن علیه السلام یقول لابنه القاسم قم یا بنی فاقرأ عند رأس اخیک والصافات صفا حتی تستتمها
فقرأ فلما بلغ اهم اشد خلقا ام من خلقنا قضی الفتی فلما سجی وخرجوا اقبل علیه یعقوب بن جعفر فقال له کنا نعهد المیت اذا
نزل به الموت یقرأ عنده یس والقرآن الحکیم فصرت تأمرنا بالصافات فقال یا بنی لم تقرأ عند مکروب من موت قط الا
عجل الله راحته شرح یعنی قضی مذکور شد در شرح حدیث نهم باب سابق سجی بسین بی نقطه وجیم بصیغه ماضی مجهول معتل
اللام باب تفعیل است التسجیة پوشانیدن کسی بپرده و مانند آن نعهد بنون بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب
علم ... جمله نعهد الحکیم خبر کنا است یقرأ بصیغه مجهول غایب یا بضم جزای اذا است و مضمون مجموع شرط و جزا مفعول
نعهد است یا بنی از قبیل تلطف و مهربانی است یعنی دیدم امام موسی کاظم علیه السلام را میگفت به پسر قاسم را که برخیز
ای پسرک من پس بخوان نزد سر برادر در سوره والصافات صفا را تا تمام کنی آنرا پس قاسم خواند پس چون رسید بفقره
اهم اشد خلقا ام من خلقنا با آخر رسانید آن جوان عمر خود را پس چون پوشانیدند مرده را بیرون رفتند روی آورد بسوی امام علیه
السلام یعقوب بن جعفر پس گفت امام را که میدیدیم در زمان سابق برای میت که چون نازل میشد باو مرگ خوانده میشد
نزد او سوره یس والقرآن الحکیم پس گردیدی تو باین روش که امر میکنی ما را که بخوانیم سوره الصافات پس امام علیه السلام
گفت ای پسرک من خوانده نشد سوره الصافات نزد خسته از مرگ هرگز مگر آنکه شتاب کرد الله تعالی راحت او را باب
یازدهم اصل باب توجیه المیت الی القبلة شرح این باب بیان متوجه کردن میت است بسوی قبله در وقت موت و بعد از موت
در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی توجیه المیت قال تستقبل بوجهه القبلة و تجعل
قدمیه مما یلی القبلة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گفتگو کرد در متوجه کردن میت بسوی قبله
در وقت موت و بعد از آن گفت مقابل میکنی روی او را بقبله و میگردانی پاهای او را در طرف قبله ذکر قدم برای انسب

که روی میت را بقبله کردن دو شق دارد اول آنکه بر پشت خوابانیده شده باشد و سر او در جای بلند باشد و پاهای او در
طرف قبله باشد دوم آنکه بر پهلو خوابانیده شده باشد و روی او بطرف قبله باشد دوم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلم
عن المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبلة شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از وقت موت میت پس گفت
مقابل کن کف دو پای او را بقبله سیوم اصل سمعنا ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا مات لاحدکم میت فسجوه تجاه القبلة
وکذلک اذا غسل یحفر له موضع المغتسل تجاه القبلة فیکون مستقبل باطن قدمیه ووجهه الی القبلة شرح المیت
بفتح میم و تشدید یاء مکسوره مرده آدمی و مراد اینجا آدمی مشرف بر موت است مثل انک میت وانهم میتون و احتراز
است از مرده غیر آدمی و بجای میت نگفت احد برای اشعار باینکه هر کس مشرف بر موت است سجوه بفتح سین بی نقطه و
جیم مشدده بصیغه معتل اللام باب تفعیل است التسجیة پوشانیدن جامه و مانند آن التجاه بفتح و کسر و ضم تاء دو نقطه
در بالا بی منقلب شده از واو است و جیم و الف و هاء برابر و نصب آن بر حالیت از مفعول سجوه است و اضافه آن لفظی است
زیرا که در اصل مصدر باب مفاعله است و اینجا بمعنی اسم فاعل است یعنی مواجه القبلة و کذلک قائم مقام جزای اذا غسل
است غسل بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است یحفر بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است و جمله یحفر تا آخر استیناف
است برای بیان و کذلک اذا غسل و از بیان آن بیان سابق بر آن نیز ظاهر میشود المغتسل بفتح سین بصیغه اسم مکان
باب افتعال التجیه را برای آنکه خاک با آن دو شوید مثل تخته که میت را بر آن می شویند و آن چهار پایه دارد دو در طرف سر
آنها بلند است و دو در طرف پای آنها کوتاه است برای عبر پایه که کنده میشود تا آن تخته بر پهلو بیفتد و آن که ها موضع
مغتسل است و صاحب قاموس گفته المغسل کمقعد و منزل و المغتسل موضع غسل المیت و صاحب کتاب الحبل المتین گفته والظاهر
ان المراد بموضع المغتسل الحفرة التی یجتمع فیها ماء الغسل تجاه حال است از موضع فاء فیکون برای بیان است مستقبل بفتح
باء مصدر میمی است الی القبلة خبر یکون است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون مرده باشد یکی از شما
مشرف بر موت پس پرده بر او بپوشانید بر حالی که او مواجه قبله باشد و همچنان بپوشانید او را مواجه قبله بتکفین و مانند آن
چون غسل داده شده باشد بیاید آنکه کنده میشود برای او جای تخته بر حالی که آنجا مواجه قبله باشد تا بیرون شرکه
باشد استقبال کف دو پای آن میت و روی او بسوی قبله مراد این است که در وقت غسل مواجهه قبله واجب است و در وقت تکفین
تنبیه آن نمیاید داد و بر این قیاس در وقت احتضار مواجهه قبله واجب است و در وقت تسجیه پیش از غسل تغیر آن نمیاید داد
باب دوازدهم اصول باب ان المؤمن لا یکره علی قبض روحه شرح یکره بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یعنی این باب
بیان این است که مومن مجبور نمیشود بر قبض روح او یا بمعنی که قبض روح او بی رضای او نمیشود در این باب دو حدیث است
اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لو ان مؤمنا اقسم علی ربه ان لا یمیته ما اماته ابدا ولکن اذا کان ذلک اذا حضر اجله
بعث الله عز وجل الیه ریحین ریحا یقال لها المنسیة وریحا یقال لها المسخیة فاما المنسیة فانها تنسیه اهله وماله واما
المسخیة فانها تسخی نفسه عن الدنیا حتی یختار ما عند الله شرح اقسم بصیغه ماضی معلوم باب افعال است الاقسام قسم
خوردن بچیزی و چون متعدی بعلی شود مراد قسم نهادن بر کسی است یعنی طلب چیزی از کسی بعنوان جد و توسل بچیزی
که عظیم باشد مثل اینکه میگوئیم خدایا بیامرز ما را بحق محمد و آل محمد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله اگر اینکه مومنی الحاح
کند بر الله تعالی برای اینکه نمیراند او را نمیراند او را هرگز و لیکن چون شود آن میرانیدن یا چون حاضر شود انتهای عمر او از شدت
بعض راویان است میفرستد الله عز وجل بسوی او دو نسیم را نسیمی که گفته میشود آن را فراموش کاری سازنده و نسیمی که

کفته میشود آنرا صاحب کذشته سازنده پس اما فراموش کار سازنده پس بدرستی که آن فراموش بسازد او را اهلش و مال
و اما صاحب کذشته سازنده پس بدرستی که آن صاحب کذشته میکند نفس او را از زندگی دنیا تا آنکه اختیار کند ثواب را که نزد
الله تعالی است ترجمه اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت فداک یا ابن رسول الله هل یکره المؤمن علی قبض روحه قال لا و
الله انه اذا اتاه ملک الموت لقبض روحه جزع عند ذلک فیقول له ملک الموت یا ولی الله لا تجزع فوالذی بعث محمدا لانا ابر بک و
اشفق علیک من والد رحیم لو حضرک افتح عینیک فانظر قال و یمثل له رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و
فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من ذریتهم فیقال له هذا رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمة و الحسن و الحسین
و الائمة علیهم السلام رفقاؤک شرح کفته امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم ای پسر رسول الله آیا مجبور میشود
مؤمن بر قبض روح او کفت نه بخدا قسم بدرستی که شان اینست که چون آید نزد او ملک الموت برای قبض روح او بیتابی
میکند نزد آن پس میکوید او را ملک الموت ای دوست خدا بیتابی مکن بیان این آنکه قسم بآنکه فرستاده محمد را که هرآینه من
مهربانتر بتو و ترسانترم از ضرر بر تو ام از پدری صاحب رحم حاضر میبود آن پدر نزد تو بکشا دو چشم خود را پس نگاه کن امام
کفت و در صورت مثالی در آورده میشوند برای او رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و
باقی ائمه که از اولاد ایشانند علیهم السلام پس کفته میشود آن مؤمن را که اینک رسول الله صلی الله علیه و آله و امیر المؤمنین و
فاطمه و حسن و حسین و باقی امامان علیهم السلام رفیقان تو اند بیان صورت مثالی کذشت در شرح حدیث اول کتاب
فضل القرآن اصل قال فیفتح عینیه فینظر فینادی روحه مناد من قبل رب العزة فیقول یا ایتها النفس المطمئنة الی محمد
و اهل بیته ارجعی الی ربک راضیة بالولایة مرضیة بالثواب فادخلی فی عبادی یعنی محمدا و اهل بیته و ادخلی جنتی فما شیء
احب الیه من استلال روحه و اللحوق بالمنادی شرح یا ایتها النفس المطمئنة در سوره الفجر است یعنی امام کفت پس
مؤمن میکشاید دو چشم خود را پس نگاه میکند پس میکشد آواز میکند روح آن مؤمن را آواز کننده از جانب صاحب
کمال اختیار و عزت پس میکوید ای جان قرار یافته بسوی محمد و اهل بیت او برکرد از بدن خود بسوی صاحب کمال اختیار
خود بر حالی که راضی باشی با امامت محمد و آل او و راضی کرده شده باشی بثواب پس داخل شو در بندکان من یعنی محفوظ
عبادی محمد و اهل بیت او و داخل شو در بهشت من پس نیست چیزی محبوبتر بسوی آن مؤمن از کشیده شدن روح او از
بدنش و رسیدن بآنکه آواز کرد باب سیزدهم اصل باب ما یعاین المؤمن و الکافر شرح این باب بیان چیزی است که
می بیند بچشم خود مؤمن و کافر در وقت مردن در این باب شانزده حدیث است اول اصل عن علی بن عقبة عن ابیه
قال قال لی ابو عبد الله علیه السلام یا عقبة لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه و ما بین
احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان تبلغ نفسه الی هذه ثم اهوی بیده ثم اتکی و کان معی المعلی فغمزنی
ان اسأله فقلت یا ابن رسول الله فاذا بلغت نفسه هذه ای شیء یری فقلت له بضع عشرة مرة ای شیء فقال فی کلها
یری و لا یزید علیها شرح عقبه بضم عین و سکون قاف و با بی نقطه الامر بفتح همزه و سکون میم کالعمدة تقر بفتح قاف صیغه
مضارع معلوم غائبه باب علم است غمز بغین و زای با نقطه بصیغه ماضی باب ضرب است الغمز اشارت کردن بچشم و
ابرو و مانند آنها و زدن سر انکشت دست بر کسی ان بفتح همزه و سکون مفسره است یا مصدریه است بتقدیر
لان و بنا بر اول اسأله بصیغه امر است و بنا بر دوم بصیغه متکلم وحده و منصوب است البضع بفتح و بکسر با یک
نقطه و سکون ضاد با نقطه و عین بی نقطه کسری که بعد از ده و بیش از بیست است یعنی روایتیست از علی بن عقبه از

پدرش گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام ای عقبه قبول نمیکند الله تعالی از بندکان در روز قیامت مگر
کاری را که شما بر آنید ونیست میان یکی از شما ومیان اینکه ببیند چیزی را که روشن شود بآن چشم او مگر زمانی که
رسد جان او باینجا و بسوی این بعد از آن برد دست خود را بسوی شاهرگ بعد از آن تکیه کرد و بود با من معلی پس اشاره کرد
مرا اینکه بپرس او را که آن چیز چه چیز است پس گفتم ای پسر رسول الله پس چون رسد جان او باینجا چه چیز را می بیند پس
گفتم او را ده بار و کسی اگر چه چیز را می بیند پس گفت در هر بار که می بیند زیاد نمیکرد بر آن کلمه چیزی اصل ثم جلس فی آخرها
فقال یا عقبة فقلت لبیک وسعدیک فقال ابیت الا ان تعلم فقلت نعم یا ابن رسول الله انما دینی مع دینک فاذا ذهب
دینی ذهب دینی کان ذلک کیف لی بک یا ابن رسول الله کل ساعة وبکیت فرق لی فقال یراهما والله قلت بابی وامی من هما
قال ذلک رسول الله صلی الله علیه وآله وعلی علیه السلام شرح فا در فاذا ذهب برای تفریع است کان با نام اعمال ناقصه
است واسمش ضمیر مستتر راجع بمصدر ذهب است ومیتواند بود که تامه باشد ذلک بضم ذال با نقطه وتشدید لام وکان
خبر است وآن منصوب است یا مرفوع است ومیتواند بود که فا برای تعقیب باشد وکان تامه باشد وذلک بصیغه اسم اشاره
باشد ومشار الیه آن ترک سؤال امام از مجهولات باشد کیف استفهام انکاری است وخبر مبتدای محذوفست وهو بک بک
بتقدیر اللحوق بک است نظیر قول الله در سوره الفجر وانی له الذکری کل منصوب ومقطوع زمان است یعنی تمام آن را
نشست در آخر آن پس گفت ای عقبه پس گفتم لبیک وسعدیک پس گفت نخواستی مگر اینکه ابا کردی در همین مجلس پس
گفتم آری ای پسر رسول الله بیان اینکه جز این نیست که دین من موافق دین تست پس چون رود دین من یا بمعنی که اختیار کند
مخالفان کیش بسبب اینکه سست کنی قوت شود دین من میشود باعث خواری تو اشارتست باینکه مذکور است در سوره
آل عمران وقالت طائفة من اهل الکتاب آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا وجه النهار واکفروا آخره لعلهم یرجعون حاصل آنکه
کفار برای خواری رسول علیه السلام بیاران خود گفتند که ایمان بقرآن آورید در اول روز ومنکر آن شوید در آخر روز تا
بدنام وسست شود دین محمد در نظر مردم شاید که از او برگردند چون میسر است مرا بسبب سؤال ای پسر رسول الله در هر وقت
برای سؤالی که داشته باشیم وگریه کردم پس امام علیه السلام اشک چشم کرد برای من پس گفت می بیند آن دو کس را
بخدا قسم گفتم فدای تو باد پدرم ومادرم کیانند آن دو کس گفتم آنچه گفت آنچه گفتم رسول الله صلی الله علیه وآله و
علی علیه السلام اصل یا عقبة لن تموت نفس مؤمنة ابدا حتی تراهما قلت فاذا نظر الیهما المؤمن ایرجع الی الدنیا
فقال لا یمضی امامه اذا نظر الیهما مضی امامه فقلت له یقولان شیئا قال نعم یدخلان علی المؤمن فیجلس رسول الله
صلی الله علیه وآله عند رأسه وعلی علیهما السلام عند رجلیه فیکب علیه رسول الله صلی الله علیه وآله فیقول یا
ولی الله ابشر انا رسول الله انی خیر لک مما ترکت فی الدنیا ثم ینهض رسول الله صلی الله علیه وآله فیقوم علی
علیه السلام حتی یکب علیه فیقول یا ولی الله ابشر انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحب اما لانفعنک شرح یمضی
استینافست برای بیان لا جمله اذا نظر استینافست برای بیان استینافی دل یقولان استینافست بتقدیر
استفهام است جمله یدخلان استیناف برای بیان نعم یکب بیا یکنقطه مشدده بصیغه مضارع معلوم مصدر
باب افعال است ابشر بها یکنقطه وشین با نقطه بصیغه امر باب افعال است ینهض بنون وضاد با نقطه بصیغه
مضارع معلوم باب منع است یکب در دوم نیز مرفوع است اما بفتح همزه وتشدید وتخفیف میم است لانفعنک
بفتح لام مؤکد بنون تاکید ثقیله است یعنی ای عقبه البته نفع میرسد جان داری که مؤمن باشد هرگز مگر آنکه ببیند

آن دو کس را گفتم پس چون نظر کند بسوی ایشان مؤمن آیا میکرده بسوی دنیا پس گفت نه بیان این آنکه مرده تراه
کرد ریش دار دنیا بیان این آنکه چون نظر کرد بسوی ایشان بیرون برد هر کرد ریش داود پس گفتم او را آیا میگوید چیزی
گفت آری بیان این آنکه داخل میشوند هر دو بر مؤمن پس می نشینند رسول الله صلی الله علیه و آله در بالای سر او و علی
علیه السلام در پایین دو پای او پس سرشیب میشود بر او رسول الله صلی الله علیه و آله پس میگوید ای دوست خدا
صاحب بشارت باش من رسول الله ام بدرستی که من بهترم برای تو از آنچه واگذاشتی در دنیا بعد از آن برمیخیزد رسول
الله صلی الله علیه و آله پس برمیخیزد علی علیه السلام تا آنکه سرشیب میشود بر او پس میگوید ای دوست خدا صاحب بشارت
باش من علی بن ابی طالبم که دوست میداشتی آگاه باش هر آینه نفع میرسانم البته ترا اصل ثم قال ان هذا فی کتاب
الله عز و جل فقلت این جعلنی الله فداک هذا من کتاب الله قال فی یونس قول الله عز و جل هٰهنا الذین آمنوا و کانوا
یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم شرح قول مجرور است
و بدل یونس است هٰهنا اشارت بابن است مذکور است مراد آنست بیان آیت سوره یونس گذشت در کتاب الحجة در
شرح حدیث هشتاد و سیوم باب صد و هفتم و بعد از آن گفت بدرستی که این بشارت بشوا مردن مذکور است در
کتاب الله عز و جل هین گفتم کجا است بگرداناد مرا الله تعالی فدای تو از جمله کتاب الله گفت در سوره یونس در قول الله عز و جل
در اینجا که آنانکه مؤمن شدند و بودند شأن ایشان این نوع که اجتناب میکردند از عبادت جبت و طاغوت که عبارت است از
فلان و فلان برای ایشانست بشارت در زندگی دنیا و در زندگی آخرت نیست تغییری در سخنان الله تعالی
یا که در وعده و وعید گفته آنچه مذکور شد برای مؤمن متقی آنست عطای بسیار بزرگ مخفی نماند که این تقریر مبنی بر این است
که آنچه در این حدیث مذکور است تفسیر لهم البشری فی الحیوة الدنیا است و تفسیر بشری در آخرت بعد میآید حدیث آینده که
فاذا خرجت النفس من البدن فیعرض علیها کما عرض علیه و هی فی الجسد و در کتاب الروضة در شرح حدیث الاحلام
الحجة علی اهل ذلک الزمان و در کتاب من لا یحضره الفقیه تفسیر بشارت حیوة دنیا برویای حسنه شده دوم صل عن ابی
بصیر قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا حیل بینه و بین الکلام اتاه رسول الله صلی الله علیه و آله و من شاء الله
فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن یمینه و الآخر عن یساره فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله اما ما کنت
ترجوا فهو ذا امامک و اما ما کنت تخاف منه فقد امنت منه ثم یفتح له باب الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة فان شئت
رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا فعند ذلک یبیض لونه و یرشح جبینه و تقلص شفتاه
و تنتشر منخراه و تدمع عینه الیسری فای هذه العلامات رأیت فاکتف بها شرح حیل بکسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو
نقطه در پایین بصیغه ماضی مجهول معتل العین واوی یا بی ظرفیت و نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر است
بین منصوب است بظرفیت و میتواند بود که بین نائب فاعل باشد و بر این تقدیر مرفوع و منصوب میتواند بود زیرا که
اسماء لازمة الظرفیة اند ضمیر بینه راجع بمؤمن است که مذکور بوده در کلامی که سابق گفته بر این بوده و اینجا نقل
نشده من شاء الله عبارت است از امیر المؤمنین علیه السلام عن یمینه و عن یساره منافات ندارد با آنچه گذشت در
حدیث سابق که عند رأسه و عند رجلیه زیرا که هر کدام در دو موضع می نشینند اول آنچه در حدیث سابق است دوم
آنچه در این حدیث است تا از چهار جانب بشارت بمؤمن برسد اما هر رجا بفتح هم است و تشدید میم و بفتح
بصیغه مضارع مجهول باب منع است یرشح برا بی نقطه و شین با نقطه بصیغه و حاء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم

باب منع است تقلص بقاف وصاد بی نقطه بصیغه مضارع غائبه باب تفعیل بحذف یکتا است چنانچه می آید در حدیث شانزدهم
وسینوا اند بود که از باب ضرب باشد اشارت است باینکه کسی که خوشحال است لبهای خود را جمع میکند و کسی که آزرده است
آنها را می آویزد المنخر بفتح میم وفتح خاء با نقطه و را بی نقطه و بضم میم و ضم خاء و بکسر میم و کسر خاء و بفتح میم و کسر خاء بمعنی
بینی تدمع بدال بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه ماضی مضارع غائبه باب منع و علم است ای بفتح همزه و تشدید کلمه شرط
است منصوب است یعنی روایتست از ابو بصیر گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون جدا کرده شود میان مومن و
میان آنچه دوست یعنی در وقت مردن می آید در نزد او رسول الله صلی الله علیه و آله و آنکه خواسته است او را الله تعالی پس می نشیند رسول الله صلی
الله علیه و آله در جانب دسته راست او و آن دیگری در جانب دست چپ او پس میگوید او را رسول الله صلی الله علیه و آله اما آنچه
پس اینکه در پیش راه تست و اما آنچه میترسیدی از آن پس بتحقیق ایمن شدی از آن پس گشوده می شود برای آن مومن دری
بسوی بهشت پس میگوید رسول الله که این جای تست از بهشت پس اگر خواهی بر میگردانیم ترا بسوی دنیا بر حالی که ترا باشد در
دنیا طلا و نقره پس میگوید مومن که نیست حاجتی مرا در دنیا پس نزد آن سفید میشود رنگ او و عرق میکند پیشانی او و درهم
کشیده میشود دو لب او و وا میشود دو پره بینی او و اشک میدهد چشم چپ او پس هر کدام این علامتها دیدی پس
اکتفا کن بآن علامت در دلیل بودن ایمان او و وصول بهشت و رضوان اصل فاذا خرجت النفس من البدن فیعرض علیها کما عرض
علیه وهی فی الجسد فتختار الآخرة فتغسله فیمن یغسله وتقلبه فیمن یقلبه فاذا ادرج فی اکفانه ووضع علی سریره خرجت
روحه تمشی بین ایدی القوم قدما وتلقاه ارواح المومنین یسلمون علیه ویبشرونه بما اعد الله له جل ثناؤه من النعیم
فاذا وضع فی قبره رد الیه الروح الی حقویه ثم یسأل عما یعلم فاذا جاء بما یعلم فتح له ذلک الباب الذی اراه رسول
الله صلی الله علیه و آله فیدخل علیه من نورها وبردها وطیب ریحها شرح علیها تا آخر فاعل یعرض است و همچنین علیه و
ضمیر مذکر راجع بمومن است تغسله در اول بصیغه مضارع غائبه باب ضرب یا باب تفعیل است و در دوم بصیغه مذکر غائب است
تقلبه در اول بصیغه مضارع غائبه باب ضرب یا باب تفعیل است یا باب افعال است و در دوم بصیغه غائب است القدم بضم
قاف و سکون و ضم دال بی نقطه و بفتح قاف و فتح دال ای شجاع تلقاه بفتح بتشدید قاف بصیغه مضارع غائبه باب تفعل
است بحذف یکتا یعنی چون بیرون می آید جان از بدن پس وا نموده میشود بر آن جان چنانچه وا نموده شده بود بر مومن در حالی
که جان در بدن بود پس اختیار میکند آن جان آخرت را پس جان میشوید مومن را در جمله جمعی که میشویند او را و میگردانند
مومن را از پهلو به پهلوی دیگر در جمله جمعی که میگردانند او را پس چون پوشیده شود در کفنهای خود و گذاشته شود
بر تابوت خود بیرون می آید از غسل خانه جان او و میرود در پیش جمعی که مشایعت جنازه میکنند بر حالی که شجاع است
و استقبال میکنند مومن را جانهای مومنان سلام میکنند بر او و بشارت میدهند او را بآنچه مهیا کرده الله تعالی برای او
از نعمت پس چون گذاشته شود در قبر خود بر گردانیده میشود جان از سر تا دو استخوان ران او بعد از آن او پرسیده میشود
از چیزی که او میداند پس چون آورد آنرا که میداند گشوده میشود برای او آن در که نموده آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله
پس داخل میشود بر آن مومن از روشنی بهشت و خنکی بهشت و خوشبوی بهشت اصل قال قلت جعلت فداک فاین
ضغطة القبر فقال هیهات ما علی المومنین منها شیء والله ان هذه الارض لتفتخر علی هذه فتقول وطئ علی ظهری مومن
ولم یطأ علی ظهرک مومن وتقول له الارض والله لقد کنت احبک وانت تمشی علی ظهری فاما اذا ولیتک فستعلم ما اصنع
بک فتفسح له مد بصره شرح وطی بطاء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب علم است ما در ما اصنع استفهامیه است

و ابطال عمل مستعمل کرده یا موصوله بمفعول مستعمل است تفسح بفا و سین بی نقطه و حا که بی نقطه است بصیغه مضارع غایب
معلوم باب حسن یا باب افتعال یا باب تفعل بحذف یکی تا است یا بصیغه مجهول باب منع است یا باب تفعل بحذف
یک تا است یعنی ابو بصیر گفت که گفتم قربان تو شوم پس چه حالست فشردن قبر با شیعه که چرا آنرا نگفتی امام گفت دور است
خیال تو بیان این آنکه بر مؤمنان از جمله فشردن قبر چیزی بخدا قسم بیان این آنکه این جزو زمین اگر مؤمنی بر آن کرد
فخر میکند برای جزو دیگر زمین اگر مؤمنی بر آن نرود باین روش که میگوید بزبان حال که بار دیگر بر پشت من و یار دیگر بر پشت تو مؤمنی
و میگوید مؤمن را بزبان حال زمین قبر او که بخدا قسم که هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا بر حالی که تو میرفتی بر
پشت من خواه نزدیک من و خواه دور از من پس اما وقتی که متصل شدی بتو پس زود باشد که بدانی که چه نیکی میکنم
با تو پس فراخ می شود زمین قبر او برای او چندانکه چشم او کار کند سیوم ح عن ابی نصر بن یعقوب عن سعید بن
یسار قال حضر احد ابنی سابور وکان لهما فضل وورع واخبات فمرض احدهما ولا احسبه الا زکریا بن سابور قال فحضرته عند
موته فبسط یده ثم قال ابیضت یدی یا علی قال فدخلت علی ابی عبد الله علیه السلام وعنده محمد بن مسلم قال فلما قمت
من عنده ظننت ان محمدا یخبره بخبر الرجل فاتبعنی برسول فرجعت الیه فقال اخبرنی عن هذا الرجل الذی
حضرته عند الموت ای شیء سمعته یقول قال قلت بسط یده ثم قال ابیضت یدی یا علی فقال ابو عبد الله والله رآه والله
رآه والله رآه   یسار بفتح یا دو نقطه در پایین و سین بی نقطه است ابنی بفتح همزه است حضر بحا بی نقطه و ضاد با نقطه
و ضاد با نقطه و را بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و علم است احد منصوب است ابنی تثنیه ابن است وکان لهما تا
از کلام یونس بن یعقوب جمله معترضه است اخبات بخا با نقطه و با یک نقطه و تا دو نقطه در بالا بصیغه مصدر باب افعال است
فمرض بصیغه ماضی باب علم عطف است بر کان تا آخر قال استیناف است برای بیان حضر احد ابنی سابور فحضرته عطف است
بر جمله سابق بر آن که در اینجا نقل نشده ضمیر منصوب در حضرته راجع است باحد ابنی سابور ابیضت یدی عبارت از کمال
قرب سفیدی و بعد سیاهی است که مذکور شده در حدیث دهم باب نهم که تلقین المیت است یا بمعنی که سفیدی چنین
نزدیک شد که دست من با آن سفیده سیاه بود که این عبارت اند دست چپ او اشد سفیدی شدن آن عبارت از
محو گناهان باشد یعنی روایت است از یونس بن یعقوب از سعید بن یسار اینکه سعید حاضر شد نزد مردی که یکی از دو پسر سابور
و بود آن دو پسر را فضیلتی و پرهیزکاری و خشوعی پس بیمار شد یکی از آن دو پسر و گمان ندارم او را مگر اینکه زکریا بن
سابور باشد بیان حضور سعید بن یسار گفت پس حاضر شدم نزدیکی او و پسر سابور وقت مردن او پس پهن کرد
دست خود را بعد از آن گفت سفید شد دست من ای علی سعید گفت پس داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام
و نزد او محمد بن مسلم بود سعید گفت پس چون برخاستم از نزد امام علیه السلام گمان کردم که محمد بن مسلم خبر خواهد
داد امام را بخبر آن مرد که یکی از دو پسر سابور باشد پس امام علیه السلام بطلب من فرستاد رسولی را پس برگشتم بسوی
او پس گفت خبر ده مرا بخبر این مردی که حاضر شدی نزد او در وقت مردن چه چیز شنیدی که میگفت سعید گفت گفتم پهن
کرد دست خود را و گفت سفید شد دست من ای علی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام بخدا قسم که دید علی را
بخدا قسم که دید علی را بخدا قسم که دید علی را چهارم ح حدثنی من سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول [illegible] الله
یقبل ولکم والله یغفر لکم انه لیس بین احدکم وبین ان یغتبط ویری السرور وقرة العین الا ان تبلغ نفسه هاهنا وأومی

آرزوی مثل مرتبه کسی کردن القر بفتح وضم قاف وتشدید رای بی‌نقطه مصدر باب ضرب وعلم خنکی دیده یافتن وآنچه دل
مشتاق بآنست ترجمه حکایت کرد مرا کسی که شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که میگفت از شما تقسیم بخدا قسم
مقبول میشود و برای شما بخدا قسم بخشایش کرده میشود گناه بدرستی که شان اینست که نیست و علاقه میان یکی از شما
و میان آنکه آرزو کرده شود مثل مرتبه او و بپسندد کسی را که باعث خوشحالی و خنکی چشم است مگر وقت اینکه رسد جان او باینجا
و اشاره کرد بدست خود بسوی حلق خود اصل ثم قال انه اذا کان ذلک واحتضر حضره رسول الله صلی الله علیه وآله
وعلی علیه السلام فیقول یا رسول الله ان هذا کان یحبنا وجبرئیل وملک الموت فیدنو منه علی علیه السلام فیقول
یا رسول الله ان هذا کان یحبنا اهل البیت فاحبه ویقول رسول الله صلی الله علیه وآله یا جبرئیل ان هذا کان یحب
الله ورسوله واهل بیت رسوله ویقول جبرئیل لملک الموت ان هذا کان یحب الله ورسوله واهل بیت رسوله فاحبه و
ارفق به شرح ضمیر انه ضمیر شان است یا راجع باحدکم است مشار الیه ذلک رسیدن جان بحلق است احتضر بحای بی نقطه
وضاد با نقطه و رای بی‌نقطه بصیغه ماضی باب افتعال است و نایب فاعل ضمیر مستتر راجع باحدکم است یا فاعل محذوف و [illegible] نسبت
بالملائکه الموت بما تشدد و [illegible] از ملائکه یا اعم از انسان وانرسول [illegible] احبه بهمزه در جا بفتح همزه و [illegible] نقطه
وفتح بای یکنقطه مشدده وضمیر است ارفق برای بی‌نقطه و فا و قاف بصیغه امر باب نصر وعلم و حسن است ترجمه بعد از آن گفت
امام بدرستی که شان اینست که چون شود آنچه گفتیم و حاضر شود او را مرگ حاضر میشود نزد او رسول الله صلی الله علیه وآله
وعلی علیه السلام وجبرئیل و ملک الموت پس نزدیک میشود باو علی علیه السلام پس میگوید ای رسول الله بدرستی که
این مرد دوست میداشت ما خانواده رسول را پس دوست دار او را و میگوید رسول الله صلی الله علیه وآله ای جبرئیل بدرستی
که این مرد دوست میداشت الله تعالی را و رسولش را و خانواده رسولش را و میگوید جبرئیل ملک الموت را بدرستی که این
مرد دوست میداشت الله تعالی را و رسولش را و خانواده رسولش را پس دوست دار او را و همواری کن با او اصل فیدنو منه
ملک الموت فیقول یا عبد الله اخذت فکاک رقبتک اخذت امان برائتک تمسکت بالعصمة الکبری شرح اخذت و نظائر
آن بتقدیر استفهام است الفکاک بفتح و کسر فا مصدر باب نصر آزاد کردن فکاک رقبتک اشارتست بآیه سوره
البلد فک رقبة و بیان در کتاب الحجة در باب صد و هفتم در حدیث چهل ونهم الامان بفتح همزه مصدر باب علم بیگانه غم
بودن البرائة بفتح بای یکنقطه و رای بی‌نقطه و الف و همزه مصدر باب علم بیعیب بودن و مراد اینجا بی‌نفاق بودن است
العصمه بکسر عین بی‌نقطه و سکون صاد و تای بی نقطه مصدر باب ضرب نگاه داشتن چیزی از فساد و مراد اینجا دست آویز ایمان
است که باعث نگاه داشتن ایمان است از کبری بضم کاف و سکون بای یکنقطه و رای بی‌نقطه و الف مقصوره مونث
اکبر است ترجمه پس نزدیک میشود باو ملک الموت پس میگوید ای بنده خدا آیا فرا گرفتی آزاد ساختن کردن خود را
که گرو آتش دوزخ است آیا فرا گرفتی پیمان غیر بری بودن ترا از آتش جهنم آیا چسبیدی بدستاویز بزرگتر ایمان در
زندگی دنیا اصل فیوفقه الله عزوجل فیقول نعم فیقول له وما ذاک فیقول ولایة علی بن ابی طالب فیقول صدقت اما الذی
کنت تحذره فقد آمنک الله منه واما الذی کنت ترجوه فقد ادرکته ابشر بالسلف الصالح مرافقة رسول الله وعلی وفاطمه
علیهم السلام شرح مشار الیه ذلک هر یک از فکاک و امان و عصمه است زیرا که هر سه عبارت از یک چیز است
السلف بفتح سین و فتح لام گذشتگان و بلفظ مفرد مذکور شده برای اینکه در اصل مصدر باب نصر است یعنی گذشتن
و افراد الصالح برای موافقت با موصوف در لفظ است مرافقة منصوب منونست و تمیز نسبت صالح بسلف است

وحسن اولئك رفيقا رسول مجرور وبدل تفصيل السلف است يا مرافقه مجرور بي تنوين وبدل اشتمال السلف است وبعيد
مضاف اليه است يعني امام گفت پس توفيق ميدهد آن مؤمن را الله عز وجل پس ميگويد آري پس ملك الموت ميگويد و حيست
اينكه گفتم پس ميگويد علامت محبت علي بن ابي طالب است يعني تصديق مفترض الطاعة بودن او پس ملك الموت ميگويد راست
گفتي اما آنچه ميترسيدي از آن پس تحقيق ايمن كرد ترا الله تعالى از آن واما آنچه اميد ميداشتي آنرا پس تحقيق دريافتي آنرا
بشارت دهيد بآب بكذشتكان كه همكانند با عيسى برفاقت كه رسول الله وعلي وفاطمه عليهم السلام باشند اصل ثم يسل
نفسه سلا رفيقا ثم ينزل بكفنه من الجنة وحنوطه بمسك اذفر فيكفن بذلك الكفن ويحنط بذلك الحنوط ثم يكسي
حلة صفراء من حلل الجنة ثم يسل شرح يسل بسين بي نقطه وتشديد لام بصيغه مضارع معلوم باب نصر است ونفسه منصوب
است يا بصيغه مجهول است ونفسه مرفوع است ينزل بنون وزاء بي نقطه بصيغه مضارع مجهول باب ضرب يا باب افعال است
با در بكفنه بمعني في است من الجنة متعلق بينزل است وحنوط بفتح حاء بي نقطه ونون وطاء بي نقطه عطف بر كفنه
است الحنوط خوشبوئي كه بميت كنند مثل كافور با در بمسك براي تعديه است يا براي تقويت است وبر هر تقدير
ظرف نايب است فاعل ينزل است الاذفر بفتح همزه وسكون ذال با نقطه وفتح فاء وراء بي نقطه بغايت خوشبو حلة
منصوب است مفعول دوم يكسي است الحلة بضم حاء بي نقطه وتشديد لام لباسي كه آستر داد وخلعتي كه مركب از دو
يا مانند آنها باشد صفراء اينجا مانند قول الله تعالى است در سورة البقرة صفراء فاقع لونها تسر الناظرين يعني
بعد از آن ملك الموت ميكشد جان او را كشيدني هموار بعد از آن فرود آورده ميشود در كفن او از بهشت وفرود آورده
ميشود در كافور او از بهشت مشكي بغايت خوشبو پس كفن كرده ميشود بآن كفن مشك دار وحنوط كرده ميشود
بآن حنوط مشك دار بعد از آن پوشانيده ميشود حله زرد از حلهاي بهشت مخفي نماند كه ميتواند بود كه با در بكفنه براي تعديه
يا تقويت باشد وظرف نايب فاعل باشد وبا در بمسك براي ملابست حال شود مراد اين باشد كه مراد كفني ديگر
وحنوطي ديگر براي او از بهشت آورده ميشود ليكن بر اين تقدير انسب اين مي نمايد كه بجاي بكفنه گويد بكفن وبجاي
بحنوط كويد وحنوطه وتوجيه امثال اين از شرح فقرات بعد از اين معلوم ميشود والله اعلم اصل فاذا وضع
في قبره فتح له باب من ابواب الجنة يدخل عليه من روحها وريحانها ثم يفسح له عن امامه مسيرة شهر وعن يمينه وعن
يساره ثم يقال له نم نومة العروس علي فراشها ابشر بروح وريحان وجنة نعيم ورب غير غضبان شرح پس چون
گذاشته شود در قبرش گشوده ميشود براي او دري از درهاي بهشت داخل ميشود بر او از نسيم بهشت وبوي خوش
بهشت چنانچه گفته در سورة طه وسلك لكم فيها سبلا وبيان ميشود در شرح حديث اول باب سي ويكم بعد از آن
فراخ كرده ميشود براي او در جانب پيش او بكماهه راه واز جانب دست راست او واز جانب دست چپ او يعني
معني كه او در جانب نيز بكماهه راه است فراخ ميشود مخفي نماند كه اين فراخي مانند فراخي مكان شخصي است كه در خواب
مكان خود را بسيار وسيع بيند پس منافات ندارد با آنكه در جانب چپ او كه طرف سطح ارض است محسوس است كه
زمين شكافته نميشود وايضا منافات ندارد با آنكه ديگري در پهلوي او مدفون باشد وبراي او فراخ نشود مانند
دو كس كه در پهلوي هم خوابيده باشند ويكي فراخي در خواب بيند وديگري تنگي بعد از آن گفته ميشود او را كه
خواب كن مثل خواب نو عروس كه شد در جامهاي خواب او مژده در باب نسيمي وبوي خوشي وبهشت پر نعمتي
وصاحبي كه اصلا غضبناك نباشد مراد اين است كه اين حالت براي او هميشه خواهد ماند اصل ثم يزور آل محمد

في جبال رضوى فيأكل معهم من طعامهم ويشرب معهم من شرابهم ويتحدث معهم في مجالسهم حتى يقوم قائمنا
اهل البيت عليه السلام فاذا قام قائمنا بعثهم الله فاقبلوا معه يلبون زمرا زمرا فعند ذلك يرتاب المبطلون و
يضمحل المحلون وقليل ما يكونون شرح الجنان بكسر جيم جمع جنة باغهاى درختان خرما وغير خرما رضوى بفتح راء
بی نقطه وسکون ضاد با نقطه والف مقصوره بعد از واو کوهیست نزد ینبع ومیان آن ومدینه چهار مرحله است ودر
بعض روایات اینست که رضوی کوهی از کوههای بهشت است واعتقاد کیسانیه اینست که محمد بن الحنفیه در رضوی است زنده
و مرزوق است وظاهر این حدیث اینست که ارواح ائمه علیهم السلام آنجا است وتحقیق باغهای مثل آنجا آنست که گذشت در
شرح فقره سابقه ومیتواند بود که مراد باغهای ینبع باشد زیرا که در ینبع صد و هفتاد چشمه است وامیر المؤمنین علیه السلم
در آنجا باغات داشته اقبلوا بصیغه معلوم ماضی باب افعال از اقبال ناقص است ویلبون بضم یاء مضارعه وفتح لام
وتشدید باء یک نقطه مضمومه بصیغه مضارع معلوم معتل اللام باب تفعیل حال ضمیر اقبلوا است وماخوذ است از تلبیه حقیقت
آن بیان میشود در کتاب الحج در شرح عنوان باب التلبیه که باب هشتاد ویکم است ومراد اینجا اینست که تعظیم شعائر
الهی میکنند چنانچه کسی در احرام حج میکند الزمر بضم زای با نقطه وفتح میم وراء بی نقطه جمع زمره بضم زای به معنی گروه از طوائف
وذکر جمع برای آن است که مؤمنان یک زمان نیستند تا علی واوسط وادنی وتکرار برای تعدد ازمنه ائمه سابقین است
یرتاب بیراء بی نقطه والف و باء یک نقطه بصیغه مضارع معلوم معتل العین واوی باب افتعال است الارتیاب حیران شدن
ومانده شدن وفاسد العقل شدن یضمحل بضم میم وکسر حاء بی نقطه وتشدید لام بصیغه اسم فاعل باب افعال است
الاحلال ضد احرام ومراد اینجا بی اعتبار کردن شعائر الهی است واشارت است بقول الله تعالی در سوره مائده یا ایها الذین آمنوا لا
تحلوا شعائر الله ما در ما یکونون مصدریه است ومصدر اینجا نایب ظرف زمان است بعد از آن زیارت میکند ائمه علیهم
السلم را در باغهای رضوی پس میخورد با ایشان از طعام ایشان ومی آشامد با ایشان از آشامیدن ایشان وهمزبانی میکند با
ایشان در مجالس ایشان تا اینکه ظاهر شود ایستادگی کننده بجمیع احکام الهی ورواج دهنده آنها در جمیع خلایق از
جمله ما که اهل بیت رسولیم پس چون ظاهر شود قائم ما علیه السلام برمی انگیزد ایشانرا الله تعالی پس رو می آورند با
او تعظیم احکام الهی میکنند باینمعنی که همه احکام را چنانچه باید معمول میسازند طوائف طوائف پس نزد آن حیران میشوند
اهل دین باطل وبی اعتبار میشوند جمعی که بی اعتبار کرده اند احکام الهی را وکم است زمان بودن ایشان در دنیا یعنی
که زود بایمال لشکر قائم علیه السلام میشوند هلکت المحاضیر ونجا المقربون من اجل ذلک قال رسول الله صلی الله علیه وآله
لعلی علیه السلام انت اخی ومیعاد ما بینی وبینک وادی السلم چون کلام منجر بذکر ظهور قائم علیه السلام شد این
فقره برای مذمت جمعی از شیعه است که در انتظار ظهور او استعجال میکنند بترک تقیه وانگیختن غبار فتنه چنانچه ظاهر
میشود در کتاب الروضه در ذیل حدیث نوح صلی الله علیه که عن ابی جعفر علیه السلام قال الغبرة علی من اثارها هلک
المحاضیر قلت جعلت فداک وما المحاضیر قال المستعجلون المحاضیر بفتح میم وحاء بی نقطه والف وکسر ضاد بی نقطه و دال
بی نقطه وراء بی نقطه جمع محضر بفتح ضاد که اسم مکان باب علم است الحضر بفتح حاء وفتح ضاد تنگی سینه و پیدا بود در
کتاب الروضه بیاء میان صاد وراء است وآن جمع محصور است وراجع باینمعنی میشود وآنچه اینجا است بهتر است
مشار الیه ذلک مذموم بودن استعجال وممدوح بودن تسلیم است المیعاد بکسر میم وعده گاه وزمان وعده ومراد
اینجا معنی اول است ما موصوله است وعبارتست از احکام الهی که جمیع آنرا رسول علیه السلام با امیر المؤمنین

عليه السلام با امير المؤمنين عليه السلام وادي السلام عبارت از ظهر كوفه است كه وادي غري آنجا است چنانچه
مي آيد در شرح حديث اول باب نود دوم و قائم عليه السلام در اول ظهور از مكه بآنجا خواهد آمد و اقامت حدود الهي
كما هي حقه خواهد كرد و گذشت در كتاب الحجة در حديث سيوم باب ما عند الائمة عليهم السلام من آيات الانبياء عليهم
السلام كه باب سي و هفتم است اشارت بآن شد و در حديث چهلم مولد النبي صلى الله عليه و آله يعني هلاك شدند
جميع كجاهاي تنگي سينه اند و بيتابي ميكنند بترك تقيه بخيال اينكه قائم عليه السلام موافق اشتهاي ايشان ظهور
خواهد كرد و نجات يافتند از فتنها مقربان درگاه الهي كه اهل تسليم و رضا بقضاء الهي اند و از براي آنچه مذكور شد گفت
رسول الله صلى الله عليه و آله علي را عليه السلام كه تو برادر مني و وعده گاه رواج آنچه ميان من و تست از احكام الهي
وادي السلام است مراد اين است كه چون مي بيني كه حدود الهي معطل شود و ظالمان مسلط شوند استعجال مكن [illegible]
تا وقت ظهور قائم عليه السلام در وادي السلام ص قال و اذا احتضر الكافر حضره رسول الله صلى الله عليه و آله و علي و
جبرئيل و ملك الموت عليهم فيدنو منه علي فيقول يا رسول الله ان هذا كان يبغضنا اهل البيت فابغضه و يقول
رسول الله صلى الله عليه و آله يا جبرئيل ان هذا كان يبغض الله و رسوله و اهل بيت رسوله فابغضه و يقول جبرئيل
يا ملك الموت ان هذا كان يبغض الله و رسوله و اهل بيت رسوله فابغضه و اعنف عليه ش اعنف بعين بي نقطه و نون
و فاء بصيغه امر باب افعال است يعني امام گفت و چون كافر شود كافر را مرگ حاضر شود نزد او رسول الله صلى الله
عليه و آله و علي و جبرئيل و ملك الموت عليهم السلام پس نزديك ميشود باو علي عليه السلام پس ميگويد اي رسول الله
بدرستي كه اين دشمن ميداشت ما اهل بيت رسول را پس دشمن دار او را پس دشمن دار او را و ميگويد رسول الله صلى
الله صلى الله عليه و آله اي جبرئيل بدرستي كه اين دشمن ميداشت خدا را و رسول خدا را و اهل بيت رسولش را يا
معني كه دشمني اهل بيت لازم دارد دشمني خدا و رسول را چنانچه دشمني شيعه اهل بيت لازم دارد دشمني اهل بيت را
پس دشمن دار او را و ميگويد جبرئيل اي ملك الموت بدرستي كه اين دشمن ميداشت خدا را و رسولش را و اهل بيت رسولش را
پس دشمن دار او را و درشتي و ناهمواري كن او را ص فيدنو منه ملك الموت فيقول يا عبد الله اخذت فكاك رهانك
اخذت امان براءتك تمسكت بالعصمة الكبرى في الحيوة الدنيا فيقول لا فيقول ابشر يا عدو الله بسخط الله عز و جل و عذابه
و النار اما الذي كنت تحذر فقد نزل بك ش الرهان بكسر راء بي نقطه جمع رهن بفتح راء و سكون هاء گروها و مراد اينجا
جميع اعضا است كه هر كدام گرو آتش جهنم است بسبب يعني پس نزديك ميشود باو ملك الموت پس ميگويد اي بنده
خدا آيا فرا گرفتي آزاد ساختن گروهاي خود را آيا فرا گرفتي ايمني براءت بودن از جهنم و آتش آيا چسبيده بودي بريسمانيكه
بند كه آن ايمانست در زندگي دنيا پس ميگويد نه پس ملك الموت ميگويد مژده ده را اي دشمن خدا بغضب او عز و جل و
عذاب او و آتش جهنم و اما آنچه مي ترسيدي از آن پس تحقيق فرود آمد بتو ص ثم يسل نفسه سلا عنيفا ثم يوكل
بروحه ثلثمائة شيطان كلهم يبزق في وجهه و يتأذى بروحه فاذا وضع في قبره فتح له باب من ابواب النار فيدخل
عليه من فيحها و لهيبها ش يوكل بصيغه مضارع مجهول باب تفعيل است يبزق بباء يك نقطه و زاي با نقطه بصيغه
مضارع معلوم باب نصر است با در بروحه براي سببيت است يا براي تعديه است الفيح بفتح فاء و سكون ياء دو
نقطه در پايين و حاء بي نقطه بوي بد است يعني پس از آن ميكشد جان او را كشيدني ناهموار بعد از آن موكل ميشوند بروح
سيصد شيطان هر يك از شياطين آب دهن مي اندازد بروي او و آزار ميكشد بسبب مجاورت روح او پس چون

گذاشته شود در قبر خود کشوده میشود بر او دری از درهای آتش جهنم پس داخل میشود بر او از بوی آتش
جهنم و زبانهٔ آتش جهنم پنجم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام حدثنی صالح بن میثم عن عبایة الاسدی انه سمع علیا علیه
السلام یقول والله لا یبغضنی عبد ابدا یموت علی بغضی الا رآنی عند موته حیث یکره ولا یحبنی عبد ابدا فیموت علی حبی
الا رآنی عند موته حیث یحب فقال ابو جعفر علیه السلام نعم ورسول الله صلی الله علیه وآله بالیمین شرح میثم بکسر
میم و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح ثاء سه نقطه است عبایه بفتح عین بی نقطه و باء یک نقطه و الف و یاء دو نقطه در
پایین است ابدا ظرف لا یبغضنی است و در میانه موصوف و صفت در آمده و رسول منصوب است بعطف بر محذوف بتقدیر
یراه و یری رسول الله و میتواند بود که واو حرف قسم باشد و رسول مجرور باشد بالیمین کلام امام است یعنی بیمین یعنی
دست راست است یا کلام راوی است و یمین بمعنی قسم است ترجمه گفتم امام محمد باقر علیه السلام را حکایت کرد مرا
صالح بن میثم از عبایه اسدی که او شنید از علی علیه السلام میگفت بخدا قسم که دشمن نمیدارد مرا بنده هرگز که بمیرد بر دشمنی
من مگر آنکه دیده مرا در وقت مردن خود در جائیکه نمیخواهد بودن مرا آنجا و دوست دارد مرا بنده هرگز پس بمیرد بر
دوستی من مگر آنکه دیده مرا نزد مردن خود در جائیکه میخواهد بودن مرا آنجا پس گفت امام محمد باقر علیه السلام آری می
بیند علی را و می بیند رسول الله صلی الله علیه وآله در جانب دست راست ششم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول
فی المیت تدمع عیناه عند الموت فقال ذلک عند معاینة رسول الله صلی الله علیه وآله فیری ما یسره ثم قال اما تری الرجل
یری ما یسره و ما یحب فتدمع عینه لذلک و یضحک شرح تدمع بصیغه مضارع معلوم باب منع و علم است ترجمه شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام میگفت در میتی که اشک میدهد دو چشم او نزد مردن پس گفت آن نزد دیدن رسول الله صلی
الله علیه وآله است پس می بیند چیزی را که خوشحال میکند او را بعد از آن امام گفت آیا نمی بینی مرد را که می بیند چیزی را که خوشحال
میکند او را و چیزی را که دوست میدارد پس اشک میدهد چشم او برای آن دیدن و خنده میکند هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سمعته یقول ان النفس اذا وقعت فی الحلق اتاه ملک فقال له یا هذا او یا فلان اما ما کنت ترجو فایس منه
وهو الرجوع الی الدنیا واما ما کنت تخاف فقد امنت منه شرح فایس بسکون همزه و فتح یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه
بصیغه امر باب علم است همزه متصل افتاده در صورت خط بتر و همزه بجای یاء و یاء بجای همزه است پس وزن فاعفل است
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت شنیدم از او که میگفت بدرستی که جان مؤمن چون رسید بحلق
آمد نزد او ملکی پس گفت او را این مرد یا ای فلان انکه اما آنچه در ایام بیماری امید میداشتی پس نا امید شو از آن و آن برگشتن
بسوی دنیا است یعنی زوال مرض و اما آنچه میترسیدی از آن که اهوال بعد از مرگ است پس بتحقیق ایمن شدی از آن
هشتم اصل عن عقبة انه سمع ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الرجل اذا وقعت نفسه فی صدره رای قلت جعلت
فداک وما یری قال یری رسول الله صلی الله علیه وآله فیقول له انا رسول الله ابشر ثم قال ثم یری علی بن
ابی طالب علیه السلام فیقول انا علی بن ابی طالب الذی کنت تحبه تحب ان انفعک الیوم قال قلت له ایکون احد منهم
کما برانیم در وقتی است که باشد جان در اینجا و مراد حلق است مثلا پس گفت آری این حدیث خواست سپاه بی انکه
چون شود آن بودن در حلق می آید نزد او پیغمبر خدا و می آید نزد او علی و می آید نزد او جبرئیل و می آید نزد او ملک الموت
ملکی که حد متکار در فرمان بردار علی است مراد صاحب این مذهب بنا بر این جماعت پس سلامتی و ایمنی است پس
بایمعنی که شائبه ضرر با آن نیست پس میگوید آن ملک علی را که ای علی بگذار سنی که فلان کس بود دوست تو و اهل بیت تو

پس علی میگوید آری دوست میداشت ما را و دوری میکرد از دشمنان ما پس میگوید آن گفتگو را پیغمبر خدا از برای جبرئیل
پس بالا می برد آن گفتگو را جبرئیل بسوی الله عز و جل یعنی که ملائکه مقربین را که در طبقات سموات اند خبر دار ازان
گفتگو میکنند چهاردهم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا بلغت نفس احدکم هذه و اومی بیده الی حلقه
قرت عینه شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون رسد جان یکی از شما شیعه امامیه اینجا و اشارت
کرد بدست خود بسوی حلق خود روشن میشود چشم او بدیدن محمد و آل محمد علیهم السلام پانزدهم اصل قلت لابی عبد
الله علیه السلام قوله عز و جل فلولا اذا بلغت الحلقوم الی قوله ان کنتم صادقین فقال انها اذا بلغت الحلقوم ثم اری منزله
من الجنة فیقول ردونی الی الدنیا حتی اخبر اهلی بما اری فیقال له لیس الی ذلک سبیل شرح اینجا عبارتست به پنج آیت از سوره
الواقعه اول فلولا اذا بلغت الحلقوم دوم و انتم حینئذ تنظرون سیوم و نحن اقرب الیه منکم و لکن لا تبصرون چهارم فلولا
ان کنتم غیر مدینین پنجم ترجعونها ان کنتم صادقین در این آیات چند احتمال است اما آنچه که مناسب ظاهر این حدیث است
اینست که فا در فلولا از برای تفریع است بر تکذیب زیرا که سابق این آیات چنین است افبهذا الحدیث انتم مدهنون و تجعلون
رزقکم انکم تکذبون یعنی که آیا بایان قسم عظیم پس گفتگوی اینکه آنچه نازل بر رسول است قرآن است مشتمل بر محکمات تا بر هم
پیروی ظن است در بیان متشابهی که در نمی یابد معنی آن را مگر جمعی که آیت تطهیر در ایشان یا امثال ایشان نازل شده است
گفتگو شما سهل انگارانید بتفسیر متشابه بظن خود و میگردانید راه رزق خود را اینکه تکذیب میکنید بوحی رب العالمین را
و شریک میشوید در حکم از پیش خود باجتهاد و فتوی از روی ظن و آن را وسیله انعامات و وظایف پادشاهان جایر
میکنید لولا در اصل برای تحسین فعلی است که ممکن و غیر واقع است و چون فعل آن ماضی باشد برای تندیم است و چون
فعل آن مضارع باشد برای طلب است و اینجا استعاره شده برای تبکیت زیرا که فعل آن ممتنع است و چون فعل آن مضارع
است برای مانند طلب است و فعل آن محذوف است بقرینه فعلی که گذشته بتقدیر فلولا تکذبون اذا بلغت الحلقوم مثل
قول شاعر تعدون عقر النیب افضل مجدکم بنی ضوطری لولا الکمی المقنعا که بتقدیر لولا تعدون عقر الکمی است فا در فلولا ان
کنتم برای تعقیب است زیرا که سابق آن خطاب با منسوبان باسلام است باعتبار ایام زندگی و صحت ایشان و خطاب در آن با ایشان
است باعتبار حالت احتضار و فعل لولا اینجا ترجعونها است جمله شرطیه در ترجعونها ان کنتم صادقین جزای ان کنتم
غیر مدینین است و ذکر اذا در اول و ذکر ان در این دو جا برای تحقق وقوع شرط اول و عدم وقوع و ندرت وقوع شرط دوم
سیوم است و مراد بصادقین راست گویان در دعوی ایمان است و ایشان شیعه امامیه اند ترجمه پس چرا تکذیب وحی ما
نمیکنید و عاجز میشوید چون محتضر رسد بحلقوم و شما در آن هنگام نظر میکنید بسوی آن حالت و ما باعتبار ثواب
عقاب و باعتبار خلفا مثل نبی و اوصیای او نزدیکتریم بسوی محتضر از شما و لیکن شما نمی بینید پس از آن چرا اگر نبوده اید
بسته بر نمیگردانید نفس خود را از حلقوم خود اگر باشید صادقان در دعوی ایمان و جای خود را در بهشت دیده باشید
تا مردم خود را بآن خبر دهید بیان گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را چه معنی دارد قول الله عز و جل فلولا اذا بلغت
الحلقوم فلولا اذا بلغت الحلقوم تا قوله ان کنتم صادقین مرادش سؤال از معنی آیت چهارم و پنجم است و ذکر سه آیه
سابق برای کمال ربط بآن دو آیه است پس امام گفت بدرستی که چون روح کسی که صادق باشد در دعوی ایمان رسد
بحلق بعد از آن نموده شود با او منزل او از بهشت پس میگوید بملائکه موت را که برگردانید مرا بسوی دنیا تا خبر دهم اهل خود را
بآنچه می بینم پس گفته میشود او را نیست بآنچه گفتی راهی شان است تا اینکه آن گردانیدن خارق عادت است

وچون از کسی ظاهر شود معجز خواهد بود چنانچه گذشت در حدیث دهم باب نهم اگر گوئی این حدیث منافات دارد با
گذشت در حدیث دوم باب دوازدهم که هیچ چیز در آن هنگام نزد مؤمن محبوبتر از کشیده شدن روح او نیست گوئیم مراد
با آنچه گذشت اینست که نزدیکی دنیا را لیکن آنچه بود نمیخواهد اصلا و این منافات ندارد با اینکه برگردد بدن بلکه بسی
خواهد شان نزدهم اصل سهل بن زیاد عن غیر واحد من اصحابنا قال قال اذا رأیت المیت قد شخص ببصره وسالت عینه
الیسری ورشح جبینه وتقلصت شفتاه وانتشرت منخراه فأی شیء رأیت من ذلک فحسبک بها وفی روایة
اخری واذا ضحک ایضا فهو من الدلائل قال واذا رأیته قد خمص وجهه وسالت عینه الیمنی فاعلم انه شرح غیر واحد
من اصحابنا عبارتست از سفرا که نقل از صاحب الزمان علیه السلام کرده اند یا عبارتست از جمعی دیگر که نقل از امامی دیگر
کرده اند شخص بشین با نقطه و خاء با نقطه و صاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع است الشخوص بضم
ارتفاع باصره ببصره برای تعدیه است مراد اینست که چشم را وا بگذارد مدتی و برهم زدن آنرا بر طرف کند تقلصت بقاف
وصاد بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعل است فا در فای برای جزای اذا است ای کلمه شرط است منصوب و مفعول رأیت است
فا در فحسبک برای جزای ای است حسب بحاء بی نقطه و تشدید سین بی نقطه و با یک نقطه بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است
التحسیب کسی را صاحب ظن بچیزی کردن ضمیر مستتر راجع بای است ضمیر بها راجع بجنة است یا راجع بنجات است هر کدام
آنها اگر در سابق مذکور نیست امام را در خاطرها است و میتواند بود که حسبک بسکون سین و ضم با اسم فعل باشد
بمعنی اکتف باشد و ضمیر بها راجع بای باشد باعتبار اینکه علامت است نظیر آنچه گذشت در حدیث دوم وفی روایة اخری
اشارتست باینکه بعض راویان نقل کرده اند واذا ضحک ایضا فهو من الدلائل را اگر چه نقل کرده و دیگران نقل نکرده اند و در ما قبل
وما بعد جمیع ایشان متفق اند انه بفتح همزه و تشدید نون مفتوحه بتقدیر انها الکسی روایتست که سهل بن زیاد
از متعدد از یاران ما آن متعدد گفت که امام علیه السلام گفت چون دیدی مشرف بر موت را که بتحقیق بالا برد چشم
خود را و برهم نمیزند و روان شد آب چشم چپ او و عرق کرد پیشانی او و در هم کشیده شد دو لب او و پر کنده شد دو بینی
او پس هر چیز را دیدی از آنچه مذکور شد پس کافیست ترا بهشت برای آن میت و در روایتی دیگر اینست که چون
میت با آنچه مذکور شد خندید نیز پس آن خندیدن او از جمله دلائل است بهشت برای او با بیمی که مفید ظن نیست بلکه مفید
یقین است امام گفت که در هر دو روایت که چون دیدی او را که با بیروش که ترش شد و دید و روان شد چشم راست او پس
بدانکه او از اهل جهنم است باب چهاردهم اصل باب اخراج روح المؤمن والکافر شرح این باب بیان کیفیت بیرون آوردن
روح مؤمن و کافر است و در این باب سه حدیث است اصل عن ادریس القمی قال سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان
الله عز وجل یأمر ملک الموت فیرد نفس المؤمن لیهون علیه ویخرجها من احسن وجهها فیقول الناس لقد شدد علی فلان
الموت وذلک تهوین من الله عز وجل علیه وقال یصرف عنه اذا کان ممن سخط الله علیه او ممن ابغض الله امره ان یجذب
الجذبة التی بلغتکم بمثل السفود من الصوف المبلول فیقول الناس لقد هون علی فلان الموت شرح یأمر بمعنی قد یأمر است
فیرد بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یهون بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است ضمیر مستتر راجع بملک الموت است یخرج
منصوب و معطوف بر یهون است قال بقاف و الف و لام مخففه منون است و معطوف بر تهوین است القال مصدر معتل
العین واوی باب نصر فهو مثل سبحان من تعطف بالعز وقال به یعنی که تنزیه میکنم تنزیه کسی که مهربانی کرد با بعضی بسبب
بزرگی و غالب شد بقهر بر بعضی دیگر با آن بزرگی یصرف بیاء دو نقطه در پایین بصیغه مضارع مجهول باب ضرب صفت قال است حمل

قال البصري عنه است بر ذلك حمل مجازی است و مراد این است که ضد قال است مثل اینکه گویند فقر المؤمن شر یدفع عنه با
یعنی که فقر او ضد شر است حذف واو در اذا کان برای اشعار بکمال الانفصال آن از ما قبل است زیرا که ما قبل قضیه حملیه است و
این قضیه شرطیه است و برای شک راوی است او جزای اذا است الجذبه بفتح جیم و سکون ذال با نقطه منصوب مفعول
مطلق است و تاء برای وحدت است بلغتکم بباء یکنقطه حرف جر بمعنی فی است و ضم لام و فتح غین با نقطه و کسر تاء دو نقطه
در بالا است اللغة گفتگوئی که هر قومی در میان خود متعارف اند و مخاطبان اینجا اهل قم اند و این اشاره است باینکه این تشبیه
برای تندی جدا کردن چیزی از چیزی متعارف اهل قم است و بر لطفی ندارد بمثل بباء یکنقطه حرف جر که برای آلت است و کسر
میم و سکون ثاء سه نقطه است السفود بفتح سین بی نقطه و تشدید فاء مضمومه و سکون واو و دال بی نقطه سیخ آهن
یعنی روایتست از ادریس قمی گفت شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت بدرستی که الله عز و جل کار هلاک مر
میکند ملک الموت را پس ملک الموت بر میگرداند و تشدید میکند قبض روح مومن را تا آسان کند کار را بر مومن
و بیرون کند روح را از بهر راه آن پس میگویند مردم نادان که هر آینه بتحقیق سخت کرده شد بر فلان کس مرگ و آن قبض روح
بتدریج که آسان کردن است از جانب امر الله عز و جل برای آن مومن و نه چنین است که بر کرده اینکه میشود از از مومن چون باشد
محتضر از جمله آنکه غضب کرده الله تعالی بر او یا امام گفت از جمله آنکه دشمن داشت او را الله تعالی امر میکند الله تعالی کار هلاک ملک
الموت را باینکه کشید روح او را یک کشیدنی که در گفتگوی شما اهل قم مانند سیخ آهنیست از ابریشم تر کرده شده مراد این
است که در تندی مانند این است که کسی بسیخ آهن چیزی را از ابریشم تر کرده شده جدا کند در اینکه ابریشم تر اتصال مانع جدا
کرده چیزی که ملاصق آنها است نمیشود پس میگویند مردم نادان که هر آینه بتحقیق آسان کرده شد بر فلان کس مرگ و دم اصل
دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی رجل من اصحابه و هو یجود بنفسه فقال یا ملک الموت ارفق بصاحبی فانه مؤمن
فقال ابشر یا محمد فانی بکل مؤمن رفیق و اعلم یا محمد انی اقبض روح ابن آدم فیجزع اهله فاقوم فی ناحیة من دارهم
فاقول ما هذا الجزع فوالله ما تعجلناه قبل اجله و ما کان لنا فی قبضه من ذنب فان تحتسبوه و تصبروا تؤجروا و ان تجزعوا
تأثموا و توزروا و اعلموا ان لنا فیکم عودة ثم عودة فالحذر الحذر ش الحذر بکسر حاء بی نقطه و سکون ذال با نقطه
و راء بی نقطه مصدر باب علم احتیاط و آن منصوب است بفعل محذوف بتقدیر خذوا الحذر و تکرار آن برای تأکید است
یعنی داخل شد رسول الله صلی الله علیه و آله بر مردی از یاران خود و او در کار جان دادن بود پس گفت ای ملک الموت
مدارا کن با مصاحب من بدرستی که او مومن است پس گفت ملک الموت مژده دریاب ای محمد چه بدرستی که من با هر مومنی
همواره کارم و بدان ای محمد که من گاه قبض میکنم روح فرزند بنی آدم را پس جزع می کنند اهل او پس می ایستم در طرفی
از جمله خانه ایشان پس میگویم چیست این جزع پس بخدا قسم که زود نبردیم او را پیش از اجلی که مقدر است برای
او و نشد برای ما در گرفتن او هیچ گناه پس اگر باعث مطلب ثواب آخرت خود کنید او را و شکیبائی کنید اجور میشوید و اگر
بیتابی کنید گناهکار میشوید و صاحب وبال میشوید و بدانید که برای ما در شما برگشتنی هست بعد از آن برگشتنی دیگر هست
تا هیچکدام از شما نماند پس فرا گیرید احتیاط خود را فرا گیرید احتیاط خود را یعنی که مهیای مرگ و دل بدنیا نبندید تا
مباد آزار کشید بعد از آن اصل انه قال لیس فی شرقها و لا فی غربها اهل بیت مدر و لا وبر الا و انا اتصفحهم فی کل یوم
خمس مرات و لانا اعلم بصغیرهم و کبیرهم منهم بانفسهم و لو اردت قبض روح بعوضة ما قدرت علیها حتی یأمرنی
ربی بها فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انما یتصفحهم فی مواقیت الصلوة فان کان ممن یواظب علیها لقنه

عند مواقيتها لقنه شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله صلى الله عليه وآله ونحى عنه ملك الموت ابليس انتهى
بامر ربي الجبار در تحت مقول فاقول نيست بلكه كلامى عليحده است يا رسول عليه السلام بقرينه اينكه ضمير متكلم در سابق مع
الغير است و در اينجا وحده است و بقرينه اينكه در حديث آينده در اثناى اين كلام يا محمد مذكور است و ميتواند بود كه در تحت
مقول فاقول باشد ضمير شهرتها و غيرها راجع بارض است اهل بيت مدر اهل شهرها و دهها اند و اهل بيت وبر خيمه نشينان كه
در خيمهاى موئينه ميباشند ضمير منهم و انفسهم راجع بمرجع ضمير صغيرهم و كبيرهم است و ميتواند بود كه راجع بصغيرهم و كبيرهم
باشد و حاصل هر دو يكى است مواقيت جمع موقوت يعنى محدود است و مراد وقت محدود است و آن اول وقت فضيلت هر نماز
است يا جميع اوقات يعنى وقت است يعنى و بدستى كه شأن اين است كه نيست در مشرق زمين و در مغرب هيچ اهل خانه خيمه
و نه اهل خانه موئينه مگر بر حالى كه من وارسى ميكنم ايشان را در هر روزى پنج بار و هر آينه من داناترم بكوچك ايشان و بزرگ ايشان
از ايشان بخود شان و اگر خواهم قبض روح پشه را توانائى ندارم بر آن پشه مگر آنكه امر كند بآن صاحب كل اختيار من باآن
پشه پس گفت رسول الله صلى الله عليه وآله جز اين نيست كه ملك الموت وارسى ميكند ايشان را در اول وقتهاى فضيلت نماز پس اگر
باشد مكلف از جمله كه محافظت ميكند بر نماز در نزد مواقيت نماز ملك الموت در وقت مردن او بر زبان او جارى ميكند كه الهى ايزد اگر
نيست مستحق عبادت مگر الله و اينكه محمد رسول الله است صلى الله عليه وآله و دور ميكند از او ملك الموت عزرائيل ابليس را
شياطين سيوم اصل حضر رسول الله صلى الله عليه وآله رجلا من الانصار وكانت له حالة حسنة عند رسول الله صلى الله
عليه وآله فحضره عند موته فنظر الى ملك الموت عند رأسه فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله ارفق بصاحبي فانه مومن
فقال له ملك الموت يا محمد طب نفسا وقر عينا فاني بكل مؤمن رفيق شفيق شرح طب بكسر طا بى نقطه و سكون با يك
نقطه بصيغه امر باب ضرب است نفسا تميز از نسبت است قر بكسر و فتح قاف و تشديد را بى نقطه مفتوحه و مكسوره بصيغه امر از
باب ضرب و علم است عينا تميز از نسبت است يعنى حاضر شد رسول الله صلى الله عليه وآله نزد مردى از اهل مدينه و بود
آن مرد را مرتبه خوب نزد رسول الله صلى الله عليه وآله پس از آنكه حاضر شد نزد آن مرد در وقت مردن او پس نظر كرد بسوى ملك
الموت نزد سر آن مرد پس گفت ملك الموت را رسول الله صلى الله عليه وآله كه همواركى كن با يار من چه بدرستى كه او مومن است پس گفت او را ملك
الموت اى محمد خوش باش باعتبار خاطر و خوش باش خنك باش باعتبار چشم چه بدرستى كه من با هر مومنى هموار كار مهربانم
اصل واعلم يا محمد اني لاحضر ابن آدم عند قبض روحه فاذا قبضته صرخ صارخ من اهله عند ذلك فانتحي في جانب الدار و
معي روحه فاقول لهم والله ما ظلمناه ولا سبقنا به اجله ولا استعجلنا به قدره وما كان لنا في قبض روحه من ذنب فان ترضوا بما صنع الله
وتصبروا تؤجروا وتحمدوا وان تجزعوا وتسخطوا تأثموا وتوزروا وما لكم عندنا من عتبى وان لنا عندكم لبقية وعودة
فالحذر الحذر شرح سبقنا بسين بى نقطه و با يكنقطه و قاف بصيغه ماضى متكلم باب ضرب است با در به براى تعديه است
بسبب آنكه اين فعل دو مفعولى شده پس اجله منصوب است و مفعول دوم است با در استعجلنا به بمعنى الى است القدر بفتح قاف
و فتح دال بى نقطه و را بى نقطه تدبير الهى در قبض روح كسى و مانند آن العتبى بضم عين بى نقطه و سكون تا دو نقطه
در بالا و با يكنقطه و الف مقصوره رضامندى و مضمون اين ظاهر است انتهى شرح حديث سابق اصل فما من اهل بيت مدر
ولا شعر في بر ولا بحر الا وانا اتصفحهم في كل يوم خمس مرات عند مواقيت الصلوة حتى لانا اعلم منهم بانفسهم ولو اني يا محمد
اردت ان اقبض نفس بعوضة ما قدرت على قبضها حتى يكون الله عز وجل هو الآمر بقبضها واني لالقن المؤمن عند
موته شهادة ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله رسول الله صلى الله عليه وآله شرح مضمون نيز ظاهر است انتهى شرح حديث

سابق باب پانزدهم اصل باب تعجیل الدفن شرح این باب بیان وجوب تعجیل دفن میت است در این باب ده حدیث است اول
اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله یا معشر الناس لا الفین رجلا مات له میت لیلا فانتظر به الصبح ولا رجلا مات له
میت نهارا فانتظر به اللیل لا تنتظروا بموتاکم طلوع الشمس ولا غروبها عجلوا بهم الی مضاجعهم یرحمکم الله فقال الناس
وانت یا رسول الله یرحمک الله شرح لا الفین بفاء و یاء دو نقطه در پائین و نون تاکید ثقیله صیغه مضارع
متکلم وحده از معتل اللام واوی باب افعال است لا الفاء یافتن و نهی کسی خود را از فعلی راجع بنهی مخاطب است از
موجبات فعل یا در بموتاکم برای ملابست است یا برای تعدیه است یرحم مرفوع است و جمله دعائیه است و میتواند بود که
مجزوم و جواب امر باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله ای گروه مردم باید که نیابم البته مردی اگر مرده باشد از او شخصی
بر موتی در شب پس بی ضرورت انتظار کشیده باشد با آن میت صبح را و نه مردی که مرده باشد از او شخصی بر موتی در روز
پس بی ضرورت انتظار کشیده باشد با آن میت شب را انتظار مکشید با مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آفتاب را
تعجیل کنید با ایشان بسوی خوابهای ایشان رحمت کناد شما را الله تعالی پس گفتند مردم و تو ای رسول الله رحمت کناد ترا الله تعالی
بدانکه ظاهر این حدیث تحریم نقل میت است از راه دور بمشاهد شرف اگر گویی آنچه منقول میشود در کتاب الروضه در حدیث
الذی اضاف رسول الله صلی الله علیه وآله بالطائف که موسی علیه السلام نقل عظام یوسف علیه السلام کرد از مصر بسوی شام
معارض اینست گوییم قیاس بر آن در این شریعت محل اشکال است دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا مات
المیت فلا یقیل الا فی قبره شرح لا یقیل خبر بمعنی نهی است و نهی حیث راجع بنهی اولیای میت است یقیل بقاف و یای دو
نقطه در پائین صیغه مضارع معتل العین واوی باب نصر است القیل خواب نیم روز یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله
چون مرد شخصی بموت پس خواب نیم روز نمیکند مگر در قبر خود مراد اینست که در اول آن روز مرده باشد انتظار عصر نباید کشید
باب شانزدهم اصل باب نادر شرح یا مضاف بنادر است یعنی این باب حدیثی است غریب که در این باب یک حدیث است
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیس من میت یموت و یترک وحده الا لعب الشیطان فی جوفه شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ شخص مرده که میرد و واگذاشته شود پیش از دفن تنهائی مگر آنکه بازی میکند
شیطان در درون آن میت مراد اینست که تنهای گذاشتن او باعث تغافل و تاخیر در دفن او میشود و این فعلی است که
شیطان فرموده چنانچه مشاهد است در عجمی که میت خود را امانت در کنجی میگذارند تا نقل نمایند باب هفدهم اصل
باب الحائض تمرض المریض شرح تمرض بتای دو نقطه و ضاد با نقطه صیغه مضارع معلوم غائبه باب تفعیل التمریض بیمار
داری یعنی این باب بیان زن حائض است که بیمار داری میکند بیمار را و در این باب یک حدیث است اصل قلت لابی
الحسن علیه السلام المرأة تقعد عند رأس المریض وهی حائض فی حد الموت فقال لا بأس ان تمرضه فاذا خافوا علیه وقرب
ذلک فلتنح عنه وعن قربه فان الملائکة تتاذی بذلک شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را زنی می نشیند نزد سر بیمار
بر حالی که آن زن حائض است در نزدیکی مرگ آن بیمار پس امام گفت باکی نیست در اینکه آن زن حائض بیمار داری او کند
پس چون ترسیدند بر بیمار و نزدیک شد آن مردن را پس باید که آن زن حائض دور شود از او و از نزدیک او یعنی
در آن خانه نباشد خواه نزد او و خواه در کنجی چه بدرستی که ملائکه آزرده میشوند از حضور زن حائض باب هجدهم اصل
باب غسل المیت شرح الغسل بفتح و ضم غین با نقطه و سکون سین بی نقطه مصدر باب ضرب شستن و بعضی هم
میگویند بضم غین اسم مصدر است یعنی این باب بیان شستن میت است در این باب شش حدیث [illegible]

عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اردت غسل الميت فاجعل بينك وبينه ثوبا يستر عنك عورته اما قميص او غيره
ثم تبدأ بكفيه ورأسه ثلث مرات بالسدر ثم سائر جسده وابدأ بشقه الايمن فاذا اردت ان تغسل فرجه فخذ خرقة نظيفة
فلفها على يدك اليسرى ثم ادخل يدك من تحت الثوب الذي على فرج الميت فاغسله من غير ان ترى عورته فاذا فرغت
من غسله بالسدر فاغسله مرة اخرى بماء وكافور وشيء من حنوطه ثم اغسله بماء بحت غسلة اخرى حتى اذا فرغت من ثلاث غسلات
جعلته في ثوب ثم جففته شرح ورأسه منصوب است بفعل محذوف بتقدير وتغسل رأسه چنانچه در بعض كتب روايات هست
ثلاث مرات متعلق بغسل رأس است سائر منصوب است بعطف بر رأسه وابدأ متعلق بسائر جسده است وشيء بفتح
شين با نقطه ويا وهمزه است وميتواند بود كه بسين بي نقطه باشد وان مخفف سيء بفتح سين بي نقطه وتشديد
ياء مكسوره وهمزه باشد الحنوط بفتح حاء بي نقطه وضم نون وسكون واو وطاء بي نقطه بوي خوش ميت ومراد اينجا ذريره
است واضافه آن بضمير براي عهد خارجي است واشارتست بانكه مخالفان ذريره داخل آب ميكنند پس اگر تقيه باشد
داخل ميبايد كرد چنانچه مي آيد در حديث آينده البحت بفتح باء يكنقطه وسكون حاء بي نقطه وتاء دو نقطه در بالا خالص
يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام گفت چون اراده كني شستن ميت را پس حائل كن ميان تو وميان او جامه را
كه بپوشاند عورت او را از تو آن جامه يا پيراهن است يا غير آن است بعد از آن ابتدا ميكني بشستن دو دست او وميشوئي
سر او را سه بار بسدر بعد از آن ميشوئي بسدر باقي بدن او را وابتدا كن در شستن باقي بدن هر بار بنصف راست
او پس چون اراده كني كه بشوئي فرج او را خواه با جانب راست وخواه با جانب چپ پس فرا گير پارچه را كه پاك باشد پس بپيچ
آنرا بر دست چپ خود بعد از آن داخل كن دست خود را در پائين جامه كه بر فرج ميت است پس بشو فرج او را بي آنكه ببيني
عورت او را پس چون فارغ شوي از شستن او بسدر پس بشو او را بار ديگر بآبي كه كافور وچيزي از بوي خوش ميت كه
مقرر است ميان مخالفان وآنرا آورده اند براي اين ميت بعد از آن بشوي او را بآبي خالص شستني ديگر تا آنكه چون فارغ
شوي از سه شستن كه يكي بآب سدر است وديگري بآب كافور است وديگري بآب خالص ميگرداني او را در جامه بعد از آن
خشك ميكني او را بآن جامه كه غير كفن اوست ودر تم ص عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن غسل الميت فقال اغسله
بماء وسدر ثم اغسله على اثر ذلك غسلة اخرى بماء وكافور وذريرة ان كانت واغسله الثالثة بماء قراح قلت ثلث غسلات
لجسده كله قال نعم قلت يكون عليه ثوب اذا غسل قال ان استطعت ان يكون عليه ثوب اذا غسل فقميص تغسله من تحته وقال
احب لمن غسل الميت ان يلف على يده الخرقة حين يغسله شرح الاثر بفتح همزه وفتح ثاء سه نقطه وكسر همزه وسكون ثاء سه نقطه
بي نقطه بعد بي فاصله يا بمعني كه بقيه سايرش هنوز بر طرف نشده باشد الذريرة بفتح ذال با نقطه وكسر راء بي نقطه وسكون ياء دو نقطه
در پائين وراء بي نقطه بيزم كرده شده ومراد در اينجا چيزي است خوشبو كه از هند مي آورند ضمير مستتر در اذا كانت راجع
بذريره است يا راجع بتقيه است وحاصل هر دو يكي است زيرا كه اگر در اول ميت ذريره براي غسل ميت حاضر كرده باشند در موضع
تقيه خواهد بود چنانچه مي آيد در حديث سيوم باب آينده كما نمّ الحنوط الكافور ولكن اصنع كما يصنع الناس الثالثة منصوب
وصفت مفعول مطلق محذوفست بتقدير الغسلة الثالثة القراح بفتح قاف وراء بي نقطه والف وحاء بي نقطه خالص فقميص تغسله
بصيغه مخاطب صفت ثوبست وجزاء شرط محذوفست يا جزاي شرط است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام
راوي گفت پرسيدم او را از شستن ميت پس گفت بشو او را با بسدر بعد از آن بشو او را بر پي آن شستن شستني ديگر
بآب كافور وذريره اگر حاضر شده باشد وبشو او را بار سيوم بآب خالص گفتم سه شستن براي جميع بدن است يا بمعني كه

هر یک از آنها برای جمیع بدن کفن آری گفتم میباشد برای آنکه میت محتاج چند شستن شود گفت اگر بوالحیکه باشد برای میت برای هم
میشود و او را در پائین آن پیراهن و امام گفت دست برای کسی که شست میت را اینکه بپیچد بر دست خود پارچه‌ای [illegible]
که میشوید او را اما برای غیر عورت زیرا که چرک را بهتر میشوید و اما برای عورت تا ملاقات عورت نشود نیز سیوم اصل
قال ابو عبد الله علیه السلام یغسل المیت ثلاث غسلات مرة بالسدر و مرة بالماء و یطرح فیه الکافور و مرة اخری بالماء
القراح ثم یکفن. قال ان ابی کتب فی وصیته ان اکفنه فی ثلاثة اثواب احدها رداء له حبرة و ثوب آخر و قمیص قلت لم
کتب هذا قال مخافة قول الناس فعصبناه بعد ذلک بعمامة و شققنا له الارض من اجل انه کان بادنا و امرنی ان ارفع القبر من
الارض اربع اصابع مفرجات و ذکر ان رش القبر بالماء حسن یغسل بصیغه مضارع مجهول غائب باب ضرب است بالسدر
اشعار باستحباب کثرت سدر است و مفید رحمه الله تقدیر آن به رطل کرده و ابن البراج تقدیر آن به رطل و نصف کرده و اگر آب
مضاف شود مضایقه نیست یطرح بصیغه مضارع مجهول غائب باب منع است یکفن بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است
الحبرة بکسر حای بی‌نقطه و کسر و فتح بای یکنقطه و بفتح حا و فتح با و رای بی‌نقطه قسمی از اقسام برد یمنی و می‌آید در شرح حدیث
تمام باب بیست و دوم عصبنا بعین بی‌نقطه و صاد بی‌نقطه و بای یکنقطه بصیغه ماضی معلوم متکلم باب ضرب است
العمامه بکسر عین بی‌نقطه و تخفیف میم آنچه پیچیده شود بر سر ترک ذکر خرقه ران بند برای اشارت باینست که آن از تتمه غسل
میت است چنانچه اشارت بآن میشود در حدیث پنجم این باب البادن بباء یکنقطه و دال بی‌نقطه و نون بصیغه اسم فاعل
حسن بنص بزرگ بدن ذکر منفرجات منافات ندارد با اینکه منضمات اولی باشد چنانچه ظاهر میشود از حدیث دهم باب شصت و
ششم که باب تربیع القبر است زیرا که در این مقام شایبه تقیه هست ضمیر مستتر در ذکر راجع بامام جعفر صادق علیه السلام یا امام
محمد باقر میتواند بود و بنابر اول ذکر کلام راوی است و بنابر دوم کلام امام جعفر صادق علیه السلام است الرش بفتح رای بی‌نقطه
و تشدید شین بانقطه مصدر باب ضرب باشیدن گفت امام جعفر صادق علیه السلام شسته میشود میت سه شستن
یکی بسدر و یکی بآب و انداخته میشود در آن کافور و یکی بآب خالص بعد از آن کفن کرده میشود و گفت بدرستی که پدرم
نوشت در وصیت خود اینکه کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها ردائی بود که حبره بود و آن سرتاسری است چنانچه ظاهر
میشود از حدیث اول باب آینده و جامه دیگر که لنگ شود و پیراهنی گفتم چرا اینرا نوشت گفت از ترس گفتگوی
مردم که کفن را زیاده بر سه میکنند و نبستیم او را بعمامه اشارتست باینکه عمامه داخل کفن نیست و بعد از آن لحد کردیم برای او زمین
را برای اینکه او بود جسیم و بلند و امر کرد مرا که بلند کنم قبر را از زمین بقدر چهار انگشت گشاده و مذکور ساخت که پاشیدن
قبر بآب نیکوست چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن غسل المیت فقال استقبل بباطن قدمیه القبلة حتی
یکون وجهه مستقبل القبلة ثم تلین مفاصله فان امتنعت علیک فدعها ثم ابدأ بفرجه بماء السدر والحرض فاغسله ثلاث
غسلات و اکثر من الماء فامسح بطنه مسحا رفیقا باطن برای تعدیه است حتی یکون وجهه مستقبل القبله
اشارتست باینکه کسی که بر پشت خوابیده باشد استقبال او به قبله را متحقق است در صورت استقبال کف پای او قبله را
باعتبار اینکه جای سر او بلند است از جای پای او یا باعتبار آنکه اگر نشیند روی او بقبله خواهد بود تلین بصیغه
مضارع مخاطب باب تفعیل خبر بمعنی امر است بفرجه بتقدیر بغسل است الحرض بفتح حای بی‌نقطه و فتح رای بی‌نقطه و ضاد
بانقطه مصدر باب علم و بفتح حا و سکون را مصدر باب نصر است و ضرب بمعنی تمام در کاری و ماخوذ از آن است
و حرض المؤمنین علی القتال و ان معطوف بر ماء نه بر السدر و بضم حا و سکون و ضم را [illegible]

اشنا انکه بهتر است و بر این تقدیر ذکر آن محمول است بر استحباب یا بر صورت وجوب تقیه . پرسیدم امام جعفر صادق ع
را از شستن میت پس گفت رو بقبله کن کف دو پای او را بر پشت خوابیده تا شود روی او برابر قبله بعد از ان نرم میکنی
بند هاى او را مثل آرنج و زانو پس اگر نرم نشود پس واگذار آنها را پس ابتدا کن بشستن فرج او بآب سدر و بعنوان
مبالغه تمام در شستن پس بشو فرج او را سه شستن و بسیار کن از ریختن آب پس دست بمال بشکم او دست مالیدنی
هموار اصل ثم تحول الى رأسه وابدأ بشقه الايمن من لحيته ورأسه ثم ثن بشقه الايسر من لحيته ورأسه ووجهه فاغسله
برفق واياك والعنف واغسله غسلا ناعما ثم اضجعه على شقه الايسر ليبدو لك الايمن ثم اغسله من قرنه الى قدمه وامسح
يدك على ظهره وبطنه ثلاث غسلات شرح لحيه بكسر لام و سكون حا است ثن بفتح ثا، سه نقطه و تشدید نون مکسوره
بصیغه امر معتل اللام یائی باب تفعیل است اضجع بصیغه امر باب افعال است القرن بفتح و سکون را، بی نقطه و
نون بلندتر اجزای چیزی و مراد اینجا سر دوش است باعتبار اینکه کسی که بر پهلو خوابیده باشد سر دوش او بلندتر از
باقی اعضای او است بدانکه پهلو پیش سر آدمی را نیز قرن مینامند و شاید که یونس بن عبد الرحمن این حدیث را حمل بر این کرده باشد
چنانچه می آید در شرح حدیث آینده قدمیه بلفظ تثنیه اینجا و در فقره آینده اشارتست باینکه پاهای میت را بهم چسبانیده
دیگر گذارد زیرا که باعث عزت میت است و در این هنگام پای پایین نیز فی الجمله شسته میشود اگر چه مقصود نباشد چنانچه
بلفظ مفرد می آید در تتمه این حدیث ثلث منصوب بر ظرفیت است و متعلق بامسح است زیرا که مضاف بمصدر عدد و در حکم مصدر است
و مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل رایته قدوم الحاج یا ثلث مفعول مطلق اغسله است و بنابر اول اشارتست باینکه
تثلیث غسلات در سر و جانبین مقرر است و احتیاج ببیان ندارد زیرا که در غسل فرج تثلیث هست با وجود استحباب چنانچه
مذکور شد پس اینجا که فرض است بطریق اولی او هست یعنی بعد از ان بگرد بسوی سر او و ابتدا کن در شستن او بجانب
سر و چرض که مذکور شد بنصف راست او از ریش او و سر او بعد از ان دوباره کن بشستن نصف چپ او از ریش او و سر او
و روی او پس بشو آنرا بهمواری و دور دار خود را از درشتی و ناهمواری از یکدیگر و بشو او را شستنی نرم بعد از ان بخوابان
او را بر نصف چپ او تا ظاهر شود برای تو نصف راست او بعد از ان بشو او را از سر دوش او تا دو پای او و بمال دست
خود را بر پشت او و شکم او در همه شستن اصل ثم رده على جنبه الايمن ليبدو لك الايسر فاغسله بماء من قرنه الى قدمه
وامسح يدك على ظهره وبطنه ثلاث غسلات بماء الكافور والحرض وامسح يدك على بطنه مسحا رفيقا شرح در اینجا
کاتبان غلط شده بجای الکافور السدر میباید چنانچه هم بتو مذکور شد و علما تو آنچه می باید که شرح میکنیم یعنی بعد از ان
بر گردان او را بر پهلوی راست او تا ظاهر شود برای تو پهلو چپ او پس بشو او را بآب اشنان از سر دوش او تا دو پای او و بمال دست
خود را بر پشت او و شکم او در سه شستن پهلو چپ بآب سدر و بعنوان مبالغه تمام در شستن بمال دست خود را بر شکم او مالیدنی
هموار اصل ثم تحول الى رأسه فاصنع كما صنعت اولا بلحيته من جانبيه كليهما ورأسه ووجهه بماء الكافور ثلث غسلات
ثم رده الى الجانب الايسر حتى يبدو لك الايمن فاغسله من قرنه الى قدمه ثلث غسلات ثم رده الى الجانب الايمن حتى
يبدو لك الايسر فاغسله من قرنه الى قدمه ثلاث غسلات وادخل يدك تحت منكبيه وذراعيه ويكون الذراع والكف
مع جنبه كلما غسلت شيئا منه ادخلت يدك تحت منكبيه وفي باطن ذراعيه شرح المنكب بفتح میم و سکون نون و کسر کاف
و با، یک نقطه سر بازو که بشانه متصل است و مراد اینجا بازو است یعنی بعد از ان بگرد بسوی سر او پس بکن چنانچه کردی
در بار اول بریش او از دو جانب او هر کدام آنها و سر او و روی او بآب کافور سه شستن بعد از ان برگردان او را بسوی جانب

چپ او تا ظاهر شود برای تو جانب راست پس بشوی او را از سر دوش او تا پای او سه شستن بعد از آن برگردان او را بسوی جانب
راست تا ظاهر شود برای تو جانب چپ پس بشوی او را از سر دوش او تا پای او سه شستن و داخل کن دست خود را در پایین دو
بازوی او و دو ساعد او و میان شد ساعد او و دست او با پهلوی او تا باعث عزت میت باشد هر بار که بشویی چیزی از او را خواه
جانب راست و خواه جانب چپ خواه در شستن اول و خواه در شستن دوم و خواه در شستن سیوم داخل کردی دست
خود را در پایین دو بازوی او و در شکم دو ساعد او [illegible] ثم رده علی ظهره ثم اغسله بماء قراح کما صنعت اولا تبدأ بالفرج
ثم تحول الی الراس واللحية والوجه حتی تصنع کما صنعت اولا بماء قراح [illegible] تحول بصیغه مضارع معلوم مخاطب باب تفعیل است
بحذف یکی از دو تاء مرفوع است [illegible] بعد از برگردان او بر پشت او بعد از آن بشوی او را با آب خالص چنانچه کردی در اول
بیان این آنکه ابتدا میکنی بشستن فرج بعد از آن میگردی بسوی سر و ریش و رو تا کنی چنانچه کردی در اول با آب خالص
اصل ثم ازره بالخرقة ویکون تحتها القطن تذفره به اذفارا قطنا کثیرا ثم تشد فخذیه علی القطن بالخرقة شدا شدیدا
حتی لا تخاف ان یظهر شیء وایاک ان تقعده او تغمز بطنه وایاک ان تحشو فی مسامعه شیئا فان خفت ان یظهر من المنخرین
شیء فلا علیک ان تصیر ثم قطنا وان لم تخف فلا تجعل فیه شیئا ولا تخلل ظفره وکذلک غسل المرأة
ازره بهمزه و زای با نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل یا باب افعال است مأخوذ است از ازار بکسر همزه
و زای و الف و راء یعنی عفا فالتابیر والازار کسی را صاحب [illegible] کردن بپوشانیدن عورت او و مانند آن تذفر بذال
با نقطه منقلبه از تاء سه نقطه و فاء و راء بی نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب افعال است و جمله حال از فاعل ازره است
الاذفار و الاثفار [illegible] بستن پاردم بر حیوان ضمیر راجع مصدر ازار است و با برای ملابست یا برای سببیت است و بر تقدیر
مراد اینست که اکتفا بستر عورت پیش مکن بلکه خرقه را ساتر عورت پس نیز کن اذفارا مفعول مطلق برای نوع است
قطنا منصوب بنزع خافض است بتقدیر بقطن و باء محذوف برای ملابست است و ظرف صفت اذفارا است تغمز
بغین با نقطه و زای با نقطه بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب ضرب است تحشو بحاء بی نقطه و شین با نقطه بصیغه
مضارع مخاطب معلوم معتل اللام واوی باب نصر منصوب است المسامع بفتح میم جمع مسمع بکسر میم گوشها [illegible]
مستعمل در اثنین شده نظیر آنچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع فی الحائض و المستحاضه که
سن لها الاقراء ادناها حیضتان المنخر بفتح میم و سکون نون و فتح خاء با نقطه و راء بی نقطه و بضم میم و ضم خاء و بکسر
میم و خاء و بفتح میم و کسر خاء سوراخ بینی تصیر بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل است ثم بفتح ثاء سه نقطه و تشدید
میم اسم اشاره است لا تخلل بخاء با نقطه بصیغه نهی حاضر باب تفعیل است بعد از آن ستر العورة کن او را با پارچه
و میباشد در پایین آن پارچه پنبه بر حالی که پاردم بسته میکنی او را با آن ستر عورت با ردم بستنی که با پنبه بسیار باشد
با پنبه کردی پایین سراسر پاردم او پنبه باشد بعد از آن بر هم می‌بندی دو ران او را بر بالای پنبه که گذاشتی بباقی مانده
پارچه که پاردم کردی بستنی سخت تا آنکه نترسی که ظاهر شود از عورت او چیزی از نجاست و دور دار خود را از اینکه نشانی او را
یا دست فرو کنی بر شکم او و دور دار خود را از اینکه درون کنی در گوشهای او چیزی پس اگر ترسیدی که ظاهر شود از دو
سوراخ بینی او چیزی از خون پس باکی نیست بر تو از اینکه گردانی در آنجا پنبه و اگر نترسیدی پس مکن در آنجا چیزی
و بیرون مکن چرک زیر ناخنهای او را بچوب زیرا که چرک ناخن داخل باطن جسد است و همچنان است که گفتیم از اول حدیث
تا اینجا شستن میت که زن باشد اصل عن یونس عنهم علیهم السلام قال اذا اردت غسل المیت فضعه علی المغتسل

مستقبل القبلة فان كان عليه قميص فاخرج يده من القميص واجمع قميصه على عورته وارفعه من رجليه الى فوق الركبة
وان لم يكن عليه قميص فالق على عورته خرقة واعمد الى السدر فصيره في طست وصب عليه الماء واضربه بيديك حتى ترتفع
رغوته واعزل الرغوة في شيء وصب الآخر في الاجانة التي فيها الماء [illegible] يونس بن عبد الرحمن ازراوى يا از امام موسى كاظم
وامام رضا عليهما السلام است مضمر قال راجع بيونس است يعنى عنهم اشارتست باينكه هرچه يونس در كتاب خود
گفته بعنوان نقل از يكى از ائمه عليهم السلام است نه باجتهاد وظن خود شرح نيست المغتسل بفتح سين موضع شستن
ميت اعمد بعين بى نقطه ودال بى نقطه بصيغه امر باب نصر است الطست بفتح طاء بى نقطه وسكون سين بى نقطه وتاء
دو نقطه در بالاى منقلب از سين بى نقطه ظرفيست از مس مثل طاس وطشت الرغوة بفتح وضم وكسر راء بى نقطه وسكون
غين با نقطه كف اعزل بعين بى نقطه وزاى با نقطه بصيغه امر باب ضرب است الآخر بفتح خاء ديگر وبكسر خاء پس مانده
هر دو اينجا مناسب است الاجانة بكسر همزه وتشديد جيم والف ونون ظرفى مخصوص كه از سفال است ودر آن درخت ميشويند
وآنرا سوته ميگويند [illegible] روايتيست از يونس از ائمه معصومين عليهم السلام يونس گفت چون اراده كردى شستن ميت را
پس بگذار بر تخته ميت را رو بقبله يعنى كه كف دو پاى او بجانب قبله باشد چنانچه گذشت در حديث چهارم اين باب
باشد بر آن ميت پيراهنى پس بيرون كن دست او را از آن پيراهن وجمع كن پيراهن او را بر عورت او باين معنى كه دو دامن او را تا
ناف او از گريبان پيراهن بيرون كن تا مانند لنگ شود وبردار پيراهن او را از دو پاى او تا بالاى زانو واگر نباشد بر ميت
پيراهنى پس بيفكن بر عورت او پارچه كه ساتر باشد ومتوجه شو بسوى سدر پس بريز آنرا در طاس وبريز بر آن سدر آب را
وبزن آنچه را كه در طاس است بدست خود تا آنكه بالا آيد كف او وجدا بگذار آن كف را در ظرفى وبريز آن ديگر را كه در طاس باقى مانده
در سوته كه در آن آب غسل ميت است [illegible] ثم اغسل يديه ثلث مرات كما يغسل الانسان من الجنابة الى نصف الذراع ثم اغسل
فرجه ونقه ثم اغسل رأسه بالرغوة وبالغ في ذلك واجتهد ان لا يدخل الماء منخريه ومسامعه ثم اضجعه على جانبه الايسر وصب
الماء من نصف رأسه الى قدميه ثلث مرات وادلك بدنه دلكا رفيقا وكذلك بطنه وظهره ثم اضجعه على جانبه الايمن وافعل
به مثل ذلك [illegible] الى در الى نصف دو در فقره مكتبه الى المرفقين براى تنهاست [illegible] هذا افاده شرح از مدخول آنكه گفته
چنانچه تحقيق شد در كتاب الطهارة در حديث نهم باب هژدهم كه باب حد الوجه الذى يغسل والذراعين وكيف تغسل استنقه
بفتح نون وتشديد قاف مكسوره امر معتل اللام باب تفعيل است بادر بالرغوة براى مبالغه است ومراد اينست كه آب سدر
شسته شود ورغوه مانند صابون باشد من نصف رأسه الى قدميه دو احتمال دارد اول اينكه مدخول من خارج باشد ومدخول
الى داخل باشد ومراد اين باشد كه مغسول از نصف بدن است كه اول آن از گوى بالاى سينه است تا مهره كردن دوم اينكه مدخول
من داخل باشد واين نقل بالمعنى باشد وامام گفته من قرنه الى قدمه گفته باشد ويونس از آن اين معنى فهميده باشد چنانچه بيان
شد در شرح حديث سابق وادلك بدال بى نقطه بصيغه مضارع مخاطب معلوم باب نصر است كذلك معطوف بر دلكا رفيقا است
پس مفعول مطلق است بطنه وظهره منصوب ومفعول به دلك است [illegible] بعد از آن بشو دو دست ميت را سه بار چنانچه دست
خود را ميشويد آدمى بسبب جنابت تا نصف ذراع بعد از آن بشو فرج ميت را وپاك بشو آنرا بعد از آن بشو سر ميت را با كف سدر
با آن كف ومبالغه كن در آن شستن وجهد كن كه داخل نشود آن آب سدر در دو سوراخ بينى او ودر گوشهاى او بعد از آن
بخوابان ميت را بر جانب چپ او وبريز آن آب سدر را از طرف نصف سر او تا پاى او سه بار ومالش ده بدن او را ماليدنى هموار
وهمچنين ماليدنى هموار شكم او را وپشت او را بعد از آن بخوابان او را بجانب راست او وبكن با او مثل آنچه مذكور شد

یا یمعنی که نصف چیزی کردن اورا تا ناف او بشوی و هموار بمال اصل ثم صب ذلک الماء من الاجانة واغسل الاجانة بماء القراح
واغسل یدیک الی المرفقین ثم صب الماء فی الآنیة والق فیه حبات کافور وافعل به کما فعلت فی المرة الاولی ابدأ بیدیه
ثم بفرجه وامسح بطنه مسحاً رفیقاً فان خرج شیء فانقه ثم اغسل رأسه ثم اضجعه علی جنبه الایسر واغسل جنبه
الایمن وظهره وبطنه ثم اضجعه علی جنبه الایمن واغسل جنبه الایسر کما فعلت اول مرة شرح بعد از آن بریز باقی مانده آن که
سدر است از سبو و بشو سبو را با آب خالص و بشوی دو دست خود را تا دو آرنج بعد از آن بریز آب را در ظرف آب که شسته
بینداز در آن آب چند دانه کافور را و بکن با میت آنچه کردی در بار اول و ابتدا کن اینکه ابتدا کن بشستن دو دست او با نصف
ذراع بعد از آن بشستن فرج او و دست مال شکم او را دست مالیدنی هموار پس اگر بسبب دست مالیدن بیرون آید چیزی از نجاست
پس پاک بشو آن را بعد از آن بشو سر او را بعد از آن بخوابان او را بر جانب چپ او و بشو پهلوی راست او را و پشت او را چنانچه
کردی در بار یا یمعنی که پشت او و شکم او را نیز بشو اصل ثم اغسل یدیک الی المرفقین والآنیة وصب فیها ماء القراح واغسله
بماء القراح کما غسلته فی المرتین الاولیین ثم نشفه بثوب طاهر واعمد الی قطن فذر علیه شیئاً من حنوط وضعه علی فرجه
قبلاً ودبراً واحش القطن فی دبره لئلا یخرج منه شیء وخذ خرقة طویلة عرضها شبر فشدها من حقویه وضم فخذیه ضماً شدیداً
ولفها فی فخذیه ثم اخرج رأسها من تحت رجلیه الی الجانب الایمن واغرزها فی الموضع الذی لففت فیه الخرقة وتکون الخرقة
طویلة تلف فخذیه من حقویه الی رکبتیه لفاً شدیداً شرح اضافه در ماء القراح اضافه نوع بجنس است پس تقدیر این است نشف
بنون وشین با نقطه و فاء صیغه امر باب تفعیل است التنشیف بسیار خشک کردن ذر بضم ذال با نقطه و تشدید راء بی نقطه
مفتوحه امر است قبلاً مجرور منون است و بدل تفصیل فرجه است الحقو بفتح و کسر حاء بی نقطه و سکون قاف استخوان بر آمده
از بالای ران در پایین تهیگاه ضم بضم ضاد با نقطه و تشدید میم مفتوحه امر است لف بضم لام و تشدید فاء مفتوحه امر است
اغرز بغین با نقطه و راء بی نقطه و زای با نقطه بصیغه امر باب ضرب است شرح بعد از آن بشو دو دست خود را تا دو آرنج
و بشو آن ظرف آب را که سبو است و بریز در آن ظرف آب خالص را و بشو میت را با آب خالص چنانچه شستی او را در دو بار اول بعد
از آن خوب خوب خشک کن او را بجامه که پاک باشد و متوجه شو بسوی پنبه پس بپاش بر آن پنبه چیزی از خوشبویی که
کافور است و بگذار آن پنبه را بر فرج او قبل و دبر و فرو کن پنبه را در دبر او تا بیرون نیاید از آن چیزی از نجاست بگیر
پارچه را که دراز باشد پهنای آن پارچه یک وجب باشد پس ببند آن پارچه را از سر دو استخوان ران او و در هم آور دو
ران او را در هم آوردنی سخت و بپیچ آن پارچه را بر دو ران او و بعد از آن بیرون آور سر آن پارچه را از میان دو پای او در پیش
زانو او بسوی جانب راست و فرو کن آن را در جایی که پیچیدی در آن آن پارچه را و میباشد آن پارچه دراز که بپیچد دو ران او را
از دو استخوان سر ران او تا دو زانو او پیچیدنی سخت مخفی نماند که ظاهر این گفتگو اینست که خرقه ملفوفه از تتمه غسل باشد
و داخل کفن نباشد چنانچه اشارت با آن شده در شرح حدیث سیوم این باب ششم اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی
الحسن علیه السلام قال سألته عن المیت هل یغسل فی الفضاء قال لا بأس وان ستر بستر فهو احب الی شرح الفضاء
بفتح ضاد با نقطه و الف ممدوده زمین بی سقف یعنی زمین بی حصار مثل صحرا و هر دو اینجا مناسب است روایت است از
علی بن جعفر از برادرش امام موسی علیه السلام گفت پرسیدم او را از میت که آیا شسته میشود در زمین بی سقف گفت فرمود
نه اندیشه و اگر پوشیده شود به پرده که بجای سقف باشد پس آن محبوب تر است بسوی من باب نوزدهم اصل باب تحنیط
المیت وتکفینه شرح التحنیط بحاء بی نقطه و نون و یاء دو نقطه در پایین و طاء بی نقطه مصدر باب تفعیل خوشبو کردن

میت پس ذکر المیت عجالةً مبنی بر تجوید است یعنی این باب بیان خوشبو کردن میت و کفن کردن میت است در این باب شش ره
حدیث است اول عن یونس عنهم علیهم السلام قال فی تحنیط المیت وتکفینه قال ابسط الحبرة بسطا ثم ابسط علیها
الازار ثم ابسط القمیص علیه وترد مقدم القمیص علیه ثم اعمد الی کافور مسحوق فضعه علی جبهته موضع سجوده وامسح بالکافور
علی جمیع مفاصله من قرنه الی قدمه وفی رأسه وفی عنقه ومنکبیه ومرافقه وفی کل مفصل من مفاصله من الیدین والرجلین
وفی وسط راحتیه قال راجع بیونس است چنانچه بیان شد در شرح حدیث نهم باب سابق تکرار قال برای بیان آنست
که یونس در بحث تحنیط و تکفین میت از کتاب خود مسائل بسیار گفته و از آنجمله این را گفته که مذکور شد ابسط بصیغه امر باب
نصر است حبره بیان میشود در شرح حدیث نهم باب بیست و دوم الازار بکسر همزه و زای با نقطه و الف و راء بی نقطه عفت
و باعث عفت مثل آنچه ساتر عورت است و مراد اینجا لنگ است و ضمیر علیه در اول راجع بازار است و در دوم راجع بقمیص است موضع
مجرور و معطوف بجبهته است بحذف عاطف و شاید که واو عاطف از قلم کاتبان افتاده باشد و میتواند بود که بدل جبهته باشد
یعنی روایتست از یونس بن عبد الرحمن از ائمه معصومین علیهم السلام یونس گفتگو کرد در کتاب خود در بحث تحنیط میت و تکفین
میت یونس گفت پهن کن بسیار تا سرا که نسیمی از بردها یمنی باشد اگر میسر شود نوعی از پهن کن دنیا حضور باشد
کذاشتن میت بر آن بایستی که پهن کردن در پهلوی آن لازم نیست بعد از آن پهن کن بالای آن سرتاسر لنگ را بعد از آن پهن کن
پیراهن را بر بالای لنگ و بر میگردانی نصف بالای پیراهن را بر پیراهن را بهم بجهت تا گریبان پیراهن بعد از آن متوجه شو بسوی
کافوری که سائیده شده باشد پس بگذار آن کافور را بر پیشانی میت و جای سجود میت که دو کف دستها و زانوها و دو شست
پایهاست و دست مال بآن کافور تمامی بند شد بر جمیع بندهای میت از فرق سر میت تا پای میت و در سر میت و در گردن میت و دوش
اوو آرنجهای او و در هر بندی از بندهای او از دو دست و دو پای و در میان دو کف دست او ثم یحمل موضع علی قبضه ویرد
مقدم القمیص علیه ویکون القمیص غیر مکفوف ولا مزرور ویجعل له قطعتین من جرید رطب قدر ذراع یجعل له واحدة بین رکبتیه
نصف مما یلی الساق ونصف مما یلی الفخذ ویجعل الاخری تحت ابطه الایمن ولا تجعل فی منخریه ولا فی بصره ومسامعه ولا علی
وجهه قطنا ولا کافورا ثم یعمم یؤخذ وسط العمامة فتثنی علی رأسه بالتدویر ثم یلقی فضل الشق الایمن علی الایسر والایسر
علی الایمن ثم یمد علی صدره یرد بصیغه مجهول غائب است بمناسبت یحمل با صیغه معلوم مخاطب باب نصر است
بمناسبت تجعل مکفوف بدو فا اسم مفعول باب نصر است الکف دوختن سجاف بر جامه مزرور بزای با نقطه و دو راء بی نقطه
اسم مفعول باب نصر است الزر دوختن بند بر پیراهن و بستن بند پیراهن واحدة بین رکبتیه تا آخر مخالف احادیثی است که
می آید در باب بیست و چهارم که باب الجریده است پس میتواند بود که این در صورت وجوب تقیه باشد بنا بر اینکه چون در غیر موضع
مقرر است مخالفان متوجه آن نمیشوند و اطلاع بر آن بهم نمیرسانند و مؤید اینست لفظ تحت در تحت ابطه الابط بکسر همزه
و سکون و کسر با یک نقطه و طاء بی نقطه یعنی بعد از آن برداشته میشود دنباله داشته میشود بر پیراهن آنچه بر گردانیده
میشود نصف پیراهن که پیش آنست بر بالای میت و میباشد آن پیراهن بی تکمه و بی بند و میگردانی برای میت دو پاره
از شاخ خرما بر حالی که آن شاخ خرما تر باشد بر حالی که هر یک از آن پاره بقدر مجموع ساعد و دست باشد میگردانی برای
او یک پاره را میان دو زانوی او و نصفی در پهلوی ساق باشد و نصفی در پهلوی ران باشد و میگردانی پاره دیگر را در پایین
بغل راست او که متصل است به پشت او تا پنهان باشد و مخالفان مطلع بر آن نشوند و مگردان در دو سوراخ بینی او
و نه در چشم او و در گوشهای او و نه بر روی او پنبه و نه کافور را بعد از آن عمامه کرده میشود پاره این آنکه گرفته میشود

بیان عمامه پس پیچیده میشود آن عمامه بر سر او بدور فرمودن عمامه با معنی کسا قرن زن میت نمیشود بعد از آن
میشود زیادی نصف راست بر جانب چپ میت و نصف چپ عمامه بر جانب راست میت بعد از آن کشیده میشود بر سینه میت
دوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رسول الله صلی الله علیه وآله بم کفن قال فی ثلثة اثواب ثوبین صحاریین
و برد حبرة شرح این مضمون گذشت در کتاب الحجة در حدیث ششم باب انه لیس شیء من الحق فی ایدی الناس الا ما
خرج من عند الائمة تا آخر که باب صدم است صحار بضم صاد بی نقطه و حاء بی نقطه و الف و راء بی نقطه دهی است در یمن که
در آن جامه‌های خوب بافته میشود البرد بضم باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و دال بی نقطه جامه وسیع که در یمن بافته شود
بهتر از جامه‌های دیگر الحبرة بکسر و فتح حاء بی نقطه و فتح باء یک نقطه و راء بی نقطه قسمی مرغوب از بردهای یمن و بیان میشود
در شرح حدیث نهم و دهم باب بیست و دوم بدانکه منافات نیست میان این حدیث و میان حصر مفهوم از آنچه می‌آید در کتاب
الحج در حدیث دوم باب ما یلبس المحرم من الثیاب و ما یکره له لباسه که باب هشتاد و سیوم است که عن ابی عبد الله علیه
السلام قال کان ثوبا رسول الله صلی الله علیه وآله اللذین احرم فیهما یمانیین عبری و اظفار و فیهما کفن زیرا که میتواند
که ثوبین صحاریین عبارت باشد از یکی از دو جامه احرام که آنرا دو قطعه کرده باشند یکی برای پیراهن و دیگری
پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه وآله که بچه چیز کفن کرده میشود گفت در سه جامه
دو جامه صحاری که یکی پیراهن او بود و دیگری لنگ بود و در جامه وسیع یمنی که قسم اعلای آن بود و سرتاسر بدن او بود
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا کفنت المیت فذر علی کل ثوب شیئا من ذریرة و کافور شرح ذریره بفتح ذال
با نقطه و فتح راء بی نقطه مشدده مرکب ظاهر است گذشت در شرح حدیث دوم باب هژدهم که ذریره از جمله حنوط مخالفان
است پس این حدیث در صورت وجوب تقیه است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون کفن کنی میت را
پس بپاش بر هر جامه چیزی از ذریره و کافور چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت ان تحنط المیت
فاعمد الی الکافور فامسح به آثار السجود منه و مفاصله کلها و رأسه و لحیته و علی صدره من الحنوط و قال الحنوط للرجل
والمرأة سواء قال و اکره ان یتبع بمجمرة شرح الآثار بهمزه و الف و ثاء سه نقطه و الف و راء بی نقطه جمع اثر بفتح همزه و فتح
ثاء که در اصل مصدر باب علم است یعنی برگزیدن چیزی برای خود و مراد اینجا برگزیده شده است تا برای خود و اضافه
آن به سجود باعتبار اینست که برگزیدن ایشان شده است که آلت سجود الهی شده علی صدره متعلق به من است و تقدیم ظرف برای
حصر است باعتبار صله من بضم میم و تشدید نون مفتوحه از باب نصر است المن بفتح میم عطا دادن حنوط منصوب و مفعول
من است و الف و لام آن برای عهد خارجیست و مراد کافور است یتبع بصیغه مضارع مجهول باب علم است ضمیر مستتر راجع
به میت است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون اراده کنی خوشبو کردن میت را اینست توجه شو
بسوی کافور پس دست مال با کافور مواضع سجده را که پیشانی و شکم دو دست و سر دو زانو و سر دو شست پای است
و بندهای او را همگی آنها و سر او را و ریش او را و بر سینه او بنه منت نه و عطا کن آن خوشبو را یعنی که جمیع آنچه را
که از کافور که زیاد آید بر سینه او گذار و جای دیگر صرف مکن و امام گفت خوشبوی مرد میت و زن میت برابر است و امام گفت
که دوست نمیدارم که از پی میت مجمره برده شود پنجم اصل عن زرارة و محمد بن مسلم قالا قلنا لابی جعفر علیه السلام
العمامة للمیت من الکفن قال لا انما الکفن المفروض ثلثة اثواب و ثوب تام لا اقل منه یواری فیه جسده کله
فما زاد فهو سنة الی ان یبلغ خمسة اثواب فما زاد فهو مبتدع و العمامة سنة قال امر النبی صلی الله علیه و آله

بالعمامة و عمّم النبی صلی الله علیه و آله ش الکفن مبتدا است المفروض خبر مبتدا است الف لام المفروض دلالت
بر حصر میکند و بیان حصر می آید در حدیث آینده ثلاثة خبر مبتدای محذوف است بتقدیر هو ثلاثة و ضمیر محذوف راجع به
المفروض است و میتواند بود که ثلاثة بدل یا عطف بیان المفروض باشد ثوب مبتدا است بتقدیر ثوب منها است تام خبر مبتدا است
لانافیه است و لا اقل خبر دیگر مبتدا است و ضمیر مستتر راجع به تمام است یواری بصیغه مضارع مجهول باب مفاعله است فما
زاد در اول برای تعقیب ذکری است و در دوم برای تفریع است و میتواند بود که برای تعقیب باشد و بنابر اول مبتدع بفتح دال
قدر مشترک میان حرام و مکروه و مباح است و میتواند بود که حرام باشد بنابر اینکه چون سنت نیست تضییع مال است و بغی آید که
حدیث دوم باب شصت و چهارم که شقران در قبر رسول علیه السلام قطیفه انداخت تو بیا احتمال ثانی است و بنابر دوم
حرام است و میتواند بود که قدر مشترک باشد یعنی روایتیست از زراره و محمد بن مسلم گفتند که گفتیم امام محمد باقر علیه السلام را که
آیا عمامه برای میت از جمله کفن است مرادشان این است که اگر داخل کفن است چرا مذکور نیست در احادیث کفن رسول الله
شرح حدیث دوم این باب و اگر داخل نیست شما چرا امر بعمامه میکنید امام گفت داخل کفن نیست بیان این آنکه چرا این نیست که مراد
بکفن مفروض است و شامل مستحب نیست آن مفروض سه جامه است یک جامه از آن سه جامه سرتاسری است نه کمتر از سرتاسری بقدری
مانند میشود بآن سرتاسری بدن میت همگی آن بدن بپوشد یا دباشد از سه جامه پس آن سنت است پس تا آنکه رسد به پنج جامه
با سنن یعنی که عمامه و خرقه ران بند داخل سنت است پس آنچه زیاده شود بر پنج جامه پس آن بدعت کرده شده است و عمامه سنت
است پس امام گفت امر کرد نبی صلی الله علیه و آله مردم را بعمامه و عمامه کرده شد نبی صلی الله علیه و آله م وبعث الینا الشیخ
ونحن بالمدینة لما مات ابو عبیدة الحذاء بدینار و امرنا ان نشتری له حنوطا و عمامة ففعلنا ش این کلام زراره و محمد بن مسلم
است الشیخ بفتح شین بانقطه مرد بزرگوار و مراد اینجا امام جعفر صادق علیه السلام است الحذاء بفتح حاء بی نقطه و تشدید
ذال با نقطه و الف ممدوده کفشگر یعنی و فرستاد سوی ما شیعه امامیه امام جعفر صادق علیه السلام بر حالتی که ما در مدینه
بودیم چون وفات یافت ابو عبیده حذاء دیناری طلا و امر کرد ما را که خریداری کنیم برای ابو عبیده خوشبویی را و عمامه را پس کردیم
آنچه فرمود ششم ح عن ابی عبدالله علیه السلام قال المیت یکفن فی ثلاثة سوی العمامة و الخرقة تشدّ بها ورکیه لکیلا
یبدو منه شیء و الخرقة و العمامة لا بد منهما و لیستا من الکفن ش تشد بصیغه مضارع مخاطب باب نصر است و جمله صفه
الخرقة است چون در حکم نکره است زیراکه الف لام برای عهد ذهنیست و میتواند بود که جمله استینافیه بیانیه باشد الورک بفتح
و کسر را و سکون را بی نقطه و بفتح واو و کسر را بالای ران کمر است یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
میت کفن کرده میشود در سه جامه غیر عمامه و خرقه که می بندی با آن خرقه دو سر سرین او را تا زانوها تا ظاهر نشود از میت چیزی
و خرقه ران بند و عمامه چاره نیست از آنها یعنی که سنت مؤکد است و نیست آنها از جمله کفن بیان این آنکه در حدیث آینده
است هفتم ح عن ابی عبدالله علیه السلام قال کتب ابی فی وصیّته ان اکفنه فی ثلاثة اثواب احدها رداء له حبرة کان یصلی فیه
یوم الجمعة و ثوب آخر و قمیص فقلت لابی لم تکتب هذا فقال اخاف ان یغلبک الناس و ان قالوا کفنه فی اربعة او خمسة
فلا تفعل و عممنی بعمامة و لیس تعدّ العمامة من الکفن انما یعدّ ما یلفّ به الجسد ش حبره بیان میشود در شرح نهم حدیث
باب بیست و دوم و لیس تعدّ تا آخر کلام امام جعفر صادق علیه السلام است الجسد بفتح جیم و فتح سین بی نقطه و دال
بی نقطه تنه که عبارت از ضخیم اعضای حیوان است و آن صندوق اوست و آن از آخر گردن است تا اول سرین و آن را پهلوی است
کردن و دربازو و دوران و مناسب این گذشت در کتاب الحجة در حدیث سیوم مولد ابی عبدالله علیه السلام یعنی

روایتست از ابی جعفر صادق علیه السلام که گفت نوشت پدرم در وصیت او اینرا که کفن کنم او را در سه جامه یکی از آنها
ردای او بود او را که حبره بود نماز میکرد در آن رداء در روز جمعه و جامه دیگر که لنک باشد و پیراهن پس گفتم پدرم را که چرا می نویسی
پس گفت میترسم که غلبه کنند بر تو مردم و اگر مردم گویند که کفن او را در چهار جامه یا پنج جامه پس مکن و عمامه کن مرا بعمامه
شمرده نمیشود عمامه از جمله کفن بیان این آنکه چرا این نیست که شمرده میشود از کفن آنچه پیچیده میشود باو تن آدمی چنانچه می آید
در حدیث اول چنین باب هفتاد و ششم که اگر اعضای آدمی متوقف شده باشد نماز بر تن است نه بر باقی اعضا و این سببی بر آن است
که تن محل حرارت غریزیست و لهذا در ایام زندگی اگر تن پوشیده باشد از سرما و گرمای مفرط حیوان محفوظ میماند و غالبا اگر
باقی اعضاء پوشیده نباشد و عکس نیست مخفی نماند که ظاهر این حدیث اینست که یحیی باید که لنگ در کفن کردن میت را
هشتم س قلت لابی عبد الله علیه السلام انی اغسل الموتی قال و تحسن قلت انی اغسل فقال اذا غسلت فارفق
به ولا تغمزه ولا تمس مسامعه بکافور واذا عممته فلا تعممه عمة الاعرابی قلت کیف اصنع قال خذ وسط العمامة من وسطها
وانشرها علی راسه ثم ردها الی خلفه واطرح طرفیها علی صدره ش تحسن بحای بی نقطه و سین بی نقطه و نون بصیغه
مضارع مخاطب باب افعال است و تقدیر استفهام است الاحسان نیکو بجا آوردن کاری العمه بکسر عین بی نقطه و تشدید
میم روش عمامه بر سر خود بستن الخلف بفتح خای با نقطه و تشدید دال بی نقطه جای تاه جامه ت گفتم امام جعفر صادق ع
را که بدرستی که من میشویم مردگانرا امام گفت و خوب میشوئی گفتم بدرستی که من میشویم با این معنی که نیکی و بدی آن
معلوم من نیست پس امام گفت چون شوئی پس همواری کن با میت و دست ناهموار مکش او را و فرو مکن در مسامع گوشهای
او را بکافور و چون عمامه کنی او را پس عمامه مکن او را روش عمامه بر سر بستن صحرا نشین عرب گفتم چون کنم گفت بگیر جای تا
عمامه را در میان عمامه و از تاه واکن عمامه را بر سر میت با این معنی که نصف عمامه را در طرف راست سر او کن و نصف دیگر را در طرف
چپ سر او کن بعد از آن برگردان عمامه را بسوی پس سر میت و ببند این عمامه را دو طرف بر سینه میت مراد اینست که صحرا
نشین عرب دو طرف عمامه را بر سینه خود نمی اندازند و هم س قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف اصنع بالکفن قال تؤخذ
خرقة فیشد بها علی مقعدته و رجلیه قلت فالازار قال انها لا تعد شیئا انما تصنع لیضم ما هناك لئلا یخرج منه شیء
ما لصنع من القطن افضل منها ثم یخرق القمیص اذا غسل و ینزع من رجلیه قال ثم الکفن قمیص غیر مزرور ولا مکفوف و
عمامة یعصب بها راسه و یرد فضلها علی صدره ش فالازار خبر مبتدای محذوف است تقدیر فهی الازار و استفهام
مقدر است و میتواند بود که مقدر نباشد ما در ما یصنع موصوله و مبتدا است یصنع بصاد بی نقطه و نون و عین بی نقطه
بصیغه مضارع مجهول غایب باب منع است من بیانیه است افضل خبر مبتدا است یخرق بخای با نقطه و رای بی نقطه و قاف
بصیغه مضارع غایب باب نصر و ضرب است ثم بضم ثای سه نقطه است الکفن مبتدا است قمیص خبر مبتدا است واو در
و عمامه برای عطف بر قمیص است بنابر اینکه کفن در معنی اعم مستعمل شده و افاده این میکند که عمامه بعد از قمیص و پیش از
ازار است و میتواند بود که واو برای استیناف نحوی باشد پس عمامه مبتدا باشد یعصب بعین بی نقطه و صاد بی نقطه و بای
بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول باب نصر صفت عمامه است یا خبر مبتدا است ت گفتم امام جعفر صادق علیه السلم
را که چون کنم با کفن با این معنی که بچه ترتیب قرار دهم اجزای آنرا آیا شروع از پیراهن کنم یا از لنگ گفت که گرفته میشود پارچه
پس بسته میشود بآن پارچه بر نشستگاه میت و دو پای او یعنی دو ران او گفتم پس آیا آن خرقه لنگ است با این معنی که حاجت
بلنگ علیحده نیست امام گفت بدرستی که آن خرقه شمرده نمیشود چیزی با این معنی که داخل اجزای کفن نیست و لنگ داخل آنها است

پس علیحده می باید جز این نیست که ساخته میشود آن خرقه برای میت تا در هم رفته شود آنچه اینجا است یعنی دبر و قبل
میت برای اینکه بیرون نیاید از آن چیزی از نجاست و آنچه ساخته میشود برای میت که پنبه است که بر قبل و دبر میت
میگذارند بهتر است از آن خرقه مراد این است که وجود آن خرقه برای مستحکم ماندن آن پنبه است پس مقصود بالعرض است
و اگر پنبه مستحکم ماندی بی آنکه خرقه حاجت به آن خرقه نشدی و این اشاره است باینکه اگر خرقه از اجزای کفن میبود میبایست
نیز از اجزای کفن میبود نظر بر اولی بعد از آن بستن خرقه پاره کرده میشود گریبان پیراهن میت چون میت غسل
داده شود باینمعنی که خرقه نیز بسته شود زیرا که خرقه از تتمه غسل میت است چنانچه مذکور گشت شد در شرح حدیث
سیوم و پنجم باب سابق و کنده میشود آن پیراهن از جانب دو پای میت امام گفت بعد از آن کفن پیراهنی است که نه بند دارد
و نه سجاف و عمامه آنست که بسته میشود با آن سر میت و برگردانیده میشود زیادتی عمامه بر سینه میت مراد حصر کفن در آنچه
مذکور است نیست بلکه مراد این است که شروع از پیراهن میباید کرد و بعد از عمامه لفافه را بر بالای پیراهن میباید بست و بر آن حبره است
بعد از آنها است دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی العمامة فقال حنکه شرح حنک بفتح حاء بی نقطه و تشدید نون مکسوره
و سکون کاف بصیغه امر باب تفعیل است و ضمیر راجع به میت است التحنیک گردانیدن عمامه بپایین زنخ کسی یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام در عمامه برای میت پس امام گفت جزئی از عمامه را در پایین زنخ میت کن مراد اینست که طرف راست عمامه
را بر طرف چپ سینه او انداز و طرف چپ عمامه را بر طرف راست سینه او انداز تا پایین زنخ او پوشیده شود چنانچه گذشت
در حدیث اول این باب یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکفن المیت فی خمسة اثواب قمیص لا یزر علیه و ازار
و خرقة یعصب بها وسطه و برد یلف فیه و عمامة یعتم بها و یلقی فضلها علی صدره شرح تکفین در اینجا مستعمل شده در
معنی اعم از آنچه مذکور شد در حدیث هفتم این باب و نشاید که مجاز باشد نیز زیرا بالفظ و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع
مجهول غایب یا مخاطب باب نصر است و ضمیر مستتر راجع به قمیص است که مذکر است و گاهی مونث مستعمل میشود یعصب بصیغه مجهول
باب نصر است وسط عبارتست از عورتین و حوالی آن است یعتم بعین بی نقطه و تشدید میم بصیغه مضارع مجهول غایب باب افتعال
است الاعتمام دراز شدن گیاه و مانند آن و با در بها برای تعدیه است و ظرف نایب فاعل است یعنی روایتست از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت کفن کرده میشود میت در پنج جامه پیراهنی که بسته نمیشود بر میت باینمعنی که بند ندارد تا بسته تواند شد
بر میت و لنگی و پارچه که بسته شود با آن پارچه سر میت تا زانو او و بردی یمنی که میت پیچیده شود در آن و سر تا پای میت
باشد و عمامه که دراز کرده شود و انداخته شود زیادتی آن عمامه بر سینه میت مراد اینست که می باید که عمامه بقدری دراز
باشد که وسط آن بر سر میت پیچیده شود و دو طرف آن زیاد ماند و بر سینه میت انداخته شود دوازدهم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال الکافور هو الحنوط شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت کافور آنست و بس خوشبوی
میت باینمعنی که ذریره و مانند آن از بدعتهای مخالفان است سیزدهم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لحنیخ کفن ابی
عبیدة الحذاء انما الحنوط الکافور و لکن اذهب فاصنع کما یصنع الناس شرح گفت امام جعفر صادق علیه السلام
مر اید کفن ابو عبیده حذاء که جز این نیست که خوشبوی میت کافور است و بس ولیکن برو و بکن چنانچه میکنند مخالفان
باینمعنی که ذریره نیز در کفنهای او بپاش چهاردهم اصل عن داود بن سرحان قال مات ابو عبیدة الحذاء و انا بالمدینة
فارسل الی ابو عبد الله علیه السلام بدینار و قال اشتر بهذا حنوطا و اعلم ان الحنوط هو الکافور و لکن اصنع
کما یصنع الناس قال فلما مضیت اتبعنی بدینار و قال اشتر بهذا کافورا شرح روایتست از داود بن سرحان گفت و فات

یافت ابو عبیده حذاء و من در مدینه بودم پس فرستاد بسوی من امام جعفر صادق علیه السلام درهمها را
و پیغام داد که خریداری کن باین خوشبوئی میت را و بدانکه خوشبوئی میت کافور است و کس و لیکن بکن آنچه
میکنند مخالفان یا یعنی که ذریره و کافور خریداری کن داود گفت پس چون رفتم بیازار از پی من فرستاد دیناری دیگر
و پیغام داد که خریداری کن باین کافور را تا کافور بیشتر از ذریره شود پانزدهم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
الحنوط للمیت فقال اجعله فی مساجده شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از خوشبوئی برای میت
بعد از غسل پس گفت بگردان خوشبوئی را در مواضع سجده او که پیشانی و دو شکم دست و دو سر زانو و دو سر شست
پاست بنا بر آنچه گذشت در حدیث اول مراد اینست که گذاشتن کافور در اینها واجب است و غیر آن سنت است شانزدهم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه و آله نهی ان یوضع علی النعش الحنوط شرح روایتست از
امام جعفر علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه گذاشته شود بر تابوت میت خوشبوئی بجهت
اینکه میت خودش حاجت بآن ندارد و آنکه برای مردم است پس ببالای تابوت باشد بهتر است و شاید که اهل جاهلیت چنین
میکرده باشند و در میت صرف نمیکرده باشند و الله اعلم باب بیستم اصل باب تکفین المراة شرح این باب کفن کردن زن
است در این باب سه حدیث است اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام فی کم تکفن المراة قال تکفن فی خمسة اثواب
احدها الخمار شرح الخمار بکسر خاء با نقطه و الف و راء بی نقطه آنچه سر خود را بآن میپوشانند یعنی پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را که در چند جامه کفن کرده میشود زن گفت کفن کرده میشود در پنج جامه یکی از آنها سرپوش زن است که بجای
عمامه مرد است دوم اصل عن بعض اصحابنا رفعه قال سالته کیف تکفن المراة فقال کما یکفن الرجل غیر انا نشد علی ثدییها
خرقة تضم الثدی الی الصدر و تشد علی ظهرها و یصنع لها القطن اکثر مما یصنع للرجال و یحشی القبل و الدبر بالقطن
و الحنوط ثم یشد علیها الخرقة شدا شدیدا شرح غیر منصوب است مانند مستثنای منقطع ظاهر اینست که بجای انها
باید بیس بجای نشد بصیغه معلوم متکلم تشد بصیغه مجهول مخاطب باید تضم بصیغه معلوم غایبه باب نظر است و ضمیر
مستتر راجع بخرقه است تشد بصیغه مجهول غایبه است و ضمیر مستتر راجع بخرقه است و یصنع هر دو جا بصیغه مجهول غایب
باب منع است یعنی روایتست از بعض یاران ما با لا برد سند روایت را تا امام که از او شنید راوی گفت پرسیدم امام را
که چون کفن کرده میشود زن پس گفت چنانچه کفن کرده میشود مرد یعنی که در پنج جامه کفن کرده میشود تفاوت این است که
ما می بندیم بر پستان او پارچه را که بچسپاند آن پستان را بسوی سینه و بسته میشود آن خرقه بر پشت زن و ساخته
میشود برای زن پنبه بر حالی که بیشتر باشد از پنبه که ساخته میشود برای مردان و آگنده کرده میشود قبل و دبر زن
پنبه و خوشبوئی میت بعد از آن بسته میشود بر آن زن پارچه را بستنی سخت سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال یکفن الرجل فی ثلثة اثواب و المراة اذا کانت عظیمة فی خمسة درع و منطق و خمار و لفافتین شرح مراد بکفنین
اینجا معنی اخص است که مذکور شد در حدیث هفتم باب سابق پس مراد بجامه جامه ایست که وسیع باشد در سینه و
دوشها و پشت و سینه را نیز تا سر بپوشاند یعنی باشد الدرع بکسر دال بی نقطه و سکون راء بی نقطه و عین بی نقطه پیراهن
المنطق بکسر میم و سکون نون و فتح و طاء بی نقطه کمربند زن و مراد اینجا لنگ است اللفافة بکسر لام و تخفیف فاء
آنچه بآن چیزی را بپیچند و مراد اینجا سراسری میت است و فتح لام و تشدید فاء مناسبتر مینماید زیرا که مبالغه مطلوب است
یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت کفن کرده میشود مرد در سه جامه که هر کدام دو دشنه او را بپوشاند

في الجمله و زن چون باشد بزرگ مرتبه کفن کرده میشود در پنج جامه که هر کدام دو رشته اند پوشیده باشیم و في الجمله از
پیراهنی دوم لنگی سیوم سرپوشی چهارم پنجم دو سر تا سری باب بیست و یکم اصل باب تجمیر الکفن و تسخین الماء فیه
شرح التجمیر بجیم و راء بی‌نقطه مصدر باب تفعیل چیزی را بخور و مجمر داشتن تا خوشبو شود یعنی این باب مکروه بودن
بخور کردن کفن و گرم کردن آب غسل میت با آتش است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال لا یجمر الکفن شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بخور کرده نمیشود کفن دوم اصل عن ابي
عبد الله قال لا یسخن الماء للمیت لا یعجل له النار و لا یحنط بمسک شرح لا یعجل بصیغه مضارع مجهول باب تفعیل است نفی
بانیست و خبر بمعنی نهی است و از قبیل نهی از فال بد نیست بلکه از قبیل نهی از آزار کردن میت است چنانچه ظاهر میشود از
شرح حدیث آینده یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت با آتش کرده نمیشود آب برای غسل میت بیان این
آنکه شتاب کرده نمیشود برای میت آتش و خوشبو کرده نمیشود میت بمشک بیان امثال این می آید در شرح حدیث آینده
سیوم اصل قال امیر المؤمنین لا تجمروا الاکفان و لا تمسحوا موتاکم بالطیب الا بالکافور فان المیت بمنزلة المحرم شرح فان تعلیل
کدام از دو نهی است الطیب بکسر طاء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پائین و بای یک نقطه خوشبوی المحرم بجیم و راء بی نقطه
بصیغه اسم فاعل باب افعال گناهکار یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام بخور مکنید کفنها را خواه بکافور و خواه بغیر آن و
ممالید مردگان خود را بخوشبوئی مگر بکافور چه بدرستی که میت چندانکه بسوی لغزا و نگذشته مانند گناهکار است که بترسد
از آتش و دوست میدارد دخول در ... اشارتست باینکه طیب عزیز است میت را برای رغبت ملائکه در رحمت او و کافور بغایت سرد است
و بخور و مشک و ذریره و امثال آنها که بغیر کافور است و میت بکار می برند گرم و مشتمل بر اجزاء ناریه است و میت آزار میکشد از آنها و لهذا
در دعای برای میت میگویند برد الله مضجعه چهارم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه و آله نهى ان تتبع
جنازة بمجمرة شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام که نبی صلی الله علیه و آله نهی کرد از اینکه برده شود در عقب جنازه مجمر
مجمر این ظاهر شد از شرح حدیث سابق باب بیست و دوم اصل باب ما یستحب من الثیاب للکفن و ما یکره شرح این باب
بیان چیزیست که سنت است از جمله جامه‌های برای کفن و چیزی که مکروه است در این باب دوازده حدیث است اول اصل
عن ابي عبد الله عليه السلام قال اجیدوا اکفان موتاکم فانها زینتهم شرح اجیدوا بجیم و یاء دو نقطه در پائین و دال بی نقطه
بصیغه امر باب افعال است یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیکو کنید کفنهای مردگان خود را چه بدرستی
که آن کفنها آرایش ایشان است در قیامت چنانچه می آید در حدیث ششم دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله لیس من
لباسکم شيء احسن من البیاض فالبسوه موتاکم شرح گفت رسول الله صلی الله علیه و آله نیست از جمله پوشش شما در زندگی
چیزی بهتر از سفیدی یعنی سفید پس بپوشانید آن را بر مردگان خود سیوم اصل قال النبي صلى الله عليه و آله لیس من لباسکم
شيء احسن من البیاض فالبسوه و کفنوا فیه موتاکم شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق چهارم اصل عن عبد الله
بن المغیرة عن بعض اصحابه قال یستحب ان یکون في کفنه ثوب کان یصلي فیه نظیف فان ذلك یستحب ان یکون فیما کان یصلي
فیه شرح عبد الله بن المغیرة از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است ضمیر اصحابه راجع بالمغیره است
از اوست یا راجع بعبد الله است ضمیر قال راجع با امام است یا راجع ببعض اصحابه است نظیف بفتح نون و کسر ظاء با نقطه و سکون
یاء دو نقطه در پائین و فاء صفت مشبهه است و مرفوع است النظافة بفتح نون مصدر باب حسن پاکیزگی مشار الیه ذلک
مصدر نظیف است یکفن در نسخه بفاء بصیغه مجهول باب تفعیل است ظاهر این است که بواو بصیغه معلوم باب نصر باشد

و ما بنا بر ظاهر میکذاریم ش روایتست از عبدالله بن المغیره از بعض یاران او کفت مستحب است که باشد در کفن میت جامه که
نماز میکرده در آن جامه مثل ردا و عمامه و جامه احرام عمره و حج آن جامه پاکیزه باشد چه بدرستی که پاکیزگی مستحب است که
باشد در جامه که نماز میکرد در آن با معنی که نماز در جامه چرکن مکروه است والله اعلم نهم اصل سالت ابا الحسن علیه السلام عن
رجل اشتری من کسوة الکعبة شیئا فقضی ببعضه حاجته و بقی بعضه فی یده هل یصلح بیعه قال یبیع ما اراد و یهب ما لم یرد
و یستنفع به و یطلب برکته قلت ایکفن به المیت قال لا شرح الکسوة بضم و کسر کاف و سکون سین بی نقطه جامه ترجمه پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که خرید از جامه کعبه چیزی را پس بجا آورد به بعض آن حاجت خود را
دادن و ماند بعض آن در دست او آیا میشاید فروختن آن امام کفت میفروشد آنچه را که خواسته باشد و میبخشد آنچه را که میخواهد
و طلب نفع میکند بآن و طلب میکند برکت آنرا کفتم آیا کفن کرده میشود بآن میت کفت نه شاید که برای این باشد که از کتان است چنانچه
می آید در حدیث هفتم یا برای سیاهی آن باشد چنانچه بیاید در حدیث یازدهم ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال
تنوقوا بالاکفان فانکم تبعثون بها شرح تنوقوا بنون و قاف بصیغه امر از باب تفعل است التنوق خوش لباس بودن ش روایتست از
صادق علیه السلام کفت خوش لباس کنید در کفنها چه بدرستی که شما مبعوث میشوید در روز قیامت با آن کفنها هفتم
اصل عن ابی عبدالله علیه السلام کان ثیاب بنی اسرائیل یکفنون به والقطن لامة محمد صلی الله علیه و آله شرح یکفنون به سین بنا ف
مجهولست ضمیر راجع بما بقی ما بقی کان بنی اسرائیل است ش روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت کتان بود در شریعت
موسی برای بنی اسرائیل یعنی آنچه باقی ماند کان بنی اسرائیل کفن میکنند بر دکان نخود را بکتان اکر حمل میشود و پنبه برای
امت محمد صلی الله علیه و آله است مراد اینست که کتان بهتر از غیر آن بود در شریعت موسی خواه در کفن خواه در غیر در کفن و در شریعت
محمد صلی الله علیه و آله پنبه بهتر از غیر آن است خواه در کفن و خواه در غیر کفن هشتم اصل عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال
سمعته یقول انی کفنت ابی فی ثوبین شطویین کان یحرم فیهما و فی قمیص من قمصه و عمامة کانت لعلی بن الحسین علیهما السلام و فی
برد اشتریته باربعین دینارا لو کان الیوم لساوی اربعمائة دینار شرح شطاه بفتح شین با نقطه و طاء بی نقطه و الف مقصور نام
دهی است در مصر و در نسبت الف منقلب بواو شد و تاء ثانیه البرد بضم با یکنقطه و سکون را بی نقطه و دال بی نقطه جامه که بسیار
عرض یافته شده باشد این حدیث با اندک تغییری کذشت در کتاب الحجه در حدیث آخر مولد ابی عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلام
ش روایتست از موسی علیه السلام راوی کفت شنیدم از او که میکفت بدرستی که من کفن کردم پدرم را در دو جامه که منسوب
بشطاه بود احرام میکرد در آن دو جامه مراد اینست که یکی لنک او شد و دیکری خرقه دان بند و در پیراهنی از پیراهنهای او
و عمامه که بود از امام زین العابدین علیه السلام و در بردی یعنی مراد اینست که آن برد سرتاسری او شد که خریدم آنرا بچهل
دینار طلا اکر میبود امروز هر آینه برابر بچهارصد دینار طلا نهم اصل عن ابی جعفر علیه السلام ان الحسن بن علی علیهما
السلام کفن اسامة بن زید ببرد احمر حبرة و ان علیا علیه السلام کفن سهل بن حنیف ببرد احمر حبرة شرح احمر یعنی سرخ
آمده و بمعنی سفید آمده الحبرة بکسر و فتح حاء بی نقطه و فتح با یکنقطه جامه که بهشتیا عرض بافته شده باشد مثل نقش
کتابت و مانند آن و قد زمین بافته میشود از پنبه و کاهی جای نقش آن از کتان و کاهی آن از ابریشم باشد و حرام منسوب
است بی تمیز اکر مراد باحمر سرخ باشد مجرد و صفت برد است اکر مراد باحمر سفید باشد و حاصل هر دو یکی است و مراد
اینست که بوم آن سفید بود و نقش آن سرخ بود ش روایتست از امام محمد باقر علیه السلام حسن بن علی علیهما السلام
کفن کرد اسامه بن زید را ببردی که سرخ بود نقش آن که حبره شده لیکن علی علیه السلام کفن کرد سهل بن حنیف را بهمانچه

مذکور شد دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکفن یکون بردا فان لم یکن بردا فاجعله کله قطنا فان لم تجد عمامة
قطن فاجعل العمامة سابریا شرح السابری بسین بی نقطه و الف و بای یک نقطه و رای بی نقطه و تشدید یای دو نقطه در پایین نوعی از جامه
سفید و نازک است و بر اکثر بیشتر اسپنانی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که کفن میباید جامه شد تشبیه با عرض
تا در بر داشتن باشد پس اگر نباشد چنان جامه و احتیاج بدوختن شود باشد پس بگردان کفن را همگی با پنبهای آن که هر دو ختنه
میشود از پنبه پس اگر نیابی عمامه پس بگردان عمامه را یکتان مراد آنست که اگر دستاری که تمام باشد برای عمامه بهم نرسد بلکه
تا ره اگر از پنبه باشد عمامه مکن زیرا که چون عمامه چنین دار و تر تمامی آن بر طرف میشود و الله اعلم یازدهم اصل عن ابی عبد الله
قال لا یکفن المیت فی السواد شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که کفن کرده نمیشود میت در جامه سیاه دوازدهم
اصل عن الحسین بن راشد قال سالته عن ثیاب تعمل بالبصرة علی عمل العصب الیمانی من قز و قطن هل یصلح ان یکفن فیها
الموتی قال اذا کان القطن اکثر من القز فلا باس شرح القصب بفتح قاف و فتح صاد بی نقطه و بای یک نقطه جامه نرم که از
دو جنس بافته شده باشد یکی پنبه و دیگر کتان منسوب بمصر است و زیاده الف در نسبت و میتواند بود که مراد بقصب یمانی
جرم باشد که بیان شد در شرح حدیث نهم این باب القز بفتح قاف و تشدید زای با نقطه ابریشم یعنی روایت است از حسین
راشد که او راوی امام موسی کاظم علیه السلام است گفت پرسیدم امام را از جامهایی که بافته میشود در بصره بر روش
جرم تفاوت آن نیست که آنچه در بصره بافته میشود از ابریشم و پنبه است آیا میشاید که کفن کرده شوند در آنها مردگان امام
گفت چون باشد پنبه از ابریشم اکثر پس پروایی نیست باب نیست و سیوم اصل باب حد الماء الذی یغسل به المیت و الکافور
شرح یغسل بصیغه مجهول باب ضرب است و الکافور مجرور و معطوف بر الماء است یعنی این باب بیان مقدار آبیست که شسته
میشود بآن میت و بیان مقدار کافور برای میت است و در این باب پنج حدیث است اول اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام جعلت
فداک هل للماء حد محدود قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لعلی صلوات الله علیه اذا انا مت فاستق لی ست
قرب من ماء بئر غرس فاغسلنی و کفنی و حنطنی فاذا فرغت من غسلی و کفنی و تحنیطی فخذ بمجامع کفنی و اجلسنی ثم سلنی
عما شئت فوالله لا تسالنی عن شیء الا اجبتک فیه شرح این حدیث با اندک تغییری گذشت در کتاب الحجة در حدیث
چهاردهم باب نقصت چهارم که باب ما نص الله عز و جل و رسوله علی الائمة علیهم السلام واحدا فواحدا الست القرب بکسر
قاف و فتح را و بای یک نقطه جمع قربه بکسر قاف و سکون را و [illegible] و اگر غرب بضم غین با نقطه و ضم را جمع غرب بفتح
غین و سکون را میبود جمع یعنی دلوهای بزرگ مثل سقف و سقف مناسب تر میبود لیکن نسخ موافق اول است غرس بفتح غین با
نقطه و سکون را و سین بی نقطه چاهی است در مدینه ذکر تحنیط بعد از تکفین اشعار بآنست که مراد بحنوط بجا آن باشد
که در آب غسل انداخته میشود منافات نیست میان اجلسنی و آنچه گذشت در حدیث چهارم باب هفدهم که و ابا اهلها نفعل زیرا که
جلوس نشستن برای هر بالایی است و مراد بقعود نشستن بی هر بالایی است یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت
شوم آیا برای آب غسل میت حدی معین هست گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی را صلوات الله علیه که
چون من وفات یابم پس بکش برای من شش خیک از آب چاه غرس پس بشو مرا و کفن کن مرا و کافور کن مرا پس چون فارغ
شوی از شستن من و کفن کردن من و کافور کردن من پس بگیر کنارهای کفن مرا و بنشان مرا بعد از آن سوال کن مرا
از هر چه خواسته پس بخدا قسم که سوال نمیکنی مرا از چیزی مگر آنکه جواب گفتم ترا در آن یعنی که البته جواب میگویم
دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی علیه السلام یا علی اذا انا مت

فاغسليه بسبع قرب من بئر غرس ش مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق و ذکر ست در سابق و سبع اینجا شاید که
مبنی بر این باشد که ست برای اصل غسل است و سبع برای مجموع است غسل و مقدمات غسل است مثل غسل سر و شستن
عورتین یا مبنی بر این باشد که ست سنت مؤکد است و سابع سنت غیر مؤکد است والله اعلم سیوم محمد بن یحیی قال کتب محمد
بن الحسن الی ابی محمد علیه السلام فی الماء الذی یغسل به المیت کم حده فوقع حد غسل المیت یغسل حتی یطهر ان شاء الله تع
قال و کتب الیه هل یجوز ان یغسل المیت و ماؤه الذی یصب علیه یدخل الی بئر کنیف او الرجل یتوضأ وضوء الصلوة ان ینصب ماء
وضوئه فی بئر کنیف فوقع علیه السلام یکون ذلک فی بلالیع ش البلالیع بفتح باء یک نقطه جمع بالوعه چاهها که برای آب
باران و مانند آن کنده شده و آبها را فرو میبرد یعنی روایت کرد محمد بن یحیی گفت نوشت محمد بن الحسن بسوی امام حسن عسکری
علیه السلام در آبی که شسته میشود با آن میت چه حد است حد آن آب پس امام نوشت که حد غسل میت آنست که شسته می شود
میت تا آنکه پاکیزه شود اگر خواسته باشد الله تعالی مراد اینست که مختلف میشود باختلاف انواع نجاست که باشد آن را که می
گفت و محمد بن الحسن نوشت بسوی امام علیه السلام آیا روایت اینکه شسته شود میت و آب او که ریخته میشود بر او داخل میشود
بسوی بیت الخلاء یا مردی وضو میسازد وضوئی که برای نماز ساخته میشود آیا رواست اینکه ریخته شود آب وضوء او در چاه بیت
الخلاء پس امام علیه السلام نوشت که میباشد آن آب غسل و وضوی او در بالوعها مراد اینست که دخول آن در بیت الخلاء مکروه
است و در بالوعها مستحب است چهارم علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه قال السنة فی الحنوط ثلثة عشر درهما و ثلث اکثره
و قال ان جبرئیل علیه السلام نزل علی رسول الله صلی الله علیه و آله بحنوط و کان وزنه اربعین درهما فقسمها رسول
الله صلی الله علیه و آله ثلثة اجزاء جزء له و جزء لعلی و جزء لفاطمة علیهم السلام ش مراد بحنوط اینجا غیر آنست که در آب
غسل انداخته چنانچه گذشت در حدیث اول باب مراد از درهم اینجا نقره است و بهر تقدیر مراد اینجا کافور است درهم بوزن چهل و هشت جو
میانه است و ده درهم بوزن هفت مثقال شرعی است و مثقال شرعی یک دینار طلا است بیان اینها می آید در کتاب الزکوة
در شرح حدیث دوم باب سیوم که باب العلة فی وضع الزکوة علی ما وضع است اکثره خبر مبتدا محذوف است تقدیره هذا
اکثره یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است امام گفت سنت در حنوط
میت سیزده درهم و دو دانگ درهم است این اکثر حنوط است یعنی اگر زیاد بر این عبث است و امام گفت بیان این که
بدرستی که جبرئیل علیه السلام فرود آورد بر رسول الله صلی الله علیه و آله حنوطی و بود وزن آن حنوط چهل درهم
پس قسمت کرد آن چهل درهم را رسول الله صلی الله علیه و آله سه حصه برابر حصه برای خود و حصه برای علی و حصه
برای فاطمه علیهم السلام مراد اینست که اگر زیاده بر سیزده درهم و ثلث عبث نمیبود جبرئیل نمی آورد آنرا پنجم
عن ابن ابی نجران عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام قال اقل ما یجزی من الکافور للمیت مثقال و فی روایة
الکاهلی و حسین بن المختار عن ابی عبد الله علیه السلام قال القصد من ذلک اربع مثاقیل ش نجران بفتح نون و
سکون جیم و راء بی نقطه است و فی روایة تا آخر کلام ابن ابی نجران است یعنی روایتست از عبد الرحمن بن ابی نجران از
بعض یاران او از امام جعفر صادق علیه السلام گفت اقل آنچه کافی است از کافور برای میت وزن یک مثقال است
که دینار طلا باشد و در روایت کاهلی و حسین بن المختار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت میانه از جمله کافور برای
میت چهار مثقال است بدانکه بنابر حدیث سابق قدر افضل کافور سیزده مثقال و ثلث مثقال است پس حقیقی میانه قدر
مجزی و قدر افضل چهار مثقال و سدس مثقال است و مراد بقصد اینجا میانه تقریبی رتبه فضل است و قدر مجزی حاجت

از آن مراتب علیحده راست و بالضمام آن پنج مثقال میشود باب بیست و چهارم اصل باب الجریدة شرح الجریده بفتح جیم و کسر راء
بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و دال بی نقطه شاخ درخت خرما که بی برگ باشد بیان این باب بیان استحباب جریده است
برای میت در این باب سیزده حدیث است اول عن ابی عبد الله علیه السلم قال توضع للمیت جریدتان واحدة فی الیمین و الاخری
فی الایسر قال قال الجریدة تنفع المؤمن و الکافر شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت گذاشته برای میت دو
جریده یکی در راست و دیگری در چپ او دیگر گفت که امام گفت جریده نفع میکند مؤمن را بدفع فشردن قبر و مانند آن که از گناهان
بهم میرسد و کافر را بتخفیف یا تاخیر عذاب جهنم مادام که جریده رطوبتی دارد دوم عن یحیی بن عبادة المکی قال سمعت
سفیان الثوری یسأله عن التخضیر فقال ان رجلا من الانصار هلک فاوذن رسول الله صلی الله علیه و آله بموته فقال
لمن یلیه من قرابته خضروا صاحبکم فما اقل المخضرین قال و ما التخضیر قال جریدة خضراء توضع من اصل الیدین الی الترقوة
عبادة بضم عین بی نقطه و تخفیف باء یک نقطه است التخضیر بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه مصدر باب تفعیل
چیزی را سبز کردن القرابة بفتح قاف و راء بی نقطه و باء یک نقطه خویشان و خویشی و بنا بر اول من برای تبعیض است و بنا بر دوم
من برای سببیت است خضروا بخاء با نقطه و ضاد با نقطه و راء بی نقطه بصیغه امر باب تفعیل است فا برای بیان او ما
تافیه است اقل بقاف و تشدید لام بصیغه مضارع متکلم با همزه از باب افعال یعنی الا قلیل حقیر شمردن المخضرین بخاء با نقطه
و ضاد با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افتعال سبز شده تفسیر مخضر بجریده خضراء اشارتست باینکه اطلاق مختضر
در اینجا از قبیل وصف شیء بحال مجاور آنست و بر سبیل حقیقت نیست مثل اینکه میگویی فلان درخت سبز شد یا بمعنی که
مجاور برگهای سبز شد الیدان از سر انگشتان تا نزدیکی که میان کف و ساعد است و تحقیق این شد در کتاب الطهارة در شرح
حدیث دوم باب چهل و هفتم که باب صفة التیمم الترقوة بفتح تاء دو نقطه در بالا و سکون راء بی نقطه و ضم قاف و فتح واو چنبر گردن
یعنی روایتست از یحیی بن عباده مکی که از راویان امام جعفر صادق علیه السلام است گفت شنیدم از سفیان ثوری که پرسید
امام علیه السلام را از سبز کردن میت که دلیل آن چیست و حقیقت آن چیست پس امام گفت بدرستی که مردی از اهل مدینه
وفات یافت پس خبر کرده شد رسول الله صلی الله علیه و آله بوفات او پس گفت با آنها که کارسازی میکنند آن میت را از جمله
خویشان میت که سبز کنید یار خود را ایشان این اینکه کم کسی سبز شمرده شده کار را یا بمعنی که النشان عالی قدر پس سفیان گفت
و حقیقت سبز شده امام گفت شاخیست از درخت خرما که سبز است گذاشته میشود از بیخ دو دست تا چنبر گردن مراد این است
که در دو پهلوی جسد میت دو جریده سبز میباید گذاشت بروشی که طول آنها موافق طول جسد باشد تا چنان شود که گویا
جمیع جسد سبز شده و معنی حسبیه آن است حدیث هفتم باب نود دوم سیوم عن رجل عن یحیی بن عبادة عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تؤخذ جریدة رطبة قدر ذراع فتوضع و اشار بیده من عند ترقوته الی ید یلف مع ثیابه قال الرجل
لقیت اباعبد الله علیه السلام بعد فسألته عنه فقال نعم قد حدثت به یحیی بن عبادة شرح روایتست از مردی از یحیی بن عباده
از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت گرفته میشود جریده که تر باشد بقدر یک ارش تا سر انگشتان دست باشد پس
گذاشته میشود و امام اشاره کرد بدست خود از نزد چنبر گردن او تا بندی که میان ساعد و کف است بیان این گذشت
در شرح حدیث سابق پیچیده میشود آن جریده با کفنهای میت راوی گفت که ملاقات کردم بعد از این با امام جعفر
صادق علیه السلام را بعد از آن پس پرسیدم او را از اینکه مذکور شد پس گفت آری بتحقیق که خبر دادم بآن یحیی بن عباده را
چهارم اصل قلت لابی جعفر علیه السلام ارأیت المیت اذا مات لم تجعل معه جریدة قال یجافی عنه العذاب و الحساب ما دام

العود در طبا ثال والعذاب كله في يوم واحد في ساعة واحدة قدر ما يدخل القبر ويرجع القوم وانما جعلت السعفتان
لذلك فلا يصيبه عذاب ولا حساب بعد جفوفهما ان شاء الله تعالى شرح ارايت بفتح همزه و فتح را بی‌نقطه و فتح همزه
و سکون یا دو نقطه در پایین و فتح تا دو نقطه در بالا بمعنی اخبرنی است المیت مرفوع و مبتدا است اذا برای محض ظرفیت است
بکسر لام و فتح میم است بمعنی بعیم و فا والف صیغه مضارع مجهول باب مفاعله است الجافات جدا کردن العذاب مرفوع و نائب
فاعل است والف لام آن برای عهد خارجی است یعنی عذاب القبر الحساب بکسر حا شمردن الف لام آن برای عهد خارجی است یعنی
حساب القبر و آن عبارت است از شمردن دو ملک اصول دین را در وقت سؤال میت از او انها الف لام العود برای عهد خارجی
کل در کاله بفتح کاف بمعنی سنگینی است و بدل اشتمال العذاب است یا بضم کاف بمعنی جمیع است یا بمعنی عمدة الشیء و مجرور و بدل
یا عطف بیان ساعة است یا منصوب و ظرف زمان است یا مصدر است السعفة بفتح سین بی‌نقطه و فتح عین بی‌نقطه و فا
شاخ درخت خرما است یعنی گفتم امام محمد باقر علیه السلام را خبر ده مرا که میت وقتی که مرده جدا کرده میشود با شاخه‌ها از درخت
خرما امام گفت جدا کرده میشود از میت عذاب قبر و حساب قبر چندانکه آن چوب تر است امام گفت و اشکال عذاب قبر در یک دور
... اجتماعات است بقدر دخول میت در قبر و برگشتن مردم و جز این نیست که گردانیده شده است آن دو شاخ درخت خرما
برای آن اشکال پس نمیخورد میت را در وقت قبر عذابی و حسابی بعد از خشک شدن آنها اگر خواسته باشد الله تعالی.
ثم ... عن جميل بن دراج قال قال الجريدة قدر شبر توضع واحدة من عند الترقوة الى ما بلغت مما يلي الجلد والاخرى في الايمن من
عند الترقوة الى ما بلغت من فوق القميص شرح جمیل بفتح جیم است دراج بضم دال بی‌نقطه و تشدید را بی‌نقطه و الف و
جیم است الشبر بفتح شین با نقطه و سکون با یک نقطه و را بی‌نقطه قد و بکسر شین و جبه بنابر اول مراد قد جسد آدمی است
و آن یک ذراع است تخمیناً بنابر دوم جسد که مذکور شد در شرح حدیث هفتم باب نوزدهم و بنابر دوم محمول بر وقت ضرورت است
مثل تقیه چنانچه میآید در حدیث هشتم این باب و مثل فقدان جریده که بقدر ذراع باشد یعنی روایت است از جمیل بن دراج که از
راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که امام گفت جریده بقدر قد جسد میت است گذاشته
میشود دیگر جریده از ترقوه جنب گردن تا هر جا که رسید در پهلو پوست بدن و جریده دیگر گذاشته میشود در جانب چپ از نزد جنب گردن
تا هر جا که رسید در بالای پیراهن میت. ششم ... عن ابی عبد الله علیه السلام قال یوضع للمیت جریدتان واحدة في الايمن
والاخرى في الايسر شرح این ظاهر است از سابق هفتم ... قيل لابي عبد الله عليه السلام لاي شيء يوضع مع الميت
الجريدة قال انه يتجافى عنه العذاب ما دامت رطبة شرح يتجافى صيغه مضارع غایب معلوم باب تفاعل است مضمون ابو هاشم است
از شرح ابو یا حدیث چهارم باب هشتم ... عن سهل بن زیاد رفعه قال قیل له جعلت فداک ربما حضرني من اخافه فلا
يمكن وضع الجريدة على ما رويتنا قال ادخلها حيث ما امكن شرح رويتنا بتشدید وا و صیغه ماضی مخاطب باب تفعیل است و
ضمیر منصوب مفعول اول آنست و مفعول دوم آن ضمیر محذوف راجع بما است موصوله است الترویه کسی را بر روایت سخنی واداشتن
داشتن یعنی گفتن سخنی بکسی بروشی که خوب فهمد و تواند نقل کرد حیث ما بفتح حا بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین
و ضم و فتح و کسر تا سه نقطه که مذکور است از حیثیت که ظرف مکان است و گاهی ظرف زمان می‌باشد و ما کافه برای تضمین معنی
شرط است یعنی روایت است از سهل بن زیاد بالا برد سند حدیث را تا امام که روایت از او است راوی گفت که گفته شد امام
علیه السلام را که قربانت شوم بسا که حاضر میشود نزد من مخالفی که میترسم از او پس ممکن نیست گذاشتن جریده
بروشی که تعلیم کردی ما را امام گفت داخل کن جریده را با میت هر جا که ممکن باشد. نهم ... عن ابی عبد الله علیه السلام

قال سألته عن الجريدة توضع في القبر قال لا بأس شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از جریده
که گذاشته میشود در قبر پس گفت میت امام گفت باکی نیست مراد موضع ضرورت است مثل آنچه گذشته در حدیث سابق و مثل
فراموشی و مثل دیر بهم رسیدن جریده یا مراد بیان اقل مستحب است والله اعلم دهم اصل عن غير واحد من اصحابنا قالوا قلنا
له جعلنا فداك ان لم نقدر على الجريدة فقال عود السدر قيل فان لم نقدر على السدر فقال عود الخلاف شرح خلاف بر وزن
هر دو جا محذوفست عود هر دو جا منصوب بمفعول بفعل محذوفست بتقدیر ضعوا عودا روایتست از متعدد از یاران
ما گفتند که گفتیم امام را که روایت از اوست قربانت شویم اگر توانا نباشیم بر شاخ درخت خرما چه کنیم پس گفت بگذارید
چوب سدر بجای جریده گفته شد که پس اگر توانا نباشیم بر چوب سدر چکنیم پس گفت بگذارید چوب بید بجای جریده یازدهم
اصل عن علي بن بلال انه كتب اليه يسأله عن الجريدة اذا لم نجد نجد بدلها غيرها في موضع لا يمكن النخل فكتب يجوز اذا اعوزت الجريدة
والجريدة افضل وبه جاءت الرواية شرح بلال بکسر با یک نقطه است اعوزت بعین بی نقطه و زای با نقطه بصیغه ماضی باب افعال
است الاعواز نایاب شدن اذا اعوزت الجريدة اشارتست باینکه نایابی نخل لازم ندارد نایابی جریده را و مناط این حکم نایابی
جریده است نه نایابی نخل ضمیر به راجع بمضمون جملة الجريدة افضل است شرح روایتست از علی بن بلال که از دو یاران امام محمد تقی و
امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام که او نوشت بسوی امامی که روایت از اوست یعنی پرسید امام را از شاخ درخت
خرما که چون نیابیم آنرا آیا میکنیم عوض آن غیر آنرا در جائی که ممکن نیست درخت خرما پس امام نوشت که جایز است غیر شاخ
درخت خرما چون نایاب شود شاخ درخت خرما و شاخ درخت خرما بهتر است از غیر آن و باین بهتر بودن وارد شده روایت از
رسول الله صلى الله عليه وآله اشارتست باینکه شاخ درخت خرما اگرچه خشک باشد بهتر است از غیر آن اگرچه تر باشد زیرا که
چوب خرما اگرچه پوسیده و از هم ریخته فی الجملة رطوبتی دارد و آن رطوبت کافی است در دفع عذاب و حساب والله اعلم دوازدهم
اصل تدرو علي بن ابراهيم في رواية اخرى قال يجعل بدلها عود الرمان شرح روایت کرد علی بن ابراهیم در روایتی که میتواند بود
که از صاحب الزمان علیه السلام باشد اینکه امام گفت که گاهی که دانیده میشود عوض جریده چوب انار در جائی که نایاب باشد جریده مراد
اینست که اگر چوب سدر و چوب خلاف نیز نباشد چوب انار قائم مقام است بقرینه حدیث دهم این باب سیزدهم اصل عن جمیل قال
سألته عن الجريدة توضع من دون الثياب او من فوقها قال فوق القميص ودون الخاصرة فسألته من اي جانب فقال من الجانب
الايمن شرح والخاصرة بخاء با نقطه والف و کسر صاد بی نقطه و را بی نقطه و تا که طابع نقل از وصفیت باسمیت است تهیگاه یا عشبیا
اینکه احاطه تام میکند بدن میت را روایتست از جمیل گفت پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جریده که آیا گذاشته
میشود در پایین کفنها یا در بالای کفنها گفت در بالای پیراهن و پایین سر تا سر تهیگاه پس پرسیدم امام را که در کدام جانب گذاشته
میشود گفت در جانب راست مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث پنجم این باب زیرا که این حدیث پنجم در صورت
است که دو جریده موجود باشد و این در صورتی است که بیش از یک جریده نباشد باب بیست و پنجم اصل باب المیت یموت و هو
جنب او حائض او نفساء شرح این باب بیان میت است که میمیرد در حالیکه او جنب است یا حائض یا خون زائیدن دیده و این
باب مشتمل بیست اول اصل عن زرارة قال قلت له مات ميت وهو جنب كيف يغسل وما يجزيه من الماء قال يغسل غسلا
واحدا يجزي ذلك عنه لجنابته ولغسل الميت لانهما حرمتان اجتمعتا في حرمة واحدة شرح الحرمة بضم حا بی نقطه و سکون و ضم
و فتح را بی نقطه واجب اجتمعتا استیناف بیانی است و بجای نتیجه دلیل است و کبرای دلیل مطوی است و حاصل دلیل اینست
که این دو غسل دو غسل واجب است متداخل است باین معنی که جمع میشود در یک واجب چنانچه گذشت در کتاب الطهارة

در باب بیست و هفتم که باب ما یجزی الغسل منه اذا اجتمع است یعنی روایتست از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام
جعفر صادق علیهما السلام است گفت که گفتم امام را که مرد میتی بحالیکه جنب بود چون شسته میشود بآب خالص آیا در آن
حد ازهم یا دو یا رشعلوم بر عضوی علیحده یا یکباره چه مقدار آب کافی است او را از آب خالص امام گفت شسته میشود
بآب خالص یک شستن کافیست آن شستن از میت برای غسل جنابت او برای غسل میت نیز اگر غسل جنابت و غسل میت
دو غسل واجبست و هر دو غسل واجب جمع میشود در یک غسل بیان این آنکه این دو غسل جمع شده است در یک غسل واجب
ظاهر این است که الاینست که اغسال مندوبه و مختلف جمع نشود در یک غسل مندوب دوم عن ابی عبد الله علیه
السلام قال سألته عن المرأة اذا ماتت فی نفاسها کیف تغسل قال مثل غسل الطاهر وکذلک الحائض وکذلک الجنب انما یغسل
واحدا نقط شرح مثل منصوب بنابر مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر یغسل مثل نقط بفتح فاء و فتح قاف و تخفیف طا
بمعنی فقط ساکن بمعنی فحسب است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم او را از زنی که اگر بمیرد در نفاس او چون
شسته میشود گفت چون شسته میشود مثل شستن غیر نفساء و همچنان است حائض و همچنان است جنب بیان این آنکه جزء این
نیست که شسته میشود هر یک از جنب و حائض و نفساء بآب خالص یک شستن بی اجزاء سیوم عن ابن محبوب و
احمد بن محمد فی المرأة اذا ماتت نفساء وکثر دمها ادخلت الی السرة فی الادم او مثل الادم نظیفة ثم تکفن بعد ذلک
شرح الادم بفتح همزه و فتح دال بی‌نقطه اسم جمع ادیم بفتح همزه و کسر دال بی‌نقطه پوست‌ها نظیف بفتح نون و کسر ظاء
بانقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و فاء مجرورات و صفت کل واحد الادم و مثل الادم است زیرا که الف لام الادم برای
عهد ذهنی است پس در حکم نکره است بعد ذلک تاکید مضمون ثم است یعنی روایتست از حسن بن محبوب که از راویان امام
موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است و احمد بن محمد بن عیسی که از راویان امام رضا علیه السلام است یا احمد بن محمد بن
ابی نصر که از راویان امام موسی کاظم و امام رضا و امام محمد تقی علیهم السلام است در زن اگر میرد در حالیکه صاحب نفاس است
و بسیار شود خون او داخل کرده میشود تا ناف در جنس پوستها یا مانند جنس پوستها مثل مشمع که پاکیزه باشد بعد از آن
کفن کرده میشود بعد از آن باب بیست و ششم اصل باب المرأة تموت و فی بطنها ولد یتحرک شرح این باب بیان رای است
که میمیرد و در شکم او کودکی است که حرکت میکند بدانکه در نسخه از نسخی که بنظر رسید عنوان و احادیث این باب موجود
نیست و مثل این عنوان که و حدیثی که می آید بعد از باب ثواب من غسل مؤمنا پیش که نم سند حدیث مشوه در این باب تا ماینه الثقات
طاهر میشود در این باب سه حدیث است اول حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد بن سماعة عن محمد بن ابی حمزة عن علی بن
یقطین قال سألت العبد الصالح علیه السلام عن المرأة تموت و ولدها فی بطنها قال یشق بطنها و یخرج ولدها شرح
روایت کرد حمید بن زیاد از حسن بن محمد بن سماعه از محمد بن ابی حمزه از علی بن یقطین گفت پرسیدم امام موسی کاظم
را از زنی که میمیرد و فرزند او در شکم اوست امام گفت شکافته میشود شکم او و بیرون آورده میشود فرزند او مخفی نماند که
ظاهر این عموم دارد و تخصیص بولد زنده میتوان میتوان کرد دوم سهل بن زیاد عن اسمعیل بن مهران عن علی بن ابی
حمزة عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن المرأة تموت و یتحرک الولد فی بطنها ایشق بطنها و یستخرج ولدها قال
نعم و فی روایة ابن ابی عمیر زاد فیه یخرج الولد و یخاط بطنها شرح و فی روایة تا آخر کلام سهل بن زیاد است و اشارت است
بآنچه می آید در حدیث اول باب هفتاد و دوم یعنی روایت کرد سهل بن زیاد از اسمعیل بن مهران از علی بن ابی حمزه از
امام جعفر صادق علیه السلام گفت پرسیدم امام را از زنیکه میمیرد و حرکت میکند فرزند در شکم او آیا شکافته میشود شکم او

وبیرون می آید آورده می شود دفن کنند او را امام گفت آری و در روایت ابن ابی عمیر از امام جعفر صادق علیه السلام زیاد کرد در این
حدیث اینرا که بیرون آورده میشود فرزند او در وقتی که دختر میشود شکم آن زن سیوم اصل عدة من اصحابنا عن احمد بن محمد بن
خالد عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن وهب عن ابی عبد الله علیه السلم قال قال امیر المؤمنین ع اذا ماتت المرأة وفی بطنها ولد
یتحرک یشق بطنها ویخرج الولد وقال فی المرأة یموت فی بطنها الولد فیتخوف علیها قال لا بأس ان یدخل الرجل یده فیقطعه
ویخرجه شرح این حدیث مع شیء زائد می آید در حدیث دوم باب هفتاد و دوم و آنجا شرح میشود باب بیست و هفتم اصل
باب کراهیة ان یقص من المیت ظفر او شعر شرح کراهیة بفتح کاف و فتح و کسر ها و تخفیف یا است یعنی این باب بیان
ناخوش بودن اینست که چیده شود از میت ناخن یا موی در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلم
قال لا یمس من المیت شعر ولا ظفر وان سقط منه شیء فاجعله فی کفنه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم گفت
دست کرده نمیشود از میت موئی و نه ناخنی یعنی کم بریده نمیشود و اگر افتد از میت چیزی یا موی و ناخن پس بگردان آنرا
در کفن او دوم اصل کره امیر المؤمنین علیه السلام ان یحلق عانة المیت اذا غسل او یقلم له ظفر او یجز له شعر شرح کره بصیغه
ماضی معلوم باب تفعیل یا باب علم است یقلم بقاف بصیغه مضارع مجهول باب ضرب است یا باب تفعیل است یجز بجیم و تشدید
زا بی نقطه بصیغه مضارع مجهول باب نصر است یعنی ناخوش شمرد امیر المؤمنین علیه السلم اینرا که تراشیده شود پشت
زهار میت چون شسته شود یا چیده شود از او ناخنی یا بریده شود از او موئی سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال کره
ان یقص من المیت ظفر او یقص له شعر او یحلق له عانة او یغمز له مفصل شرح کره بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل یا باب علم است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت ناخوش شمرده شده است اینکه چیده شود از میت ناخنی یا چیده شود
از او موئی یا تراشیده شود از او پشت زهاری یا فشرده شود از او سر بندی یا انگشت چهارم اصل سألت ابا عبد الله علیه
السلام عن المیت یکون علیه الشعر فیحلق عنه او یقلم قال لا یمس منه شیء اغسله وادفنه شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را
از میت که می باشد بر او موی بسیار تراشیده میشود از میت یا چیده میشود ناخن میت امام گفت دست کرده نمیشود از میت چیزی
بشو میت را و دفن کن او را باب بیست و هشتم اصل باب ما یخرج من المیت بعد ان یغسل شرح این باب بیان چیزی است که بیرون
می آید از میت بعد از شسته شدن او و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خرج من منخر
المیت الدم او الشیء بعد الغسل واصاب العمامة او الکفن قرضه بالمقراض شرح شیء عبارت از آمیخته بخون است مثل خونابه
کفن اینجا مستعمل در معنی اخص شده که سر تا سر است و پیراهن و لنگ است قرضه بقاف و را بی نقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب ضرب است و ضمیر مستتر راجع بمکلف حاضر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون آید از
سوراخ بینی میت خون خالص یا چیزی که آمیخته بخون باشد بعد از شستن میت و برخورد عمامه یا کفن را ببرد بمقراض آنرا که
حاضر است از مکلفان مراد اینست که شستن عمامه یا کفن واجب نیست اگر چه بعد از اعراض کردن پوشانیدن آنچه پلید شده از بدن
میت است یا پارچه علیحده یا کشیدن بعض اجزای عمامه یا کفن بر آنجا واجب باشد و ظاهر سکوت از حکم بدن اینست که شستن
آن نیز واجب نباشد والله اعلم دوم اصل رفعه قال اذا غسل المیت ثم احدث بعد الغسل فانه یغسل الحدث ولا
یعاد الغسل شرح بالا برد راوی سند حدیث را تا امامی که روایت از او است امام گفت چون شسته شود میت بعد از آن
بول یا غائط بیرون آید از او بعد از شستن او پس بدرستی که شان اینست که شسته میشود آن بول یا غائط و
اعاده کرده نمیشود شستن کل میت سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا خرج من المیت شیء بعد ما

بکفن واصاب الکفن فریضة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بیرون آید از میت چرکی بعد
باشد بعد از آنکه کفن کرده میشود پس برخورد آنچیز کفن را مقراض کرده میشود از کفن باب بیست و نهم اصل باب
الرجل یغسل المرأة والمرأة تغسل الرجل شرح این باب بیان مردی است که میشوید زن را و زنی است که میشوید مرد را در این
باب سیزده حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل یموت ولیس عنده من یغسله الا
النساء قال تغسله امرأته او ذات قرابته ان کانت له وتصب النساء علیه الماء صبا وفی المرأة اذا ماتت یدخل زوجها
یده تحت قمیصها فیغسلها شرح قرابة بفتح قاف عبارت از محرم است که می آید در حدیث چهارم این باب روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام که او پرسیده شد از مردی که میمیرد و نیست نزد او کسی که شوید او را مگر زنان امام
گفت میشوید او را زن او یا صاحب خویشی نزدیک اگر باشد او را و میریزند زنان دیگر بر او آب را ریختنی که بی نظر به
لمس باشد یعنی زنان مذکوره صاحب قرابت نمیتوانند بود که مراد بعنوان استقلال باشد در صورتی که زن او و صاحب خویشی
او باشد و مراد ریختن آب بر دو کف او باشد نظر آنچه می آید در حدیث پنجم این باب تا بر دو کف و باشد نظر آنچه می
آید در حدیث سیزدهم این باب و امام گفت در زن چون میمیرد داخل میشود میکند شوهر او دست خود را در پائین
پیراهن او پس میشوید او را حدیث دوم اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل ایصلح له ان ینظر الی امرأته حین
تموت او یغسلها ان لم یکن عندها من یغسلها وعن المرأة هل تنظر الی مثل ذلک من زوجها حین یموت فقال لا بأس
بذلک انما یفعل ذلک اهل المرأة کراهة ان ینظر زوجها الی شیء یکرهونه منها شرح پرسیدم امام جعفر صادق علیه
السلام را از مرد که آیا میشاید او را اینکه نظر کند بسوی زن وقتی که میرد آن زن یا شوید آن زن را اگر نباشد نزد آن
زن کسی که شوید او را و پرسیدم امام را از زن که آیا نظر میکند بسوی مانند آنچه مذکور شد از جمله بدن شوهر خود وقتی
که میرد شوهر مراد نظر زن بسوی مواضعی است از بدن شوهر که نظر بسوی آنها می افتد غالبا در وقت شستن پس مقصود
سؤال از نظر زن بسوی شوهر بهشستن زن شوهر را است پس امام گفت باکی نیست با آنچه پرسیدی جز این که میکنند
شستن زن را خویشان زن و نمیدهند زن را بشوهر زن و نمیگذارند برای خواستن اینکه نظر کند آن شوهر آن زن بسوی چیزی
که نمیخواهند آنرا از آن زن ناشناخت است تا اینکه میت زن بدشکلتر میشود از میت مرد و خویشان او نمیخواهند آن بد
شکلی را و نمیخواهند نظر شوهر را بسوی آن بدشکلی و این از روی جهل است چنانچه می آید در حدیث هفتم و یازدهم این
باب حدیث سیوم اصل عن محمد بن مسلم قال سالته عن الرجل یغسل امرأته قال نعم من وراء الثوب شرح روایتست از محمد
بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید
زن خود را امام گفت آری از پس جامه که ساتر عورتین آن زن باشد چهارم اصل عن سالت ابا عبد الله علیه السلام عن
الرجل یموت ولیس عنده من یغسله الا النساء هل یغسله النساء فقال تغسله امرأته او ذات محرم وتصب علیه
النساء الماء صبا من فوق الثیاب شرح المحرم بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و فتح راء بی نقطه مصدر میمی باب
حسن است حرام بودن نکاح اینست پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که میمیرد و نیست نزد او کسی که
شوید او را مگر زنان آیا میشویند او را پس گفت میشوید او را زن او یا صاحب محرم او و در صورتی که اینها نباشند
می ریزند زنان دیگر بر او آب را ریختنی که از بالای جامها باشد مراد همانست که گذشت در حدیث اول این باب پنجم
اصل سمعت صاحبا لنا یسال ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة تموت مع رجال لیس فیهم ذو محرم هل یغسلونها

وعليها ثيابها فقال اذن يدخل ذلك عليهم ولكن يغسلون كفيها شرح يدخل بصيغهٔ مضارع معلوم غايب باب
افعال است ذلك فاعل است ومشار اليه ذلك مصدر يغسلونها است ومفعول محذوف است بتقدير قبيحاً يا بتقدير اثماً
وماننده آنها یعنی شنیدم از یاری که بود ما را میپرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از زنی که بمیرد یا مردی که نیست در ایشان
صاحب حرام بودن عقد نکاح آیا میشویند آن زن را در حالتی که بر آن زن جامهای او باشد پس امام گفت در این هنگام که بشویند
او را داخل میکند آن شستن بر ایشان قبیح را مثل فکرهای باطل شیطانی ولیکن میشویند دو دست او را بی آنکه نظر یا لمس
کنند مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه روی او را نیز بشویند چنانچه می آید در حدیث سیزدهم این باب ششم اصل عن سماعة
قال سألته عن المرأة اذا ماتت فقال يدخل زوجها يده من تحت قميصها الى المرافق شرح روایتست از سماعه گفت پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از زن در وقتی که مرده باشد پس امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را در پائین پیراهن او تا
آرنجها برای شستن او هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في الرجل يموت في السفر او في الارض ليس معه فيها الا النساء
قال يدفن ولا يغسل وقال في المرأة تكون مع الرجال بتلك المنزلة الا ان يكون معها زوجها فان كان معها زوجها فليغسلها
من فوق الدرع ويسكب عليها الماء سكباً ولتغسله امرأته اذا مات والمرأة ليست مثل الرجل المرأة اسوء منظراً حين يموت
شرح الارض بفتح همزه وکسر راء بی نقطه و ضاد انقطع بصیغهٔ صفت مشبهه یا بفتح زمین بسیار گیاه که چراگاه خوب است و زنان
و مردان با آنجا بروند برای چرانیدن شتران و گوسفندان و مانند آنها ولتغسله تا آخر بمنزلهٔ استثنا است از یدفن و لا یغسل
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که بمیرد در سفر یا در چراگاه بسیار علف نیست با او در آن زمین مگر
زنان امام گفت دفن کرده میشود و شسته نمیشود و امام گفت در زنی که می باشد با مردان که او بهمان منزلتست یعنی که
اگر بمیرد دفن کرده میشود و شسته نمیشود مخفی نماند که مراد عدم شسته شدن مجموع اوست و این منافات ندارد با شسته
شدن دو دست او چنانچه گذشت در حدیث پنجم این باب مگر آنکه باشد با او شوهر او پس اگر باشد با او شوهر او پس باید که
شوید او را از بالای پیراهن و میریزد شوهر بر او آب را ریختنی یعنی که محض ریختن میکند و تا میتواند که نظر بسوی او نمیکند
و در صورت اول اگر زن او با او باشد باید که شوید او را زن او چون مرده باشد بی حاجت با آنکه محض ریختن آب باشد و زن
مثل مرد نیست بیان این آنکه زن بدشکلتر است از مرد وقتی که بمیرد هشتم اصل سألنا ابا عبد الله عليه السلام عن الرجل
يخرج في السفر ومعه امرأته يغسلها قال نعم وامه واخته ونحو هذا يلقي على عورتها خرقة شرح پرسیدم امام جعفر صادق ع را
از مردی که از وطن بیرون میرود در سفر است و با او زن اوست آیا میشوید زن خود را گفت آری و میشوید او را و مادر
خود را و خواهر خود را و مانند اینها یعنی اینکه هر که ذات محرم باشد می اندازد بر عورت او پارچه اگر ساتر عورت باشد
اگرچه میت زن او باشد نهم اصل سمعت صاحبنا ... سأل ابا عبد الله عليه السلام عن المرأة تموت مع رجال ليس فيهم ذو
محرم هل يغسلونها وعليها ثيابها فقال اذن يدخل عليهم ولكن يغسلون كفيها شرح مضمون این موافق حدیث پنجم این
باب است دهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام في المرأة اذا ماتت وليس معها امرأة تغسلها قال يدخل زوجها
يده تحت قميصها فيغسلها الى المرافق شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در زن وقتی که مرده باشد و نباشد
با او زنی که شوید او را امام گفت داخل میکند شوهر او دست خود را تا آرنجها در پائین پیراهن او پس میشوید او را
یازدهم اصل عن محمد بن مسلم قال سألته عن الرجل يغسل امرأته قال نعم انما يمنعها اهلها تعصباً شرح روایت است
از محمد بن مسلم که راوی امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت پرسیدم امام را از مرد که آیا میشوید

زن خود را گفت آری جز این نیست که وا نمیگذارند او را شوهرش خویشان او برای فدیه وما خوشی داد دهم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجل المسلم یموت فی السفر ولیس معه رجل مسلم ومعه رجال نصاری و
معه عمته وخالته مسلمتان کیف یصنع فی غسله قال تغسله عمته وخالته فی قمیصه ولا یقربه النصاری وعن المراة تموت
فی السفر ولیس معها امراة مسلمة ومعها نساء نصاری وعمها وخالها معها مسلمان قال یغسلانها ولا تقربها النصرانیة کما
کانت المسلمة تغسلها غیر انه یکون علیها درع فیصب الماء من فوق الدرع شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه
السلام که او پرسیده شد از مرد مسلمان که میمیرد در سفر ونیست با او مردی که مسلمان باشد وبا او مردانند که ترسایند
وبا او ست عمه او وخاله او وایشان مسلمانند چکار کرده میشود در شستن او امام گفت میشویند او را عمه او وخاله او در پیراهن
او ونزدیک او نمیشوند ترسایان امام پرسیده شد از زنی که میمیرد در سفر ونیست با او زنی که مسلمان باشد وبا او هستند زنانی
که ترسایانند وعموی وخالوی او با او اند ایشان مسلمانند امام گفت عموی وخالوی او میشویند او را ونزدیک او
نمیشود زن ترسا شستن عمو وخالو چنانست که زن مسلمان می شسته باشد او را تفاوت اینست که می باشد بر او
پیراهن پس ریخته میشود آب از بالای پیراهن اصل قلت فان مات رجل مسلم ولیس معه رجل مسلم ولا امراة مسلمة من ۸۱
ذوی قرابته ومعه رجال نصاری ونساء مسلمات لیس بینه وبینهن قرابة قال یغتسل النصاری ثم یغسله فقد اضطر
شرح مراد بقرابت اینجا حرمت عقد نکاح است الاغتسال خود را شستن وظاهر اینست که شستن دستها باشد
اضطر بصیغه ماضی مجهول از باب افتعال است ونایب فاعل ضمیر مستتر راجع بمضاف الیه است وافاده مبالغه میکند یعنی گفتم پس اگر مرد
مردی مسلمان ونباشد با او مردی مسلمان ونباشد با او مردی مسلمان ونه زنی مسلمان از جمله صاحبان محرم او وبا او مردانی
ترسایان باشند وزنانی مسلمانان باشند که نیست میان او وآن زنان محرمی امام گفت دستهای خود را میشویند مردان ترسا
بعد از آن میشویند او را بیان این آنکه بتحقیق بیچاره شده بیچارگی با معنی که کمال بیچارگی بهم رسیده بدانکه این معنی بر چند وجه
است بعنوان احتمال اول آنکه شستن کافر خود را باعث تخفیف نجاست او میشود چه نجاست غیر کفر مثل خمر ولحم خنزیر از او زایل
میشود دوم اینکه قلیل بمحض نجاست نجس نمیشود سیوم اینکه در سقوط تکلیف بواجب کفایی شرط نیست قربت از فاعل
آن زیرا که مقصود وقوع آن واجب است از هر که باشد پس شستن میت مثل شستن جامه است ومثل غسل جنابت نمیباشد
آن نیست پس اگر کسی بقصد ریا یا بقصد مال دنیا میت را بشوید از دیگران ساقط میشود چنانچه اگر بآن قصد کفن کند
باعث سقوط میشود والله اعلم اصل وعن المراة المسلمة تموت ولیس معها امراة مسلمة ولا رجل مسلم من ذوی قرابتها و
معها امراة نصرانیة ورجال مسلمون لیس بینها وبینهم قرابة قال تغتسل النصرانیة ثم تغسلها شرح عن المراة متعلق بفعلی
است که مدلول قلت تا آخر است بتقدیر وسالت عن المراة یا معطوف بر عن الرجل المسلم است وبعض این نظیر سابق است
ومعلوم است از شرح سابق اصل وعن النصرانی یکون فی السفر وهو مع المسلمین فیموت قال لا یغسله مسلم ولا کرامة
ولا یدفنه ولا یقوم علی قبره شرح لا در ولا کرامة برای نفی جنس است وپرسیدم از ترسایی که میباشد در سفر واو با مسلمانان است
پس میمیرد امام گفت نمیشوید او را مسلمانی ونیست عزتی ترسا را ودفن نمیکند او را واگر مدفون شده باشد نمی ایستد
بر قبر او بقصد دعا یا زیارت یا تعظیم سیزدهم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام من غسل فاطمة علیها السلام
قال ذاک امیر المؤمنین علیه السلام فکانما استفظعت ذلک من قوله فقال لی کانک ضقت مما اخبرتک فقلت قد کان ذ
ذلک جعلت فداک فقال لا تضیقن فانها صدیقة لم یکن یغسلها الا صدیق اما علمت ان مریم علیها السلام لم یغسلها

الا عیسی علیه السلام ش مضمون این گذشت در کتاب الحجه در حدیث چهارم مولد الزهراء فاطمه علیها السلام
گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که شست فاطمه علیها السلام را گفت امیر المؤمنین بود پس گویا کردم
شمردم آن سخن را از جمله قول امام علیه السلام که شستن زن مرد را چون جایز باشد پس گفت مرا که گویا که تو تنگدل شدی
از آنچه خبر دادم ترا پس گفتم تحقیق شد آنچه گفتی قربانت شوم پس گفت البته دلتنگ مشو چه بدرستی که فاطمه
معصومه بود جایز نبود که شوید او را مگر معصومی که معصوم چون منحصر شود در شوهر پس از این شوهر اولی است
چنانچه می آید در حدیث دوم باب چهل و هفتم که باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت است آیا نشنیدی که
مریم علیها السلام نشست او را مگر عیسی علیه السلام مراد اینست که شستن مرد زن را محل اینقدر استبعاد نیست
اصل قلت جعلت فداک فما تقول فی المراة تکون فی السفر مع الرجال لیس فیهم لها ذو محرم ولا معهم امراة فتموت
المراة ما یصنع بها قال یغسل منها ما اوجب الله علیه التیمم ولا تمس ولا یکشف شی من محاسنها التی امر الله عز وجل
بستره قلت کیف یصنع بها قال یغسل بطن کفیها ووجهها ویغسل ظهر کفیها ش گفتم قربانت شوم پس چه میگوئی در
زن که میباشد در سفر با مردان نیست در ایشان او را صاحب محرمی و نیست با ایشان زنی پس میمیرد آن زن چه کار کرده میشود با آن
زن امام گفت شسته می شود از آن زن آنچه واجب ساخته است الله تعالی برو آن تیمم را در جائی که استعمال آب برای وضو یا غسل
نبود یا نشد و دست مالیده نمیشود آن زن و کشوده نمیشود چیزی از جاهای حسن او که امر کرده الله تعالی او را بپوشاند آن در
نماز مثل سر و گردن و ساعد گفتم چه کار کرده میشود با او با این معنی که به چه ترتیب شسته میشود محل تیمم او گفت شسته میشود شکم
دو دست او و روی او شسته میشود پشت دو دست او و مخفی نماند که ظاهر این وجوب مسح جمیع روست در تیمم و گذشت در کتاب
طهارت در حدیث سیوم و چهارم باب چهلم که باب صفة التیمم است باب سی ام اصل باب حد الصبی الذی یجوز للنساء
ان یغسلنه ش این باب بیان حد طفلی است که زنان میتوانند او را بشویند و در این باب یک حدیث است قلت لابی
عبد الله علیه السلام حدثنی عن الصبی الی کم تغسله النساء فقال الی ثلث سنین ش یغسله بصیغه مضارع غائب یا
غائبه باب ضرب است زیرا که نساء مفردی ندارد در معنی جمع مؤنث و مذکر آن هر دو جایز است مثل و قال نسوة فی المدینه ما بعد الی داخل
در حکم ما قبل نیست غالبا و گاهی داخل میباشد گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را حکایت کن مرا از طفل که تا
چند سال میشویند او را زنان غیر ولی محرم پس گفت تا سه سال باب سی و یکم اصل باب غسل من غسل المیت و من مسه
وهو حار و من مسه و هو بارد ش این باب بیان غسل کسی است که شسته میت را و کسی که عضو خود را رسانیده به میت بحالتی
که میت هنوز گرم است و کسی که عضو خود را رسانیده به میت بحالتی که میت سرد شده است و در این باب هشت حدیث است
اول اصل عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلام قال من غسل میتا فلیغتسل قلت فان مسه ما دام حارا قال فلا غسل علیه
واذا برد ثم مسه فلیغتسل قلت فمن ادخله القبر قال لا غسل علیه انما یمس الثیاب ش انما یمس الثیاب اشارت باین است
که اگر میت بی غسل مدفون شود برای ضرورتی غسل بر داخل کننده او در قبر نیست چه جای اینکه غسل داده باشد ش
روایت است از حریز از امام گفت جعفر صادق علیه السلام امام گفت هر که شست میتی را پس باید که غسل کند گفتم پس اگر عضو خود را
رسانید به میت چند انکه گرم است امام گفت که بر او غسل نیست و چون سرد شود بعد از آن عضو خود را رسانید او را پس باید که غسل
کند پس گفتم کسی که داخل کند در قبر امام گفت غسل نیست بر او چه با او داین انکه مسه جز این نیست که عضو خود را میرساند بجامهای
میت دوم اصل عن احدهما علیهما السلام قال قلت الرجل یغمض عین المیت علیه غسل قال اذا مسه بحرارته فلا ولکن

اذا مسه بعد ما یبرد فلیغتسل قلت فالذی یغسله یغتسل قال نعم قلت فیغسله ثم یکفنه قبل ان یغتسل قال یغسله ثم یغسل
یدیه من العاتق ثم یلبسه اکفانه ثم یغتسل قلت فمن حمله علیه غسل قال لا قلت فمن ادخله القبر علیه وضوء قال لا الا ان یتوضأ
من تراب القبر ان شاء شرح یغمض بغین با نقطه وضاد با نقطه و صاد بصیغه مضارع غایب معلوم باب افعال است الاغماض فرود
آوردن العاتق بعین بی نقطه و الف و کسر تا و دو نقطه در بالا دوش روایتست از امام محمد باقر علیه السلام یا امام
صادق علیهما السلام راوی گفت که گفتم مردی فرود می آورد پلکهای بالای چشم میت را آیا بر او غسلی هست امام گفت چون
عضو خود را رسانده بعضو میت پس نیست بر او غسلی و لیکن چون عضو خود را رساند بمیت بعد از آنکه سرد شود پس
باید که غسل کند گفتم پس آنکه میشوید میت را آیا غسل میکند گفت آری گفتم پس آیا میشوید میت را بعد از آن کفن میکند میت
را پیش از آنکه غسل کند امام گفت میشوید میت را بعد از آن میشوید دست خود را از دوش بعد از آن میپوشاند میت را کفنها
او بعد از آن غسل میکند گفتم پس کسی که برداشت میت را آیا بر او غسلی هست گفت نه گفتم پس کسی که برد او را داخل کند
میت را در قبر آیا بر او شستنی هست گفت نه مگر آنکه دست خود را بشوید از خاک قبر اگر خواسته باشد [illegible] سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یغتسل الذی غسل المیت و ان قبل المیت انسان بعد موته و هو حار فلیس علیه
غسل و لکن اذا مسه و قبله و قد برد فعلیه الغسل و لا بأس ان یمسه بعد الغسل و یقبله شرح برد بباء یکنقطه و را بی نقطه
و دال بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و حسن است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت غسل
میکند آنکه شسته میت را و اگر بوسه کند میت را شخصی بعد از موت او و او گرم باشد پس نیست بر بوسه کننده غسلی و
لیکن چون عضو خود را با و مالد و بوسه کند او را بر حالی که او سرد شده باشد پس بر او ست غسل بر حالی که او سرد شده
باشد بر او باکی نیست با اینکه عضو خود را با و رساند بعد از غسل و بوسه کند او را چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال سألته عن الرجل یمس المیتة اینبغی له ان یغتسل منها قال لا انما ذلک من الانسان وحده قال و سألته عن الرجل
یصیب ثوبه جسد المیت فقال یغسل ما اصاب الثوب شرح المیتة بفتح میم و سکون یا دو نقطه در پائین مرده
غیر آدمی مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار انما ذلک من الانسان وحده است پس مراد بانسان انسان [illegible]
و مذکور میشود در شرح حدیث هفتم این باب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که عضو خود را میرساند بمرده غیر آدمی آیا بر او لازم است او را اینکه غسل کند بسبب آن مرده گفت نه چیزی جز این نیست
که غسل کردن بسبب مرده آدمی است پس راوی گفت و پرسیدم او را از مردی که برمیخورد جامه او بجسد میت پس امام گفت
میشوید آنچه را که برخورد جامه را بتفصیلی که می آید در حدیث هفتم این باب پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام ینهی
عن الغسل اذا ادخل القبر شرح اذ بکسر همزه و سکون ذال با نقطه است ادخل بصیغه ماضی معلوم باب افعال است و ضمیر
مستتر راجع بمنهی است که مفهوم است از سابق و مفعول اول محذوف است بتقدیر ادخل المیت القبر یعنی شنیدم از
امام جعفر صادق علیه السلام که نهی میکرد کسی را از غسل مس میت در وقتی که داخل کرده بود آنکس میت را در قبر ششم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله قبل عثمان بن مظعون بعد موته شرح مظعون
بظای با نقطه و عین بی نقطه است عثمان بن مظعون از قریش است از سابقان در اسلام است و دو هجرت بحبشه
کرده و در بدر حاضر بوده و بعد از سی ماه یا بیست و چهار ماه از هجرت رسول علیه السلام در مدینه وفات یافت و در
بقیع مدفون شده و او اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافت و فاضل و متعبد بوده و لهذا رسول علیه السلام

او را اسلاف صالح نامیده چنانچه می آید در حدیث هفتم باب هشتاد و هشتم و در حدیث چهل و پنجم آخر ابواب روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله بوسید عثمان بن مظعون را بعد از موت
او هفتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یقع ثوبه علی جسد المیت قال ان کان غسل المیت فلا تغسل
ما اصاب ثوبک منه وان کان لم یغسل فاغسل ما اصاب ثوبک منه شرح این مضمون گذشت در کتاب الطهارة در حدیث پنجم باب سی و
نهم ما اصاب در هر دو جا منصوب و مفعول به است و عبارتست از رطوبت و من در منه در هر دو جا برای بعض و مجاوزت روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که فرود می آید کنار جامه او بر جسد میت امام گفت اگر شسته شده است میت بآب خالص
که بعد از شستن بآب سدر و بآب کافور است پس مشو رطوبتی را که برخورده باشد جامه ترا و اگر نکرده باشد از میت اگر
میت شسته نشده باشد پس بشو رطوبتی که برخورده باشد جامه ترا از میت مراد اینست که شستن جامه لازم نیست مگر اینکه
رطوبتی سرایت باشد از میت بجامه و پیش از شستن میت باشد پس اگر هر یک از میت و جامه خشک باشد شستن جامه لازم
نیست اصلا و جمعی میگویند سرایت بر دو قسم است یکی حقیقی مثل اینکه میت تر باشد و جامه خشک باشد دیگری حکمی مثل
اینکه میت خشک باشد و جامه تر باشد والله اعلم و مناسبت این حدیث بعنوان این باب باعتبار این است که مس جامه کسی
مانند مس آنکس است و مراد بمیت میت بارد است چنانچه ادعای تصریح بآن کرد در ذیل این حدیث در کتاب الطهارة در حدیث نهم
باب سی و نهم که گفت یعنی اذا برد المیت فظاهر حدیث سی و دوم باب النوادر اینست که اگر بعض بدن آدمی میت باشد و بعضی
حی باشد هر یکی حکمی علیحده داشته باشد والله اعلم هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ایغتسل من
غسل المیت قال نعم قلت من ادخله القبر قال لا انما یمس الثیاب شرح مضمون این حدیث ظاهر است از شرح حدیث اول این
باب باب سی و دوم اصل باب العلة فی غسل المیت غسل الجنابة الغسل بفتح و ضم غین بی نقطه مصدر باب ضرب شستن یا
بفتح مصدر شستن باب ضرب یا بفتح مصدر است و بضم اسم مصدر است غسل الجنابة مفعول مطلق برای تشبیه است
یعنی این باب بیان علت شستن میت است مانند شستنی که برای جنابت میباشد و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال دخل عبد الله بن قیس الماصر علی ابی جعفر علیه السلام فقال اخبرنی عن المیت لم یغسل غسل
الجنابة فقال له ابو جعفر علیه السلام لا اخبرک فخرج من عنده فلقی بعض الشیعة فقال له العجب لکم یا معاشر الشیعة
تولیتم هذا الرجل واطعتموه فلو دعاکم الی عبادة نفسه لاجبتموه وقد سألته عن مسألة فما کان عنده فیها شیء فلما کان من قابل
دخل علیه ایضا فسأله عنها فقال لا اخبرک بها شرح گذشت در حدیث چهارم باب اول کتاب الحجة که قیس ماصر از شیعه امامیه بوده علم
کلام را اخذ کرده از علی بن الحسین و باقی مانده تا زمان امام جعفر صادق علیه السلام و از این حدیث میشود که پسر جوانمرکش از
مخالفان بوده و مخالفت او مذکور شد در کتاب الایمان والکفر در حدیث بیست و یکم باب صد و دوازدهم که باب الکبائر است
الماصر بفتح میم و الف و صاد بی نقطه و راء بی نقطه تعلیم کننده چارواها یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
داخل شد عبد الله بن قیس ماصر در موسم حج بر امام محمد باقر علیه السلام پس گفت خبر ده مرا از میت که چرا شسته میشود
مانند شستنی که برای جنابت است پس گفت او را امام محمد باقر علیه السلام خبر نمیدهم ترا پس بیرون رفت از نزد امام علیه السلام
پس برخورد بعض شیعه امامیه را پس گفت او را عجب حالی شما راست ای گروههای شیعه امام خود را نسبت این مرد را
و فرمانبرداری کردید او را پس اگر میخواند شما را بسوی پرستش او هر آینه قبول سخن او میکردید و تحقیق پرسیدم
او را از مسئله پس نبود نزد او در آن مسئله جوابی پس چون شد در سال آینده در موسم حج داخل شد بر امام محمد باقر

۲۲۸

علیه السلام نیز پس بر صید اورا از آن مسئله پس امام گفت خبر میدهم ترا از آن مسئله اصل فقال عبد الله بن قیس لرجل من

اصحابه انطلق الی الشیعة فاصحبهم واظهر عندهم موالاتك اياهم ولعنتي والتبري مني فاذا كان وقت الحج فاتني

حتى ادفع اليك ما تحج به وسلهم ان يدخلوك على محمد بن علي فاذا اصرت اليك فاسأله عن المتيمم يغسل غسل الجنابة ثم

شرح پس گفت عبد الله بن قیس مردی را از یاران خود در کوفه که برو از شهر بسوی شیعه امامیه در کوفه پس با ایشان باش و اظهار

کن نزد ایشان دوستی تو ایشان را و لعن مرا و بیزاری از مرا پس چون شود وقت حج پس بیا نزد من پس تا تسلیم کنم بتو آنچه

را که حج کنی بآن و طلب کن از شیعه اینکه داخل کنند ترا بر محمد بن علی باقر پس چون رفتی بسوی او پس سؤال کن از او از جنب

که چرا شسته میشود مانند شستن که از جنابت است اصل فانطلق الرجل الى الشيعة فكان معهم الى وقت الموسم فنظر الى دين القوم

فقبله بقبوله وكتم ابن قيس امره مخافة ان يحرم الحج فلما كان وقت الحج اتاه فاعطاه حجته وخرج فلما صار بالمدينة قال له اصحابه

تخلف في المنزل حتى نذكرك له ونسأله ليأذن لك فلما صاروا الى ابي جعفر عليه السلام قال لهم اين صاحبكم ما انصفتموه

قالوا لم نعلم بما يوافقك فامر بعض من حضر ان يأتيه شرح الموسم بفتح میم و سکون واو و کسر سین بی نقطه اسم زمان و مکان

و مصدر میمی باب فعل یفعل است و بنا بر اول اضافه وقت بآن از قبیل اضافه عام بخاص است مثل یوم الاربعاء الموسم اجتماع مردم برای

حج و بضم میم و فتح واو و تشدید سین مفتوحه حضور در مکه در وقت حج [illegible] طور را بی نقطه بصیغه مضارع مجهول

باب ضرب و علم است و ضمیر مفعول اول نائب فاعل است الحج منصوب مفعول دوم است حجته بکسر حاء بی نقطه مصدر باب نصر برای

مرطست و مراد اینجا مالی است که [illegible] کفایت کند پس [illegible] شدن آن مرد بسوی شیعه امامیه پس بود با ایشان تا وقت موسم پس نظر

کرد دین آن جماعت را پس قبول کرد آن دین را بقبولیکه لایق آن است و پوشانید از پیش مخیس کار خود را از ترس اینکه محروم شود از حج

پس چون شد وقت حج آمد نزد پسر قیس پس داد او را نفقه حج و بیرون رفت بسوی [illegible] از کوفه پس چون رسید بسوی مدینه

گفتند او را رفیقان او که بمان در منزل تا ذکر کنیم ترا برای امام علیه السلام و طلب کنیم از او تا رخصت دهد برای تو پس چون

رسیدند بسوی امام محمد باقر علیه السلام گفت ایشان را کجاست شما انصاف نورزیدید با او گفتند ما ندانستیم آنچه را که

موافق رای تست از آن آوردن او پس امام علیه السلام امر کرد بعض جماعت را که حاضر شده بودند اینکه آورد آن رفیق را

اصل فلما دخل على ابي جعفر عليه السلام قال له مرحبا كيف رأيت ما انت فيه اليوم مما كنت فيه قبل فقال يا ابن رسول الله صلى الله

عليه وآله لم اكن في شيء فقال صدقت اما ان عبادتك يومئذ كانت اخف عليك من عبادتك اليوم لان الحق ثقيل والشيطان موكل

بشيعتنا لان سائر الناس قد كفوه انفسهم اني ساخبرك بما قال لك ابن قيس الماصر قبل ان تسألني عنه واصير الامر في تعريفه

اياه اليك ان شئت اخبرتك وان شئت اخبرتني شرح پس چون داخل شد بر امام محمد باقر علیه السلام امام گفت او را خوش آمدی چه

دینی را که تو در آن امروز نسبت بهیچ که بودی در آن پیش از این پس گفت ای پسر رسول الله صلی الله علیه و آله نبودم پیش از این در

چیزی که بکار آید پس امام بدرستی راست گفتی آگاه باش بدرستی که بدرستی عبادت تو در روزی که آن [illegible] بود سبکتر بود از عبادت

تو امروز زیرا که حق سنگین است و شیطان موکل است بر شیعه ما یعنی که ابلیس شیاطین خود را موکل شیعه میکند

بالغ مردم بهر طرف کرده اند از او از رحم شان را یعنی که از عبادت ایشان آزاری باو نمیرسد چون باطل است پس مضایقه از

عبادت ایشان ندارد بدرستی که من زود خبر میکنم ترا بآنچه گفت ترا پسر قیس ماصر یعنی که جواب مسئله را بتو میگویم پیش از آنکه

سؤال کنی مرا و میگردانم اختیار کار را در شناسانیدن آن جواب او را بسوی تو اگر خواهی خبر کنی او را و اگر خواهی خبر نکنی او را

اصل ان الله عز وجل خلق خلقين فاذا اراد ان يخلق خلقا امرهم فاخذوا من التربة التي في كتابه منها خلقناكم وفيها

نعیدکم و منها نخرجکم تارة اخری فیعجن النطفة بتلک التربة التی یخلق منها بعد ان اسکنها الرحم اربعین لیلة فاذا تمت لها اربعة
اشهر قالوا یا رب نخلق ماذا فیأمرهم بما یرید من ذکر او انثی ابیض واسود فاذا خرجت الروح من البدن خرجت هذه النطفة بعینها
منه کائنا ما کان صغیرا او کبیرا ذکرا او انثی فلذلک یغسل المیت غسل الجنابة فقال الرجل یا ابن رسول الله والله لا اخبر [illegible] بهذا
ابدا فقال ذلک الیک (شرح) در سوره طه چنین است قال فما بال القرون الاولی قال علمها عند ربی فی کتاب لا یضل ربی ولا ینسی
الذی جعل لکم الارض مهادا وسلک لکم فیها سبلا وانزل من السماء ماء فاخرجنا به ازواجا من نبات شتی کلوا وارعوا انعامکم
ان فی ذلک لآیات لاولی النهی منها خلقناکم وفیها نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری و این آیات تا ختم الاست از انجمله که مناسب حدیث
است این است که مهادا بکسر میم والفصحا نحو قراءت غیر کوفیین جمع مهد بکسر یا بفتح میم و سکون ها است چون خوابگاهها و اینجا
قبرها است السلک بفتح سین و سکون لام مصدر باب نصر داخل کردن رشته در سوراخ سوزن و مانند آن مثلا اسلک یدک
جیبک و سبلا عبارت است از راهها که انقیادهای باشد بسوی جنت یا جهنم چنانچه گذشت در احادیث باب سیزدهم فاخرجنا صیغه
متکلم است و از تتمه کلام موسی نیست بلکه برای توضیح آنست بیان اینکه از جمله مواد بدن آدمی نبات است که از باران بهم میرسد
چنانچه گفت خلق الازواج کلها مما تنبت الارض ومن انفسهم ومما لا یعلمون زیرا که ما تنبت الارض یا خوردنی است مثل گ
و میوهها یا اصل خوردنی دیگر است مثل مغز و نفس و گوشت عبارت از نطفهها است که منقلب بروحها میشود و مما لا یعلمون عبارت
از تربتهای قبرها است که خصوصیت آنها خلایق است مجهول ضمیر منها راجع بمهادا است و تقدم ظرف برای حصر است نسبت بمواضع دیگر
زمین و نسبت به نبات و نطفه نیز و مراد این نیست که هر شخصی مخلوق میشود از تربت محکم مهد خود تا که معلوم خلایق است مهد
دیگران و اجزای دیگر زمین والله اعلم خلاقین جمع خلاق با نقطه و تشدید لام و قاف صیغه مبالغه است و بمعنی بنایت تدبیر کنندگان نسبت
بدانکه لفظ خلاقین استعمال شده اینجا برای افراد استحقاقات و بواعث تدبیر الهی در خلق آدمیان که هر یک از این افراد در روی
از افراد نطفه آدمی است و باعث تدبیر الهی را مدبر میتوان گفت بعنوان مجاز و گاهی لفظ ملائکه نیز استعاره میشود چنانچه روایت
شده در مجمع البیان در تفسیر فالمدبرات امرا از سوره النازعات پس این منافات ندارد با اینکه تصور آدمی از الله تعالی صادر شده
باشد بی واسطه پس وارد نمی آید اینکه اگر خلاقین مجرد باشند پس مجرد منحصر در الله تعالی نخواهد بود و اگر مادی باشند نقل آن که
بعنوان کن فیکون خواهد بود و این هر دو منافات دارد با مقدماتی که در شرح عنوان باب اول کتاب التوحید مذکور شد زیرا که خواص
میگوئیم که باعث تدبیر الهی از قبیل جوهر نیست نه جوهر مجرد و نه جوهر مادی و فاعل چیزی نیست اصلا و نسبت ما بعد
ثمان و آن بان بعنوان استعاره تمثیلیه است خلقه بمعنی مخلوقات است امرهم بمعنی امر احدهم است بر این قیاس است تطایر آن بعد
ظرف مجوز است یا یعنی بضم و کسر با میتوانند بود و بنا بر دوم بتقدیر یا ربی است و بر هر تقدیر قایل این هر کدام است یا بعضی است بعینها
منافات ندارد با اینکه نطفه منقلب بروح شده باشد و صاحب علم و ادراک شده باشد خواه قایل باشیم بوجود و صورت نوعیه جوهریه
و خواه نه بدرستی که آنکه عزوجل تدبیر کرد بعنایت تدبیر کنندگان ایشان خواهد که تدبیر کنند مخلوق تیرا از آدمی امر میکند ایشان را پس
ترا میگیرند از خاک مهدی که گفته در کتاب خود در سوره طه که از آنها تدبیر کردیم شما را و در آنها بر میگردانیم شما را و از آنها بیرون می
آوریم شما را بار دیگر مراد بعض تربتی است که میت در آن مدفون میشود چنانچه می آید در باب شصت و هشتم که باب التربة
التی یدفن فیها المیت است پس خمیر کرده میشود نطفه بآن خاکی که مخلوق میشود از آن بعد از آن که ساکن کرده باشد آن نطفه را
در رحم مادر چهل شب پس تمام چون شود برای آن نطفه چهار ماه میگویند آن بعنایت تدبیر کنندگان که ای صاحب کل اختیار
ما تدبیر بکنیم چه چیز را پس امر میکند ایشان را بآنچه اراده میکند از نر یا ماده سفید یا سیاه پس چون بیرون آید روح از بدن

بیرون بیاید این نطفه بتمامی بتنهائی از او و مراد اینست که روح همان مجموع نطفه است که منقلب بروح شده هرچه باشد خواه
کوچک و خواه بزرگ خواه نر و خواه ماده پس برای اینست که شسته میشود میت مانند شستنی که از جنابت است پس گفت آن
مرد که ای پسر رسول الله بخدا قسم که خبر میکنم پسر قیس ماصر را باین جواب هر که پس امام گفت که اختیار این بسوی تست دوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل ما بال المیت یمنی قال النطفة التی خلق منها یرمی بها شرح یمنی بنون و الف منقلب
از یا است بصیغه مضارع غائب مجهول یا بتفعیل است که برای نسبت که باصل فعل است التمنیة نسبت کسی بمنی بفتح میم
و سکون نون که مصدر یا بضرب است یعنی بیرون دادن آب منی و مراد اینجا غسل دادن بروش غسل جنابت است یا مراد تشبیه
موت است بآنچه که موافق است در حروف اصول یا اسم آب منی زیرا که موت را منیه بفتح میم و نون و الف و منیه بفتح میم و کسر نون
و تشدید یا که دو نقطه در پائین میباشد و شاید که میت را مانی نیز مینامند ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی
گفت که امام گفت پرسیده شد که چیست حال میت که نسبت داده میشود به بیرون دادن منی امام گفت که نطفه که مخلوق شده از آن
می‌اندازد آنرا سیوم اصل عن علی بن الحسین علیهما السلام قال لنا ان المخلوق لا یموت حتی یخرج منه النطفة التی خلق منها من
فیه او من عینه شرح روایتست از امام زین العابدین علیه السلام راوی گفت که امام گفت بدرستیکه آدمی نمیمیرد مگر آنکه بیرون آید
از او نطفه که مخلوق شده از آن از دهن او یا از غیر دهن او مثل چشم او چنانچه گذشت در حدیث یازدهم باب سیزدهم باب
سی سیوم اصل باب ثواب من غسل مؤمنا شرح این باب بیان ثواب کسی است که شسته باشد میت مؤمنی را و در این باب
چهار حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ایما مؤمن غسل مؤمنا فقال اذا قلبه اللهم ان هذا بدن عبدک المؤمن قد اخرجت
روحه منه و فرقت بینهما فعفوک عفوک الا غفر الله له ذنوب سنة الا الکبائر شرح الا اهر و جابر الی استثنا است و مستثنی منه
در اول محذوف است تقدیر ما فعله الا غفر میتواند بود که دوم بمعنی عطف باشد ترجمه روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت
هر مؤمنی که شست مؤمنی را پس گفت چون گردانید او را از جانبی بجانبی که خدایا این بدن بنده مؤمن تست بتحقیق بیرون کردی
آنرا از آن و تفریق کردی میان آن دو پس طلب میکنم عفو ترا برای او طلب میکنم عفو ترا برای او مگر آنکه آمرزش کرده شود
برای آن غاسل گناهان یکسال مگر گناهان کبیره مخفی نماند که بخشایش گناهان صغیره عبارتست از آنکه نکردن مرتبه مؤمن بسبب
آنها دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من غسل میتا فادی فیه الامانة غفر له قلت و کیف یؤدی فیه الامانة قال لا یخبر بما
یری شرح روایتست از امام جعفر محمد باقر علیه السلام گفت هر که شست میتی را پس بجا آورد در او امین بودن را آمرزش کرده
شود برای او گناهان او گفتم و چون بجا آورد در او امین بودن را گفت خبر نمیدهد بآنچه می‌بیند از آفت اینجا ست یا پنهان ست آنها
سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن یغسل مؤمنا و یقول و هو یقلبه [illegible] رب عفوک عفوک الا عفا الله عنه
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مؤمنی که شوید مؤمنی و گوید [illegible] او را که ای صاحب
کل اختیار من طلب میکنم عفو ترا برای میت طلب میکنم عفو ترا برای میت مگر آنکه عفو میکند الله [illegible] از غاسل گناهان او را چهارم
اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کان فیما ناجی الله به موسی علیه السلام ربه قال یا رب ما لمن غسل الموتی فقال اغسله من
ذنوبه کما ولدته امه شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت بود در آنچه مناجات کرد با آن موسی علیه السلام صاحب
کل اختیار خود را اینکه موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چیست از برای کسیکه شست مردگان را پس الله گفت میشویم او را
از گناهان او چنانچه زائیده او را مادر [illegible] بیان این حدیث و حدیث اول دیگر اکر اول در شستن یک میت است و این در شستن
چند میت است باب سی و چهارم اصل باب ثواب من کفن مؤمنا شرح این باب بیان کسی است ثواب که تکفین کند مؤمنی را

از زبال خود یا از زبال دیگری است در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من کفن مؤمنا کان کسوته الی یوم
القیمة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام هر که تکفین مؤمنی را چنان است که ضامن شده باشد و میداده باشد تا روز
آن مؤمن را تا روز قیامت باب سی و پنجم اصل باب ثواب من حفر لمؤمن قبرا این باب بیان ثواب کسی است که کنده باشد
برای مؤمنی قبری بدست خود یا بدادن اجرت حفار و مانند آنها در این باب یک حدیث است اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
من حفر لمیت قبرا کان کمن بوأه بیتا موافقا الی یوم القیمة شرح روایتیست از امام محمد باقر علیه السلام هر که کند برای میت مؤمنی
قبری چنانست که جا داده باشد او را در خانه که موافق خواهش او باشد تا روز قیامت باب سی و ششم اصل باب حد حفر
القبر و اللحد و الشق و ان رسول الله صلی الله علیه و آله لحد له شرح اللحد بفتح لام و سکون حاء بی نقطه و دال بی نقطه
مصدر باب منع کندن شکاف در پهلوی قبر برای میت و بفتح و ضم لام شکاف در پهلوی قبر الشق بفتح شین با نقطه و تشدید
قاف مصدر باب نصر ترک لحد لحد بصیغه ماضی مجهول باب منع است له نایب فاعل است یعنی این باب بیان مقدار کندن قبر است
و بیان لحد و بیان شق و اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله لحد کرده شد برای او در این باب چهار حدیث است اول اصل سهل
بن زیاد قال روی اصحابنا ان حد القبر الی الترقوة و قال بعضهم الی الثدی و قال بعضهم قامة الرجل حتی یمد الثوب علی رأس من فی
القبر و اما اللحد فبقدر ما یمکن فیه الجلوس قال و لما حضر علی بن الحسین الوفاة اغمی علیه فبقی ساعة ثم رفع عنه الثوب
ثم قال الحمد لله الذی اورثنا الجنة نتبوأ منها حیث نشاء فنعم اجر العاملین ثم قال احفروا لی و ابلغوا الی الرشح قال ثم مد الثوب
علیه فمات علیه السلام شرح بعض مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث پنجم مولد علی بن الحسین علیهما السلام المرشح
بفتح میم و سکون راء و فتح شین با نقطه و حاء بی نقطه بصیغه اسم مکان باب منع است جای عرق و مراد اینجا موضعی است
از زمین مدینه که چون حفار آنجا رسد نم ظاهر میشود و آن بقدر سه ذراع از روی زمین مدینه بود و است چنانچه اشارت به آن
میشود در حدیث چهارم این باب و میتواند بود که مراد اینجا زیر بغل آدمی یا پیشانی آدمی باشد که زود عرق میکند یعنی
گفت سهل بن زیاد که از راویان امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهما السلام است که روایت کردند یاران ما از ائمه اینکه
حد قبر تا چنبر گردن است و گفت بعض یاران ما در روایت خود که تا پستان است و گفت بعض تا قامت مرد است تا کشیده شود جامه بر سر کسی که
ایستاده است در قبر یعنی و اما لحد پس بلندی سقف آن بقدریست که توان نشست در آن سهل گفت که چون حاضر شد علی
بن الحسین را وفات بیهوش شد بر او یکساعت بعد از آن برداشت از روی خود جامه را بعد از آن گفت ستایش مر
خدا را که رسانید ما را بهشت را جای میگیریم از مواضع آن هر جا که میخواهیم پس چه نیکوست مزد بجای آورندگان فرمان الهی بعد
از آن علی بن الحسین گفت که بکنید برای من و برسید به محل عرق سهل بن زیاد گفت بعد از آن کشید جامه را بر روی خود
پس وفات یافت علیه السلام مخفی نماند که تناقض میان این روایات نیست زیرا که اگر مانعی نباشد بقدر یک قامت است
مطلقا یا برای اینکه چنانچه معلوم میشود از لفظ حتی یمد الثوب و الا بحسب مانع است و گاهی تا ثدی و گاهی تا ترقوه و مانند
آنها دوم اصل قال ابو جعفر علیه السلام حین احتضر اذا انا مت فاحفروا لی و شقوا لی شقا فان قیل لکم ان رسول الله صلی
الله علیه و آله لحد له فقد صدقوا شرح گفت امام محمد باقر علیه السلام وقتی که حاضر شد او را وفات که چون من مردم پس بکنید
برای من قبر را و شکافی بلحد کنید برای من شکافی که میسر باشد و از مقدار قامت زیاد نباشد پس اگر گفته شود شما را که بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه و آله ساخته شد برای او لحد پس تحقیق راست گفته اند مراد اینست که اگر مانعی نباشد لحد بهتر است
و اینجا مانع هست زیرا که امام عظیم الجسد بود و نقل او بلحد میسر نبوده سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان

رسول الله صلی الله علیه وآله لحد له ابوطلحة الانصاری شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلم که بدرستی
که رسول الله صلی الله علیه وآله لحد ساخت برای او ابوطلحه انصاری چهارم اصل ان النبی صلی الله علیه وآله نهی ان یعمق
القبر فوق ثلثة اذرع شرح بدرستی که نبی صلی الله علیه وآله نهی کرد از اینکه عمیق کرده شود قبر بالاتر از سه ذرع که هر کدام
از آرنج است تا سر انگشتان و مجموع آن موافق بلند شرع است که بیان شود در شرح حدیث اول این باب پس میتواند بود که این
مخصوص مدینه باشد والله اعلم باب سی و هفتم اصل باب ان المیت یؤذن به الناس شرح یؤذن بهمزه و ذال با نقطه بصیغه
مضارع مجهول باب افعال است یعنی این باب بیان این است که میت اعلام کرده میشوند بموت او مردم تا جمع شوند بر جنازه
او در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی لاولیاء المیت ان یؤذنوا اخوان المیت بموته فیشهدون
جنازته ویصلون علیه ویستغفرون له فیکتسب لهم الاجر ویکتسب للمیت الاستغفار ویکتسب هو الاجر فیهم وفیما اکتسب المیت
من الاستغفار شرح فاء در فیشهدون برای بیان سزاوار بودن است یشهدون بصیغه مضارع معلوم باب علم است
وضمیر راجع باخوان است الجنازة بکسر جیم تابوتی که میت در آن باشد فیکتسب بسین بی نقطه بصیغه مجهول باب افتعال مرفوع
و معطوف بر یشهدون است ضمیر لهم راجع باخوان است ویکتسب للمیت بصیغه مجهول باب افتعال است مرفوع ومعطوف
بر یکتسب سابق است ویکتسب هو بصیغه معلوم باب افتعال است وضمیر بارز تاکید ضمیر مستتر است و هر دو راجع بکل واحد از
اولیا است ونکته در عدول از ضمیر جمع بضمیر مفرد اشعار بفرق میان اجر اخوان و اجر اولیا است بیان اینکه هر یک از اخوان
اجر عمل خود را دارد و بس بخلاف مجموع اخوان اجر مجموع عملهای خود را دارند و هر یک از اولیا اجر مجموع اخوان را دارد بی
آنکه از اخوان چیزی کم شود و نظیر این گذشت در کتاب العقل در حدیث چهارم باب پنجم که باب ثواب العالم والمتعلم است
فی در فیهم برای سببیت است وضمیر راجع باخوان است فی در فیما نیز برای سببیت است وما موصوله است اکتسب بصیغه مجهول یا معلوم
باب افتعال است من بیان ما است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای نزدیکان میت
از شما شیعه امامیه اینکه اعلام کنند برادران مؤمن میت را بموت او بیان سزاوار بودن اینکه آن برادران حاضر میشوند بر جنازه
میت را و نماز میکنند بر میت و طلب آمرزش میکنند برای میت پس کسب کرده میشود برای آن برادران ثواب و کسب کرده میشود برای
میت استغفار آن برادران و کسب میکند هر یک از اولیای میت ثواب را بسبب عمل صالح آن برادران چون ایشان باعث آن عمل
شده و بسبب آنچه کسب کرده شده برای میت او که استغفار برادران باشد چون او باعث این نیز شده دوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال سألته عن الجنازة یؤذن بها الناس قال نعم شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت
پرسیدم او را از جنازه که آیا اعلام کرده میشوند بان مردم تا جمع شوند بر سیوم گفت آری سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان الجنازة یؤذن بها الناس شرح این ظاهر است از سابق باب سی و هشتم اصل باب القول عند رؤیة الجنازة
شرح این باب بیان کلامی است که گفتن آن مستحب است نزد دیدن تابوت میت در این باب سه حدیث است اول اصل
کان علی بن الحسین علیه السلم اذا رای جنازة قد اقبلت قال الحمد لله الذی لم یجعلنی من السواد المخترم شرح السواد
بفتح سین بی نقطه عدد بسیار و اکثر مردم و هر دو اینجا مناسب است زیرا که عدد مردگان بیشتر از عدد زندگان است المخترم
بخاء با نقطه و راء بی نقطه بصیغه اسم مفعول باب افتعال برکنده شده از بیخ یعنی عادت امام زین العابدین علیه السلم
این بود که چون میدید جنازه را که بتحقیق رو آورده باشد میگفت حمد الله راست که نگردانید مرا از جماعت مردگان که
دیگر عمل صالح از ایشان نمی آید دوم اصل کان ابو جعفر علیه السلام اذا رای جنازة قال الحمد لله الذی لم یجعلنی

من السواد المخترم شرح این ظاهر است از سابق سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله من استقبل جنازة او رآها
فقال الله اکبر هذا ما وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ایمانا وتسلیما الحمد لله الذی تعزز بالقدرة وقهر
العباد بالموت لم یبق فی السماء ملک الا بکی رحمة لصوته شرح مشار الیه هذا حال میت است باعتبار سعادت یا شقاوت
که بعد از موت مهیا شده و میتواند بود که مشار الیه هذا موت باشد یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه وآله هر که رو آورد
جنازه را یا ببیند جنازه را که رو آورد پس گوید الله بزرگتر است از آنکه موصوف شود این آنست که وعده کرده ما را
الله و رسولش و راست گفت الله و رسولش خدایا زیاد کن ما را باعتبار ایمان و قبول سخن حق سپاس الله راست که
بغایت عزیز شده بقدرت بر هر چیز و مغلوب کرده بندگان را بمرگ نمیماند در آسمان فرشته مگر آنکه گریه میکند از رحم برای آواز
او باب سی و نهم اصل باب السنة فی حمل الجنازة شرح این باب بیان طریقه رسول و اهل بیت است در برداشتن جنازه
و در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال سمعته یقول السنة ان تستقل جانب السریر
بشقک الایمن فتلزم الایسر بکفک الایمن ثم تمر علیه الی الجانب الآخر و تدور من خلفه الی الجانب الثالث من السریر ثم تمر علیه الی
الجانب مما یلی یسارک شرح تستقل بقاف و تشدید لام بصیغه مضارع معلوم مخاطب از باب استفعال است الاستقلال بر
داشتن چیزی و در نسخ بقاف و بای یک نقطه و تخفیف لام است و آن تصحیف است نمیماید جانب اینجا یعنی کنج است الشق بکسر
و فتح شین با نقطه و تشدید قاف طرف چیزی یعنی نصف چیزی فا در فتلزم برای بیان است یا برای تعقیب است مراد بالسریر سریر است
که این میت بر آنجاست آخر بکسر خا با نقطه یعنی مؤخر است و بفتح خا یعنی دیگر است مدور در ما بیاید است یعنی روایتست از
امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت شنیدم از او میگفت که طریق در برداشتن تابوت میت اینست که برداری کنج
مقدم را تابوت بدوش راست خود یا بر دوش که بچسبی یا بر کنج چپ تابوت را بدست راست خود بعد از آن آنرا واگذاری و گذر
کنی بر تابوت بسوی کنج مؤخر یا یعنی که کنج مؤخر را برداری بدوش راست خود و واگذاری آنرا دیگر دور کنی پس تابوت بسوی
کنج سیوم از تابوت یا یعنی که کنج سیوم را برداری بدوش چپ خود بعد از آن گذر کنی بر تابوت بسوی کنج چهارم که در پهلوی
چپ تست یا یعنی که کنج چهارم را برداری بدوش چپ خود دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال السنة ان تحمل السریر من
جوانبه الاربع و ما کان بعد ذلک من حمل فهو تطوع شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت طریقه لازمه اینست
که برداری تابوت میت را از چهار کنج آن و آنچه باشد بعد از آن چهار برداشتن از جمله برداشتن پس آن زیادتی فضل است و لازم
نیست سیوم اصل سألت ابا عبد الله او ابراهیم علیه السلام عن تربیع الجنازة قال اذا کنت فی موضع تقیة فابدأ بالید الیمنی ثم الرجل
الیمنی ثم ارجع من مکانک الی میاسر المیت لا تمر خلف رجلیه البتة حتی تستقبل الجنازة فتأخذ یده الیسری ثم رجله الیسری ثم
ارجع من مکانک لا تمر خلف الجنازة البتة حتی تستقبلها تفعل کما فعلت اولا شرح المیاسر بفتح میم و یای دو نقطه در پایین
و الف و کسر سین و نون جمع میسره بفتح دو میم و سکون یا یعنی برکت و مراد اینجا عضوی است که در جانب راست آدمی است یعنی
هر دو جا متعلق است بارجع لا تمر هر دو جا صیغه نهی حاضر است تفعل صیغه مضارع مخاطب مرفوع خبر بمعنی امر است و اشارت است
بآنکه تکرار تربیع و رعایت ترتیب مخالفان لازم است زیرا که باعث فوت تقیه است یعنی پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام
را از طریق برداشتن جنازه از چهار جانب آن امام گفت چون باشی در موضع وجوب تقیه پس ابتدا کن به برداشتن دوش راست
میت بعد از آن به برداشتن پای راست میت بعد از آن برگرد از مکان خود بسوی اعضای طرف راست میت مگذر در پشت
دو پای میت البته تا آنکه روبروی جنازه شوی پس بگیر دوش چپ میت را بعد از آن پای چپ میت را بعد از آن باز

چپ میت را بعد از آن برکرد از جای خود و نگذرد در پس تابوت البته تا آنکه دور بشود جنازه را میکنی چنانچه کردی بار اول
یا بمعنی که دوش راست میت را بگیرد و رعایت کن ترتیبی که مذکور شد اصل فان لم تکن تتقی فیه فان تربیع الجنازة التی جرت
به السنة ان تبدا بالید الیمنی ثم بالرجل الیمنی ثم بالرجل الیسری ثم بالید الیسری حتی تدور حولها شرح پس اگر در موضع
وجوب تقیه نباشی در تربیع جنازه پس بدرستی که تربیع جنازه که روان شده است بآن سنت رسول خدا و اهل بیت علیهم
السلام این است که ابتدا کنی بگرفتن دست راست میت بعد از آن بگرفتن پای راست میت بعد از آن بگرفتن پای چپ میت
بعد از آن بگرفتن دست چپ میت تا گردی بر دور جنازه بیان این شد در شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال یبدا فی حمل السریر من الجانب الایمن ثم یمر علیه من خلفه الی الجانب الآخر ثم یمر حتی یرجع الی المقدم
کذلک دور الرحا علیه شرح یبدا بصیغه مضارع غائب مجهول از باب منع است و فاعل محذوف کل واحد از حاملان سریر من
الجانب نائب فاعل است و میتوانند بود که یبدا به صیغه مخاطب باشد و بر این قیاس است نظایر آن مثل یرجع الی المقدم
نائب فاعل هر یک از یمر و یرجع است بر سبیل تنازع و میتوانند بود که نائب فاعل ضمیر مستتر راجع بمصدر آن باشد کذلک
مفعول مطلق یرجع است دور منصوب بمفعول مطلق برای تشبیه است و عامل آن مجموع شد او نظایر آن است و اشاره است
باینکه این صورت تربیع بهتر است از تربیعی که مخالفان میکنند و مذکور شد در حدیث سابق زیرا که مجموع حاملان از بیم
میروند مانند اجزای آسیا و رجوع نمیکنند تا بعضی مزاحم بعضی دیگر شوند یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
که ابتدا کرده میشود در برداشتن تابوت از جانب میت یعنی که اول دوش راست و دو پای راست برداشته میشود
بعد از آن گذر کرده میشود بر میت از پس او بسوی جانب دیگر از میت یعنی که پای چپ میت برداشته میشود و بعد از آن
دوش چپ میت برداشته میشود بعد از آن گذر کرده میشود تا برگردیده شود بسوی آنچه اولا گرفته شده بود چنانچه مذکور
شد یعنی که هر تربیعی کرده میشود بهمان ترتیب است مانند گردیدن آسیا بر دور میت باب چهلم اصل باب المشی مع
الجنازة شرح این باب بیان رفتن با جنازه است در این باب هفت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المشی
خلف الجنازة افضل من المشی بین یدیها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که رفتن در پس جنازه بهتر
است از رفتن در پیش جنازه و جواب می آید در حدیث سیوم این باب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال امش
امام جنازة المسلم العارف ولا تمش امام جنازة الجاحد فان امام جنازة المسلم ملائکة یسرعون به الی الجنة وان امام جنازة
الکافر ملائکة یسرعون به الی النار شرح امش برای تجویز است پس منافات ندارد با حدیث سابق و آینده یسرعون بصیغه
مضارع معلوم باب افعال است الاسراع شتاب کردن یا دویدن برای تعدیه است و مراد شتاب کردن حرکت میت نیست بلکه
مراد این است که تعجیلها از بهشت برای مؤمن و آتشها از جهنم برای کافر باستقبال می آیند چنانچه گویا که پیش از رسیدن
بقبر مؤمن داخل بهشت شده و کافر داخل جهنم شده یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت برو در پیش جنازه
مسلمانی که شناخته باشد امام حق را و مرو در پیش جنازه منکر امام حق چه بدرستی که در پیش جنازه آن مسلمان فرشتهاانند
که شتاب میکنند او را بسوی جنت و بدرستی که در پیش جنازه منکر فرشتهاانند که شتاب میکنند او را بسوی آتش
سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال مشی النبی صلی الله علیه و آله و سلم خلف جنازة فقیل له یا رسول الله ما لک تمشی
خلفها فقال ان الملائکة رایتهم یمشون امامها ونحن تبع لهم شرح تبع بفتح تاء دو نقطه در بالا و فتح باء
یک نقطه و عین بی نقطه در اصل مصدر باب علم است بمعنی رفتن کسی در پس دیگری و اینجا مستعمل شده در معنی

اسم فاعل پس افراد و جمع در آن مساوی است شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم گفت رفت نبی صلی الله علیه و آله
در پس جنازه پس گفته شد او را که ای رسول الله چیست ترا که میروی در پس جنازه پس گفت بدرستی که فرشتگان را دیدم
که میرفتند در پیش جنازه و ما روندگان در پی ایشانیم چهارم حل عن احدهما علیهما السلم قال سألته عن المشی فقال بین یدیها
و عن یمینها و عن شمالها و خلفها شرح روایتست از امام محمد باقر علیه یا امام جعفر صادق علیهما السلم راوی گفت
بپرسیدم او را از روش رفتن با جنازه گفت جایز است رفتن در پیش آن و از جانب راست آن و از جانب چپ آن
و در پس آن پنجم حل عن ابی جعفر علیه السلم قال امش بین یدی الجنازة و خلفها شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلم
گفت برو در پیش جنازه و در پس جنازه یعنی که هر دو جا جایز است اگرچه دوم باشد بهتر یا یعنی که این دو شق بهتر است
از رفتن از جانب راست یا چپ ششم حل عن ابی جعفر علیه السلام قال من احب ان یمشی مشی الکرام الکاتبین فلیمش
جنبی السریر شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که خواهد اینکه رود با تابوت روش رفتن ملائکه کاتبان
صحیفه اعمال اند پس باید که رود در دو پهلوی تابوت مخفی نماند که این منافات ندارد با مرجوح بودن رفتن در دو پهلوی
تابوت باعتباری دیگر مثل مزاحمت حاملان هفتم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل کیف اصنع اذا
الجنازة امشی امامها او خلفها او عن یمینها او عن شمالها فقال ان کان مخالفا فلا تمش امامه فان ملائکة العذاب
یستقبلونه بالوان العذاب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام پرسیده شد که چه حکم
چون بیرون روم با جنازه آیا روم در پیش جنازه یا در عقب جنازه یا از جانب راست جنازه یا از جانب چپ جنازه پس امام گفت اگر
میت مخالف اهل حق باشد پس مرو در پیش او چه بدرستی که ملائکه عذاب استقبال میکنند با اقسام عذاب باب
چهل و یکم اصل باب کراهیة الرکوب مع الجنازة شرح این باب بیان مکروه بودن سواره رفتن با جنازه است در این باب
دو حدیث است اول حل رأی رسول الله صلی الله علیه و آله قوما خلف جنازة رکبانا فقال اما استحیی هؤلاء ان یتبعوا
صاحبهم رکبانا و قد اسلموه علی هذه الحالة شرح دید رسول الله صلی الله علیه و آله جمعی را در پس جنازه سواران
پس گفت شرم نکردند اینان از اینکه روند در پس یار خود در حالی که سواران باشند و حال آنکه بتحقیق واگذاشته
اند یار خود را برین حالت مرگ و گواهی مرگ دوم حل مات رجل من الانصار من اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
فخرج رسول الله صلی الله علیه و آله فی جنازته یمشی فقال له بعض اصحابه الا ترکب یا رسول الله فقال انی اکره ان ارکب
و الملائکة یمشون و ابی ان یرکب شرح وفات یافت مردی از اهل مدینه از یاران رسول الله صلی الله علیه و آله پس
بیرون رفت رسول الله صلی الله علیه و آله در جنازه او پیاده میرفت پس گفت او را بعض یاران او که آیا سوار نمیشوی ای
رسول الله پس گفت بدرستی که من کراهت دارم اینکه سوار شوم و حال آنکه ملائکه پیاده میروند و ابا کرد رسول الله
از اینکه سوار شود باب چهل و دوم اصل باب من یتبع جنازة ثم یرجع شرح این باب بیان کسی است که از پی جنازه
میرود بعد از آن برمیگردد در این باب سه حدیث است اول حل عن زرارة قال کنت مع ابی جعفر علیه السلام فی جنازة لبعض
قرابته فلما ان صلی علی المیت قال ولیه لابی جعفر علیه السلام ارجع یا ابا جعفر ماجورا و لا تعیی فانک تضعف عن المشی
فقلت انا لابی جعفر علیه السلام قد اذن لک فی الرجوع فارجع ولی حاجة ارید ان اسألک عنها فقال لی ابو جعفر علیه السلم
انما هو فضل و اجر فبقدر ما یمشی مع الجنازة یوجر الذی یتبعها فاما باذنه فلیس باذنه جئنا و لا باذنه نرجع
شرح لن بفتح همزه و سکون نون زائده است برای تاکید اتصال زمان جزا بزمان شرط و لا تعیی بواو عطف بر ارجع

و صیغه مضارع مخاطب معتل اللام یائی باب ضرب یا باب تفعل بحذف یکی از تاءها بمعنی نهی است العناء
عین بی نقطه و نون و الف ممدوده و التعنی آزار کشیدن بضم همزه راجع است بهمراهی با جنازه ما مصدریه است یعنی
صیغه مضارع غائب است الذی فاعل آنست بادر فاما باذنه زائده است و شاید که از قلم کاتبان باشد لیس ضمیر شان مستتر
در آن است یاذنه هر دو جا از قبیل اقامت ظاهر در مقام ضمیر است یعنی روایت است از زراره گفت بودم با امام محمد باقر علیه
السلام در جنازه از بعض خویشان او پس چون نماز گذارد بر میت هماندم گفت ولی میت امام محمد باقر علیه السلام که برگرد
ای ابو جعفر بر حالی که صاحب اجر باشی و آزار مکش چه بدرستی که تو عاجزی از پیاده رفتن پس گفتم من امام محمد باقر ع
را بتحقیق رخصت داد ترا در برگشتن پس برگرد و مرا حاجتی است میخواهم که سوال کنم ترا از آن پس گفت مرا امام علیه السلام
این نیست که همراهی با جنازه فضیلتی است که باعث ثوابی است پس رفتن با جنازه ماجور میشود آنکه همراهی جنازه می کند
پس اما رخصت او پس نیست اینکه بسبب آن آمده باشیم و نه اینکه بسبب آن برگردیم دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله
امیران ولیسا بامیرین لیس لمن یتبع جنازة ان یرجع حتی تدفن او یؤذن له و رجل یحج مع امراة فلیس له ان ینفر حتی تقضی
نسکها شرح امیران فاعل فعل محذوف است بتقدیر یکون امیران و واو در ولیسا حالیه است یا عاطفه است و بر هر تقدیر
مراد اینست که زود معزول میشوند چنانچه گویا که حدوث عزل ایشان در زمان حدوث امارت ایشان است یا متصل است
بآن و رجل مبتدا است فلیس خبر مبتدا است و دخول فا در خبر مبنی بر اینست که مبتدا متضمن معنی شرط است و بمعنی کل رجل
است یا مبنی بر مذهب اخفش است که تجویز دخول فا در خبر هر مبتدا کرده ینفر بنون و فا و را بی نقطه بصیغه مضارع غائب معلوم
باب ضرب است النفر بفتح نون و سکون فا خروج حاجی از منی بعد از فراغ از واجبات حج و آن برای بعضی که کفاره بر ایشان
لازم نشده در روز دوازدهم ذی الحجه است و برای بعضی دیگر که کفاره بر ایشان واجب شده در روز سیزدهم است النسک بفتح
و ضم و کسر نون و سکون سین بی نقطه و بضم نون و ضم سین عبادت و هر چه حق الله تعالی است بر بنده یعنی گفت رسول الله
صلی الله علیه و آله میباشند دو حاکم بحالی که حاکم نیستند بیان حاکم اول آنکه نیست برای کسی که همراه جنازه شده باشد
اینکه برگردد مگر آنکه دفن کرده شود جنازه یا رخصت دهد او را از جانب آن جنازه با کیفیتی که مانعی بهم رسد که معذور شود مثل
مرض و منع عالی بیان حاکم دوم آنکه هر مردی که حج کند با رفاقت زنی که کفاره بر آن زن واجب شده و در منی بماند روز
سیزدهم پس نیست آن مرد را اینکه بیرون رود از منی مگر آنکه کند آن زن عبادت و لعب خود را در منی سیوم اصل عن زرارة
قال حضر ابو جعفر علیه السلام جنازة رجل من قریش و انا معه و کان فیها عطاء فصرخت صارخة فقال عطاء لتسکتن او لنرجعن
فلم تسکت فرجع عطاء شرح عطاء بن یسار بفتح یاء دو نقطه در پایین و سین بی نقطه و الف و در آخر را بی نقطه از فقهای مخالفان
مشهور در مدینه بوده لتسکتن بفتح لام و سکون سین بی نقطه و ضم کاف و تا دو نقطه در بالا و نون تاکید ثقیله بصیغه
مضارع معلوم مخاطبه باب نصر است لنرجعن بفتح لام و نون تاکید ثقیله بصیغه مضارع معلوم متکلم مع الغیر باب ضرب است
یعنی روایت است از زراره گفت حاضر شد امام محمد باقر ع جنازه مردی را از قریش و من با او بودم و بود در آن جنازه عطا پس
فریاد زد زنی فریاد زننده پس گفت عطا که هر آینه خاموش میشوی البته یا هر آینه برمیگردیم البته پس آن زن خاموش نشد
پس برگشت عطا اصل قال فقلت لابی جعفر علیه السلام ان عطاء قد رجع قال و لم قلت صرخت هذه الصارخة فقال لها
لتسکتن او لنرجعن فلم تسکت فرجع فقال امض بنا فلو انا اذا رأینا شیئا من الباطل مع الحق ترکنا له الحق لم نقض حق
مسلم شرح زراره گفت پس گفتم امام محمد باقر علیه السلام را بدرستی که عطا بتحقیق برگشت امام گفت و چرا برگشت گفتم

فریاد زد این زن فریاد زدن را که همراه جنازه است پس عطا گفت او را هر اینه خاموش میشوی البته یا هر اینه بر میگردم
البته پس این زن خاموش نشد پس عطا برگشت پس امام گفت روانه شو با ما چه اگر اینکه ما چون میدیدیم چیزی از باطل را مومنی
را با بکار آمدی ترک کنیم برای آن بکار آمدنی حقی را بجا نمی آوردیم بکار آمدنی مسلمانی را اصل قال فلما صلی علی الجنازة قال ولیها
لابی جعفر علیه السلام ارجع ماجورا رحمک الله فانک لا تقوی علی المشی فابی ان یرجع قال فقلت له قد اذن لک فی الرجوع
ولی حاجة ارید ان اسألک عنها فقال امض فلیس باذنه جئنا ولا باذنه نرجع انما هو فضل واجر طلبناه فبقدر ما یتبع الجنازة الرجل
یوجر علی ذلک شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب چهل و سیوم اصل باب ثواب من مشی مع جنازة
شرح این باب بیان ثواب کسی است که همراه رفت با جنازه در این باب هشت حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
اذا دخل المؤمن قبره نودی الا ان اول حبائک الجنة الا وان اول حباء من تبعک المغفرة شرح الحباء بفتح حاء بی نقطه و با یک
نقطه و الف ممدوده یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون داخل شود مؤمن در قبر خود آواز داده میشود
که آگاه باش بدرستی که اول تحفه تو بهشت است آگاه باش بدرستی که اول تحفه کسی است که همراهی جنازه تو کرد بخشایش
گناهان است دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من شیع جنازة مؤمن حتی یدفن فی قبره وکل الله عز وجل به سبعین
ملکا من المشیعین یشیعونه ویستغفرون له اذا اخرج من قبره الی الموقف شرح وکل بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که همراهی کند جنازه مؤمنی را تا آنکه مدفون شود در قبر خود موکل میکند
الله عز وجل با او همراهی کننده هفتاد فرشته را از آنها که همراهی کنندگانند در روز حشر بپاداش این آنکه در آن روز همراهی کنند
او را و طلب آمرزش میکنند برای او چون بیرون آید از قبر خود تا جای ایستادن خلایق برای دیوان بندگان الهی سیوم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اول ما یتحف به المؤمن یغفر لمن تبع جنازته شرح یتحف بتاء دو نقطه در بالا و حاء
بی نقطه و فاء بصیغه مضارع غائب مجهول از باب افعال است یغفر مرفوع و منصوب میتواند بود بتقدیر ان ناصبه و اهمال آن
و این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من شیع میتا حتی یصلی علیه کان له
قیراط من الاجر ومن بلغ معه الی قبره حتی یدفن کان له قیراطان من الاجر والقیراط مثل جبل احد شرح مراد بمیت اینجا مومن است
یصلی بصیغه مجهول است علیه نایب فاعل است قیراط بکسر قاف و سکون یاء دو نقطه در پایین و راء بی نقطه و الف و طاء بی نقطه
ربع سه هر است پس بیست و چهار یک چیزی است و اکثر استعمال آن در ربع سدس مثقال طلا است مثل آنچه گذشت در کتاب
فضل القرآن در حدیث پنجم باب ششم الف لام الاجر برای عهد خارجی است و مراد مجموع اجر اصل ایمان است و آن ثواب مومنی است
که ادنی از بلغی مومنان باشد و الف لام القیراط برای عهد خارجی است یعنی قیراط از ثواب اصل ایمان یعنی روایتست از
امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که همراهی کند میتی را اگر مومن باشد تا نماز گذارده شود بر او یعنی که تا نماز گاه او همراه باشد
چنانچه ظاهر میشود از حدیث هفتم این باب میباشد برای آن همراهی کننده از ثواب قیراطی از ثواب اصل ایمان و هر که رسد با آن
میت بسوی قبر او تا آنکه مدفون شود می باشد برای همراهی کننده دو قیراط از ثواب اصل ایمان یعنی که یک قیراط زیاد میشود
و قیراطی از مجموع ثواب اصل ایمان مثل اینست که کسی در دنیا بمساحت کوه احد دینارهای طلا داشته باشد ولی باهم در خرج
خواهد صرف کند پنجم اصل سمعت ابا جعفر علیه السلام یقول من مشی مع جنازة حتی یصلی علیها ثم رجع کان له قیراط من الاجر
فاذا مشی معها حتی تدفن کان له قیراطان والقیراط مثل جبل احد شرح مضمون این موافق سابق است ششم اصل سمعت
ابا جعفر علیه السلام یقول من تبع جنازة مسلم اعطی یوم القیمة اربع شفاعات ولم یقل شیئا الا قال الملک ولک مثل ذلک

۲۵۳

شرح معنی تابع بودن جنازه مسلم همان است که می آید در شرح حدیث اینکه چهار شفاعت یا آنکه چهار قیراط است
که می آید در حدیث آینده مَلَک بفتح لام بمعنی فرشته و بکسر لام بمعنی پادشاه عالم میتواند بود یعنی شنیدم از امام محمد باقر
علیه السلام میگفت هر که بوجه تمام همراهی کند جنازه مؤمنی را داده میشود در روز قیامت چهار شفاعت بمعنی چهار قیراط
که هر کدام را بهر که خواهد بخشد و آنکس بسبب آن نجات یابد و در وقت همراهی جنازه هیچ دعائی برای میت نمیکند مگر آنکه
میگوید فرشته که و برای تست مثل آنچه گفتی بی آنکه از میت چیزی کم شود هفتم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام من
تبع جنازة كتب الله له اربع قراريط قيراط باتباعه وقيراط للصلوة عليها وقيراط بالانتظار حتى يفرغ من دفنها وقيراط
للتعزية شرح مراد بتابع بودن در من تبع جنازه همراهی بوجه تمام است و مراد بجنازه جنازه مؤمن است و معنی قراریط همان است
که مذکور شد در شرح حدیث چهارم این باب یفرغ بصیغه مجهول باب نصر و منع و علم است من دفنها نایب فاعل است
یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام هر که همراهی تمام کند جنازه مؤمنی را مینویسد الله تعالی برای او چهار قیراط را از مجموع ثواب اهل
ایمان قیراطی برای همراهی با او تا نمازگاه و قیراطی برای نماز بر آن جنازه و قیراطی برای همراهی و انتظار تا آنکه دفن آن
فارغ شوند و قیراطی برای تعزیه اولیای میت بعد از دفن در سر قبر او یا بعد از برگشتن هشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال
فیما ناجى به موسى عليه السلام ربه قال يا رب ما لمن شيع جنازة قال اوكل به ملائكة من ملائكتي
معهم رايات يشيعونهم من قبورهم الى محشرهم شرح عامل در فیما قال یا رب است من شیع در لفظ مفرد است و در معنی جمع
است و لهذا ارجاع ضمیر مفرد و ضمیر جمع با آن شده المحشر بفتح میم و سکون حاء بی نقطه و فتح و کسر شین با نقطه و را
بی نقطه بصیغه اسم مکان باب ضرب و نصر بجای جمع خلایق یعنی روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت که در آنچه
مناجات میکرد با آن موسى علیه السلام صاحب کل اختیار خود را موسى گفت ای صاحب کل اختیار من چه ثواب است برای کسی که
همراهی کند جنازه مؤمنی را گفت موکل میکنم با و قسمی از فرشتگان خود را که با ایشان است علمها و نشانها همراهی میکنند ایشان را
از قبرهای ایشان تا جای جمع ایشان برای دیوان بزرگ الهی باب چهل و چهارم افضل باب ثواب من حمل جنازة شرح
این باب بیان ثواب کسی است که بر دارد جنازه را و در این باب سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال من حمل جنازة
من اربع جوانبها غفر الله له اربعين كبيرة شرح روایت است از امام محمد باقر علیه السلام گفت هر که بر دارد هر یک جنازه مؤمنی را
از چهار کنج آن آمرزید الله تعالی برای او چهل گناه کبیره را دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من اخذ بقائمة السرير غفر الله
له خمسا وعشرين كبيرة واذا ربع خرج من الذنوب شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که بگیرد
پایه تابوت را آمرزید الله تعالی برای او بیست و پنج گناه کبیره را و اگر تربیع کند یعنی که چهار پایه را بگیرد بنوبت بیرون آید
از گناهان مخفی نماند که تناقض نیست میان این و حدیث سابق چه میتواند بود که سابق در جنازه مسلم باشد یعنی صاحب
دین حق که آلوده بگناهان کبیره شده باشد یا حاصل بود که یافته باشد پیش از توبه و این در جنازه مؤمن باشد یا سابق در
جنازه مجهول الحال باشد و این در جنازه معلوم الایمان باشد والله اعلم سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سمعته يقول من اخذ بجوانب السرير الاربعة غفر الله له اربعين كبيرة شرح مضمون این مضمون موافق حدیث اول این باب است
باب چهل و پنجم اصل باب جنائز الرجال والنساء والصبيان والاحرار والعبيد شرح این باب بیان حکم نماز بر جنازه های مردان
و زنان و اطفال و آزادگان و بندگان است و در این باب شش حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته كيف
يصلى على الرجال والنساء فقال يوضع الرجل مما يلي الرجال والنساء خلف الرجال شرح الغلام الرجل برای [illegible]

یعنی مردی که نماز بر او بر او کذارده میشود بالذات و دیکران تابع اویند یا باعتبار اینکه او افضل است در ایمان یا باعتبار
دیکر چنانچه ظاهر میشود در حدیث آینده پس اسماء اشاره و ضمایر که در دعاها واقع شده باشد بلفظ مفرد مذکر است
در تمام یعنی فی است و ما موصوله عبارت از مکان است الرجال منصوب است و او در والنساء حالیه است و عاطفه بر الرجل
میتواند بود و بنا بر اول النساء مبتدا است و بنا بر دوم معطوف بر نایب فاعل است خلف منصوب و ظرف مکان است و ظرف خبر
مبتدا است یا متعلق بوضع است روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی کفت پرسیدم او را که چون نماز کذارده
کرده میشود بر جنازه مردان و زنان که جمع شده باشند پس امام کفت کذاشته میشود مرد مؤمن کامل در جایی که متصل است
بجنایز بجنایز مراد اینست که اول در میان نمازکذاران و مردان دیکر میکذارند بر حالی که جنایز زنان در پس مردان است یعنی که
جنایز مردان فاصله است میان نمازکذاران و میان جنایز زنان و بر مجموع یکبار نماز میکذارند دوم عن ابی عبد الله
فی الرجل یصلی علی میتین او ثلاثة موتی کیف یصلی علیهم قال ان کان ثلثة او اثنین او عشرة او اکثر من ذلک فلیصل علیهم
صلوة واحدة و یکبر علیهم خمس تکبیرات کما یصلی علی میت واحد فقد صلی علیهم جمیعا یصلی بتقدیر قبل کیف یصلی است
تقدیم ثلثة بر اثنین با وجود آنکه در کلام عکس آنست یعنی بر اهتمام بذکر حکم کثرت جنایز است و لهذا بعد از ذکر این دو
صورت عشره و زاید مذکور است مشار الیه ذلک عشرة است یا کل واحد از عشرة ثلثه است و یکبر مجزوم است و مرفوع میتواند بود
کما یصلی اشارت بعدم تعدد دعا بسبب تعدد اصناف جنایز است و اشارتست باینکه جنایز چه در نماز جماعت قراءت امام قایم مقام
قراءت ماموم است اینجا نماز بر جنازه مقدم قایم مقام نماز بر جنایز دیکر است و قد صلی آخر برای تاکید دفع توهم عدم قیام
نماز بر یکی در مقام نماز بر دیکران است سیم روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که نماز میکند بر دو میت یا سه
کفته شد امام را که چون نماز میکند بر ایشان امام کفت اکر میت سه باشد یا دو باشد یا ده باشد یا بیشتر از آن باشد پس باید که نماز کند
بر مجموع ایشان یک نماز و باید که تکبیر کوید بر مجموع ایشان یک نماز و باید که تکبیر کوید بر مجموع ایشان پنج تکبیر چنان میکند
در اذکار و دعوات که در نماز بر میت یا حاضر میکند و بتحقیق نماز کرده بر ایشان همکی مراد اینست که بر کت مؤمن واحد که
نماز بر اوست باقی شامل که بخشیده شوند در حکم او باشند هر چند که مستضعف یا عاصی و مانند آنها باشند چهارم یضع
میتا واحدا ثم یجعل الآخر الی الیة الاول ثم یجعل رأس الثالث الی الیة الثانی حتی یفرغ منهم کلهم ما کانوا فاذا سواهم اقام
هکذا فقام فی الوسط فکبر خمس تکبیرات یفعل کما یفعل اذا صلی علی میت واحد شرح یضع تا آخر استینافست بیانی سابق است
میتا واحدا عبارت است یعنی است که نماز بر اوست اولا و بالذات و باقی تابع اویند یجعل الآخر بتقدیر یجعل رأس الآخر است
بقرینه یجعل رأس الثالث الی یعنی مع است الالیة بفتح همزه و سکون لام و یاء دو نقطه در پایین سرین و مراد اینجا جانب
راست سرین است زیرا که میت در مقام نماز برا و مستلقی است و سر میت در جانب راست نمازکذار است و پای میت در جانب
چپ نمازکذار است شبه بکسر شین با نقطه و سکون با یک نقطه و بفتح شین و بفتح فتح با منصوب و نایب مفعول مطلق
یجعل است زیرا که شبه المدرج بتقدیر جعلا شبه جعل المدرج است المدرج بفتح و کسر میم و سکون دال بی نقطه و فتح را
بی نقطه و جیم صیغه اسم مکان باب اسلکت باب علم زینه پایه الدرج بفتح دال و فتح را و بالا رفتن مرتبه مرتبه کلهم بجر
و تاکید ضمیر منهم است ما بمعنی ای شیء است و منصوب است محلا تا آخر کانوا باشد فی در فی الوسط بمعنی علی است مثل و
لاصلبنکم فی جذوع النخل الوسط بفتح واو و فتح سین بی نقطه و طاء بی نقطه ما تصلت مثل و کذلک جعلناکم امة
وسطا لتکونوا شهداء کذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم باب نهم که باب فی ان الائمة علیهم السلام شهداء الله عز و جل علی

حلقه است مراد اینجا میت ولیست یعنی اشارتست باینکه می باید که او فاضلتر از باقی باشد و بر تقدیر تساوی نماز گذارنده مخیر خواهد
بود در تقدیم و تاخیر چنانچه در امام نماز جماعت مقرر است و جنایز را مانند زینه پایه میگذارند تا یکی باشد امام باقی باشد و
باقی موخر از او باشند و هر میتی بمنزله جمع باشند علیحده باشد موخر از جمع دیگر چنانچه ظاهر میشود از حدیث چهارم این باب
و نماز اولاً دبالذات بر مقدم باشد و باین اشارت کرده که گفت یفعل کما یفعل اذا صلی علیه واحد یا بمعنی که در اذکار و دعوات
و اسما اشارت ضمایر تفاوتی نیست میان نماز بر یک میت و نماز بر چند میت و ایضا هر گاه بصورت جنایز زینه پایه باشد
گذاشتن هر کدام و برداشتن آن آسان تر از اینکه مختلط بوده باشد یعنی بیان این آنکه میگذارد دیگر میت را که وسط مردان بهشت
بعد از آن میکرد اند سر مردی دیگر را با سرین مرد اول در جانب قبله بعد از آن میکرد اند سر مرد سیوم را با سرین مرد دوم در جانب قبله گرداند
که مانند کردانیدن زینه پایه است یعنی ساختن زینه پایه تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات همگی بهر عددی که باشند پس
چون می چیند ایشان را باین روش که مذکور شد میایستد بر میت اول که وسط او افضل اموات است پس تکبیر پنج تکبیر میکند در میان
آن پنج تکبیر چنانچه میکند چون نماز کند بر یک میت یا بمعنی که در اذکار و دعوات تفاوتی نیست اصلا اصل سئل فان کان الموتی
رجالا و نساء قال یبدأ بالرجال فیجعل راس الثانی الی الیة الاول حتی یفرغ من الرجال کلهم ثم یجعل راس المراة الی الیة الرجل
الاخیر ثم یجعل راس المراة الاخری الی الیة المراة الاولی حتی یفرغ منهم کلهم فاذا سوی هکذا قام فی الوسط وسط الرجال
فکبر و صلی علیهم کما یصلی علی میت واحد شرح امام پرسیده شد پس اگر باشند آن مردگان مردان و زنان چون کند امام
گفت ابتدا میکند در چیدن بمردان باین روش که میگذارد اند سر مرد دوم را با سرین مرد اول تا آنکه فارغ شود از چیدن مردان
همگی ایشان بعد از آن میگرداند سر زنی را که وسط و افضل زنان است با سرین مرد آخر بعد از آن میگرداند سر زن دیگر را با سرین
زن اول تا آنکه فارغ شود از چیدن اموات همگی ایشان پس چون چنین چید چنین می ایستد بر افضل که افضل مردان است و
تکبیر میگوید و نماز میگذارد بر مجموع اموات بهمان صورت که نماز میگذارد بر یک مرد مرده یا بمعنی که تفاوت در اذکار و
دعوات نیست چنانچه بیان شد در شرح فقرات سابقه اصل و سئل عن میت صلی علیه فلما سلم الامام فاذا المیت
مقلوب رجلاه الی موضع رأسه قال یسوی و تعاد الصلوة علیه وان کان قد حمل ما لم یدفن فان کان قد دفن فقد
مضت الصلوة لا یصلی علیه و هو مدفون شرح صلی بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است و مراد بمیت صلی علیه میتی است از
جمله اموات رجال و نساء که مقدم بر جمیع باقی نیست و نماز برای گذارده شده در ضمن نماز بر مقدم چنانچه بیان شد در شرح
فقره سابقه سلم بصیغه مجهول باب تفعیل است التسلیم سپردن و اینجا سپرده شدن کنایت از برداشته شدن نعش امام
بفتح همزه بمعنی مقدم بر آن میت است خواه واحد باشد و خواه متعدد لفظ اذا عجز می آید در حدیث چهارم این باب اذا برای
مفاجاة است الی بمعنی مع است موضع راسه عبارت از سرین میت سابق بر ... ستوان مجاز یسوی بصیغه مضارع
غایب مجهول باب تفعیل است و ان وصلیه است و اما پرسیده شد از میتی از جمله اموات مذکوره که نماز گذارده شد
بر او بتبعیت نماز بر مقدم بر جمیع باقی پس چون برداشته شد آنچه از اموات که پیش از او بود و نوبت برداشتن باو رسید
ناگاه او معکوس بود باین روش که دو پای او در پهلوی سرین میت سابق بر او بود امام گفت آن میت درست کرده شود
میشود و اعاده کرده میشود نماز بر او و باین معنی که نماز بر سابق او صحیح است و نماز بر لاحق او اگر باشد صحیح است و نماز بر او
صحیح نیست هر چند که برداشته شده باشد مادام که مدفون نشده باشد پس اگر مدفون شده باشد پس بتحقیق گذشت
نماز او یا بمعنی که آن نماز بر او صحیح شد بیان این آنکه نماز گذارده نمیشود بر او بر حالی که او مدفون باشد مخفی نماند

که اگر سلام بصیغهٔ معلوم و امام بکسر همزه باشد مناسب این مقام نیست مگر آنکه تسلیم بمعنی سپردن و کنایت از امر بیرون رفتن
باشد یعنی اگر حمل بر سلام نماز نمایند امام را مخالف بغایت بعید مینماید والله اعلم سیوم حـ عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان
اذا صلی علی المرأة والرجل قدم المرأة واخر الرجل واذا صلی علی العبد والحر قدم العبد واخر الحر واذا صلی علی الصغیر و
الکبیر قدم الصغیر واخر الکبیر شرح تقدیم وتاخیر اینجا نسبت بقبله است نه نسبت بنمازگذار پس منافات با حدیث
اول و دوم این باب ندارد یعنی روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که عادت او این بود که چون نماز
میگذارد بر زن و مرد بجانب قبله میگذاشت زن را و بجانب خود میگذاشت مرد را و چون نماز میگذارد بر بنده و آزاد بجانب
قبله میگذاشت بنده را و بجانب خود میگذاشت آزاد را و چون نماز میگذارد بر نابالغ و بالغ بجانب قبله میگذاشت نابالغ
و بجانب خود میگذاشت بالغ را چهارم حـ عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجال والنساء کیف یصلی علیهم قال
الرجال امام النساء مما یلی الامام یصف بعضهم علی اثر بعض شرح امام در اول بفتح همزه است و در دوم بکسر همزه است و در
ما یلی بمعنی نزد است و عبارت از مکان است و ذکر این برای تصریح بمراد بمقدم بودن مرد است الامام منصوب است یصف بصاد
بی نقطه و تشدید فا بصیغهٔ مضارع غایب مجهول باب نصر است الصف بفتح صاد برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی و این چیز را
نیز صف مینامند بعضهم نایب فاعل یصف است اثر بفتح همزه و سکون ثاء سه نقطه است یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام
جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم او را از مردان و زنان که چون نماز گذارده میشود بر ایشان امام گفت مردان
در پیش نهاده شوند در مکانی که متصل به پیش نماز است راست گذاشته میشود بعض مردان در عقب بعضی دیگر یا یعنی که
مانند زینه پایه چیده میشوند تا هر کدام بفاصله کم علیحده باشند و بعضی موخر از بعضی باشد و چون هر کدام نسبت به شرع
مقدم است و نسبت بقبله موخر است پس تعارض واقع شده پس تاخیر دیگر می باید که منضم شود دنبال هر ان پیشنماز تا تقدم آنکه
نزدیک به پیشنماز است تو بیشتر شود در نماز بر او اولا و بالذات باشد والله اعلم پنجم حـ عن ابی عبد الله علیه السلام فی
جنائز الرجال والصبیان والنساء قال یضع النساء مما یلی القبلة والصبیان دونهم والرجال دون ذلک ویقوم الامام مما یلی
الرجال شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در جنازهای مردان و اطفال ذکور و زنان که جمع شده باشد امام
گفت نمازگذار بگذارد زنان را در جایی که نزدیک قبله است و اطفال ذکور را پایین ایشان یعنی متصل بایشان در جانب مقابل
قبله و مردان را پایین اطفال و می ایستد پیشنماز در جایی که متصل است بمردان بیان کیفیت چیدن جنائز شد در شرح حدیث
دوم این باب ششم حـ سألت ابا عبد الله علیه السلام عن جنائز الرجال والنساء اذا اجتمعت فقال یقدم الرجال فی کتاب علی
علیه السلام شرح کتاب علی عبارت از جامعه است که بیان شده در کتاب الحجة در بیان حدیث اول باب چهلم که باب فیه ذکر
الصحیفة والجفر والجامعة ومصحف فاطمة علیها السلام است و مضمون این موافق حدیث چهارم این باب است باب
چهل و ششم اصل باب نادر شرح باب مرفوع منون است نادر صفت آن است یعنی این بابی است غیر مشهور یا یعنی
که مضمون احادیث آن نادر و غریب است و در این باب سه حدیث است اول حـ سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یصلی
علی جنازة وحده قال نعم قلت فاثنان یصلیان علیها قال نعم ولکن یقوم الآخر خلف الآخر ولا یقوم بجنبه شرح آخر در اول
بکسر خاء با نقطه است یعنی موخر در مرتبه و در دوم بفتح خاء با نقطه است یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام
از مردی که آیا نماز میگذارد بر جنازه بتنهایی امام گفت آری گفتم پس آیا دو کس نماز میگذارند بر جنازه گفت آری ولیکن می
ایستد آنکه پیشتر مرتبه است در پس دیگری که افضل از او است تا نماز جماعت کنند و نمی ایستد در پهلوی آن دیگر م

دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يصلي على الجنازة بحذاء ولا بأس بالخف شرح حذاء بكسر حاء بي نقطه و ذال نقطه دار
و الف ممدوده در اصل مصدر مثل الذاء باب مفاعله است كه مستعمل شده در پاپوشی از پوست كه در مجالس كنده
میشود مثل نعل كه ساتر پشت پا نیست خواه نعل عربی و خواه غیر عربی و مثل كفش كه پشت پا را نیز می پوشاند و سابق نزد
لخف بضم خاء با نقطه و تشدید فاء پاپوشی از پوست كه پشت پا را نیز پوشانیده باشد و كم كنده شود و آن را عم موزه می نامند
شامل چكمه و مثل چاقشوری كه از نیماج یا میشن باشد و اكثر یا جمیع خف ساق در میان شود و در اصل استعاره شده از پوست
پای شتر باعتبار مشابهت در كنده نشدن چنانچه گویا كه جزء پاست مخفی نماند كه نفی باس بخف میتواند بود كه بعنوان عموم
باشد و میتواند بود كه بعنوان عموم باشد و میتواند بود كه مخصوص وقت ضرورت و تقیه باشد نظر آنچه می آید در حدیث سیوم
باب دخول القبر و الخروج منه و الله اعلم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز گذارده نمیشود بر جنازه بنعلین
و پاپوشی نیست موزه سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله خیر الصفوف فی الصلوة المقدم و خیر الصفوف فی الجنائز
المؤخر قیل یا رسول الله و لم قال صارت سترة للنساء شرح تقدیم و تاخیر اینجا باعتبار نزدیكی بقبله و دوری از قبله است
مراد بصفوف جنائز هر كدام از اینها است چنانچه بیان شد در حدیث چهارم باب ... السترة بضم سین بی نقطه و سكون تاء
دو نقطه در بالا و راء بی نقطه باعث پوشیدگی یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله بهترین صفهای در نماز جماعت
صف مقدم است باین معنی كه صفهای مردان پیش از صفهای زنانست در نماز جماعت بهترین صفهای در جنازهای كه بر ایشان یكجا
نماز گذارده میشود صف مؤخر است باین معنی كه جنازهای مردان متصل است بنماز گذاران و نماز جنازهای زنان نزدیك قبله است
گفته شد كه ای رسول الله و چرا چنین است گفت گردیده است این طریقه پرده برای زنان مخفی نماند كه از كلام ابن بابویه توهم
معنی دیگر است می شود زیرا كه در فقیه در باب الصلوة علی المیت گفته كه افضل المواضع فی الصلوة علی المیت الصف الاخیر و
العلة فی ذلك ان النساء كن یختلطن بالرجال فی الصلوة علی الجنائز فقال النبی صلی الله علیه و آله افضل المواضع فی الصلوة
علی المیت الصف الاخیر فتأخرن الی الصف الاخیر فبقی فضله علی ما ذكره علیه السلام باب چهل و هفتم اصل باب الموضع
الذی یقوم الامام اذا صلی علی الجنازة شرح صلی بصیغه مجهول و معلوم را بتقدیر میتواند بود یعنی این باب بیان مكانی
است كه می ایستد در آن پیشنماز چون نماز گذارده شود بر جنازه در این باب دو حدیث است اول اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام
من صلی علی امرأة فلا یقوم فی وسطها و یكون مما یلی صدرها و اذا صلی علی الرجل فلیقم فی وسطه شرح لا یقوم نفی بمعنی
نهی است و فی هر دو جا بمعنی علی است كون بمعنی بودن یكون است و امر در فلیقم برای بیچونست مثل اذا احللتم فاصطادوا
منافات ندارد با مرجوح بودن پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث آینده یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام كسی كه
نماز گذارد تنهائی یا بعنوان پیشنمازی بر زنی پس نمی ایستد برمیان آن زن و جای ایستادنش ... نزد مكانی كه متصل بسینه
آن زنست و چون نماز گذارد بر مرد پس جایز است او را كه بایستد بر میان او دوم اصل عن ابی الحسن علیه السلام قال
اذا صلیت علی المرأة فقم عند رأسها و اذا صلیت علی الرجل فقم عند صدره شرح روایتست از امام موسی كاظم علیه السلام
گفت چون نماز كنی تنهائی یا بعنوان پیشنمازی بر زن بایست نزد سر او و چون نماز گذاری بر مرد پس بایست نزد سینه
او باب چهل و هشتم اصل باب من اولی الناس بالصلوة علی المیت شرح این باب بیان سزاوارترین مردم است
بنماز بر میت بعنوان پیشنمازی یا تنهائی در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یأمر من یحب شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نماز میكند بعنوان

شمازی بر میت نزدیکتر خویشان یا اصحاب آن میت یا امر میکند به پیشنمازی هرکرا که میخواهد دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام
قال قلت له المرأة تموت من احق بالصلوة علیها قال زوجها قلت الزوج احق من الاب والولد والاخ قال نعم ولا یغسلها
شرح یغسلها بیا حرف جر و صیغه مصدر است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که زن میمیرد
کیست سزاوارتر بگذاردن نماز بعنوان پیشنمازی یا بتنهایی بر او امام گفت شوهر او گفتم آیا شوهر سزاوارتر است از پدر
و فرزند و برادر گفت آری شوهر سزاوارتر است بنشستن زن خود از ایشان سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
سالته عن المراة تموت من احق ان یصلی علیها قال الزوج قلت الزوج احق من الاب والاخ والولد قال نعم شرح مضمون
این ظاهرست از شرح سابق چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا حضر الامام الجنازة فهو احق الناس بالصلوة
علیها شرح روایتست از امام علیه السلام جعفر صادق گفت چون حاضر شود امام مفترض الطاعة میت را پس او سزاوارترین مردم است
بنماز بعنوان پیشنمازی بر آن میت باین معنی که نزدیکتر خویشان نیز اقتدا باو میکنند پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال
یصلی علی الجنازة اولی الناس بها او یامر من یحب شرح مضمون این ظاهرست از شرح حدیث اول این باب باب
چهل و نهم اصل باب من یصلی علی الجنازة وهو علی غیر وضوء شرح این باب بیان کسیست که نماز گذارد بر میت بی
وضوء است در این باب پنج حدیثست اول اصل سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الجنازة اصلی علیها علی غیر وضوء فقال نعم
انما هو تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل کما تکبر و تسبح فی بیتک علی غیر وضوء شرح ضمیر هو راجع بصلوة است و تذکیر باعتبار
خبرست یا باعتبار اینکه در مصدر تذکیر و تانیث مساویست و حقیقت صلوة شرعی بهیئت و تقویم کسیست چنانچه بیان
شد در کتاب الحجة در حدیث بیست و هشتم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة است و در کتاب الدعا
در شرح عنوان باب بیستم که باب الصلوة علی محمد و اهل بیته علیهم السلام است و صلوة بر دو قسم است یکی آنچه مشتمل است بر رکوع
و سجود اگر میسر باشد و دیگری آنچه بخلاف آنست و در اول شرط است وضوء و در دوم شرط نیست اگرچه افضل است اگر میسر باشد
چنانچه ظاهر میشود در حدیث پنجم این باب و نماز میت از قسم دوم است کما تکبر و تسبح از قبیل اختصار است و مراد کما تکبر و تسبح
و تحمد و تهلل است و اشارتست باینکه هر یک از تسبیح و تحمید و تهلیل و تمجید مفهوم میشود از تکبیر و عدد نماز میت همان پنج تکبیرست
چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث اول باب پنجاه و پنجم فی علل ما شاء الله لمیت که نماز واجب بارکوع و سجود باشد در مسجد افضل است
یعنی پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از جنازه که آیا نماز گذارده میشود بر آن بی وضو پس گفت آری بیان این آنکه چنین
نیست که نماز بر میت مرکب است از بزرگ شمردن الله تعالی و تنزیه او از نقص و سپاس او و گفتن لا اله الا الله چنانست که تکبیر میکنی
و تسبیح میکنی در خانه خود بی وضوء دوم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل تدرکه الجنازة وهو علی غیر وضوء فان
ذهب یتوضاء فاتته الصلوة علیها قال یتیمم ویصلی شرح پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که میخورد او را جنازه
و او بی وضوء است پس اگر رود که وضو سازد فوت میشود او را نماز جنازه امام گفت تیمم میکند و نماز میکند باین معنی که این افضل
است بقرینه حدیث سابق سیوم اصل قلت لابی الحسن علیه السلام الجنازة یخرج بها ولست علی وضوء فان ذهبت اتوضاء فاتتنی
الصلوة الی ان اصلی علیها وانا علی غیر وضوء قال تکون علی طهر احب الی شرح یخرج بصیغه مضارع متکلم مع الغیر باب نصرست
با در بها بمعنی مع است تکون بصیغه مخاطب مرفوع و منصوب میتواند بود زیرا که ان ناصبه مقدرست با اهمال یا اعمال یعنی
گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که جنازه بیرون می آییم با آن و نیستیم بر وضوء پس اگر روم که وضو سازم فوت میشود از من نماز
آیا مرا هست اینکه نماز کنم بر آن جنازه بر حالیکه من بی وضو باشم امام گفت اینکه باشی با وضوء یا تیمم محبوبترست بسوی من مراد این چون

دانسته از خانه بیرون می آئی با وضو بیرون آئی بهتر است و اگر بی وضو بیرون آمده باشی و وضو میسر نشود تیمم بهتر است تقریر
حدیث دوم این باب چهارم ص عن احدهما علیهما السلام قال سألته عن الرجل تفجاه الجنازة وهو علی غیر طهر قال فلیکبر
معهم شرح تفجاه بفاء و جیم و همزه بصیغه مضارع غائبه یا غائب باب منع یعلم است الجنازة یعنی صلوة الجنازة و مراد این است
که نوبت وضو دارد و نه فرصت تیمم یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام راوی گفت پرسیدم
او را از مردی که ناگاه بر میخورد او را نماز جنازه و او بی وضوء ولی تیمم است امام گفت پس باید که نماز کند با ایشان پنجم ص عن سماعة
قال سألته عن رجل مرت به جنازة وهو علی غیر وضوء کیف یصنع قال یضرب بیدیه علی حائط اللبن فیتیمم شرح اللبن بفتح لام و کسر با
یکنقطه و بکسر لام و سکون و کسر با یا خشت خام ذکر این معنی بر اینست که غالبا برای تقسیم کسی نمی‌نی که ملکه کوب نشده باشد
میسر نمیباشد پس اگر میسر شود آن بهتر است حائط اللبن احتراز است از حائط آجر و سنگ یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم
امام موسی کاظم علیه السلام را از مردی که گذشت با و جنازه و او بی وضو است چه میکند امام گفت میزند دو دست خود را
بر دیوار خشت خام تیمم باب پنجاه اصل باب صلوة النساء علی الجنائز شرح این باب در بیان نماز زنانست بر جنازه در این باب
پنج حدیث است اول ص عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل کیف النساء علی الجنازة اذا لم یکن معهن رجل فقال
قال یصففن جمیعا و لا یتقدمهن امراة شرح یصففن بصاد بی نقطه و دو فاء بصیغه مضارع معلوم جمع مؤنث غائب از باب
نصر است الصف برابر یکدیگر کردن اجزای چیزی در اینجا فاعل و مفعول یکجنس است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام
راوی گفت امام پرسیده شد که چون نماز میکنند زنان بر جنازه چون نباشد با ایشان مردی امام گفت برابر یکدیگر میکشند
خود شان را همه یعنی که یک صف یا دو صف یا بیشتر میکنند و مقدم نمی‌ایستند بر ایشان تنها یکی زنی که پیشنماز ایشان است
دوم ص عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا لم یحضر الرجل تقدمت امراة وسطهن وقام النساء عن یمینها و شمالها و هی وسطهن
تکبر حتی تفرغ من الصلوة شرح روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون حاضر نشود مردی در نماز جنازه پیشنماز میشوند
زنی در میان زنان و می‌ایستند زنان دیگر که در صف او ایستاده‌اند در جانب دست راست او و دست چپ او و آن پیشنماز در میان ایشان است
تکبیر میگوید آن پیشنماز تا وقتی که فارغ شود از نماز سیوم ص عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت تصلی الحائض علی الجنازة
قال نعم و لا تصف معهم تقوم مفردة شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم آیا نماز میکند زن حائض
بر جنازه امام گفت آری و داخل صف نمیشود با نمازگذاران خواه مردان باشند و خواه زنان غیر حائض خواه مختلف باشند
تنها در عقب نمازگذاران دیگر چهارم ص سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الحائض تصلی علی الجنازة قال نعم و لا تصف
معهم شرح این ظاهر است از شرح سابق پنجم ص عن ابی عبد الله علیه السلام قال الطامث تصلی علی الجنازة لانه لیس فیها
رکوع و لا سجود و الجنبة تتیمم و تصلی علی الجنازة شرح الطامث بطاء بی نقطه و تا سه نقطه بصیغه اسم فاعل باب نصر و منع
علم حائض و دخول تاء تانیث در جنبه بضم جیم و ضم نون و با یک نقطه ابطال انکار بعض اهل لغت آنرا میکند یعنی روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت حائض نماز میگذارد بر جنازه چه بدرستیکه شان این نیست که نیست در نماز جنازه رکوعی
و نه سجودی و زن جنب تیمم میکند و نماز میگذارد بر جنازه یا مبنی که افضل اینست که تیمم کند باب پنجاه و یکم اصل باب
وقت الطلوع الصلوة علی الجنازة شرح این باب بیان وقت نماز بر جنازه است در این باب دو حدیث است اول ص سألت ابا
عبد الله علیه السلام هل یمنعک شیء من هذه الساعات عن الصلوة علی الجنائز فقال لا شرح پرسیدم امام جعفر صادق
علیه السلام را که آیا مانع میشود ترا چیزی از این اوقات که مکروه است ابتدای نماز نافله در آنها مثل وقت طلوع

آفتاب و غروب آفتاب از نماز بر جنازه‌ها پس گفت نه دوم ح عن ابی جعفر علیه السلام قال یصلی علی الجنازة فی کل ساعة
انها لیست بصلوة رکوع ولا سجود وانما تکره الصلوة عند طلوع الشمس وعند غروبها التی فیها الخشوع والرکوع
والسجود لانها تغرب بین قرنی شیطان وتطلع بین قرنی شیطان ش التی صفة الصلوة است والرکوع والسجود عطف
تفسیر الخشوع است القرن بفتح قاف و سکون را بی نقطه و نون مصدر باب ضرب همراهی و مراد اینجا همراهان است و
همراهان شیطان دو جمعی اند جمعی آفتاب پرستان اند و جمعی دیگر منسوبان باسلام اند که بدعت افضل تاخیر نماز فریضه ظهر
و ایقاع آن در مسا کرده اند و آن مکروه است چنانچه می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب وقت الظهر والعصر و بدعت نماز
چاشت هر روزه کرده اند یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز گذارده میشود بر جنازه در هر وقتی بدرستی
که نماز جنازه نیست نمازی که در آن رکوع و سجود باشد جز این نیست که مکروه هست نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب آن
نمازی که در آن فروتنی و رکوع و سجود داشت زیرا که آفتاب غروب میکند بر حالی که در میان دو امت شیطانی است و طلوع میکند
بر حالی که میان دو امت شیطانی است تفسیر این می آید در کتاب الصلوة در حدیث هفتم باب یازدهم که باب التطوع فی وقت
الفریضة والساعات التی لا یصلی فیها است باب پنجاه و دوم اصل باب علة التکبیر الخمس علی الجنازة ش اللام فی الجنازة
برای عهد خارجی است یعنی جنازه مؤمن یعنی این باب بیان سبب پنج تکبیر است بر جنازه مؤمن و در این باب پنج حدیث است
اول علی بن ابراهیم عن ابیه رفعه قال قلت لابی عبد الله علیه السلام لم جعل التکبیر علی المیت خمسا قال فقال زود من کل
صلوة تکبیرة ش زود بزای با نقطه و دال بی نقطه بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است التزوید توشه همراه مسافر کردن
تکبیرة منصوب است تا مفعول دوم زود باشد و مفعول اول که نایب فاعل شده ضمیر مستتر راجع بمیت است یعنی روایت است
کرد علی بن ابراهیم از پدرش بالا برد سند حدیث را تا امامی که روایت از او است راوی بیواسطه گفت که گفتم امام جعفر صادق
علیه السلام را چرا گردانیده شد تکبیر بر میت مؤمن پنج بار راوی گفت که پس امام گفت توشه داده شده در سفر آخرت از هر نمازی
از نمازهای یومیه یک تکبیر دوم ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یکبر علی قوم
خمسا و علی قوم آخرین اربعا فاذا کبر علی رجل اربعا اتهم یعنی ش اتهم بتا و دو نقطه در بالا بصیغه ماضی مجهول باب افتعال
است الاتهام گمان بد در حق کسی کردن یعنی بالنفاق کلام راوی است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که تکبیر میگفت در نماز جنازه بر جمعی پنج و بر جمعی دیگر چهار پس چون تکبیر میگفت
بر مردی چهار تهمت زده میشد یعنی که تهمت زده بنفاق میشد سیوم ح سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول کان
رسول الله صلی الله علیه و آله اذا صلی علی میت کبر و تشهد ثم کبر ثم صلی علی الانبیاء و دعا ثم کبر و دعا للمؤمنین ثم کبر الرابعة
و دعا للمیت ثم کبر وانصرف فلما نهاه الله عز وجل عن الصلوة علی المنافقین کبر و تشهد ثم کبر و صلی علی النبیین صلی الله
علیهم ثم کبر و دعا للمؤمنین ثم کبر الرابعة وانصرف ولم یدع للمیت ش شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که عادت
رسول الله صلی الله علیه و آله پیش از معرفت خصوص منافقان این بود که چون نماز میکرد بر میتی تکبیر میگفت و شهادتین
میگفت بعد از آن تکبیر میگفت بعد از آن درود میکرد بر پیغمبران و دعا میکرد برای پیغمبران بعد از آن تکبیر میگفت و دعا میکرد
برای مؤمنان بعد از آن تکبیر میگفت بار چهارم و دعا میکرد برای میت بعد از آن تکبیر میگفت و رو میگردانید پس چون شناسانید
الله تعالی او را خصوص منافقان چنانچه گفته در سوره محمد صلی الله علیه و آله لتعرفنهم فی لحن القول و در سوره
المنافقین هم الذین یقولون لا تنفقوا تا آخر و نهی کرد او را الله عز و جل از نماز بر منافقان در آیت سوره توبه و لا

تصل علی احد منهم مات ابدا و لا تقم علی قبره تکبیر میگفت و شهادتین میگفت بعد از ان تکبیر میگفت و درود میگفت بر پیغمبر
صلی الله علیه بعد از ان تکبیر میگفت و دعا میکرد برای مؤمنان بعد از ان تکبیر میگفت بار چهارم و میکرد ابتدا دعا میکرد
برای میت پنهان نوی مخفی نماند که از اینجا ظاهر میشود که تسمیه نماز میت بصلوة بر میت در وقتی حقیقت است که مشتمل بر
دعا برای میت باشد چنانچه تسمیه نماز یومیه بصلوة وقتی حقیقت است که مشتمل باشد بر حقیقت درود بر محمد و آل محمد در
آخر تشهد چنانچه بیان شد در کتاب الحجة در حدیث سی و هشتم باب صد و هفتم چهاردهم ح قال رسول الله صلی الله علیه
و آله ان الله تبارک و تعالی فرض الصلوة خمسا فجعل للمیت من کل صلوة تکبیرة شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این
باب پنجم ح عن ابی بکر الحضرمی قال قال ابو جعفر علیه السلام یا ابا بکر تدری کم الصلوة علی المیت قلت لا قال خمس تکبیرات
فتدری من این اخذت الخمس قلت لا قال اخذت الخمس تکبیرات من الخمس صلوات من کل صلوة تکبیرة شرح حضرمی بفتح حاء
بی نقطه و سکون ضاد با نقطه و فتح راء بی نقطه منسوب بحضرموت است صلوة اینجا بمعنی تکبیر است باعتبار اینکه ماخوذ است
از صلوة یومیه و مضمون این موافق حدیث اول این باب است باب پنجاه و سیوم اصل باب الصلوة علی الجنائز فی المساجد
شرح این باب بیان نماز بر جنازها در مسجدها است و در این باب یک حدیث است ح عن ابی بکر بن عیسی بن احمد العلوی
قال کنت فی المسجد وقد جیء بجنازة فاردت ان اصلی علیها فجاء ابو الحسن الاول علیه السلام فوضع مرفقه فی صدری
فجعل یدفعنی حتی خرج من المسجد فقال یا ابا بکر ان الجنائز لا یصلی علیها فی المساجد شرح روایت است از ابی بکر بن عیسی بن احمد
العلوی که گفت بودم در مسجد پس آورده شد بتحقیق آورده شد جنازه پس خواستم که نماز کنم بر آن جنازه پس آمد امام موسی کاظم
علیه السلام پس گذاشت آرنج خود را بر سینه من پس شروع کرد دفع میکرد مرا تا بیرون رفت از مسجد پس گفت ای ابا بکر
بدرستی که جنازها نماز گذارده نمیشود بر آنها در مسجدها باب پنجاه و چهارم اصل باب الصلوة علی المؤمن والتکبیر والدعاء
شرح این باب بیان نماز بر میت مؤمن و تکبیر و اقسام دعا است و در این باب شش حدیث است اول ح عن سماعة قال سألته
عن الصلوة علی المیت فقال تکبر خمس تکبیرات تقول اول ما تکبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا
عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و علی الائمة الهداة واغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی
قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم اللهم اغفر لاحیائنا وامواتنا من المؤمنین والمؤمنات والف بین قلوبنا
علی قلوب اخیارنا واهدنا لما اختلف فیه من الحق باذنک انک تهدی من تشاء الی صراط مستقیم شرح اول منصوب
و نایب ظرف زمان است زیرا که ما مصدریه است و مصدر مضاف الیه است و چنانچه مصدر نایب ظرف زمان میشود مثل
رایته مقدم الحاج مضاف بمصدر نیز نایب میشود بدانکه این صورت نماز بر میت در موضع وجوب تقیه است چنانچه مذکور
میشود در شرح فقرات آینده اختلف بصیغه ماضی مجهول باب افتعال است با نون متعلق است باختلف دوم روایت است از
سماعه گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام موسی کاظم علیه السلام را از نماز بر میت پس
گفت تکبیر میگوئی پنج تکبیر میگوئی در وقت اول تکبیر تو که گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله تنها نیست او را
شریکی و او را گواهی میدهم که محمد بنده او و رسول اوست خدایا درود کن بر محمد و آل محمد و بر امامانی که راهنمایانند
از آدم تا خاتم خواه انبیا و خواه اوصیا و بیامرز گناهان برای ما و برای برادران ما که پیشی گرفتند بر ما با ایمان و مگردان
در دلهای ما کینه برای جمعی که گرویدند بربوبیت رب العالمین ای صاحب کل اختیار بدرستی که تو شفقت کننده مهربانی
خدایا بیامرز گناهان برای زندگان ما و مردگان ما که مراد آن مؤمنان و زنان مؤمنه اند و الفت ده دلهای ما را بدلهای

بهتر آنست که آنجا ائمه معصومین اند باشند و راهنمائی کرده باشند برای آنچه اختلاف در آن شده از جمله حق تمکین تو
بدرستی که تو راهنمائی میکنی هر که را میخواهی بسوی راهی که راست است اصل فان قطع علیک التکبیرة الثانیة فلا
یضرک تقول اللهم عبدک وابن عبدک وابن امتک انت اعلم به افتقر الی رحمتک واستغنیت عنه اللهم فتجاوز عن
سیئاته وزد فی حسناته واغفر له وارحمه ونور له فی قبره ولقنه حجته والحقه بنبیه صلی الله علیه وآله ولا تحرمنا اجره
ولا تفتنا بعده تقول هذا حتی تفرغ من خمس تکبیرات شرح فان قطع تا لا یضرک در میان اجزاء آنچه بعد از تکبیر اول است
در آمده بود یا اشارتست باینکه این صورت تمام در مقام تقیه است و برای اینکه در مقام تقیه بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم
اکتفا بدعا برای میت میشود چنانچه احتمال ظاهر است از دو احتمالی که می آید در توضیح تقول هذا پس در غیر تقیه
بعد از تکبیر اول اشهد تا رسوله است و بعد از تکبیر دوم اللهم تا الهداة است و بعد از تکبیر سیوم واغفر لنا تا مستقیم است
و بعد از تکبیر چهارم اللهم عبدک تا بعده است و بعد از تکبیر پنجم چیزی نیست مؤلف آنچه گذشت در حدیث سیوم باب پنجاه
دوم قطع بقاف و طا و ینقطع و عنه ینقطع بصیغه ماضی مجهول است باب القطع جدا کردن اجزای چیزی از یکدیگر و مراد
اینجا مانع شدن مخالفان از رفع یدین در تکبیر دوم و سیوم و چهارم و پنجم است چنانچه ظاهر میشود از حدیث پنجم این
باب و اشارتست باینکه رفع یدین در تکبیرات بمنزله جزو تکبیرات است و قرینه بر اراده این اینست که بجای علیک نگفت عنک
لا تحرمنا بحاء بی نقطه و رای بی نقطه بصیغه نهی حاضر است باب ضرب و علم و باب افعال میتواند بود لا تفتنا بفا و تاء دو نقطه در
بالا و تشدید نون بصیغه نهی حاضر باب ضرب و باب افعال و باب تفعیل میتواند بود مشار الیه ذلک هذا اللهم عبدک تا بعده
است و مراد اکتفا بهمین است بعد از تکبیر دوم و بعد از تکبیر سیوم نیز و بعد از تکبیر چهارم نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث
آینده است و میتواند بود که مراد ضم این بسابق باشد در آن تکبیرات نیز چنانچه مقتضای ظاهر حدیث سیوم و چهارم این
باب است پس هر دو قسم جائز است و تتمه توضیح این می آید در شرح حدیث اول باب آینده یعنی پس بنا بر اینکه بعد از تکبیر
اول رفع یدین در آن گفته باشی آنچه را که بعد از تکبیرات دیگر باید گفت اگر بریده شود بر تو تکبیر دوم مثلا باینمعنی که رفع
یدین در تکبیر دوم مثلا نتوانی کرد ضرر نمیرساند ترا میگوئی بعد از تکبیر اول نیز که خدایا این بنده تست و پسر بنده تست و
پسر کنیز تست تو داناتری باو نیازمند شد بسوی رحمت تو و تو بی نیاز شدی از عذاب او خدایا پس درگذر از گناههای
او و زیاد کن در نیکیهای او و بیامرز گناهان او را و رحم کن او را و روشنی ده او را برای او در قبر او و بیاموز بزبان او گواه امام
او را در وقت سؤال نکیر و منکر و برسان او را به پیغمبر او صلی الله علیه و آله و محروم مساز ما را از ثواب دادن باو و گمراه مکن ما را بعد
از او میگوئی این دعا و مثل آن بعد از تکبیر دوم و سیوم و چهارم نیز تا فارغ شوی از پنج تکبیر دوم اصل عن ابی عبد الله علیه
السلام فی الصلوة علی المیت قال تکبر ثم تصلی علی النبی صلی الله علیه و آله ثم تقول اللهم عبدک وابن عبدک وابن
امتک لا اعلم منه الا خیرا و انت اعلم به اللهم ان کان محسنا فزد فی حسناته و تقبل منه و ان کان مسیئا فاغفر له ذنبه وافسح له
فی قبره و اجعله من رفقاء محمد صلی الله علیه و آله ثم تکبر الثانیة و تقول اللهم ان کان زاکیا فزکه و ان کان خاطئا فاغفر له
ثم تکبر الثالثة و تقول اللهم لا تحرمنا اجره و لا تفتنا بعده ثم تکبر الرابعة و تقول اللهم اکتبه عندک فی علیین واخلف علی
عقبه فی الغابرین و اجعله من رفقاء محمد صلی الله علیه و آله ثم کبر الخامسة و انصرف شرح این طریق نماز بر میت نیز در موضع
وجوب تقیه است چنانچه ظاهر میشود در شرح حدیث سابق مذکور شد زیرا که در معنی راجع بطریق مذکور در حدیث سابق
میشود زیرا که ذکر ثم در ثم تصلی و در ثم تقول و ترک ثم در نظائر آنها اشعار بذکر شهادتین قبل از درود میشمارد علیه

براي مؤمنين بعد از درود دارد الزاكي بزاء با نقطه بصيغه اسم فاعل معتل اللام داعي و يائي باب نصر و ضرب است
صاحب نمو مراد اينجا پاكيزه روزگار است يعني كسي كه او حسنات او زايد بر سيئات اوست تزكيه زاكي عبارتست از زياد
كردن در حسنات او الخاطي بخاء با نقطه و طاء بي نقطه و همزه بصيغه اسم فاعل باب منع آنكه گناهان بسيار كرده است بي اراده بر
كه جرم الغابر بغين با نقطه و باء يك نقطه و راء بي نقطه بصيغه اسم فاعل باب نصر باقيمانده يعني روايت است از امام جعفر صادق
عليه السلام در غايت صحت مؤمن گفت تكبير ميگويي بعد از آن درود ميگويي بر نبي صلي الله عليه و آله بعد از آن ميگويي خدايا اين
بنده تست و پسر بنده تست و پسر كنيز تست نميدانم از او مگر بهتر را كه ايمان است و تو داناتري با و خدايا اگر نيكوكار است پس
زياد كن در نيكيهاي او و قبول كن از او نيكيهاي او را و اگر بدكار است پس بيامرز گناه او را براي او و فراخي ده براي او در قبر او و
بگردان او را از رفيقان محمد صلي الله عليه و آله بعد از آن تكبير ميگويي بار دوم و ميگويي خدايا اگر باشد پاكيزه پس پاكيزه تر كن او را
و اگر باشد خطاكار پس بيامرز گناه او را براي او بعد از آن تكبير ميگويي بار سيوم و ميگويي خدايا محروم مكن ما را از ثواب او و
با و گمراه مكن ما را بعد از او بعد از آن تكبير ميگويي بار چهارم و ميگويي خدايا بنويس او را نزد تو در مواضع غايت بلند و جانشين
باش بر بازماندگان از او و در ميان باقيماندگان و بگردان او را از رفيقان محمد صلي الله عليه و آله بعد از آن تكبير بگو بار پنجم و رو
گردان شو سيوم ح ل سالت ابا عبد الله عليه السلام عن التكبير علي الميت فقال خمس تقول في اوليهن اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شريك له اللهم صل علي محمد و ال محمد ثم تقول اللهم ان هذا المسجي قدامنا عبدك و ابن عبدك و قد قبضت
روحه اليك و قد احتاج الي رحمتك و انت غني عن عذابه اللهم انا لا نعلم من ظاهره الا خيرا و انت اعلم بسريرته اللهم ان كان
محسنا فزد في حسناته و ان كان مسيئا فتجاوز عن سيئاته ثم تكبر الثانية و تفعل ذلك في كل تكبيرة شرح اين طريق نيز در
موضع وجوب تقيه است بقرينه حديث اول اين باب و در معني راجع باحتمال دوم از احتمال مذكور در شرح حديث اول اين باب
ميشود ترك شهادت رسالت از قبيل اقتصار است يا درود اقتصار قايم مقام آن ميشود ثم تقول اشعار بدعا براي مؤمنان
بعد از درود دارد المسجي بسين بي نقطه و جيم بصيغه اسم مفعول باب تفعيل است پوشيده شده ببرده و مانند آن قدام
بضم قاف و تشديد دال بي نقطه منصوب و ظرف مكان است يعني پيش و باقي ظاهر است چهارم ح ل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال تكبر ثم تشهد ثم تقول انا لله و انا اليه راجعون الحمد لله رب العالمين رب الموت و الحيوة صل علي محمد و اهل
بيته جزي الله محمدا عنا خير الجزاء بما صنع بامته و بما بلغ من رسالات ربه ثم تقول اللهم عبدك ابن عبدك ابن امتك ناصيته
بيدك خلا من الدنيا و احتاج الي رحمتك و انت غني عن عذابه اللهم انا لا نعلم الا خيرا و انت اعلم اللهم ان كان محسنا
فزد في حسناته و تقبل منه و ان كان مسيئا فاغفر له ذنبه و ارحمه و تجاوز عنه برحمتك اللهم الحقه بنبيك و ثبته
بالقول الثابت في الحيوة الدنيا و في الاخرة اللهم اسلك بنا و به سبيل الهدي و اهدنا و اياه صراطك المستقيم اللهم
عفوك عفوك ثم تكبر الثانية و تقول مثل ما قلت حتي تفرغ من خمس تكبيرات شرح اين طريق نيز در موضع وجوب تقيه
است بقرينه حديث اول اين باب و در معني راجع باحتمال دوم حديث اول اين باب ميشود تشهد بصيغه مضارع مخاطب
با معلوم يا از باب تفعل است بحذف يكي تاء يعني انا لله و انا اليه راجعون مي آيد در حديث چهلم باب النوادر در سياق لت
بكسر زا است الناصية بفتح نون و الف و كسر صاد بي نقطه و ياء دو نقطه در پايين موي بالاي پيشاني و بودن ناصيه كسي
بدست كسي كنايه است از كمال مقهوريت كسر اول نزد كسر ثاني و القول الثابت عبارت است از تصديق بوحدت
رب العالمين چنانچه با بيت بمحض ظاهر و بيان آن مي آيد در حديث اول باب ان الميت يمثل له ماله الخ اسلك بسين بي نقطه

صیغهٔ امر حاضر از باب نصر است السلک بفتح سین و سکون لام والسلوک بضم سین و لام و ضم لام رفتن براهی یا در بنا و در
به مرای تقدیر است عفوک منصوب است بفعل محذوف بتقدیر نسأل عفوک یا بتقدیر الزم عفوک یا مانند آنها ترجمه
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میّت مؤمن گفت تکبیر میگوئی بعد از ان شهادتین میگوئی بعد از ان هم
میگوئی بدرستی که ما از الله تعالی ایم و بدرستی که ما بسوی الله تعالی بازگشت کنندگانیم سپاس الله را است که صاحب کل
اختیار هر کس و هر چیز است صاحب کل اختیار مرگ و زندگیست درود کن بر محمد و اوصیای او جزا دهاد الله تعالی محمد را از
جانب ما اهل ایمان بهترین جزا بسبب آنچه کرد با امت خود از وصیتها و نیکیهای ما بسبب آنچه تبلیغ کرد آنرا از پیغامهای صاحب
کل اختیار الله باشد بعد از ان میگوئی خدایا این بندهٔ تست و پسر بندهٔ تست و پسر کنیز تست موی پیشانی او بدست قدرت
تست رفت از دنیا و نیازمند شد بسوی رحمت تو و تو بی نیازی از عذاب او خدایا بدرستی که ما نمیدانیم از او مگر نیکی را
کم اظهار ایمان بربوبیت رب العالمین است و تو داناتری خدایا اگر باشد نیکوکار پس زیاد کن در نیکیهای او و قبول کن حسنات را
از او و اگر باشد بدکار پس بیامرز برای او گناهان او را و رحم کن او را و درگذر از او برحمت تو خدایا برسان او را به پیغمبر تو و پابرجا کن
او را در نعمت بسبب سخن راست در زندگی دنیا و در زندگی آخرت خدایا روان کن ما را و او را در راه راست و راهنمائی کن ما را و او را
براه تو که راه راست است خدایا طلب میکنیم عفو ترا طلب میکنیم عفو ترا بعد از ان تکبیر میگوئی بار دوم و میگوئی مثل آنچه را که گفتی تا
آنکه فارغ شوی از پنج تکبیر یعنی که بعد از تکبیر سیوم و چهارم نیز مثل آنرا میگوئی پنجم اصل سألت الرضا علیه السلام قلت جعلت فداك
ان الناس یرفعون ایدیهم فی التکبیر علی المیت فی التکبیرة الاولی ولا یرفعون فیما بعد ذلک فاقتصر علی التکبیرة الاولی کما یفعلون
او ارفع یدی فی کل تکبیرة فقال ارفع یدک فی کل تکبیرة ترجمه پرسیدم امام رضا علیه السلام را گفتم قربانت شوم بدرستی
که مخالفان بر میدارند دستهای خود را در تکبیر بر میت در تکبیر اول و بر نمیدارند دستهای خود را در تکبیرانی که بعد
تکبیر اول است پس آیا اقتصار کنم بر برداشتن دست خود در تکبیر اول چنانچه مخالفان میکنند یا بردارم دست خود را در هر تکبیری
پس امام گفت بردار دست خود را در هر تکبیری در غیر موضع وجوب تقیه ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام فی الصلوة
علی الجنائز تقول اللهم انت خلقت هذه النفس و انت امتها تعلم سرها و علانیتها اتیناک شافعین فیها فشفعنا اللهم و لها
ما تولت و احشرها مع من احبت شرح شفعنا بشین با نقطه و غین بی نقطه و فا مدونا بصیغهٔ امر حاضر از باب تفعیل التشفیع قبول شفاعت
کسی ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر جنازهای مؤمنان میگوئی در دعای برای مؤمن خدایا تو آفریدی
این جاندار را و تو میرانیدی او را میدانی پنهان او را و آشکارا او را آمدیم بدرگاه تو بر حالی که شفاعت کنندگانیم در حق او
پس قبول کن شفاعت ما در حق او خدایا پیش آور او را آنچه پیش گرفته بود از دین حق یعنی که ثواب دین حق نصیب او کن یا یعنی
که تلقین او کن دین حق را در وقت سؤال نکیر و منکر و جمع کن او را با امامی که دوست داشت او را باب پنجاه و پنجم اصل باب انه لیس
فی الصلوة علی المیت دعاء موقت وانه لیس فیها تسلیم شرح الموقت بقاف و تا دو نقطه در بالا بصیغهٔ اسم مفعول از باب
تفعیل معین ترجمه این باب بیان اینست که نیست در نماز بر میت مؤمن دعای معین و اینکه نیست در آن نماز سلام دادن و در این
سه حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس فی الصلوة علی المیت قراءة ولا دعاء موقت تدعو بما بدا لک واحق
الموتی ان یدعی له المؤمن وان یبدأ بالصلوة علی رسول الله صلی الله علیه وآله شرح بقرائت بنخواندن سورهٔ فاتحه است یا
مراد خواندن قرآن است مطلقا و منافات ندارد با حدیث اول باب پنجاه و هفتم که الی آخر الایتین زیرا که آن بعنوان
دعا است نه بعنوان قرائت قرآن و لهذا تعبیر [illegible] میشود مراد بمؤمن اینجا مجتنب از کبیره است نزد آن بالکلیه

یا بشوند از آن دو مؤمن دو مقابل دارد اول مستضعف که بیان میشود در باب پنجاه و هفتم دوم ناصب که بیان میشود در باب
پنجاه و هشتم و ان یبدا بفتح همزه و سکون نون بصیغه مضارع مجهول باب منع عطف است بر آن یدعی و این کلام اقتصار است
تقدیر بود احق الموتی بان یبدا فی الدعاء بالصلوة علی رسول الله صلی الله علیه و آله المؤمن یعنی روایتست از امام محمد باقر ع
گفت نیست در نماز بر میت خواندن سوره فاتحه و نه دعائی معین و طلب کنی بآنچه بخاطر رسید ترا سزاوارتر است مردگان
باینکه دعا کرده شود برای او مؤمن است و سزاوارتر مردگان باینکه ابتدا کرده شود در دعا برای او بدرود بر رسول الله صلی
الله علیه و آله مؤمن است دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لیس فی الصلوة علی المیت تسلیم شرح گفت
امام جعفر صادق علیه السلام نیست در نماز بر میت سلامی سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام و ابی عبد الله علیه السلام
قالا لیس فی الصلوة علی المیت تسلیم شرح مضمونش این موافق سابق است باب پنجاه و ششم اصل باب من زاد علی
خمس تکبیرات شرح این باب بیان کسی است که زیاد کرد در نماز میت بر پنج تکبیر و این باب هشت حدیث است اول اصل عن
ابی جعفر علیه السلام قال صلی رسول الله صلی الله علیه و آله علی حمزة سبعین صلوة شرح مراد بصلوة اینجا تکبیر است به
قرینه حدیث سیوم این باب و اشارتست بآنچه گذشت در باب پنجاه و یکم که هر تکبیری بجای نماز میت و پنج تکبیر بجای
نمازهای یومیه است و باینکه عدد نماز میت پنج تکبیر است و آنچه بعد از بعض تکبیرات مذکور میشود داخل غیر عدد است یا مستحب موکد
است یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نماز گذارد رسول الله صلی الله علیه و آله بر عم خود حمزه هفتاد نماز یعنی
که چهارده بار پنج تکبیر بر او گفت دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی سهل بن حنیف
و کان بدریا خمس تکبیرات ثم مشی ساعة ثم وضعه و کبر علیه خمسا اخری فصنع ذلک حتی کبر علیه خمسا و عشرین تکبیرة شرح
حنیف بضم حاء بی نقطه و فتح نون و سکون یاء دو نقطه در پایین است سهل بن حنیف انصاری او بود در جمیع غزوات رسول الله
و امیر المؤمنین علیهما السلام حاضر بوده تا زمان وفات او و در کوفه والی بود از جانب امیر المؤمنین در مدینه و بعد از آن
و بعد از آن در فارس و در رد الحدیث ثابت قدم بوده و مکرر بجهت بیس ذکر بدری بودن او اشارت باول جهادهای است احتراز از
حال جمعی که متأخرند در اسلام و جهاد یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تکبیر گفت امیر المؤمنین علیه السلام
بر سهل بن حنیف و بود سهل بن حنیف از جماعتی که شهید بدر پنج تکبیر بعد از آن رفت امیر المؤمنین همراه جنازه ساعتی
بعد از آن بر زمین گذاشت سهل بن حنیف را و تکبیر گفت بر او پنجی دیگر پس کرد آنچه را که مذکور شد مکرر تا آنکه تکبیر گفت
بر او بیست و پنج تکبیر یا این معنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت سیوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال کبر
رسول الله صلی الله علیه و آله علی حمزة سبعین تکبیرة و کبر علی علیه السلام عندکم علی سهل بن حنیف خمسا و عشرین
تکبیرة شرح عندکم عبارتست از کوفه است و این ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب چهارم اصل قال کبر خمسا خمسا کلما
ادرکه الناس قالوا یا امیر المؤمنین لم تدرک الصلوة علی سهل فیضعه فیکبر علیه خمسا حتی انتهی الی قبره خمس مرات
شرح خمس مرات بیان خمسا خمسا است و ما بین جمله معترضه است یعنی امام محمد باقر علیه السلام گفت که امیر المؤمنین
تکبیر گفت پنج پنج هر بار که میرسیدند مردم میگفتند ای امیر المؤمنین در نیافتیم نماز بر سهل پس میگذاشت سهل را پس
تکبیر میگفت بر او پنج تکبیر تا آنکه رسیدند بسوی قبر او پنج بار یا بمعنی که پنج نماز بر او کرد و در هر نمازی پنج تکبیر گفت باب پنجاه و هفتم
اصل باب الصلوة علی المستضعف و علی من لا یعرف شرح المستضعف بصیغه اسم مفعول باب استفعال الضعیف شمرده
شده و مراد اینجا کسی است که واسطه است میان مؤمن و کافر و مراد بمؤمن کسی است که از شیعه امامیه است از روی

بصیرت و مجتنب از کبایر است یا منزه است آن بالکلیه یا بتوبه از آن مراد بکافر مصر بر کبیره است یا تارک دین حق است
یا باصرار بر کبیره و دیگر لا یعرف بصیغه مضارع مجهول یا بضم با بست یعنی این باب بیان اقسام نماز است بر میت مستضعف
و بر میتی که مجهول الحال است در این باب شش حدیث است اول صح عن احدهما علیهما السلام قال الصلوة علی المستضعف
والذی لا یعرف الصلوة علی النبی صلی الله علیه وآله والدعاء للمؤمنین والمؤمنات یقول ربنا اغفر للذین تابوا
واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم الی آخر الآیتین شرح لا یعرف بصیغه مجهول است الصلوة مرفوع و خبر مبتدا است
مراد اینست که بعد از شهادتین صلوة است و بعد از صلوة دعا است و بعد از صلوة دعا برای مؤمنین و مؤمنات است
نقول اعد نسخ بصیغه غایب و ضمیر مستتر راجع بنماز گذار است و میتواند بود که بصیغه مخاطب باشد و بر هر تقدیر مراد
اینست که ربنا تا آخر دعای دعای برای میت است خواه بجای مؤمنین و مؤمنات نیز باشد چنانچه ظاهر استینافی یابی دیگر است
و خواه علیحده باشد چنانچه ظاهر حدیث دوم این باب است و شاید که هر دو قسم خوب باشد والله اعلم در سوره
المؤمن چنین است فاغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم و بعد از آن متصل بآن دو آیت است اول ربنا
وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم ومن صلح من آبائهم وازواجهم وذریاتهم انک انت العزیز الحکیم دوم وقهم السیئات ومن
تق السیئات یومئذ فقد رحمته وذلک هو الفوز العظیم پس مراد اینست که در دعا تبدیل فاغفر بربنا و مانند مثل اللهم
در حدیث آینده باید کرد و این دو آیت را ضم بسابق باید کرد و الزوج همتا مثل برادر و مصاحب و مانند ایشان مخفی نماند
که مادر و خواهر و مانند ایشان نیز داخل حکم زنان داخلند یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق
علیهما السلام امام گفت نماز بر میت مستضعف هر کسی که معلوم نباشد که مؤمن است یا کافر است یا مستضعف است
بعد از شهادتین درود است بر نبی صلی الله علیه وآله و دعا است برای مؤمنین و مؤمنات بیاد آنکه نماز گذار میگوید که
ای صاحب کل اختیار ما بیامرز گناهان آنهای جمعی که بازگشت کردند از گناهان معاصی و تابع شدند در راه ترا و نگاه دار ایشان را
از عذاب دوزخ ای صاحب کل اختیار ما و داخل کن ایشان را در بهشتهای اقامت که وعده کردی ایشان را و داخل کن با ایشان
هر کرا که مستضعف قابل شفاعت باشد از پدران ایشان و همتایان ایشان و اولاد ایشان بدرستیکه تو و بس غالبی
نیک رعایت کننده مصالحی و نگاهدار این صالحان را با آن تا آمدن جزای بدهای ایشان و هر که نگاهداری او را از جزای بدها
در روز قیامت پس بتحقیق رحم کردی او را و آن محفوظ بودن از جزای بدها و مرحوم بودن گشتن بمطلوب رسیدن بزرگ
دوم صح عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا صلیت علی المؤمن فادع له واجتهد له فی الدعاء وان کان واقفا مستضعفا
فکبر و قل اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح الواقف بقاف و نون ایستاده مراد اینجا غیر مؤمن است
مستضعفا احتراز از کافر است فکبر و قل اشارت باینست که بعد از تکبیر چهارم بجای دعای میت معین بگو و مراد گفتن
اینست تا آخر آیتین چنانچه بیان شد در شرح حدیث سابق یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت چون نماز
گذاری بر شیعه امامی صاحب بصیرت مجتنب از کبایر پس بعد از تکبیر چهارم دعا کن برای او و مبالغه کن برای او در دعا و اگر
آنکه نماز بر او میگذاری باشد غیر مؤمن مستضعف پس تکبیر چهارم بگو و بگو اللهم اغفر تا آخر آنچه بیان شد در شرح
حدیث سابق سیوم صح عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان کان مستضعفا فقل اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا
سبیلک وقهم عذاب الجحیم شرح این ظاهر است از شرح حدیث سابق صح واذا کنت لا تدری ما حاله فقل اللهم
ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه شرح الخیر بفتح خاء با نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین

و مراد اینجا دین امامیه است و مراد باهل آن مؤمنان است و مؤمن بیان شده در شرح عنوان این باب و محب آنها را ده
دو قسم است اول مؤمن دوم صالح که بیان شده در شرح حدیث اول این باب ـ و چون نداند المستتر باشی که چیست حال
میت آیا مؤمن است یا کافر است یا مستضعف است پس بعد از تکبیر چهارم بگو خدایا اگر دوست میداشته است خیر را و اهل
آن را پس بیامرز او را و رحم کن او را و درگذر از او ـ صل و ان کان المستضعف منک بسبیل فاستغفر له علی وجه الشفاعة
لا علی وجه الولایة شرح طرف مسند خبر کان است یا در بسبیل برای سببیت است و مراد بسبیل راهی از جمله است
دخول در آبا و دخول در ازواج و دخول در ذریات یعنی و اگر باشد مستضعف از تو بسبب دخول در یکی از اینها مثلا
پس استغفار کن برای خصوص او بطریق دستگیری در درخواست گناه او نزد حاکم علی الاطلاق نه بطریق شراکت و وکالت
که بیان میشود در شرح حدیث آینده چهارم ـ صل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الترحم علی جهتین جهة
الولایة و جهة الشفاعة شرح الترحم طلب رحمت برای کسی الولایة بکسر و فتح واو شراکت و وکالت که جاری مجرای
یکانگیست الشفاعة بفتح شین بانقطه دستگیری قوی ضعیف را در درخواست گناه او نزد حاکم یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت طلب رحمت برای کسی بر دو طریق است طریق شراکت و طریق دستگیری ـ صل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال تقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل علی محمد عبدک و رسولک اللهم
صل علی محمد و آل محمد و تقبل شفاعته و بیض وجهه و اکثر تبعه اللهم اغفر لی و ارحمنی و تب علی اللهم اغفر للذین
تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم فان کان مؤمنا دخل فیها و ان کان لیس بمؤمن خرج منها شرح تبع بفتح تاء
دو نقطه در بالا و فتح باء یک نقطه و عین بی نقطه بمعنی تابعان استعمال میشود و بمعنی تابع نیز مستعمل میشود و ضمیر فیها
و منها راجع است بالذین باعتبار جماعت ظاهر خرج منها اینست که لیس بمؤمن بمعنی کافر باشد و در آیت بعد از الجحیم
که مذکور شده در حدیث اول این باب خوانده نمیشود پس این نماز بر مجهول الحال است که معلوم است که مستضعف نیست
و احتمال ایمان و کفر دارد و هست یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در نماز بر میت مجهول الحال که معلوم شد
که مستضعف نیست گفت میگوئی بعد از تکبیر اول گواهی میدهم که نیست مستحق عبادتی مگر الله و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول او
است و بعد از تکبیر دوم خدایا درود بر محمد که بنده تو و رسول تست خدایا درود کن بر محمد و اوصیای محمد و قبول کن
شفاعت او را و رو سفید کن او را و بسیار کن تابعان او را و بعد از تکبیر سیوم خدایا بیامرز مرا و رحم کن مرا و بازگشت
کن بر من بمغفرت و بعد از تکبیر چهارم خدایا بیامرز گناهان را برای جماعتی که بازگشت کردند از کبیره و تابع شدند راه
ترا و نگاه دار ایشان را از عذاب دوزخ پس اگر میت مؤمن باشد داخل میشود در آن جماعت و اگر کافر باشد بیرون
میرود از آن جماعت ششم ـ صل کنت مع ابی جعفر علیه السلام فاذا بجنازة لقوم من جیرته فحضرها و کنت قریبا منه فسمعته
یقول اللهم انک خلقت هذه النفوس و انت تمیتها و انت تحییها و انت اعلم بسرائرها و علانیتها منا و مستقرها و
مستودعها اللهم هذا عبدک و لا اعلم منه سوءا و انت اعلم به و قد جئناک شافعین له بعد موته فان کان مستوجبا
فشفعنا فیه و احشره مع من کان یتولاه شرح الجیرة بکسر جیم و سکون یاء دو نقطه در پائین و فتح راء بی نقطه جمع جار همسایه
المستوجب بکسر جیم مستحق چیزی یعنی بودم با امام محمد باقر علیه السلام پس ناگاه رسیدیم بجنازه برای جمعی از
همسایگان او پس حاضر شد نزد آن جنازه که نماز کند و بودم نزدیک او پس شنیدم از او میگفت بعد از تکبیر چهارم
خدایا بدرستی که تو آفریدی این جانداران مستضعفان را و تو میمیرانی ایشان را و تو زنده میکنی ایشان را و تو داناتری

بینهانهای ایشان و آشکارای ایشان را فرمود دانا تری از ما بقرارگاه ایشان مثل بهشت یا دوزخ و بجای پایان عمل
ایشان مثل تیرها خدایا و این میت بنده تست و نمیدانم از او بدی که موجب جهنم شود و تو دانا تری باو و تحقیق آمدیم
بدرگاه تو شفاعت کنندگان برای او بعد از مرگ او پس اگر باشد مستحق شفاعت یعنی اینکه داخل در صالحان باشد که
مذکور اند در آیت سوره مؤمن که بیان شده در شرح حدیث اول این باب پس قبول شفاعت ما کن در حق او و جمع کن او را
با امامی که امام خود میدانست او را باب پنجاه و هشتم باب الصلوة علی الناصب شرح الناصب دشمن اهل حق یعنی
کسی که فهمیده باشد محکمات کتاب الهی و سنت رسول علیه السلام را که هر یک صریح است در نهی از پیروی ظن در خصوص
امام مفترض الطاعة در هر زمان و با وجود این ترک مذهب امامیه کرده باشد مثل علمای مخالفان و مانند ایشان یعنی
این باب بیان نماز بر دشمن اهل مذهب حق است در این باب هفت حدیث است اول عن ابی عبد الله علیه السلام قال
لما مات عبد الله بن ابی بن سلول حضر النبی صلی الله علیه و آله جنازته فقال عمر لرسول الله صلی الله علیه و آله یا رسول الله
الم ینهک الله ان تقوم علی قبره فسکت فقال یا رسول الله الم ینهک الله ان تقوم علی قبره فقال له ویلک وما یدریک ما قلت
انی قلت اللهم احش جوفه نارا و املأ قبره نارا و اصله نارا قال ابو عبد الله علیه السلام فابدا من رسول الله صلی الله علیه
و آله ما کان یکره شرح ابی بضم همزه و فتح باء یکنقطه و تشدید یاء است سلول بفتح سین بینقطه و ضم لام و سکون
واو اسم مادر ابی است و اسم پدرش مالک است و بعضی میگویند سلول اسم مادر عبد الله است و بر هر تقدیر عبد الله
بن ابی خزرجی سردار منافقان بوده و پسر او حباب بضم حاء و تخفیف باء یکنقطه نام داشته و رسول علیه السلام او را نیز
عبد الله نام کرده و او منافق نبوده و رسول علیه السلام برای حفظ ظاهر چنین کرده و عمر از آن غافل شده یا قصد آزار پسر
کرده یا قصد آزار رسول علیه السلام کرده الم ینهک اشارت است بآیت سوره توبه و لا تصل علی احد منهم مات ابدا و لا
تقم علی قبره پس اکتفای عمر بذکر نهی از قیام بر قبر از قبیل ایراد اعتراض بطریق تو ادا است و بلک اشارت است بانکه اگر
مؤمنی بر تو نیز نماز کند چنین خواهد کرد یا اشارت است بانکه اعتراض بمعصوم از غیر منافق سر نمیزند و گذشت در کتاب
الایمان و الکفر در حدیث اول باب هفدهم که باب بی عنوان مقدم بر باب فی ان الایمان مبثوث لجوارح البدن کلها است
که و لم یحمل الوبال لاحد حتی یسمیه کاترا یدریک بصیغه مضارع معلوم غایب باب افعال است اصله بصاد بینقطه
بصیغه معتل اللام یائی باب ضرب است یا باب افعال است مخفی نماند که جواب رسول علیه السلام مبنی بر این است
که حقیقت صلوة بر کسی است که پهلو بدی و تقویت او نکند است چنانچه بیان شد در کتاب الحجه در حدیث سی و هشتم
باب صد و هفتم پس چنانچه صلوة منافقان در زندگی صورت صلوة است بی حقیقت است صلوة مؤمنان بر ایشان در مرگ
محض صورت است و منافات با نهی از حقیقت صلوة بر ایشان ندارد و قیام بر قبر عبارت از ایستادن بقصد دعا
و تعظیم است پس اگر بقصد لعنت باشد داخل منهی عنه نیست ابدا بباء یکنقطه و دال بینقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم
باب افعال است الابدا اخراج ناموس و مفعول ابدا اهت و عبارت است از دیدن یا از اظهار نفرین بر عبد الله
که باعث آزرده شدن پسر او است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه چون مرد عبد الله بن ابی بن
سلول حاضر شد نبی صلی الله علیه و آله نزد جنازه او یا یعنی که صورت جنازه نماز بر او کرد پس گفت عمر ابن الخطاب رسول
الله را صلی الله علیه و آله که ای رسول الله آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول الله جواب نداد پس
بار دیگر عمر گفت ای رسول الله آیا نهی نکرد ترا الله تعالی از اینکه بایستی بر قبر او پس رسول علیه السلام گفت او را که وای

بر تو و چه چیز دانا میکند ترا که چه گفتم بدرستی که من گفتم خدایا آگنده کن اندرون او از آتش و پر کن قبر او را از آتش و
بینداز او را در آتش گفت امام جعفر صادق علیه السلام پس عمر بیرون آورد و ظاهر ساخت از رسول الله صلی الله علیه و آله آنچه را
رسول علیه السلام نمیخواست ظاهر شود آنرا دوم عن ابی عبد الله علیه السلام ان رجلاً من المنافقین مات فخرج الحسین
بن علی صلوات الله علیهما السلام یمشی معه فلقیه مولی له فقال له الحسین علیه السلام این تذهب یا فلان قال فقال
له مولاه افر من جنازة هذا المنافق ان اصلی علیها فقال له الحسین علیه السلام انظر ان تقوم علی یمینی فما تسمعنی اقول فقل
مثله فلما ان کبر علیه ولیه قال الحسین علیه السلام الله اکبر اللهم العن فلاناً عبدک الف لعنة مؤتلفة غیر مختلفة اللهم اخز
عبدک فی عبادک و بلادک و اصله حر نارک و اذقه اشد عذابک فانه کان یتولی اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اهل بیت
نبیک شرح اخز بخاء با نقطه و زاء با نقطه بصیغه امر معتل اللام یائی از باب افعال است التولی با امام خود شمردن و دوستی
کردن و هر دو اینجا مناسبست الاولیاء امامان و دوستان و هر دو اینجا مناسبست روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلام که مردی از منافقان مرد پس بیرون آمد حسین بن علی صلوات الله علیهما السلام برفت با او پس برخورد او را
یا کرد او را آزاد کرده مردی از شیعه او که میگریخت از همراهی جنازه پس گفت او را حسین علیه السلام که کجا میروی ای
فلان امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پس گفت او را آزاد کرده او میگریزم از جنازه این منافق تا نکنم نماز بر آن پس گفت او را
حسین علیه السلام که ملاحظه کن که بایستی بر جانب راست من پس با آنچه بشنوی از من که گویم پس بگو مثل آن را پس تکبیر گفت
بر آن میت ولی او که پیش نماز بود که همان دم گفت حسین علیه السلام الله اکبر خدایا لعنت کن فلان بنده ترا هزار لعنت همراه
یکدیگر که پیش و پس نداشته باشد خدایا رسوا کن این بنده ترا در میان بندگان تو و در شهرهای تو و بنمای که مردم در حقیقت
نفاق او مطلع کن تا همیشه لعن او میکرده باشند و برسان او را بگرمی آتش تو و بچشان او را سخت تر عذاب تو چه بدرستی که
او امام خود میشمرد دشمنان ترا و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه میورزید با اوصیای نبی تو سیوم عن ابی عبد الله علیه
السلام قال مات رجل من المنافقین فخرج الحسین علیه السلام یمشی فلقی مولی له فقال له این تذهب فقال افر من جنازة هذا
المنافق ان اصلی علیه فقال الحسین علیه السلام قم الی جنبی فما سمعتنی اقول فقل مثله قال فرفع یدیه فقال اللهم اخز عبدک
فی عبادک و بلادک اللهم اصله نارک اللهم اذقه اشد عذابک فانه کان یتولی اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اهل
بیت نبیک شرح مضمون این ظاهر است از شرح سابق و میتواند بود که دعا تعریضاً باشد و الله اعلم چهارم عن ابی عبد الله
علیه السلام قال اذا صلیت علی عدو الله فقل اللهم ان فلاناً لا نعلم منه الا انه عدو لک و لرسولک اللهم فاحش قبره ناراً و
احش جوفه ناراً و عجل به الی النار فانه کان یتولی اعداءک و یعادی اولیاءک و یبغض اهل بیت نبیک اللهم ضیق علیه قبره
فاذا رفع فقل اللهم لا ترفعه و لا تزکه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون نماز گذاری بر دشمن
الله تعالی پس بگو خدایا بدرستی که فلان نمیدانیم از او مگر اینکه او دشمن است برای تو و برای رسول تو خدایا پر کن
قبر او را از آتش و آگنده کن درون او را از آتش و شتاب کن او را بسوی آتش چه بدرستی که او امام خود میشمرد
دشمنان ترا و دشمنی میکرد با امامان تو و کینه میورزید با اوصیای نبی تو خدایا تنگ کن بر او قبر او را پس چون بعد از نماز
برداشته شود بر دوشها پس بگو خدایا بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو و زیادتی نام مکن او را پنجم عن حریز عن محمد بن
مسلم عن احدهما علیهما السلام قال ان کان جاحداً للحق فقل اللهم املأ جوفه ناراً و قبره ناراً و سلط علیه الحیات
والعقارب شرح روایتست از حریز از محمد بن مسلم از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام که گفت اگر میت

باشد نکرده است در این حوالی پس در نماز برا و بگو خدایا پر کن درون او را از آتش و قبر او را از آتش و مسلط کن بر او مارها
و کژدمها را اصل دوم ذلک قال له ابو جعفر علیه السلام لامرأة سوء من بنی امیة صلی علیها ابی و قال هذه المقالة اجعل الشیطان
لها قرینا قال محمد بن مسلم فقلت له و لای شیء تجعل الحیات و العقارب فی قبرها فقال ان الحیات یعضضنها و العقارب
یلسعنها و الشیطان یقارنها فی قبرها قلت و تجد الم ذلک قال نعم شدیدا شرح و ذلک تا آخر کلام جریر است و در تحت روایت له
احدهما علیهما السلام داخل نیست و مشار الیه ذلک اللهم تا العقارب است سوء بفتح سین بی نقطه و سکون واو در هر دو
مضاف الیه است صلی بصیغه معلوم باب تفعیل صفت امرأة است ابی بضم همزه و فتح باء یکنقطه و تشدید یاء مرفوع و فاعل صلی است
و اسم زنی است از خلفاء که پیشنمازی کرده بر آن زن از بنی امیه ضمیر و قال راجع با بو جعفر علیه السلام است و مقسم له
جمله و ذلک و قاله تا آخر اشاره الیه هذه جمله اجعل الشیطان لها قرینا است ضمیر له راجع با بو جعفر علیه السلام است تجعل بصیغه مجهول
غائبه و بصیغه معلوم مخاطب میتواند بود الحیات و العقارب مرفوع و منصوب میتواند یعضضن بعین بی نقطه و دو ضاد
با نقطه بصیغه جمع مونث غائبه باب علم است یلسعن بسین بی نقطه و عین بی نقطه بصیغه جمع مونث غائبه باب منع است
و تجد بتقدیر استفهام است و سؤال مبنی بر اینست که احوال قبر برزخ است میان احوال زنده بیدار و احوال زنده در خواب یعنی
خوابگاه باشد کسی را مار یا عقرب گزد و شیطان یار او باشد و الم در خود نیابد و آنچه مذکور شد کلام آن امام یعنی
باقر علیه السلام برای زن بدعت بنی امیه که پیشنمازی کرده برای او پدر امام محمد باقر گفت این سخن را نیز و یکی دیگر آن برای آن زن
شیطان را همراه در قبر گفت محمد بن مسلم که پس گفتم امام محمد باقر را که برای چه گردانیده میشود ماران و کژدمان در قبر آن زن
پس امام گفت بسبب اینکه ماران میزنند او را و کژدمان بعضی ها نیز میزنند او را و شیطان همراه او میباشد در قبر او گفتم
آیا مییابد درد آن را گفت آری سخت ششم اصل عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال یقول اللهم اخز عبدک فی بلادک و عبادک
اللهم اصله حر نارک و اذقه اشد عذابک فانه کان یعادی اولیائک و یوالی اعدائک و یبغض اهل بیت نبیک شرح
ما احمد از راویان امام رضا و امام محمد تقی علیهما السلام است و مضمون این گذشت در آخر حدیث دوم این باب هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال ماتت امرأة من بنی امیة فحضرتها فلما صلوا علیها و رفعوها و صارت علی ایدی الرجال
قال اللهم ضعها و لا ترفعها و لا تزکها قال و کانت عدوة لله قال و لا اعلمه الا قال و لنا شرح ضمیر قال در اول راجع است براوی
سوم طه در دوم و سیوم راجع است بامام و در چهارم راجع است براوی و در پنجم راجع است بامام یعنی روایت است از امام
جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که مرد زنی از بنی امیه پس حاضر شد جنازه او را پس چون مردم نماز گذاردند بر او و برداشتند
او را و گردید بر دستهای مردان امام گفت خدایا پست مرتبه کن او را و بلند مرتبه مکن او را و صاحب نمو مکن او را یعنی که زیاده
مکن او را امام گفت و آن زن بود دشمن مر الله تعالی را راوی گفت و نمیدانم امام را مگر اینکه گفت و ما را نیز دشمن بود باب
نهم اصل باب فی الجنازة توضع و قد کبر علی الاولی شرح این باب در بیان جنازه ایست که گذاشته میشود مراد بیان
اینست که اثر تکبیر اولیای آن جنازه بر آن جنازه میرسد فی الجمله جنازه اول نیز در این باب یک حدیث است اصل عن علی
جعفر عن اخیه موسی بن جعفر علیه السلام قال سألته عن قوم کبروا علی جنازة تکبیرة او تنتین و وضعت معها اخری کیف
یصنعون به قال ان شاءوا ترکوا الاولی حتی یفرغوا من التکبیر علی الاخرة و ان شاءوا رفعوا الاولی و اتموا ما بقی علی الاخرة
کل ذلک لا بأس به شرح معها یعنی فی مرتبتها است یا این معنی که نسبت بقبله نه مقدم بر آنست و نه موخر پس مساوات است
خواه بالای سر باشد و خواه پائین پا و خواه متصل بآن باشد و خواه اندکی دور باشد ضمیر یصنعون و ضمیر شاءوا و ضمیر ترکوا

و ضمیر نشاؤا و ضمیر رفعوا راجع بقوم مذکور است ضمیر یفرغوا و ضمیر تموا راجع با ولیای جنازه اخیره است تقدم شود اولی
یعنی اینکه اشارتست باینکه این تاخیر منافات با تعجیل دفن ندارد زیرا که اندکیست و اثر تکبیر قوم جنازه اخیره بجنازه اولی
نمیرسد یعنی فی الجملة لیس بهذا است یعنی روایتیست از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم علیه السلام راوی گفت پرسیدم
امام را از جمعی که تکبیر گفتند بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و گذاشته شد در بالای سر آن یا پایین پای آن جنازه دیگر که جمع دیگر
شروع در تکبیر بر آن کردند چون می کنند آن قوم اول بعد از فراغ از تکبیرات بر جنازه خودشان امام گفت اگر خواهند بگذارند
جنازه اولی را تا جمع دوم فارغ شوند از تکبیرات بر جنازه اخیره و اگر خواهند بر میدارند جنازه اولی را و جمع دوم تمام میکنند آنچه را
که مانده بر جنازه اخیره هیچکدام از دو شق قصوری ندارد باب شصتم اصل باب فی وضع الجنازة دون القبر شرح
اسم باب است در بیان گذاشتن جنازه پیش از رسیدن به قبر باندکی و در این باب دو حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام
لا تقدح میتک بالقبر ولکن ضعه اسفل منه بذراعین او ثلثة ودعه یاخذ اهبته شرح لا تقدح بقاف و دال بی نقطه و حاء
بی نقطه بصیغه نهی حاضر باب منع است القدح بفتح قاف و سکون دال زدن چوب آتش زنه بر چوب دیگر مثل آن برای شعله
که آتش بجهد از آنها و اینجا استعاره لطیفه است برای زود بردن میت در قبر میتک منصوب مفعول است بالقبر با حرف
جر است و با برای ملابست است و در بعض نسخ لا تفدح بفا است الفدح بفتح فا و سکون دال گران بار کردن کسی را و این
تقدیر با در بالقبر برای آلت است حاصل هر دو یکی است ذراع بکسر ذال با نقطه از آرنج است تا طرف انگشت میان یاخذ مجزوم است و
الاهبة بضم همزه و سکون ها و باء یک نقطه ساختگی یعنی آنچه مهیا میشود برای کاری یعنی آماده کرد پیشتر سخن یعنی گفت امام جعفر صادق
علیه السلام مزن میت خود را بقبر ولیکن بگذار او را در پایین تر از سر قبر یعنی موضعی که هنوز بقبر نرسیده است بقدر دو ذراع یا سه
ذراع و واگذار او را ساعتی تا فرا گیرد ساختگی خود را برای سوال قبر دوم اصل عن یونس قال حدیث سمعته من ابی الحسن
موسی علیه السلام ما ذکرته وانا فی بیت الا ضاق علی یقول اذا اتیت بالمیت علی شفیر قبره فامهله ساعة فانه یاخذ
اهبته للسؤال شرح حدیث مبتدا است صفت آنست ما ذکرته خبر مبتداست یقول حکایت حال ماضیه است روایت است
از یونس گفت حدیثی که شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام یاد خود نمی آوردم آن را بر حالی که من در خانه باشم مگر آنکه آن
تنگ میشود بر من از هیبت آن حدیث میگوید چون آوردی میت را بسوی کناره قبر او پس مهلت ده او را یک ساعت چه
بدرستی که او فرا میگیرد ساختگی خود را برای سوال نکیر و منکر را باب شصت و یکم اصل باب نادر شرح این باب است که نام
غیر مشهوری است و در این باب دو حدیث است اول اصل عن زرارة قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام و عنده رجل من الانصار
فمرت به جنازة فقام الانصاری ولم یقم ابو جعفر علیه السلام فقعدت معه ولم یزل الانصاری قائما حتی مضوا بها ثم جلس
فقال له ابو جعفر علیه السلام ما اقامک قال رایت الحسین بن علی یفعل ذلک فقال ابو جعفر علیه السلام والله ما فعله الحسين
ولا قام لها احد منا اهل البیت قط فقال الانصاری شککتنی اصلحک الله قد کنت اظن انی رایت شرح روایتیست از زراره
گفت بودم نزد امام باقر علیه السلام و نزد او مردی بود از اهل مدینه پس گذشت با امام علیه السلام جنازه پس برخاست آن
مدنی و برنخاست امام علیه السلام پس نشستم با امام علیه السلام و همیشه آن مدنی ایستاده تا آنکه مردم بردند جنازه را از
نظر غایب شد بعد از آن نشست پس گفت او را امام علیه السلام چه باعث ایستادن تو شد گفت دیدم حسین بن علی
علیهما السلام را که میکرد آن را پس گفت امام علیه السلام بخدا قسم که نکرد آن را حسین و برنخاست برای تعظیم جنازه
هیچیک از ما اوصیای رسول هرگز پس گفت آن مدنی که در شک انداختی مرا نگاهدارد ترا الله تعالی بتحقیق گمان میبردم

اینرا کس ندیده ام باشم مخفی نماند که وجه اشتباه آن سدلی ظاهر میشود از حدیث آینده زیرا که جمیع مردم برخاستند
خیال کردند که امام حسین علیه السلام نیز برخاسته دوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان الحسین بن علی علیهما السلام
جالسا فمرت علیه جنازة فقام الناس حین طلعت الجنازة فقال الحسین علیه السلام مرت جنازة یهودی وکان رسول
الله صلی الله علیه وآله علی طریقها جالسا فکره ان تعلو رأسه جنازة یهودی فقام لذلک شرح روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت نشسته بود حسین بن علی علیهما السلام پس گذر کرد بر او جنازه پس برخاستند مردم
وقتی که ظاهر شد جنازه از دور پس گفت حسین علیه السلام برای منع ایشان که گذشت جنازه یهودی و رسول علیه السلام
بر راه آن نشسته بود پس نخواست که بلند باشد بر سر او جنازه یهودی پس برخاست برای آن قصد مراد آنست که برخواستن
شما از روی قیاس است و آن غلط است باب شصت و دوم اصل باب دخول القبر والخروج منه شرح این باب بیان داخل
شدن در قبر و بیرون آمدن از آنست در این باب شش حدیث است اول حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا ینبغی لاحد ان
یدخل القبر فی نعلین ولا خفین ولا عمامة ولا رداء ولا قلنسوة شرح فرق نعل و خف ظاهر شد از شرح حدیث دوم باب چهل و ششم
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست هیچ یک را که داخل شود در قبر با در نعلین و نه در موزه و نه
عمامه و نه در رداء و نه کلاه مراد اینست که سر و پا برهنه داخل میباید شد دوم حل سمعت ابا الحسن علیه السلام یقول لا تنزل فی
القبر وعلیک العمامة ولا القلنسوة ولا الحذاء ولا الطیلسان وحل ازرارک وبذلک سنة رسول الله صلی الله علیه وآله
جرت ولیتعوذ بالله من الشیطان الرجیم ولیقرأ فاتحة الکتاب والمعوذتین وقل هو الله احد وآیة الکرسی وان قدر
ان یحسر عن خده ویلصقه بالارض فلیفعل ولیتشهد ولیذکر ما یعلم حتی ینتهی الی صاحبه شرح بیان حذاء شد در شرح
حدیث دوم باب چهل و ششم اصل الطیلسان بفتح طاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و فتح لام چوخا مانند
آن متداول است که از پشم است ضمیر غایب در ولیتعوذ و نظایر آن راجع با ولی الناس بالمیت است چنانچه می آید در حدیث
چهارم باب فصل المیت المعوذتین بتشدید واو مکسوره است یحسر بحای بی نقطه و سین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه
مضارع معلوم باب نصر و ضرب است و لیذکر از باب تفعیل از باب نصر میتواند بود یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام
میگفت فرود مرو در قبر در حالی که باشد بر تو عمامه و نه کلاه و نه کفش مشترک میان کفش و نعل و نه طیلسان و بکشا بندهای
خود را و باین مذکور شد طریقت رسول الله صلی الله علیه وآله جاری شد و باید که پناه گیرد ولی میت که فرود میرود در
قبر بالله تعالی از شیطان سنگسار بلعنت و باید که بخواند سوره فاتحة الکتاب را و سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره
قل اعوذ برب الناس را و سوره قل هو الله احد و آیة الکرسی و اگر توانایی داشته باشد که پرده بردارد از پهلوی
راست روی میت و بچسباند آن پهلو رو را بر زمین پس باید که بکند و باید که شهادتین گوید و باید که یاد میت آورد آنچه را که
میداند از امامان و اوصیای رسول علیه السلام تا آنکه رسد با امام زمان خود سیوم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تنزل
القبر وعلیک العمامة ولا القلنسوة ولا رداء ولا حذاء وحل ازرارک قال قلت والخف قال لا بأس بالخف فی وقت الضرورة
والتقیة شرح بیان حذاء و خف بیان شد در شرح حدیث باب چهل و ششم یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت فرود مرو در قبر در حالی که بر تو عمامه باشد و نه کلاه و نه رداء و نه تلد مشترک میان کفش و نعل و بکشا بندهای
خود را راوی گفت که گفتم موزه چه حال دارد گفت پروایی نیست موزه در وقت مثل سرمای سخت و در وقت تقیه زیرا که
مخالفان در وقت خواب نیز موزه را بیرون نمیکنند تا مبادا در وضو مسح بر پشت پا کنند چهارم حل عن ابی عبد الله

قال من یدخل القبر فلا یخرج الا من قبل الرجلین شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت کسیکه داخل شود
در قبر پس باید که بیرون نیاید مکر از جانب پاهای میت پنجم اصل عن سهل بن زیاد رفعه قال قال یدخل الرجل القبر من حیث شاء
ولا یخرج الا من قبل رجلیه شرح روایتست از سهل بن زیاد بالا برد سند روایت را تا امامی که روایت از او است ای
کفت مکر امام کفت که داخل میشود مرد در قبر پیش از ادخال میت از هر جا که خواسته باشد و بیرون نمیرود بعد از ادخال میت در قبر
بعد از آن مکر از جانب پای میت ششم اصل وفی روایة اخری قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله ان لکل بیت بابا
وان باب القبر من قبل الرجلین شرح و در روایتی دیکر از امام علیه السلام اینست که امام کفت که کفت رسول الله صلی الله
علیه وآله بدرستی که هر خانه را دری است و بدرستی که در قبر بعد از ادخال میت در قبر از جانب پای میت است مخفی نماند
که توهم منافات میشود میان این حدیث و حدیث سابق و باین طریق مندفع است و ایضا میتواند بود که سابق در دخول
دفن کننده باشد و این حدیث در دخول میت باشد و باب ششصت و سیوم اصل باب من یدخل القبر ومن لا یدخل شرح
این باب بیان کسی است که دخول او در قبر برای دفن میت خوب است و کسی که دخول او بی ضرورت نا خوش است در این باب
هشت حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال الرجل ینزل فی قبر والده ولا ینزل الوالد فی قبر ولده شرح روایتست
از امام جعفر صادق علیه السلام کفت مرد فرو میرود در قبر پدر خود برای دفن او و فرو نمیرود پدر در قبر فرزند خود دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال یکره للرجل ان ینزل فی قبر ولده شرح این ظاهر است از شرح سابق سیوم اصل لما مات
اسمعیل بن ابی عبد الله علیه السلام اتی ابو عبد الله علیه السلام القبر فارخی نفسه فقعد ثم قال رحمک الله وصلی
علیک ولم ینزل فی قبره وقال هکذا فعل النبی صلی الله علیه وآله بابراهیم شرح چون وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق
آمد امام علیه السلام نزد قبر او پس سست کرد خود را پس نشست بعد از آن کفت رحمت کناد ترا الله تعالی و درود کناد
بر تو و امام کفت فرود نرفت در قبر او برای دفن او و امام کفت چنین کرد نبی صلی الله علیه وآله با پسر خود ابراهیم وقتی که
وفات یافت چهارم اصل عن زرارة انه سال ابا عبد الله علیه السلام عن القبر کم یدخله قال ذاک الی الولی ان شاء ادخل
وترا وان شاء شفعا شرح روایتست از زراره که او پرسید امام جعفر صادق علیه السلام را از قبر که چند کس داخل آن
میشوند برای دفن میت امام کفت اختیار آن بسوی صاحب اختیار میت است و اکر خواهد داخل میکند یک نفر را و اکر خواهد
داخل میکند دو کس را پنجم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام مضت السنة من رسول الله صلی الله علیه وآله ان المراة لا
یدخل قبرها الا من کان یراها فی حیوتها شرح کفت امیر المؤمنین علیه السلام که جاری شد سنت از رسول الله صلی
الله علیه وآله اینکه زن داخل نمیشود در قبر او مکر کسی که میدید او را در زندکی او مثل شوهر و برادر ششم اصل عن ابی
عبد الله علیه السلام قال الزوج احق بامراته حتی یضعها فی قبرها شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام کفت
شوهر سزاوارتر است بزن خود تا آنکه میکذارد او را در قبر او یا نیمی که او سزاوارتر است از پدر و برادر و مانند ایشان
در غسل و پیش نماز و در دفن هفتم اصل کنت مع ابی عبد الله علیه السلام حین مات اسمعیل ابنه فانزل فی قبره ثم رمی
بنفسه علی الارض مما یلی القبلة ثم قال هکذا صنع رسول الله صلی الله علیه وآله بابراهیم ثم قال ان الرجل ینزل فی
قبر والده ولا ینزل فی قبر ولده شرح بودم با امام جعفر صادق علیه السلام در وقتی که وفات یافت اسمعیل پسر او پس
فرود آورده شد اسمعیل در قبرش بعد از آن امام علیه السلام انداخت خود را بر زمین در جانب قبله بعد از آن امام کفت
چنین کرد رسول الله صلی الله علیه وآله با ابراهیم بعد از آن امام کفت بدرستی که مرد فرو میرود در قبر پدرش و فرو نمیرود

ببرد در قبر فرزندش هشتم قلت لابی عبدالله علیه السلام الرجل یدفن ابنه قال لا یدفنه فی التراب قال قلت فالابن یدفن اباه
قال نعم لا بأس شرح مضمون این معلوم از حدیث اول این باب است باب شصت و چهارم اصل باب سل المیت و ما یقال عند
دخول القبر شرح السل بفتح سین بی نقطه و تشدید لام مصدر باب نصر کشیدن یعنی این باب بیان کیفیت کشیدن میت
بسوی قبر است و آنچه گفته میشود نزد داخل شدن میت در قبر در این باب یازده حدیث است اول عن ابی عبدالله علیه السلام
قال اذا اتیت بالمیت القبر فسله من قبل رجلیه فاذا وضعته فی القبر فاقرأ آیة الکرسی و قل بسم الله و فی سبیل الله و علی
ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنبیه صلی الله علیه و آله و قل کما قلت فی الصلوة علیه مرة واحدة
من عنده اللهم ان کان محسنا فزده فی حسناته و ان کان مسیئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و استغفر له ما استطعت
قال و کان علی بن الحسین علیه السلام اذا ادخل المیت القبر قال اللهم جاف الارض عن جنبیه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا
شرح اتیت بصیغه ماضی مجهول مخاطب مهموز الفاء معتل اللام یائی باب ضرب است با در بالمیت برای تعدیه است القبر منصوب
بنزع خافض مکان است فسل بضم سین و تشدید لام مفتوح و مکسور و مضموم بصیغه امر باب نصر است قبل بکسر قاف
و فتح بای یک نقطه یک نقطه است ضمیر رجلیه راجع بمیت است ادخل بصیغه مجهول راجع بباب افعال است و میتواند بود که صیغه معلوم
باشد جاف بجیم و کسر فاء بضم بصیغه امر معتل اللام باب مفاعله است روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام که چون
داده شد بتو میت در قبر پس بکش او را از جانب پاهای قبر پس چون گذاشتی او را در قبر پس بخوان آیة الکرسی را الله لا اله الا
هو الحی القیوم لا تأخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم
و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی العظیم و بگو
عمل بنام خداست و در راه خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه و آله خدایا فراخی ده برای او در قبر او و برسان او
به پیغمبر او صلی الله علیه و آله و بگو چنانچه گفتی در نماز بر او یکبار از آنجا که خدایا اگر نیکوکار است پس زیاد کن در حسنات او و اگر
گناهکار است پس بیامرز گناهان او را و رحم کن او را و درگذر از او و استغفار کن برای میت چندانکه وسعت داشته باشی
امام گفت و عادت امام زین العابدین علیه السلام این بود که چون داخل کرده میشد میت در قبر میگفت خدایا دور کن زمین را از
دو پهلوی او و بالا بر عمل او را و برسان او را از جانب تو رضا آنی دوم عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا سللت المیت
فقل بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک فاذا وضعته فی اللحد فضع یدک
علی اذنه فقل الله ربک و الاسلام دینک و محمد نبیک و القرآن کتابک و علی امامک شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت چون کشیدی میت را بسوی قبر پس بگو این عمل بنام خداست و بتوفیق خداست و بر ملت رسول الله است صلی الله علیه و آله
خدایا بسوی رحمت تو کن آمدن او نه بسوی عذاب تو و چون گذاشتی میت را در لحد پس بگذار دست خود را در گوش او پس بگو الله
صاحب کل اختیار تست و نفی شریک از الله تعالی دین تست و محمد نبی تست و قرآن کتاب تست و علی امام تست سوم
سألت احدهما علیهما السلام عن المیت فقال تسله من قبل الرجلین و تلزق القبر بالارض الی قدر اربع اصابع مفرجات و
تربع قبره شرح تلزق بزای با نقطه و قاف بصیغه مضارع مخاطب باب افعال است مفرجات بفا و رای بی نقطه و جیم بصیغه اسم
مفعول باب تفعیل است تربع برای بی نقطه و بای یک نقطه و عین بی نقطه و صیغه مضارع مخاطب معلوم باب تفعیل معطوف بر تسل است
و در اکثر نسخ بجای فاء است و بنابرین تقدیر بصیغه مخاطب معلوم باب منع خواهد بود و واو حالیه خواهد بود با وجود آنکه
دخول واو بر جمله حالیه که مضارع مثبت باشد نادر است و اشارت خواهد بود باینکه قدر چهار انگشت مضموما بهتر است چنانچه

می‌باید زحدیث دوم باب شصت و ششم یعنی پرسیدم امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام را از دفن میت در قبر
گفت میکشی میت را از جانب دو پای قبر و میچسپانی بالای قبر را بزمین تا مقدار چهار انگشت کشوده و چهار گوشه میکنی قبر
میت را یعنی که خرپشته مکن چنانچه مخالفان میکنند چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال تسله سلا رفیقا فاذا
وضعته فی لحده فلیکن اولی الناس مما یلی رأسه لیذکر اسم الله و یصلی علی النبی صلی الله علیه و آله شرح لیذکر مجزوم و بدل
لیکن است و در بعض نسخ با واو عطف است و یصلی خبر بمعنی امر است و اگر یا از تصرف کاتبان باشد مجزوم است یعنی روایت است
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میکشی میت را بسوی قبر کشیدنی هموار پس چون گذاشتی میت را در لحد او پس باید که باشد
نزدیکترین مردم بآن میت در نزد سر او و باید که مذکور شود کنند نام الله تعالی را به بوییت و درود میکنند بر نبی صلی الله علیه و آله
اصل و یتعوذ من الشیطان و لیقرأ فاتحة الکتاب و المعوذتین و قل هو الله احد و آیة الکرسی و ان قدر ان یحسر عن خده و یلزقه
بالارض فعل و لیتشهد و یذکر ما یعلم حتی ینتهی الی صاحبه شرح یتعوذ مجزوم و معطوف بر یذکر است و این مضمون گذشت در
حدیث دوم باب شصت و یکم پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا اردت ان تدفن المیت فلیکن اعقل من ینزل فی
قبره عند رأسه و لیکشف خده الایمن حتی یفضی به الارض و یدنی فمه الی سمعه و یقول اسمع و افهم ثلث مرات الله ربک و محمد نبیک
و الاسلام دینک و فلان امامک اسمع و افهم و اعدها علیه ثلث مرات هذا التلقین شرح اعقل افعل التفضیل است
از عقل یعنی بستن زانوی شتر که در دیت قتل خطا تسلیم وارثان مقتول میکنند و مراد خویشی نزدیکتر است بقرینه حدیث
سابق یا بمعنی خردمندی مرتبه دارد اول متعلق باسمع و افهم است پس و در دوم متعلق بگفتن مجموع اسمع و افهم و گفتن الله
ربک تا آخر است پس مراد اینست که الله ربک را سه بار بگوید در مرتبه اول بیشتر از آن سه بار اول بگوید اسمع و افهم و در مرتبه
دوم یا در دیگر یکبار بگوید اسمع و افهم ضمیر اعدها راجع بکلمه یعنی کلام است و آن عبارت است از اسمع و افهم الله ربک
تا آخر یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون خواهی که دفن کنی میت را پس باید که باشد خویشتر
نزدیکتر از جمله کسانی که فرو میروند در قبر او نزد سر میت و باید که کشوده کند پهلوی راست روی او را تا آنکه رساند آن را بسوی
زمین و نزدیک میکند دهن خود را بسوی گوش میت و سه بار بگوید بشنو و بفهم بفهم از آن یکبار میگوید الله صاحب کل
اختیار تست و محمد پیغمبر تست و نفی شریک از الله تعالی دین تست و علی امام تست بشنو و بفهم و تکرار کن آن کلمه را بر میت
سه بار اینست تلقین میت در قبر ششم اصل عن احدهما علیهما السلام قال اذا وضع المیت فی لحده فقل بسم الله و فی
سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله عبدک و ابن عبدک نزل بک و انت خیر منزول به اللهم افسح له
فی قبره و الحقه بنبیه اللهم انا لا نعلم منه الا خیرا و انت اعلم به فاذا وضعت علیه اللبن فقل اللهم صل وحدته و آنس وحشته و
اسکن الیه من رحمتک رحمة تغنیه عن رحمة من سواک و اذا خرجت من قبره فقل انا لله و انا الیه راجعون و الحمد لله رب
العالمین اللهم ارفع درجته فی اعلی علیین و اخلف علی عقبه فی الغابرین یا رب العالمین شرح روایتست از امام محمد
باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام گفت چون گذاشته شود میت در لحد او پس بگو این عمل بنام خداست و در راه
خداست و بر دین رسول الله است صلی الله علیه و آله بنده تو و پسر بنده تو فرود آمد بتو و تو بهترین کسانی که فرود آینده شان
خدایا فراخی ده برای او در قبر او و برسان او را به پیغمبر او خدایا بدرستی که ما نمیدانیم از او مگر بهتر را اگر احتمال کبائر
است و تو داناتری باو از ما پس چون گذاشتی بر او خشت را پس بگو خدایا همراه ده تنهایی او را و انس ده بیکسی
او را و ساکن ساز بسوی او رحمتی از رحمت تو رحمتی که بی نیاز کند او را از رحمت هر که غیر تست و چون بیرون آیی از قبر او

پس بگو به درستی که ما از اللهیم و به درستی که ما به سوی او باز گشت کنندگانیم و سپاس الله را است که صاحب کل اختیار هر کس
و هر چیز است خدایا بلند کن پایه او را در بلندتر بلندترها و جانشین شو در بازماندگان او در میان باقیماندگان ای
صاحب کار هر کس و هر چیز هفتم اصل عن زرارة قال اذا وضعت المیت فی لحده قرأت آیة الکرسی واضرب یدک علی منکبه الایمن
ثم قل یا فلان قد رضیت بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد صلی الله علیه وآله نبیا وبعلی علیه السلام اماما وتسمی امام
زمانه شرح روایت است از زراره که از راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است گفت چون گذاری میت را
در لحد او میخوانی آیة الکرسی را و بزن دست خود را بر دوش راست او بعد از آن بگو ای فلان بتحقیق راضی شدی بالله که صاحب
کل اختیار تو باشد و بنفی شریک از الله تعالی که دین تو باشد و محمد صلی الله علیه وآله که پیغمبر تو باشد و بعلی علیه السلام
که امام تو باشد و نام میبری امام زمان او را یعنی که نام بر جمیع ائمه را تا امام زمان او هشتم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام
ما اقول اذا ادخلت المیت منا قبره قال قل اللهم هذا عبدک فلان وابن عبدک قد نزل بک وانت خیر منزول به وقد احتاج
الی رحمتک اللهم ولا نعلم منه الا خیرا وانت اعلم بسریرته ونحن الشهداء بعلانیته اللهم فجاف الارض عن جنبیه ولقنه حجته
واجعل هذا الیوم خیر یوم اتی علیه واجعل هذا القبر خیر بیت نزل فیه وصیره الی خیر مما کان فیه ووسع له فی مدخله وآنس
وحشته واغفر ذنبه ولا تحرمنا اجره ولا تضلنا بعده شرح گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چه گوییم چون داخل کنیم
میتی از جمله مؤمنان در قبر او گفت بگو خدایا این بنده تو فلان است و پسر بنده تست بتحقیق فرود آمد بتو و تو بهتر کسانی که
فرود آمده بایشان بتحقیق نیازمند شده برحمت تو خدایا و ما نمیدانیم از او مگر بهتری را و تو داناتری به پنهان او و ما گواهانیم
بآشکارا او خدایا پس دور کن زمین را از دو پهلوی او و بزبان او بگذار امام او را در وقت سؤال نکیر و منکر و بگردان این روز را بهتر
روزی که گذشت بر او و بگردان این قبر را بهتر خانه که فرود آمده در آن و بگردان او را بسوی بهتر از آنچه بود در آن و فراخی ده
برای او در آنچه داخل در آن شده و رام کن رمیدگی او را و بیامرز گناه او را و محروم مکن ما را از ثواب مصیبت او و گمراه مکن ما را بعد
از او نهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یشق الکفن من عند رأس المیت اذا ادخل قبره شرح روایتست از امام جعفر صادق
گفت شکافته میشود کفن از نزد سر میت چون داخل شد قبر او مراد گشودن پهلو است رو به میت و گذاشتن آن بر زمین است
خواه بیان کردن کفن باشد و خواه بعد از آن دهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال یسل المیت سلا شرح بیان مضمون این گذشت
در شرح چهارم این باب یازدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وضعت المیت علی القبر قلت اللهم عبدک وابن عبدک
وابن امتک نزل بک وانت خیر منزول به فاذا سللته من قبل الرجلین ودلیته قلت بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله
صلی الله علیه وآله اللهم الی رحمتک لا الی عذابک اللهم افسح له فی قبره ولقنه حجته وثبته بالقول الثابت وقنا وایاه عذاب
القبر واذا سویت علیه التراب قل اللهم جاف الارض عن جنبیه وصعد روحه الی ارواح المؤمنین فی علیین والحقه بالصالحین
شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون گذاری میت را در قبر بگو ای خدا بنده تو و پسر بنده تو و پسر
کنیز تو فرود آمد بتو و تو بهتر کسانی که فرود آیند بایشان پس چون کشیدی میت را از جانب دو پای قبر و بزیر او را میگوئی
این عمل بنام خداست و بتوفیق خدا است و بر دین رسول الله است صلی الله علیه وآله خدایا متوجه کن او را بسوی رحمت تو
نه بسوی عذاب تو خدایا فراخی ده برای او در قبر او و بزبان او بگذار امام او را و پا برجا و بی اضطراب کن او را در قبر او بسبب
سخن پا برجا و بیان این میآید در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله وولده وعمله قبل موته و نگاهدار ما را و او را از عذاب
قبر و چون هموار کنی بر او خاک قبر را بگو خدایا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بلند کن روح او را بسوی ارواح مؤمنان

در بلند ترها و برسان او را بوصال جان باب شصت و پنج اصل باب ما یبسط فی اللحد و وضع اللبن والآجر
والساج شرح این باب بیان چیزی است که در گسترده میشود در لحد و بیان گذاشتن خشت و آجر و تخته است در این
باب یک حدیث است اول اصل کتب علی بن بلال الی ابی الحسن علیه السلام انه ربما مات المیت عندنا و یکون الارض
ندیة فنفرش القبر بالساج او نطبق علیه فهل یجوز ذلک فکتب علیه السلام ذلک جائز شرح نطبق بطاء بی نقطه و با
یک نقطه و قاف بصیغه مضارع متکلم مع الغیر از باب تفعیل است یا از باب افعال است مأخوذ است از طابق بفتح و کسر با بمعنی
آجر بزرگ یعنی نوشت علی بن بلال که بغدادی است ساکن واسط شده بسوی امام علی نقی علیه السلام که بدرستی که
شان اینست که بسا که مرد میتی نزد ما و میباشد زمین نمناک پس میگستریم قبر را بتخته یا میگذاریم آجر جای
را بر قبر تا فرش آن باشد و کفن گل آلوده نشود پس آیا جائز است آن پس نوشت امام علیه السلام که آن جائز است
دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال القی شقران مولی رسول الله صلی الله علیه و آله فی قبره القطیفة
شرح شقران بضم شین با نقطه و سکون قاف و را بی نقطه و ضم شین با نقطه و سکون قاف و را بی نقطه
یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت انداخت شقران غلام رسول الله صلی الله علیه و آله در قبر او قطیفه را
سیوم اصل سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول جعل علی علیه السلام علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله لبنا فقلت
أرأیت ان جعل الرجل علیه آجرا هل یضر المیت قال لا شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت که گذاشت علی
علیه السلام بر قبر رسول الله صلی الله علیه و آله خشت خام را پس گفتم که آیا پس اگر بگذارد
مرد بر قبر آجر را آیا ضرر میرساند میت را بنابر اینکه آتش دیده است گفت نه باب شصت و ششم اصل باب من حثا علی المیت
وکیف یحثی شرح الحثو بفتح حاء بی نقطه و سکون ثاء سه نقطه و واو مصدر باب نصر و الحثی بفتح حاء و سکون ثاء مصدر باب
ضرب پاشیدن خاک یعنی این باب بیان کسی است که پاشید خاک را بر میت و بیان اینکه چون پاشیده میشود آن خاک و در این باب
پنج حدیث است اول اصل رأیت ابا الحسن علیه السلام یقول ما شاء الله لا ما شاء الناس فلما انتهی الی القبر تنحی فجلس فلما
ادخل المیت لحده قام فحثا علیه التراب ثلاث مرات بیده شرح دیدم امام رضا علیه السلام را همراه جنازه میگفت بشود آنچه خواسته
باشد الله تعالی نه آنچه خواسته باشند مردم پس چون رسید بسوی قبر یکسو شد رفت پس نشست پس چون داخل کرده شد میت
در لحد خود امام برخاست پس پاشید خاک را بر سر او بدست ... از پوشانیدن ...
ظاهر حدیث سیوم اینست که بعد از آن پاشید والله اعلم دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا حثوت التراب علی المیت
فقل ایمانا بک و تصدیقا ببعثک هذا ما وعدنا الله و رسوله صلی الله علیه و آله قال و قال امیرالمؤمنین علیه السلام سمعت
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول من حثا علی میت و قال هذا القول اعطاه الله بکل ذرة حسنة شرح ایمانا منصوب
است بتقدیر فعلنا ما فعلنا ایمانا و مراد اینست که آنچه با میت کردیم مثل غسل و تکفین و دفن بر وجه ... در لحد
بسبب ایمان است و میتواند بود که مفعول مطلق فعل محذوف باشد بتقدیر آمنا ایمانا و بر این قیاس است تصدیقا و اشاره
هذا موجا است باعتبار اینکه عمده موعود بها بعد از آنست چنانچه گویا که آن نیز موجود است و این اقتباس است از
سوره احزاب یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون پاشیدی خاک را بر میت پس بگو کردیم آنچه را
که کردیم برای ایمان بتو و برای تصدیق تو ... اینست که وعده کرد ما را الله و رسول او صلی الله علیه و آله
امام گفت که و گفت ... الله صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه

والّا میگفت که خاک پاشید بر میت و گفت این سخن را اداء الله تعالی او را بهر ذره خاکی حسنه | سیوم | کنت مع جعفر
في جنازة رجل من اصحابنا فلما ان دفنوه قام عليه السلام الي قبره فحثا عليه مما يلي رأسه ثلاثا بكفه ثم بسط كفه علي القبر
ثم قال اللهم جاف الارض عن جنبيه واصعد اليك روحه ولقه منك رضوانا واسكن قبره من رحمتك ما تغنيه به عن رحمة
من سواك ثم مضي | شرح | بودم با امام محمد باقر عليه السلام در جنازه مردي از ياران ما شيعه اماميه پس چون دفن كردند
او را همانا ايستاد امام عليه السلام بسوي قبر او پس خاك پاشيد بر او در جانب سر او سه بار بدست خود بعد از آنكه
صورت قبر تمام شد پهن کرد و گذاشت دست خود را بر قبر بعد از آن گفت خدایا دور کن زمین را از دو پهلوی او و بلند
کن بسوی خود روح او را و او را برخوردار از خوشنودی و ساکن در قبر او از رحمت تو آنچه را که بی نیاز کنی او را از رحمت غیر
تو پس رفت بعد از آن امام رفتنی | دوم | عن عمر بن اذينة قال رأيت ابا عبد الله عليه السلام يطرح التراب علي الميت
فيمسكه ساعة في يده ثم يطرحه ولا يزيد علي ثلثة اكف قال فسألته عن ذلك فقال يا عمر كنت اقول ايمانا بك وتصديقا ببعثك
هذا ما وعدنا الله ورسوله الي قوله تسليما هكذا كان يفعل رسول الله صلي الله عليه وآله وبه جرت السنة | شرح
ايمانا تا بيان شود در شرح حديث دوم اين باب | روايتست از عمر بن اذينه گفت ديدم امام جعفر صادق عليه السلام را
مي ريخت خاك را بر ميت با اين روش كه نگاه ميداشت خاك را ساعتي در دست خود بعد از آن ميريخت آن را و زياد نميكرد بر
مشت خاك عمر گفت پس پرسيدم امام را از آن پس گفت اي عمر ميگفتم در وقت ريختن خاك كه براي ايمان بتو و براي
تصديق بر انگيختن تو اين آنست كه وعده كرد ما را الله و رسول او تا قول او در سورة احزاب كه تسليما يا معني كه اين آيه
گفتم كه و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ايمانا و تسليما چنين ميكرد رسول الله صلي الله عليه وآله و بآن روان شد بقيت
رسول الله صلي الله عليه وآله | سيم | مات لبعض اصحاب ابي عبد الله عليه السلام ولد فحضر ابو عبد الله عليه السلام فلما
لحد تقدم ابوه فطرح عليه التراب فاخذ ابو عبد الله عليه السلام بكفيه وقال لا تطرح عليه التراب ومن كان منه ذا رحم
فلا يطرح عليه التراب فان رسول الله صلي الله عليه وآله نهي ان يطرح الوالد او ذو رحم علي ميته التراب فقلنا يا ابن
رسول الله اتنهانا عن هذا وحده فقال انهاكم ان تطرحوا التراب علي ذوي ارحامكم فان ذلك يورث القسوة في
القلب ومن قسا قلبه بعد من ربه | شرح | مشار اليه هذا ريختن خاك بدست است سه بار و حاصل اعتراض آنست كه ريختن
خاك بسيار و مانند آن براي پر كردن قبر | تنبيه | وفات يافت از بعض ياران امام جعفر صادق عليه السلام پسري پس حاضر شد
امام عليه السلام پس چون گذاشته شد در لحد پيش آمد پدر او و ريخت بر او خاك را بدست خود پس چسپيد امام عليه السلام
بدست او تا دو بار ديگر نريزد و گفت مريز بر او خاك را و هر كه باشد خويش او پس نبايد كه بريزد بر او خاك را چه بدرستي كه رسول الله
صلي الله عليه وآله نهي كرد از اينكه بريزد پدر يا خويش نزديك بر ميت خود خاك را پس گفتيم اي پسر رسول الله آيا نهي ميكني ما را
از اين سه بار ريختن بدست و بس پس امام گفت نهي ميكنم شما را از ريختن شما خاك را مطلقا بر خويشان شما چه بدرستي
كه آن باعث سختي دل ميشود و هر كه سخت شد دل او دور شد از صاحب كل اختيار خود | باب | شصت و هفتم
اصل باب تربيع القبر ورشه بالماء وما يقال عند ذلك وقدر ما يرفع من الارض | شرح | اين باب بيان چهار گوشه
كردن صورت قبر است و بيان پاشيدن قبر با آب و بيان آنچه گفته ميشود نزد تربيع و پاشيدن آب و بيان قدر بلند
كرده شدن قبر از زمين و در اين باب يازده حديث است | اول | عن ابي بصير قال سمعت ابا جعفر عليه السلام يقول ان رسول الله صلي
الله عليه وآله سل ابراهيم ابنه سلا وربع قبره | شرح | السل بفتح سين بي نقطه و تشديد لام قصد بنا به نظر بيرون

و زاد در اینجا مفعول مطلق برای نوع است رشح بر او بی‌نقطه و با یکنقطه و علی بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم باب
تفعیل است یعنی شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله خود از خانه بیرون
ابراهیم پسر خود را بیرون آوردی یا بیعی که همانندم بدست دیگران داد و بدست خود چهار گوش کرد صورت قبر او را
دوم ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال یستحب ان یدخل معه فی قبره جریدة رطبة و یرفع قبره من الارض قدر اربع
اصابع مضمومة و ینضح علیه الماء و یخلی عنه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مستحب است که داخل
کرده شود باميت در قبر او چوب خرمائی که تر باشد و بلند کرده شود صورت قبر او از زمین مقدار چهار انگشت پهلوی هم و پاشیده شود
بر قبر آب و واگذاشته شود سیوم ح عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال سألته عن وضع الرجل یده علی القبر ما هو و لم
صنع فقال صنعه رسول الله صلی الله علیه و آله علی ابنه بعد النضح قال و سألته کیف اضع یدی علی قبور المسلمین فاشار
بیده فی الارض و وضعها علیها ثم رفعها و هو مقابل القبلة شرح روایتست از عبد الرحمن ابن ابی عبد الله علیه السلام که از ابا
امام جعفر صادق علیه السلام است که پرسیدم امام را از گذاشتن مرد دست خود را بر قبر که چیست آن و برای چه کرده شده است
این کار گفت کرد آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله بر فرزند خود بعد از آب پاشیدن عبد الرحمن گفت پرسیدم امام را که چون
گذارم دست خود را بر قبرهای مسلمانان پس اشاره کرد بدست خود در زمین یا نیمه کرد دست خود را بجانب زمین و گذاشت
آنرا بر زمین بعد از آن برداشت دست خود را بر حالی که امام رو بقبله بود چهارم ح عن ابی جعفر علیه السلام قال کان رسول
الله صلی الله علیه و آله یصنع بمن مات من بنی هاشم خاصة شیئاً لا یصنعه باحد من المسلمین کان اذا صلی علی الهاشمی و نضح
قبره بالماء وضع رسول الله صلی الله علیه و آله کفه علی القبر حتی تری اصابعه فی الطین فکان الغریب یقدم او المسافر من
اهل المدینة فیری القبر الجدید علیه اثر کف رسول الله صلی الله علیه و آله فیقول من مات من آل محمد صلی الله علیه و آله شرح
روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت عادت رسول الله صلی الله علیه و آله این بود که میکرد با کسی که وفات
می یافت از بنی هاشم و بس چیزی که نکرد آنرا با هیچیک از مسلمانان دیگر عادت او این بود که چون نماز میگذارد بر هاشمی
و میپاشید قبر او را باب و میگذاشت رسول الله صلی الله علیه و آله دست خود را بر قبر تا آنکه دیده میشد اثر انگشتان او در گل
پس غریب مجاور مدینه که آمده است یا مسافر از اهل مدینه که آمد پس میدید قبر تازه را که بر آن بود اثر دست رسول الله
صلی الله علیه و آله پس میگفت که وفات یافت از خویشان محمد صلی الله علیه و آله پنجم ح عن ابی عبد الله علیه السلام
قال ان ابی قال لی ذات یوم فی مرضه یا بنی ادخل اناساً من قریش من اهل المدینة حتی اشهدهم قال فادخلت علیه اناسا
منهم فقال یا جعفر اذا انا مت فغسلنی و کفنی وارفع قبری اربع اصابع و رشه بالماء فلما خرجوا قلت یا ابت لو امرتنی بهذا لصنعته
و لم ترد ان ادخل علیک قوماً تشهدهم فقال یا بنی اردت ان لا تنازع شرح نزدیک باین گذشت در کتاب الحجة در حدیث آخر باب
الاشارة و النص علی ابی عبد الله علیه السلام یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که پدرم گفت مرا
در اثنای روزی در بیماری او ای پسرک من داخل کن جمعی از قریش را از اهل مدینه تا گواه سازم ایشان را امام گفت پس
داخل کردم بر او جمعی را از قریش پس گفت ای جعفر چون من بمیرم پس غسل کن مرا و تکفین کن مرا و بلند کن قبر مرا چهار انگشت
و بپاش قبر را باب پس چون بیرون رفتند گفتم ای پدر اگر در خلوت امر میکردی مرا باین میکردم آنرا و اراده نمیکردی اینرا
که داخل کنم بر تو جمعی را که گواه گیری ایشان را پس گفت ای پسرک من اراده کردم ادخال ایشان را برای اینکه نزاع کرده نشود
اشارتست باینکه مخالفان در تربیع قبر و رش قبر باب مضایقه میکنند ششم ح عن ابی عبد الله علیه السلام فی شق

الماء على القبر قال يتجافى عنه العذاب ما دام الندى في التراب شرح روایتست از امام جعفر صادق عليه السلام که ترا
با آب بر قبر کهت دور میشود عذاب از میت چند آنکه باقی است تری در خاک هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام
قال كان يرش القبور على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله شرح روایتست از امام جعفر صادق عليه السلام که گفت بوده
پاشیدن آب بر قبرها در زمان رسول الله صلى الله عليه وآله اشارتست باینکه مخالفان بعد از آن برطرف کرده‌اند هشتم
اصل قال ابو عبد الله عليه السلام اذا فرغت من القبر فانضحه ثم ضع يدك عند رأسه وتغمز كفك عليه بعد النضح شرح گفت امام جعفر
صادق عليه السلام چون فارغ شدی از قبر پس بپاش قبر را با آب بعد از آن بگذار دست خود را نزد سر قبر و فرو بر
خود را بر قبر بعد از پاشیدن آب یعنی که دست خود را بر جائی بگذار که آب بآن رسیده باشد نهم اصل قال ابو جعفر عليه السلام
على قبر رجل من الشيعة فقال اللهم صل وحدته وآنس وحشته واسكن اليه من رحمتك ما يستغني به عن رحمة من سواك
شرح روایتست از امام محمد باقر عليه السلام بر قبر مردی از شیعه امامیه در وقت تربیع قبر او و دعا آن باب پس گفت خدایا همراهی
ده تنهائی او را و دوام کن رسیدن او و ساکن بسوی او از رحمت تو آنچه را که بی‌نیاز شود بآن از رحمت هر که غیر تست
دهم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال يدعى للميت حين يدخل حفرته ويرفع القبر فوق الارض اربع اصابع شرح يدخل بصيغه
مجهول باب افعال یا معلوم باب نصر است یرفع بصیغه مجهول باب منع معطوف بر یدخل یا معطوف بر یدعی است یعنی روایتست
از امام محمد باقر عليه السلام که دعا کرده میشود برای میت وقتی که داخل کرده میشود در گور او و وقتی که بلند کرده میشود
صورت قبر او در بالای زمین چهار انگشت یازدهم اصل سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول ما على اهل الميت منكم ان يدرأوا
عن ميتهم لقاء منكر ونكير قلت كيف نصنع قال اذا افرد الميت فليتخلف عنده اولى الناس به فيضع فمه عند رأسه ثم ينادي
باعلى صوته يا فلان بن فلان او يا فلانة بنت فلان هل انت على العهد الذي فارقتنا عليه من شهادة ان لا اله الا الله وحده
لا شريك له وان محمدا عبده ورسوله سيد النبيين وان امير المؤمنين علي سيد الوصيين وان ما جاء به محمد صلى الله عليه وآله
حق وان الموت حق وان البعث حق وان الله يبعث من في القبور قال فيقول منكر لنكير انصرف بنا عن هذا فقد لقن حجته
شرح ما برای استفهام انکاری است تقدیر یا قاست منکر بضم میم و سکون نون و فتح کاف و راء بی‌نقطه بصیغه مصدر میمی
اسم مفعول باب افعال است نکیر بفتح نون و کسر کاف و سکون یاء دو نقطه در پائین و راء بی‌نقطه اسم انکاریست یا فعیل
بمعنی مفعول است الا انکار نیز کی نشناختن چیزی و مراد اینجا دو فرشته است که برای امتحان میت می‌آیند بقبر او و تسمیه
ایشان باین دو اسم باعتبار اینست که هر دو در کمال مهیبی اند یا باعتبار اینست که مرده نا آشنا اند یا باعتبار اینست که
هر دو از اعمال جوارح مرده بهم نمیرسند که مجهول ایشان می‌مانند و نسبت این قول بمنکر باعتبار اینست که او در پیش است یا بر در
عقباست و گذشت در شرح حدیث بیست و ششم آخر ابواب کتاب فضل القرآن که این دو ملک هر دو مانند
میت است یصنع بصیغه مضارع مجهول باب منع است هر یک از عبده و رسوله و امیر المؤمنین مرفوع بجر است و منصوب
بعطف بیان میشود میتواند بود و امیر المؤمنین بیان شد و در کتاب الحجة در حدیث سیوم باب صد و ششم که باب نادر است
الحوبکار آمدی یعنی موافق حکمت انصرف بصیغه امر باب انفعال است با در بنا برای ملابست است و بنا بر اول یعنی بالضرورة است
و ملابست اینجا از قبیل ملابست جزء با کل است الحجة آنچه بآن غالب شوند امام و هر دو اینجا مناسب است یعنی شنیدم از امام
جعفر صادق عليه السلام میگفت چه اشکال است بر خویشان میت از جمله شما شیعه امامیه باینکه دفع کنند
از میت ایشان ملاقات منکر و نکیر را گفتم چون میشود گفت چون مردم برگردند از قبر و تنها گذاشته شود میت پس باید که

با ایشان یا به میت نزد او نزدیکتر مردم باو پس میگذارد دو دست خود را نزد سر میت بعد از آن ندا میکند ببلندتر مرتبه
آواز خود که ای فلان پسر فلان یا ای فلانه دختر فلانه آیا تو بر همان پیمانی که جدا شدی از ما بر آن پیمان که گواهی است آنکه
نیست مستحق عبادتی مگر الله تعالی تنها یگانه نیست شریکی او را و اینکه محمد بنده اوست و رسول اوست مهتر پیغمبران است
و اینکه علی و فرزندان او علم دین است بسوی مؤمنان و مهتر اوصیای محمد است و اینکه هر چه آورد آنرا محمد صلی الله علیه و آله
حق است و اینکه مرگ بکار آمدنی است و اینکه برانگیختن الله تعالی خلایق را از قبرهای ایشان برای جزای
عمل بکار آمدنی است و اینکه الله تعالی اهل را محکم میکند برمیانگیزد هر که را که در قبرها است امام گفت پس مثل این رسید
میگوید منکر نکیر را برگردید برگردیم از این میت چه تحقیق زبان او گذاشته شد حجت او باب شصت و هشتم اصل لا تطیّنوا
القبر و تخصیصه شرح این باب بگل اندود کردن صورت قبر و گچ مالیدن آنست در این باب چهار حدیث است اول اصل عن
ابی عبد الله علیه السلام قال لا تطیّنوا القبر بغیر طینه شرح روایتست از امام صادق علیه السلام گفت گل اندود میکند
قبر را بغیر گل خودش که بیاشیده آب بر آن پس رسیده چنانچه بیان شد در احادیث باب سابق مراد نهی از گل اندود کردن
بخاک دیگر است خواه آن خاک از آن قبر بیرون آمده باشد و زیاد مانده باشد و خواه از جای دیگر باشد و میتواند بود که مراد نهی
از دوم باشد موافق حدیث چهارم این باب دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال قبر رسول الله صلی الله علیه وآله
محصب حصباء حمراء شرح محصب بحاء بی نقطه و صاد بی نقطه و با یک نقطه بصیغه اسم مفعول باب تفعیل منون است التحصیب
پوشانیدن بخاک و سنگ ریزه حصباء بفتح حاء و سکون صاد و با یک نقطه و الف ممدوده منصوب و نائب مفعول مطلق
است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت قبر رسول الله صلی الله علیه وآله بسنگ ریزه پوشیده شد سرخ
یعنی سرخ مراد اینست که گل اندود و گچ اندود نشده سیوم اصل لما رجع ابو الحسن موسی علیه السلام من بغداد و مضی الی
المدینة ماتت له ابنة بفید فدفنها و امر بعض موالیه ان یجصّص قبرها و یکتب علی لوح اسمها و یجعله فی القبر شرح فید بفتح
فا و سکون یا دو نقطه در پایین و دال بی نقطه اسم موضعی است یعنی چون برگشت امام موسی کاظم علیه السلام از بغداد
و رفت بسوی مدینه وفات یافت از او دختری در فید پس دفن کرد او را و امر کرد بعضی چاکران خود را باینکه گچ اندود کنند
قبر او را و بنویسد بر تخته سنگی اسم او را و بگذارند آن تخته سنگ را در قبر او یعنی که گچ بکار برند آنرا تا حرکت نکند و لوح
مزار او باشد چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام ان النبی صلی الله علیه وآله نهی ان یزاد علی القبر تراب لم یخرج منه شرح
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه پیغمبر صلی الله علیه وآله نهی کرد از اینکه زیاد کرده شود بر قبر خاکی که بیرون آورده
نشده باشد از آن باب شصت و نهم اصل باب التربة التی یدفن فیها المیت شرح این باب بیان خاکی است که مدفون
در آن میشود مراد میت است که مدفون شود پس کسی که مثلا سوخته شود و خاکستر او بباد داده شود داخل
در این باب در این حدیث است اول اصل عن احدهما علیهما السلام قال من خلق من تربة دفن فیها شرح تربة یعنی خاکی است که از آنجا
پس منافات ندارد با اینکه کسی که خاک او هر جائی باشد مدفون شود یعنی روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما
السلام گفت هر که مخلوق شود از خاکی مدفون میشود در آن یا این که آید در حدیث دیگر دوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه
السلام یقول ان النطفة اذا وقعت فی الرحم بعث الله عز و جل ملکا فاخذ من التربة التی یدفن فیها فماثها فی النطفة
فلا یزال قلبه یحن الیها حتی یدفن فیها شرح ماث با الف و ثا سه نقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر است حرکت دادن بحاء بی نقطه
و تشدید یا و نون بصیغه مضارع مجهول معلوم باب ضرب است یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت میشنید

که نطفه چون قرار گرفت در رحم مادر میفرستد الله تعالی فرشته را پس فرا میگیرد چیزی را از جمله خاکی که مدفون میشود در آن
پس حل میکند آنرا در نطفه بیان کیفیت این شد در شرح حدیث اول باب سی و دوم که باب العلل فی غسل المیت غسل الجنابة
است پس همیشه دل مخلوق از این نطفه میل میکند بسوی آن تربت تا آنکه مدفون میشود در آن تربت مراد اینست که واقع
دل او را این میل آرد که بجائی رود که چون آنجا میرد در آن تربت مدفونش کنند باب هفتادم اصل باب التعزیة وما یجب
علی صاحب المصیبة شرح این باب بیان آداب صبر نمودن صاحب مصیبت است و بیان آنچه لازم است بر صاحب مصیبت و این
باب دو حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال التعزیة لا عند القبر ثم ینصرفون لا یحدث فی المیت
حدث فیسمعون الصوت شرح القبر بفتح قاف و سکون با مصدر باب ضرب دفن کردن فیسمعون مرفوع است عطف بر منفی
و مراد نفی سماع است نه نفی حدوث یعنی روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست تمام تعزیه مگر نزد دفن مصیبت
بعد از دفن بر میگردند بیان این آنکه نیست اینکه حادث میشده باشد در میت حادثی پس شنیده باشند آواز آنرا مراد
اینست که بعد از دفن ایستادن عبث است زیرا که میت برای ایشان سخن نخواهد گفت و تماشائی نیست آنجا و غیر این باب
منصوص نیست دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال التعزیة لاهل المصیبة بعد ما یدفن شرح روایتیست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت تمام تعزیه برای اهل مصیبت بعد از دفن است با یعنی که متصل بآخر دفن است یعنی منافات نیست
میان این حدیث و حدیث سابق سیوم اصل علی بن اسحق بن عمار قال لیس التعزیة الا عند القبر ثم ینصرفون لا یحدث فی المیت
حدث فیسمعون الصوت شرح اسحق از نقل ثقات امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است و این حدیث
ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال التعزیة الواجبة بعد الدفن شرح
روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت تعزیتی که لازم است بعد از دفن است با یعنی که گذشت در شرح حدیث
دوم این باب پنجم اصل لما مات اسمعیل بن ابی عبد الله علیه السلام خرج ابو عبد الله علیه السلام فتقدم السریر بلا حذاء
و لا رداء شرح چون وفات یافت اسمعیل پسر امام جعفر صادق علیه السلام بیرون آمد امام جعفر صادق علیه السلام پس
پیش تابوت رفت بی کفش و بی ردا ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی لصاحب المصیبة ان یضع رداءه
حتی یعلم الناس انه صاحب المصیبة شرح روایتیست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای صاحب مصیبت
اینکه بگذارد ردای خود را تا دانند مردم که او صاحب مصیبت است و او را تعزیه کنند هفتم اصل عزی ابو عبد الله علیه السلام رجلا
بابن له فقال الله خیر لابنک منک و ثواب الله خیر لک منه فلما بلغه جزعه بعد عاد الیه فقال له قد مات رسول الله صلی الله
علیه و آله فما لک به اسوة فقال انه قد کان مرهقا فقال ان امامه ثلث خصال شهادة ان لا اله الا الله و رحمة الله و شفاعة
رسول الله صلی الله علیه و آله فلن تفوته واحدة منهن ان شاء الله شرح بعد بمعنی بعض است چه مضاف الیه آن محذوف
است تقدیر بعد ذلک فما لک به اسوة استفهام انکاریست الاسوة بکسر و ضم همزه و سکون سین بی نقطه آنچه اقتدا کنند
بآن کسی شود المرهق براء بی نقطه و قاف بصیغه اسم مفعول [illegible] تفصیل کسی در او کند امامه بفتح همزه است یعنی تعزیه کرد
امام جعفر صادق علیه السلام مردی را بوفات پسری از آن مرد باین روش که گفت الله تعالی بهتر است از برای پسر تو از تو و
ثواب الله تعالی بهتر است برای تو از پسر تو پس چون رسید بامام علیه السلام بیتابی آن مرد بعد از آن برگشت بسوی آن مرد پس
گفت او را بتحقیق وفات یافت رسول الله صلی الله علیه و آله آیا نیست ترا بسبب آن باعث تسلی پس آن مرد گفت بدرستیکه
که بجان مصیبت به پسر من بود یعنی که من میترسم که معذب شود برای آن بیتابی میکنم پس امام گفت بدرستیکه در پیش

سه خصلت است اول شهادت اینکه نیست مستحق عبادتی مگر الله دوم فضل و رحمت الله تعالی و سیوم شفاعت رسول
الله صلی الله علیه و آله پس البته نوبت نمیشود از او یکی از آن سه را یعنی که یکی از آن سه را درمی یابد ان شاء الله تعالی
هشتم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ینبغی لصاحب المصیبة ان لا یلبس رداء و ان یکون فی قمیص حتی یعرف
شرح القمیص بفتح قاف و کسر میم و سکون یا دو نقطه در پایین و صاد بی نقطه لباسی که در زیر رداء است و ردا بالا
پوش است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار است برای صاحب مصیبت اینکه نپوشد ردا و
اینکه در پیراهن بی بالاپوش باشد تا شناخته شود نهم اصل رایت موسی علیه السلام یعزی قبل الدفن و بعده شرح دیدم امام
موسی کاظم علیه السلام را که تعزیه میکرد صاحب مصیبت را پیش از دفن میت و بعد از آن نیز دهم اصل کتب ابو جعفر الثانی علیه
السلام الی رجل ذکرت مصیبتک بعلی ابنک و ذکرت انه کان احب ولدک الیک و کذلک الله عز و جل انما یاخذ من
الولد و غیره ازکی ما عند اهله لیعظم به اجر المصاب بالمصیبة فعظم الله اجرک و احسن عزاک و ربط علی قلبک انه
قدیر و عجل الله علیک بالخلف و ارجو ان یکون الله قد فعل ان شاء الله تعالی شرح نوشت امام محمد تقی علیه السلام
بسوی مردی اینکه مذکور کردی در مکتوب خود مصیبت ترا بوفات علی که پسر تو بود و مذکور کردی که او بود محبوب‌ترین فرزندان
تو بسوی تو و چنان است الله تعالی اینست و جز این نیست که می ستاند از پسر و غیر پسر پاکیزه‌تر آنچه نزد اهل آن است تا
بزرگ کند بسبب آن ثواب برخورده شده بآن مصیبت را پس بزرگ کناد الله تعالی ثواب ترا و نیکو کناد صبر ترا و قوی کناد دل ترا بدرستی
که الله تعالی بغایت توانا است و زود تفضل کناد الله تعالی بر تو عوض پسر ترا و امید دارم که الله تعالی بکرده باشد آن را ان شاء الله
تعالی باب هفتاد و یکم اصل باب من عزی حزینا شرح این باب در بیان کیفیت ثواب کسی است که صبر نمود اندوهگینی را در او دو
حدیث است اول اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزی حزینا کسی فی الموقف حلة یحبر بها شرح الحلة بضم حا بی نقطه
و تشدید لام لباسی که برای تشریف بکسی دهند و آن مرکب از دو جامه می باشد خواه جدا از هم شل و ستار و خواه متصل شل جا
استر دار یحبر بحا بی نقطه و با یک نقطه بصیغه مضارع مجهول باب افعال است یعنی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تعزیه
کند اندوهگینی را پوشیده میشود در موقف روز قیامت خلعتی که مسرور میشود بآن دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من
عزی مصابا کان له مثل اجره من غیر ان ینتقص من اجر المصاب شیئا شرح شیئا نایب مفعول مطلق ینتقص است یعنی نقصانا قلیلا
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که صبر فرماید صاحب مصیبتی را میباشد برای او مثل ثواب صاحب مصیبت بی آنکه کم
شود از ثواب صاحب مصیبت چیزی از کمی باب هفتاد و دوم اصل باب المرأة تموت و فی بطنها صبی یتحرک شرح مضمون این
عنوان مذکور شود پیش از باب کراهیة النقص من المیت ظفرا و شعرا پس ذکر تمام سند حدیث میشود در این باب تا تمام
انتقادت ظاهرتر شود یعنی این باب بیان حکم زنیست که میمیرد و در شکم او کودکیست که میجنبد در این باب دو حدیث است اول
اصل علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله علیه السلام فی المرأة تموت و الولد یتحرک
فی بطنها ایشق بطنها و یخرج الولد قال فقال نعم و یخاط بطنها شرح الف لام الولد برای عهد خارجی است و مراد ولدی است
که خوف بر او باشد چنانچه می آید در حدیث دوم این باب یعنی روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از بعض
یاران از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که میمیرد و فرزند حرکت میکند در شکم او آیا شکافته میشود شکم آن زن و
بیرون آورده میشود فرزند را وی گفت پس امام گفت آری و دوخته میشود شکم آن زن دوم اصل عدة من اصحابنا عن احمد
بن محمد بن خالد عن وهب بن وهب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المومنین علیه السلام اذا ماتت المرأة

وفي بطنها ولد يتحرك فيتحرك فيتخوف عليه فيشق بطنها ويخرج الولد وقال في المراة يموت ولدها في بطنها فيتخوف عليها قال
لا بأس ان يدخل الرجل يده فيقطعه ويخرجه اذا لم ترفق به النساء شرح فيتخوف بصيغه مضارع مجهول باب تفعل يتحرك دو
متحرك و فا براي تعقيب يا براي بيان است اين نون بصيغه مجهول مضارع معلوم باب نصر وعلم وحسن است الرفق بكسر راء و
سكون فا همواري با در به براي تعديه است وضمير راجع بمصدر يدخل است روايت كردند جمعي از ياران ما از احمد بن
بن خالد از وهب بن وهب از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه كفت امير المؤمنين عليه السلام چون زن وفات يابد و در شكم
او فرزندي باشد كه حركت ميكند پس ترسيده ميشود بر آن فرزند يا يعني كه اميد زيستن وخوف مردن او هست پس شكافته شكم
او زن را و بيرون آورد فرزند او را امام جعفر صادق عليه السلام كفت كه در زني كه ميميرد فرزند او در شكم او پس ترسيده ميشود بر آن زن
امير المؤمنين عليه السلام كفت باكي نيست از اينكه داخل كند مرد دست خود را پس پاره كند آن فرزند را و بيرون آورد او را چون هموار
نتوانند كرد اين كار را زنان باب هفتاد و سيوم باب غسل الاطفال والصبيان والصلوة عليهم شرح الاطفال جمع طفل
بكسر طا و سكون فا كودكان از شير باز كرفته موافق حديث سيوم اين باب الصبيان بكسر صاد و سكون با جمع صبي بفتح
صاد و كسر با يك نقطه و تشديد يا كودكان از شير باز نكرفته موافق آيت سوره مريم كيف نكلم من كان في المهد صبيا و كاهي
هر كدام در معني ديكري و در اعم از هر دو مستعمل ميشود اين باب بيان شستن كودكان خورد و كودكان بزرك است و بيان نماز
بر ايشان در اين باب هشت حديث است اول عن ابي عبد الله عليه السلام قال السقط اذا تم له اربعة اشهر غسل شرح
السقط بكسر و فتح و ضم سين و سكون قاف فرزندي كه ناتمام از شكم مادر افتد روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام
كفت از شكم افتاده چون تمام شده باشد براي او چهار ماه هلالي شسته ميشود دوم عن ابي عبد الله عليه السلام
انه سئل عن الصلوة على الصبي متى يصلى عليه فقال اذا عقل الصلوة قلت متى تجب الصلوة عليه فقال اذا كان ابن ست سنين
والصيام اذا اطاقه شرح عقل بفتح عين مهمله و قاف بصيغه ماضي غايب معلوم باب ضرب و نصر است العقل ياد كرفتن و عقل
صلوة مختلف ميشود باختلاف طبايع اطفال و ابتداي آن در پنج سالكي و انتهاي آن در ده سالكي است و اكثر آن در شش
سالكي است و بعد از آن اكثر در هفت سالكي است و باين جمع ميشود ميان اين حديث و آنچه مي آيد در كتاب الصلوة در
حديث اول باب صلوة الصبيان و متى يؤخذون بها كه باب شصت و سيوم است كه انا نامر صبياننا بالصلوة اذا كانوا
بني خمس سنين فمروا صبيانكم بالصلوة اذا كانوا بني سبع سنين و آنچه مي آيد در كتاب العقيقه در حديث اول باب التشو
كه باب سي و دوم است و در كتاب الوصايا در حديث هشتم آخر باب كه يثغر الصبي لسبع و يؤمر بالصلوة لتسع يعني روايت
از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او پرسيده شد از نماز بر ميت بر كودك يعني خواهم كه چه وقت نماز بر ميت كرده ميشود
بر او پس امام كفت وقتي كه ياد كرفت نماز را كفتم چه وقت لازم ميشود نماز بر خودش يا يعني كه بر او واجب وقت تكليف نماز
ميكند چون قابل ياد كرفتن نماز است پس امام كفت چون شود فرزند شش سال عمري لازم ميشود بر او و روزه در ماه رمضان
وقتي كه طاقت آن داشته باشد خواه بعض ماه و خواه كل ماه سيوم عن زرارة قال رايت ابا عبد الله عليه السلام
في جنوب لابي جعفر يقال له عبد الله فطيم قد درج فقلت له يا فلان يا غلام من ذا الذي الى جنبك لمولى لهم فقال هذا
مولاي فقال له المولى يمازحه لست لك بمولى فقال ذلك شر لك فطعن في جنازة الغلام فمات فاخرج في سفط الى البقيع
فخرج ابو جعفر عليه السلام وعليه جبة خز صفراء وعمامة خز صفراء ومطرف خز اصفر فانطلق يمشي الى البقيع وهو معتمد
على والناس يعزونه على ابن ابنه شرح الفطيم بفتح فا و كسر طا بي نقطه و سكون يا دو نقطه در پايين نو باز كرفته

ارشیر دریج بدال بینقطه و را بینقطه و جیم صیغه ماضی معلوم باب نصر است الی یعنی فی است مثل لیجمعنکم الی یوم القیمة یا
بمعنی عند است لحتار بفتح حاء بینقطه و تخفیف تاء دو نقطه در بالا و الف و را بینقطه و تاء و حوت یک کناره و مراد اینجا
بدم بچه او است و یسلو الذین یعلوا است تا تیمیکاه و حتار مضاف بغلام است و میتواند بود که مصدر باب نصر و ضرب باشد
و مفعول باشد یعنی شدت و فی بمعنی مع باشد و الغلام منصوب و مفعول لطعن باشد و در نسخ بجیم و نون و الف و زای
نقطه است و آن اینجا مناسب نیست ایدا السفط بفتح سین بینقطه و فتح فا و طاء بینقطه ظرفی مانند صندوقچه که از برگ درخت
خرما ساخته میشود و اینجا استعاره شده برای تابوت کوچک الخز بفتح خاء با نقطه و تشدید زاء با نقطه جامه که تار که
ابریشم است و پود آن پشم است یا پنبه است المطرف بضم میم و سکون طاء بینقطه و فتح را بینقطه و فاء ردائی خز که
موج دارد و علمها دارد یعنی روایت است از زراره گفت دیدم پسری را از امام جعفر صادق علیه السلام در زمان زندگی امام
محمد باقر علیه السلام گفته میشد آن پسر را عبد الله نوان شیر از گرفته شده بود بتحقیق نو براه میرفت پس گفتم او را چه پسر
کیست اینکه در پهلوی تست برای مملوکی گفتم که از ان اهل بیت بود پسر آن پسر گفت این مملوک منست پس گفت او را آن مملوک
بعنوان خوش طبعی با او که من مملوک تو نیستم پس آن پسر گفت آنکه تو مملوک نباشی بدتر است برای تو پس آن مملوک [illegible] زد
در پهلوی آن پسر پس آن پسر در گذشت پس آن پسر از خانه بیرون آورده شد در تابوت کوچک بسوی بقیع پس بیرون آمد امام محمد
باقر علیه السلام و بر او بود لباده خز زرد و عمامه خز زرد و ردائی خز زرد پس روانه شد میرفت بسوی بقیع و او تکیه کرده بود
بر من و مردم تعزیه میکردند او را بنابر وفات پسر پسرش متن فلما انتهی الی البقیع تقدم ابو جعفر علیه السلام فصلی علیه و کبر
علیه اربعا ثم امر به فدفن ثم اخذ بیدی فتنحی بی ثم قال انه لم یکن یصلی علی الاطفال انما کان امیر المؤمنین علیه السلم
یامر بهم فیدفنون من وراء و لا یصلی علیهم و انما صلیت علیه من اجل هذه اهل المدینة کراهیة ان یقولوا لا یصلون علی اطفالهم
شرح یا در پی برای ملابست و برای تعدیه و برای آلت میتواند بود الف لام الاطفال برای عهد خارجیست یعنی اطفال
کمتر از شش سال ورا و بفتح واو و را بینقطه و الف و همزه مضمومه و مکسوره و مفتوحه یعنی [illegible] و اینجا [illegible] آن محذوف است
تقدیر و راء الصلوة و مراد بود آنجا پیش است و وراء او یا مراد است و میتواند بود که ظرف بدفنون باشد یعنی پس چون
میت رسید به بقیع پیش ایستاد امام محمد باقر علیه السلام پس نماز گذارد بر او و تکبیر گفت بر او چهار تکبیر بعد امر کرد بدفن او پس
مدفون شد بعد از آن گرفت دست مرا پس بگوشه رفت با من بعد از آن گفت بدرستی که شان این نیست که نماز گذارده میشد بر این قسم
اطفال جز این نیست بیان این انکه امیر المؤمنین علیه السلام امر میکرد بدفن ایشان پس مدفون میشدند پیش از آنکه نماز در امیر
المؤمنین علیه السلام که نماز میگذارد بر ایشان و جز این نیست که نماز گذاردم بر او از برای اهل مدینه که برای کراهت اینکه گویند که
رافضیان نماز نمیگذارند بر اطفال خود اصلا و حال آنکه نماز بر اطفال منقول است از رسول علیه السلام مراد اینست که چون
مخالفان خلط کرده اند میان اطفال شش ساله و کمتر از آن پس ترک نماز بر کمتر از شش ساله را بصورت ترک نماز مطلقا بر اطفال
میگویند دانسته چهارم متن عن زرارة قال مات بنی لابی جعفر علیه السلام فاخبر بموته فامر به فغسل و کفن و مشی معه
و صلی علیه و طرحت خمرة فقام علیها ثم قام علی قبره حتی فرغ منه ثم انصرف و انصرفت معه حتی انی لامشی معه فقال اما انه لم
یکن یصلی علی مثل هذا و کان ابن ثلاث سنین کان علی علیه السلام یامر به فیدفن و لا یصلی علیه و لکن الناس صنعوا شیئا
فنحن نصنع مثله قال قلت فمتی تجب علیه الصلوة قال اذا عقل الصلوة و کان ابن ست سنین شرح بنی بضم با و یک نقطه و فتح نون و
تشدید یا تصغیر ابن است الخمرة بضم خاء با نقطه و سکون میم و را بینقطه حصیر کوچک که برای سجده بر آن در نماز [illegible]

انه کان ابن ثلاث سنین یعنی که او سه ساله است و میتواند بود که کلام امام باشد الوجوب ثبوت علیه متعلق به یجب است یا
متعلق بالصلوة است یعنی روایتست از زراره که گفت که مرد پسری از امام محمد باقر علیه السلام پس خبر کرده شد بمردن او پس امر کرد
بکار او پس شسته شد و تکفین کرده شد و امام رفت با میت و نماز کذارد بر او و گسترده شد حصیری بجهت پس ایستاد بر آن حصیر
در وقت نماز پس و ایستادن بر قبر میت تا آنکه فارغ شدند از کار او بعد از آن برگشت و برگشتم با او تا آنکه من همراه او
میرفتم پس گفت آکاه باش بدرستی که شان اینست که نماز کذارده نمیشد بر مثل این طفل و بود که این سه ساله بیان این آنکه علی علیه السلم
امر میکرد بکار او پس مدفون میشد و نماز نمیکذارد بر او و لیکن مخالفان بدعت کردند چیزی را پس ما میکنیم مثل آن را برای تقیه
زراره گفت که گفتم پس کجا کی ثابت میشود بر طفل نماز گفت چون یاد گرفت نماز را و شد فرزند شش ساله شرح قال قلت فمتی تجب
فی اولادنا فقال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عنهم فقال الله اعلم بما کانوا عاملین شرح زراره گفت که گفتم پس چه وقت
میکوید حد اولاد ما یعنی که چرا ایشان پیش از بلوغ و ادراک تکلیف نطاعت میمیرند پس امام گفت که پرسیده شد رسول الله صلی
الله علیه و آله از ایشان پس گفت که الله تعالی داناتر است بآنچه میکردند اگر بالغ میشدند مراد اینست که علم بسر وفات ایشان
قبل از بلوغ مفصلا معلوم غیر الله تعالی نیست چنانچه بیان میشود در احادیث باب الاطفال عن ابی الحسن الاول علیه السلم
قال سالته عن السقط اذا استوی خلقه یجب علیه الغسل و اللحد و الکفن فقال کل ذلک یجب علیه یعنی روایتست از
سماعه از امام موسی کاظم علیه السلم راوی گفت پرسیدم او را از فرزند افتاده پیش از تمام از شکم مادر که چون درست شود
آفرینش او یعنی که چهار ماه شود که پس روح حلول کند در او آیا ثابت میشود بر او شستن و لحد و کفن پس امام گفت جمیع
آنها ثابت میشود بر او ششم شرح کتبت الی ابی جعفر علیه السلام اساله عن السقط کیف یصنع به فکتب الی السقط
یدفن بدمه فی موضعه شرح نوشتم بسوی امام محمد تقی علیه السلام میپرسیدم او را از آنچه پیش از چهار ماه افتاده از شکم مادر
چون کرده میشود با او پس نوشت بسوی من که آن افتاده مدفون میشود با خون آن در جای آن مراد این است که غسل و
کفن و لحد واجب نیست بلکه در کوی یا در خانه دفن میشود مخفی نماند که بنابر این تقریر منافات نیست میان این حدیث و
حدیث سابق و هفتم شرح سمعت ابا الحسن موسی علیه السلام یقول انه لما قبض ابراهیم ابن رسول الله صلی الله علیه و السلم
جرت فیه ثلث سنن اما واحدة فانه لما مات انکسفت الشمس فقال الناس انکسفت الشمس لفقد ابن رسول الله صلی
الله صلی الله علیه و آله فصعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر فحمد الله و اثنی علیه ثم قال یا ایها الناس ان الشمس
و القمر آیتان من آیات الله یجریان بامره مطیعان له لا ینکسفان لموت احد و لا لحیوته فان انکسفتا او واحدة منهما فصلوا
ثم نزل من المنبر فصلی بالناس صلوة الکسوف فلما سلم قال یا علی قم فجهز ابنی فقام علی علیه السلم فغسل ابراهیم و حنطه
و کفنه ثم خرج شرح فقد بفتح فا و سکون قاف و دال بی نقطه مصدر باب ضرب است یعنی نیافتن چیزی یعنی مفقود است
بمفعول و فاعل آن شمس است و مرکب از یجریان بامره و مطیعان خبر بعد از خبر است یعنی بر علم اشعب و شمس و قمر نیست
بلکه از قبیل قالتا اتینا طائعین است و از استعاره تمثیلیه است پس حرکت ایشان صادر از الله تعالی است بی واسطه جمله لا ینکسفان
استیناف بیانی است بآنکه تردید در انکسفتا او واحدة منهما محل اشکال است نزد جمعی زیرا که وقوع شق اول محال که گفته
منجمان مینماید و جواب این بچهار وجه است اول آنکه از شک بعض راویان است در آنکه رسول علیه السلام گفت فان
انکسفتا یا گفت فاذا انکسفت واحدة منهما مفاد شق اول همان مفاد شق دوم است دوم آنکه انکساف هر دو در یک زمان
بعنوان صحت منافی قاعده منجمان نیست زیرا که حصر انکساف شمس در حیلوله قمر میان ارض و شمس و حصر انخساف قمر در حیلوله

الارض میان شمس و قمر مقصود اینها نیست و مستفاد از دلایل اینها نمیشود مطلقا پس جایز است که جسمی سیاه
مخلوق شود و واسطه شود میان آدمی و شمس و جسمی سیاه دیگر واسطه شود میان آدمی و قمر پس شمس و قمر بشکل
و لون انکساف شوند چنانکه بعضی گفته اند که از اشراط قیامت و حمل کرده اند بر آن قول الله تعالی را در سورة القیمة و خسف القمر و جمع الشمس
و القمر مخفی نماند که اگر واو در و جمع واو حالیه باشد بتقدیر قد و جمع عبارت از بودن هر دو در فوق الارض باشد و کلام آنکه خواهد
کرد بر اینکه قمر منخسف میشود در حین حیلوله ارض میان شمس و این در انتقام کافی است و مؤید این احتمال می آید در کتاب الصلوة در
حدیث ششم باب صلوة الکسوف که اذا انکسفت الشمس کلها و احترقت فرا که عطف برای تفسیر است و فایده آن دفع توهم
انحصار است در آنچه منجمان میگویند سیوم اینکه انکساف هر دو عبارت است از آنچه منجمان آنرا کسوف شمس میگویند و انکساف
یکی از آن دو عبارت است از آنچه منجمان آنرا خسوف قمر میگویند باعتبار اینکه در وقت کسوف شمس آنچه دیده میشود در رنگ قمر است
یا ترکیب از رنگ هر دو رنگ است و منسوب بشمس میشود بالعرض است پس هر دو و گرفته شده است چهارم اینکه مراد با نکساف
انکساف یکماه است برای دفع توهم اینکه دو نماز با انکساف این دو می باید کرد والله اعلم یعنی شنیدم از امام موسی کاظم
علیه السلام میگفت بدرستی که شان اینست که چون از دنیا گذشت ابراهیم پسر رسول الله صلی الله علیه و آله جاری شدند
بسبب آن سه سنت یا یعنی که سه مسئله از رسول علیه السلام معلوم شد اما یکی پس اینست که او چون مرد گرفته
شد آفتاب پس گفتند مردم که گرفته شد آفتاب بسبب فوت پسر رسول الله صلی الله علیه و آله پس بالا رفت رسول
الله صلی الله علیه و آله منبر را پس سپاس الله و ستایش کرد او را بعد از آن گفت ای مردم بدرستی که آفتاب و ماه دو علامت
قدرتند از علامتهای قدرت الله تعالی روان میشوند بامر او بعنوان کن فیکون فرمانبردارند میان این آنکه گرفته نمیشوند
برای وفات هیچیک و نه برای زندگی هیچیک اشارت است باینکه موت و حیوة بفعل الله تعالی است و کسوف شمس و قمر نیز
بفعل الله تعالی است و محال است که حکیم مطلق فعلی کند و اظهار عدم رضا بآن کند پس چون گرفته شوند یا رسول الله علیه السلام
گفت پس چون گرفته شود یکی از اینها پس نماز گذارید بعد از آن فرود آمد از منبر پس گذارد با مردم نماز آفتاب گرفتن را یعنی
آن نماز را بجماعت کرد پس چون سلام نماز داد گفت ای علی برخیز پس کار سازی پسرم را پس برخاست علی علیه السلام پس بشست
ابراهیم را و کافور مالید او را و تکفین کرد او را بعد از آن بیرون آورد او را اصل و مضی رسول الله صلی الله علیه و آله
حتی انتهی به الی قبره فقال ان رسول الله صلی الله علیه و آله نسی ان یصلی علی ابراهیم لما دخله من الجزع علیه فانتصب
قائما ثم قال یا ایها الناس اتانی جبرئیل علیه السلام بما قلتم زعمتم انی نسیت ان اصلی علی ابنی لما دخلنی من الجزع الا
وانه لیس کما ظننتم ولکن اللطیف الخبیر فرض علیکم خمس صلوات و جعل لموتاکم من کل صلوة تکبیرة و امرنی ان لا اصلی
الا علی من صلی شرح این بیان برای سنت دوم است ابراهیم علیه السلام هژده ماهه یا شانزده ماهه وفات یافته و در بقیع
مدفون شده ظاهر حدیث اول این باب که اذا عقل الصلوة و کان ابن ست سنین اینست که مراد بمن صلی من
عقل الصلوة باشد و محض شش ساله بودن کافی باشد و وقوع نماز از او شرط نباشد و باین راجح میشود آنچه ظاهر
میشود از حدیث آینده که من صلی یعنی من یجب علیه الصلوة است زیرا که وجوب بمعنی ثبوت و لزوم است و تارک
واجب یا بمعنی مستحق عذاب است خواه عذاب اخروی مثل بالغ کافر و خواه عذاب دنیوی و تادیب مثل طفل شش
ساله والله اعلم یعنی و رفت رسول الله صلی الله علیه و آله با میت تا رسانید او را بسوی قبر او یعنی که اراده دفن
او کرد پس آنکه نماز بر او کند پس گفتند مردم بدرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله فراموش کرد که نماز گذارد بر ابراهیم

براي آنچه داخل شد از بي تابي ابراهيم پس رسول الله صلى الله عليه وآله راست ايستاده بعد از آن گفت اي مردم آورد
نزد من جبرئيل عليه السلام آنچه را كه گفتيد كمان كرديد اينكه من فراموش كردم كه نماز نگذاردم بر پسرم براي آنچه داخل شد مرا از
بي تابي آگاه باشيد و بدرستي كه كار نيست چنانچه شما كمان كرديد و ليكن نازل كرد الله الانم كرد بر شما پنج نماز را و كرد اينها
براي مردگان شما از هر نمازي يك تكبير و امر كرد مرا كه نماز نكنم مگر بر كسي كه نماز كرده باشد يعني كه في الجملة مأمور بنماز باشد
اصل ثم قال يا علي انزل فالحد ابني فنزل فالحد ابراهيم في لحده فقال الناس انه لا ينبغي لاحد ان ينزل في قبر ولده اذ لم يفعل
رسول الله صلى الله عليه وآله فقال لهم رسول الله صلى الله عليه وآله يا ايها الناس انه ليس عليكم بحرام ان تنزلوا في قبور
اولادكم ولكني لست آمن اذا حل احدكم الكفن عن ولده ان يلعب به الشيطان فيدخله عند ذلك من الجزع ما يحبط اجره
ثم انصرف صلى الله عليه وآله شرح ابن عباس سنت سيوم است يعني بعد از آن گفت يا علي فرو رو پس در لحد بگذار پسرم را پس فرو
رفت پس فرو گذاشت ابراهيم را در لحدش پس گفتند مردم بدرستي كه شان اينست كه سزاوار نيست براي هيچيك اينكه فرو
رود در قبر فرزندش براي اينكه نكرد رسول الله صلى الله عليه وآله پس گفت ايشان را رسول الله صلى الله عليه وآله اي مردم
بدرستي كه شان اينست كه نيست بر شما حرام اينكه فرو رويد بر قبرهاي فرزندان شما وليكن من ايمن نيستم چون بگشايد يكي
از شما كفن را از دور فرزند خود براي چسپانيدن بطرف لحد است و بجا ... اينكه بازي دهد او را شيطان پس داخل
او را نزد آن از بيتابي آنچه باطل كند ثواب او را بعد از ان برگشت رسول الله صلى الله عليه وآله هشتم اصل قلت لابي عبد الله
عليه السلام ان الناس يكلمونا ويردون علينا قولنا انه لا يصلى على الطفل لانه لم يصل فيقولون لا يصلى الا على من صلى
فنقول نعم فيقولون ارايتم لو ان رجلا نصرانيا او يهوديا اسلم ثم مات من ساعته فما الجواب فيه شرح يكلمونا بصيغه مضارع
معلوم جمع مذكر غائب باب تفعيل است و در آن تشديد نون جايز است با دغام نون جمع در نون متكلم و تخفيف نون جايز است
بحذف نون جمع او براي تقسيم است و مراد اينست كه بعض ناس بمحض استفهام بطلب حقيقت حال اكتفا ميكنند و بعضي استفهام
انكاري و نقض اجمالي ميكنند انه بفتح همزه بدل يا عطف بيان قولنا است يا بكسر همزه مقول قولنا است لا يصلى هر دو جا بصيغه
مضارع مجهول باب تفعيل است و در اول جمله خبريه است و در دوم متضمن استفهام است فا در فيقولون در اول براي بيان
يكلمونا تا آخر است و در دوم براي تعقيب است لو شرطيه است بتقدير و جزاي لو محذوف است بتقدير صليتم عليه ام لا و ارايتم دال
بر جزاي آن است هر چند كه مقدم شده آن بفتح همزه و تشديد نون است جمله كه در حكم مفرد است فاعل فعل محذوف است
بتقدير لو وجد ان رجلا تا آخر فا در فما براي تفريع است و آن از كلام راوي است يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلام را
بدرستي كه مخالفان گفتگو و سؤالي ميكنند ما را يا ابطال ميكنند و بر ميگردانند بر ما سخن ما را كه شان اين است كه
نماز گذارده نميشود بر طفل كمتر از شش سال براي اينكه نماز نكرده است يا بر روش كه ميگويند يا نماز گذارده نميشود مگر بر
كسي كه نماز گذارده است پس ميگوييم آري پس ميگويند خبر دهيد ما را بحقيقت حال اگر اينكه مردي ترسا يا جهود مسلمان
شود بعد از ان ميرد در همان ساعت پس چيست جواب در آن اشكال اصل فقال قولوا لهم ارايت لو ان هذا الذي اسلم
الساعة ثم افترى على انسان ما كان يجب عليه في فريته فانهم سيقولون يجب عليه الحد فاذا قالوا هذا قيل لهم فلو ان هذا
الصبي الذي يجب لم يصل افترى على انسان هل كان يجب عليه الحد فانهم سيقولون لا فيقال لهم صدقتم انما يجب
ان يصلى على من وجب عليه الصلوة والحدود ولا يصلى على من لم يجب عليه الصلوة ولا الحدود شرح ارايت از قبيل خطاب
عام است پس بجاي ارايتم گذاشته شده هذا اسم ان است و اشاره است بمرد نصراني يا يهودي في قيد اسلم ثم مات

من ساعته الذی خرجت الف اللام الساعة برای عهد خارجی است یعنی ساعتی که پیش از وجوب صلوة باشد
مثل ساعت اول روز شاید که امام در آن ساعت این گفتگو را کرده باشد پس از قبیل تغلیب حال الامر بر حال المأمور به باشد فرا
نیبون کسی بزنا دریه بکسر فا و سکون را اسم است افتراء است سین در سیقولون برای تاکید است صدقتم بتشدید دال بصیغه
ماضی معلوم باب تفعیل است انما بصیغه حصر برای حصر است مثل آیه سوره الکهف یوحی الیّ انما الهکم اله و اصلش بکسر
همزه بوده تغییر یافته برای اینکه مفعول به شده در وقت نقل مضمون آن و اشارت است بروایتی از رسول علیه السلام که مخالفان
تصدیق آن کرده اند و عموم آن بسیار ظاهر است در شمول ما نحن فیه هست و لا علاج تخصیص آن کرده اند و مع هذا
تصدیق ما نحن فیه نمیکنند و حال آنکه عموم ظاهر نیست مگر بقیاس و آن ضعیف است زیرا که اگر تعلیل بعموم از لا بد آن عموم
میداشت بهر جهت مناسب آنیست که تعلیلات انواع عذابهای امم سالفه بکفر مثلاً اگر در قرآن واقع شده عموم داشته باشد و حال
آنکه بسیار کافر هست که در دنیا معذب بآن انواع نمیشود و بر هر تقدیر بر تسلیم عموم حمل لم یصل بر لم یجب علیه الصلوة چنانچه
بیان شد در شرح حدیث سابق ممکنست یعنی امام گفت بگوئید مخالفان را که خبر دهید ما را که اگر میبود اینکه این مرد نصرانی
یا یهودی کسی باشد که مسلمان شده باشد در اول روز و بعد از آن بهتان زنا کرده باشد بر شخصی چه چیز لازم میشد بر او در
افترای او چه بد نیستی که ایشان البته میگویند که لازم میشود بر او حد که هشتاد تازیانه است پس چون گویند این جواب
را گفته میشود ایشان را که پس اگر میبود اینکه این طفلی که نماز نکرده و کمتر از شش سال است بهتان زنا کرده باشد بر شخصی آیا لازم
میشد بر او حد چه بد نیستی که ایشان البته میگویند نه پس میشود ایشان را که شما تصدیق کردید این حدیث متفق علیه را که
جز این نیست که لازم است که نماز گذارده شود بر کسی که لازم شد بر او نماز و حدود و نماز گذارده نمیشود بر کسی که لازم
نمیشود بر او نماز و حدود حاصل جواب اینست که شما تصدیق این حدیث ظاهر الدلالة بر عموم کرده اید و تخصیص آن
کرده اید و مع هذا مضایقه میکنید با ما در تصدیق حدیث ما که راوی آن ظاهر دارد در خصوص ما نحن فیه و شما مستند
میشوید بمحض قیاسی که ضعیف الدلالة است بر عموم و این حماقت است باب هفتاد و چهارم اصل باب الغریق و
المصعوق شرح این باب بیان کسی است که غرق شده باشد و مانند مرده شده باشد و بیان کسی که صاعقه در یافته باشد
او را و در این باب شش حدیث است اول عن ابی جعفر علیه السلام فی المصعوق والغریق قال ینتظر به ثلثة ایام الا
ان یتغیر قبل ذلک شرح ینتظر بصیغه مضارع غایب مجهول باب افتعال است و با در به بمعنی لام است و ضمیر راجع بکل
واحد است ثلثة مرفوع و نایب فاعل است یا منصوب است بظرفیت زمان و جار و مجرور نایب فاعل است و مفعول آن
محذوفست و آن ظهور الحیوة او الموت است یعنی روایت است از امام موسی کاظم علیه السلام که در صاعقه در یافته شده
و در غرق شده گفت انتظار کشیده میشود برای او تا آخر شدن سه شبانه روز یعنی که دفن کرده نمیشود مثل آن
مگر آنکه تغییری بهم رسد در او که دلالت بر موت او کند پیش از آخر شدن سه شبانه روز دوم عن اسحق بن عمار قال
سألته عن الغریق ایغسل قال نعم ویستبرأ قلت وکیف یستبرأ قال یترک ثلثة ایام قبل ان یدفن وکذلک ایضا
صاحب الصاعقة فانهم ربما ظنوا انه مات ولم یمت شرح اسحق بن عمار از راویان امام جعفر صادق و امام موسی
کاظم علیهما السلام است یستبرأ بیا یک نقطه و را بی نقطه و همزه بصیغه مضارع غایب مجهول باب استفعال
است و ضمیر مستتر راجع بالغریق است الاستبراء طلب بری بودن چیزی از شکی در آن یعنی روایت است از اسحق بن عمار
گفت پرسیدم امام را از غرق شده در آب که آیا غسل داده میشود یا نه بلکه همان غرق شدن در آب کافی است

امام گفت آری غسل داده میشود و استبرا کرده میشود گفتم و چون استبرا کرده میشود گفت واگذاشته میشود در سه روز
پیش از آنکه مدفون شود و چنین است نیز کسی که صاعقه او را دریافته باشد یا کسی که استبرای او نیز لازم است چه بدرستی که
مردم بسا که گمان کرده باشند که او مرده و نمرده باشد سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین علیه
السلام قال کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول الغریق یغسل شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل عن ابی
عمار عن ابی عبد الله علیه السلام قال الغریق یحبس حتی یتغیر و یعلم انه قد مات ثم یغسل و یکفن قال وسئل عن المصعوق
فقال اذا صعق حبس یومین ثم یغسل و یکفن شرح روایتست از عمار از امام جعفر صادق علیه السلام امام گفت غرق
شده نگاهداشته میشود تا آنکه تغییر در او بهم رسد و دانسته شود که او بتحقیق مرده بعد از آن غسل داده میشود و تکفین
کرده میشود عمار گفت و امام پرسیده شد از صاعقه دریافته شده پس گفت چون یافته شود نگاهداشته میشود دو
شبانه روز بعد از آن غسل داده میشود و تکفین کرده میشود مخفی نماند که منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول و دوم
این باب زیرا که جواز غسل و تکفین پیش از انقضای سه روز منافات ندارد با وجوب تاخیر دفن تا انقضای سه روز و ظاهر این حدیث
ظاهر میشود که پیش از انقضای مدت استبرا غسل و تکفین برای مصعوق جائز است و برای غریق جائز نیست زیرا که آب بدن
غریق را ضایع میکند برای مصعوق ضرر نمیکند پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام خمس ینتظر بهم الی ان یتغیروا
الغریق والمصعوق والمبطون والمهدوم والمدخن شرح خمس مبتداء است جمله ینتظر بهم خبر مبتداء است یا صفت مبتداء
است والغریق خبر مبتداء است اعراب ینتظر بهم چنان است که مذکور شد در شرح حدیث اول این باب المبطون بباء یک نقطه از
ینقط صاحب بطن بفتح با و فتح طا بمعنی آفت شکم مثل آنکه از آشامیدن دوای مسهل قوی بهم رسد المهدوم
بدال بی نقطه بنای درهم شکسته شده و ریخته شده و کسی که پشت او شکسته شده باشد و کسی که سرش گیج زند
از کوفت گیج و مانند آن و بنا بر اول المهدوم اینجا بتقدیر المهدوم علیه است المدخن بدال بی نقطه و خاء با نقطه بصیغه اسم
مفعول از باب افعال یا باب تفعیل بدود داشته شده گفت امام جعفر صادق علیه السلام بعکس انتظار کشیده میشود
با ایشان تا وقتی که متغیر شوند بجهت غرق شده و آب و صاعقه دریافته شده و کسی که باسهال قوی گرفتار شده باشد و کسی که در زیر
انبوه مانده باشد و کسی که بدود داده شده باشد ششم اصل عن علی بن ابی حمزة قال اصاب بمکة سنة من السنین صواعق
کثیرة مات من ذلک خلق کثیر فدخلت علی ابی ابراهیم علیه السلام فقال مبتدئا من غیر ان اسأله ینبغی للغریق والصعوق ان یتربص
به ثلثة لا یدفن الا ان یجیء منه ریح تدل علی موته قلت جعلت فداک کانک تخبرنی انه قد دفن ناس کثیر احیاء فقال نعم یا علی قد
دفن ناس کثیر احیاء ما ماتوا الا فی قبورهم شرح یتربص بیای بنقطه و با یک نقطه و صاد بی نقطه بصیغه مضارع غایب مجهول
باب تفعل است التربص انتظار کشیدن و اعراب ثلثة چنان است که بیان شد در شرح حدیث اول این باب یعنی روایت
است از علی بن ابی حمزه گفت برخورد در مکه در سالی از سالها صاعقهای بسیار که مردند از آن خلقی بسیار پس داخل شدم بر
امام موسی کاظم علیه السلام پس امام گفت بر حالی که ابتدا کننده بود بی آنکه سؤال کنم او را که سزاوار است برای غرق شده
و صاعقه دریافته شده اینکه انتظار کشیده شود برای او تا آخر شدن سه روز دفن نشود در آن سه روز مگر آنکه آید از او بوی
که دلالت کند بر موت او گفتم قربانت شوم گویا که تو خبر میدهی مرا باینکه شان اینست که بتحقیق مدفون شدند مردمی بسیار
بر حالی که زنده بودند نمردند مگر در قبرهای ایشان باب هفتاد و پنجم اصل باب القتلی شرح القتلی بفتح قاف و سکون
تاء و فتح لام و الف مقصوره جمع قتیل یعنی این باب بیان کشته شدگان است در این باب پنج حدیث است اول

سل سألت ابا عبد الله علیه السلام عن الذی یقتل فی سبیل الله ایغسل و یکفن و یحنط قال یدفن کما هو فی ثیابه الا ان یکون
به رمق ثم مات فانه یغسل و یکفن و یحنط و یصلی علیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله صلی علی حمزة و کفنه لانه کان جرد شح
پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام از کسی که مقتول میشود در راه الله تعالی یعنی جهادی که بامر الله امام زمان است آیا
شسته میشود و تکفین کرده میشود و تحنیط کرده میشود یا نه فرمود امام گفت مدفون کرده میشود چنانچه او بر آن حال است در
جامهای او مگر آنکه باشد بعد از انقضای جهاد با او رمقی یعنی بعد از آن میرد چه هر کسی که او شسته میشود و تکفین کرده میشود
و تحنیط کرده میشود و نماز گزارده میشود برای هر کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله نماز گزارد بر حمزه و تکفین کرد
او را برای اینکه او برهنه کرده شده بود مخفی نماند که ظاهر این است که بر شهید کسی که رمقی با او باقی نباشد غسل ساقط باشد
مگر آنکه برهنه کرده شده باشد تکفین او باید کرد والله اعلم دوم ل عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له کیف رأیت الشهید
یدفن بدمائه قال نعم فی ثیابه بدمائه و لا یحنط و لا یغسل و یدفن کما هو شح رأیت یعنی علمت است الشهید منصوب بنا بر مفعول اول رأیت است
یدفن بدمائه بتقدیر استفهام است و مقصود رسول الله صلی الله سؤال از شستن شهید است ضمیر بدمائه هر دو جا راجع به الشهید
است روایت است از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت که گفتم او را که چون دیدی شهید را آیا مدفون میشود با خونهای
خود امام گفت آری مدفون میشود در جامهای خود با خونهای خود و تحنیط بکافور کرده نمیشود و شسته نمیشود و مدفون
کرده میشود چنانچه بر آن حال است ل ثم قال دفن رسول الله صلی الله علیه و آله عمه حمزة فی ثیابه بدمائه التی اصیب فیها و
رداه النبی صلی الله علیه و آله فقصر عن رجلیه فدعا له باذخر فطرحه علیه و صلی علیه سبعین صلوة و کبر علیه سبعین تکبیرة
شح ظاهر حدیث اول این باب اینست که ضمیر ثیابه و ضمیر دمائه و ضمیر مستتر در اصیب راجع برسول الله صلی الله علیه و آله باشد
باعتبار اینکه دندان رسول علیه السلام در روز احد شکسته شد و خون از او روان و آنجامها را رسید و این منافات ندارد
با اینکه در وقت نماز بر حمزه او را بغیر رداء از جامهای خود پوشانیده باشد زیرا که ممکن است که بعد از نماز در خلوت جامهای خود را کنده
باشد و آنها را لباس حمزه کرده باشد و میتواند بود که ضمائر بحمزه باشد و جامهای حمزه کنده شده باشد اما برده نشده یا بعض
جامهای او برده شده باشد و بعضی برده نشده باشد الخ حقیقتها است رداه براء بی نقطه و همزه بصیغه ماضی معلوم باب
منع است یعنی بعد از آن امام گفت که دفن کرد رسول الله صلی الله علیه و آله عم خود حمزه را در جامهای خود با خونهای خود آنکه
جامهای که زخم رسید بآن و در آنها او پوشانید حمزه را النبی صلی الله علیه و آله ردای خود پس بود کوتاه کرد از دو پای هر دو حمزه پس
طلبید برای حمزه اذخر پس انداخت اذخر را بر حمزه یعنی که بر دو پای او انداخت یا یعنی که بر سر و پای او انداخت و نماز
گزارد بر حمزه هفتاد نماز با ینروش که تکبیر گفت بر حمزه هفتاد تکبیر مخفی نماند که چون در نماز میت مؤمن پنج تکبیر واجب است هفتاد
تکبیر چهارده نماز میشود و تسمیه هر تکبیر چهارده نماز بصلوة باعتبار اینست که نمونه ای از نماز است از قرائن یعنی چنانچه مذکور شود
در باب من زاد علی خمس تکبیرات سیوم ل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الشهید اذا کان به رمق غسل و کفن و
حنط و صلی علیه و ان لم یکن به رمق دفن فی اثوابه شح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم ل قال
امیر المؤمنین علیه السلام ینزع من الشهید الفرو و الخف و القلنسوة و العمامة و المنطقة و السراویل الا ان یکون اصابه
دم فان اصابه دم ترک و لا یترک علیه شیء معقود الا حل شح میتواند بود که مراد بعمامه خود و مانند آن باشد که از نمد است
ضمیر اصابه راجع بکل واحد است یا راجع بسراویل است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه السلام کنده میشود از شهید پوستین
و موزه و کلاه و عمامه و کمربند و تنبان جامه مگر آنکه بر خورده باشد آنرا خونی پس اگر بر خورده باشد آنرا خونی واگذاشته میشود

واگر اشتباه میشود برا و چیزی که بسته شده باشد مگر آنکه کشوده میشود پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول الذی
یقتل فی سبیل الله یدفن فی ثیابه ولا یغسل الا ان یدرکه المسلمون وبه رمق ثم یموت بعد فانه یغسل ویکفن ویحنط ان رسول
الله صلی الله علیه وآله کفن حمزة فی ثیابه ولم یغسله ولکنه صلی علیه شرح ادراک مسلمانان او را با رمق عبارت است از بقای
رمق او بعد از انقضای جهاد و باقی ظاهر است از شرح حدیث اول و دوم این باب باب هفتاد و ششم اصل باب اکیل السبع
والطیر والحریق والقتیل یوجد بعض جسده شرح این باب بیان خورده شده درنده است و خورده شده مرغان و سوخته
شده و کشته شده که یافته میشود بعض بدن او در این باب هفت حدیث است اول اصل عن علی بن جعفر عن اخیه ابی الحسن علیه
السلام قال سألته عن الرجل یأکله السبع والطیر فیبقی عظامه بغیر لحم کیف یصنع به قال یغسل ویکفن ویصلی علیه ویدفن
واذا کان المیت نصفین صلی علی النصف الذی فیه القلب شرح روایت است از علی بن جعفر از برادرش امام موسی کاظم
علیه السلام گفت پرسیدم امام را از مردی که میخورد او را درنده و مرغان پس باقی میماند او را استخوانهای او بی گوشتی
چون کرده میشود با او امام گفت غسل داده میشود و بپوشش کرده میشود باشد مثل بعض بحث آید که چنانچه می آید در حدیث ششم
این باب و تکفین کرده میشود و نماز گذارده میشود بر او و مدفون کرده میشود و اگر باشد میت دو نصفه در آن یکی که نماز
گذارده میشود بر نصفی که در آن بوده دل او دوم اصل عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال اذا قتل قتیل فلم یوجد الا لحم بلا عظم
لم یصل علیه وان وجد عظم بلا لحم صلی علیه قال وروی انه لا یصلی علی الرأس اذا افرد من الجسد شرح ضمیر قال در دوم راجع
بمحمد بن مسلم است و روی بصیغه معلوم و ضمیر مستتر راجع بامام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام است و مرد
شده امام زین العابدین یا امام محمد باقر علیهما السلام است یا بصیغه مجهول است و حاصل هر دو یکی است یا ضمیر قال راجع
بامام محمد باقر است و راوی امام زین العابدین است و مروی عنه امام حسین علیه السلام است یا راوی از جمله مخالفان
است و مروی عنه رسول الله صلی الله علیه وآله است و بر این نقل ایشان است یا آنکه مراد راوی حدیث که منافی حدیث آینده است سوم
والله اعلم شرح روایت است از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام امام گفت که چون کشته شود کسی که کشته شده او
و مقتول است پس یافته نشود مگر گوشتی بی استخوان نماز گذارده نمیشود بر آن گوشت و اگر یافته شود استخوانی بی گوشت
نماز گذارده میشود بر آن مراد استخوان تمام عضوی است لیکن منافی حدیث آینده است محمد بن مسلم گفت که و روایت کرده امام محمد
باقر علیه السلام اینکه شأن این است که نماز گذارده نمیشود بر سر چون دور کرده شده باشد از بدن با آنکه نماز بر بدن واجب است اگر
میت مرده باشد حمل بحمل کدام شد در حدیث دوم باب چهل و یکم هفتم کسی روایت در صورتی است که بدن میت نیز حاضر
باشد و منافی حدیث آینده نیست سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا وجد الرجل قتیلا فان وجد له عضو
تام صلی علیه ودفن وان لم یوجد له عضو تام لم یصل علیه ودفن شرح مراد بعضو تام اعم از آنست که محض استخوان عضو تام
باشد یا گوشت نیز داشته باشد پس منافی نیست حدیث سابق نیست روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت
چون یافته شود مرد کشته پس چون یافته شود از او عضوی که تمام باشد مثل سر و پا و دست و باقی آن نابود باشد و کسی
بر مرده نماز نکند نماز گذارده میشود بر آن عضو تام و مدفون میشود و اگر یافته نشود از او عضوی که تمام باشد مثل پاره
گوشتی نماز گذارده نمیشود بر او و مدفون میشود چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا قطع من الرجل قطعة
فهی میتة واذا مسه انسان فکلما کان فیه عظم فقد وجب علی من مسه الغسل وان لم یکن فیه عظم فلا غسل علیه
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بریده شود از مردی پاره پس آن میته است یا آنکه نجس است و چون ملاقات

کشته مردی پس هرچه باشد در آن استخوانی پس تحقیق لازم میشود بر کسی که ملاقات کند آنرا غسل و اگر نبوده باشد در آن استخوان
پس نیست غسل بر آن کس پنجم ص عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا وسّط الرجل بنصفین صلّی علی الذی فیه القلب
وسّط بصیغه ماضی مجهول باب تفعیل است ی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون میان بر شود مردی دو نیم
نماز گذارده میشود بر نیمی که در آنست دل ششم ص قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه وسئل عن الرجل یحترق بالنار فامرهم ان
یصبّوا علیه الماء صبّا وان یصلّی علیه شرح واو در وسئل حالیه است بتقدیر قد یحترق بصیغه مضارع معلوم باب افتعال است
فامرهم برای بیان قال است ی گفت امیر المؤمنین علیه السلام در حالی که بتحقیق پرسیده شده بود از مردی که سوخته میشود
بآتش باین روش گفت که امر کرد سائل را باینکه ریزند بر او آب را ریختنی یا یعنی که حاجت نمالیدن دست نیست یا یعنی که حاجت
تغسیل سدر و غسل کافور نیست و امر کرد باین که نماز گذارده شود بر او بعد از تکفین هفتم ص عن ابی خالد قال اغسل
کل شیء من الموتی الغریق واکیل السبع وکل شیء الا ما قتل بین الصفین فان کان به رمق غسل والا فلا شرح ابو خالد
واسطی اسم او ابو عمرو بن خالد است و از راویان امام محمد باقر علیه السلام است و مصنف کتابیست بزرگ است ی
روایتست از ابو خالد که گفت بشو هر چیز را از مردگان غرق شده را و خورده شده درنده را و هر چیزی غیر آنها مگر آنچه
کشته شده باشد میان دو صف یعنی صف مجاهدان بامر امام زمان و دیگری صف دشمنان ایشان پس اگر باشد با مقتول رمقی
بعد از انقضای حرب بیکدیگر بودن آن دو صف شسته میشود و اگر رمقی نباشد کشته شسته نمیشود باب هفتاد و هفتم اصلها
من یموت فی السفینة ولا یقدر علی الشط او یصاب وهو عریان شرح یقدر بصیغه مضارع مجهول باب نصر و ضرب و علم یا باب
افعال است القدرة توانائی و الاقتدار توانا کردن و بر هر تقدیر ظرف نائب فاعل است الشط بفتح شین با نقطه و تشدید طای بی
نقطه کنار دریا و مانند آن ی این باب بیان کسی که میمیرد در کشتی و توانائی نیست بر کنار یا بر خورده میشود مرده و او برهنه است
در این باب چهار حدیث است اول ص سئل ابو عبدالله علیه السلام عن رجل مات فی سفینة فی البحر کیف یصنع به قال
توضع فی خابیة ویوکی راسها ویطرح فی الماء شرح الخابیة بخاء با نقطه و الف و کسر باء یک نقطه و یاء دو نقطه در پائین
منقلب از همزه خم بزرگ یوکی بواو و الف مقصوره بصیغه مضارع غائب مجهول معتل الفاء واوی و معتل اللام یائی باب
ضرب یا باب افعال است ی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که مرد در کشتی در دریا چون کرده
میشود با او امام گفت گذاشته میشود در خمی بزرگ که برای آب است و بسته میشود سر آن خم و انداخته میشود
در آب دوم ص عن ابی عبدالله علیه السلام انه قال فی الرجل یموت مع القوم فی البحر فقال یغسل ویکفن ویصلی علیه
ویثقل ویرمی به فی البحر شرح فقال یغسل اشارتست باینکه کلام امام طول داشته و صدر آن اینجا منقول نشده
ی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه او گفتگو کرد در بیان احکام مردی که میمیرد بر حالیکه با جماعتی است
در دریا پس امام گفت شسته میشود و تکفین کرده میشود و نماز گذارده میشود بر او و سنگین کرده میشود و انداخته
میشود در دریا یا یعنی که جماعت اینها را میکنند سیوم ص عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا مات الرجل فی
السفینة ولم یقدر علی الشط قال یکفن ویحنط فی ثوب ویلقی فی الماء شرح تکرار قال اشارتست باینکه بعض کلام
اینجا منقول نشده فی ثوب اشارتست باینکه چنانچه که در حدیث اول این باب مذکور شد و خم نیافتن واجب نیست بلکه
مستحب است و مراد وحدت ثوب نیست ی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بمیرد مردی در کشتی
و توانائی نباشد بر کنار دریا یا امام گفت تکفین کرده میشود و تحنیط بکافور کرده میشود در جامه و انداخته میشود

در کتب چهارم اصل قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی قوم کانوا فی سفر لهم یمشون علی ساحل البحر فاذا هم
برجل میت عریان قد لفظه البحر وهم عراة لیس علیهم الا ازار کیف یصلون علیه وهو عریان ولیس معهم فضل ثوب یکفنونه
فیه قال یحفر له ویوضع فی لحده ویوضع اللبن علی عورته لتستر عورته باللبن ثم یصلی علیه ثم یدفن قال قلت فلا یصلی
علیه اذا دفن قال لا یصلی علی المیت بعد ما یدفن ولا یصلی علیه وهو عریان حتی یواری عورته شرح گفتم امام جعفر صادق را
چه میگوئی در جمعی که بودند در سفری با یکدیگر که ایشان میرفتند بر کنار دریا پس ناگاه ایشان رسیدند بمردی مرده برهنه
بتحقیق بکنار انداخته بود او را دریا و ایشان برهنه‌اند نیست بر ایشان مگر لنگی چون نماز میگذارند بر آن میت و او
برهنه است و نیست با ایشان زیادتی جامه که بپیچند او را در آن امام گفت کنده میشود قبر برای او و گذاشته میشود در لحد ش
و گذاشته میشود خشت مثلا بر عورت او تا پوشیده عورت او بخشت بعد از آن نماز گذارده میشود بر او بعد از آن باقی
اعضای او نیز پوشیده میشود بخشت مثلا چنانچه شعار است راوی گفت گفتم پس نماز گذارده نمیشود بر او چون مدفون شده
باشد امام گفت نماز گذارده نمیشود بر میت بعد از مدفون شدن او و نماز گذارده نمیشود بر او بر حالیکه او برهنه باشد مگر آنکه
پوشیده شود عورت او مخفی نماند که ظاهر این اینست که در لحد گذاشته شود بر پهلوی راست و چون نماز گذارد آن بلند تر
از او نیز پهلوی چپ او نزدیک ایشان خواهد بود که اند آنچه در نماز میت شعار است والله اعلم باب هفتاد و هشتم
اصل باب الصلوة علی المصلوب والمرجوم والمقتص منه شرح این باب نماز است بر کسی که آویخته شده و کسی که
سنگسار شده و کسی که بقصاص کشته شده و این باب نه حدیثست اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال المرجوم
والمرجومة یغسلان ویحنطان ویلبسان الکفن قبل ذلک ثم یرجمان ویصلی علیهما والمقتص منه بمنزلة ذلک یغسل ویحنط ویلبس
الکفن ویصلی علیه شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت مردی که سنگسار شود و زنی که سنگسار شود
شسته میشوند بآب و حالکم چنانچه میت شسته میشود خواه شوینده خود ایشان باشند و خواه دیگری و تحنیط کرده میشوند
و پوشانیده میشوند کفن پیش از سنگسار شدن بعد از آن سنگسار کرده میشوند و نماز گذارده میشود بر ایشان و کسی که
بقصاص کشته میشود همان حکم دارد بیان این آنکه شسته میشود و تحنیط کرده میشود و پوشانیده میشود کفن پیش از
قصاص و نماز گذارده میشود بر او بعد از قصاص دوم اصل عن ابی هاشم الجعفری قال سالت الرضا علیه السلام عن المصلوب
فقال اما علمت ان جدی علیه السلام صلی علی عمه قلت اعلم ذلک ولکنی لا افهمه مبینا فقال ابینه لک شرح در ذکری مذکور است
که مراد بجد امام جعفر صادق علیه السلام و مراد بعم زید بن علی بن الحسین است که در کناسه کوفه مصلوب شد و این بحسب ظاهر
محل اشکال است زیرا که در آن اوقات امام جعفر صادق علیه السلام در مدینه بوده و جواب این است که صلی بمعنی امر
صلوة و تعلیم شقوق آنست مبینا بیاء یک نقطه و باء دو نقطه در پایین و نون بمعنی اسم مفعول باب تفعیل حال از ضمیر
افهم است ابین بصیغه مضارع معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است التبیین توضیح یعنی روایتست از ابو جعفر هاشم داود
بن قاسم که از اولاد جعفر طیار است گفت پرسیدم امام رضا علیه السلام را از آویخته شده بعلوق که چون نماز بر او باید کرد
پس امام گفت آیا بدرستی که ندانستی اینکه جدم امام جعفر صادق علیه السلام تعلیم کرد مردم را نماز بر عم او و مشهور شد میان
شیعه گفتم میدانم این را ولیکن من نمیفهمم آن را که مردم از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکنند در آن مسئله بر حالی
که توضیح کرده شده باشد پس امام گفت توضیح میکنم آن را برای تو اصل ان کان وجه المصلوب الی القبلة فقم علی منکبه
الایمن وان کان قفاه الی القبلة فقم علی منکبه الایسر فان بین المشرق والمغرب قبلة وان کان منکبه الایسر الی القبلة

ثم علی منکبه الایمن وان کان منکبه الایمن الی القبلة ثم علی منکبه الایسر. شرح: این بیان چهار شق است در نصوص حکم
مصلی در مدینه باشد چون این سؤال آنجا واقع شده الف لام القبلة برای عهد خارجیست و مراد اینجا جانبی است
که بنای محراب مسجد مدینه موافق آنست چنانچه می‌آید در کتاب الصلوة در شرح حدیث ششم باب النوادر که باب صد و بیست و
اینکه اعتدال در احتیاط و یسار در آن مسجد مستحب است بنا بر اینکه آن محراب برابر نقطه جنوب است و کسی که رو بآن ایستد کعبه مایل بجانب
دست چپ او می‌افتد اندکی و منصوب و ابهام آن است تقدیر فوع و جر آن است بین المشرق والمغرب عبارتست از
نصفی از افق که مواجه وسط حقیقی کعبه مواجه وسط حقیقی آن نصف باشد و این تعبیر مبنی بر اینست که در مدینه نزدیک
بلاد یکطرف آن نصف در نصف شرقی افق میباشد و طرف دیگر در نصف غربی افق میباشد پس این منافات ندارد با اینکه
در بعض بلاد که مواجه وسط حقیقی کعبه در آنجا موافق نقطه اعتدال شرقی یا نقطه غربی اعتدالی باشد بین الجنوب والشمال
در طرفی کعبه قبله باشد فضل بودن بین المشرق والمغرب باین معنی موافق تکلم اینست که بیان شد در کتاب الایمان والکفر در
شرح حدیث هفتم باب [illegible] مراد اینست که در وقت ضرورت آن قبله است و ضرورت اینجا اینست که مواجه وسط دوش
مصلی هم است از مواجهه کعبه [illegible] و نظر اینست صورت اشتباه جهت کعبه چنانچه می‌آید در کتاب الصلوة در حدیث
هشتم که باب وقت الصلوة یوم الغیم والریح ومن صلی لغیر القبلة است و ابن اثیر در نهایه گفته که در حدیث ابن عمر ما بین المشرق
والمغرب قبلة اراد به المسافر اذا التبس علیه قبلته فاما الحاضر فیجب علیه التحری والاجتهاد وهذا انما یصح لمن کانت القبلة
فی جنوبه او شماله ویجوز ان یکون اراد به قبلة اهل المدینة ونواحیها فان الکعبة جنوبها والقبلة فی الاصل الجهة. و
از اینجا گفتیم ظاهر میشود که اگر روی مصلی بقبله مسجد مدینه باشد و کسی مواجه وسط دوش راست او شود در جهة
بین المشرق والمغرب نشده خواهد بود بخلاف اینکه مواجه وسط دوش چپ او شود پس اگر پشت مصلی بقبله مسجد مدینه باشد
مواجه وسط دوش چپ او میباید کرد [illegible] اگر باشد روی مصلی بسوی قبله مسجد مدینه پس بایست برابر وسط دوش
راست او و اگر باشد پشت او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او چه بمعنی که میان مشرق و مغرب در جانب
کعبه قبله است باین معنی که مضطر است اگرچه قبله [illegible] الاشتباه اگر باشد دوش چپ او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط
دوش راست او و اگر باشد دوش راست او بسوی آن قبله پس بایست برابر وسط دوش چپ او. وکیف کان منحرفا فلا
تزایل مناکبه ولیکن وجهه الی ما بین المشرق والمغرب ولا تستقبله ولا تستدبره البتة قال ابو هاشم وقد فهمت ان شاء الله
تعالی فهمه الله. شرح: این فقره برای بیان جمیع شقوق غیر چهار شق سابق است در مدینه و بیان جمیع شقوق در جمیع
مواضع غیر مدینه نیز ممکن اگر جمیع ممکنه شقها و مراد اینجا اجزای یک دوش است غرض در طرف ذکر مناکبه بلفظ جمع است اشاره
باینکه اگر رو یا پشت مصلی مواجه عین کعبه باشد و آن جنوبی است که یسار در مسجد مدینه تا آن جهت مستحب است پس
هیچکدام از دو وسط دو دوش او محاذی بین المشرق والمغرب بالمعنی که گفتیم نخواهد بود برابر وسط دوش او نباید کرد ایستاد
بلکه اندکی میل باید کرد بجانب کعبه تا مواجهه بین المشرق والمغرب حاصل شود و در این صورت هر یک از مواجهه بعض دوش
راست او و مواجهه بعض دوش چپ او جایز است و در این هنگام مخفی نماند که آنچه ظاهر میشود که در نمازیست مواجهه
دوش [illegible] هم است از مواجهه کعبه [illegible] دلالت بر این میکند که میت در وقت نماز بر او در صورت اختیار مستلقی میباید باشد
[illegible] ملحوظ جهت هر دو جانب [illegible] یا ضمیر مصلی و متکلم [illegible] از باب علم است در بیان این دو جمله ادراک نمایانی حاصل شده بوده
ابو هاشم را در آن زمان تامل در فهم جمیع شقوق که دو بوده [illegible] پیش از آن [illegible] داشته یعنی و هر قسمی که متعرف نباشد

درش مصلوب از آن قبله پس چند لمشوار استقبال جزئی از اجزای درش او و باید که باشد بدن تو بسوی میان مشرق و مغرب
در جانب کعبه و در بدن تو مصلوب را در روبه پشت مشو او را النه گفتا بو هشم و تحقیق فهمیدم آن را که گفتی بجمیع شقوق قش
ان شاء الله تعالی بعد از فاصله ابو هشم گفت فهمیدم آن را بجمیع شقوق بعد تقسیم سیوم باب قال رسول الله صلی الله
علیه و آله لا تقروا المصلوب بعد ثلاثة حتی ینزل و یدفن شرح لا تقروا بقاف و تشدید را پس نقطه بصیغه نهی حاضر
مذکر حاضر از باب افعال است الاقرار راضی شدن بماندن چیزی بصیغه نهی جمع مذکر حاضر و خطاب اینجا بعامه اهل حتی
برای تعلیل به عدم اقرار است ینزل بصیغه مضارع مجهول باب افعال منصوب است و فاعل محذوف و آن حاکم ظالم است زیرا که
غیر ظالم جاهل مسئله نباشد در زیاد از سه روز مصلوب را باقی نمیگذارد پس حاجت بهجوم بر رعیت برای نهی منکر نیست
یعنی گفته رسول الله صلی الله علیه و آله راضی نشوید بماندن مصلوب بر دار بعد از سه شبانه روز برای اینکه فرود
آورده شود و مدفون شود باب هفتاد و نهم اصل باب ما یجب علی الجیران لاهل المصیبة و اتخاذ المأتم شرح
المأتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تاء دو نقطه در بالا مصدر میمی باب نصر اجتماع و ماندن زنان نزد زنی که صاحب مصیبت
است یعنی این باب بیان چیزیست که لازم است بر همسایگان نزدیک برای اهل مصیبت و بیان استحباب ساختن
اجتماع و ماندن زنان همسایگان و آشنایان نزد زنی که صاحب مصیبت برای تعزیت او و در این باب شش حدیث است
اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما قتل جعفر بن ابی طالب علیه السلام امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمة
علیها السلام ان تتخذ طعاما لاسماء بنت عمیس ثلاثة ایام و تأتیها و نساءها فتقیم عندها ثلاثة ایام فجرت بذلک السنة ان
یصنع لاهل المصیبة طعام ثلاثة شرح ثلاثة منصوب است و او در و نساءها بمعنی مع است پس نساءها منصوب
راجع بفاطمه است ان یصنع بدل الکل یا عطف بیان ذلک است یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت چون کشته شد جعفر
برادر امیر المؤمنین علیه السلام امر کرد رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه را علیها السلام که بسازد خوردنی برای زوجه
جعفر اسماء بنت عمیس در سه شبانه روز و اینکه فاطمه آید نزد اسماء با زنانی که منسوب بفاطمه اند پس بایستد فاطمه با آن زنان
نزد اسماء در سه شبانه روز پس جاری شد با آن سنت اینکه [illegible] شود برای اهل مصیبت خوردنی در سه شبانه روز
دوم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال یصنع لاهل المیت مأتما ثلاثة ایام من یوم مات شرح مراد بمأتم اینجا یعنی مصدر میمی
بودن مراد طعام آن میتواند بود و مأتم اهل میتواند بود که مراد محل ساختن اجتماع باشد و میتواند بود که مراد از مأتم
طعامی که لازم آن نیست باشد بلفظ مضاف مقدر باشد و مأتما بتقدیر طعام مأتم باشد یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
گفت میسازی برای اهل بیت اجتماع زنان و ماندن ایشان را در سه شبانه روز از روزی که مرده سیوم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ینبغی لجیران صاحب المصیبة ان یطعموا الطعام عنه ثلاثة ایام شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت سزاوار است برای همسایگان و آشنایان نزدیک اهل مصیبت اینکه اطعام طعام ماتم کنند از جانب
صاحب مصیبت در سه شبانه روز یعنی که از مال خود خرج کنند بنوبت یا بی نوبت در آن سه شبانه روز چهارم
چهارم اصل اوصی ابو جعفر علیه السلام بثمانمائة درهم لمأتمه و کان یری ذلک من السنة لان رسول الله صلی الله علیه و آله
قال اتخذوا لآل جعفر طعاما فقد شغلوا شرح درهم زر سپید است نقره که بوزن چهل و هشت جو میانه است مشار الیه ذلک
محض ماتم است زیرا که استحباب وصیت بدراهم مستفاد نمیشود از دلیل مذکور نمیشود از شرح یعنی وصیت امام
امام محمد باقر علیه السلام بهشتصد درهم از مال خود برای اجتماع زنان و ماندن ایشان در مصیبت و وفات او و امام

علیه السلام میبرد آن اجتماع زنان را از جمله سنت برای اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بسازید برای اهل بیت
جعفر طعامی چه بتحقیق مشغول شده اند فرصت ساختن طعام ندارند و بسبب اجتماع زنان مراد این است که
اجتماع زنان اگر سنت نمیبود امر بطعام برای ایشان نمیکرد ح عن ابی عبد الله علیه السلام الکاهلی قال قلت لابی
الحسن علیه السلام ان امرأتی و امرأة ابن مارد تخرجان الی المأتم فانهاهما فتقول لی امرأتی ان کان حراما فانهنا
عنه حتی نترکه و ان لم یکن حراما فلای شیء تمنعنا فاذا مات لنا میت لم یجئنا احد قال فقال ابو الحسن علیه السلام عن الحقوق
تسألنی کان ابی علیه السلام یبعث امی و ام فروة تقضیان حقوق اهل المدینة ش المأتم بفتح میم و الف و فتح همزه و کسر تاء
دو نقطه در بالا جمع مأتم بفتح میم و سکون همزه و فتح تاء بصیغه اسم مکان باب نصر جاهای اجتماع و ماتم زنان نزد
صاحب مصیبت مادر امام موسی کاظم علیه السلام حمیده بربریه است ام فروه بنت قاسم بن محمد بن ابی بکر مادر امام جعفر
صادق علیه السلام است ی روایت است از عبد الله کاهلی گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را به درستی که زن من
و زن ابن مارد بیرون میروند بسوی ماتمها پس نهی میکنم ایشان را از آن حرکت پس میگوید مرا زنم که اگر بیرون رفتن ما
بسوی ماتمها حرام است پس نهی کن ما را از آن تا ترک کنیم آن را و اگر حرام نیست پس برای چه چیز نهی میکنی ما را از آن پس
اگر وفات یابد از ما میتی نمی آید نزد ما هیچکس [illegible] از جمله ادای حقوق است پس اگر حرام نباشد مستحب خواهد
بود عبد الله گفت که پس گفت امام موسی کاظم علیه السلام که از ادای حقوق میپرسی مرا به درستی که پدرم علیه السلام میفرستاد
مرا مادر مرا و ام فروه را که ادا میکردند حقوق اهل مدینه را ششم ح قال امیر المؤمنین علیه السلام مرّوا اهالیکم بالقول
الحسن عند موتاکم فان فاطمة علیها السلام لما قبض ابوها علیه و آله السلام اسعدتها بنات هاشم فقالت اترکن التعداد
علیکن بالدعاء ش الاهالی بفتح همزه و کسر لام و یاء دو نقطه در پایین جمع بمعنی زوجه یا بمعنی هر زنی که در خانه ساکن
باشد خواه زوجه و خواه غیر زوجه القول الحسن عبارت است از سخنی که در ماتمها نفع آخرت داشته باشد برای آنکه دعا گفته
میشود و برای گوینده نیز عند موتاکم یعنی عند ذکر موتاکم است الاسعاد مدد کردن و مراد اینجا اجتماع نزد کسی دیگر برای تعزیه
اوست التعداد بفتح و کسر تاء دو نقطه در بالا مصدر باب نصر شمردن مفاخر میت و مانند آن [illegible] تعداد اینجا
سببی برای این است که عادت ایشان در [illegible] تعداد ده مرتبه بوده مثل آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هفدهم
باب ما یفصل به بین دعوی المحق و المبطل فی امر الامامة که بنت [illegible] گفت اعدد رسول الله و اعدد بعده
[illegible] تا آخر ی گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر کنید زنان خود را به سخن خوب نزد یاد کردن
مردگان شما در ماتمها مراد این است که امر کنید ایشان را به دعا و طلب آمرزش برای مردگان و ترک ذکر مفاخر مردگان بدرستی
که فاطمه علیها السلام چون از دنیا رفت پدرش علیه و آله السلام مجتمع شدند نزد او دختران که از اولاد هاشم بودند پس فاطمه
علیها السلام گفت که ترک کنید عادت خود را که شمردن مفاخر مردگان شما است و بر شما باد کرد دعا و طلب آمرزش کنید
برای مردگان نزد یاد ایشان باب هشتادم اصل باب المصیبة بالولد ش این باب عبارت از مصیبت بوفات فرزند
است و این باب ده حدیث است اول ح عن ابی عبد الله علیه السلام قال ولد یقدمه الرجل افضل من سبعین ولدا
یخلفهم بعده کلهم قد رکب الخیل و جاهد فی سبیل الله ش یخلف بصیغه مضارع معلوم باب تفعیل است ی
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت فرزندی که پیش میفرستد او را مرد فاضل تر است باعتبار ثواب بیدا از
هفتاد فرزند که وامیگذارد ایشان را بعد از خود اگر چه جمیع ایشان بتحقیق سوار شده باشند اسبان را و جهاد کرده

باشد در راه الله تعالی دوم اصل دخل رسول الله صلی الله علیه وآله علی خدیجة حین مات القسم ابنها وهی تبکی فقال لها
ما یبکیک فقالت درّت دریرة فبکیت فقال یا خدیجة اما ترضین اذا کان یوم القیمة ان تجیئ الی باب الجنة وهو قائم
فیأخذ بیدک فیدخلک الجنة وینزلک افضلها وذلک لکل مؤمن ان الله عز وجل احکم واکرم ان یسلب المؤمن ثمرة
فؤاده ثم یعذبه بعدها ابداً شرح قاسم در آخرهای شیرخوارگی وفات یافته الدرة بفتح دال وتشدید را اسم تقطر بقیه
ه نصر یضرب فرود آمدن شیر در پستان الدریرة دفعه از شیر که فرود می آید در پستان اذا کان ظرف تجیئ است که مقدم شده
ان بتقدیر بان است وظرف بتقدیر متعلق بترضین است ثم برای تعجب است برای تراخی زمانی نیست مراد بعدها بعد از سلب ثمرة
تدارک وتلافی عذاب دنیا است به وجه کمال ابداً ظرف نفی مفهوم ان کلام است یعنی اینکه یعذبه ابداً نفی داخل شد رسول
الله صلی الله علیه وآله بر خدیجه در خانه که وفات یافت قاسم پسر او آنجا وخدیجه گریه میکرد پس گفت او را رسول الله صلی الله
علیه وآله چه چیز است باعث گریه تو شد خدیجه گفت فرود آمد در پستان دفعه از شیر پس برای یاد قاسم گریه کردم پس گفت
ای خدیجه آیا راضی نمیشوی باینکه آنگاه که روز قیامت شود بیائی سوی در بهشت وقاسم ایستاده باشد پس بگیرد دست ترا
پس داخل کند ترا در بهشت وفرود آورد ترا در مکانهای بهشت وآنچه مذکور شد برای هر مؤمنی است که از او فرزندی
وفات یافته باشد بدرستی که الله عز وجل درستکارتر وکریمتر است از اینکه واگیرد از مؤمن میوه دل او را وباوجود آن
عذاب کند او را بعد از وفات میوه دل او هرگز سیوم اصل کتب رجل الی ابی جعفر الثانی علیه السلام یشکو الیه
مصابه بولده وشدة ما دخله فکتب الیه اما علمت ان الله عز وجل یختار من مال المؤمن ومن ولده انفسه لیأجره علی ذلک
شرح المصاب بصیغه مصدر میمی یا باب افعال اشتهر بخوردن بلا وشدت بکسی بمعنی گرفتاری کسی بمصیبتی استعمال الجزع آنجا
وثواب در حدیث هشتم این باب بمعنی عوض نفعی آن مجاز است یعنی نوشت مردی بسوی امام محمد تقی علیه السلام شکایت
میبرد بسوی او از گرفتاری او بمصیبت بسبب وفات پسر او وسختی آنچه داخل او شده از غم پس امام علیه السلام نوشت بسوی او
که آیا ندانسته که الله عز وجل برمیگزیند وبعطا میگیرد از مال مؤمن واز فرزند مؤمن نفیستر آنرا تا ثواب دهد او را بنا بر آن
چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله اذا قبض ولد المؤمن والله اعلم بما قال العبد قال الله تبارک وتعالی للملائکة
قبضتم ولد فلان فیقولون نعم ربنا قال فیقول فما قال عبدی قالوا حمدک واسترجع فیقول الله تبارک وتعالی اخذتم
ثمرة قلبه وقرة عینه فحمدنی واسترجع ابنوا له بیتا فی الجنة وسموه بیت الحمد شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله چون از
دنیا گرفته شود پسر مؤمن والله تعالی داناتر است بآنچه گفته است آن بنده بآن وجود آن برای حکمتی میگوید الله تبارک وتعالی
ملائکه خود را که آیا از دنیا گرفتید پسر فلان کس را پس میگویند آری ای صاحب کل اختیار ما رسول گفت پس میگوید الله
تعالی پس چه گفت بنده من میگویند حمد گفت ترا وانا لله وانا الیه راجعون گفت پس میگوید الله تبارک وتعالی گرفتید
گرفتید میوه دل او وروشنی چشم او را پس حمد گفت مرا وانا لله وانا الیه راجعون گفت بنا کنید برای او خانه در بهشت
ونام کنید آنرا خانه حمد پنجم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان الله عز وجل اذا احب عبدا قبض احب ولده الیه
شرح شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بدرستی که الله عز وجل چون دوست بنده را میگیرد محبوبتر
اولاد او بسوی او را ششم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال من قدم من المسلمین ولدین یحتسبهما عند الله عز وجل
حجباه من النار باذن الله شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت هر که پیش فرستد از جمله مسلمان
دو فرزند را برحالی که ذخیره آخرت خود شمرد آن دو فرزند را نزد الله عز وجل حاجب میشوند آنها او را از آتش جهنم

برحمت الله تعالى هفتم اصل توفي طاهر بن رسول الله صلى الله عليه وآله فنهى رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة عن
البكاء فقالت بلى يا رسول الله ولكن درت عليه الدريرة فبكيت فقال لها اما ترضين ان تجديه قائما على باب الجنة
فاذا رآك اخذ بيدك فادخلك اطهرها مكانا واطيبها قالت وان ذلك كذلك قال الله اعز واكرم من ان يسلب عبدا
ثمرة فؤاده فيصبر ويحتسب ويحمد الله عز وجل ثم يعذبه شرح توفي بصيغه ماضي مجهول يا معلوم باب تفعل است اين
حديث با حديث دوم اين باب جمع اينست كه طاهر لقب قاسم است وهر دو نقل يك حكايت است وتفاوت در نقل اينجا از قبيل
تفاوت در نقل قرآن است قصص موسى وعيسى ومانند آن را وكلام مصنف در كتاب الحجة در مولد النبي دلالت بر مغايرت
ميكند يعني گريست وقتي از دنيا رفت طاهر پسر رسول الله صلى الله عليه وآله پس نهي كرد رسول الله صلى الله عليه وآله خديجه را
از گريه پس خديجه گفت بلي اي رسول الله كه بر او ترك گريه كرده بودم وليكن فرود آمد بر طاهر چنانچه عادت بود دفعه از
شير پس گريه كردم پس گفت او را كه آيا راضي نمیشوي به اينكه يابي او را ايستاده بر در بهشت پس چون ببيند ترا بگيرد دست
ترا پس داخل كند ترا در پاكيزه ترين بهشت باعتبار اينكه مكان وخوشبوترين بهشت خديجه گفت آيا وبدرستي كه اين چنان است
كه گفتي گفت كه الله بزرگتر است وكريمتر است از اينكه دور گرداند از بنده ميوه دل او را پس آن بنده صبر كند وداخل خير
آخرت خود شمارد وحمد كند الله عز وجل را با وجود آن عذاب كند او را بترك تدارك بر وجه كمال هشتم اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام قال ثواب المؤمن من ولده اذا مات الجنة صبر او لم يصبر شرح روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت ثواب
مؤمن از جانب فرزند چون مرده باشد بهشت است خواه صبر كند وخواه صبر نكند مراد اينست كه اگر صبر كند ثواب او اعلى و
اطيب بهشتها است چنانچه گذشت در حديث هفتم واگر نكند ثواب او محض دخول بهشت است نهم اصل عن ابي عبد الله عليه
السلام او ابي الحسن عليهما السلام قال ان الله عز وجل ليعجب من رجل يموت ولده وهو يحمد الله فيقول يا ملائكتي عبدي
اخذت نفسه وهو يحمدني شرح يعجب بعين بي نقطه وجيم وبا بكسر قطع بصيغه مضارع معلوم باب علم است العجب بفتح
عين وسكون جيم تكبر ومباهات علو جرمي چنانچه گفته تبارك الله احسن الخالقين من براي سببيت است فاء در فيقول براي
بيان عجب است نفسه بسكون فا وبفتح فا نيز ميتواند بود وبر هر تقدير استعاره است براي فرزند يعني روايتست از امام جعفر
صادق يا امام موسى كاظم عليهما السلام كه گفت بدرستي كه الله عز وجل هر آينه مباهات ميكند از آفريدن مردي كه فرزند او
ميميرد وحمد ميكند الله تعالى را باين روش كه الله تعالى ميگويد اي ملائكه من بنده من گرفتم جان فرزند او را وحمد ميگويد مرا دهم اصل عن
ابي جعفر عليه السلام قال من قدم اولادا يحتسبهم عند الله عز وجل حجبوه من النار باذن الله عز وجل اين ظاهر است
شرح حديث ششم اين باب ولفظ جمع گاهي مستعمل ميشود در دو چنانچه گذشت در كتاب الحيض در آخر حديث اول
جامع في الحائض والمستحاضة كه سن لها الاقراء وادناه حيضتان باب هشتاد ويكم اصل باب التعزي
اين باب بيان واگذاشتن كسي خود را بر صبر است در مصيبت در اين باب هشت حديث است اول اصل عن ابي عبد الله
عليه السلام قال من اصيب بمصيبة فليذكر مصابه بالنبي صلى الله عليه وآله فانه من اعظم المصائب شرح مصاب مصدر
ميمي باب افعال است مصائب بياء دو نقطه در پائين است يعني روايتست از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت هر كه
گرفتار شود بمصيبتي پس بايد كه بياد خود آورد گرفتاري خود را بوفات نبي صلى الله عليه وآله يعني بايد بداند كه آن از
جمله بزرگترين مصيبتها است دوم اصل عن ابي جعفر عليه السلام قال ان اصبت بمصيبة في نفسك او في مالك او في
ولدك فاذكر مصابك برسول الله صلى الله عليه وآله فان الخلائق لم يصابوا بمثله قط شرح روايتست از امام محمد باقر عليه السلام

راوی گفت که امام گفت اگر گرفتار شوی بمصیبتی در خودت یا مالت یا در فرزندت پس یاد کن گرفتاری
خود را بوفات رسول صلی الله علیه و آله چه بدرستی که خلائق گرفتار نشده اند بمصیبتی که مثل وفات رسول الله
باشد هر که اشارت باینکه خلفا ضلالات در دین او کردند آنچه کردند و میکنند آنچه میکنند سیوم ص لما اصیب امیر
المؤمنین علیه السلام نعی الحسن الی الحسین علیهما السلام وهو بالمدائن فلما قرأ الکتاب قال یا لها من مصیبة
ما اعظمها مع ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال من اصیب منکم بمصیبة فلیذکر مصابه بی فانه لن یصاب بمصیبة
اعظم منها وصدق صلی الله علیه و آله ش النعی بفتح نون و سکون عین بی نقطه مصدر معتل اللامی یا بمعنی
خبر کسی مرده دادن و مراد اینجا خبر دادن ضربت ابن ملجم علیه اللعنة است بر دشمنی که معلوم است که منجر بمرگ شود منادی در
لها محذوف است بتقدیر یا قوم لها متعلق بفعل محذوف است بتقدیر احضروا لها یا بمعنی که تماشا کنید آنرا حاضر لها راجع
بحادثه است من بیانیه است که برو تمیز در آمده است ما اعظمها صیغه تعجب است یعنی چون حضرت خود امیر المؤمنین علیه السلام
خبر مرگ خود نوشت بامام حسن بسوی امام حسین علیهما السلام و امام حسین در مداین بود پس چون خواند مکتوب را گفت ای قوم
تماشا کنید این حادثه را که مصیبتی است چه عظیم است با وجود آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هر که گرفتار شود
از جمله شما مؤمنان بمصیبتی پس باید که یاد کند گرفتاری خود را بوفات من چه بدرستی که او هرگز گرفتار نخواهد شد بمصیبتی که بزرگتر
از آن باشد و رسول الله راست گفت صلی الله علیه و آله چهارم ص عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما مات النبی صلی الله علیه و آله
سمعوا صوتا ولم یروا شخصا یقول کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة
فقد فاز وقال ان فی الله خلفا من کل هالک وعزاء من کل مصیبة ودرکا لما فات فبالله فثقوا وایاه فارجوا وانما المحروم
من حرم الثواب ش مضمون این گذشت در کتاب الحجة در حدیث نوزدهم مولد النبی که باب صد و دهم است کل نفس تا فقد فاز
از سوره آل عمران است چون مضمون کلام این شخص معلوم بود سابقا پس از قبیل تذکر و تحدیث است نه تعلیم و منافی انقطاع
نبوت بعد از رسول نیست پس دفع شبهه او در فارجوا برای تاکید معنی ما در فبالله است پنجم روایت است از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت چون وفات یافت نبی صلی الله علیه و آله اهل البیت شب ... شنیدند کسی را که آواز میکرد و آنکس هم چنانکه
چشنده مرگ است و جز این نیست که تمام داده میشود اجر مصیبت خود در روز قیامت پس در آن روز هر که دور کرده شود از
آتش و داخل کرده شود در بهشت بتحقیق برسد بمطلب خود و آنکس گفت بدرستی که در نزد الله تعالی ثوابی هست که عوض هر تلف
شده در دنیا است و باعث صبر است در هر مصیبتی و تلافی است از آنچه فوت شده پس بالله تعالی و بس اعتماد کنید و او را
و بس امیدوار باشید و جز این نیست که بی نصیب حقیقی کسی است که بی نصیب باشد از ثواب بسبب کثرت بیتابی در
مصیبت ششم ص عن ابی عبد الله علیه السلام قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه و آله جاءهم جبرئیل والنبی مسجی
وفی البیت علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام فقال السلام علیکم یا اهل بیت الرحمة کل نفس ذائقة الموت
وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ان فی الله عز وجل
عزاء من کل مصیبة وخلفا من کل هالک ودرکا لما فات فبالله فثقوا وایاه فارجوا فان المصاب من حرم الثواب هذا
آخر وطء من الدنیا قالوا فسمعنا الصوت ولم نر الشخص ش المسجی بسین بی نقطه و جیم بصیغه اسم مفعول باب تفعیل
کسی که برد بر او پوشیده شده باشد الحیوة الدنیا بمعنی دلبستگی بزندگی دنیا است الا متاع الغرور فریب دادن
پس مراد اینست که نیست دلبستگی بزندگی دنیا مگر آلت فریب دادن شیطان جاهلان را که دل با آن بسته اند اشاره الیه هذا

یا گذاشتن است احر بفتح همزه و فتح حاء بی‌نقطه و تشدید رای با نقطه افعل التفضیل است بمعنی دردناک‌تر ماخوذ
از حرازه بمعنی دردی که در دل است از خشم و مانند آن و نسبت آن بیا نهادن از قبیل مجاز است و میتواند بود که مشارالیه هذا
مقبوض شدن رسول باشد و اخر بفتح همزه و تشدید خاء با نقطه مفتوحه و رای بی‌نقطه بصیغه ماضی باب تفعیل باشد یا من
بمعنی که باعث این شد که کثیر من دین امی ایم الوطء بفتح واو و سکون طاء و همزه مصدر باب علم گذاشتن و رجا یمن بمعنی فی
است دنیا بمعنی زمین است و باقی ابن ظاهر است از شرح حدیث سابق و شاید که هر دو نقل یک واقعه باشد و میتواند بود که
نقل دو واقعه باشد والله اعلم ششم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وآله جاءت
التعزیة اتاهم آت یسمعون حسه ولا یرون شخصه فقال السلام علیکم اهل البیت ورحمة الله وبرکاته کل نفس ذائقة
الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور ان فی الله عز و جل
عزاء من کل مصیبة وخلفا من کل هالک ودرکا لما فات فبالله فثقوا وایاه فارجوا فان المحروم من حرم الثواب والسلام علیکم
شرح جاءت التعزیة بمعنی اینست که آمد آن تعزیه که الله تعالی اهل مصیبت را کرده در قرآن که گفته که ان اتاهم استیناف بیانی است
الحس بکسر حاء بی‌نقطه و تشدید سین بی‌نقطه آواز است و باقی ابن ظاهر است از شرح دو حدیث سابق هفتم اصل عن ابی جعفر علیه
السلام مثله وزاد فیه قلت من کان فی البیت قال علی وفاطمة والحسن والحسین علیهم السلام شرح این ظاهر است هشتم اصل
عن ابی جعفر علیه السلام قال لما قبض رسول الله صلی الله علیه وآله اتاهم آت فوقف بباب البیت فسلم علیهم ثم قال السلام علیکم
یا آل محمد کل نفس ذائقة الموت وانما توفون اجورکم یوم القیمة فمن زحزح عن النار وادخل الجنة فقد فاز وما الحیوة الدنیا الا متاع
الغرور ان فی الله خلفا من کل هالک وعزاء من کل مصیبة ودرکا لما فات فبالله فثقوا وعلیه فتوکلوا وبنصره لکم عند المصیبة
فاصبروا فانما المصاب من حرم الثواب والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته ولم یروا احدا فقال بعض من فی البیت هذا
ملک من السماء بعثه الله عز و جل الیکم لیعزیکم وقال بعضهم هذا الخضر علیه السلام جاءکم یعزیکم بنبیکم صلی الله علیه وآله
شرح وقوف بباب بیت دلالت میکند بر اینکه این شخص از جنس ملائکه نیست و الا داخل خانه میشد و سلام علیکم تا آخر
دلالت بر این میکند که این شخص بعد از آنکه حضرت سبحانه از جانب الله تعالی آمده بود فقال بعض من فی البیت تا آخر دلالت میکند بر اینکه
در وقت این شخص غیر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام کسی آمده بوده با آن خانه بعضیهم در وقت قال بعضهم عبارت
امیرالمؤمنین یا دیگری از معصومین [illegible] نهم ظاهر است از شرح احادیث سابق باب هشتاد و دوم اصل
باب الصبر والجزع والاسترجاع شرح این باب بیان شکیبایی و بیتابی و گفتن انا لله وانا الیه راجعون نزد مصیبت است در آن
باب سیزده حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له ما الجزع قال اشد الجزع الصراخ بالویل والعویل ولطم الوجه
والصدر وجز الشعر من النواصی ومن اقام النواحة فقد ترک الصبر واخذ فی غیر طریقه ومن صبر واسترجع وحمد الله
عز و جل فقد رضی بما صنع الله ووقع اجره علی الله ومن لم یفعل ذلک جری علیه القضاء وهو ذمیم واحبط الله اجره
شرح الصراخ بضم صاد بی‌نقطه و رای بی‌نقطه و الف و خاء با نقطه فریاد الویل بفتح واو و سکون یای دو نقطه
در پایین فرود آمدن بلا العویل بفتح عین بی‌نقطه و کسر واو و سکون یای دو نقطه در پایین گریه بلند و العویل مرفوع است
بعطف بر الصراخ و عطف در این مواضع عطف تفسیری و عطف افراد میتواند بود اللطم بفتح لام و سکون طاء بی‌نقطه
مصدر باب نصر کوفتن شکم دست بر روی و سینه و مانند آنها الجز بفتح جیم و تشدید زاء با نقطه مصدر باب نصر بریدن
النواصی جمع ناصیه موی پیش از سر که متصل است بروی پیشانی النواحة بفتح نون و تشدید واو و الف و حای بی‌نقطه

زنی که در ماتم ها مبالغه در نوحه گری میکند تا زنان دیگر هم گریه کنند یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام راوی گفت
که گفتم او را چیست آن بیتابی که ثواب را ناقص میکند گفت سختتر بیتابی بفریاد بلند واویلاهاست و گریه بلند و طپانچه زدن رو و سینه و بر کندن
موی جانب پیشانیهاست و هر که واداشت زن نغایت نوحه گر را پس تحقیق ترک کرد شکیبائی را و شروع کرد در غیر راه شکیبائی
و هر که شکیبائی کرد و گفت انا لله وانا الیه راجعون و حمد گفت الله عز وجل را پس تحقیق راضی شد بآنچه الله تعالی ساخت و بود و
آمد و واجب شد ثواب او بر الله تعالی و هر که نکرد آنرا روان شد بر او حکم الهی و او مذموم است و بکار نیامد نیکرد الله تعالی ثواب
او را یعنی اینکه ناقص یا نابود کرد ثواب او را دوم اصل عن ابی عبدالله علیه السلام قال ان الصبر والبلاء یستبقان الی المؤمن
فیأتیه البلاء وهو صبور وان الجزع والبلاء یستبقان الی الکافر فیأتیه البلاء وهو جزوع شرح روایتست از امام جعفر
صادق علیه السلام گفت بدرستی که شکیبائی و بلا پیشی بر یکدیگر میجویند در دویدن بسوی مؤمن پس می آید نزد مؤمن بلا
در حالی که او نغایت شکیباست مراد اینست که شکیبائی بسیار پیشی میگیرد بر بلا در مؤمن و بدرستی که بیتابی و بلا
پیشی بر یکدیگر میجویند در دویدن بسوی کافر پس می آید نزد کافر بلا در حالی که او نغایت بیتابست مراد اینست که بیتابی
بسیار پیشی میگیرد بر بلا در کافر سیوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه وآله ضرب المسلم یده علی فخذه عند المصیبة
احباط لاجره شرح گفت رسول الله صلی الله علیه وآله زدن مسلمان دست خود را بر ران خود نزد مصیبت باعث کردن
ثواب اوست چهارم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ما من عبد یصاب بمصیبة فیسترجع عند ذکره المصیبة ویصبر حین تفجأه الا
غفر الله له ما تقدم من ذنبه وکلما ذکر مصیبته فاسترجع عند ذکر المصیبة غفر له کل ذنب اکتسب فیما بینهما شرح جملهٔ ویصبر عطف تفسیر
جملهٔ یسترجع است تفجأه بفاء و جیم و همزه بصیغهٔ مضارع معلوم غائبه باب منع و علم است الفجاءة بضم فاء و الف هجوم آوردن چیزی
و مراد اینجا هجوم آوردن غم مصیبت گذشته است در وقت یاد آوردن آن یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام گفت نیست هیچ
بنده که گرفتار شود بمصیبتی پس گوید انا لله وانا الیه راجعون نزد یاد آوردن آن مصیبت را و شکیبائی کند وقتی که هجوم آورد بر او غم
آن مصیبت را شکیبائی مگر آنکه آمرزید الله تعالی برای او آنچه گذشته است از گناه او و هر وقت که یاد کرد مصیبتی را پس گفت انا لله
وانا الیه راجعون نزد یاد آن مصیبت بخشیده شد برای او هر گناهی که کسب کرده میان دو یاد کردن پنجم اصل عن ابی عبدالله
علیه السلام قال من ذکر مصیبته ولو بعد حین فقال انا لله وانا الیه راجعون والحمد لله رب العالمین اللهم آجرنی علی
مصیبتی واخلف علی افضل منها کان له من الاجر مثل ما کان عند اول صدمته شرح آجرنی بهمزه و الف و کسر جیم و راء بی نقطه
بصیغهٔ امر از باب افعال است و میتواند بود که بهمزه ساکنه و ضم یا کسر جیم باشد از باب نصر و ضرب بحذف
همزه وصل الایجار و الاجر مزد دادن اخلف بخاء با نقطه و فاء بصیغهٔ امر باب افعال است الاخلاف چیزی را جانشین چیزی
کردن علی بمعنی جر و ضمیر متکلم است اول منصوب و مفعول اخلف است من در منها صلهٔ افعل التفضیل است و ضمیر راجع
بمصیبت است باعتبار قدر استحقاق ثواب بر آن پس مراد طلب تفضیل است و میتواند بود که صلهٔ افعل التفضیل محذوف
باشد بتقدیر افضل مما فات عنی و من برای سببیت باشد و ضمیر راجع بمصیبت باشد باعتبار خودش یعنی روایتست از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت هر که یاد کند مصیبتی را هر چند که بعد از مدتی باشد پس گوید که بدرستی که ما از الله ایم و بدرستی
که ما بسوی او بازگشت کنندگانیم حقیقت معنی این می آید در حدیث چهلم باب النوادر و سپاس مر الله راست که صاحب کل
اختیار هر کس و هر چیز است خدایا مزد ده مرا بر مصیبت من و جانشین کن بر من ثوابی را که بهتر باشد از قدر استحقاق ثواب
بر آن مصیبت میباشد برای او از ثواب مثل آنچه بود نزد اول کوفتنی که آن مصیبت کرد ششم اصل عن اسحق بن عمار عن

ابي عبد الله عليه السلام قال يا اسحق لا تعدّن مصيبة أعطيت عليها الصبر واستوجبت عليها من الله عز وجل الثواب
انما المصيبة التي يحرم صاحبها اجرها وثوابها اذا لم يصبر عند نزولها شرح اعطيت بصیغه ماضی مجهول مخاطب باب افعال
است واستوجبت بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب استفعال است للاستیجاب استحقاق یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام
جعفر صادق علیه السلام گفت ای اسحق داخل حساب مدان مصائب مگر آنکه مصیبتی را که داده شوی بر آن صبر و مستحق شده
باشی از جانب الله تعالی ثواب او را جز این نیست که داخل حساب مصیبت مصیبتی است که محروم شود صاحبش از مزد آن و ثواب آن چون
صبر نکرده باشد نزد فرود آمدن آن هفتم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا ينبغي الصياح على الميت ولا شق الثياب
شرح جمع میان این حدیث و آنچه گذشت در کتاب الحجة در حدیث هشتم باب هشتاد و چهارم که باب الاشارة والنص على ابي
محمد عليه السلام که او مشقوق الجيب بوده برای وفات برادرش چند وجه ممکنست اول آنکه مراد بشق ثیاب تجاوز از حد شق
جیب نمایان شود یعنی روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت سزاوار نیست فریاد بمصیبت بر مرده دریدن جامهها هشتم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام عن ابي الحسن الاول عليه السلام قال قال ضرب الرجل يده على فخذه عند المصيبة احباط
لاجره شرح این ظاهر است از شرح حدیث سیوم این باب نهم اصل كنا عند ابي عبد الله عليه السلام فاتاه رجل فشكا اليه مصيبة
اصيب بها فقال له ابو عبد الله عليه السلام اما انك ان تصبر توجر وان لا تصبر يمضي عليك قدر الله الذي قدر عليك وانت
مأزور شرح قدر بصیغه مجهول باب نصر و ضرب یا باب تفعیل است مأزور بهمزه و زای با نقطه بصیغه اسم مفعول
باب نصر گناه کسی که پشت او شکسته شده باشد یا آفتی دیگر داشته باشد مراد اینجا محروم از ثواب و گنهکار است یعنی نزد امام جعفر
صادق علیه السلام پس آمد او مردی پس شکایت آورد بسوی او از مصیبتی که گرفتار شده بود با آن پس گفت او را امام جعفر صادق
علیه السلام که آگاه باش بدرستی که تو اگر صبر کنی مزد داده میشوی و اگر صبر نکنی میرود بر تو حکم الله تعالی که تقدیر کرده شده بر تو
برحالی که محروم و محتاج از ثواب دهم اصل عن قتيبة الاعشى قال اتيت ابا عبد الله عليه السلام اعود ابنا له فوجدته على الباب فاذا هو مهتم
حزين فقلت جعلت فداك كيف الصبي فقال والله انه لما به ثم دخل فمكث ساعة ثم خرج الينا وقد اسفر وجهه وذهب التغير
والحزن قال فطمعت ان يكون قد صلح الصبي فقلت كيف الصبي جعلت فداك فقال قد مضى الصبي لسبيله فقلت جعلت فداك
لقد كان وهو حي مغتما حزينا وقد رأيت حالك الساعة وقد مات غير تلك الحال فكيف هذا فقال انا اهل البيت انما
نجزع قبل المصيبة فاذا وقع امر الله رضينا بقضائه وسلمنا لامره شرح روایتست از قتیبه اعشی گفت آمدم نزد امام جعفر صادق
علیه السلام عیادت میکردم پسری از او پس یافتم امام را بر در خانه پس ناگاه او غمناک و اندوهگین بود پس گفتم فدایت
شوم چون است کودک گفت بخدا قسم بدرستی که او برای آنست که با اوست یعنی که برای چه کنند معلوم شده و آن باد
بعد از آن امام داخل خانه شد و درنگ کرد ساعتی بعد از آن بیرون آمد بسوی ما برحالی که بتحقیق گشاده شده بود روی او
و رفته بود دگرگونی و اندوه قتیبه گفت پس طمع افتاد مرا که صحت یافته باشد کودک پس گفتم چون است کودک قربانت شوم
پس گفت بتحقیق رفت کودک براه خود پس گفتم قربانت شوم هر آینه بتحقیق بود در حالی که او زنده بود غمناک و اندوهگین و
بتحقیق دیدم حال ترا در این ساعت بحالی که بتحقیق مرده در آن حال سابق پس چون است این اختلاف و حال پس
امام گفت بدرستی که ما اهل بیت پیغمبر جز این نیست که بیتاب میشویم پیش از مصیبت پس چون فرود آمد حکم الله تعالی
راضی میشویم بحکم او و گردن می نهیم برای حکم او یازدهم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا يصلح الصياح على الميت
ولا ينبغي ولكن الناس لا يعرفونه والصبر خير شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت خوب نیست فریاد

برمیت دمزاوار نیست و لیکن مردم نمیدانند آنرا و شکیبائی بهتر است دوازدهم اصل کنت جالسا عند ابی عبد الله
علیه السلام فخرجت الصارخة من الدار فقام ابو عبد الله علیه السلام ثم جلس فاسترجع وعاد فی حدیثه حتی فرغ منه
ثم قال انا لنحب ان نعافی فی انفسنا واموالنا واولادنا فاذا وقع القضاء فلیس لنا ان نحب ما لم یحب الله شرح بودم نشسته
نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس فریاد زدنی که فریاد زن باشد در مصیبت از خانه امام علیه السلام پس برخاست امام
صادق علیه السلام یا بیمینی که بیرون خانه رفت بعد از آن آمد و نشست پس گفت انا لله وانا الیه راجعون و گفتگو برگشت بحدیث
گفتگوئی که در میان داشت تا اینکه فارغ شد از آن بعد از آن گفت بدرستیکه ما دوست داریم که عافیت داده شویم در جانهای
ما و اموال ما و اولاد ما پس چون واقع شود حکم پس نیست ما را اینکه دوست داریم چیزی را که معلوم کرده باشیم که دوست
نداشته الله تعالی برای ما سیزدهم اصل عن بعض اصحابنا قال کان قوم اتوا ابا جعفر علیه السلام فوافقوا صبیا له مریضا فرأوا
منه اهتماما وغما وجعل لا یقر قال فقالوا والله لئن اصابه شیء انا لنتخوف ان نری منه ما نکره قال فما لبثوا ان سمعوا الصیاح علیه فاذا
هو قد خرج علیهم منبسط الوجه فی غیر الحال التی کان علیها فقالوا له جعلنا الله فداک لقد کنا نخاف مما نری منک ان لو
وقع ان نری منک ما یغمنا فقال لنا انا لنحب ان نعافی فیمن نحب فاذا جاء امر الله سلمنا فیما احب شرح جعل بصیغه ماضی معلوم
باب منع از افعال مقاربه است و لازم است یا بصیغه مجهول است ماخوذ از جعل یعنی تبدیل لا یقر بقاف و تشدید راء بی
نقطه بصیغه مضارع معلوم باب ضرب و علم است ضمیر اصابه راجع بصبی است انا بکسر همزه است و جمله جزای شرط است فرق میان
تخوف و خوف اینست که اول بعنوان مبالغه اشفق و دوم بی مبالغه است و لهذا اول در جمله جزائیه واقع شد اینجا علاوه
دوم در کنا نخاف ان سمعوا بفتح همزه و سکون نون بتقدیر الی ان سمعوا است ضمیر علیه راجع بصبی است لام در لقد برای توطیه
قسم بتقدیر والله لقد است مما نری برای سببیت است ان در ان لو بفتح همزه و تخفیف مفسره است زیرا که نخاف متضمن معنی
قول است مثل والله تا آخر میتواند بود که ان مصدریه باشد و مفعول نظیر نخاف باشد نظیر آیت سوره سبا تبینت الجن
ان لو کانوا یعلمون الغیب میتواند بود که مخففه از مثقله باشد و ضمیر اسم ان ضمیر شان محذوف باشد و خبر آن جمله شرطیه
باشد و میتواند بود که ان زائده باشد اگرچه مذهب سیبویه و اخفش و جمهور نحویان جواز زائد بودن ان است میان فعل
و میان لو زیرا که این در صورتی است که جمله شرطیه جواب قسم باشد و در اینجا چنین لازم نیست ان در ان نری بفتح همزه و سکون
نون زائده است و ما بعد آن جزای شرط است و زائد بودن آن اینجا موافق مذهب اخفش است و میتواند بود که تکرار آن
در ان لو باشد نظیر فادوا لله ان تتقوا و گذشت در حدیث چهارم باب التعزی روایتست از بعض یاران ما که گفت در زمان
سابق جمعی آمدند نزد امام جعفر محمد باقر علیه السلام پس موافق افتاد آمدن ایشان با کودکی از او که بیمار بود پس دیدند از
امام علیه السلام شغلی و غمی و کارش این بود که قرار نمیگرفت راوی گفت پس آن جمع گفتند بخدا قسم که هرگاه اگر برخورد
کودک را چیزی بد بدرستیکه ما هر آینه بسیار میترسیم که ببینیم از امام جعفر صادق علیه السلام چیزی را که ناخوش آید آنرا از بیتابی
راوی گفت پس آن جمع درنگ نکردند تا آنکه شنیدند فریاد را برآن کودک پس ناگاه امام علیه السلام بشکفته رو بیرون آمد
از درون خانه بر آن جمع بر حالی که گشاده رو بود در غیر حالیکه بود بر آن پس آن جمع گفتند او را گرداناد الله تعالی ما را فدای تو
هر آینه بتحقیق میترسیدیم بسبب آنچه میدیدیم از تو که اگر واقع شود آنچه واقع شد ببینیم از تو چیزی را که مغموم کند ما را
پس امام گفت ایشان را بدرستیکه ما هر آینه دوست میداریم که عافیت داده شویم در آنکس که دوست میداریم پس چون
آید حکم الله تعالی گردن مینهیم در آنچه او دوست داشت باب هشتاد و سیوم اصل باب ثواب التعزیه شرح این باب

بیان ثواب واداشتن کسی دیگر را بر صبر در مصیبت است در این باب چهار حدیث است اول اصل عن ابی جعفر علیه السلام
قال کان فیما ناجی به موسی علیه السلام ربه قال یا رب ما لمن عزّی الثکلی قال اظله فی ظلی یوم لا ظل الا ظلی شرح اسکان
مضمون یا رب ما لمن عزّی الثکلی است و ضم سابق و لا حوا نتقبل اقامت کل در مقام جزا است بعنوان مسامحه و اعتماد بر
ظهور مراد الثکلی بفتح ثاء سه نقطه و سکون کاف و الف مقصوره زنی که بمصیبت فرزند گرفتار باشد اظله بصیغه
مضارع متکلم وحده از باب افعال است اظلال سایه دادن و مراد اینجا پناه است یعنی در ملتبست از امام محمد باقر علیه السلام گفت
بود در آنچه راز گفت با آن موسی علیه السلام صاحب کل اختیار خود را اینکه موسی گفت ای صاحب کل اختیار من چه
ثواب است برای کسی که تعزیه کرد فرزند مرده را الله تعالی گفت پناه میدهم او را در پناه خود در روزی که پناهی نیست مگر پناه
من یعنی در روز قیامت است دوم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزّی حزینا کسی فی الموقف حلة یحبی بها
کسی بصیغه مجهول معتل اللام واوی یا ب نصر است حلة منصوب مفعول دوم کسی است یحبی بها بیک نقطه و با بیک نقطه بصیغه
مضارع مجهول معتل اللام واوی یا ب نصر یا باب تفعیل است الحبو و التحبیة حمایت جزی یعنی نگاهداری یافتن
گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تعزیه کند اندوهگینی را پوشانیده میشود در عرصه قیامت حله که محفوظ از نقصان
میشود میماند بان سیوم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام من عزّی الثکلی اظله الله فی ظل عرشه یوم لا ظل الا ظله شرح
این باب ظاهر است از شرح حدیث اول این باب چهارم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله من عزّی مصابا کان له
مثل اجره من غیر ان ینقص من اجر المصاب شیء گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که تعزیه کند گرفتار مصیبتی را میباشد برای
او مانند ثواب آن گرفتاری بی آنکه کم شود از ثواب آن گرفتار چیزی باب هشتادم اصل باب فی السلوة شرح
السلو بفتح و ضم سین بی نقطه و سکون لام اسم مصدر باب نصر و علم فراموش کردن مصیبت فی الجمله است این باب
کیفیت تسلی شدن ما است به مصیبت در این باب سه حدیث است اول اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول ان المیت
اذا مات بعث الله ملکا الی اوجع اهله فمسح علی قلبه فانساه لوعة الحزن و لولا ذلک لم تعمر الدنیا شرح مسح بسین بی
نقطه و حاء بی نقطه بصیغه ماضی معلوم باب منع یا باب تفعیل است المسح و التمسیح مالیدن دست بر چیزی که
آلوده باشد برای برطرف کردن آلودگی آن اللوعه بفتح لام و سکون واو و عین بی نقطه سوزش دل لم تعمر بمیم بی نقطه و
عین بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نصر و ضرب و علم است العمر بفتح عین و سکون میم و العمارة بفتح عین
و باقی ماندن چیزی مدتی است از امام جعفر [illegible] علیه السلام میگفت بدرستی که میت چون وفات یابد میفرستد الله تعالی
فرشته را بسوی دردناک‌ترین اهل او پس میمالد بر دل او پس فراموش میکناند او را سوزش غم یعنی برطرف میکند از او سوزش
اندوه دل را و اگر نمیبود آن باقی نمیماند دنیا دوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الله تبارک و تعالی تطول علی عباده
بثلاث القی علیهم الریح بعد الروح و لولا ذلک ما دفن حمیم حمیما و القی علیهم السلوة و لولا ذلک لانقطع النسل و القی
علی هذه الحبة الدابة و لولا ذلک لکنزها ملوکهم کما یکنزون الذهب و الفضة شرح ... از امام جعفر صادق
علیه السلام گفت بدرستی که الله تبارک و تعالی تفضل کرد بر بندگان خود به سه خصلت بیان این انداخت بر ایشان بوی
گندی بعد از مفارقت روح و اگر آن نمیبود آن دفن نمیکرد خویشی خویشی را و انداخت بر ایشان تسلی شدن از
مصیبت را و اگر نمیبود آن هر آینه بریده میشد نسل و انداخت بر این دانه که معاش مردم است شکل گندم جو
و برنج جانور را در وقت کهنگی و اگر نمیبود آن هر آینه نگاه میداشتند آن دانه را پادشاهان ایشان چنانچه نگاه میدارند

طلا و نقره را سالهای بسیار سیوم اصل سمعت ابا عبد الله علیه السلام یقول اذا مات المیت بعث الله الی اوجع ملکا
اهله فمسح علی قلبه فانساه لوعة الحزن ولولا ذلک لم تعمر الدنیا شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب باب هشتاد و
پنجم اصل باب زیارة القبور قال انهم یانسون بکم فاذا غبتم عنهم استوحشوا شرح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام در باب
قبرها گفت بدرستی که اهل قبور انس میگیرند با شما در وقت زیارت پس چون غایب شدید از ایشان اندوهگین میشوند از تنهایی
دوم اصل عن سماعة قال سألته عن زیارة القبور وبناء المساجد فیها فقال اما زیارة القبور فلا بأس بها ولا یبنی عندها مساجد
شرح سماعة بن مهران از اولیای امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است لا بأس بها اشارتست به آنچه منقول است
که زیارت قبور در صدر اسلام منهی عنه بود و نهی از آن منسوخ شد یعنی روایتست از سماعه گفت پرسیدم امام را از زیارت
قبرها و از بنای مسجدها در موضع آنها امام گفت اما زیارت قبرها پس پروایی نیست و بنا کرده نمیشود نزد قبرها مسجد سیوم اصل
عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعته یقول عاشت فاطمة علیها السلام بعد ابیها علیه السلام خمسة وسبعین
یوما لم تر کاشرة ولا ضاحکة تأتی قبور الشهداء فی کل جمعة مرتین الاثنین والخمیس فتقول ههنا کان رسول الله صلی الله علیه وآله
ههنا کان المشرکون شرح کاشرة در بعضی نسخ بشین با نقطه است الکشر ظاهر ساختن دندانها در سخن گفتن و مانند آن و مراد
اینجا سخن گفتن از روی رغبت است زیرا که اهل رغبت در سخن لبها را بیشتر میگشایند از غیر ایشان و میتواند بود که بسین بی نقطه
باشد الکسر تکیه کردن در وقت نشستن در بالش که دو تا کرده شده باشد یعنی روایتست از هشام بن سالم از امام جعفر صادق
علیه السلام هشام گفت شنیدم از او میگفت زنده ماند فاطمه علیها السلام بعد از پدرش علیه السلام هفتاد و پنج روز و دیده نشد
در آن ایام که در سخن دندانهای خود را ظاهر کرده باشد و نه اینکه خنده کرده باشد می آمد در آن ایام نزد قبور شهداء احد در هر
هفته دو بار در دوشنبه و پنجشنبه پس میگفت اینجا بود رسول الله صلی الله علیه وآله اینجا بودند مشرکان در روز جنگ احد
چهارم اصل عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن علیه السلام قال قلت له المؤمن یعلم من یزور قبره قال نعم لا یزال مستأنسا به ما دام
عند قبره فاذا قام وانصرف من قبره دخله من انصرافه عن قبره وحشة شرح روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی علیه السلام
اسحق گفت گفتم او را آیا مؤمن میداند کسی را که زیارت میکند قبر او را گفت او را آری همیشه آن مؤمن انس میگیرد با کس
چندانکه نزد قبر اوست پس چون برخاست و برگشت از قبر او داخل میشود آن مؤمن را از برگشتن دلگیری یا تنهایی پنجم اصل
قلت لابی عبد الله علیه السلام کیف التسلیم علی اهل القبور فقال نعم تقول السلام علی اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین
انتم لنا فرط ونحن ان شاء الله بکم لاحقون شرح نعم بکسر نون و سکون عین و فتح میم فعل مدح است و در اصل از باب علم است
و در آن چهار لغت است اول آنچه مذکور شد دوم موافق اصل سیوم بکسر نون و کسر عین چهارم فتح نون و کسر عین و فاعل آن
ضمیر مستتر در آنست که راجع بالتسلیم است و تمیز بمخصوص بالمدح محذوف است تقدیر نعم شیئا یا نعم بفتح نون و فتح عین و
سکون میم حرف تصدیق است یا بمعنی کرامت میکنیم آنچه را که پرسیدی و بنا بر این کیف سؤال از روش تسلیم است موافق آنچه
می آید در حدیث هفتم این باب و الدیار بکسر دال و تخفیف یا دو نقطه در پایین جمع دار خانها و مراد اینجا قبرهاست و الف و لام
برای عهد خارجی است من در من المؤمنین برای بیان اهل الدیار است و احترازست از مخالفان و میتواند بود که برای ابتدای
غایت باشد چنانچه می آید در حدیث هفتم این باب مراد بمؤمن اینجا شیعه امامی مجتنب از کبایر است خواه بزرگ آن با تکلیف
و خواه توبه صحیح از کبایر و مراد بمسلم اینجا شیعه امامی آلوده بکبایر است ... فرط بفتح فا و فتح رای بی نقطه
بی نقطه پیشرو و مساوی است در آن واحد و تثنیه و جمع ان در ان شاء الله برای محض ظرفیت است یعنی گفتم امام جعفر

صادق علیه السلام را چون است سلام بر اهل قبور اشارتست باینکه در اسلام نهی شده بوده چنانچه گذشت در شرح حدیث دوم
این باب پس امام گفت خوبست باین معنی که خوب چیزیست آن سلام میگوئی سلام بر اهل این خانها که مؤمنان و مسلمانان
شما برای ما پیشرو اید و ما در پی که خواست الله تعالی بشما رسنده ایم ششم اصل عن عمرو بن ابی المقدام قال مررت مع ابی جعفر علیه
السلام بالبقیع فمررنا بقبر رجل من اهل الکوفة من الشیعة قال فوقف علیه فقال اللهم ارحم غربته وصل وحدته وآنس وحشته
واسکن الیه من رحمتک ما یستغنی بها عن رحمة من سواک والحقه بمن کان یتولاه روایتست از عمرو بن ابی المقدام گفت
گذشتم با امام محمد باقر علیه السلام به بقیع که قبرستان مدینه است پس گذشتیم بقبر مردی از اهل کوفه از شیعه پس امام ایستاد بر آن قبر
پس گفت خدایا رحم کن غریبی او را و پیوند و همراه ده تنهائی او را و رام کن رمیدگی او را و ساکن ساز بسوی او از رحمت تو آنچه را که
بی نیاز شود بان رحمت هر که غیر تست و برسان او را با امامی که او را والی میگرفت در آنجا خود میدانست هفتم اصل عن منصور بن
حازم قال تقول السلام علیکم من دیار قوم مؤمنین وانا ان شاء الله بکم لاحقون شرح منصور بن حازم از اذن داران امام
جعفر صادق و امام موسی علیهما السلام است من اینجا برای ابتدای غایتست مراد اینست که سلام از جانب مؤمنان زنده است
که هنوز در خانهای خود نمرده اند و باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب هشتم اصل سألت ابا عبد الله علیه السلام
کیف التسلیم علی اهل القبور قال تقول السلام علی اهل الدیار من المسلمین والمؤمنین رحم الله المستقدمین
منا والمستأخرین وانا ان شاء الله بکم لاحقون شرح المستقدم والمستأخر صیغه اسم فاعل بابست استفعال بمعنی پیش رو و پس رو
و باقی ظاهر است از شرح حدیث پنجم این باب نهم اصل عن الرضا علیه السلام قال من اتی قبر اخیه ثم وضع یده علی القبر وقرأ
انا انزلناه فی لیلة القدر سبع مرات امن من یوم الفزع الاکبر او یوم الفزع شرح روایتست از امام رضا علیه السلام گفت
هر که نزد قبر برادر مؤمن خود آید بعد از آن گذاشت دست خود را بر قبر و خواند سورة القدر را هفت بار ایمن شد از روز اضطراب
بزرگ یا روز اضطراب شک از راویست دهم اصل قال امیر المؤمنین علیه السلام زوروا موتاکم فانهم یفرحون بزیارتکم
ولیطلب احدکم حاجته عند قبر ابیه وعند قبر امه بما یدعو لهما شرح با در بما برای مصاحبتست و ما مصدریه است و میتواند
که ما موصوله باشد و عاید محذوف باشد تقدیر بما یدعو به لهما گفت امیر المؤمنین علیه السلام زیارت کنید مردگان خود را
چه بدرستی که ایشان خوشحال میشوند بزیارت شما و باید که طلب کند یکی از شما حاجت خود را نزد قبر پدرش و نزد قبر
مادرش مقارن دعائی که برای ایشان میکند هشتاد و ششم اصل باب ان المیت یزور اهله شرح این باب بیان
اینست که زیارت روح اهل خود را و در این باب پنج حدیث است اول اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان المؤمن لیزور
اهله فیری ما یحب ویستر عنه ما یکره وان الکافر لیزور اهله فیری ما یکره ویستر عنه ما یحب قال ومنهم من یزور کل جمعة ومنهم
من یزور علی قدر عمله شرح یری هر دو جا صیغه مضارع مجهول غائبست بمعنی العین معتل اللام بابست افعال و مستتر نایب فاعل
ضمیر مستتر در آن ما ست و مفعول دوم است یستر هر دو جا صیغه مضارع غائب باب نصر است و ما نایب فاعل است ضمیر منهم
راجع بمؤمنان است نظر بانچه می آید در حدیث پنجم و میتواند بود که راجع بمؤمنان است و کافران باشد بنا بر اینکه چنانچه هر
مؤمن که طاعات او بیشتر است زودتر زیارت میشود و میکند برای راحت اهل خود همچنان هر کافری که معاصی او بیشتر است
زودتر زیارت میکرده باشد برای آزار او روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که روح مؤمن
هر آینه زیارت میکند اهل خود را پس زیارت میکند اهل خود را پس نموده میشود باو آنچه دوست میدارد و پوشیده
میشود از او آنچه کراهت دارد و بدرستی که روح کافر هر آینه زیارت میکند اهل خود را پس نموده میشود باو آنچه کراهت

دارد و بر شیعه میشود از او آنچه درست میدارد امام گفت و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر هفته یکبار
و از جمله مؤمنان کسی است که زیارت میکند بقدر عمل خود باین معنی که زود تر از هفته زیارت میکند چنانچه می آید در
حدیث پنجم این باب دوم عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما من مؤمن و لا کافر الا و هو یاتی اهله عند زوال الشمس
فاذا رای اهله یعملون بالصالحات حمد الله تعالی علی ذلک و اذا رای الکافر اهله یعملون بالصالحات کانت علیه حسرة
شرح مراد بمؤمن و کافر اینجا افضل صلوة مؤمنان و اشقیای کافران است که هر روز زیارت میکند چنانچه می آید در
حدیث پنجم این باب در حق مؤمن یا مراد بعند زوال الشمس اعم از این است که هر روز باشد یا بعض روزها باشد
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ مؤمنی و کافری مگر بر حالی که ادمی آید نزد اهل خود نزد زوال آفتاب
پس چون دید مؤمن اهل خود را که عمل میکنند باعمالی که موافق طریقه امام مفترض الطاعه است حمد کرد الله تعالی را بر آن و چون
دید کافر اهل خود را که عمل میکنند باعمالی که موافق طریقه امام مفترض الطاعه است شد آنها بر او حسرت که چرا من نکردم
سیوم عن اسحق بن عمار عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال سالته عن المیت یزور اهله قال نعم قلت فی کم یزور قال
فی الجمعة و فی الشهر و فی السنة علی قدر منزلته فقلت فی ای صورة یاتیهم فقال فی صورة طائر لطیف یسقط علی جدرهم
و یشرف علیهم فان رآهم بخیر فرح و ان رآهم بشر و حاجة حزن و اغتم شرح مراد بمیت اینجا اعم است از چهار طایفه اول مؤمن یعنی
شیعه امامی مجتنب از کبایر دوم مسلم یعنی شیعه امامی آلوده بکبایر سیوم کافر صریح پس منافات نیست میان این حدیث و
حدیث پنجم این باب که از برای مؤمنان هر هفته زیارت میکند اللطیف کوچک غیر مرئی در هر دو اینجا مناسبست آن را هم بخیر در حق
دو قسم سابق واقع است و آن را هم بشر در حق دو قسم لاحق واقع است پس منافات نیست میان این حدیث و حدیث اول این باب
یعنی روایتست از اسحق بن عمار از امام موسی کاظم علیه السلام گفت پرسیدم امام را از میت که آیا زیارت میکند اهل خود را
گفت آری گفتم در چند مدت یکبار زیارت میکند گفت در هر هفته و در ماه و در سال بر قدر مرتبه میت در ایمان و اسلام و در کفر و
ضلالت پس گفتم در چه صورت می آید نزد ایشان روح او پس گفت در صورت مرغی کوچک که می نشیند بر دیوارهای ایشان و مشرف
میشود بر ایشان در خانهای ایشان پس چون دید ایشان را بحالی که خوب است شاد ان شد و اگر دید ایشان را بحالی که بد است
و بچیزی است محزون و غمناک شد چهارم عن عبد الله القصیر قال قلت له المؤمن یزور اهله فقال نعم یستاذن ربه
فیاذن له فیبعث معه ملکین فیاتیهم فی بعض صور الطیر یقع فی داره ینظر الیهم کلامهم شرح عبد الرحیم بن روح القصیر از
راویان امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام است یعنی روایتست از عبد الرحیم کوتاه گفت گفتم امام را که آیا روح مؤمن
زیارت میکند اهل خود را پس گفت آری طلب رخصت میکند از صاحب کل اختیار خود پس رخصت میدهد او را الله و میفرستد
با او دو فرشته را پس می آید نزد اهل خود در بعض صورتهای مرغان در خانه خود نظر میکند بسوی ایشان و میشنود سخن
ایشان را پنجم عن اسحق بن عمار قال قلت لابی الحسن الاول علیه السلام یزور المؤمن اهله فقال نعم فقلت فی کم فقال علی
قدر فضائلهم منهم من یزور فی کل یومین و منهم من یزور فی کل ثلثة ایام قال ثم رایت فی مجری کلامه انه یقول ادناهم منزلة
یزور کل جمعة قال قلت فی ای ساعة قال عند زوال الشمس و مثل ذلک قال قلت فی ای صورة قال فی صورة العصفور
او اصغر من ذلک فیبعث الله عز و جل معه ملکا فیریه ما یسره و یستر عنه ما یکره فیری ما یسره و یرجع الی قرة عین شرح
مراد بمؤمن اینجا شیعه امامی مجتنب از کبایر است خواه بترک آن بالکلیه و خواه بتوبه از آن مجری بفتح میم و سکون جیم
و را و بی نقطه و الف و شسم مکان است یعنی روایتست از اسحق بن عمار گفت گفتم امام موسی کاظم علیه السلام را که آیا

زیارت میکند مؤمنی که وفات یافته باشد اهل خود را پس گفت آری پس گفتم در چند وقت پس گفت بر قدر اعمال
مؤمنان است یعنی که هر کدام که عمل صالح بیشتر کرده زودتر زیارت میکند بیان این آنکه بعض مؤمنان کسی است که زیارت
میکند هر روز یکبار بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند هر دو روز یکبار و بعض مؤمنان کسی است که زیارت میکند
هر سه روز یکبار اسحق گفت بعد از آن دیدم در راه سخن او یعنی بیان سخن او اینکه او میگوید که کمتر مؤمنان باعتبار مرتبه
زیارت میکند در هر هفته یکبار اسحق گفت که گفتم که در کدام ساعت گفت نزد زوال آفتاب و اندکی بیشتر و اندکی پیشتر
گفت که گفتم در کدام صورت گفت در صورت گنجشک یا کوچکتر از آن پس می فرستد الله عز و جل با او فرشته ای پس
مینماید او را آنچه مسرور و خوشحال میکند او را و میپوشاند از وی آنچه را که نمیخواهد پس میبیند آنچه را که مسرور میکند او را و بر
میگردد بسوی حالی که روشنی چشم اوست یعنی که از آن دیدن نهایت خوشحال میشود مخفی نماند که منافات نیست میان
این حدیث و حدیث سابق که در آنجا ملکین بودند زیرا که ملک واحد باکثر مؤمنان است و دو ملک با اقل از آن است
باب ههنا و نعقم اصل باب ان المیت یمثل له ماله و ولده و عمله قبل موته یمثل بشد ثانی نقطه است بصیغه مضارع مجهول
غائب باب تفعیل است و التمثیل عبارت است از بصورتی در آوردن خواه آن صورت جوهری باشد موجود در خارج و حکایت احوال
صاحب صورت کند و خواه محض وجود ذهنی داشته باشد و سخن او بیان حال باشد این باب بیان اینست که در
صورت در آورده برای میت مال او و فرزندان او اگر داشته باشد و عمل وی پیش از موت او و در این باب چهار حدیث است
اول قال امیر المؤمنین علیه السلام ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا و اول یوم من ایام الآخرة مثل
ماله و ولده و عمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک مراد
مبالغه کننده در جمع مال است و مراد بشحیح مبالغه کننده در نگاهداشتن مال است یعنی گفت امیر المؤمنین علیه
السلام بدرستیکه فرزند آدم چون شود در آخر روزی از روزهای دنیا و اول روزی از روزهای آخرت یعنی که بدم
مرگ رسد در صورت در آورده میشود مال او و فرزندان او و عمل او پس روی می آورد بسوی مال خود پس میگوید بخدا قسم
که بدرستیکه من بودم بر تو حریص و بخیل پس چیست مرا نزد تو پس مال میگوید بگیر از من کفن خود را قال فیلتفت الی
ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا و انی کنت علیکم محامیا فما لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک نواریک فیها
امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس روی می آورد بسوی فرزندان خود پس میگوید بخدا قسم که بدرستیکه من بودم بشما دوستدار
و بدرستیکه من بودم بر شما حمایت کننده و اقتضا ن پس چیست مرا نزد شما پس میگویند میرسانیم ترا بسوی قبر تو و میپوشانیم
ترا در قبر قال فیلتفت الی عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا و ان کنت علی لثقیلا فماذا عندک فیقول انا
قرینک فی قبرک و یوم نشرک حتی اعرض انا و انت علی ربک مراد بعمل طاعتست اعم از اینکه موافق امام مفترض الطاعة
باشد یا موافق طریقه امام ضلالت ان کنت بکسر همزه و سکون نون مخففه از مثقله است و اسم ان ضمیر شان محذوف است
امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس روی می آورد بسوی طاعت خود پس میگوید بخدا قسم که بدرستیکه من بودم در
تو هر آئینه بی رغبت و بدرستیکه شان اینست که بودی بر من هر آینه سنگین پس چیست نزد تو پس طاعت میگوید من همراه
توام در قبر تو و در روز زنده گردیدن تو و روز حساب تا در قبر که معروض شوم من و تو بر صاحب کل اختیار تو قال
فان کان لله تبارک و تعالی ولیا اتاه اطیب الناس ریحا و احسنهم منظرا و احسنهم ریاشا فقال ابشر بروح
و ریحان و جنة نعیم و مقدمک خیر مقدم فیقول له من انت فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة و

وانه لیعرف غاسله ویناشد حامله ان یعجله شرح اطیب الناس یعنی برانیست که بصورت انسان می آید یا از قبیل یوسف الحسن
اخوته است المنظر بفتح میم وسکون نون وفتح ظاء با نقطه اسم مکان باب نصر آنچه نظر در آن می افتد مثل روی آدمی
الریاش بکسر راء بی نقطه و یاء دو نقطه در پایین و الف و شین با نقطه لباس فاخر انشر بصیغه امر باب افعال است الروح
بفتح راء و سکون واو راحت و رحمت و نسیم الریحان بفتح راء بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین رزق النعیم بفتح
نون و کسر عین و سکون یاء دو نقطه در پایین نعمتها بهشت ضمیر وانه راجع بولی است یعرف بعین بی نقطه و راء بی نقطه و فاء بصیغه
مضارع غایب معلوم باب تفعیل است التعریف پی در پی فرمودن کسی را در کاری ماخوذ است از عرف بضم عین یعنی پی در پی کردن
کاری و مراد اینجا امر باشستن مولا است در غسل بزبان حال المناشدة بنون و شین با نقطه و دال بی نقطه مصدر باب
مفاعله قسم دادن کسی را برای طلب کاری بجا آوردن ضمیر مستتر در یعجله راجع بکل واحد از غاسل و حامل است میتواند بود
که راجع بحامل باشد و بس یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت پس اگر میت باشد حذار دوست ما یعنی که شیعی امامی
مجتنب از کبایر باشد می آید نزد او خوشبوترین مردم و نیکو شکل ترین مردم و نیکو لباس ترین مردم پس میگوید که او از مردم در باب
براحت در رتبه عظیم و بهشت و نعمتهای عظیم و آمدن تو بهترین آمدن است پس ولی میگوید او را چه کسی تو پس میگوید من عمل
صالح تو ام کوچ کن از دنیا بسوی بهشت و بعد [illegible] که آن ولی هر آینه بزبان حال مولا است می شناسد باید شوینده خود را و قسم
میدهد بردارنده خود را برای اینکه هر کدام زود برند او را اصل فاذا دخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما ویخدان
الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد القاصف وابصارهما کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک
فیقول الله ربی ودینی الاسلام ونبیی محمد صلی الله علیه وآله شرح مراد بملکا القبر منکر و نکیر است و گذشت در شرح
حدیث بیست و ششم از ابواب کتاب فضل القرآن که این دو ملک غیر رومان فتان القبر اند که طالب [illegible] است یجران بجیم و تشدید
راء بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است یخدان بخاء با نقطه و تشدید دال بی نقطه بصیغه مضارع معلوم باب نصر است
باقدامهما [illegible] و دال بی نقطه و میم است [illegible] بیان این در آنچه می آید در حدیث هفتم باب المسئلة فی القبر و من
یسأل و من لا یسأل که یخطان الارض بانیابهما [illegible] که میتواند بود که هر یک [illegible] چنگالهای [illegible] بدر از دراز
باشد که نشان دو [illegible] پهلوی دهن ایشان بغایت دراز باشد که خط در زمین کشد القاصف
بقاف و صاد بی نقطه و فاء بصیغه اسم فاعل باب ضرب بلند آواز الخاطف بخاء با نقطه و طاء بی نقطه و فاء بصیغه اسم
فاعل باب علم یا باب ضرب خیره کننده چشم یعنی پس چون ولی داخل شود در قبر خود می آیند نزد او دو فرشته قبر میکشند
موهای خود را یعنی که مانند [illegible] بر جمیع بدن بوده اند اما موی ایشان بغایت بلند است [illegible] میکنند
زمین را بقدمهای خود آوازهای ایشان مانند رعد بلند آواز است و چشمهای ایشان مانند برق خیره کننده چشم
است پس میگویند ولی را که کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو پس ولی میگوید که الله صاحب
کل اختیار منست و دین من کیش [illegible] شریک از الله تعالی است و پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وآله اصل فیقولان له ثبتک
الله فیما تحب وترضی وهو قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ثم
یفسحان له فی قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین نوم الشاب الناعم فان الله عز و
جل یقول اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا شرح ثبتک بثاء سه نقطه و باء یک نقطه و تاء دو نقطه در
بالا بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است و جمله دعائیه است بقرینه لا دریت که می آید در حدیث دوازدهم باب المسئله

فی القبر التثبیت یا برجا کردن فی دو فیها برای ظرفیت است تحبب بصیغه مخاطب معلوم یا بانفعال الست ما تحبی عبارت است
از آنچه مفهوم میشود از ثم یفتحان له بابا الی الجنة تا آخر و از تحفه بهشت که می آید در حدیث هشتم باب المسائل فی القبر که فما
یزال یتحفه من روحها الی یوم القیمة جمله و هو قول الله عز و جل کلام امیر المؤمنین علیه السلام است یا کلام دو ملک است
در سوره ابراهیم چنین است الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها
کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض
ما لها من قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء باء
بالقول الثابت برای سببیت است و متعلق بیثبت است القول الثابت عبارت است از قول لا اله الا الله و محمد رسول الله که
ماخوذ باشد از روی علم و بصیرت بروشی که صاحبش عمل بمقتضای آن کند به پیروی امام مفترض الطاعة در اعمال خود و آن در
شیعه امامیه است و آن بمنزله طیبه است و زوال ندارد اصلا و قول غیر ثابت همان قول است اما در مخالفان شیعه امامیه و آن کلمه
خبیثه است فی هر دو جا متعلق بالثابت است ثبوت در حیوة دنیا عبارت است از استحکام آن حقیقت بروشی که منوی شود
بمعرفت امام مفترض الطاعة در هر زمان و عدم اضطراب در آن بتشکیک شیاطین انس و جن چنانچه در خطبه مصنف
گذشت که زالت الجبال قبل ان یزول ثبوت در حیوة آخرت عبارت است از عدم اضطراب در جواب دو فرشته قبر ما منه
آن سیاه تمام این آیت می آید در شرح حدیث دوازدهم باب آینده فان تا آخر کلام امیر المؤمنین علیه السلام یا کلام دو ملک
است مشتمل و صد میمی است یعنی استقرار روح در بدن در قبر برای سؤال منکر و نکیر مقبل صد و میمی است یعنی خواب
در قبر بعد از قبض روح در قبر که مانند خواب چاشت است از روی تنعم فی پس دو فرشته میگویند و لحد اگر برجا کناد تو را
الله تعالی را آنچه دوست میداری و راضی باشی یا بمعنی که قبض روح تو در قبر باعث بودن نعمت از تو … و آن پا برجا
کردن است مدلول قول الله عز و جل است در سوره ابراهیم که پا برجا در نعمت میکند الله تعالی جمیع اهل ایمان را حقیقی سبب
بسبب سخنی که پا برجا در زندگی دنیا و در زندگی آخرت بعد از آن نزاع میکنند برای چه لی در قبر و تقیید کامه کردن
چشم او بعد از آن بمی کشایند برای وی در بسوی بهشت بعد از آن میگویند ولی را که بخواب روشن چشم مانند خواب
جوان صاحب تنعم یا بمعنی که قبض روح و این میان [illegible] است که مذکور مخفی شود در شرح حدیث اول باب هشتاد و نهم
چه بدرستی که الله عز و جل میگوید در سوره فرقان که اهل بهشت که در روز مرام بهترند باعتبار قرارگاه و بهترند باعتبار
خواب قیلوله قال یا ذا کان [illegible] فانه [illegible] افصح من خلق الله زیا و رؤیا و انتنه ریحا فیقول له ابشر بنزل من حمیم
و تصلیة جحیم و انه لیعرف غاسله و یناشد حملته ان یحبسوه فاذا دخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقیا عنه اکفانه ثم یقولان
له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول لا ادری فیقولان لا دریت و لا هدیت [illegible] الکنها برکرولی و عده شهادت
است باینکه واسطه میان مؤمن محض و کافر محض مسئول نمیشود در قبر چنانچه می آید در حدیث اول باب المسألة
فی القبر و من لا یسأل و من لا یسأل برای الله تعالی را داد و هست و آنچه میخواهد میکند [illegible] اشاره به سوره
در آیات سابقه در سوره ابراهیم و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء الزی بکسر زاء با نقطه و تشدید یاء دو نقطه
در پایین هیات لباس الرؤی بضم و کسر راء بی نقطه و کسر همزه و تشدید یاء دو نقطه در پایین منظر و بکسر راء و سکون
ء و تخفیف نیز بهمین معنی است مثل آیه سوره مریم احسن اثاثا و رئیا النزل بضم نون و ضم زاء با نقطه و بفتح نون و
سکون زاء آنچه حاضر و مهیا سکنند برای فرود آمده مهمان و آن اینجا از روی تهکم است چنانچه ابشر اینجا تهکم است الحمیم

بفتح حاء بی‌نقطه و کسر میم غضب و کین جوشان تعزف بعین بی‌نقطه و زای با نقطه و فاء بصیغه مضارع معلوم باب
تفعیل است التعزیف وا داشتن کسی را از کاری و کاهل کردن کسی در کاری و هر دو اینجا مناسب است ضمیر مرفوع در
یحسنوه راجع بما سئل و جمله حالیه است و میتواند بود که راجع بجمله باشد پس کلام دریغ مصداق قول الله است در سوره
ابراهیم و یضل الله الظالمین و مبنی بر اینست که علم بی عمل جهل است بلکه بدتر از جهل است دریت بصیغه ماضی معلوم من الباب
ضرب است هدیت بصیغه ماضی مجهول مخاطب باب ضرب است و هر دو جمله دعائیه است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام گفت
چون تو صاحب اختیار خود را دشمن یعنی اینکه کافر صریح باشد پس بد سیرتی که شان اینست که می‌آید نزد او بدتر هر که
آفرید الله تعالی باعتبار لباس و صورت و گندیده تر هر که آفرید الله تعالی باعتبار بو پس میگوید آن عدو را که مژده دهد بحکم
از غضب الهی و بیباک داشتن بر آتش جهنم و بدرستی که آن عدو بزبان حال انکار و امید دارد شوینده خود را و قسم میدهد
بردارندگان خود را برای اینکه وادارند او را و تعجیل نکنند پس چون داخل شود در قبر می‌آیند نزد او دو امتحان کننده قبر
پس می‌اندازند او را و کفنهای او را پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و کیست پس میگوید
نمیدانم لبیک دو ممتحن میگویند ندانی [illegible] نموده نمیشوی بسوی بهشت اصل [illegible] یا فوحه [illegible]
ما خلق الله عز و جل من دابة الا تذعرها ما خلا الثقلین ثم یفتحان له بابا الی النار ثم یقولان له نم بشر حال [illegible] الیافوخ
بیاء دو نقطه در پائین و الف و ضم فاء و سکون واو و خاء با نقطه پیش سر جائی که در طفولیت نرم میباشد المرزبة بکسر میم و
سکون راء بی‌نقطه و فتح زاء با نقطه و تشدید باء تخفیف فا یکنقطه عصای کوتاه که از آهن باشد تذعر بذال با نقطه و
عین بی‌نقطه و راء بی‌نقطه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب علم است الذعر بفتح ذال و فتح عین دهشت زدگی یا بصیغه
مجهول باب [illegible] یا باب افعال است الذعر بفتح ذال و سکون عین و الاذعار ترسانیدن الثقل بفتح ثاء سه نقطه و فتح
قاف طایفه سنگین مثل انس و جن یعنی پس میزنند پیش سر او را بعصائی از آهن که با ایشان است زدنی که میترساند هر چه آفرید
الله عز و جل [illegible] جانداری را مگر [illegible] که دهشت زده میشود برای آن زدن غیر انس و جن بعد از آن میگشایند برای او دری
بسوی آتش جهنم بعد از آن میگویند او را بخواب با بدترین حالی اصل [illegible] من الضیق مثل ما فیه القنا من الزج حتی ان دماغه
لیخرج من بین ظفره و لحمه و یسلط الله علیه حیات الارض و عقاربها و هوامها فتنهشه حتی یبعثه الله من قبره و انه
لیتمنی قیام الساعة مما هو فیه من الشر [illegible] این تتمه کلام امیر المؤمنین علیه السلام است ضمیر فیه راجع بقبر است ظرف
خبر مبتدا است مثل [illegible] مبتدا است القنا بفتح قاف و نون و الف مقصوره نیزه مثل ما فیه القنا قبیل وضع موصوف
در مقام صفت برای ظهور [illegible] الا [illegible] مثل ما فی [illegible] من القنا برای تبعیض است الزج بضم زای با نقطه و تشدید جیم
آهنی که در ته نیزه است [illegible] بفتح و کسر هر دو میتواند بود الدماغ بکسر دال مغز سر الهوام بتشدید [illegible] جمع الهامة بتشدید
میم جانوران که در سوراخهای زمین میباشند و آزار کننده [illegible] یعنی
در آن قبر از تنگی مثل [illegible] که در آنست نیزه از جمله [illegible] آنکه مغز سر او هر آینه بیرون می‌آید از میان ناخن او و گوشت او
[illegible] است و مسلط میکند الله تعالی بر او ماران زمین را و کژدمان زمین را و حشرات زمین را پس میگزند او را
تا آنکه برانگیزاند او را الله تعالی از قبر او و بدرستی که او هر آینه از دل تنگی که [illegible] آرزو میکند قیام قیامت را بسبب آنچه او
در آنست از آزار اصل و قال جابر قال ابو جعفر علیه السلام قال النبی صلی الله علیه و آله انی کنت انظر الی الابل
و الغنم و انا ارعاها و لیس من نبی الا و قد رعا الغنم و کنت انظر الیها قبل النبوة و هی متمکنة من المکینة ما حولها

شيء بينهما حتى تدعو فننظر فاقول ما هذا فاعجب حتى حدثني جبرئيل عليه السلام ان الكافر يضرب ضربة ما خلق الله
شيئا الا سمعها ويذعرها الا الثقلين فقلنا ذلك لضربة الكافر فنعوذ بالله من عذاب القبر شرح واوديني جالسة
است المتمكن بصيغه اسم فاعل باب تفعل آنچه نابي نيارد از جاي التي من متعلق بمتمكن است المكية بفتح ميم
وكسر كاف وسكون يا دو نقطه در پايين وتون آرام يافته فيه ومشابه لبس است حولها منصوب بظرفيت است خبرها
شيء مرفوع با اسم ما است وجمله استينافيه يا حالي است حتى متعلق با نظر است وتدعو مرفوع است وننظر عطف بر تدعو
است حتى متعلق بيبهما است وتدعو منصوب است وننظر عطف بر انظر است بيان تدعو گذشت در شرح فوق فاقول
اعجب بصيغه مضارع متكلم باب علم است فقلنا تا آخر كلام جابر است يعني وگفت جابر كه گفت امام محمد باقر عليه السلام كه
گفت نبي صلى الله عليه وآله ببدستي كه من نگاه ميكردم بسوي گله شتر و گله گوسفند بحالتي كه هيچ نبود آنها را هيچ
چيزي مگر بحالتي كه بخشيد چرانيد گله گوسفند نگاه ميكردم بسوي آنها پيش از سحري بحالتي كه آنها نبود آنها را آرام
اين انگه نبود در دور آنها چيزي كه از جا در آورد آنها را تا آنكه دهشت زده ميشد پس ميرميد با يمي كردم ومي گفتم پس با
خود ميگفتم كه چيست اين وعجب كردن وتعجب ميكردم تا آنكه حكايت كرد مرا جبرئيل عليه السلام كه كافر زده ميشود ضربتي كه نيافريده
الله تعالى چيزي را مگر بحالتي كه ميشنود آنرا ودهشت زده ميشود براي آن مگر انس وجن پس گفتيم آن از زدن كافر است پناه
ميگيريم بالله تعالى از عذاب قبر دوم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا احب عبد الله الجنة نادى حملة الا
تسمعون يا اخوتاه اني اشكو اليكم ما وقع فيه اخوكم الشقي ان عدوا استحدعني واوديني ثم لم يصدر الي وسم
اني انا ناصح له فغشني ما اشكو اليكم اخلاء الهوى يستوفي غرني حتى اذا اطمانت اليها صرعني واشكو اليكم اخلاء الهوى
ثم تبرأ مني وخذلني شرح عدو الله در اول عبارت ارميت كافر است ودر دوم عبارت از ابليس جامل الجاهم
از بردارندن جنازه ومشايعت كنندگان آنست الا بفتح همزه وتشديد لام حرف تخصيص است وچون داخل مضارع شود براي
طلب است مراد بسماع اينجا سماع بگوش هوش است چنانچه مراد بندا وشكايت اينجا ندا وشكايت بزبان حال
است تسمعون بتخفيف وتشديد نون مكسوره وتخفيف نون مفتوحه ميتواند بود وبنا بر اول نون اعراب با نون وقايه
ويا متكلم محذوف است مراد با خوة اينجا آشنايان است يا مراد همكيشان است الها والف در يا اخوتا براي استغاثه
وتحيا مينا بالف منقلب از يا است متكلم الحاق هاي براي ظهور الف بضعيف صوت است وها ساكن است در صورت وقف
وبر اين تقدير ان بكسر همزه ومكسور يا مضموم يا مفتوح باشد در وصل وبر اين تقدير ان بفتح همزه است ومفعول
ميتواند بود اخوكم الشقي از قبيل وضع ظاهر در موضع ضمير است براي تصريح بشقاوت والايراد داخل كردن كسي
در چيزي ومراد اينجا داخل كردن در معصيت است الاصدار بيرون آوردن كسي از چيزي ومراد اينجا ارشاد براه توبه
از معصيت است واقسم لي ناظر است بآيه سوره اعراف وقاسمهما اني لكما لمن الناصحين اني بكسر همزه است
وضمير غايب وضمير متكلم آن ناصح له بنى بر تعليل حال حكايت بر حال محكي است زيرا كه ابليس گفته اني ناصح دنيا
مذكور است وگاهي منصرف بتانيث وتخفيف الف بالنقاء ساكنين مستعمل ميشود منوا بفتح نون مشدده
بصيغه ماضي معلوم معتل اللام باب تفعيل است يعني گفت رسول الله صلى الله عليه وآله چون برده شود
از بسوي قبرش ندا ميكند بزبان حال بردارندگان خود را كه چرا نمي شنويد بگوش هوش سخن خود از من اي دوستان
من بيان اين آنكه بدستي كه شكايت مي آورم بسوي شما از آنچه افتاد در آن آشناي شما كه نا عاقبت بخير است بيان

این انکه شیطان بازی داد مرا بود اخل کرد مرا در معصیتها بعد از آن بیرون برد مرا از آنها و تسمم خوده بلای بلکه
که بدبستی که او خالص است برای من و فریب داد مرا بدروغ و شکایت میآورم بسوی تو انگه اند دنیایی که در طمع باطل انداخت
مرا تا آنکه چون آرام گرفتم بسوی آن بر نمیخیزد مرا و شکایت کرده میآورم بسوی شما از دوستانی که از خواهش راسبب بادی
کردهم بیان این انکه در آرزوها انداختند مرا بعد از آن دوری کردند از من و بی مدد گذاشتند مرا اصل واشکوا الیکم اولادا
حمیت عنهم و آثرتهم علی نفسی فاکلوا مالی و اسلمونی واشکوا الیکم حالا منعت فیه حق الله فکان وبالا علی وکان نفعه لغیری
واشکوا الیکم دارا انفقت علیها حریبتی وصار سکانها غیری واشکوا الیکم طول الثوی فی قبر ینادی انا بیت الدود
و انا بیت الظلمة والوحشة والضیق شرح الحریبة بفتح حاء بی نقطه و کسر راء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و
باء یکنقطه مالیکه اندوخته شده باشد بسعی تمام و بحیلها مردم سکانها بضم سین بی نقطه و تشدید کاف مرفوع و منصوب مشولند
بعد الثوی بضم ثاء سه نقطه و کسر واو و تشدید یاء و الثوای بفتح ثاء با الف طول و فتح واو و با الف ممدوده مصدر معتل
العین واوی به معنی اللام باب ضرب مانند ن بسیار درجایی پس اضافه طول با آن برای مبالغه است یعنی و شکایت
کرده میآورم بسوی شما از فرزندانی که دفع ضرر کردم از ایشان و ترجیح دادم ایشان را بر خود در نفقه و ماندگان پس خوردند
مال مرا و واگذاشتند مرا و شکایت میآورم بسوی شما از مالی که ندادم در آن حق الله تعالی را پس شد گناه آن بر من و شد
نفع آن از برای غیر من و شکایت میآورم بسوی شما از خانه که خرج کردم بر آن اندوخته خود را و گردیدند ساکنان آن جمعی که
غیر من باشند یعنی که غیرهم ایشان غیر من اند و شکایت میآورم از بسیار بسیار ماندن در قبری که ندا میکند به زبان حال که من خانه
کرمانم و من خانه تاریکی و تنهایی و تنگی ام اصل یا اخوتاه فاحبسونی ما استطعتم واحذروا مثل ما لقیت فانی قد بشرت بالنار و
والصغار و غضب العزیز الجبار و احسرتاه علی ما فرطت فی جنب الله و یا طول ثوایاه فما لی من شفیع یطاع و لا صدیق حمیم یرحمنی فلو
ان لی کرة فاکون من المؤمنین شرح بشرت بصیغه ماضی متکلم باب تفعیل است الصغار بفتح صاد بی نقطه و غین با نقطه و الف
و راء بی نقطه مصدر باب حسن راضی شدن بخواری خود و مراد اینجا قرار بر خواری ابدی است و احرف ندا است مخصوص صورت
ندبه یعنی نالاست و هلاک یا کر مشترک است میان ندبه مثل یا طول ثوایاه و غیر ندبه مثل یا زید و منادی اینجا متفجع است
متفجع علیه ما مقدر است فرطت از باب تفعیل است تفسیر جنب الله با امیر المؤمنین علیه السلام گذشت در کتاب التوحید در
حدیث نهم باب بیست و سیوم که باب النوادر است ثوایاه بفتح ثاء سه نقطه و فتح واو و الف و یاء دو نقطه در پایین منقلب از
همزه است و بیان معنی این شد در شرح ثوایت سابقه الحمیم بفتح حاء و کسر میم خویش و مراد اینجا خویشی است که مؤمن باشد
و به برکت ایمان او صالح الحال او خویشان او داخل جنت شوند چنانچه در سوره مؤمن گفته و من صلح من ابائهم و ازواجهم
و ذریاتهم لو برای تمنی است ان بفتح همزه و تشدید نون و مضمون آن فاعل فعل محذوف است تقدیر فلو کان ان لی کرة
منصوب است یعنی ای برادران من وا داریدم را چندانکه توانید و حذر کنید از مثل آنچه برخوردم آن را چه بدرستی که من
مژده داده شدم با آتش و بخواری و قرار خواری همیشگی و غضب بی ننگی که صانع کن فیکون است وای افسوس و پشیمانی
بر تقصیر من در امام حق در ولایت در آری ماندن دولت دراز در جهنم نیست برای من هیچ شفیعی که مطاع شود در غم خویشان
خودش نیز مثل به وصی عنده دوست خویشی که رحم کند مرا اشارت است بآنکه مؤمن خویش کافر خود را دوست نمیدارد
و رحم نمیکند پس کاش میبود اینکه برای من بازگشتنی میبود پس میشدم از جمله شیعه امامیه مجتنبین از کبائر
اصل عن حمید بن عثمان عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال مثله و زاد فیه فما ینفک ینادی حتی یدخل قبره فاذا دخل

خير ثم ردت الروح في جسده وجاء ملكا القبر فامتحناه قال وكان ابو جعفر عليه السلم يبكي اذا ذكر هذا الحديث
روايتست از عمرو بن عثمان از جابر از امام محمد باقر عليه السلم مثل حديث سابق و عمرو بن عثمان زياد كرد در حديث سابق
يا يعني كه حديث سابق را روايت كرد از جابر با اين زيادتي كه آن كافر مست غش شد بنوا ميكند تا اكر داخل ميشود در قبر
پس چون داخل شد در قبر تنش خود بر كردانيده ميشود روح بسوي بدن او مي آيند دو فرشته قبر پس امتحان مي كنند
او را راوي كفت و امام محمد باقر عليه السلام كريه ميكرد چون مذكور ميكرد اين حديث را چهارم عن جابر قال
قال علي بن الحسين عليه السلام ما ندري كيف نصنع بالناس ان حدثناهم بما سمعنا من رسول الله صلى الله عليه وآله
ضحكوا وان سكتنا لم يسعنا قال فقال ضمرة بن سعيد حدثنا فقال هل تدرون ما يقول عدو الله اذا حمل على سريره قال
فقلنا لا شرح روايتست از جابر كفت كه كفت امام زين العابدين عليه السلم نميدانيم كه چون كنيم با مردم مخالف بيان اين انكه اكر حكايت
كنيم ايشان را با آنچه شنيديم ايشان از رسول الله صلى الله عليه وآله خنده ميكنند و اكر ساكت شويم كنجايش نباشد ما را
آن سكوت جابر كفت كه پس كفت ضمرة بن سعيد كه از مخالفان بود حكايت كن ما را پس امام كفت آيا ميدانيد كه چه ميكويد
دشمن الله تعالى چون برداشته شود بر تابوت او جابر كفت پس كفتيم نه متن قال فانه يقول للحملة الا تسمعون اني اشكو
اليكم عدو الله خدعني واوردني ثم لم يصدرني واشكو اليكم اخوانا واخيتهم فخذلوني واشكو اليكم اولادا حاميت
عليهم فخذلوني واشكو اليكم دارا انفقت فيها حريبتي فصار سكانها غيري فارفقوا بي ولا تستعجلوا شرح مضمون
اين ظاهر است از شرح سابق متن قال فقال ضمرة يا ابا الحسن ان كان هذا يتكلم بهذا الكلام يوشك ان يثب على
اعناق الذين يحملونه قال فقال علي بن الحسين عليه السلام اللهم ان كان ضمرة هزأ من حديث رسولك فخذه اخذ اسف
قال فمكث اربعين يوما ثم مات فحضره مولى له شرح ابو الحسن كنيت امام زين العابدين عليه السلم است يوشك بواو
شين با نقطه بصيغه مضارع معلوم باب افعال از افعال مقاربه است يثب با يا دو نقطه و ثا سه نقطه و با يك نقطه بصيغه مضارع معلوم
معتل الفا واوي باب ضرب است الوثوب جستن هزأ با ها و زا نقطه و همزه بصيغه ماضي معلوم باب منع است اسف بفتح
همزه و فتح سين بي نقطه و فا مصدر باب علم است بمعني غضب يا بكسر سين صفت مشبهه است و هر دو اينجا مناسب حقيقت
اسف الهي بيان شود در كتاب التوحيد در حديث ششم باب ... ششم كه باب النوادر است و حاصل اينجا يعني بسر عت است
ضمره واجع بضمره است يعني جابر كفت كه پس كفت ضمره يا ابا الحسن اكر بوده باشد اين مرده با اين روش كه سخن كويد با اين سخن
پس بيم اين هست كه جستن بر كردن كساني كه همراهي جنازه او ميكنند او كنند جابر كفت كه پس كفت امام زين العابدين
عليه السلام خدايا اكر بوده باشد ضمره بطريق استهزا آكرده باشد با حديث رسول تو پس بكير او را كرفتن غضبناك
كفت ليوضمره در يلك كرد چهل روز بعد از آن مرد كيس حاضر شد نزد او پسر كه آزاد كرده او بود متن قال فلما دفن اتى علي بن
الحسين عليه السلم فجلس اليه فقال له من اين جئت يا فلان فقال جئت من جنازة ضمرة فوضعت وجهي عليه حين سوي عليه
فسمعت صوته والله اعرفه كما كنت اعرفه وهو حي يقول ويلك يا ضمرة بن سعيد اليوم خذلك كل خليل وصار مصيرك الى
الجحيم فيها مسكنك ومبيتك والمقيل قال فقال علي بن الحسين عليه السلم اسئل الله العافية هذا جزاء من تهزأ من
حديث رسول الله صلى الله عليه وآله شرح حيث بمعني كجا است بقرينه فاء در فوضعت و شايد كه كاتبان تبديل
كرده باشند يا فاء را زياد كرده باشند والله اعلم مصدر ميمي است هر يك از مسكن و مبيت و مقيل مقصد نيمروز است
و اسم مكان ميتواند بود و بنابر اول الف لام المقيل براي عهد خارجي است زيرا كه اين سخن در روز بوده جابر كفت پس

چون ضمره مدفون شد آمد ان لیهم عم او نزد یك امام زین العابدین علیه السلام پس نشست بسوی امام علیه السلام پس گفت او را
از کجا آمدی ای فلان پس گفت بودیم با جنازه ضمره پس گذاشتم روی خود را بر قبر او در وقتی که هموار کرده شد خاك بر او
پس شنیدم آواز ضمره را بخدا قسم که میشناختم آن آواز را چنانچه میشناختم آن را بر حالی که ضمره زنده بود و ضمره را خود میگفت
وای بر تو ای ضمره بن سعید امروز بی بود گذاشته مرا دوستی و کردید بازگشت تو و بسوی آتش جهنم در آن آتش است مسکن تو
و خوابگاه تو و این خواب روز جابر گفت که پس گفت امام زین العابدین علیه السلام طلب میکنم از الله تعالی عافیت را
از جزای کسی که استهزا میکند با رسول الله صلی الله علیه و آله باب هشتاد و هشتم اصل باب المسألة في القبر و من
یسأل و من لا یسأل شرح این باب بیان سؤال در قبر است و بیان کسی که مسئول میشود و کسی که مسئول نمیشود و در این باب
هفده حدیث است اول اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل في القبر الا من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا
و الآخرون یلهون عنهم شرح مردم بر چهار قسمند اول مؤمن خالص و آن شیعه امامیه مجتنب از کبایر است دوم مؤمن غیر خالص
که از اسلام مینامند و آن شیعه امامیه آلوده بگناهان است سیم کافر صریح است و آن مخالف شیعه امامیه است با وجود اطلاع
بر شواهد بر شواهد ثبوت محکمات کتاب الهی که در آنها نهی از پیروی ظن صریح شده چهارم کافر غیر صریح و آن سایر اعدا
سه قسم ظاهر است سایر است یلهون بفتح ها صیغه مضارع مجهول معتل اللام واوی از باب افعال است و ضمیر جمع نایب
فاعل است و راجع بملائکه است باعتبار اینکه نکیر و منکر از جمله ایشانند مثل و نادته الملائکة در سوره آل عمران که منادی یك ملك
بود یا باعتبار اینکه جمع مستعمل در اثنین میشود چنانچه گذشت در کتاب الحیض در آخر حدیث اول باب جامع في الحائض
و المستحاضة کسن لها لا تزال واردناه حیضنا الا لها ترك با چیزی نمودن ضمیر عنهم راجع بآخرون است یعنی گفت امام
جعفر صادق علیه السلام پرسیده نمیشود در قبر مگر کسی که خالص کرد ایمان را نوعی از خالص کردن یا بمعنی که کبیره نکرد اصلا یا توبه
ازان کرد یا کسی که خالص کرد کفر را نوعی از خالص کردن و دیگران مصروف میشوند ملائکه از سؤال ایشان دوم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال انما یسأل في قبره من محض الایمان محضا و الکفر محضا و اما ما سوی ذلك فیلهی عنه
شرح عنه نایب فاعل یلهی است و میتواند بود که نایب فاعل ضمیر مستتر راجع بملائکه باشد و اثر ظاهر است از شرح حدیث
سابق سیوم اصل و عن ابی جعفر علیه السلام قال انما یسأل في قبره من محض الایمان و الکفر محضا و اما ما سوی ذلك
فیلهی عنه شرح این ظاهر است از شرح سابق چهارم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام لا یسأل في القبر الا من محض الایمان
محضا او الکفر محضا شرح این ظاهر است از شرح سابق پنجم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام یسأل و هو مضغوط شرح
یسأل بصیغه مضارع مجهول است و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بمؤمن است یا راجع بکافر است یا راجع باحد مشترك
میان آنها است و تقدیر قوله یسأل است و او حالیه است المضغوط بضاد معجمه و غین با نقطه و طا مهمله صیغه اسم مفعول
باب نصر فشرده شده گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر مؤمن مسئول میشود در قبر بر حالی که او فشرده شده
است مخفی نماند که توهم منافات میشود میان این حدیث و آنچه گذشت در حدیث دوم باب سیزدهم که مؤمن ضغطه قبر در نمی
یابد و دفع این بدو وجه است اول اینکه مراد بمضغوط اینجا کسی است که قبر او بعمال خود است و فراخ کرده نشده پس ضغطه
قبر عبارت از تنگی و تاریکی است دوم اینکه مراد با آنچه گذشت عدم ادراك ضغطه بعد از سؤال باشد یا بمؤمن مؤمن مراد
کامل باشد که خلقی بکرده باشد چنانچه می آید در حدیث آینده و بنابر اینکه ضمیر مستتر در یسأل راجع بکافر باشد دفع
منافات ظاهر است ششم اصل عن ابی بصیر قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ایفلت من ضغطة القبر احد قال فقال

نعوذ بالله منها ما اقل من یفلت من ضغطة القبر ان رقیة لما قتلها عثمان وقف رسول الله صلی الله علیه وآله
علی قبرها فرفع رأسه الی السماء فدمعت عیناه فقال للناس انی ذکرت هذه وما لقیت فرققت لها واستوهبتها من ضمة
القبر قال فقال اللهم هب لی رقیة من ضمة القبر فوهبها الله له یفلت هر دو جا بفاء و تاء دو نقطه در بالا صیغه مضارع
معلوم یا مجهول باب تفعل است الانفلات رها شدن ورها کردن التفلت رها شدن ما اقل صیغه تعجب است استوهبتها
بواو و نون صیغه معلوم ماضی متکلم وحده از باب استفعال الاستیهان ضعیف شمردن و موافق این می آید در حدیث
هفدهم این باب و در نسخه بجای نون بای یک نقطه است و آن تحریف مینماید والله اعلم یعنی روایتیست از ابو بصیر گفت
که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را آیا رها میشود از فشردن قبر هیچکس راوی گفت که پس امام گفت پناه میگیرم
با الله تعالی از فشردن قبر چه کم است کسی که نجات یابد از فشردن قبر بیان این آنکه به درستی که رقیه دختر رسول الله صلی الله
علیه وآله چون کشته شد او را عثمان ایستاد رسول الله صلی الله علیه وآله بر قبر او پس برداشت سر خود را بسوی آسمان
پس اشک داد دو چشم او و گفت مردم را به درستی که من بیاد آوردم این رقیه را و آن آزار را که دریافت از شوهرش پس
چشم کردم برای او و ضعیف شمردم او را از فشردن قبر امام گفت که پس رسول الله گفت خدایا ببخش برای من رقیه را از فشردن
قبر پس بخشید رقیه را الله تعالی برای رسول الله صلی الله علیه وآله اصل قال ان رسول الله صلی الله علیه وآله خرج
فی جنازة سعد وقد شیعه سبعون الف ملک فرفع رسول الله صلی الله علیه وآله رأسه الی السماء ثم قال مثل سعد
یضم قال قلت جعلت فداک انا نحدث انه کان یستخف بالبول فقال معاذ الله انما کان من زعارة فی خلقه علی اهله
قال فقالت ام سعد هنیئا لک یا سعد قال فقال لها رسول الله صلی الله علیه وآله یا ام سعد لا تحتمی علی الله
سعد بن معاذ از اکابر انصار و از رؤس بوده و وجه تشییع هفتاد هزار ملک گذشت در کتاب فضل القرآن در حدیث
سیزدهم باب فضل القرآن که ما بعد سیزدهم است رفع رأس بسوی آسمان برای استعاذه از فشردن قبر است مثل سعد که قدر استفهام
از فشردن قبر است تعجبی است معاذ الله بفتح میم است منصوب است بر مفعول مطلق فعل محذوف بتقدیر اعوذ معاذ الله
الزعارة بفتح زای با نقطه و عین بی نقطه و رای بی نقطه مخففه و مشدده کج خلقی هنیئا بفتح هاء و کسر نون و سکون یای
دو نقطه در پایین و همزه منصوب بر مفعول مطلق فعل محذوف است بتقدیر رأیت هنیئا و معنی آن الهنی گوارا بادی لا تحتمی
بحاء بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا صیغه نهی حاضر باب ضرب است یا باب تفعیل الاحتمام الحتم والقسم یا بدون حکم بر کسی
یعنی امام گفت و به درستی که رسول الله صلی الله علیه وآله بیرون رفت در جنازه سعد بر حالی که تشییع کرده بودند سعد را
هفتاد هزار فرشته پس برداشت رسول الله صلی الله علیه وآله سر خود را بسوی آسمان بعد از آن گفت آیا مثل سعد کسی
فشرده میشود در قبر ابو بصیر گفت که گفتم قربانت شوم به درستی که ما خبر داده میشویم که سعد سهل میگرفت بول را یعنی
که در تطهیر جامه و بدن از آن بعد نبوده پس امام گفت خدا نکند جز این نیست که بود آن فشردن سعد را سبب کج خلقی
بر عیال خود امام گفت که پس گفت مادر سعد مبارک و دیگر نعمت گوارا برای تو ای سعد [illegible] یعنی
رسول جنازه کسی را باعث نعمت گواری برای او میشود [illegible] امام گفت که پس گفت او را رسول الله صلی الله علیه وآله
که ای مادر سعد حکم مکن بر الله تعالی اشارت است بانکه فشردن قبر او را دریافت و شایعت [illegible] دفع آن نکرد هفتم اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجیء الملکان منکر ونکیر الی المیت حین یدفن اصواتهما کالرعد القاصف وابصارهما
کالبرق الخاطف یخطان الارض بانیابهما ویطآن فی شعورهما فیسئلان المیت من ربک وما دینک قال فاذا کان

مؤمنا قال الله ربی و دینی الاسلام شرح این ظاهر است از آنچه گذشت در شرح حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله وولده
وعمله اصل فیقولان له ما تقول فی هذا الرجل الذی خرج بین ظهرانیکم فیقول نعم اعرف محمد رسول الله صلی الله علیه وآله
نسیلانی فیقولان له تشهد انه رسول الله فیقول اشهد انه رسول الله فیقولان له نم نومة لا حلم فیها ویفسح له فی قبره تسعة
اذرع ویفتح له باب الی الجنة ولا یری مقعده فیها شرح ظهرانیکم بضم ظا با نقطه و سکون ها و را بی نقطه و فتح نون و سکون
یا دو نقطه در پایین و ظهران جمع ظهر بفتح ظا و سکون ها است که علامت تثنیه داخل آن شده مثل بین یدی
و تثنیه مراد این است که دو طایفه موافق و مخالف اطراف او کردند کاما توانز دی لخلاص و اما مخالفان از روی نفاق دهم
با هندا نها این استعمال اصلی آنست و گاهی مستعمل میشود بمعنی بینکم چون سبیل الشهرة و گاهی بمعنی آن بین اظهرکم
مستعمل میشود چنانچه می آید در حدیث هشتم این باب و بعض اهل لغت میگویند ظهران بفتح طا است و نون زاید است
الف و نون برای تاکید است و مثل این گذشت در کتاب الدعا در حدیث بیست و سیوم باب القول عند الاصباح والامساء
که با یحیی است و هشتم اصل الحلم بفتح جیم و سکون لام مشدد باب ضرب یضرب لا حلم فیها مضمون یثبت الله الذین آمنوا است که
گذشت در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله ترجمه پس میگویند او را که چه میگوئی درباره این مردی که بیرون آمد بدعوی نبوت
میان شما پس میگوید آیا از محمد رسول الله صلی الله علیه وآله سؤال میکنید مرا پس میگویند او را آیا گواهی میدهی که رسول
الله است پس میگوید گواهی میدهم اینکه او رسول الله است پس میگویند او را که بخواب بخوابی که نیست برین نعمت درکن
تا روز قیامت و فراخی میشود برای او در قبرش نه ذراع و گشوده میشود برای او دری بسوی بهشت و نمی بیند جای نشستن
خود را در آن اصل واذا کان الرجل کافرا دخلا علیه واقیم الشیطان بین یدیه عیناه من نحاس فیقولان له من ربک وما
دینک وما تقول فی هذا الرجل الذی قد خرج من بین ظهرانیکم فیقول لا ادری فیخلیان بینه وبین الشیطان فیسلط
علیه فی قبره تسعة وتسعون تنینا لو ان تنینا واحدا منها نفخ فی الارض ما انبتت شجرا ابدا ویفتح له باب الی النار ویری
مقعده فیها شرح النحاس بضم و فتح و کسر نون و حا بی نقطه و الف و سین بی نقطه مس گداخته و آتش و هر دو اینجا مناسب است
التنین بکسر تا دو نقطه در بالا و تشدید نون مکسوره و سکون یا دو نقطه در پایین و نون مار بزرگ ترجمه و چون باشد
مرد کافر داخل میشوند بر او و بر پا داشته میشود شیطان در پیش او دو چشم شیطان از مس گداخته است پس میگویند
او را کیست صاحب کل اختیار تو و چیست دین تو و چه میگوئی درین مردی که بیرون آمد در میان شما پس میگوید نمیدانم پس
وامیگذارند او را با شیطان پس مسلط میشود بر او در قبر او نود و نه مار بزرگ که اگر یکی از آن مارها بدمد در زمین
نمی رویاند درختی را هرگز و گشوده میشود برای او دری بسوی جهنم و می بیند جای نشستن خود را در آن هشتم اصل عن ابی بکر
الحضرمی قال قلت لابی جعفر علیه السلام اصلحک الله من المسئولون فی قبورهم قال من محض الایمان ومن محض الکفر قال
قلت فبقیة هذا الخلق قال یلهی والله عنهم ما یعبأ بهم قال قلت وعم یسئلون قال عن الحجة القائمة بین اظهرکم شرح
ما یعبأ بعین بی نقطه و با یک نقطه و همزه بصیغه مجهول باب منع است بین اظهرکم بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها بیان
شد در شرح حدیث سابق ترجمه روایت است از ابو بکر حضرمی که گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که نگاهدارد ترا الله
تعالی کیانند مسئولان در قبرهای خود گفت هر که خالص کرد ایمان را و هر که خالص کرد کفر را گفت گفتم پس باقیمانده این
مخلوقان چه میشوند گفت مصروف میشود بخدا قسم از ایشان پروا کرده نمیشود راوی گفت گفتم و از چه پر
میشوند گفت از امامی که برپا است در میان شما بعنوان شهرت مراد امام مفترض الطاعة است مخفی نماند که سؤال

ازبحث وسؤال از ربوبیت ورسالت ونبی که جز آن جمع میشود پس منافات نیست میان این حدیث وحدیث سابق اصل
فیقال للمؤمن ما تقول فی فلان بن فلان فیقول ذاك امامی فیقال نم انام الله عینك ویفتح له باب من الجنة فما یزال یتحفه
من روحها الی یوم القیمة ویقال للكافر ما تقول فی فلان بن فلان قال فیقول قد سمعت به وما ادری ما هو فیقال له لا
دریت قال ویفتح له باب من النار فلا یزال یتحفه من حرها الی یوم القیمة شرح فاء در فیقال در اول برای بیان است ودر
دوم وسیوم برای تعقیب است فلان بن فلان عبارتست از امام آن زمان بقرینه آنچه می آید در حدیث دوازدهم این باب که
وتبیا لهم امامهم بما جمله انام الله عینك وجمله لا دریت دعا علیه است ولهذا نفی در لا دریت مکرر نشده تا وجوبا مکرر شود
داخل شده فما یزال الصیغه غایب است ضمیر مستتر راجع بباب است یا الصیغه غایب است ضمیر مستتر راجع بجنه است و بر
قیاس مستتر یتحفه الاتحاف بتاء دو نقطه در بالا وحاء بی نقطه وفاء مصدر باب افعال هدیه فرستادن واستعمال الاتحاف
در کافر بر سبیل تهکم است بیان اینکه گفته میشود مؤمن را که چه میگوئی در فلان پسر فلان پس میگوید که او امام
منست پس گفته میشود بجواب خوابانا باد ترا حق تعالی چشم ترا وگشوده میشود برای او دری از بهشت پس همیشه تحفه میدهد
او را از راحت بهشت تا روز قیامت وگفته میشود کافر را که چه میگوئی در فلان امام گفت پس کافر میگوید تحقیق
شنیدهام او را ونمیدانم که چیست پس گفته میشود او را که ندانی هرگز امام گفت گشوده میشود برای او دری بسوی آتش پس
همیشه تحفه میدهد او را از گرمی آتش تا روز قیامت تمام اصل عن عمرو بن الاشعث انه سمع اباعبدالله علیه السلام یقول
یسال الرجل فی قبره فاذا اثبت فسح له فی قبره سبعة اذرع وفتح له باب الی الجنة وقیل له نم نومة العروس قریر العین
شرح اثبت بثاء سه نقطه وباء یک نقطه وتاء دو نقطه در بالا صیغه ماضی معلوم باب افعال است الاثبات شناختن
چنانچه باید وشایسته سبعة اذرع منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث هفتم وآنچه می آید در حدیث آینده که تسعة اذرع
ودر حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله که مد بصره زیرا که این بحسب اختلاف مراتب مؤمنان با حسب اختلاف احوال ایشان است
عروس مشترک است میان زن ومرد بیان روایتست از عمرو بن اشعث که او شنید از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت می
پرسیده میشود مرد در قبر خود پس اگر خوب شناخت امام خود را فراخ کرده میشود برای او در قبر او هفت ذراع وگشوده
میشود برای او دری بسوی بهشت وگفته میشود او را بخواب خوابیدن عروس بر حالی که تو خنک چشم باشی تمام اصل
سمعت اباعبدالله علیه السلام یقول اذا وضع الرجل فی قبره اتاه ملكان ملك عن یمینه وملك عن یساره واقیم الشیطان
بین عینیه عیناه من نحاس فیقال له كیف تقول فی الرجل الذی كان بین ظهرانیکم قال فیفزع له فزعة فیقول اذا كان مؤمنا
عن محمد رسول الله صلی الله علیه وآله تسألانی فیقولان له ثم نومة لا حلم فیها ویفسح له فی قبره تسعة اذرع ویری مقعده
من الجنة وهو قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة فاذا كان كافرا قالا له من
هذا الرجل الذی خرج بین ظهرانیکم فیقول لا ادری فیخلیان بینه وبین الشیطان شرح ظهرانیکم بیان شده در شرح
حدیث هفتم این باب یفزع از باب علم ومنع است فزعة بنا مره وبفتح زای است ونا برده وسکون زای است الحلم بضم
حاء وسکون لام مصدر باب ضرب بیان شد در آیت سوره ابراهیم بیان شد در شرح حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله
بیان شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت چون گذاشته شود مرد در قبر خود می آیند نزد او دو فرشته فرشته از
جانب دست راست او وفرشته از جانب دست چپ او وبرپا داشته میشود شیطان در پیش دو چشم او ودو چشم آن
شیطان از مس گداخته است پس گفته میشود آن مرد را که چون میگوئی در آن مردی که بود میان شما بسبب شرح

امام گفت پس اگر مرد صاحب دهشت میشود میان برای آنکه سؤال دهشتی پس میگوید مؤمن حقیقی باشد که ایا از محمد صلی الله علیه و آله

سؤال میکنند پس میگویند بخواب خوابی که نیست در آن تار و تا قیامت بر بدن نعمت و فراخ کرده میشود برای او در قبرش نه

ذراع و می‌بیند جای نشستن خود را در بهشت و آن بیدار نکردن و راحت مداول قول الله عز و جل است در سوره ابراهیم ثابت

میکند الله تعالی در محبوب و مرضی جمیع اکر مؤمنان حقیقی شدند بسبب سخنی که ثابت و عزیز لازم است در زندگی دنیا و در

آخرت پس اگر مرد کافر حقیقی میگوید او را کیست این ردی که بر تو آمد در میان شما نمیدانم شنیدم پس میگوید ندانم پس

و اینکه لو نهاه او را آن شیطان یار زدهم ح عن ابی الحسن موسی علیه السلام قال یقال للمؤمن فی قبره من ربک قال فیقول الله

فیقال له ما دینک فیقول الاسلام فیقال من نبیک فیقول محمد فیقال من امامک فیقول فلان فیقال کیف علمت بذلک فیقول

امر هدانی الله له و ثبتنی علیه فیقال له نم نومة العروس لا حلم فیها ثم نومة العروس ثم یفتح له باب الی الجنة فیدخل الیه من روحها

و ریحانها فیقول یا رب عجل قیام الساعة لعلی ارجع الی اهلی و مالی ش الحلم بفتح جیم و سکون لام مصدر باب ضرب [illegible]

و مراد اینجا بر طرف کردن نعمت است بسبب زوال نه تنگی عمر که برای سؤال دو ملک بود بیان روح و ریحان گذشت در شرح حدیث [illegible]

باب [illegible] روایتیست از امام موسی کاظم گفت گفته میشود مؤمن را در قبرش کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید الله

پس گفته میشود او را چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است ترک خود رائی و پیروی [illegible] پس

گفته میشود کیست پیغمبر تو پس میگوید محمد است پس گفته میشود کیست امام زمان تو پس میگوید فلان است پس گفته میشود چون

خود دانستی آن را پس میگوید کاری است که راه نمود مرا الله تعالی بسوی هدایت و دین [illegible] آسمان [illegible] قرآن کریم

است [illegible] پیروی [illegible] برابر کردن [illegible] توفیق عمل بآن علم پس گفته میشود او را بخواب خوابی که نیست بر بدن نعمت

در آن تار و تا قیامت بخواب خوابیدن عروس بعد از آن گشوده میشود برای او دری بسوی بهشت پس داخل میشود بسوی او از راحت

بهشت و رزق بهشت پس میگوید ای صاحب کل اختیار [illegible] یاد داشتن قیامت را تا شاید برگردم بسوی

اهل خود و آنچه مهیا شده برای من [illegible] مراد خویشان مؤمن است ح فیقال للکافر من ربک فیقول الله

فیقال من نبیک فیقول محمد فیقال ما دینک فیقول الاسلام فیقال من این علمت ذلک فیقول سمعت من الناس یقولون فقلته

فیضربانه بمرزبة لو اجتمع علیها الثقلان الجن والانس لم یطیقوها قال فیذوب کما یذوب الرصاص ثم یعیدان فیه الروح

فیوضع قلبه بین لوحین من نار فیقول یا رب اخر قیام الساعة ش مرزبه بیان شد در شرح حدیث اول باب [illegible]

نفخ را [illegible] و گفته میشود کافر را کیست صاحب کل اختیار پس میگوید الله است پس گفته میشود کیست پیغمبر تو پس

میگوید محمد است پس میگوید چیست دین تو پس میگوید نفی شریک در ربوبیت از الله تعالی است پس گفته میشود او را از کجا دانستی

پس میگوید شنیدم از مردمی که میگفتند همین قول کردم [illegible] حقیقت آن ترک خود رائی [illegible] شناختن امام

مفترض الطاعة است در هر زمان مخفی نماند که چون گفتن این کلمات بمحض ظاهر نفعی برای گوینده ندارد وجود و عدم آن

علی السویه است پس ناگزیر است میان این حدیث و بعض احادیث این باب که در آن لا ادری بود [illegible] آن کافر را [illegible]

آنچه که اگر جمع شوند بر آن [illegible] دو طائفه [illegible] که جن و انس باشند طاقت نمی آورند آنرا امام گفت پس گداخته میشود

چنانچه گداخته میشود قلعی بعد از آن بر میگردانند در او روح را پس گذاشته میشود دل او میان دو تخته از آتش پس میگوید ای

صاحب کل اختیار [illegible] تاخیر کن قیام قیامت را مخفی نماند که منافات نیست میان این و آنچه گذشت در حدیث اول باب [illegible]

که آرزو میکند قیام قیامت میکند زیرا که کسی که در عذاب است مختلف میباشد حال او گاهی از دلتنگی میگوید نعم الانقلاب لو [illegible]

علینا و کاهی خلاف آنرا میگوید از علم بشدت عذاب قیامت دوازدهم اصل عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ان المؤمن اذا اخرج من بیته شیعته الملائکة الی قبره یزدحمون علیه حتی اذا انتهی به الی قبره قالت له الارض مرحبا بک واهلا اما
والله لقد کنت احب ان یمشی علی مثلک لترین ما اصنع بک فیوسع له مد بصره ویدخل علیه فی قبره ملکا القبر وهما قعیدا القبر
منکر ونکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه فیقعدانه ویسألانه فیقولان من ربک فیقول الله فیقولان ما دینک فیقول
الاسلام فیقولان من نبیک فیقول محمد صلی الله علیه وآله فیقولان ومن امامک فیقول فلان شرح با در به برای تعدیه است
وظرف نائب فاعل انتهی است مرحبا بفتح میم وسکون راء بی نقطه وفتح حاء بی نقطه وباء یک نقطه اسم مکان است از رحب بمعنی
وسعت ومفعول محذوف است بتقدیر اتیت مرحبا وبا در بک برای سببیت است وظرف متعلق بمرحبا است واشارت است بانکه وسعت
قبر بسبب مؤمن است والکافر بانجای آن تنگ میشود واهلا عطف بر مرحبا است لترین بفتح لام وفتح تاء دو نقطه در بالا
وفتح راء بی نقطه وفتح یاء دو نقطه در پایین ونون تاکید ثقیله بصیغه مضارع مخاطبه معلوم المعنی معلل اللام بای ثابت مع آیت ما
استفهامیه وموصوله میتواند بود القعید بفتح قاف وکسر عین بی نقطه کسی که نشسته باشد از روی اهتمام وبرای حکایت کاری
دو قعید قبر در مقابل دو قعید دنیا است مثل آنچه مذکور شده است در سوره ق عن الیمین وعن الشمال قعید وبیان شد در کتاب
الایمان والکفر در حدیث اول باب صد ونهم که باب للقلب اذنان ینفث فیهما الملک والشیطان است الحقو بفتح حاء بی
نقطه وسکون قاف تهیگاه است روایت است از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت بدرستی که مؤمن چون آورده
شود از خانه او مشایعت میکنند او را فرشتگان تا قبر او ازدحام میکنند بر او برای تعظیم تا آنکه چون رسانیده شود او بسوی قبرش
میگوید او را زمین قبر با این حال که آمدی بوسعتگاه بسبب تو وجا آمدی بدرستی مثل آنکه بخویشان آمده آگاه باش بخدا قسم که هر آینه تحقیق
دوست میداشتم که راه رود بر بالای من مثل تو تا آنکه هر آینه خواهی دید البته که چه خواهم کرد با تو پس فراخ کرده میشود برای او قدر
کار کردن چشم او وداخل میشوند بر او در قبر او دو فرشته قبر وایشان دو حافظ سخن در قبراند یکی منکر ودیگری نکیر پس میاندازند
در او روح را تا دو تهیگاه او پس می نشانند او را وسؤال میکنند او را پس میگویند که کیست صاحب کل اختیار تو پس میگوید
الله است پس میگویند چیست دین تو پس میگوید نفس خضوع ایمان دولت است پس میگویند کیست پیغمبر تو پس میگوید
محمد است صلی الله علیه وآله پس میگویند کیست امام تو پس میگوید فلان است اصل قال فینادی مناد من السماء صدق
عبدی افرشوا له فی قبره وافتحوا له فی قبره بابا الی الجنة والبسوه من ثیاب الجنة حتی یأتینا وما عندنا خیر له ثم یقال له نم نومة عروس
نم نومة لا حلم فیها شرح صدق بصیغه ماضی معلوم باب تفعیل است الحلم بضم حاء وسکون لام مصدر باب ضرب برید بن نوم مراد اینجا
تغییر نعمت است والله لودت است بآیت سوره ابراهیم یثبت الله الذین آمنوا وبیان شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له
امام گفت پس ندا میکند منادی از جانب بالا که راستگو شمرد او را وتصدیق نمود بنده من بگسترانید برای او در قبر
او از بهشت وبگشائید برای او در قبر او دری بسوی بهشت وبپوشانید او را از جامهای بهشت تا وقتی که آید نزد ما ولحظه
نزد ما است بهتر است برای او بعد از آن گفته میشود او را که بخواب مانند خواب عروس در نعمت بخواب خوابی که نیست
تغییر نعمت در آن اصل قال وان کان کافرا خرجت الملائکة تشیعه الی قبره یلعنونه حتی اذا انتهی به الی قبره قالت له الارض لا مرحبا
بک ولا اهلا اما والله لقد کنت ابغض ان یمشی علی مثلک لا جرم لترین ما اصنع الیوم بک فتضیق علیه حتی یلتقی جوانحه
شرح لا در لا جرم برای نفی جنس است الجرم بفتح جیم وفتح وسکون راء بی نقطه وبضم جیم وسکون راء گناه الجوانح بجیم
ونون وحاء بی نقطه جمع جانحه بکسر نون استخوانهای پهلو در طرف سینه اصل امام گفت واگر باشد میت که بیرون آورده

میشود از خانه خود که او بسوی بهشت که فرشتگان مشایعت میکنند او را تا قبر او گشت میکنند او را تا آنکه چون رسد بسوی
قبر پس میگوید او را زمین قبر بزبان حال که تا بودی بر من سخنگاه و دنیا اهل آن گاه باش بخدا قسم که هر آینه بتحقیق شد مسلط
کرده رود بر بالای من مثل تو بعینه تا چاهها بنیه خواهی دید البته که چه خواهم کرد با تو امروز پس زمین قبر تنگ میشود بر او تا
آنکه میکند بگرمی بسیار استخوانهای سینه او قال ثم یدخل علیه ملکا القبر وهما قعیدا القبر منکر ونکیر قال ابو بصیر جعلت فداک یدخلان
علی المومن والکافر فی صورة واحدة فقال لا قال فیقعدانه ویلقیان فیه الروح الی حقویه فیقولان له من ربک فیتلجلج ویقول
قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویقولان له من نبیک فیقول قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت
ویسأل عن امام زمانه اللجلجة ما دینک فیتلجلج ویقول قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویقولان له
من نبیک فیقول قد سمعت الناس یقولون فیقولان له لا دریت ویسأل عن امام زمانه شرح اللجلجة بدو جیم مصدر باب
فعلله در گفتن سخن لا دریت جمله دعائیه در حکم فعل مضارع است زیرا که نفی اگر داخل ماضی شود تکرار آن لازم است
مثل لا صدق ولا صلی امام گفت پس از آن داخل میشوند بر او دو فرشته قبر و ایشان در حافظ سخن در قبر یکی
منکر و یکی نکیر گفت ابو بصیر قربانت شوم آیا داخل میشوند بر مومن و کافر در یک صورت گفت نه امام گفت پس
می نشانند کافر را و می اندازند در او روح را تا دو تهیگاه او پس میگویند او را کیست صاحب کل اختیار تو پس در هم میگوید
سخن را و میگوید بتحقیق شنیدم از مردم که میگفتند یا معنی که ایشان میگفتند که الله است و من حقیقت آن سخن را ندانستم
پس میگویند او را که ندانستی و میگویند او را که چیست دین تو پس در هم میگوید سخن را و میگوید بتحقیق شنیدم از مردم که میگفتند
یا معنی که ایشان میگفتند که اسلام است و من حقیقت اسلام را ندانستم پس میگویند او را که ندانستی و میگویند او را کیست
پیغمبر تو پس میگوید بتحقیق شنیدم از مردم که میگفتند پس میگویند او را که ندانستی و پرسیده میشود از امام زمان اش
قال فینادی مناد من السماء کذب عبدی افرشوا له فی قبره من النار والبسوه من ثیاب النار وافتحوا له بابا الی النار
حتی یأتینا وما عندنا شر له فیضربانه بمرزبة ثلاث ضربات لیس منها ضربة الا یتطایر قبره نارا لو ضرب بتلک المرزبة جبال
تهامة لکانت رمیما وقال ابو عبد الله علیه السلام ویسلط الله علیه فی قبره الحیات تنهشه نهشا والشیطان یغمه غما
قال ویسمع عذابه من خلق الله الا الجن والانس شرح کذب ... بتفعیل اسم ... بیان شد در شرح حدیث اول باب
ما یتطایر یطایر ... نقطه در یا در نقطه در پا ... بصیغه مضارع غائب معلوم باب تفاعل است التطایر ...
گرفتن و در از شدن و متفرق شدن بهر سو اینجا مناسبت تمام مرفوع و فاعل است نارا تمیز از نسبت است پس در معنی فاعل
و مراد اینست که فرو میگیرد و بارها میکشد یا بر او گندی میشود آتش قبر او التهامه بکسر تاء و دو نقطه در بالا و الف مکه ... الرمیم
بفتح راء بی نقطه و کسر میم استخوان پوسیده و مراد اینجا متفرق است مانند ریگ ... میتواند بود که استعاره باشد تنهشه
بنون و شین با نقطه بصیغه مضارع معلوم غائبه باب منع است الشیطان منصوب و معطوف بر الحیات است یا مرفوع و
مبتدا است و ... حالیست میتواند بود یغمه بغین با نقطه و تشدید میم بصیغه غائب معلوم باب نصر است
امام گفت ندا میکند منادی از جانب بالا که دروغ گفت مراد از دروغ ... ربوبیت من کرده من بگسترانید برای او
در قبر او از آتش و بپوشانید او را از جامهای آتش و بگشائید برای او دری بسوی آتش تا آنکه آید نزد ما و آنچه نزد
ما است بد تر است برای او پس آن دو فرشته میزنند او را بعصائی از آهن سه زدن که نیست از جمله آنها زدنی
مگر آنکه فرو میگیرد او را آتش قبر او اگر زده میشد با آن عصا کوههای مکه هر آینه ریگ میشد و گفت امام جعفر صادق

و مسلط میکند الله تعالی بر او در قبر او مارانِ ابکم را و اگر یعنی مسلط میکند شیطان را غمناک میکند او را انجماد که کرد
امام گفت میشنود عذاب او را هر که آفریده الله تعالی از مکر جن و انس قال و انه لیسمع خفق نعالهم و نفض ایدیهم و هو
و هو قول الله عز و جل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء
ضمیر انه راجع بمومن است یا راجع بقدر مشترک میان مومن و کافر است الخفق بفتح خاء با نقطه و سکون فاء و قاف
آواز نعلین در وقت راه رفتن ضمیر نعالهم راجع بجمعیت که بر سر قبر تردد میکنند النفض بفتح نون و سکون فاء و ضاد با
نقطه فشاندن ضمیر هو راجع است بمجموع سه چیز اول آنچه مذکور شده در مومن و یثبت ناظر با آنست دوم آنچه مذکور شده در
کافر و یضل ناظر با آنست سیوم سکوت از ما عدای آن دو قسم و یفعل ناظر با آنست یعنی امام گفت بدرستی که مومن
هر آینه میشنود آواز نعلهای جماعت را و فشاندن دستهای جماعت را از خاک قبر بعد از گذاشتن بر قبر برای دعای و تراب و هو
القدر و آنچه گذشت شد اول قول الله عز و جل است در سوره ابراهیم که پا بر جا در محبوب و مرضی میکند الله تعالی حقیقتا
مومنان بسبب سعیی که پا بر جا است در زندگی دنیا و در زندگی آخرت بیان این شد در حدیث اول باب ان المیت یمثل له ماله گمراه
میکند الله تعالی کافر را و میکند آنچه را الله تعالی که میخواهد سیزدهم عن ابی عبدالله علیه السلام قال اذا دخل المؤمن
قبره کانت الصلوة عن یمینه و الزکوة عن یساره و البر مظل علیه و یتنحی الصبر ناحیة فاذا دخل علیه الملکان اللذان
یلیان مسائلته قال الصبر للصلوة و الزکوة دونکما صاحبکما فان عجزتما عنه فانا دونه [illegible] شرح این حدیث گذشته در کتاب
الایمان و الکفر در حدیث هشتم باب چهل و هفتم که باب الصبر است البر بکسر با بی نقطه و تشدید راء بی نقطه نیکویی و مراد
اینجا ایمان حقیقی است و اشارتست بقول الله تعالی در سوره بقره و لکن البر من آمن بالله و الیوم الآخر و بقول او در آن
سوره و لکن البر من اتقی و بیان آیه دوم شده در کتاب الحجة در شرح حدیث ششم باب معرفة الامام و الرد الیه که باب نهم
است المظل بضم میم و کسر ظاء بی نقطه و تشدید لام مشرف و بکسر ظاء با نقطه سایه انداز و اول مناسب تر است باعتبار تعدی
آن بعلی الصبر شکیبایی و ظاهر حدیث پانزدهم این باب انست که مراد در سخن اهل البیت علیهم است زیرا که باعث تقیه و
انتظار دولت صاحب الزمان علیه افضل [illegible] آنها است چنانچه گفته در سوره بقره
و الصابرین فی البأساء و الضراء یا مراد صبر از معصیت است که نهایت ممدوح است چنانچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در
حدیث یازدهم باب الصبر یا مراد صبر بر مصیبت است مطلقا چنانچه گفته و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا
انا لله و انا الیه راجعون دونکما بضم دال و سکون واو و فتح نون اسم فعل است یعنی امر و صاحبکما منصوب است
بر مفعولیت یا دونکما ظرف و خبر مبتدا است و صاحبکما مرفوع و مبتدا است و دونه منصوب بظرفیت است و خبر مبتدا است
و صاحبکما مرفوع [illegible] روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون داخل میشود مومن در قبر خود
میباشد نماز در جانب دست راست او و زکوة در جانب دست چپ او و بر که ایمان مشترک است بر او امام گفت
گوشه گیر میشود صبر در گوشه پس چون داخل شوند دو فرشته که متعرض میشوند سوال و جواب او را میگوید صبر نماز
و زکوة را دریابید یار خود را پس اگر عاجز شوید از دریافتن او بسبب تقصیری که در حق شما کرده باشد و شما را ضعیف
و ناقص بهره بجا آورده باشد پس من در نزدیک او میشوم یعنی که تلافی ضعف و نقصان شما میکنم و او را
در میبایم چهاردهم قال ابو عبدالله علیه السلام اذا وضع المیت فی قبره مثل له شخص فقال له یا هذا کنا
ثلثة کان رزقک فانقطع بانقطاع اجلک و کان اهلک فخلفوک و انصرفوا عنک و کنت عملک فبقیت معک

اما انی کنت اهون الثلثة علیک ج کان تامه است وجمله استینافیه بیانی است خلفوک بخاء با نقطه و فا بصیغه
ماضی معلوم باب نصر است ج گفت امام جعفر صادق علیه السلام چون گذاشته شود میت در قبرش بصورت در آورده
میشود سه شخصی پس میگوید اهل ای اینکس بودیم سه نفر بودیم این آنکه بود رزق تو پس بریده شد بریده شد
اجل تو و بعد اهل تو پس باقی ماندند در روی همین بعد از تو با بیمی که رفیق قبر تو نشدند و برگشتند از قبر تو
و بودم عمل تو پس باقی ماندم با تو در قبر تو آگاه باش بدرستی که من بودم سهل ترین سه بر تو با بیمی که آن مقدار کردی
اصلاح من از اهل میکوشیدی در اصلاح من میکوشیدی اشارتست بآیت سوره الکهف المال والبنون
زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا پانزدهم ص قال ابو عبد الله علیه السلام
یسال المیت فی قبره عن خمس عن صلوته و زکوته و حجه و صیامه و ولایته ایانا اهل البیت فیقول الولایة من جانب
القبر للاربع ما دخل فیکن من نقص فعلی تمامه ج گفت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیده میشود میت در قبرش
از پنج عبادت از نماز او و زکوة او و حج او و روزه او و دوستی او ما اهل بیت را پس میگوید آن دوستی در گوشه قبر آن
چهار را آنچه داخل شود در شما از نقصانی که بسبب بی توجهی باشد پس بر من است تلافی آن اشارتست بآیت سوره
طه و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی شانزدهم ص عن یونس قال سألته عن المصلوب یعذب عذاب
القبر قال فقال نعم ان الله عز وجل یأمر الهواء ان یضغطه وفی روایة اخری سئل ابو عبد الله علیه السلام عن المصلوب
یصیبه عذاب القبر فقال ان رب الارض هو رب الهواء فیوحی الله عز وجل الی الهواء فیضغطه ضغطة اشد من ضغطة
القبر ج یونس بن عبد الرحمن از راویان امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام است و یوحی از قبیل و قیل یا ارض
ابلعی ماءک و از قبیل و اوحی ربک الی النحل و فی روایة اخری کلام یونس نیست و اشارتست باینکه هرچه امامی
گفته روایت از پدران او است و سعد کرده باشد مبنی بر اینست که مقصود بیان قدرت الهی است یا بیان قضیه جزئیه است نه
کلیه ج روایتست از یونس گفت پرسیدم امام را از کسیکه بچوب آویخته شده باشد آیا معذب باشد میشود مانند
عذاب قبر یونس گفت که پس امام گفت آری بدرستیکه الله عز وجل امر میکند هوا را بانکه بفشرد او را و در روایتی دیگر
از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از آویخته شده بچوب که آیا میخورد
او را عذاب قبر پس امام گفت بدرستیکه صاحب اختیار زمین او صاحب اختیار هوا است پس پیغام میکند
الله عز وجل بسوی هوا پس بفشرد او را فشردنیکه سخت تر باشد از فشردن قبر بدانکه انواع راحت و عذاب میت در برزخ مانند انواع
راحت و عذاب نایم است در خواب و معلوم نیست که ادراک و شعور در برزخ اقوی است از ادراک و شعور در نوم باینکه اشارتست
که لذت و الم در ادراک قوی تر از نوم است و تتمه بیان این می آید در شرح حدیث اول باب آینده پس در مصلوب چنانچه ضغطه
جایز است سایر احوال او جایز است بلکه در کسیکه سوخته شده باشد و خاکستر او بباد داده شده باشد نیز جایز است
والله اعلم هفدهم ص عن احدهما علیهما السلام قال لما ماتت رقیة بنت رسول الله صلی الله علیه واله قال رسول الله صلی
الله علیه واله الحقی بسلفنا الصالح عثمان بن مظعون و اصحابه قال و فاطمة علیها السلام علی شفیر القبر تنحدر دموعها
فی القبر و رسول الله صلی الله علیه واله یتلقاه بثوبه قائم یدعو قال انی لاعرف ضعفها و سألت الله عز وجل ان یجیرها
من ضمة القبر ج عثمان بن مظعون بظاء با نقطه اول کسی است از مهاجران که در مدینه وفات یافت و در بقیع
است تنحدر بحاء بی نقطه و دال بی نقطه و را بی نقطه بصیغه مضارع معلوم غایب یا غایبه است باب تفعیل ضعفها

عبارتست از آنکه تو کج خلقی یا عبارت است از مظلومیت — روایتست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهما السلام
گفت وفات یافت رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله الحقی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله الحقی بسلفنا الصالح
است عثمان بن مظعون و یاران او دست امام گفت و فاطمه علیها السلام بر لب قبر بود و فرو میریخت اشکهای او در قبر و
رسول الله صلی الله علیه و آله میگرفت اشک خود را بجامه خود ایستاده بود دعا میکرد برای رقیه رسول الله گفت بدرستی
که من میشناسم سستی رقیه را و طلب کردم از الله عز و جل که پناه دهد او را از فشردن قبر — باب هشتاد و نهم اصل باب
این بابست بی عنوان برای مناسبت بباب سابق و در این باب سه حدیث است اول — عن ابی عبد الله علیه السلام قال
ما من موضع قبر الا و هو ینطق کل یوم ثلث مرات انا بیت التراب انا بیت البلاء انا بیت الدود قال فاذا دخله عبد مؤمن
قال مرحبا و اهلا اما و الله لقد کنت احبک و انت تمشی علی ظهری فکیف اذا دخلت بطنی فستری ذلک قال فیفسح له مد البصر و
یفتح له باب الجنة یری مقعده من الجنة — ثلث مرات باعتبار وقت سه نماز است نماز صبح و نماز ظهر و نماز عصر یا شاید نسبت
باینکه آدمی در اوقات نماز میباید که تفکر کند در قیامت خود افتد یا باعتبار سه سخن که مذکور است در این حدیث مرحبا
و اهلا بیان شد در شرح حدیث دوازدهم باب سابق یفسح بصیغه مضارع مجهول از باب افعال است و جمله استیناف بیانی است
مقعده منصوب و مفعول دوم است — روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت نیست هیچ موضعی که قبر خواهد شد
برای مکلفی مگر بر حالی که آن گویا میشود بزبان حال در هر روزی سه بار که من خانه خاکم من خانه محنتم من خانه کرمم امام
گفت پس چون داخل آن شود بنده مؤمن آن قبر بزبان حال میگوید آمدی بسعتگاه و با اهل خود ولیکن تو بخدا قسم که
هر آینه بتحقیق دوست میداشتم ترا بر حالی که راه میرفتی بر پشت من پس چه حالی خواهی که داخل شدی در شکم من پس زود
خواهی دانست آن دوستی را امام گفت پس فراخ کرده میشود برای او بقدری که چشم کار کند و گشوده کند برای او دری
بیان این نکرده میشود با و جای نشستن او از بهشت — قال و یخرج من ذلک رجل لم تر عیناه شیئا قط احسن منه
فیقول یا عبد الله ما رایت شیئا قط احسن منک فیقول انا رایک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح الذی
کنت تعمله — امام گفت بیرون می آید از آن موضع قبر شخصی که نبوده مردی است که ندیده دو چشم آن مؤمن چیزی
هرگز که بهتر از او باشد پس آن مؤمن میگوید ای بنده خدا ندیدم چیزی که بهتر از تو باشد هرگز پس آن شخص میگوید که
مذهب نیکوی توام که بودی بر آن و عمل صالح توام که میکردی آنرا — ثم یؤخذ روحه فیوضع فی الجنة حیث رای منزله ثم یقال
له نم قریر العین فلا تزال نفخة من الجنة تصیب جسده یجد لذتها و طیبها حتی یبعث — النفخة بفتح نون و سکون فاء
و حاء مهمله قطره و نفخه از نسیم و قطعه از عذاب و مراد اینجا معنی اول است و مراد در آینده معنی دوم است — امام گفت بعد از آن
بر این میشود پس روح او گذاشته میشود در بهشت جائی که دید منزل خود را بعد از آن گفته میشود او را که بخواب روشن
چشم پس همیشه دفعه از نسیم بهشت میخورد به بدن او و می یابد لذت آن دفعه را و خوشبوئی آنرا تا وقتی که برانگیخته
شود از قبر بدانکه برای هر یک از مؤمن و کافر بعد از زندگی محسوس ایشان در زمان تکلیف در این دنیا هست یکی متصل
بزندگی محسوس و دیگری متصل بزندگی در قبر برای سؤال نکیر و منکر و بعد از هر یک از اینها بنده گردانیده هست یکی در
قبر برای سؤال منکر و نکیر و دیگری در قیامت برای حساب تمام جزای عمل چنانچه گفته در سوره … امتنا اثنتین و احییتنا
اثنتین و لذت و الم بروح ایشان میرسد بتوسط بدن برزخی در هر یک از آن چهار حالت اگرچه در حالت زندگی اول …
باشد از آنها در حالت مردگی — قال و اذا دخل الکافر قال لا مرحبا بک و لا اهلا اما و الله لقد کنت ابغضک و انت

تمشي على ظهري فكيف اذا دخلت بطني ستري ذلك قال فتنضم عليه فتجعله رميما وتعاد كما كان ويفتح له باب الى
النار فيرى مقعده من النار شرح امام گفت و چون داخل قبر شود کافر زمین میگوید بزبان حال که بنا میری بر سر من که
و نه با اهل خود آگاه باش بخدا قسم که هر آینه تحقیق دشمن میداشتم ترا بر حالی که تو راه میرفتی بر پشت من چه جای وقتی
که داخل شدی در شکم من زود خواهی دانست آنچه بتو میکنم امام گفت پس تنگ میشود بر او و پلیس میگرداند او را
و خمیر بر گرداند پس میشود چنانچه بود با معنی که زنده کرده میشود برای سؤال نکیر و منکر و گشوده میشود برای
او دری بسوی آتش پس می بیند جای خود را از آتش پس می بیند جا اصل ثم قال انه يخرج منه رجل اقبح من رأى قط قال
فيقول يا عبد الله من انت ما رأيت شيئا اقبح منك قال فيقول انا عملك السيئ الذي كنت تعمله ورأيك الخبيث شرح امام گفت
بعد از آن بدستی که شأن اینست که بیرون می آید شخصی بصورت مردی که بدتر هر کسی است که دیده ام گفت پس کافر میگوید
که ای بنده خدا کیستی تو هیچ ندیدم هیچ چیز را بدتر از تو امام گفت پس آن شخص میگوید من عمل بد توام که میکردی آنرا و بر رای
ظن و مذهب توام اصل قال ثم تؤخذ روحه فتوضع حيث رأى مقعده من النار ثم لا تزال نفخة من النار تصيب جسده فيجد
الما وحرها في جسده الى يوم يبعث ويسلط على روحه تسعة وتسعون تنينا تنهشه ليس فيها تنين ينفخ على ظهر الارض
فتنبت شيئا شرح امام گفت بعد از آن برداشته میشود پس روح او گذاشته میشود در جائی که دید جای خود را از آتش بعد از آن
همیشه قطعه از آتش بر میخورد بدن او را پس می یابد آزار آنرا و گرمی آنرا در بدن خود تا روزی که برانگیخته شود و مسلط
میشود بر روح او نود و نه تا مارهای بزرگ میگزند او را و اینست از جمله آن مارها ماری که دمد بر زمین پس نمی روید چیزی از دم
اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان للقبر كلاما في كل يوم يقول انا بيت الغربة انا بيت الوحشة انا بيت الدود انا القبر
انا روضة من رياض الجنة او حفرة من حفر النار شرح الروضة بفتح راء بی نقطه و سکون واو و ضاد با نقطه آبگاه
که در آن جمع [illegible] حفره بضم حاء بی نقطه و فتح فاء [illegible] جمع حفره بضم حاء و فتح فاء [illegible] مضمون این ظاهر است
از شرح حدیث سابق اصل عن عمرو بن يزيد قال قلت لابي عبد الله عليه السلام اني سمعتك وانت تقول كل شيعتنا
في الجنة على ما كان منهم قال صدقتك كلهم والله في الجنة قال قلت جعلت فداك ان الذنوب كثيرة كبار فقال اما في القيامة
فكلكم في الجنة بشفاعة النبي المطاع او وصي النبي ولكني والله اتخوف عليكم في البرزخ قلت وما البرزخ قال القبر منذ حين موته
الى يوم القيامة شرح البرزخ بفتح باء یک نقطه و سکون راء بی نقطه و فتح زاء با نقطه و خاء با نقطه واسطه میان دو چیز
روایتیست از عمرو بن یزید که گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را بدرستی که من شنیدم از تو و تو میگفتی جمیع شیعه ما
در بهشت اند با وجود هر گناهی که ازیشان صادر شده باشد از ایشان امام گفت راست گفتم ترا جمیع ایشان بخدا قسم در بهشت اند
راوی گفت که قربانت شوم بدرستی که گناههای بعضی از شیعه بسیار است کبیرهاست مراد کبیرها اینست که [illegible] اصرار
صادر شده نیز اگرچه گناه کبیره داخل شیعه نیست و کافر است اگرچه توبه مقبول [illegible] باشد پس امام گفت اما در روز قیامت
پس جمیع شیعه ما در بهشت اند بشفاعت پیغمبر مطاع یا وصی آن پیغمبر لیکن من بخدا قسم میترسم بر ایشان در
برزخ [illegible] واسطه میان دو [illegible] قیامت گفتم و چیست واسطه گفت قبر است از وقت مردن مکلف تا روز قیامت
باب نود و سیم اصل باب في ارواح المؤمنين شرح این بابیست در بیان حال ارواح مؤمنان بعد از دفن [illegible]
بابی در حدیثست اول اصل عن حبة العرني قال خرجت مع امير المؤمنين عليه السلام الى الظهر فوقف بوادي السلام
كانه مخاطب لاقوام فقمت بقيامه حتى اعييت ثم جلست حتى مللت ثم قمت حتى نالني مثل ما نالني اولا ثم جلست حتى

ملك ثم قمت وجمعت ردائي فقلت يا امير المؤمنين اني قد اشفقت عليك من طول القيام فراحة ساعة ثم طرحت الرداء
ليجلس عليه فقال لي يا حبة ان هو الا محادثة مؤمن او مؤانسته حبه بفتح حا بي نقطه و تشديد با يك نقطه است
بضم عين بي نقطه و فتح راء بي نقطه و نون و تشديد يا منسوب بعرنيه بضم عين و فتح راء و سكون يا دو نقطه در پايين كه
قبيله ايست در يمن الظهر بفتح ظاء با نقطه و سكون ها و راء ثويه بي نقطه كوفه جانب ... فرات الوادي بدال بي نقطه بصيغه
اسم فاعل معتل اللام يائي با دو ضرب بوادي السلم الف بعد از لام مذكور شد در حديث چهارم باب سيزدهم كه ميعاد نيست
و ... وادي السلم ومراد نهر فرات است مخاطب بكسر طاء بي نقطه و بفتح طاء ميتوان بود لا قوام اشاره است يا بكسر همزه عليه
ملتفت ميشد براي خطاب جمعي ديگر اعيبت بعين بي نقطه و دو يا دو نقطه در پايين بصيغه ماضي معلوم متكلم وحده
از باب افعال است مللت بصيغه ماضي معلوم وحده از باب علم است راحة منصوب است بفعل محذوف بتقدير الطلب راحة
ان بكسر همزه و سكون نون نافيه است هو راجع بباعث طول القيام بي ملال و بي نفست محادثه بحاء بي نقطه و دال بي نقطه
و ثاء سه نقطه اضافه آن از قبيل اضافه مصدر بفاعل يا مفعول است و مستثناي مفرغ است و مرفوع و خبر مبتدا است او
مؤانسته براي تقسيم است يا بمعني كه نسبت بعضي مؤمنان محادثه است و نسبت بعضي ديگر محض محادثه است مؤانسه
كه ميتواند بود كه او براي شك راوي باشد در مؤانسه نقل بالمعني باشد روايتست از حبه عرني كفت بيرون رفتم با امير
المؤمنين عليه السلام بسوي پشت كوفه پس ايستاد در وادي السلم چنانچه از خطاب ميكرده باشد جماعتي چند را پس ايستادم
با ايستادن او تا مانده شدم بعد از ان نشستم تا آنكه دلگير شدم بعد از ان ايستادم تا آنكه بر خورد مرا مثل آنچه بر خورد
مرا اول بار از ماندگي بعد از ان نشستم تا آنكه دلگير شدم بعد از ان برخاستم و برچيدم رداي خود را از دوش خود پس كفتم
يا امير المؤمنين بدرستي كه من بتحقيق ترسيدم بر تو از دراز ايستادن كه مبادا رنجور شوي ديگر پس طلب كن راحت ساعتي
را و كستردم رداء را تا بنشيند بر آن پس كفت مرا اي حبه نيست باعث طول قيام اينجا مگر هم سخني با مومني يا انس گرفتن مومني
قال قلت يا امير المؤمنين وانهم لكذلك قال نعم ولو كشف لك لرايتهم حلقا حلقا محتبين يتحادثون فقلت اجسام
ام ارواح فقال ارواح وما من مؤمن يموت في بقعة من بقاع الارض الا قيل لروحه الحقي بوادي السلم وانها لبقعة
من جنة عدن وانهم بكسر همزه و تشديد نون تقدير براستفهام است مشار اليه ذلك بودن مومنان است
آنجا بر وجهي كه محادثه يا مؤانسه ايشان باعث اين مقدار طول قيام باشد كشف بصيغه مجهول باب ضرب است لك نايب فاعل است
حلقا هر دو بحاء بكسر و فتح حاء بي نقطه و فتح لام جمع حلقه بفتح حاء و سكون و فتح لام و حال مفعول دوم رايتهم است
و تكرار آن براي اينست كه ايشان نه شاخهاي درختان اند چنانچه مي آيد در حديث سيوم باب آينده پس در
حلقهاست بر هم شاخي حاله محتبين بضم ميم و سكون حاء بي نقطه و فتح تاء دو نقطه در بالا و كسر باء يك نقطه بصيغه
مضارع جمع مذكر اسم فاعل معتل اللام واوي باب افتعال است نيز مفعول دوم رايتهم است الاحتباء جامه بر دور
خود پوشيدن و اين اشارتست بآنچه مي آيد در حديث چهارم باب آينده كه ارواح مومنان در حجرات اند كه بيان ميشود
در شرح آن حديث يتحادثون بحاء بي نقطه و دال بي نقطه و ثاء سه نقطه بصيغه مضارع معلوم باب تفاعل نيز مفعول
دوم رايتهم است الاجسام ابدان و مراد اينجا ارواح در ابدان است پس مراد از دوم ارواح بي ابدانست حاصل كه
كفتم اي امير المؤمنين و آيا بدرستي كه آن مومنان چنانند كه كفتي كفت آري و اگر پرده برداشته ميشد براي تو هر آينه
ميديدي ايشان را حلقها حلقها در جايها هم زانو نشينند با يكديگر پس كفتم آيا ايشان ابدانند يا ارواح اند پس كفت

ابو احمد نیست هیچ مؤمنی که بمیرد در موضعی از مواضع زمین مگر آنکه گفته شود روح او را که لاحق شو بوادی السلام
یا بیمنی که با نجابر و بدلا ببینی که وادی السلام موضعی است از بهشت اقامت مؤمنان که مذکور است در سورهٔ ... و
ادخلهم جنات عدن التی وعدتهم دوم (اصل) عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له ان اخی ببغداد و اخاف ان یموت بها
فقال ما تبالی حیثما مات اما انه لا یبقی مؤمن فی شرق الارض و غربها الا حشر الله روحه الی وادی السلام قلت و این وادی
السلام قال ظهر الکوفة اما انی کانی بهم حلق حلق قعود یتحدثون (شرح) ما در ما تبالی برای استفهام انکاری است و
میتواند بود که نافیه باشد حیثما بفتح حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و ضم و کسر و فتح ثاء سه نقطه و ما زائده
ظرف مکان است و متضمن معنی شرط است و ما تبالی قائم مقام جزای آن است الا در الا حشر برای استثنا است منقطع
و ظرف مکان است اشاره است بانکه وادی السلام جز ظهر کوفه است عجز در کل مباشر باد بهم بمعنی مع است حلق حلق
بیان شد در شرح حدیث سابق و اینجا خبر مبتدا محذوف است بتقدیر هم حلق حلق و جمع است بیانات ... بسابق است قعود
بضم قاف و ضم عین بی نقطه جمع قاعد نیز و ساعد قاعد بمعنای نشسته است که اول نشستن در موضع ... است و دوم نشستن بی
حیا است و این اشاره است به آنچه مذکور شد در شرح ... در حدیث سابق ... روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام
روایتی است از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم امام را در مدینه که بدرستی که برادرم در بغداد است و میترسم که
وفات یابد در بغداد و قبر او نیز در آنجا باشد پس امام گفت چه پروا داری هر جا که وفات یافته باشد آگاه باش بدرستی که
شأن اینست که باقی نمیماند مؤمنی در مشرق زمین و مغرب آن لیکن جمع میکند الله تعالی روح او را بسوی وادی السلام گفتم
امام را و در کجا است وادی السلام گفت پشت کوفه آگاه باش بدرستی که من چنانم که با ایشانم ایشان حلقه حلقه
نشستگانند و با هم حرف میزنند ... نود و یکم اصل باب (شرح) این باب بیست و یک عنوان برای مناسبت باب
سابق در این باب هفت حدیث است اول (اصل) عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت جعلت فداک یروون ان ارواح المؤمنین
فی حواصل طیور خضر حول العرش فقال لا المؤمن اکرم علی الله من ان یجعل روحه فی حوصلة طیر لکن فی ابدان کابدانهم
(شرح) الحواصل جمع حوصله بفتح حاء بی نقطه و سکون واو و فتح صاد بی نقطه و تخفیف و تشدید لام مفتوحه چینه دان
مرغان الخضر بضم خاء با نقطه و سکون ضاد با نقطه و راء بی نقطه جمع اخضر سبز معنی عرش بیان شد در شرح عنوان
باب العرش و الکرسی که باب بیستم است مراد بعرش اینجا آنچیزی است که بود که الله تعالی آن را آفریده بکمال صفا و آن
و کذا ... بر دوش ... نشستند در آخرت چهار کس از اولین نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و چهار کس
از آخرین محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام که در حکم ایشانند نه فرزند حسین که بعد از ایشانند موافق
آنچه می آید در کتاب الحج در حدیث چهارم باب فضل زیارة ابی الحسن الرضا که باب دویست و سی و چهارم است و در
می آید در کتاب الصلوة در حدیث اول باب النوادر که باب ... است ... و یا آن مخالفان باشد شاید که
معنی دیگر قصد کرده باشند بنا بر آنچه ابو ... ظاهر کرده گذشت و در کتاب التوحید در حدیث دوم باب العرش و الکرسی
ان یجعل بصیغه مضارع معلوم است و روحه منصوب است یا مجهول است و روحه مرفوع است ... مروی
امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که گفتم قربانت شوم مردم روایت میکنند که روحهای مؤمنان در برزخ در چینه
دانهای مرغان سبز اند در دور عرش پس امام گفت نیست این چنین مؤمن گرامی تر است بر الله تعالی از آنکه کرداند روح او را
در چینه دان مرغی لیکن ارواح مؤمنان در بدنها است مانند بدنهای ایشان ... مراد اینست که هر روحی شکل

بدیست که در دنیا داشتند آنچه ظاهر میشود از حدیث سیوم و ششم و هفتم این باب و باین راجع میشود آنچه
مشهور است که ارواح در برزخ در ابدان مثالیه اند پس منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب سابق که
فقال اجسام ام ارواح فقال ارواح دوم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ان ارواح المؤمنین لفی شجرة فی الجنة یأکلون
من طعامها ویشربون من شرابها ویقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا شرح مراد بطعام
وشراب اینجا دو قسم غذای روح است مانند آنچه مذکور است در سورهٔ آل عمران یرزقون فرحین بما آتیهم الله من فضله
گفت امام جعفر صادق علیه السلام بدرستی که روحهای مؤمنان هر آینه در درختی است در بهشت میخورند از خوردنی بهشت
و می آشامند از آشامیدنی بهشت و میگویند ای صاحب کل اختیار ما برپا دار برای ما قیامت را و وفا کن برای ما آنچه وعده کردی
ما را و لاحق کن آخر ما را باول ما باین معنی که آنچه باقیمانده اند از مؤمنان در پشت پدران و شکم مادران و در دنیا بمیران ایشان را بما
تا قیامت قائم شود سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجرة فی الجنة تعارف و
تسائل فاذا قدمت الروح علی الارواح تقول دعوها فانها قد افلتت من هول عظیم ثم یسألونها ما فعل فلان و ما فعل
فلان فان قالت لهم ترکته حیا ارتجوه وان قالت لهم قد هلک قالوا قد هوی هوی شرح الشجر جمع شجره و منظور
ظاهر حدیث پنجم این باب این است که تقول دعوها مبنی بر این باشد که بعض ارواح بیتابی کرده میروند و سؤال میکنند و جواب
میشنوند بعد از آن بعضی دیگر امر بمهلت دادن میکنند که هول عبارت از هول موت است چنانچه می آید در حدیث پنجم این باب و
ظاهر این است که این نیز دهم پیش از سؤال است و بعد از آن تقدیم بیچه دیگر که با اطمینان باشد میشود هوی بصیغه ماضی معلوم
معتل اللام یائی از باب ضرب است الهوی بضم هاء و کسر واو و تشدید یاء افتادن و مراد اینجا افتادن در چاه برهوت است
بیان میشود در حدیث سیوم و چهارم و پنجم باب فی ارواح الکفار چهارم روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی
که روحها در شکل بدنها اند باین معنی که باعتبار تعلق روح الله بایشان یا اعتبار بدن خود بدو مثل بدنهای دنیا اند در شکل در درختی در
بهشت میشناسند یکدیگر را و سؤال میکنند از آنچه خواهند و چون وارد شود روحی بر آن روحها میگویند با یکدیگر که وا
گذارید او را چه بدرستی که او تحقیق رها شده از ترس بزرگ که در وقت جان کندن میباشد بعد از آن میپرسند او را که
چه حال دارد فلان کس و چه حال دارد فلان کس پس اگر گوید ایشان را که واگذاشتم او را زنده امید دار میشوند آمدن او را نزد
نزد ایشان و اگر گوید ایشان را که بتحقیق وفات یافت میگویند بتحقیق افتاد افتادنی در چاه برهوت چهارم اصل عن ابی عبد
الله علیه السلام قال سألته عن ارواح المؤمنین فقال فی حجرات فی الجنة یأکلون من طعامها ویشربون من شرابها و
یقولون ربنا اقم لنا الساعة وانجز لنا ما وعدتنا والحق آخرنا باولنا شرح الحجرات بضم حاء بی‌نقطه و ضم و فتح و سکون
جیم و راء بی‌نقطه جمع حجره بضم حاء و سکون جیم غرفها و مراد حجرها نیست که مانند غرفها است بر شاخهای درخت
بهشت و مراد این است که چون روح جسم هوائیست نه عرض نیست که بحرکت بادها و اجسام دیگر شکل آن برهم خورد پس
الله تعالی بقدرت حجابی ساخته میان آن و مجاوران که مانع برهم خوردن شکل شود نظیر آنچه گفته در سورهٔ الرحمن بینهما
برزخ لا یبغیان و باقی ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب پنجم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا مات المیت اجتمعوا
عنده یسألونه عمن مضی و عمن بقی فان کان مات ولم یرد علیهم قالوا قد هوی هوی ویقول بعضهم لبعض دعوه
حتی یسکن مما مر علیه من الموت شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت چون بمیرد میت جمع
میشوند ارواح مؤمنان نزد روح او میپرسند از او از هر که وفات یافته و از هر که زنده مانده مراد این است که

بعض ارواح بيتابي كرده اين سؤال ميكنند پس اگر وفات يافته باشد و وارد نشده باشد بر ايشان ميگويند بتحقيق افتاد
افتاد او در چاه برهوت و ميگويد بعض ارواح بعضي را كه واگذاريد او را تا ساكن شود از اضطرابي كه گذشت بر او بسبب
جان كندن ششم ح عن يونس بن ظبيان قال كنت عند ابي عبد الله عليه السلام فقال ما يقول الناس في ارواح المؤمنين
فقلت يقولون تكون في حواصل طيور خضر في قناديل تحت العرش فقال ابو عبد الله عليه السلام سبحان الله المؤمن
اكرم على الله من ان يجعل روحه في حوصلة طير يا يونس اذا كان ذلك اتاه محمد صلى الله عليه وآله وعلي وفاطمة و
الحسن والحسين والملائكة المقربون عليهم السلام فاذا قبضه الله عز وجل صير تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا
فيأكلون ويشربون فاذا قدم عليهم القادم عرفوه بتلك الصورة التي كانت في الدنيا شرح مراد بعرش بيان شده در شرح
حديث اول اين باب قالب بقاف والف وفتح لام وبا يك نقطه چيزيست كه قالب صورتيست كه ريخته گران چيزها را در جاي آن
بصورت آن ميريزند ومراد اينجا صورت است اضافه در كقالبه بعنوان مسامحه است ومراد كقالب بدن است زيرا كه قالب بدن
بدن در دنيا منسوب است بروح جهت روح قالبي عليحده كه محسوس كسي شود در دنيا ندارد يعني روايت است از يونس بن ظبيان كه گفت
بودم نزد امام جعفر صادق عليه السلام پس امام گفت چه ميگويند مردم در ارواح مؤمنان پس گفتم ميگويند كه ميباشند در
چينه دانهاي مرغاني كه سبزند در قنديلهائي در پايين پس گفت امام جعفر صادق عليه السلام از روي تعجب كه سبحان الله مؤمن
گرامي تر است بر الله تعالى از اينكه گرداند روح او را در چينه دان مرغي اي يونس چون شود دم مرگ مؤمن مي آيند نزد او محمد صلى الله
عليه وآله وعلي وفاطمه وحسن وحسين وفرشتگاني كه مقربانند عليهم السلام پس قبض روح او كند الله عز وجل بگرداند آن
روح را در صورتي مانند صورت بدن او كه در دنيا بود مي خورند و مي آشامند پس چون وارد شود بر ايشان وارد ميشناسند او را
بهمان صورت كه بود در دنيا هفتم ح قلت لابي عبد الله عليه السلام انا نتحدث عن ارواح المؤمنين انها في حواصل طير
خضر ترعى في الجنة وتأوي الى قناديل تحت العرش فقال لا اذا ما هي في حواصل طير قلت فاين هي قال في روضة كهيئة الاجساد
في الجنة شرح نتحدث بصيغه مضارع مجهول متكلم مع الغير از باب تفعل است الطير بفتح طا وسكون يا جمع طاير وگاهي
در واحد مستعمل ميشود ترعى بتاي بنقطه وعين بي نقطه بصيغه مضارع غايبه باب منع است تاوي بهمزه بصيغه
مضارع معلوم معتل اللام يائي باب ضرب است لا قائم مقام جمله است بتقدير لا يكون اذا بتنوين و در بعض نسخ اذن
نون است ظرف زمان ناشي ما نافيه است وجمله منفيه بيان است في روضة خبر مبتداي محذوف است بتقدير هي في روضة
الروضة آبگاهي كه در ميان سبزه زار باشد كهيئة خبر دوم مبتداي محذوف است بتقدير علي هيئة كهيئة است الهيئة بفتح
وكسر ها و سكون يا دو نقطه در پايين و همزه و همزه كيفيت مراد اينجا شكل است في الجنة حال از نفس احساد است الاجساد
بجنه بهشت موعود باشد خبر سيم مبتداي محذوف است اگر مراد وادي السلام باشد يعني گفتم امام جعفر صادق عليه السلام
كه بدرستي كه ما حكايت ميكنيم از ارواح مؤمنان كه آنها در چينه دانهاي مرغاني سبزند كه ميچرند آن مرغان در
بهشت و ساكن ميشوند بسوي قنديلهائي در پايين عرش امام گفت نه در اين هنگام كه آن ارواح ارواح مؤمنان باشند
نيستند آن ارواح در چينهاي چينه دانهاي مرغاني گفتم پس كجا اند آن ارواح امام گفت آنها در روضه
اند كه بر شكلند مانند شكل بدنها بحالي كه آن بدنها در بهشت موعود باشند يعني كه در كمال صفا و نور
چنانچه شكل اهل كمال متنعم ميباشد باب نود و دوم اصل آنها في ارواح الكفار شرح اين بابيست در بيان روحهاي كفار
صريح در اين باب سه حديث است اول ح عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن ارواح المشركين فقال في النار

يعدبون يقولون ربنا لا تقم لنا الساعة ولا تنجز لنا ما وعدتنا ولا تلحق آخرنا باولنا شرح المشرك كسي كه عبادت
غير الله تعالى كرده باشد دانسته و فهميده و دين تو برا از وفا رفته باشد خواه معبود او از جمادات باشد خواه معنى
ناحق و ما سواى آن باشد چنانچه گفته در سوره توبه اتخذوا احبارهم ورهبانهم اربابا من دون الله و باقي ظاهر است
از شرح حديث دوم باب سابق دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان ارواح الكفار في نار جهنم
يعرضون عليها يقولون ربنا لا تقم لنا الساعة ولا تنجز لنا ما وعدتنا ولا تلحق آخرنا باولنا شرح يعرضون بصيغه مضارع
مجهول باب نصر و ضرب است العرض نمودار كردن چيزي بچيزي و جمله استينافيه بيانيه سابق است و مراد اين است كه پيش از
قيام قيامت در جهنم موعود نيستند حقيقة و ليكن اثر آن بايشان ميرسد و باقي ظاهر است از شرح حديث سابق
سيوم اصل قال امير المؤمنين عليه السلم شر بئر في النار برهوت الذي فيه ارواح الكفار شرح برهوت بفتح با يك نقطه
و سكون را بي نقطه و ضم با و سكون را و ضم ها و سكون واو و تاء دو نقطه در بالا رود خانه عميقي است در حضرموت
و استعمال بير در آن مبني بر تشبيه آن بچاه است و آن ضد وادي السلم است كه مذكور است شد در باب في ارواح المؤمنين
و بودن آن در آتش باعتبار اينست كه اثر آتش جهنم بآن ميرسد يعني گفت امير المؤمنين عليه السلام بدترين چاهي كه در آتش
است كه بود در آن است ارواح كافران صريح پيش قيام قيامت چهارم اصل قال امير المؤمنين عليه السلام شر ماء على
وجه الارض ماء برهوت وهو الذي بحضرموت ترده هام الكفار شرح هو راجع بماء برهوت است حضرموت بفتح حاء
حاء بي نقطه و سكون ضاد با نقطه و فتح را بي نقطه و فتح و ضم ميم و سكون واو و تاء دو نقطه در بالا اسم شهري است در يمن
آن مركب است از دو اسم و در آن دو وجه جائز است اول اينكه اسم اول مبني بر فتح باشد و اسم دوم معرب باعراب غير
منصرف باشد دوم اينكه اسم اول معرب باعراب منصرف باشد و مضاف باشد باسم دوم و اسم دوم مجرور و منون باشد
هام بالف و تخفيف ميم جمع هامة بالف و تخفيف ميم است و آن بمعني رئيس جماعت است اسيري باشد و مرغي است سياه كه هر شب پيدا مي شود ضعيف
ميكند مانند جستن و آواز مستمر دارد و هر دو واينجا مناسب است و بنابر دوم استعاره شده براي ارواح كافران گفت
امير المؤمنين عليه السلام بدترين آبي كه در روي زمين ظاهر است آب وادي برهوت و آن آنست كه در حضرموت است وارد مي شوند
بر آن روساي كافران پنجم اصل قال رسول الله صلى الله عليه وآله شر اليهود يهود بيسان وشر النصارى نصارى نجران
وخير ماء على وجه الارض ماء زمزم وشر ماء على وجه الارض ماء برهوت وهو واد بحضرموت يرد عليه هام الكفار وهم
شرح بيسان بفتح با يك نقطه و سكون يا دو نقطه در پائين و سين بي نقطه و الف موضعي است در يمامه و گاهي
مستعمل ميشود در دهي در شام نجران بفتح نون و سكون جيم و را بي نقطه و الف موضعي است در يمن و گاهي مستعمل ميشود
در موضعي در بحرين و موضعي نزديك دمشق و موضعي ميان كوفه و واسط در معني هام دو احتمال مذكور شد در شرح
حديث سابق الصداء بفتح صاد بي نقطه و فتح دال بي نقطه و الف مقصور و دانا مصطلحي كلمه است و مانند آن هام
مرغي كه بيان شد در احتمال دوم شرح حديث سابق و عطف و هم صداء بنابر احتمال دوم از قبيل عطف تفسير است و تعبير
جمع بمفردي كه اسم جنس باشد جائز است يعني گفت رسول الله صلى الله عليه وآله بدترين جهودان بيسان اند و بدترين
ترسايان ترسايان نجران اند كه اراده مباهله با آن حضرت كردند و بقبول جزيه مسلمان نشدند و بهترين آبي كه بر روي زمين
ظاهر است آب چاه زمزم است و بدترين آبي كه بر روي زمين ظاهر است آب برهوت است و برهوت رود خانه است
در حضرموت وارد ميشوند بر آن روساي كفار و عالم كفار يعني امامان كفار باب نود و سيوم اصل باب

این بابی است بی عنوان برای جنات است بیان شانو در این باب دو حدیث است الحدیث الاول اصل عن ضریس الکناسی قال

سألت ابا جعفر علیه السلام ان الناس یذکرون ان فراتنا یخرج من الجنة فکیف هو وهو یقبل من المغرب

تصب فیه العیون والاودیة قال فقال ابو جعفر علیه السلام وانا اسمع ان لله جنة خلقها الله فی المغرب وماء فراتکم هذه

یخرج منها شرح ضریس بضم ضاد بی‌نقطه و فتح راء بی‌نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین و سین بی‌نقطه اسم کناسی

بضم کاف و تشدید و تخفیف نون و الف و سین بی‌نقطه موضعی است در کوفه هذه اسم اشاره و جمله حالیه است و مشار الیه آن

جنت است و مقصود این است که سرتاسر نهر فرات حکم آن بهشت دارد چون از آنجا می‌آید پس یخرج منها استیناف بیانی

است پس میتواند بود که هذه بکسر ها و تشدید ذال با نقطه مضموم و ضمیر راجع به ماء باشد و مبتدا [illegible]

و یخرج … خبر باشد الهذه بکسر ها و تشدید ذال جمع هذه بکسر ها و تشدید بکر ذال و تاء و حدیث قطعه چند از

و بتقدیر اول دفع منافات ظاهر است میان این حدیث و آنچه مذکور شد در حدیث اول باب فی ارواح المؤمنین من

انها البقعة من جنة عدن … و این است اصل ضریس کناسی گفت پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را که بدرستی که مردم میگویند که

فرات ما بیرون می‌آید پس چه نحو است آن سخن و حال آنکه فرات می‌آید از جانب مغرب نسبت بکوفه و میریزند در آن

چشمه‌ها و رودخانه‌ها مراد این است که محسوس است که آن آب منبع مخصوص … های مخصوص در زمین دارد از آسمان

نیست ضریس گفت که پس گفت امام محمد باقر علیه السلام و من میشنیدم که بدرستی که الله تعالی را بهشتی است که آفرید آن را

الله تعالی در جانب مغرب نسبت بکوفه و آب این فرات شما از آن بهشت است پس آب آنکه بیرون … الحدیث الثانی

یخرج ارواح المؤمنین من حفرهم عند کل مساء فتسقط علی ثمارها وتأکل منها وتتنعم فیها وتتلاقی وتتعارف فاذا

طلع الفجر هاجت من الجنة فکانت فی الهواء فیما بین السماء والارض تطیر ذاهبة وجائیة وتعهد حفرها اذا طلعت الشمس

وتتلاقی فی الهواء وتتعارف شرح و بسوی آن جنت بیرون می‌آیند ارواح مومنان از قبرهای ایشان نزد هر شامی پس می‌نشینند

بر میوه‌های آن جنت و میخورند از آن میوه‌ها و تنعم میکنند در آن جنت و با هم ملاقات میکنند و با هم آشنایی میکنند پس

چون طلوع کند صبح صادق بر میخیزند از آن جنت و میباشند در فضای میان آسمان و زمین می‌پرند بر حالیکه رونده‌اند

بسوی آن جنت و بر حالیکه آینده‌اند از آن جنت بسوی قبرهای خود و می‌آیند نزد قبرهای خود و چون طلوع کند آفتاب

و ملاقات با یکدیگر کنند در فضای بالای قبرها نیز و آشنایی با یکدیگر میکنند آنجا نیز اصل قال وان لله نارا فی المشرق

خلقها لیسکنها ارواح الکفار ویأکلون من زقومها ویشربون من حمیمها لیلهم فاذا طلع الفجر هاجت الی واد بالیمن یقال

له برهوت اشد حرا من نیران الدنیا کانوا فیها یتلاقون ویتعارفون فاذا کان المساء عادوا الی النار فهم کذلک الی

یوم شرح جمله کانوا استینافی بیانی است و از افعال ناقصه است فیها متعلق به یتلاقون است که

خبر کانوا است و ضمیر راجع به نار … فی است و نا و تقدیم ظرف برای حصر است تا افاده این کند که در برهوت تلاقی و تعارف

ندارند یعنی امام گفت و بدرستی که الله تعالی را آتشی است در جانب مشرق نسبت بکوفه آفرید آن آتش را تا

ساکن شود در آن ارواح کافران و میخورند از زقوم آن آتش و می‌آشامند از آب سوزان آن آتش در تمام شب خود

پس چون طلوع کند صبح صادق بر میخیزند از آن آتش و میروند بسوی رود خانه در یمن که گفته میشود آن را برهوت که سخت

تر است باعتبار گرمی از آتشهای دنیا بیان این آنکه بودند در آتش مشرق با یکدیگر ملاقات میکردند و

آشنایی با یکدیگر کردند و در برهوت آنها را نمیتوانند کرد از شدت گرمی پس چون شود شام برمیگردند بسوی آن آتش شرق

پس چون همچنان اند که مذکور شد تا روز قیامت اصل قال قلت اصلحك الله فما حال الموحدين المقرين بنبوة محمد
صلى الله عليه وآله من المسلمين المذنبين الذين يموتون وليس لهم امام ولا يعرفون ولايتكم فقال اما هؤلاء فانهم في
حفرهم لا يخرجون منها شرح مذنبين بفتح میم و کسر دال بی نقطه و سکون [illegible] و [illegible] بی نقطه و کسر نون صیغه جمع اسم مفعول
[illegible] المذنبين باب ضرب است یعنی [illegible] یا مانند آنها یعنی [illegible] گفتم [illegible] الله
[illegible] چیست حال اهل توحید که اقرار کرده اند بنبوت محمد صلى الله عليه وآله که ایشان مسلمانانند [illegible] فرمان
[illegible] اند مثل غلام و کنیز جمعی اند که میمیرند و نیست ایشان را امامی [illegible] شناسند امامت شما را [illegible] گفت
اما آن جماعت پس [illegible] که ایشان در قبرهای خود [illegible] بیرون نمی آیند از قبرهای خود اصل فمن كان له عمل صالح
ولم يظهر منه عداوة فانه يخد له خدا الى الجنة التي خلقها الله بالمغرب فيدخل عليه منها الروح في حفرته الى يوم القيامة فيلقى
الله فيحاسبه بحسناته وسيئاته فاما الى الجنة واما الى النار فهؤلاء موقوفون لامر الله شرح عداوت [illegible] عداوت است [illegible]
اعتراف بامامت ایشان با وجود اطلاع بر معانی محکمات [illegible] اختلاف [illegible] صریح شده و اطلاع بر تحقیق
بر تجویز اختلاف [illegible] در جمیع مدعیان امامت غیر دوازده امام موقوفون لامر الله اشارت است بآیه سوره توبه
وآخرون مرجون لامر الله اما يعذبهم واما يتوب عليهم والله عليم حكيم یعنی روایت است [illegible] که باشد از جمله ایشان او را
عملی صالح که معتد به باشد [illegible] باشد از او دشمنی [illegible] که شکاف کرده میشود
[illegible] بسوی بهشتی که آفرید الله تعالى آن را در مغرب پس داخل میشود [illegible] در قبر او تا روز قیامت
پس [illegible] الله تعالى او را پس الله تعالى حساب میکند با او بحسنات او و سیئات او پس [illegible] یا بسوی بهشتی که در مرتبه
بهشت مؤمنان نیست یا بسوی آتشی که در مرتبه آتش کافران نیست پس آن جماعت [illegible] داشته شده اند برای امر الله یا
[illegible] که قاعده کلیه در حق ایشان نیست اصل قال وكذلك يفعل الله بالمستضعفين والبله والاطفال واولاد المسلمين
الذين لم يبلغوا الحلم شرح مشار اليه ذلك مضمون [illegible] تا یوم القیامة است [illegible] مشار الیه [illegible]
[illegible] باشد باعتبار تشبیه [illegible] وكذلك [illegible] الاطفال [illegible] ایشان [illegible] تکلیف [illegible] چنانچه می آید در باب [illegible]
مراد بمستضعف [illegible] مؤمن صحیح و کافر صحیح است [illegible] بیان آن [illegible] کتاب الایمان والکفر [illegible] شرح
اول باب صد و شصت و چهارم که باب اصناف الناس است و در شرح حدیث دوم باب صد و هفتاد و یکم که باب الضلال است
عطف والبله [illegible] عطف خاص بر عام است البله بضم با [illegible] و سکون لام جمع ابله [illegible] خواه بسبب جنون
وخواه بسبب خرافت پیری و خواه بسبب کودنیت مراد باطفال اینجا کودکانی است که از خوردی تمیز نیک و بد نمیتوانند
کرد خواه از اولاد کفار باشد و خواه از اولاد مسلمانان یعنی امام گفت [illegible] همچنان میکند الله تعالى با سایر مستضعفان
که محکمات قرآن را نشنیده یا نفهمیده اند [illegible] قایل [illegible] کودکان بی تمیز [illegible] فرزندان مسلمانان
که نرسیده اند بحد تکلیف اگرچه تمیز نیک و بد کرده اند اصل فاما النصاب من اهل القبلة فانهم يخد لهم خدا الى النار التي
خلقها الله في المشرق فيدخل عليهم منها اللهب والشرر والدخان وفورة الحميم الى يوم القيامة ثم مصيرهم الى الحميم ثم في النار يسجرون
ثم قيل لهم اين ما كنتم تدعون من دون الله اين امامكم الذي اتخذتموه دون الامام الذي جعله الله للناس اماما
اللهب بفتح لام و فتح ها و [illegible] و با [illegible] زبانه آتش الشرر بفتح شین بی نقطه و فتح را بی نقطه آنچه از
آتش جدا میشود الفور بفتح فا و سکون واو و را بی نقطه جوشش [illegible] حمیم آب [illegible] است يسجرون في الحميم ثم

في النار يسجرون ثم قيل لهم اين ما كنتم تشركون من دون الله السجر مصدر باب نصر آب به حلق كسي ريختن جهن
تدعون نصيبكم مخاطب تعلم مهاجر بطرست اين اما مكم تا آخر تفسير آنچها است كه مذكور است بالجمله پس لها دشمنان
شيعه اماميه از جمله اهل قبله نيز بدرستي كه شكاف كرده ميشود براي ايشان شكافي بسوي آتشي كه آفريد آن را الله تعالى
در مشرق پس داخل ميشود بر ايشان از آن آتش زبانه و شراره و دود و جوش آب سوزان تا روز قيامت بعد از آن باز گردانيده ميشوند
ايشان بسوي آب سوزان است در آتش جحيم در حلق ايشان ريخته ميشود بعد از آن گفته شود ايشان را كه كجا است آنچه ميخوانديد
و ميپرستيديد ميگردانيد از د پيش الله تعالى كجا است امام شما كه فرا گرفتيد امام خود در پيش امامي كه گردانيد او را الله تعالى
براي مردم امام دهم اصل سألت ابا عبد الله عليه السلام فقال الجنة من جنان الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ولو كانت
من جنان الآخرة ما خرج منها ابدا شرح تطلع فيها الشمس والقمر اشارت است باينكه در بهشت آخرت طلوع و غروب
آفتاب و ماه نميباشد چنانچه در آسمانها نيست كه بالاي فلك زحل است و چنانچه در اجزائي نيست از فلك قمر كه بسيار
دور است از مدار آفتاب و ماه يعني پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از بهشت آدم عليه السلام كه در قرآن مشهور
است پس امام گفت بهشتي است از بهشتهاي دنيا طلوع ميكند در آن آفتاب و ماه و اگر ميبود از بهشتهاي آخرت
بيرون نمي آمد از آن هرگز باب نود و چهارم اصل باب الاطفال شرح اين باب بيان حال اطفال است بعد از وفات
در اين باب هشت حديث است اول اصل عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال سألته هل سئل رسول الله صلى الله
عليه وآله عن الاطفال فقال قد سئل فقال الله اعلم بما كانوا عاملين ثم قال يا زرارة هل تدري قوله الله اعلم بما كانوا
عاملين قلت لا قال لله فيهم المشية شرح چهار سؤال در اطفال مشهور است اول اينكه آيا اطفال از اهل بهشت اند يا از
اهل دوزخ و هر كدام كه باشند بچه سبب است دوم اينكه اطفال چرا در طفوليت وفات يافتند و بمرتبه تكليف نرسيده اند
سيوم عدم تكليف ايشان منافي است با قول الله تعالى در سوره الذاريات وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون
چهارم اينكه اگر حجت گيرند روز قيامت بر الله تعالى كه چرا ما را بالغ و مكلف نكردي تا مؤمن شويم جواب چه خواهد گفت و
مقصود بالذات سائل فيما سؤال اول است و ميتواند بود كه سؤال دوم هم باشد و جواب سؤال سيوم گذشت در كتاب
الايمان والكفر در شرح حديث دوم باب سيوم كه باب آخر است نقل است كه ابو الحسن اشعري در مجلسي سؤال كرد ابو علي
جبائي را كه چه ميگوئي در حق سه برادر كه يكي مؤمن مرد و يكي كافر و يكي طفل اگر طفل گويد در روز قيامت كه چرا مرا
بالغ نكردي تا مرتبه برادر مؤمن خود برسانم الله تعالى چه جواب خواهد داد جبائي گفت خواهد گفت كه اگر بالغ مي
كردم كافر ميشدي اشعري گفت پس اگر برادر كافر در جهنم فرياد بر آورد كه پس چرا طفل نيز نكردي تا بعذاب گرفتار نشوم
الله تعالى چه جواب خواهد گفت جبائي در جواب فرو ماند و از اين حديث معلوم ميشود كه جواب جبائي بهم افتي حق نبود
و لهذا ملزم شد يعني روايت است از امام محمد باقر عليه السلام از زراره گفت پرسيدم امام را كه آيا پرسيده شد رسول الله
صلى الله عليه وآله از اطفال كه آيا مستحق بهشت اند يا مستحق جهنم اند چرا در طفوليت ميرند پس امام گفت بتحقيق
پرسيده شد پس گفت الله تعالى داناتر است بآنچه اطفال ميكردند اگر بالغ ميشدند بعد از آن امام گفت اي زراره آيا ميداني
معني قول را كه الله تعالى داناتر است بآنچه ميكردند گفتم نه گفت معني آن اينست كه براي الله تعالى است در اطفال خواهش
مراد همان است كه مي آيد در حديث پنجم اين باب كه بنا بر احتمال دوم اينست كه قاعده كليه در بيان خصوصيت سر وفات هر يك
نشايد كه در هر طفلي سري عليحده باشد مثل اينكه يكي از اطفال اگر بالغ شود كافر ميگردد يا از اسلام ... تا

بطرف شود و مثل اینکه پدر و مادر او مؤمن حقیقی باشند یا بمعنی که غیر معلوم باشد بحسب حکمت الله تعالی و اگر آن نشود
ایشان را کافر کند چنانچه در سورهٔ الکهف که فرموده و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا فاردنا ان
یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما پس گویم جائی در جواب گفته و معقول نیست متن اذا کان یوم القیمة جمع الله
عز وجل الاطفال والذی مات بین الفترة من الناس والشیخ الکبیر الذی ادرک النبی صلی الله علیه وآله وهو لا یعقل
والاصم والابکم الذی لا یعقل والمجنون والابله الذی لا یعقل وکل واحد یحتج علی الله عز وجل فیبعث الله الیهم ملکا من
الملئکة فیؤجج لهم نارا ثم یبعث الله الیهم ملکا فیقول لهم ان ربکم یأمرکم ان تثبوا فیها فمن دخلها کانت علیه بردا
وسلاما وادخل الجنة ومن تخلف عنها دخل النار شرح بنابر احتمال اول این فقره استینافی بیانی سابق است بنابر احتمال
دوم میگوئیم چون فارغ الجواب سؤالی که مقصود بالذات سائل است شد آن کرد بجواب سؤالهای دیگر که دفع مناقشه از
جواب سؤال مقصود بالذات بالکلیه نمیشود چند انکه جواب انها ظاهر شده باشد الفترة بفتح فا و سکون تا در فقط در
لا وراء منقطع زمان ضعف شیعهٔ امامیه و عدم اشتهار ... او است ان در میان خلق مثل آنچه ما بین عیسی و محمد
صلی الله علیه وآله بود بسبب مخلوف بودن اوصیای عیسی علیه السلام ملکا در اول بفتح لام است بقرینه ذکر من
الملئکه فیؤجج بضم یا و جیم بصیغه مضارع معلوم غائب باب تفعیل است التاجیج افروختن آتش ملکا در دوم
بکسر لام است یعنی امام بقرینه تغییر سیاق و مراد امامی است که در زمان صاحب احتجاج بوده خواه نبی باشد و خواه وصی
پس مراد بعث چندین امام است هر کدام برای جمعی و میتواند بود که مراد امامی باشد که نبی صاحب شریعت جدید باشد بر
تقدیر بر ... خواهد بود و میتواند بود که مراد بعث امام واحد باشد بسوی جمیع ایشان خواه امامی از ائمه دنیا مثل
رسول آخر الزمان و جواهر او تثبوا بکسر ثاء سه نقطه و ضم با یک نقطه بصیغه مضارع مخاطب معتل الفاء آن و او بهم ابهر است
الوثوب جستن یعنی بدستی که چون شیعهٔ روز قیامت جمع میکند الله عز وجل هفت طایفه را اول اطفال دوم هر که مرده باشد
از جملهٔ مردم در سستی و عدم اشتهار برهان شیعهٔ امامیه یا بمعنی که صحیح بالغ باشد در تمام عمر نشنیده باشد برهان را اگر
میشنیده باشد میفهمیده باشد خواه در این امت خواه دوام بما بقرو سیوم پیر کهن سال که دریافت نبی صلی الله علیه وآله را
مثلا بر حالی که او نمیفهمد برهان را مراد کسی است که پیش از رسیدن بپیغمبر تا زمان رحلت حق نشد و بعد از آن خرف
شود چهارم کرمادرزاد و مانند آن و پنجم گنگی که نمیفهمد برهان شیعهٔ امامیه را اگر چه میشنود و ششم دیوانه و هفتم
کودنی که نمیفهمد برهان شیعهٔ امامیه را اگر گوش و زبان دارد و هر یک از این هفت طایفه حجت میگیرد بر الله تعالی عز وجل که
اگر را اطلاع صحیح فهم غیر مستضعف آنگر یکی مؤمن میشدیم پس میفرستد الله تعالی بسوی ایشان فرشته را از فرشتها
پس بر افروزد برای ایشان آتشی را بعد از آن میفرستد الله تعالی بسوی ایشان امامی را پس میگوید ایشان را بدرستیکه صاحب
کل اختیار شما امر میکند شما را با ینکه بجهید در آن آتش پس هر که داخل شود در آن آتش میشود آن آتش بر او خنکی سلامتی
و داخل کرده میشود در بهشت مثل سایر مولا مؤمنان و هر که و امانده آتش داخل میشود داخل میشود در آتش
جهنم دوم متن سهل بن زیاد عن عمرو بن ... انه سئل عن الاطفال فقال اذا کان یوم القیمة جمعهم الله واجج لهم
نارا وامرهم ان یطرحوا انفسهم فیها فمن کان فی علم الله عز وجل انه سعید رمی بنفسه فیها وکانت علیه بردا وسلاما
ومن کان فی علم الله انه شقی امتنع فیأمر الله بهم الی النار شرح عمر اخشد میتواند بود که عبارت از سفرای صاحب
الزمان علیه السلام باشد پس مسئول صاحب الزمان علیهم السلام خواهد بود و الله اعلم یعنی روایت کرد سهل

زیاده از راویان متعدد بالا برده است و حدیث را نسبت به امام علیه السلام سند داده اینکه آن امام پرسیده شد از اطفال که
آیا مستحق بهشت‌اند یا مستحق جهنم‌اند و هر کدام بچه سبب است پس امام گفت چون شود روز قیامت جمع میکند الله تعالی
ایشان را و می‌افروزد برای ایشان آتشی را و امر میکند ایشان را باینکه اندازند خود ایشان را در آن آتش پس هر که بوده است در
علم الله عز و جل اینکه او معاقب بخیر است باین معنی که اگر بالغ مکلف میشد در دنیا مؤمن میشد می‌اندازد خود را در آن و
میشود آن آتش بر او خنکی و سلامتی و هر که باشد در علم الله تعالی اینکه او معاقب بخیر نیست سر وا میزند از آن آتش پس
میکند الله تعالی امر ملائکه را با ایشان که برده شوند بسوی آتش اصل فیقولون یا ربنا تأمرنا الی النار و لم تجر الینا القلم فیقول
الجبار قد امرتکم مشافهة فلم تطیعونی فکیف لو ارسلت رسلی بالغیب الیکم شرح لم تجر بسکون جیم و کسر را است یعنی نقطه مضارع
معلوم مخاطب معتل اللام یائی یا واوی از افعال است مشافهة منصوب است بر مفعول مطلق از امرتکم یا حال از فاعل امرتکم
و مصدر بمعنی اسم فاعل است المشافهه هم زبانی بجا چنانچه گویا که لب بر لب رسید و صحت استعمال مشافهه باعتبار دیدن
قیامت است و صحت استعمال غیب باعتبار ندیدن قیامت است و این مبنی بر این نیست که بودن قیامت بجای دیدن الله تعالی است
یعنی پس آیا بکه جهنمی شدند میگویند ای صاحب کل اختیار ما را امر میکنی که برده شویم بسوی آتش و حال آنکه جاری نکردی در دنیا
بر ما قلم تکلیف را مراد شان اینست که اگر قلم جاری میکردی مؤمن میشدیم پس میگوید فاعل بعنوان تکبر یعنی کردگار بتحقیق
امر کردم شما را بی حجاب اطاعت نکردید مرا پس چون مؤمن میشدید اگر میفرستادم رسولان خود را با وجود حجاب غیبوبت اصل
و فی حدیث آخر اما اطفال المؤمنین فانهم یلحقون بآبائهم و اولاد المشرکین یلحقون بآبائهم و هو قول الله عز و جل بایمان الحقنا
بهم ذریتهم شرح ذکر اما بفتح همزه و تشدید میم در اطفال مؤمنین و ترک آن در اطفال مشرکین برای افاده اینست که همه یک
از اطفال مؤمنین ملحق بپدر میشوند بخلاف اطفال مشرکین چه بعض ایشان ملحق بپدر میشوند و بعضی نمیشوند در بهشت
بر این اساس است که اما از کلمات شرط است و افاده عموم میکند ظاهر این حدیث اینست که بایمان متعلق بالحقنا است و تقدیم ظرف
افاده حصر میکند و مراد بایمان ایمان پدران یعنی و در حدیثی دیگر از امام علیه السلام اینست که اما اطفال مؤمنان پس پدران
که ایشان را لاحق کرده میشوند بپدران خود و فرزندان مشرکان که ایشان را لاحق کرده میشوند بپدران خود و آن مدلول قول الله عز
و جل است در سورة الطور بسبب ایمان و پس لاحق کردیم بمؤمنان جمیع فرزندان ایشان را بیاید و این می‌آید در شرح حدیث
ششم این باب و تفسیر این آیت بوجهی دیگر که منافی این نیست گذشت در کتاب الحجة در حدیث اول باب پنجاه و هشتم که باب
فی ان الائمة صلوات الله علیهم فی العلم و الشجاعة و الطاعة سواء است و غیر آنکه آیات قرآن ظهر و بطن هست چهارم
اصل سألت ابا جعفر علیه السلام عن الولدان فقال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله عن الولدان و الاطفال فقال
الله اعلم بما کانوا عاملین شرح مراد بولدان کودکان بزرگ است و مراد با اطفال کودکان کوچک است که بحد تمیز نرسیده‌اند و باقی
ظاهر است از شرح حدیث اول این باب پنجم اصل عن زرارة قال قلت لابی عبد الله علیه السلام ما تقول فی الاطفال الذین ماتوا
قبل ان یبلغوا فقال سئل عنهم رسول الله صلی الله علیه و آله فقال الله اعلم بما کانوا عاملین ثم اقبل علی فقال یا زرارة
هل تدری ما عنی بذلک رسول الله صلی الله علیه و آله قال قلت لا شرح این ظاهر است از شرح حدیث اول این باب
اصل فقال انما عنی کفوا عنهم و لا تقولوا فیهم شیئا و ردوا علمهم الی الله شرح پس امام گفت جز این نیست که خواسته آنرا
که باز دارید خود را از حکم در اطفال نه بگوئید در ایشان چیزی و برگردانید علم حکم اطفال را بسوی الله تعالی مراد این است
که قاعده کلیه برای حکم اطفال نیست که معلوم شود بآن اینکه جمیع اطفال اهل بهشت‌اند چنانچه اکثر عوام الناس

خیال میکنند یا معلوم شود که در واسطه میان بهشت و جهنم اند چنانچه جمعی دیگر خیال میکنند یا معلوم شود که جمیع
اند لیکن الله تعالی اراده ایشان خواهشی هست که با جمعی که در قیامت بعضی را توفیق عمل صالح میدهد و ایشان در بهشت اند
و بعضی را خذلان میکند و ایشان در جهنم اند ششم ح عن ابن بکیر عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز و جل
والذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم قال فقال قصرت الابناء عن عمل الآباء فالحقوا
الابناء بالآباء لتقر بذلک اعینهم ش ظاهر این حدیث این است که الذین مبتدا است و اتبعتهم بصیغه ماضی غایب باب افعال
عطف بر آمنوا است و الاتباع تابع بودن و مراد اینجا وفات قبل از بلوغ است باعتبار اینکه هر بالغ مستقل است در ایمان و کفر
و غیر بالغ تابع پدر میباشد در حکم ایمان یا کفر چنانکه بالغ نشده ذریتهم در اول بلفظ مفرد و ذریاتهم در دوم بلفظ جمع
مراد فی قرائت نافع و ابو عمرو است و نکته اینست که جمیع ذریت وفات نمی یابند قبل از بلوغ اما جمیع آنها وفات یافته اند
قبل از بلوغ ملحق بپدران مؤمن میشوند بایمان متعلق بالحقنا هم است چنانچه ظاهر شد از شرح حدیث سیوم این باب
فاء در فقال اشارتست باینکه کلامی دیگر صادر شده از امام علیه السلام در تفسیر این آیت پیش از این کلام و اینجا منقول نشده
فالحقوا بصیغه ماضی معلوم باب افعال و تفسیر الحقنا است و اشارتست باینکه ضمیر متکلم مع الغیر در کلام الهی مبنی بر
ملائکه یا انبیا و اوصیا و مانند آنست ح روایتست از عبد الله بن بکیر از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله
عز و جل در سورة الطور و آن جمعی که مؤمن شدند و [illegible] فرزندان ایشان پیش از بلوغ بسبب ایمان در رسن الحاق
کردیم با ایشان جمیع آن فرزندان ایشان را که پیش از بلوغ وفات یافتند [illegible] گفت که امام گفت که کوتاهی کردند آن
فرزندان از عمل پدران [illegible] که عمل فرزندان مختصر شد پس در یافت عمل که [illegible] باتش باشند در روز قیامت چنانچه ظاهر
شد در حدیث دوم و سیوم این باب ملحق کردند ملائکه که کارکنان بهشت اند فرزندان را بپدران در درجه بهشت تا
روشن شود بآن چشمهای پدران اگر گوئی بعض فرزندان مؤمنان بعد از بلوغ کافر جهنمی میشوند پس پدران بسبب آن
آزرده خواهند شد گوئیم آزردگی مؤمن در این صورت باطل است زیرا که محبت مؤمن بفرزندان خود در [illegible] است که تابع
پدران باشند یا مستقل بایمان شوند میان پدر مؤمن و پسر کافر محبت نمی ماند پس هر چه شود شده باشد هفتم ح
عن ابی عبد الله علیه السلام انه سئل عمن مات فی الفترة و عمن لم یدرک الحنث و المعتوه فقال یحتج الله علیهم یرفع
لهم نارا فیقول لهم ادخلوها فمن دخلها کانت علیه بردا و سلاما و من ابی قال ها انتم قد امرتکم فعصیتمونی ش بیان
شد در شرح حدیث اول این باب الحنث بکسر حاء بی نقطه و سکون نون و ثاء سه نقطه گناه و مراد اینجا تکلیف است زیرا که
بر مکلف گناه نوشته میشود چنانچه ثواب نوشته میشود المعتوه بمیم مفتوح و عین بی نقطه و تاء دو نقطه [illegible] اسم
مفعول [illegible] ناقص عقل ها بالف مقصوره حرف تنبیه است انتم مبتدا است و خبرش محذوف است تقدیرها انتم هؤلاء
جمله قد امرتکم استیناف بیانی است ح روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام که پرسیده شد از کسی که میمرد در زمان
سستی شریعت امامیه و عدم اشتهار برهان ایشان و از کسی که در نیافت گناه را یعنی که پیش از رسیدن بتکلیف مرد
و از ناقص عقل مثل مجنون و اصم و ابکم و ابله پیر که خرف شده باشد پس امام گفت حجت میگیرد الله بر ایشان بیان این که بلند
میکند [illegible] بر ایشان آتشی را پس میگوید بایشان که داخل آتش شوید پس هر که داخل شود در آن میشود بر او خنکی و سلامتی
و هر که ابا کند الله تعالی میگوید آگاه باشید شما آن جماعتید که مستحق جهنمید بیان این اگر [illegible] امر کردم شما را پس عصیان
کردید مرا هشتم ح و بهذا الاسناد قال ثلاثة یحتج علیهم الابکم و الطفل و من مات فی الفترة فیرفع لهم نار فیقال لهم

ادخلوها فمن دخلها كانت عليه بردا وسلاما ومن ابى قال تبارك وتعالى ها انا ذا امرتكم فعصيتموني شرح يحتج بصيغه
مضارع مجهول باب افتعال است مراد انكم انما ناقص عقل است مثل مجنون و اصم و لا لوا بلد و پيري كه خرف شده باشد هو
منصوب به فعل محذوف است و شبيه به خبر هذا و مانند آن يا مبتدا است و خبرش محذوف است بتقدير هذا كائن في استحقاق
عذاب النار و باقي ظاهر است از شرح حديث سابق باب نود و پنجم اصل باب النوادر شرح اين باب احاديث نادره غير مشهور
است در اين باب چهل و شش حديث است اول اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الجنب يغسل الميت او من غسل
ميتا اله ان ياتي اهله ثم يغتسل فقال سواء شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام راوي گفت پرسيدم او را كه آيا مرد
اول اينكه آيا جنب را جايز است كه شويد ميت را دوم عكس آن و آن اينست كه كسي كه شسته باشد ميت را آيا جايز است او را
اينكه جماع كند با اهل خود بعد از آن غسل كند براي مس ميت و جنابت در هر دو صورت پس امام گفت هر دو صورت
برابر است يعني كه هر دو صورت جايز است اصل لا بأس بذلك اذا كان جنبا غسل يده و توضأ و غسل الميت و ان غسل
ميتا ثم توضأ ثم اتي اهله ويجزيه غسل واحد لهما شرح چون فارغ شد از بيان جواز هر دو صورت شروع كرد در بيان
شرط عدم كراهت در هر دو صورت لا بأس بذلك قائم مقام جزاي اذا كان است جمله غسل يده تا آخر صفت جنبا است و ان كان
عطف بر اذا كان است ذكر اذا اگر براي تحقق وقوع است در شرط اول بعد ذكر ان كه براي ندرت وقوع است در شرط دوم اشارت است
برجحان بودن صورت نسبت بصورت اول يعني نيست پروايي و كراهتي در صورت اول چون باشد جنبي كه شسته باشد
دست خود را از نجاست مني و وضو ساخته باشد بر وضوئي كه براي نماز ميسازد و شسته باشد ميت را و نيست پروايي و كراهتي
در صورت دوم اگر شسته باشد ميت را بعد از آن وضو ساخته باشد بر وضوئي كه براي نماز ميسازد و بعد از آن جماع كرده
باشد با اهل خود و كافي است او را در دو صورت يك غسل براي آن دو كار كرده دوم اصل عن ابي عبد الله عليه السلام قال
الميت اذا حضره الموت اوثقه ملك الموت ولو لا ذلك ما استقر شرح روايت است از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت بدرستي
كه ميت چون حاضر شود او را موت مي بندد اعضاي او را ملك الموت و اگر نبود آن بند گذاشتن قرار نميگرفت ميت
در وقت جان كندن سيوم اصل شكوت الى ابي عبد الله عليه السلام وجدا وجدته على ابن لي هلك حتى خفت على
عقلي فقال اذا اصابك من هذا شيء فافض من دموعك فانه يسكن عنك شرح الوجد بفتح واو و سكون جيم و دال بي نقطه اندوه
وجدته صيغه ماضي متكلم وحده از باب ضرب است ضمير منصوب مفعول مطلق و راجع بوجد است خفت بكسر خا است افض
بفتح همزه و كسر فا و سكون ضاد با نقطه است يعني شكايت بردم بسوي امام جعفر صادق عليه السلام از اندوهي كه اندوهگين
شدم آن قسم اندوه بر پسري از من وفات يافت تا آنكه ترسيدم بر عقل خود كه مبادا زايل شود و ديوانه شوم پس امام
گفت چون برسد ترا از اين غم چيزي پس بريز از اشكهاي خود چه بدرستي كه آن اندوه ساكن ميشود و تخفيف مي يابد
چهارم اصل علي بن ابراهيم رفعه قال لما مات ذر بن ابي ذر مسح ابو ذر القبر بيده ثم قال رحمك الله يا ذر والله ان كنت بي بارا
ولقد قبضت واني لراض عنك اما والله ما بي فقدك وما علي من غضاضة وما لي الى احد سوى الله من حاجة ولولا هول
المطلع لسرني ان اكون مكانك ولقد شغلني الحزن لك عن الحزن عليك والله ما بكيت لك ولكن بكيت عليك فليت شعري
ماذا قلت وماذا قيل لك ثم قال اللهم اني قد وهبت له ما افترضت عليه من حقي فهب له ما افترضت عليه من حقك
فانت احق بالجود مني شرح ان بكسر همزه و سكون نون مخففه از مثقله و اسم ان ضمير شان محذوف است كنت صيغه ماضي است
اما بفتح همزه و تخفيف ميم حرف تنبيه است ما نافيه و مشابه به ليس است بي بفقدك باي يك نقطه حرف جر است و براي سببيت است

ظرف که خبر ما است نفداک مرفوع و اسم ما است و از قبیل اضافه مصدر بمفعول الیست القعقد بفتح قاف و سکون
قاف دوم و دال بی نقطه بنا فتن یا در رد هم نیز مشابه لیس است علی تشدید یا مفتوح مرکب از حرف جر است و ضمیر متکلم ای
از جر هم جرون آمده است برای تاکید عموم غضاضه مجرور است لفظا و مرفوع است محلا بنا بر اسم ما باشد الغضاضة بضم
غین و فتح ضاد با نقطه و دو ضاد با نقطه مصدر باب نصر جوابا یبدن چشم برای کذرانیدن مکروه طبع و مراد اینجا کرده
طبع است الهول بفتح هاء و سکون واو مصدر باب نصر بمعنی ترسانیدن المطلع بضم میم و تشدید طاء بی نقطه مفتوحه
و فتح لام و بمعنی بی نقطه مصدر میمی باب افتعال مشرف شدن بر چیزی و مراد اینجا مشرف بملک الموت است برای قبض روح
یا مراد مشرف شدن میت بر قبر است در وقت اراده دفن آن و بعضی میگویند که اسم مکان است و بعضی میگویند اسم مفعول
است بمعنی مطلع علیه که احوال بعد از مرگ باشد و مکانا منصوب است بر مفعول فیه و عامل ظرف اکول است یا مکانا مصدر
میمی است منصوب است بر مفعول مطلق و برهم تهذیبا اکول تا نا نعال تا مدست که میتواند بود که لذا نعال تا قصد باشد زیرا که
لازم می آید که مکانا که هم مفعول فیه و هم خبر اکون باشد التسر بفتح شین با نقطه و سکون دو فتح عین بی نقطه و دال بی نقطه مصدر
باب نصر حسن دانستن شعر و اسم لیت است و خبرش محذوف است بتقدیر لیت شعری حاصل و ماذا قیل الخ ساد است
مابحث نکیر و منکر بعد از جواب میت میگویند از دعا و نفرین خلاصه بیان شیعه بعد بتاویل ما یات المیت عمثل لم مال و روی الله
روایت کرد علی بن ابراهیم بالا بر دو سند روایت که منسوب امام علیه السلام است امام کف که چون مرد ذر غفاری مسح
کرد ابو ذر قبر را بدست خود یا بمعنی که بدست خود قبر را هموار و مربع کرد یا بمعنی که کف دست خود را بر قبر گذاشت بعد از آن
گفت که رحمت کناد ترا الله تعالی ای ذر بخدا قسم که بدرستی که شان این بود که بودی مرا قرمال مرد از دهر البته بتحقیق که گفته
شدی از دنیا بر حالی که بدرستی که من از تو هر اینه بودم آگاه باش بخدا قسم که نیست نخواهم من بر طرف شدن
تو دنیا فتن مرهم تر از دنیست عمر من هیچ مکروه طبعی از بر طرف شدن تو نیست مرا بسوی هیچ یک غیر الله تعالی حاجتی مراد این است
که حال من محض توکل بر الله تعالی است و از موت تو نه خوشحالم و نه آزرده و اگر نمیبود بمنزلت ترسانیدن اینم از ملک الموت
هر اینه خوشحال میکردم مرا اینکه باشم در جای تو یا بمعنی که من نیز بمیرم یا بمعنی که عوض تو من بمیرم و هر اینه بتحقیق
باز داشته مرا اندوه برای تو که آیا حال تو چه شود از اندوه بر تو که آیا حال من از مفارقت تو چه شود بخدا قسم که
گریه نکردم برای تو که چرا مردی و لیکن گریه کردم بر تو که چه حال بر سر تو آمد پس کاش میدانستم که چه گفتی در جواب سوال
منکر و نکیر و چه گفته شد ترا بعد از جواب بعد از آن ابو ذر گفت خدایا بدرستی که بتحقیق بخشیدم برای او آنچه را
که لازم کردی برای او از جمله حقوق من پس بتحقیق بخشش برای او آنچه اگر لازم کردی برای او از جمله حقوق تو یا بمعنی که اگر تقصیری در
بعض حقوق من کرده باشد بخشیدم پس اگر تقصیری در بعض حقوق تو کرده باشد بخشیدم بخشش برای که تو سزاوارتری
به بخشش از من و کریم اصل عن عدة من اصحابنا قال لما قبض ابو جعفر علیه السلام امر ابو عبد الله علیه السلام بالسراج
فی البیت الذی کان یسکنه حتی قبض ابو عبد الله علیه السلام ثم امر ابو الحسن علیه السلام بمثل ذلک فی بیت ابی
عبد الله علیه السلام حتی اخرج به الی العراق ثم لا ادری ما کان شرح روایت است از جمعی از یاران ما هر کدام گفت
که چون که رفته شد از دنیا امام محمد باقر علیه السلام امر کرد امام جعفر صادق علیه السلام خدمتکاران را که چراغ که
سوخته شود در تمام شب در خانه که امام محمد باقر علیه السلام می بود آنجا و در آنجا وفات یافت تا آنکه رفته شد
از دنیا امام جعفر صادق علیه السلام امام موسی کاظم علیه السلام که ذکر شد بعد از آن امر کرد امام موسی کاظم علیه السلام

مثل آن در خانهٔ امام جعفر صادق علیه السلام تا آنکه امام موسی کاظم علیه السلام از مدینه بیرون برده شد بسوی بغداد در
اول یا بار دوم و بعد از آن نمیدانم که چه شد ششم اصل من الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن اول من جعل
له النعش فقال فاطمة علیها السلام شرح النعش بفتح نون و سکون عین بی‌نقطه و شین با نقطه محفه که تابوت
میت را در آن میگذارند و بجانب قبر میبرند تا مردم تابوتر نبینند یعنی روایتست از حلبی از امام جعفر صادق علیه السلام
گفت که پرسیدم امام را از اول کسی که ساخته شد برای او تابوت او محفه گفت فاطمه علیها السلام است هفتم اصل عن عمار
بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سئل عن المیت یبلی جسده قال نعم حتی لا یبقی له لحم و لا عظم الا طینته التی
خلق منها فانها لا تبلی تبقی فی القبر مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة شرح یبلی بیا بی نقطه بصیغه مضارع
غائب معتل اللام یائی معلوم باب علم یا مجهول باب افعال یا باب تفعیل است بتقدیر استفهام است البلی بفتح با و
الف مقصوره ممدوده کهنه شدن و مراد اینجا معدوم شدن چیزی است خواه باعتبار بعض اجزای خواه باعتبار هر یک
از اجزای این سؤال بنا بر استعلام امکان نبره کردن ابدان مردگان است در روز قیامت چون فلاسفه دهریه استدلال
میکنند بر امتناع آن بنا بر دعوی امتناع اعاده معدوم بشخصه و توضیح جواب اینست که در اعاده بدن آدمی که مرکب است
از اجزای ارضیه و مائیه و ناریه و هوائیه چهار احتمال است اول آنکه بعد از موت متفرق اجزای بعض اجزای معدوم
شود مثل آنکه جزو هوائی متصل حقیقی شود بسائر هوا و جزو ناری و جزو مائی منقلب بهوا شود و متصل حقیقی شود و در
روز قیامت امثال اجزای معدومه منضم شود باجزاء باقیه دوم اینکه بعض اجزاء معدوم شود و در روز قیامت اعاده آن
اجزاء معدومه شود باشخاصها و اجزای بدن منضم بیکدیگر شود سیوم اینکه هر یک از اجزای بدن معدوم شود باتصال
حقیقی یا با انقلاب و در روز قیامت نظیر دو احتمال اول بفعل آید چهارم اینکه هر یک از اجزاء بدن بشخصه باقی ماند بایں روش که
منقلب نشود و متصل حقیقی بمثل خود نشود بلکه اگر منضم بمثل خود شود در میان آن دو جسم سطحی موجود باشد مانند
اجزاء آب در کوزه که اتصال آنها محض اتصال حسی است حقیقی نیست و در روز قیامت اجزای بدن منضم بیکدیگر شود و ظاهر جواب
امام وقوع احتمال اول است که منافات ندارد با امتناع اعاده و حمل آن بر احتمال دوم نیز ممکن است بنا بر اینکه استدلال سفه
بر امتناع اعاده معدوم بشخصه تمام نشود و ظاهر است که در صورتی که جزو هوائی مثلا متصل حقیقی شود بعنصر کلی هوائیه
تمام عالم است بسطح وهمی میان آن دو هر چند که اختلاطات کثیره واقع شده باشد بوزیدن بادها و ادسالهای بسیار چنانچه
اشارت بآن شده در آیهٔ سورهٔ یس قل یحییها الذی انشاها اول مرة و هو بکل خلق علیم پس اگر جدا کند آن دو را از یکدیگر
از موضع انفصال که سطح وهمی است هر کدام همان شخص خواهد بود که پیش از اتصال بود و بر این قیاس است حال جزو ناری و جزو
مائی که منقلب شده چون بار دیگر ... شود الا طینته استثناء متصل است و میتواند بود که منقطع باشد و بنا بر اول ذکر لحم و عظم
بعنوان مثال است و مراد این است که هیچ جزو از آن نماند الا طینته بکسر طاء بی‌نقطه و سکون یا دو نقطه در پایین و نون سرشت
بمعنی خاکی که جزو بدن شخصی از اشخاص آدمیست مستدیرة بدال بی‌نقطه و با یک نقطه و را بی‌نقطه و ضمیر راجع بجسد و نصب
مصدر میمی باب استفعال منصوب است و مصدر اینجا نائب ظرف زمان است مثل آتیک قدوم الحاج المستدیر پشت کردن
و مراد اینجا معدوم شدن است یعنی روایتست از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که پرسیده شد
امام علیه السلام از میت که آیا معدوم میشود بدن او گفت آری تا آنکه نمیماند برای آن بدن پاره‌ای از گوشت و نه
استخوانی مثلا مگر سرشت آن که آفریده شده از آن سرشت چه بدرستی که آن معدوم نمیشود باقی میماند در قبر مثلا در

یافت معدوم شدن جسم تا وقتی که آفریده شود جسد از آن طینت چنانچه آفریده شده بود اول بار پیدا که تحقیق معلوم
بنا بر ظاهر این حدیث اینست که بدن آدمی از اول خلقت تا وقت مرگ در تغیر و تبدل است بتغذیه و تحلیل با وجود این تشخص آن
باقی است عرفا پس مناط آن تشخص عرفی آن گوشت و استخوان نیست بلکه سر شیئی است که از ان آفریده شده و تشخص حقیقی آن
باقی است از اول تا آخر و اجزای اصلیه عبارت از آن است و اگر اختلاف باشد میان بدن روز حشر و بدن دنیا باشد مانند
اختلاف میان بدن روز اول و بدن روز مرگ است بلکه کمتر از آن است زیرا که اجزای ارضیه که در وقت موت بوده زیاد و کم
نشده اصلا هشتم اصل سال عنبسة ابن عبد الله ابا عبد الله علیه السلام و انا حاضر فقال اخرج النساء فی الجنازة
و کان شکیا فاستوی جالسا ثم قال ان الفاسق علیه لعنة الله آوی عمه المغیرة ابن ابی العاص و کان ممن هدر رسول
الله صلی الله علیه و آله دمه فقال لابنة رسول الله لا تخبری اباک بمکانه لانه لا یوقن ان الوحی یاتی محمدا فقالت ما
کنت لاکتم رسول الله صلی الله علیه و آله عدوه فجعله بین مشجب له و لحفه بقطیفة شرح فاسق عبارت است از عثمان بن
عفان بن ابی العاص ابن امیة ابن عبد شمس ابن عبد مناف هدر بدال بی نقطه مهملة با نقطه بصیغه ماضی معلوم
باب نصر و ضرب است الهدر بفتح هاء و سکون دال باطل و بی بازخواست کردن خون گردی المشجب بکسر میم و سکون شین
با نقطه و فتح جیم و باء یکنقطه چند چوب که در طرفی از خانه نصب میشود و آن را نجه پوش میکنند و رخت خواب بالای
آن را در بالای آن میگذارند تا خانه تنگ نشود و آن اسم آلت است باب نصر و علم است بمعنی آلت هلاک است که چون خانه
تنگ میشود بنا بر این نیست که رخت خواب معدوم شده باشد بان لحفه بحاء بی نقطه و فاء صیغه ماضی معلوم باب منع است اللحف
پوشانیدن و ضمیر منصوب راجع بمشجب یا بمغیرة است بسند صحیح از عنبسه بن عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام راوی
حاضر بودم پا بیرون کن که گفت آیا برون میبرند زنان را برای جنازه و امام تکیه کرده بود پس راست نشست بعد از ان
گفت بدرستی که فاسق علیه اللعنة جا داد در خانه خود عم خود مغیرة بن ابی العاص را و عم او از جمله کسانی بود که باطل کرده
بود رسول الله صلی الله علیه و آله خون او را پس فاسق گفت دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را که خبر دار مکن پدر
خود را بجای او چنانچه فاسق یقین نداشته باشد با یکه وحی می آید نزد محمد صلی الله علیه و آله پس دختر گفت از من
نمی آید اینکه پنهان کنم از رسول الله صلی الله علیه و آله دشمن او را پس فاسق گره انید عم خود را در میان رخت که
در مشجب بود او را پوشانید آن رخت خواب را بقطیفه اصل فاوحی الله الی رسول الله صلی الله علیه و آله الوحی فاخبره
بمکانه فبعث الیه علیا علیه السلام و قال اشتمل علی سیفک ائت بیت ابنة ابن عمک فان ظفرت بالمغیرة فاقتله
فاتی البیت فجال فیه فلم یظفر به فرجع الی رسول الله صلی الله علیه و آله فاخبره فقال یا رسول الله لم اره فقال
ان الوحی قد اتانی فاخبرنی انه فی المشجب شرح الاشتمال پوشیدن بالاپوش علی حرف جر است و سیفک مجرور است تقدیر
آنچه می آید که خذ سیفک و اشتمل علیه و میتواند بود که تشدید یاء اسم امیر المؤمنین باشد بحذف حرف ندا و سیفک
منصوب باشد پس آمد نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وحی پس خبر دار کرد او را بجای مغیرة پس فرستاد بسوی
او علی علیه السلام را و گفت بند شمشیر خود را بر بالای آن جامه بر خود بپوش تا کسی نداند و برو بخانه دختر پسر
عم خود پس اگر ظفر یابی بمغیرة پس بکش او را پس علی علیه السلام رفت بآن خانه پس گردید در آن خانه پس
ظفر نیافت بمغیرة پس برگشت بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله پس خبر داد رسول الله را با بیرون شد که گفت
ای رسول الله ندیدم او را پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت بدرستی که وحی آمد نزد من با بیرون شد که

کردم اکراه و در میان دست خواری است متن ودخل عثمان بعد خروج علي عليه السلام فاخذ بيده فاتى به النبي
صلى الله عليه وآله فلما رآه اكب ولم يلتفت اليه وكان نبي الله صلى الله عليه وآله حيياً كريماً فقال يا رسول
الله هذا عمي هذا المغيرة ابن ابي العاص وفد والذي بعثك بالحق امنته شرح امنته بفتح همزه و تشدید میم مفتوح
و سکون نون بصیغه ماضی معلوم متکلم وحده از باب تفعیل است التأمین کسی را و داخل آن خانه گردید مغیره
آغا بود عثمان بعد از بیرون آمدن علي عليه السلام از آن خانه پس گرفت دست عم خود را پس آورد او را نزد نبی صلی
الله علیه وآله پس چون دید عثمان را با مغیره سر در پیش افکند و التفات نکرد بسوی او و نبی الله صلی الله علیه وآله
صاحب حیای صاحب کرم پس عثمان گفت ای رسول الله این عموی منست این مغیرة بن ابی العاص است بتحقیق
قسم بان خدای که فرستاد ترا بحق مؤمن کردم او را متن فقال ابو عبد الله عليه السلام وكذب والذي بعثه بالحق ما امنه
واعادها ثلاثاً واعادها ابو عبد الله عليه السلام ثلاثاً انا امنه الا انه يأتيه عن يمينه ثم يأتيه عن يساره فلما كان في
الرابعة رفع رأسه اليه فقال له قد جعلت لك ثلثاً فان قدرت عليه بعد ثالثة قتلته شرح واعادها ثلاثاً عطف است
بر ما امنه و از کلام امام است و ضمیر منصوب راجع بکلمه است و آن عبارت از هذا عمي هذا المغيرة ابن ابي العاص وقد
والذي بعثك بالحق امنته است و چون کلمه بمعنی کلام است ارجاع ضمیر مذکر با آن شده در فلما كان و اعادها ابو عبد الله
کلام راوی است که درمیان اجزای کلام امام جمله معترضه شده و ضمیر منصوب اینجا نیز راجع است بکلمه بمعنی کلام
عبارت است از کذب والذي بعثه بالحق ما امنه و اعادها ثلاثاً انا بفتح همزه و تشدید نون و الف مقصوره استفهام
انکاری است و کلام امام است امنته بصیغه ماضی باب تفعیل است الا برای استثنای منقطع است انه بفتح همزه و تشدید
نون مفتوحه و ضمیر بعثمان راجع نا علی فعل محذوف است بتقدیر الا انه کان است یأتیه هر دو جا بیاء دو نقطه در زیر
و سکون همزه و تاء دو نقطه در بالا و یاء دو نقطه در زیر آمدن بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است و ضمیر مستتر
راجع بعثمان و ضمیر منصوب راجع بمغیره است و ایتان از جانب یمین عبارت از تکلیف باظهار ایمان است و ایتان از
جانب یمین عبارت از تکلیف باظهار ایمانست و ایتان از جانب یسار عبارت از تکلیف باستمرار بر کفر است و بیان
جمعی از بزرگان صحابه بنفاق که نزد کافر بودند قراءت مکسّر ذار ندیدی پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام و عثمان
دروغ گفت قسم بان خدائی که فرستاد محمد را بحق که عثمان مؤمن نکرد مغیره را و عثمان اعاده کرد کلمه خود را سه بار و اعاده کرد
کلمه خود را امام جعفر صلوات علیه السلام سه بار که مؤمن کرد او را یعنی که مؤمن نکرد او را لیکن اینکه عثمان تکلیف
باظهار ایمان میکرد مغیره را بعد از آن اضلال میکرد او را بتکلیف نفاق پس چون شد سخن عثمان نزد رسول الله در بار
چهارم یا یعنی که سخن خود را در بار چهارم گفت برداشت رسول الله صلی الله علیه وآله سر خود را بسوی او پس گفت بتحقیق
قرار دادم برای تو سه شب پس اگر دست یابم بر او بعد از سه شب هر آینه میکشم او را متن فلما ادبر قال رسول الله صلى الله عليه وآله
اللهم العن المغيرة بن ابي العاص والعن من يؤويه والعن من يحمله والعن من يطعمه والعن من يسقيه والعن من يجهزه والعن
من يعطيه سقاء او حذاء او رشاء او وعاء وهو يعدّهن بيمينه شرح يحمله بياء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب
ضرب است الحمل برداشتن کردن کسی را خواه بتعظیم او و خواه بسوار کردن او و خواه بمدد کردن او و خواه بغیر آنها التجهیز
بجیم و زاء با نقطه دادن براق جنگ مثل زره و شمشیر و مانند آنها بکسی السقاء بکسر سین بی نقطه و قاف و الف ممدوده
خیکی که حیک کرده آن آب یا شیر میکنند الحذاء بکسر حاء بی نقطه و ذال با نقطه و الف ممدوده کفش و مانند آن الرشاء بکسر

و راء بی‌نقطه و شین با نقطه و الف ممدوده ریسمان و الوعاء بکسر یا ضم واو و عین بی‌نقطه و الف ممدوده جوال اما
آن که یهود را جمع بر رسول الله است بهم جمعیت بی‌نقطه و تشدید دال بی‌نقطه بصیغهٔ رابع غایب معلوم باب نصر است ضمیر
راجع به بقایا و خدا و رشاء و دعاء و مانند آنها است و جمع مؤنث باعتبار ادوات سفر است پس چون عثمان بیت کرده بود
که ای رسول الله صلی الله علیه و آله خدایا لعنت کن مغیرة بن ابی العاص را لعنت کن کسی را که جا دهد او را و لعنت کن کسی
که ... او را و لعنت کن کسی را که خوردنی بدهد او را لعنت کن کسی را که آشامیدنی بدهد او را لعنت کن کسی را که براق
بدهد او را لعنت کن کسی را که بدهد او را خیکی یا باوعیه یا ریسمانی یا ظرفی بر حالی که او میشمرد آنها را بدست راست خود
اصل و انطلق به عثمان فآواه و اطعمه و سقاه و حمله و جهزه حتی فعل جمیع ما لعن علیه النبی صلی الله علیه و آله من یفعله
به ثم اخرجه فی الیوم الرابع یسوقه شرح یسوقه بسین بی‌نقطه و قاف بصیغهٔ مضارع غایب معلوم باب نصر است و جمله حالیه
است السوق راندن یعنی و برد مغیره را عثمان به حجرهٔ خود و جا داد او را و خوردنی داد او را و آشامیدنی داد او را و بار کرد
او را و براق داد او را تا آنکه کرد جمیع آنچه را که لعن کرده بود آن نبی الله صلی الله علیه و آله کسی را که میکند آن را با مغیره بعد از آن
بیرون کرد از خانهٔ خود مغیره را در روز چهارم که بعد از شب سیوم باشد بر حالی که میراند او را با شتاب که امر کرده او را بسرعت سیر
یا با شتاب که ازین سرا بدر رحله بدل اشتر میکرد تا شتاب رود اصل فلم یخرج من ابیات المدینة حتی اعطب الله راحلته و نقب
حذاءه و ذمیت قدماه فاستعان بیدیه و رکبتیه و اثقله جهازه حتی وجز به فأتی شجرة فاستظل بها لو اتاها بعضکم ما ابهره
ذلک شرح اعطب بعین بی‌نقطه و طاء بی‌نقطه و باء یکنقطه بصیغهٔ ماضی معلوم باب افعال است الاعطاب شکسته و مانده کردن
نقب بنون و قاف و باء یکنقطه بصیغهٔ ماضی معلوم یا مجهول باب نصر است النقب سوراخ کردن و بنا بر اول معطوف بر اعطب
است و پیش از خروج از ابیات مدینه بوده و بنا بر دوم عطف بر فلم یخرج تا آخر است و بعد از خروج از ابیات مدینه بوده دمیت
بفتح دال بی‌نقطه و کسر میم و یاء دو نقطه در پایین بصیغهٔ ماضی باب علم است و عطف بر فلم یخرج است الجهاز بکسر جیم و الف
و زاء با نقطه براق جنگ مثل زره و خنجر و مانند آنها و خز بخاء با نقطه و زاء با نقطه بصیغهٔ ماضی مجهول باب نصر است الوخز طعن
بخنجر و مانند آن که فرو میرود در کسی و نفوذ نمیکند طرف دیگر و ضمیر مستتر نایب فاعل و راجع بمغیره است و باء برای سببیت است
و ضمیر راجع به جهاز است ابهره بفتح همزه و سکون باء یکنقطه و فتح هاء و راء بی‌نقطه و ضمیر راجع به من بصیغهٔ ماضی باب افعال
است الابهار نفس کسی را تنگ کردن ذلک فاعل ابهر است و اشاره بعد را تا ها است یعنی پس مغیره بیرون رفت از
خانهای مدینه تا آنکه مانده کرد الله تعالی مرکب او را و سوراخ کرد پاپوش او را و خون آلوده شد قدمهای او پس مدد جست
در رفتار به دو دست خود و دو زانوی خود و سنگین کرد او را براق او تا آنکه زخم کرده شد به آن براق یعنی که فرو رفت در بدن
او پس آمد نزد درختی پس سایه جست بآن درخت اگر بیاید نزد آن درخت بعضی از شما تنگ نفس میکرد او را آن آمدن
آن آمدن یعنی که میان خانهٔ عثمان و آن درخت بسیار مسافتی نبود اصل فاتی رسول الله صلی الله علیه و آله الوحی فاخبره
بذلک فدعا علیا علیه السلام فقال خذ سیفک و انطلق انت و عمار و ثالث لهما فأت المغیرة بن ابی العاص تحت شجرة
کذا و کذا فاتاه علی علیه السلام فقتله شرح و ثالث لهما کلام امام جعفر صادق علیه السلام و نقل بالمعنی است یعنی پس آمد نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله وحی با یزدوش که خبر داد او را بآنچه مذکور شد پس طلب کرد علی علیه السلام را پس گفت او را
بگیر شمشیر خود را و روانه شو تو و عمار بن یاسر و سیومی ایشان پس برو نزد مغیرة بن ابی العاص با این درخت چنین و
چنین پس رفت نزد او علی علیه السلام پس کشت او را اصل فضرب عثمان بنت رسول الله صلی الله علیه و آله

وقال لها اخرجت اباك بمكانه فبعثت الى رسول الله صلى الله عليه وآله تشكو ما لقيت فارسل اليها رسول الله صلى الله
عليه وآله اقنعي حياءك ما اقبح بالمرأة ذات حسب ودين في كل يوم تشكو زوجها فارسلت اليه مرارا كل ذلك يقول لها
ذلك فلما كان في الرابعة دعا عليا عليه السلام شرح اقنعي بكسر همزه وسكون قاف وكسر نون وتخفيف يا صيغه امر مشتمل اللام راويه
ابضرب وعلم است ما اقبح صيغه تعجب است ودر اصل ما استفهاميه بوده وضمير مستتر در اقبح فاعل او راجع با ما تشكو
جمله خبرانه تشكو است مفعول ما اقبح است پس نصب ورفع تقدير دران جايز است وكل منصوبست يعني پس رد
عثمان دختر رسول الله صلى الله عليه وآله وگفت كه تو خبر دادی دختر رسول را به بودن خود را بجای مغيره پس آن دختر فرستاد
بسوی رسول الله صلى الله عليه وآله شكايت ميكرد از آنچه آن دختر برخورد او را پس فرستاد بسوی او رسول الله صلى
عليه وآله كه شرم نگاهدار خود را چه بدست با زنيكه صاحب شرف ودين باشد در هر روز اينكه شكايت كند از شوهر خود
پس آن دختر پيغام فرستاد بسوی رسول الله صلى الله عليه وآله چند بار در هر بار ميگفت رسول الله او را آنچه را كه در اول
با او گفته بود چون شد چهارم فرستاد دنبال بچهارم طلب كرد علي عليه السلام اصل وقال له خذ سيفك واشتمل عليه ثم ائت
بنت ابن عمك فخذ بيدها فان حال بينك وبينها احد فاحطمه بالسيف واقبل رسول الله صلى الله عليه وآله كالواله من
منزله الى دار عثمان فاخرج علي عليه السلام ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله فلما نظرت اليه رفعت صوتها بالبكاء
واستعبر رسول الله صلى الله عليه وآله وبكى ثم ادخلها منزله وكشفت عن ظهرها فلما ان راى ما بظهرها قال ثلاث مرات ما له
قتلك قتله الله شرح لعطمه بحا مهمله وطا بنقطه الزمرب انت الحطم شكستن چيزی كه خشك باشد مثل استخوان
مراد اينست كه شمشير بزن او را از طرف ديگر چنانچه استخوانهای او بريده وشكسته شود ان بفتح همزه وسكون نون زايد
برای تاكيد ما اتصال او در ما له استفهاميه تعجبيه است ودر اصل مقول قول است مبتدا است وظرف خبر مبتدا است يعني گفت فراگير شمشير
خود را بجانب بالای آن بپوش تا كسی نداند بعد از آن برو نزد دختر پسر عم خود پس بگير دست او را پس اگر مانع شود ميان تو
وميان او شخصی بخيال اينكه شمشير با تو نيست پس بشكن او را بشمشير وروانه گرديد رسول الله صلى الله عليه وآله مانند حيران از
منزل خود بسوی سرای عثمان رضي الله عنه پس بيرون آورد علي عليه السلام دختر رسول الله را صلى الله عليه وآله پس چون
دختر نگاه كرد بسوی رسول الله بلند كرد آواز خود را بگريه واشك در چشم گرد رسول الله وگريه كرد بعد از آن داخل كرد دختر را
در منزل خود ودختر واكرد پشت خود را پس چون ديد رسول الله آنچه را كه از آثار زدن كه در پشت او بود گفت سه بار كه چه كار
عظيم نصيب عثمان خواهد بود شد كشته ترا بكشد او را الله تعالى اشارت است بكشته شدن عثمان بخواری وزاری در دنيا و
عذاب عظيم او در آخرت واستحقاق لعن اصل وكان ذلك يوم الاحد وبات عثمان ملتحفا بجاريتها فمكثت الاثنين والثلثا
وماتت في اليوم الرابع فلما حضر ان يخرج بها امر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام فخرجت ونساء المؤمنين
معها شرح الثلثا بفتح ثا سه نقطه ولام والف وثا سه نقطه والف ممدوده منصوبست يعني وبود آن اذيت دختر عثمان خود
رسول عليه السلام در روز يكشنبه ودر شب خوابيد عثمان بعد رسيدن بلحاف باكنيزان دختر پس آن دختر ماند در روز دوشنبه وسه
شنبه ووفات يافت در روز چهارم پس چون وقت شد كه بيرون آورده شود امر كرد رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمه را
عليها السلام پس بيرون رفت جنازه وزنان مؤمنان با او بودند اصل وخرج عثمان يشيع جنازتها فلما نظر اليه النبي
صلى الله عليه وآله قال من اطاف البارحة باهله او بفتاته فلا يتبعن جنازتها قال ذلك ثلاثا فلم ينصرف فلما كان في
الرابعة قال لينصرفن او لاسمين باسمه فاقبل عثمان متوكئا على مولى له ممسكا ببطنه فقال يا رسول الله اني اشتكي بطني فان

رایت ان تاذن لی ان انصرف قال انصرف وخرجت فاطمة علیها السلام ونساء المؤمنین والمهاجرین فصلین علی الجنازة
ترجمه وبیرون آمد عثمان همراهی میکرد جنازه او را پس چون نگاه کرد بسوی او نبی صلی الله علیه وآله گفت هر که کرد نزدیکی
دوش بدوش خود با خادمه خود پیش دیگر همراهی نکند البته جنازه او را گفت آنرا سه بار پس برنگشت عثمان پس چون شد
آن سخن دو بار چهارم گفت هر آینه برمیگردد البته یا هر آینه نام میبرم بنام او پس آورد عثمان تکیه کننده بر غلامی از دو غلام
دست خود بشکم خود پس گفت ای رسول الله بدرستی که من آزار دارم از شکم خود پس اگر بینی که رخصت دهی مرا در ترک
میکنم هرگز خواهد بود گفت برگرد پس برگشت آمد فاطمه علیها السلام وزنان مؤمنان ومهاجران پس نماز گذاردند بر جنازه هم
اصل عن ابی عبد الله علیه السلم قال اذا اعد الرجل کفنه فهو ماجور کلما نظر الیه ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت چون مهیا کند مرد کفن خود را پس او مزد داده میشود هر بار که نظر کند بسوی آن دهم اصل ان امیر المؤمنین
اشتکی عینه فعاده النبی صلی الله علیه وآله فاذا هو یصیح فقال له النبی صلی الله علیه وآله اجزعا ام وجعا فقال یا رسول
الله ما وجعت وجعا قط اشد منه فقال یا علی ان ملک الموت اذا نزل لقبض روح الکافر نزل معه سفود من نار فنزع
روحه به فتصیح جهنم فاستوی علی علیه السلم جالسا فقال یا رسول الله اعد علی حدیثک فلقد انسانی وجعی ما قلت ثم
قال هل یصیب ذلک احدا من امتک قال نعم حاکم جائر واکل مال الیتیم ظلما وشاهد زور ترجمه عینه منصوب ومفعول له
اشتکی است جزعا منصوب ومفعول له فعل محذوف است بتقدیر اتصیح جزعا ووجعت از باب علم است وگاهی از باب ضرب
میباشد السفود بفتح سین بی نقطه وتشدید فاء مضمومه وسکون واو ودال بی نقطه سیخی از آهن که آن بریان میکنند توضیح
وشاهد زور شده در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث بیست وسیوم باب صد وده دادیم که باب الکبائر است یعنی
بدرستی که امیر المؤمنین علیه السلام درد کرد چشمش پس عیادت کرد او را نبی صلی الله علیه وآله پس ناگاه او فریاد میکرد پس
گفت او را نبی صلی الله علیه وآله آیا فریاد میزنی از بی صبری یا از شدت درد پس گفت ای رسول الله درد نشدم
دردی هرگز سختتر از آن پس گفت ای علی بدرستی که ملک الموت چون فرود آید برای قبض روح کافر فرود می آید با او سیخی
از آتش پس بیرون میکند روح او را بآن پس فریاد میزند جهنم از شدت آن کندن پس راست نشست علی علیه السلام پس گفت ای
رسول الله مکرر کن بر من حدیث خود را چه هر آینه بتحقیق فراموش کرد از یاد من درد من آنچه گفتی پس گفت آیا میرسد این سختی
جان کندن کسی را از امت تو گفت آری حکم کننده ستمکار است که از راه بدر باشد وخورنده مال یتیم است از روی ظلم وگواه دروغ
است یازدهم اصل قال النبی صلی الله علیه وآله مستریح ومستراح منه اما المستریح فالعبد الصالح استراح من غم
الدنیا وما کان فیه من العبادة الی الراحة ونعیم الآخرة واما المستراح منه فالفاجر یستریح منه ملکاه اللذان یحفظان
علیه وخادمه واهله والارض التی کان یمشی علیها ترجمه مستریح خبر مبتدای محذوف است بتقدیر احدهما المستریح
منه نایب فاعل مستراح است یعنی گفت نبی صلی الله علیه وآله مکلف میت دو قسم است یکی کسیست که میرهد دیگری کسیست که میرهند
از او واما آنکه میرهد پس بنده صالح است که دست از غم دنیا واز غم دارد آن از عبادت بسوی راحت ونعمت های آخرت
واما آنکه میرهند از او پس فاسق است میرهند از او دو ملک او که نگاه میدارند حساب او را بر او وخدمتکار او وهمسر او وخانه
او وزمینی که میرفت بر آن دوازدهم اصل عن ابی عبد الله ع قال اذا اعد الرجل کفنه فهو ماجور کلما نظر الیه ترجمه این
روایت حدیث هفتم این باب است سیزدهم اصل سمعت ابا الحسن الاول علیه السلام یقول اذا مات المؤمن بکت
علیه الملائکة وبقاع الارض التی کان یعبد الله علیها وابواب السماء التی یصعد باعمالهم وثلم ثلمة فی الاسلام

یسدّها شیء لانّ المؤمنین حصون الاسلام کحصون سور المدینة لها. شرح: بیان تفصیل مضمون این گذشت در کتاب
العقل در شرح حدیث سیوم باب فقد العلماء که باب هشتم است. یعنی شنیدم از امام موسی کاظم علیه السلام می‌گفت
چون میرد مؤمن دانا گریه میکنند او را فرشتگان و سر زمینهایی که عبادت میکرد بر آنها و درهای آسمانی که بالا برده میشد
عملهای او در آنها و رخنه کرده میشود رخنه در اسلام که مانند شهری است که محلات دارد و هر محله از آن حصاری
علیحده دارد و نمی‌بندد آن رخنه را چیزی امثال این چه بد است که مؤمنان دانایان حصارهای جای اسلامند مانند حصارهای
که با ایشانست انتظام شهر بسبب آنها. اصل حدیث چهاردهم: عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا احضر المیت اربعون رجلا
فقالوا اللهم انا لا نعلم الا خیرا قد قبلت شهادتکم وغفرت له ما علمت مما لا تعلمون. شرح: روایتست از امام جعفر صادق علیه
السلام گفت چون شوند حاضر نزد میت چهل مرد پس گویند که خدایا بدرستی که ما نمی‌دانیم از او مگر خیر را میگوید الله عز و جل
بتحقیق قبول کردم گواهی شما را و بخشایش کردم برای او آنچه را که دانستم از گناهانی که نمیدانید. اصل حدیث پانزدهم: سمعت ابا
عبد الله علیه السلام یقول کان علی قبر ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وآله عذق یظله من الشمس حیث دارت
الشمس فلما یبس العذق درس القبر فلم یعلم مکانه. شرح: العذق بفتح عین بی‌نقطه و سکون ذال با نقطه درخت خرمایی بار
دارد درس بدال بی‌نقطه و راء بی‌نقطه و سین بی‌نقطه بصیغه ماضی معلوم یا مجهول یا باب افعال است الدرس بر طرف شدن
نشان چیزی والدرس بر طرف کردن نشان چیزی. یعنی شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام میگفت بود بر قبر ابراهیم پسر رسول
الله صلی الله علیه وآله در بقیع درخت خرمایی که سایه میکرد قبر را از آفتاب میگردید هر جایی که گردید آفتاب، پس چون
خشک شد آن درخت خرما و کنده شد از بیخ، شد قبر پس دانسته نشد جای آن یعنی که دیگران ندانستند. اصل حدیث شانزدهم
عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان البراء بن معرور التمیمی الانصاری بالمدینة وکان رسول الله صلی الله علیه وآله
بمکة وانه حضره الموت وکان رسول الله صلی الله علیه وآله والمسلمون یصلون الی بیت المقدس فاوصی البراء اذا دفن
ان یجعل وجهه الی رسول الله صلی الله علیه وآله الی القبلة فجرت به السنة وانه اوصی بثلث ماله فنزل به الکتاب وجرت به
السنة. شرح: براء بفتح باء یک نقطه و راء بی‌نقطه و الف ممدوده. ابن معرور بفتح میم و سکون عین بی‌نقطه و ضم راء بی نقطه
و سکون واو و راء بی‌نقطه از جمله دوازده کس از انصار است که در شب دوم عقبه بمکه با رسول الله صلی الله علیه وآله بیعت
کردند و طلب هجرت او بمدینه کردند و او کسی است که سخن گفت از جمله ایشان براء بن معرور بود و ایشان نقبای دوازده گانه
میباشند و براء وفات یافت در مدینه پیش از قدوم رسول الله صلی الله علیه وآله بمدینه به یک ماه و اکتفا به ذکر صلوة بسوی بیت
المقدس مبنی بر اینست که در دفن مخیر بوده اند از دفن طرف بیت المقدس است و مقدم بر آن شد فاد رجع و بعد نظر ابن برای
تعقیب است و مراد اینست که حکم الهی بعد از آن وارد شد موافق آن بود اگر چه مبنی بر آن نباشد فنزل به الکتاب میتواند بود
که اشارت باشد بسه آیت سوره: اول کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین والاقربین با
المعروف حقا علی المتقین. دوم فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه ان الله سمیع علیم. سیوم فمن خاف
من موص جنفا او اثما فاصلح بینهم فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم. بیان والدین گذشت در کتاب الایمان والکفر
در شرح حدیث ششم باب البر بالوالدین که باب شصت و نهم است. اقربین یعنی نزدیکتران است و داخلست در آن
ذوی القربی که بیان شد در کتاب الحجة در حدیث دوازدهم باب صد و هفتم که باب فیه نکت و نتف من التنزیل فی الولایة
در مجمع البیان چنین است: وروی عن الصادق علیه السلام فی قوله جنفا او اثما انه یعنی اذا اعتدی فی الوصیة و زاد

علی البتّة و در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است که مضمون آیت اولی منسوخ است مخفی نماند که این منافات ندارد با اینکه
مدّتی سنت باین جاری شده باشد والله اعلم ح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بود براء بن معرور تمیمی
انصاری در مدینه و بود رسول الله صلی الله علیه و آله در مکه پیش از هجرت و بیان سبب کشان اینست که حاضر شد براء
با امر او و رسول الله صلی الله علیه و آله و مسلمانان نماز میکردند بسوی بیت المقدس پس وصیت کرد براء اینکه که چون کرده
شود روی او بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله بسوی کعبه چون مدفون شود یعنی کرد و جای او بسوی کعبه شود در این
وصیت کرد براء اینکه رسول الله در آن جانب بود پس جاری شد بآنچه براء وصیت کرد طریقت رسول الله جمیع اهل اسلام
و بود سنتی که براء وصیت کرد به بود آنکه مال اخیر که صرف رسول کرد ما یحتاج او شود پس نازل شد بآنچه او وصیت کرد ترا
جاری شد بان طریقت رسول الله جمیع اهل اسلام هفدهم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال جاء جبرئیل علیه السلام
الی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا محمد عش ما شئت فانک میت و احبب من شئت فانک مفارقه و اعمل ما شئت فانک
ملاقیه شرح روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت آمد جبرئیل علیه السلام بپیغمبر صلی الله علیه و آله پس گفت
ای محمد زندگانی کن چندانکه خواسته چه بدرستیکه آخر میمیری و دوست دار هر کرا که خواسته چه بدرستیکه
تو آخر جدا میشوی از او و بکن آنچه را که خواسته چه بدرستیکه آخر با آن میرسی مراد تاکید اهتمام است بعمل صالح و ترک
اهتمام به نیکی دنیا و دوستان دنیا مثل فرزندان و برادران و مانند آنها هژدهم اصل عن عبیدة قال قلت لابی جعفر علیه
السلام حدثنی ما انتفع به فقال یا ابا عبیدة اکثر ذکر الموت فانه لم یکثر ذکره انسان الا زهد فی الدنیا شرح روایت است
از ابو عبیده گفت که گفتم امام محمد باقر علیه السلام را که بگو مرا سخنی که بهره مند شوم با آن پس گفت ای ابو عبیده بسیار کن
یاد مرگ را چه بدرستیکه شان اینست که بسیار یاد نکرد آنرا کسی مگر آنکه بی رغبت در دنیا میشود نوزدهم اصل عن ابی جعفر
علیه السلام قال ینادی مناد فی کل یوم ابن آدم لد للموت و اجمع للفناء و ابن للخراب شرح منادی را است نکره
که هی مبتدا میباشد و ابن منصوب بتقدیر حرف نداء است لد بکسر لام و سکون دال امر منقطع بصیغه امر حاضر الفاء و اوی
باب ضرب است لام در للموت و دو نظیر آن برای سببیت نیست و آن لام عاقبت میباشد گفت منادی بزبان حال ندا میکند در
هر روز از شب که ای فرزند آدم زاده شو برای مرگ و جمع مال کن برای بیطرف شدن از آن و بنا کن خانه مانند آنکه برای ویران
شدن بیستم اصل عن ابی بصیر قال شکوت الی ابی عبد الله علیه السلام الوسواس فقال یا ابا محمد اذکر تقطع اوصالک فی
قبرک و رجوع احبائک عنک اذا دفنوک فی حفرتک و خروج بنات الماء من منخریک و اکل الدود لحمک فان ذلک یسلی عنک
ما انت فیه قال ابو بصیر فوالله ما ذکرته الا سلا عنی ما انا فیه من هم الدنیا شرح البنات بفتح باء یک نقطه و نون جمع بنت
دختران و بنات الماء عبارت است از کرمهای چند که از آب و رطوبت متولد میشود چون کنده شود و مراد اینجا کرمهای چند است که
از رطوبت مغز سر و دماغ بهم میرسد چون رطوبت آنجا برطرف شود از سوراخی که یابد بیرون می آید برای طلب رطوبتی دیگر
روایت است از ابو بصیر که کنیت دیگرش ابو محمد است گفت شکایت بردم بسوی امام جعفر صادق علیه السلام از فکر دنیا و غم
پس گفت ای ابو محمد یاد کن پاره پاره شدن پیوندهای ترا در قبر تو یعنی جدا شدن هر چه محکم بهم بسته شده از عضو در وقت پوسیدگی
لحد تو و یاد کن برگشتن دوستان ترا از تو چون دفن کنند ترا در قبر تو و یاد کن بیرون آمدن کرمهای دماغ از دو سوراخ
بینی تو و خوردن کرمها گوشت ترا چه بدرستیکه آن یاد کردن فراموش میسازد از تو آنچه را که تو در آنی از وسواس دنیا
گفت ابو بصیر پس بخدا قسم که یاد نکردم آنرا مگر آنکه فراموش شد از من آنچه من در آن بودم از غم دنیا بیست و یکم اصل عن

اصل قلت لابي عبد الله عليه السلام جعلت فداك يعلم ملك الموت عليه السلام نفس من يقبض قال لا انما هي صكاك تنزل من
السماء اقبض نفس فلان بن فلان شرح نفس بفتح نون و سکون فاء و سین بی نقطه منصوب و مفعول به یقبض است
من بفتح میم و سکون نون استفهامیه است و ابطال عمل یعلم کرده و مضاف الیه است یقبض بقاف و باء یک نقطه و ضاد با نقطه صیغه
مضارع غائب معلوم باب ضرب است ضمیر هی راجع باسباب حدوث علم ملک الموت است که مفهوم میشود از جواب سؤال مذکور
الصکاک بکسر صاد بی نقطه و تخفیف کاف جمع صک بفتح صاد و تشدید کاف مکتوبهای صریح الدلالت و ابهام استفهام شده
برای وجه جهل با اعتبار اینکه متضمن اشتغال لوح خاطر است نظر آنچه گذشت در کتاب الایمان والکفر در شرح حدیث
چهارم باب آنکه در تفسیر ان کتاب الابرار لفی علیین و این اشارت است باینکه برای هر قبض روحی صحیح علیحده فرود می آید و
کسی غیر الله تعالی علم غیب ندارد یعنی گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را قربانت شوم آیا پیش از وقت میداند ملک الموت
علیه السلام که روح کرا از بیماران و اهل مصر که جنبک و ما بنداشه ان خواهد گرفت در هر وقت گفت نه جز این نیست که نهاب
علم و حیها است که فرود می آید از بالا که بگیر روح فلان بن فلان را بیست و دویم اصل قال ابو عبد الله علیه السلام ما من اهل
بیت شعر و لا وبر الا و ملک الموت یتصفحهم فی کل یوم خمس مرات شرح مضمون این گذشت در حدیث دوم باب چهاردهم
بیست و سیوم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان کفنه معه فی جیبه لم یکن من الغافلین [illegible]
کلما نظر الیه شرح مضمون این ظاهر است از شرح حدیث نهم این باب بیست و چهارم اصل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن
ملک الموت یقال الارض بین یدیه کالقصعة یمد یده منها حیث یشاء قال نعم شرح می آید در حدیث بیست و ششم این باب
که مکان ملک الموت آسمان اول است یعنی پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از ملک الموت که گفته میشود که زمین
پیش او مانند کاسه است پیش شخصی که از آن چیزی میخورد دراز میکند ملک الموت دست خود را از جمله زمین در هر جا که
میخواهد امام گفت آری چنانست که گفته میشود که گفته میشود بیست و پنجم اصل دخلنا علی ابی عبد الله علیه السلام نعزیه
باسمعیل بن جعفر علیهما السلام قال ان الله عز و جل نعی الی نبیه صلی الله علیه و آله نفسه فقال انک میت و انهم میتون وقال
کل نفس ذائقة الموت ثم انشأ یحدث فقال انه یموت اهل الارض حتی لا یبقی احد ثم یموت اهل السماء حتی لا یبقی احد
الا ملک الموت و حملة العرش و جبرئیل و میکائیل علیهم السلام شرح نعی بنون و عین بی نقطه و الف منقلب از یاء
بصیغه ماضی معلوم باب ضرب است النعی بفتح نون و سکون عین رسانیدن خبر مرگ کسی بسوی کسی بیان حاملان
عرش گذشت در کتاب التوحید در شرح حدیث اول قسم باب العرش والکرسی که باب بیست و یکم است یعنی داخل شدیم بر
امام جعفر صادق علیه السلام تعزیه میکردیم او را باسمعیل پسر او که وفات یافته بود پس طلب رحمت کرد بر اسمعیل از آن
گفت بدرستی که الله عز و جل رسانید بسوی پیغمبر خود صلی الله علیه و آله خبر مرگ پیغمبر را بیزوش که گفت که بدرستی
بدرستی که تو مشرف بر موتی و بدرستی که تو مرده دیگر مشرف بر موت و گفت در سوره عنکبوت هر جانداری چشنده
مرگ است بعد از آن شروع کرد بنقل حدیث میکرد پس گفت که بدرستی که شأن اینست که میمیرند اهل زمین تا آنکه نمیماند
هیچ یک از ایشان بعد از آن میمیرند اهل آسمان تا آنکه نمیماند هیچ یک مگر ملک الموت و حاملان عرش و جبرئیل
و میکائیل علیهم السلام اصل فیجیء ملک الموت حتی یقوم بین یدی الله عز و جل فیقال من بقی و هو اعلم فیقول یا رب لم
یبق الا ملک الموت و حملة العرش و جبرئیل و میکائیل فیقال له قل لجبرئیل و میکائیل فلیموتا فیقول الملائکة عند ذلک
یا رب رسولیک و امینیک فیقول انی قد قضیت علی کل نفس فیها الروح الموت شرح امام گفت پس می آید ملک الموت

تا آنکه می ایستد نزد الله عز و جل با سیمینی که فارغ میشود از قبض ارواح اهل آسمان که ما بود با آنست پس منتظر حکم الهی
میباشد پس گفته اند اگر که مانده کو بیش ده انا تراست تا آنکه مانده مراد اینست که کالهی الله تعالی سیمینی صورت سؤال میکوید رای
مصلحتی شل یا تلک بیمینک یا موسی لیکن صاحبه ملک الموت میکوید ای صاحب کل اختیار من نماند مکر ملک الموت و حاملان
عرش و جبرئیل الا آنکه و جبرئیل و میکائیل پس گفته میشود او را بکو جبرئیل و میکائیل که باید که بمیرند با سیمینی قبض روح
ایشان بکن برضای ایشان پس میکویند و ملائکه که حاملان عرش شدند نزد آن حکم الهی که ای صاحب کل اختیار من آیا بمیرا
دو نیسو او دو امین خود را پس برداشته میکوید که من تحقیق حکم کردم بر هر شخصی که در و جان هست مرکرا اصل ثم یجیء
ملک الموت حتی یقف بین یدی الله عز و جل فیقال له من بقی و هو اعلم فیقول یا رب لم یبق الا ملک الموت و حملة
العرش فیقول قل لحملة العرش فلیموتوا ترجمه بعد از آن می آید ملک الموت تا آنکه می ایستد نزد الله عز و جل
با سیمینی که فارغ میشود از قبض روح جبرئیل و میکائیل منتظر حکم الهی باشد پیش گفته میشود او را اگر که مانده کو
ده انا تراست تا آنکه مانده پس ملک الموت میکوید که ای صاحب کل اختیار من نماند مکر ملک الموت و حاملان عرش را الله
تعالی میکوید که بکو حاملان عرش را که باید که بمیرند اصل قال علیه السلام ثم یجیء بعد ما مات الا بعد طرفه فیقال من بقی اعلم
فیقول یا رب الا لم یبق الا ملک الموت فیقال له مت یا ملک الموت فیموت ثم یاخذ الارض بیمینه و السموات بیمینه
و یقول این الذین کانوا یدعون معی شریکا این الذین کانوا یجعلون معی الها آخر ترجمه الکیّت بفتح کاف و کسر همزه و
سکون یاء و نقطه در یا نیز و یا یکنقطه شکسته عال نمودن اخبار مردم و سؤالات عبارت از افنا ای آنها است و یمین
عبارت است از قدرتی که مخلوق نیست و کیسی و ابو اشیا است چنانکه آیت سه ۵۵ زمر والارض جمیعا قبضته یوم القیمة و مطویات
بیمینه سبحنه و تعالی عما یشرکون و بیان شده در کتاب فضل القرآن در شرح حدیث بیست و سیوم باب سیزدهم که باز فضل القرآن
است و در اینجا میکوییم که تقدیم ذکر افنای زمین بر ذکر افنای آسمان اشارتست با بطال حکم فلاسفه بامتناع خلاء
گفت امام علیه السلام بعد از آن ملک می آید الموت شکسته حال ابروها کرده با لامیکند چشم خود را پیش گفته میشود که
مانده کو بیش ده انا تراست تا آنکه مانده پس ملک الموت میکوید ای صاحب کل اختیار من کسی نماند مکر ملک الموت پس
گفته میشود او را که بمیر ای ملک الموت پس میمیرد با سیمینی با سیمینی که نبود آن کن فیکون پس بر آید او را بعد از آن بازمیکیرد زمین را
بقدرت ذاتی خود و آسمانها را نیز بقدرت ذاتی خود و الله تعالی میکوید کجا اند آن جمعی که میخواندند با من شریک را در دنیا
کجا اند آن جمعی که میکردانیدند با من معبود عبادتی دیگر را مراد اینست که آن آلهه ای عبادت این فعل متضمن معنی این کلام است
الرحمه فرملی و کالعی حقیقت نباشد بیست و ششم اصل قال رسول الله صلی الله علیه و آله اخبرنی جبرئیل علیه السلام ان ملکا
من الملائکة کانت له عند الله منزلة عظیمة فعتب علیه فاهبط من السماء الی الارض فاتی ادریس علیه السلام فقال ان
لک من الله منزلة فاشفع لی عند ربک فصلی ثلاث لیال لا یفتر و صام ایامها لا یفطر ثم طلب الی الله عز و جل فی السحر
الملک ترجمه عتب بعین بی نقطه و تاء دو نقطه در بالا و باء یکنقطه بصیغه ماضی معلوم باب نصر و ضرب است العتب بفتح
عین و سکون تاء کنا هی غیر صریح بر کسی کردن لا یفتر بفاء و تاء دو نقطه در بالا و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم
باب نصر و ضرب حال است لا یفطر بفاء و طاء بی نقطه و راء بی نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر و ضرب باب
افعال نیز حال است الفطر بفتح فاء و سکون طاء شکافتن و خوردن یا آشامیدن روزه دار و الافطار خوردن یا آشامیدن
روزه دار و هر دو اینجا مناسب است و مبنا را لفظ شکافتن روزه بمعنی خراب کردن در اثنای آنست بنا بر دوم حال سکه سنت

یا مقلوبه است و مراد دو روز برو و بر دو نیست پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که

فرشته از فرشتگان بود او را نزد الله تعالی مرتبه بزرگ بود پس خطایی کرد بر او پس فرو انداخت او را از آسمان بسوی زمین می بست

بال او پس آمد نزد ادریس علیه السلام پس گفت بدرستی که ترا در درگاه الله تعالی مرتبه ایست جمیع پیش شفاعت کن برای من

نزد صاحب کل اختیار خود پس ادریس در پیش گذارد سه شب بحالی که سست نمی شد در روزه داشت در سه روز آن سه

بعد از آن شبها است پس بر حالی نمی شکافت روزه خود را بخواب میان یعنی بعد از آن عرض حاجت کرد بسوی الله تعالی در

شب چهارم در حق آن ملک است فقال الملک انک قد اعطیت سؤلک وقد اطلق لی جناحی وانا احب ان اکافئک

فاطلب الی حاجة فقال تریني ملک الموت لعلی آنس به فانه لیس یهنئني مع ذکره شیء فبسط جناحه ثم قال ارکب فصعد

به فطلب ملک الموت في السماء الدنیا الخ السؤال بضم سین بی نقطه و سکون همزه مطلوب تریني بکسر رای بی نقطه و سکون

یای دو نقطه در پایین و نون وقایه بصیغه مضارع مخاطب معلوم العین معتل اللام یائی باب افعال الخبر بمعنی امر است یا

بتقدیر آن ناصبه خبر مبتدا محذوف است بتقدیر حاجتي تریني و بر این تقدیر فتح یای نیز جایز است آنس بهمزه و الف و نون

و سین بی نقطه بصیغه مضارع متکلم وحده از باب نصر است و علم و حسب است یهنئني بنون و همزه و نون وقایه بصیغه

مضارع غائب معلوم از باب ضرب و نصر و منع است جناحه بجیم است یعنی گفت آن فرشته بدرستی که تو تحقیق داده

شدی حاجت خود و تحقیق کشوده شد برای من بال من و من دوست میدارم که تلافی کنم با تو پس طلب کن بسوی من حاجت را

پس ادریس گفت بنمای برای من ملک الموت شاید که آرام گیرم با وجه بدرستی که شان اینست که گوارا نبود مرا یاد او و چیزی

پس آن فرشته پهن کرد بال خود را بعد از آن گفت سوار شو پس بالا برد ادریس را طلب میکرد ملک الموت را پس در آسمان

ظاهر این است که جای مشهور ملک الموت سماء دنیا است الخ فقیل له اصعد فاستقبله بین السماء الرابعة والخامسة

فقال الملک یا ملک الموت ما لي اراک قاطبا قال العجب اني تحت ظل العرش حیث امرت ان اقبض روح آدمي بین السماء

الرابعة والخامسة فسمع ادریس علیه السلام فامتعض فخر من جناح الملک فقبض روحه مکانه وقال الله عز وجل و

رفعناه مکانا علیا الخ اصعد بصیغه امر باب افتعال یا باب علم و بصیغه ماضی مجهول یا بلد معلوم باب افتعال بتواند بود

و حاصل هم یکیست الصعود بالاجتهاد والاقتصاد بالا بردن و امر بالا رفتن و صاحب مکان بالا شدن و بر هر تقدیر کلام

بلا بگیر آسمان اول است ضمیر مستتر در استقبل راجع بادریس و راجع بفرشته میتواند بود و ضمیر منصوب راجع بملک الموت

است بین ظرف فاعل پس یا فرشته است و مراد این است که بالا نشناود داخل آسمان پنجم بود و یا آنکه تنزل او در آسمان چهارم

بود ما لي برگرد است از ما آنچه صیغه استعجبیه و لام حرف جر و ضمیر متکلم القاطب بقاف و طای بکسر طای بی نقطه و با یکنقطه در هم

کشیده العجب مبتدا است و مقصود این است که آنچه تو تعجب کردی از آن عجب نیست از من بلکه عجب اینست که میکنم انی بفتح

همزه و تشدید نون و ضمیر متکلم است یا بهمزه و الف و کسر تاء دو نقطه در بالا و سکون یا و فتح با بتقدیر ان ناصبه است یا اهمال آن

یا اعمال آن و بر هر تقدیر خبر مبتدا است عرش عبارت از جمیع مخلوقات است آن جمیع اجسام و جسمانیات است زیرا که

هیچ مخلوقی مجرد نمیباشد پس مخلوقی از آن بیرون نیست و مراد اینجا آسمان هفتم است که وسط آن محاذی کعبه است زیرا که

باقی اجسام در تحت آنست و ظل العرش عبارت است از آسمان ششم زیرا که چون در پایین آسمان هفتم است مانند سایه

آنست و تحت ظل العرش عبارت است از آسمان پنجم حیث بفتح حای بی نقطه و سکون یای دو نقطه در پایین و ضم ثای سه نقطه

بالا نحت است و مقتضا است بجمله میتواند بود که بکسر جیم و سکون همزه و ضم تای دو نقطه در بالا صیغه ماضی متکلم وحده از معتل

الفین یا آنکه در سهو از اللام باب ضرب باشد از رفت بصیغه ماضی مجهول متکلم وحده از باب نصر است یعنی طرف که در جهت
استقصی نیم که نیز منقطه و ضاد با نقطه بصیغه ماضی معلوم باب افتعال است الاستقصاء در اشکال در ماندن و در بعض نسخ
شیقوپا نقطه و صاد بی نقطه است الاشتقاص در دو شکل هم مناسب در خر بجا آ با نقطه و تشدید بود آن بی نقطه بصیغه ماضی معلوم
از باب حضر و ضرب است یعنی پس گفته شد فرشته را که ما الامر ادریس پس در بر و شد ملک الموت را در آسمان چهارم و بیچم پس
گفته فرشته ای ملک الموت چیست مرا که می بینم ترا در هم کشیده گفت عجب این است که من در پایان سایه عرش در جای
که مامور شده ام باید که دریابم روح آدمی را که در میان آسمان چهارم و پنجم است شنید ادریس علیه السلام این سخن را
در میانه پس از جا در بالهای فرشته یعنی که در آسمان چهارم قرار گرفت پس گرفته شد روح او هم بجای او و گفت الله عز
وجل و رفعنٰه مکانا علیا یعنی ادریس را در مکانی بلند و بیست و هفتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله صلی
الله علیه و آله الموت الموت الا ولابد من الموت جاء الموت بما فیه جاء بالروح والراحة والکرة المبارکة الی جنة عالیة
لاهل دار الخلود الذین کان لها سعیهم وفیها رغبتهم وجاء الموت بما فیه بالشقوة والندامة وبالکرة الخاسرة الی نار حامیة
لاهل دار الغرور الذین کان لها سعیهم وفیها رغبتهم شرح الموت منصوب است بفعل محذوف است تقدیره اذکروا
الموت و تکرار برای تاکید است جاء از قبیل وضع ماضی در مقام مضارع است برای تحقق وقوع یا اخبار است از مال
کار ... نظائر آن برای تعدیه است الروح بفتح راء نسیم الکره بفتح کاف و تشدید راء بی نقطه یعنی
نوعی از برگشتن و مراد اینجا نوعی از برگشتن است در روز حشر الی جنة متعلق بالکره است و اشارتست باینکه اهل جنت
گویا که در دنیا نیز در جنت بوده اند و بازگشت ایشان الی نار لاهل دار الغرور متعلق بعالیه است و در دوم متعلق بحامیه
هر دو متعلق بجاء است الحامیه بحاء بی نقطه و الف و کسر میم در هر دو غضبناک یعنی روایتست از امام محمد باقر علیه السلام
که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله یاد کنید مرگ را یاد کنید مرگ را آگاه باشید و بیست چاره از مرگ آمد مرگ آنچه را که در او است
آورد نسیم را و راحت را و برگشتن که بهره مند است بسوی بهشت بلند مرتبه برای اهل سرای همیشگی جمعی که بود در آن
سرای سعی ایشان و در آن سرا رغبت ایشان و آورد مرگ آنچه را که در او است آورد بدبختی و پشیمانی و برگشتن زیانکار را
بسوی آتش غضبناک برای اهل سرای فریب خوردن جمعی که بود برای آن سرای سعی ایشان و در آن سرای رغبت ایشان
اصل ثم قال و قال اذا استحقت ولایة السعادة جاء الاجل بین العینین وذهب الامل وراء الظهر واذا استحقت
ولایة الشیطان والشقاوة جاء الامل بین العینین وذهب الاجل وراء الظهر شرح استحقت بحاء بی نقطه و تشدید قاف
بصیغه ماضی معلوم غائبه باب استفعال الاستحقاق طلب حق خود کردن و مراد اینجا متمکن شدن جزی یعنی قرار یافتن آن
و ثبوت که مقتضای آن برکت مترتب شود بعد از آن یعنی و بعد از آن امام گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت چون
متمکن شود در کسی دوستی الله تعالی و عاقبت بخیری می آید اجل میان دو چشم و میرود آرزوی دنیا پس پشت یعنی
که همیشه در فکر مرگ است و آرزوی دنیا نمیکند اصلا و چون متمکن شود دوستی شیطان و عاقبت بخیری می آید آرزوی
دنیا میان دو چشم و میرود اجل پس پشت اصل قال سئل رسول الله صلی الله علیه و آله ای المؤمنین اکیس قال
اکثرهم ذکرا للموت واشدهم له استعدادا شرح امام گفت پرسیده شد رسول الله صلی الله علیه و آله که کدام مؤمنان
زیرک است گفت آنکه بیشتر ایشان است باعتبار یاد مرگ و سختتر ایشان است باعتبار براق گیری برای مرگ بیست
هشتم سمعت علی بن الحسین علیه السلام یقول عجبا کل العجب لمن انکر الموت وهو یری من یموت کل یوم

دلیل است با التعجب کل العجب لمن انکر النشأة الآخرة وهو یری النشأة الاولی شرح عجبا بفتح عین و فتح جیم بصیغه مصدر باب علم
مفعول مطلق فعل محذوف است و تقدیر اعجب عجبا کل دال منصوب بدل یا عطف بیان عجبا است و در دوم مرفوع
بدل یا عطف بیان التعجب است انکار چیزی عبارت از جهل آن نیست بلکه عبارت از عدم عمل بمقتضای علم بآن است النشأة بفتح
نون و سکون شین با نقطه و همزه زندگانی مراد اینجا تنعم دنیا و آخرت است ترجمه شنیدم از امام جعفر صادق و امام زین العابدین
علیه السلام میگفت تعجب میکنم تعجبی که تمام تعجب است از کسی که در فکر مرگ نیست و او می بیند کسی را که میمیرد در هر روز و شب
بعضی بفجاه و بعضی بماندن در زیر خرابه و بعضی بکشته شدن و مانند آنها و تعجب تمام تعجب از کسی است که در فکر نعیم آخرت
نیست و آدمی بیند تنعم دنیا را که آمیخته بچندین آزار است پیوسته ترجمه اصل عن عجلان ابی صالح قال قلت قال لی ابو عبد الله
علیه السلام یا ابا صالح اذا انت حملت جنازة فکن کانک انت المحمول و کانک سألت ربک الرجوع الی الدنیا ففعل فانظر
ماذا تستأنف قال ثم قال عجبا لقوم حبس اولهم عن آخرهم ثم نودی فیهم بالرحیل وهم یلعبون شرح عن در عن آخرهم برای
سببیت است ندا بر جمع عبارت است از مردن بعضی از آشنایان و خویشان و همسایگان و مانند ایشان در هر روز
و شب الرحیل بفتح را بی نقطه و کسر حاء بی نقطه و سکون یاء دو نقطه در پایین اسم ارتحال کوچ کردن جماعت ترجمه روایت است
از عجلان بفتح عین و سکون جیم که کنیت او ابو صالح است گفت که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که ای ابو صالح چون بر
داری جنازه را پس باش چنانچه گویا که تو آنی بر داشته شده و گویا که طلب کردی از صاحب کل اختیار خود برگشتن بسوی دنیا را
پس کرد مطلوب ترا پس نظر کن که چه عمل را از سر میگیری راوی گفت که پس امام گفت تعجب میکنم تعجبی از جمعی که محبوس در قبر مانده
اند و محشور نشده اند گذشتگان ایشان برای انتظار جمعی که هنوز نگذشته اند از جمله ایشان بعد از آن ندا در داده شد در ایشان
با بکر رحلت میباید کرد و ایشان بازیچه مشغولند یا بمعنی که در فکر دنیای بی اعتبار اند و در فکر آخرت مرگ نیستند ترجمه اصل
عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام ما انزل الموت حق منزلته من عدّ غدا من اجله قال و قال امیر المؤمنین
ما اطال عبد الامل الا اساء العمل و کان یقول لو رأی العبد اجله و سرعته الیه لابغض العمل من طلب الدنیا شرح روایت است از
امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که فرود نیاورد مرگ را در جایگاه آمدنی خود آمدن که لایق
باشد مگر کسی که شمرد فردا را از عمر خود و کار امروز را بفردا انداخت امام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام
که دراز نکرد بنده آرزو را مگر آنکه بد بجا آورد کار را و امیر المؤمنین علیه السلام میگفت که اگر میدید بنده اجل خود را و شتاب کردن
آن را بسوی او هر آینه دشمن میداشت کار را برای طلب دنیا ترجمه اصل عن ابی جعفر علیه السلام عن لحظة ملک الموت قال
اما رأیت الناس یکونون جلوسا فتعتریهم السکتة فما یتکلم احد منهم فتلک لحظة ملک الموت حیث یلحظهم شرح روایت است
از امام جعفر محمد باقر علیه السلام راوی پرسیدم او را از نشان نگاه ملک الموت بسوی کسی پس گفت آیا ندیدی که مردم
نشسته باشند با یکدیگر هم زبانی برای پس عارض میشود ایشان را خاموشی با نحوی که سخن نمیگوید هیچ یک از ایشان
پس آن خاموشی نشان نگاه ملک الموت است در جایی که نظر می آید [illegible] مراد آسمان اول است چنانچه ظاهر شد از بیست
و ششم این باب ترجمه اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته عن قول الله عز و جل و قیل من راق و ظن انه الفراق
قال فان ذلک ابن آدم اذا حل به الموت قال هل من طبیب انه الفراق ایقن بمفارقة الاحبة قال والتفت الساق بالساق
التفت الدنیا بالآخرة ثم الی ربک یومئذ المساق قال المصیر الی رب العالمین شرح راق در اصول راقی بوده بمعنی افسونگر
ظاهر این حدیث این است که استعاره شده برای طبیب حاذق و مشار الیه ذلک محذوف است در قیل انه بکسر همزه

حدیث و این منافات ندارد با اینکه نفخ هم مرگ باشد زیرا که در آیت در حدیث مقول لقوله واقع شده و در آیت منقول
انقرض ظلم امام است که اشارتست باینکه ظن در آیت بمعنی یقین است و باینکه این آدم در اول اطلاع طبیب بکسر هم در ثانی الحال
حیث یقود الساق تمدت ثم نفخ شد اسم اشاره است بشمار الیه دم مرگ است بالجزای زمان در جای مکان روایت است
از امام محمد باقر علیه السلام که گفت پرسیدم او را از قول الله عز و جل در سورة القیمة کل و قیل من راق گفت
و سوم آن که کرد که آنچه عارض او شده مفارقتست امام گفت بیان این آنکه بود که آن قائل فرزند آدم است
چون که فرود آید با او مرگ میگوید که آیا هیچ طبیبی هست بدرستی که آنچه عارض من شده مفارقتست یقین کرد بجدا شدن
دوستان امام گفت که والتفت الساق بالساق یعنی اینست که دیدهم پیچیده و آمیخته بهم شده شدت دنیا و شدت آخرت الی ربک
یومئذ المساق امام گفت که یعنی اینست که بازگشت بسوی صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است در روز مرگ
سی و سیوم حل قلت لابی عبد الله علیه السلام قول الله عز و جل انما نعد لهم عدا قال ما هو عندک قلت عدد الایام قال
ان الاباء والامهات یحصون ذلک و لکنه عدد الانفاس ترجمه گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که چیست
قول الله عز و جل در سوره مریم که جز این نیست که میشمریم برای کافران شمردنی امام گفت چیست معنی آن نزد تو با یمعنی که چه
احتمال بخاطر تو میرسد گفتم شمردن عدد روزهای عمر ایشان امام گفت بدرستی که پدران و مادران میشمرند آن عدد ایام را
نه مراد آن نیست ولیکن مراد شمردن عدد نفسهای عمر ایشانست سی و چهارم حل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الموت
والموت خلق من خلق الله فاذا جاء الموت فدخل فی الانسان لم یدخل فی شیء الا خرجت منه الحیوة ترجمه روایتست از
امام محمد باقر علیه السلام گفت بدرستی که روندگی مرگ خلق شده از جمله خلق الله تعالی پس چون آید مرگ پس داخل شود
در آدمی داخل نمیشود در چیزی از اعضای آدمی مثل پا و ساق و زانو و مانند آنها مگر بحالیکه بیرون می آید از آن زندگی
سی و پنجم حل سئل ابو عبد الله علیه السلام عن الرجل یقول استاثر الله بفلان فقال ذا مکروه فقیل فلان یجود بنفسه
فقال لا باس اما تراه یفتح فاه عند موته مرتین او ثلثا فذلک حین یجود بها لما یری من ثواب الله عز و جل و قد کان بها
ضنینا ترجمه پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردیکه میگوید که برای خود برداشت الله تعالی فلان مومن را
آیا این قول چون است پس امام گفت این ناخوش و خلاف ادبست پس گفته شد که این قول چونست که فلان مومن عطا کرد جان خود را
پس گفت این قول باکی ندارد آیا نمی بینی مومن را که میگشاید دهن خود را در وقت مرگ دو بار یا سه بار بیان این آنکه آن گشودن دهن
است که عطا میکند جان خود را بحال آنچه می بیند از ثواب الله تعالی عز و جل و بتحقیق بود پیش از آن بجان خود بخیل حاصل آنست
که جود عبارتست از عطا کردن عزیز برضا و آن اینجا متحقق است چون قابض ملک الموت است نه الله تعالی بی ادبی نیست در
استعمال آن لفظ سی و ششم حل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان قوما فیما مضی قالوا لنبی لهم ادع لنا ربک یرفع عنا الموت
فدعا لهم فرفع الله عنهم الموت فکثروا حتی ضاقت علیهم المنازل و کثر النسل و صار الرجل یطعم اباه و جده و امه و جد جده
و یوضئهم و یتعاهدهم فشغلوا عن طلب المعاش فقالوا سل لنا ربک ان یردنا الی حالنا التی کنا علیها فسال نبیهم
ربه فردهم الی حالهم ترجمه روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که جماعتی در زمان گذشته گفتند پیغمبر را
که ایشان بود دعا کن برای ما صاحب کل اختیار خود را که بردارد از ما مرگ را پس دعا کرد برای ایشان پس برداشت الله تعالی
از ایشان مرگ را پس بسیار شدند تا آنکه تنگ شد بر ایشان خانها و بسیار شد نسل اولاد و گردید مرد مایه اینکه طعام
میخوراند پدرش را و جدش را و مادرش را و جد جدش را و میشست ایشان را و وا میرسید ایشان را در لباس تا ماندند

پس وا ماندند از کسب معاش پس گفتند طلب کن برای ما از صاحب کل اختیار خود اینکه برگرداند ما را بسوی حال ما کرد
بر آن پس طلب کرد پیغمبر ایشان از صاحب کل اختیار خود پس برگرداند ایشان را بسوی حال ایشان شرح هفتم اصل عن ابی عبد الله
علیه السلام قال ان عیسی بن مریم جاء الی قبر یحیی بن زکریا علیه السلام وکان سال ربه ان یحییه له فدعاه فاجابه وخرج
الیه من القبر فقال له ما ترید منی فقال له ارید ان تونسنی کما کنت فی الدنیا فقال له یا عیسی ما سکنت عنی مرارة الموت وانت
ترید ان تعیدنی الی الدنیا وتعود علی مرارة الموت فترکه فعاد الی قبره شرح یحیی آخر اوصیای موسی بود و در زمان او
عیسی مبعوث شد و وصی شد بعیسی مبعوث تا وفات یافت تونسنی بهمزه و نون و سین بی‌نقط بصیغه مضارع مخاطب از باب
افعال است الایناس آرام دادن کسی را بمصاحبت مرارت بفتح میم و دو را بی‌نقطه است و در بعض نسخ بجای میم حاء بی‌نقطه است
روایتست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که عیسی پسر مریم آمد بسوی قبر یحیی پسر زکریا علیه السلام و
عیسی طلب کرده بود از صاحب کل اختیار خود که زنده کند یحیی را برای عیسی پس عیسی خواند یحیی را پس یحیی جواب
گفت عیسی را و بیرون آمد بسوی عیسی از قبر خود پس یحیی گفت عیسی را که چه میخواهی از من پس عیسی گفت او را که میخواهم که
دهی مرا چنانچه بودی در دنیا پس یحیی گفت او را که ای عیسی ساکن نشد از من تلخی مردن و تو میخواهی که برگرداند مرا بسوی
دنیا و برگردد بر من تلخی مردن پس عیسی ترک کرد او را پس برگشت بسوی قبر خود بدانکه توجیه این بر دو وجه ممکن است
اول اینکه روح یحیی بی بدن بهیئت بدن آمده باشد از قبر تا طلب احیای او بشود و تا دلیل ما شده بر این تقدیر شاید که انتقال
جواب عیسی احیای یحیی را گفته باشد اگر او راضی شود احیا ادیکم ولا فلا دوم اینکه روح یحیی متعلق به بدن شده باشد و بدن
مادی و ما بدن بیرون آمده باشد و مفارقت روح از بدن در آن صورت مرارت نداشته باشد چنانچه در قبر بعد از سؤال
منکر و نکیر واقع میشود چه مرارت بسبب وهشتم اصل عن ابی جعفر علیه السلام قال ان فتیة من اولاد ملوک بنی اسرائیل
کانوا متعبدین وکانت العبادة فی اولاد ملوک بنی اسرائیل وانهم خرجوا یسیرون فی البلاد لیعتبروا فمروا بقبر علی ظهر الطریق
قد سفی علیه السافی لیس یبین منه الا رسمه شرح الفتیة بکسر فاء وسکون تاء دو نقطه در بالا و فتح یاء دو نقطه در پایین
جمع فتی بفتح فاء و کسر تاء و تشدید یاء نوجوان که مانند صبی وصبیه یا جمع فتی بفتح فاء و فتح تاء و الف مقصوره
جوانان التعبد مصدر باب تفعل مبالغه در عبادت وکانت العبادة برای دفع تعجب کسی است که اولاد ملوک این زمانها
دیده و دانسته که فاسق میباشند سفی بسین بی‌نقطه و فاء بصیغه ماضی غایب معلوم معتل العین یائی باب ضرب است
السافی بادی که ریگ و خاک بر جائی باشد الرسم بفتح راء بی‌نقطه و سکون سین بی‌نقطه نشان چیزی یعنی روایتست
از امام محمد باقر علیه السلام بدرستی که نورسیدگانی از فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل بودند بغایت عابدان و بود
عبادت در فرزندان پادشاهان بنی اسرائیل و بدرستی که آن نورسیدگان بیرون آمدند از شهر خود و سیر میکردند در شهرها
تا پند گیرند از احوال روزگار پس گذشتند بقبری بر پشت بتحقیق ریگ پاشیده بود بر آن هوای ریگ پاشنده بر حالی که
ظاهر نمیشد از آن قبر مگر نشانه آن یا بمعنی که در زیر ریگ مانده بود و از بلندی ریگ آن معلوم میشد که آنجا قبری هست
اصل فقالوا لو دعونا الله الساعة فینشر لنا صاحب هذا القبر فسائلناه کیف وجد طعم الموت فدعوا الله وکان دعاؤهم
الذی دعوا الله به انت الهنا یا ربنا لیس لنا اله غیرک والبدیع الدائم غیر الغافل والحی الذی لا یموت لک فی کل یوم شان
تعلم کل شیء بغیر تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتک شرح لو برای تمنی است فینشر بنون و شین با نقطه و را بی‌نقطه
بصیغه مضارع غایب معلوم باب نصر یا باب افعال منصوب است بتقدیر ان النشر بفتح نون و سکون شین والانشار

زنده کردن میت سائلنا بهمزه بعد از الف بصیغه ماضی بمعنی العین باب فاعله است و باب مفاعله در اصل میان دو کس صحیح
کاهی مستعمل میشود برای مبالغه در اصل فعل بی آنکه میان دو کس باشد و اینجا همین معنی مراد است البدیع بصیغه فعیل
بمعنی فاعل از باب منع ابتدا کننده عجایب الدائم بدال بی نقطه و الف و همزه همیشه کننده بر تعجیل با اسقام رسانندکان الشافی
الفیوض یا بی نقطه و الف منقلب از همزه کار بزرک کرا از روی اختیار بعد رعایت حکمت باشد فرطك فی کل یوم شان برای ابطال
قول یهود و قالت الیهود [illegible] است که میکویند ید الله مغلولة یا بمعنی که غیر ممکن اول چیزی از او صادر شده و نخواهد شد یا
بمعنی که او فاعل موجب نیست بنابر اینکه تخلف معلول از علت تامه جایز نیست انشر بصیغه امر باب نصر یا [illegible]
پس گفتند کاش دعا کنیم الله تعالی را در این ساعت پس زنده کند برای ما صاحب این قبر را پس خوب سوال کنیم او را اگر
حیات یافت شود مرکرا ایشان دعا کردند الله تعالی را و بود دعای ایشان که دعا کردند الله تعالی را آن اینکه تو مستحق عبادت ما [illegible]
ای صاحب کل اختیار ما نیست ما را مستحق عبادت غیر تو و تو ابتدا کننده عجایب مهلت دهنده عاصیان غیر غافل از کار
ایشان و تو [illegible] زنده که بمیرد [illegible] درهم [illegible] کاری عظیم میدانی هر چیز را بی تعلیم دیگری زنده کن برای ما این [illegible]
بعد [illegible] قال فخرج من ذلك القبر رجل ابیض الرأس و اللحیة ینفض رأسه من التراب [illegible] شاخصا بصره الی السماء فقال
لهم ما یوقفکم علی قبری قالوا دعوناك لنسالك کیف وجدت طعم الموت فقال لهم لقد سکنت فی قبری تسعة و تسعین سنة
ما ذهب عنی الم الموت و کربه و لا خرج مرارة طعم الموت من حلقی ینفض بفا و نون و ضاد بی نقطه بصیغه [illegible] معلوم باب
تفعل است التنفض [illegible] شدن و اینجا عبارت است از [illegible] بعض [illegible] چیزی راسه مرفوع است [illegible]
[illegible] و در اکثر نسخ ینفض بصیغه مضارع باب نصر است و راسه منصوب [illegible] شاخصا بشین با نقطه و خاء با نقطه و صاد
بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب منع است الشخوص [illegible] کردن چشم [illegible] آنکه [illegible] شود و بالا کردن چشم [illegible]
اینجا مناسب است و نکاه کردن بسوی آسمان برای اینست که آواز [illegible] جانب آسمان شنیده بود که بیرون بیا از قبر فقال [illegible]
است که بعد از آنکه از آسمان اثری ظاهر نشد ملتفت ایشان شده با ایشان گفت [illegible] امام گفت پس [illegible] آمد از آن
قبر مردی که سفید بود موی سر و ریش او [illegible] بود [illegible] بسبب خاک قبر یا بمعنی که بعض سفید [illegible]
پوشیده شده بود [illegible] در حالی که آن مرد مضطرب بود باز کرده بود چشم خود را بسوی آسمان پس گفت ایشان را چه
ایستاده کرده شما را بر قبر گفتند خواندیم ترا که سوال کنیم ترا که چون یافتی مزه مرگ را پس گفت ایشان را هر آینه تحقیق ماندم
در قبر خود نود و نه سال [illegible] و سبقت نرفت تلخی مزه مرگ از حلق من فقال الرسول [illegible]
علی ما هو علیه ابیض الرأس و اللحیة قال لا ولکنه لما سمعت الصیحة اخرج اجتمعت تربة عظامی الی روحی فبقیت فخرجت
[illegible] شاخصا بصره مستطعا الی صوت الداعی فابیض لذلك رأسی و لحیتی [illegible] بضم میم [illegible] با تا و دو نقطه در
بالای مفتوحه [illegible] برای استفهام است ابیض مرفوع [illegible] اخرج بصیغه امر باب [illegible] بصیغه ماضی
معلوم متکلم وحده [illegible] باب افتعال است [illegible] بضم تا و دو نقطه در بالا و سکون را [illegible] بی نقطه [illegible] بدل [illegible]
[illegible] مرفوع در اجتمعت [illegible] مثل طالعت [illegible] الی آخره [illegible] اول الجزایی
آدمی استخوانها است و اول الجزای استخوان تربت است و بعد از استخوان [illegible] است [illegible]
[illegible] و پوست و بعد از آنها روح است که آخر اجزاء است چنانچه گفته در سوره مومنون خلقنا المضغة عظاما فکسونا
العظام لحما ثم انشأناه خلقا آخر فبقیت [illegible] با دو نقطه در پایین بصیغه معلوم [illegible] متکلم وحده از باب

ضربت الوقبی بفتح با و سکون قاف چشم مجری دختن مجری فیه متعلق بقبا است و خبر راجع نظر است المطلع
بسقط و عین بی نقطه بصیغه اسم فاعل باب افعال کسی که کردن در ان کرده باشد بسوی چیزی که بر کسی گذشت یا کشید دربار
و هر دو اینجا مناسب است در سوره اقتربت است خشعا ابصارهم یخرجون من الاجداث کانهم جراد منتشر مهطعین
الی الداع یعنی پس گفتند او را که آیا مردی در روزی که مردی بر حالتی که تغیر آن بودی که می بینم سفید سر و ریش بودی گفت
و لیکن چون شنیدم فریاد را که پر حال بنا بمجتمع الاجزا شدم اول تا آخر چشم دوختم در خبر آن آواز که آیا از کجاست پس
بیرون آمدم مضطرب با ذبره چشم خود کرد کشیده بسوی آواز خواننده پس سفید شد برای آن سر من و ریش من یعنی یوم
اصل قال النبی صلی الله علیه و آله من اشراط الساعة ان یفشو الفالج و موت الفجاة شرح الاشراط بفتح همزه و سکون شین
بانقطه و را بی نقطه جمع شرط بفتح شین و سکون را چیزی چند که پیش از وقوع چیزی دیگر باشد و نشان نزدیک شدن
وقوع آن باشد الفجاة بضم فا و جیم و الف و همزه ناگهانی یعنی گفت نبی صلی الله علیه و آله که از جمله مقدمات قیامت شایع شدن
مرض فالج و مرگ ناگهانی خواهد بود اصل حاء امیر المؤمنین علیه السلام الی الاشعث بن قیس یعزیه بابن له یقال له عبد الرحمن فقال
له امیر المؤمنین علیه السلام ان جزعت لحق الرحم اتیت و ان صبرت لحق الله ادیت علی انک ان صبرت جری علیک القضاء
و انت محمود و ان جزعت جری علیک القضاء و انت مذموم شرح جزعت در اول بضم جیم بی نقطه بتشدید تا فوقانی جمع جثه بضم
بمعنی ملاها و در دوم بفتح حا و تشدید تا فوقانی مفرد است بمعنی واجب الرحم بفتح را بی نقطه و کسر حا بی نقطه و بکسر را و سکون
حا خویشی نسبی اتیت بهمزه و تا دو نقطه در بالا بصیغه ماضی معلوم مخاطب باب ضرب است الایتیان آمدن و مراد اینجا
در یافتن است علی علی برای علاوه است و اشارت باینکه در صورت اول با وجود ضرر نفعی نیست اصلا و در صورت دوم
با وجود نفع ضرری نیست اصلا یعنی امیر المؤمنین علیه السلام بسوی اشعث بن قیس تعزیه میکرد اشعث را بسبب
وفات برادری که اشعث را بود گفته میشد آن برادر را عبد الرحمن پس گفت اشعث را امیر المؤمنین علیه السلام که اگر بیتابی کنی
پس بالایها خویشی را در یافته خواهی بود و اگر صبر کنی پس حق حب الله تعالی را ادا کرده خواهی بود با وجود این اگر صبر کنی جاری
میشود بر تو حکم الهی بر حالی که ممدوحی و اگر بیتابی کنی روان میشود بر تو حکم الهی بر حالی که تو مذمومی اصل فقال له
الاشعث انا لله و انا الیه راجعون فقال امیر المؤمنین علیه السلام اتدری ما تاویلها فقال الاشعث انت غایة العلم
و منتهاه فقال له اما قولک انا لله فاقرار منک بالملک و اما قولک و انا الیه راجعون فاقرار منک بالهلک شرح راجعون
فاعل با جیم بی نقطه است و آن کاهی متعدی است مصدر آن رجع بفتح را و سکون جیم است بمعنی برگردانیدن مثل و الذین
حکم در جمیع مسائل با الله تعالی تا او وحی کند با نبیا و ایشان تعلیم کنند اوصیای خود را تا مردم هیچ زبانی خود را بی
نکنند و حکم هر مسئله را برگردانند بسوی الله تعالی و کاهی لازم است مصدر آن رجوع است بمعنی برگشتن و هر دو معنی را در
اینجا باز گشتن گردن میگویند التاویل بمعنی خفی برای چیزی ضمیر مؤنث در تاویلها راجع بفقره است یا راجع بکلمه یعنی کلام
یا راجع با آیت است باعتبار اینکه این مذکور است در آیت سوره البقرة الغایة بغین بانقطه و الف و یا دو نقطه نشانی که بر لشکر
بلند میشود و جمیع لشکر با نظر بآن است مسافرند و هر دو اینجا مناسب است المنتهی بصیغه اسم مفعول باب افتعال مستند چیزی
الملک بضم و فتح و کسر میم و سکون لام مملوک بودن بمعنی ترک خود را چنانچه گفته در سوره نحل عبدا مملوکا لا یقدر علی شیء الهلک
بضم و فتح ها و سکون لام باطل و مضمحل بودن این اشارتست بآیت سوره القصص کل شیء هالک الا وجهه و بیان شده
کتاب التوحید در حدیث اول باب النوادر که باب بیست و سیوم است یعنی پس گفت او را اشعث که بدرستی که ما از الله ایم

بعهد دستی کهما تسوی الله یاد کشت کسند که نیم پس گفت او را امیر المؤمنین علیه السلام آیا میدانی که چیست معنی عبارت

پس گفت اشعث که نمیدانم تو بیدانش و مستی دانش پس امیر المؤمنین علیه السلام گفت اما قول تو که انا لله پس اقرار است

از جانب تو بمملوک بودن تو و اما قول تو که انا لله و انا الیه راجعون پس اقرار بجایست در توبا طل بودن هر اهی که غیر راه

امام مفترض الطاعة است که الله تعالی تعیین او کرده اشارتست بایکه دراین آیت دلالتست بر وجود امام مفترض الطاعة

چه مردمان تا مردم خود را نکشند و امور خود اولی الامر واگذار نمیکنند پیروی ظن نکنند و دیگر علم قضا و قدر الهی نداشته باشند

تعیین امام و بدیشان کارهای الهی مخفی نماند که ظاهر لفظ تاویلها اینست که لام در لله برای ملکیت است و مردم برای

اختصاص مومنی فهمند یا بمعنی که فا علیها الله تعالی است و دیگری آن که خویش است و منافات ندارد با توهم اینکه الله تعالی

موجب با شیء و ما خود رائی تواند کرد و ایضا خود از متعدی است لازم میفهمند یا بمعنی که هر کس یمیرد و آن خوبست و مثلوا

عناد با توهم تجویز اینکه طریق ائمه ضلالت نیز حق باشد و شاید که این گفتگو با امیر المؤمنین مبنی بر این باشد که اشعث

داماد ابوبکر بوده و برخواهرش قائل بما لک بوده ابوبکر و امثال او نمیشده و الله علم جهل دهم اصل عن امیر المؤمنین علیه

السلام قال دعا نبی من الانبیاء فقیل له اسلط علیهم عدوهم فقال لا فقیل له فالجوع قال لا فقیل له ما ترید فقال الموت

ذفیف یحزن القلب و یقل العدد فارسل علیهم الطاعون الجوع منصوب است بفعل محذوف یعنی اسلط

علیهم الجوع موت خبر مبتدا است محذوف است تقدیر هو موت الذفیف بفتح ذال با نقطه و کسر فا و سکون یا دو نقطه در

پائین و فا سریع مثل مرگی که مهلت نمیدهد چنانچه در طاعون مشاهده میباشد یعنی روایتست از امیر المؤمنین علیه السلام

نفرین کرد پیغمبر از پیغمبران بر قوم خود که ایمان او نیاوردند پس گفته شد او را از جانب الله تعالی که آیا مسلط کنم بر ایشان دشمن

ایشان را پس گفت نه پس گفته شد او را که پس مسلط کنم بر ایشان گرسنگی را یعنی قحط پس گفت نه پس گفته شد او را که چه چیز خواهی پس گفت آنچه

میخواهم مرگیست شتابان که اندوهگین کند دل ایشان را و کم کند عدد ایشان را پس فرستاده شد بر ایشان طاعون جهل و دوم

اصل کان ابو عبد الله علیه السلام یقول عند المصیبة الحمد لله الذی لم یجعل مصیبتی فی دینی والحمد لله ...

یکون مصیبتی اعظم مما کانت والحمد لله علی الامر الذی شاء ان یکون فکان شرح عادت امام جعفر صادق علیه السلام

بود که میگفت نزد مصیبت که سپاس الله راست که نگردانید مصیبت مرا در دین من ... مرا صحیح سالم کذاشت

و سپاس الله راست که اگر میخواست میشد مصیبت من بزرگتر از آنچه شد و سپاس الله راست کاری که خواست که شود پس شد

جهل و سیوم اصل ان ابا جعفر علیه السلام انقلع ضرس من اضراسه فوضعه فی کفه ثم قال الحمد لله ثم قال یا جعفر اذا انت

دفنتنی فادفنه معی ثم مکث بعد حین ثم انقلع ایضا آخر فوضعه علی کفه ثم قال الحمد لله یا جعفر اذا انت دفنتنی فادفنه معی

شرح دستی که امام محمد باقر کنده شد دندانی از دندانهای او پس گذاشت آن را در دست خود بعد از آن گفت سپاس الله راست

بعد از آن گفت ای جعفر چون تو دفن کنی مرا پس دفن کن آن دندان را با من بعد از آن امام محمد باقر علیه السلام ماند بعد از آن

مدتی بعد از آن کنده شد نیز دندانی دیگر پس گذاشت آن را در دست خود بعد از آن گفت سپاس الله راست ای جعفر چون تو

بمیری دفن کن آن را جهل و چهارم اصل عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم الی قوله

تعملون قال یعد السنین ثم یعد الشهور ثم یعد الایام ثم یعد الساعات ثم یعد النفس فاذا جاء اجلهم لا

یستاخرون ساعة ولا یستقدمون شرح در سوره جمعه چنین است ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون

الی عالم الغیب والشهادة فینبئکم بما کنتم تعملون یعد بفتح یا بی نقطه و تشدید دال بی نقطه صیغه مضارع غایب ...

نظر است و ضمیر مستتر راجع بموت است یا راجع بالله تعالی است و بنا بر اول اقسنا دعا ربی است یعنی روایت
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت بدرستی که مرگ کی که میکریزند از ان پس بدرستی که آن بر میخورد شما را تا قول الله تعالی
کنتم تعملون امام گفت میشمرد در دفع انتظار سالها را بعد از ان که سالها تمام شد میشمرد ماهها را بعد از انکه ماهها تمام شد میشمرد
روزها را بعد از انکه روزها تمام شد میشمرد ساعتها را بعد از انکه ساعتها تمام شد میشمرد نفس را پس چون آید نفس او نفس که
نزدیک شود مرگ ایشان پس می اندازند مرگ را یکساعت و پیش نمی اندازند او را جهل و نهم اصل سمع النبی صلی الله
و آله امراة حین مات عثمان بن مظعون و هی تقول هنیئاً لک یا ابا السائب الجنة فقال النبی صلی الله علیه و آله
علمک حسبک ان تقولی کان یحب الله عز و جل و رسوله شرح ابا السائب بسین بی نقطه و الف همزه و با یک نقطه کنیت عثمان
بن مظعون است ما در ما علمک استفهام است علمک بصیغه مصدر است یا تحقیر و تقلیل علم آن زن است و انکار قول او
کرده بود که هر که بهر جهت حاضر شود از اهل بهشت است خواه محب خدا و رسول باشد و خواه نه این غلط است یعنی شنید
نبی صلی الله علیه و آله از زنی در وقتی که مرد عثمان بن مظعون که آن زن میگفت گوارا باد ترا ای ابو السائب بهشت پس گفت
نبی صلی الله علیه و آله چه چیز است علم تو بس است ترا اینکه گوئی که ابو السائب دوست میداشت الله عز و جل را و رسول او را
اصل فلما مات ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه و آله هملت عین رسول الله صلی الله علیه و آله بالدموع ثم قال النبی صلی
الله علیه و آله تدمع العین و یحزن القلب و لا نقول ما یسخط الرب و انا بک یا ابراهیم لمحزونون ثم رای النبی صلی الله علیه
فی قبره خللا فسواه بیده ثم قال اذا عمل احدکم عملا فلیتقن ثم قال الحق بسلفک الصالح عثمان بن مظعون شرح هملت
ماضی معلوم باب نصر و ضرب است الهمل روان شدن با دو با لدموع برای تعدیه است تدمع بصیغه مضارع غایبه باب منع
علم است یحزن بصیغه مضارع معلوم باب علم یا مجهول باب نصر یا باب افعال است یعنی پس چون بمرد ابراهیم پسر رسول الله صلی
الله علیه و آله روان کرد چشم رسول الله صلی الله علیه و آله اشکها را بعد از ان گفت نبی صلی الله علیه و آله اشک میریزد چشم
و اندوهگین میشود دل و نمیگوئیم آنچه غضبناک کند صاحب کل اختیار را و بدرستی که ما بوفات تو ای ابراهیم [illegible]
بعد از ان نبی دید صلی الله علیه و آله در قبر ابراهیم رخنه را پس هموار کرد آنرا بدست خود بعد از ان گفت چون بجا آورد یکی از
شما کاری را پس باید که محکم کند آنرا بعد از ان گفت در خطاب با ابراهیم که ملحق شو به پیشرو صالح خود که عثمان بن مظعون است
جهل و ششم اصل کتب الی ابی جعفر علیه السلام رجل یشکو الیه مصابه بولده و شدة ما دخله فقال و کتب علیه السلام
اما علمت ان الله عز و جل یختار من مال المؤمن و من ولده انفسه لیأجره علی ذلک شرح ای کذلک در حدیث سیوم باب هشتم
اصل تم کتاب الجنائز من الکتاب الکافی و الحمد لله رب العالمین و یتلوه کتاب الصلوة شرح ای از الحاقات کاتبان است
یعنی تمام شد کتاب جنائز از کتاب کافی ابی جعفر محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله تعالی سپاس مر خدا راست که
صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است و بعد از ان می آید کتاب الصلوة ٥ تمم شرح کتاب الجنائز و فرغ الشارح خلیل بن

	الغازی القزوینی غفر الله له و لوالدیه و لاخوانه طهر تربته و لسائر	
	المؤمنین و المؤمنات الصالحین و الصالحات من شرحه فی یوم	

الاحد الثالث و العشرین من شهر رجب
سنة [illegible] سبعین و الف هجریة
حامدا مصلیا مسلما ٥

[illegible] علی [illegible]
[illegible] السلام